

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



قم پژوهی / ۲۵

# شناختنامه قم

جلد پنجم، بخش دوم

تاریخ قم

به کوشش

علی بنایی

سرشناسه: بنایی، علی، ۱۳۳۸ - گردآورنده  
عنوان: شناختنامه قم، جلد پنجم، بخش دوم: تاریخ قم  
تکرار نام پدیدآور: به کوشش علی بنایی  
مشخصات نشر: قم: نور مطاف، ۱۳۹۰

ISBN: 978 ` 964 ` 7891 ` 61 ` 5

ISBN: 978 ` 964 ` 7891 ` 67 ` 7

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: مندرجات. ج. ۱. حضرت معصومه علیها السلام و آستانه مقدسه. ج. ۲. مساجد و مشاهد و مزارات قم.

ج. ۳. حوزه علمیه قم. ج. ۴. رجال قم. ج. ۵. تاریخ قم.

موضوع: قم - تاریخ - مقاله‌ها و خطابه‌ها

موضوع: قم - سرگذشتنامه‌ها - مقاله‌ها و خطابه‌ها

موضوع: مجتهدان و علما - ایران - قم - سرگذشتنامه‌ها

رده کنگره: ۱۳۹۰، ۹۶ ش ۹ ب / DSR ۲۱۱۳

رده دیویی: ۹۵۵ / ۵۱۲۸

شماره مدرک: ۲۱۵۸۵۳۲

نام کتاب: شناختنامه قم

به کوشش علی بنایی

ناشر: نور مطاف

صفحه آرایبی: محمدحسن امیری

طرح جلد: حسن فرزنانگان

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه: باقری

قیمت دوره: ۱۰۰۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۵ - ۶۱ - ۷۸۹۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

شابک جلد ۵، بخش دوم: ۷ - ۶۷ - ۷۸۹۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

نشانی: قم، خ شهدا، ک ۲۲، پ ۷۲، ت: ۷۸۳۱۳۸۸ - ۰۲۵۱

## فهرست اجمالی

درآمد.....	۷
جغرافیای شهرستان قم.....	حسین کریمان ۱۱
جایگاه قم در تاریخ تشیع.....	جعفر سبحانی ۶۱
گزارشی در باب شورش شیخ عبیدالله کرد در اواخر قرن گذشته از جنگ میرزا علی اکبر فیض قمی.....	حسین مدرسی طباطبایی ۷۵
خاطرات ادیب‌الملک حکمران قم.....	
ادیب‌الملک عبدالعلی خان مراغه‌ای، به کوشش علی رفیعی علامرودشتی.....	۸۱
قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸ق.....	
میرزا علی اکبر فیض، به کوشش جان گرنی و منصور صفت‌گل.....	۱۴۷
کتابچه طوائف و ایلات دارالایمان قم، نوشته شده به سال‌های ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ (از مجموعه ناصری).....	حسین مدرسی طباطبایی ۲۷۹
کتابچه تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوکات دارالایمان قم، نوشته شده به سال ۱۲۹۶ (از مجموعه ناصری).....	حسین مدرسی طباطبایی ۲۸۹
گزارش وضعیت قم در سال ۱۳۳۳ش.....	مهدی سراج انصاری ۳۵۱
حوزه علمیه قم و انقلاب اسلامی ایران.....	جعفر سبحانی ۴۴۳
قیام قم در سال ۱۳۵۶ به روایت اسناد.....	۴۵۳
فهرست تفصیلی.....	۴۸۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## درآمد

امام صادق علیه السلام:

إِنَّ لِلَّهِ حَرَمًا وَهُوَ مَكَّةُ، وَلِرَسُولِهِ حَرَمًا وَهُوَ الْمَدِينَةُ، وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَمًا وَهُوَ الْكُوفَةُ، وَلَنَا حَرَمًا وَهُوَ قُمْ، وَسْتُدْفَنُ فِيهِ إِمْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ، مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ. یعنی: «خدا را حرمی است و آن مکه است، رسول خدا را حرمی است و آن مدینه است، امیرمؤمنان علیه السلام را حرمی است و آن کوفه است، ما اهل بیت را حرمی است و آن قم است. به زودی بانویی به نام «فاطمه» از تبار من در آنجا دفن می شود که هر کس او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود.»

شهر قم از دیرباز مرکز تشیع و مهد روحانیت و فقاہت بوده است. پیوند ناگسستنی این شهر با اهل بیت علیهم السلام از این روست که بارگاه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در آن جای دارد و چشم و چراغ مردم این دیار شده است. همچنین روایاتی صحیح و معتبر از ائمه اهل بیت علیهم السلام درباره قم و مردم آن و نقش فوق العاده ایشان در آگاهی بخشی جهانی، خصوصاً در دوران ظهور حضرت ولی عصر (عج)، وارد شده است. به همین رو، کانون روحانیت در گرداگرد این حرم شکل گرفته است، و بسیاری از محدثان و فقیهان، در حریم این حرم حلقه های درس تشکیل دادند. تشکیل مجدد حوزه علمیه قم، به اهتمام مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم حائری، بار دیگر این شهر را در کانون توجه همگان قرار داد. در سده اخیر، قم شاهد

تحولاتی ژرف و چشمگیر در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی بوده است. پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این شهر را پراوازه کرد و در این چند دهه، شاهد تحولاتی چشمگیر در قم بوده‌ایم.

به رغم آنچه گذشت، تاکنون چنان‌که باید در باره این شهر و پیشینه و آینده آن تحقیقات دامنگستری صورت نبسته است. اینجانب به حسب اینکه نمایندگی مردم قم را در مجلس شورای اسلامی عهده‌دار هستم، مطالعه و بررسی در باره این شهر را وظیفه خود می‌دانم.

واقع اینکه ظرفیت قم بیش از وضع موجود آن است و هنوز تا رسیدن به نقطه مطلوب، فاصله بسیاری است و باید گام‌هایی بلندتر و استوارتر برداشت. اینک -خدا را سپاس- که ده‌ها مؤسسه تحقیقی در قم فعال است و کتاب‌های بسیاری در عرصه‌های مختلف علوم اسلامی در این شهر منتشر می‌شود، ولی باز هم می‌توان آهنگ این فعالیت‌های فرهنگی را بیشتر و ژرف‌تر کرد، و قم را به پایتخت فرهنگی جهان اسلام مبدل ساخت و تا نقطه مطلوب برکشید.

مرکز قم‌پژوهی، مؤسسه‌ای است که به آهنگ تحقیق درباره گذشته و حال و آینده قم تشکیل شده، و در نظر دارد همه کتاب‌ها و نشریات و اسناد و مدارک درباره قم را گردآوری کند و در اختیار پژوهش‌گران قرار دهد. با وجود اینکه درباره برخی استان‌های ایران، مانند خراسان و فارس و کرمان، مطالعات گسترده‌ای صورت گرفته و کتاب‌های متعددی نوشته شده، و مؤسسه‌هایی به همین هدف تشکیل یافته، ولی متأسفانه قم از این مزیت محروم مانده است. این در حالی است که قم دارای پیشینه‌ای طولانی، و از نخستین شهرهایی در جهان اسلام است که درباره آن کتابی مستقل نوشته شده است. مضافاً اینکه اکنون قم مرکز فرهنگی ایران و تکیه‌گاه شیعیان از سراسر جهان است.

مرکز قم‌پژوهی، ضمن اینکه نگاهی به گذشته دارد، حال و آینده قم را نیز مورد توجه قرار داده، و در نظر دارد مطالعاتی آسیب‌شناسانه و پژوهش‌هایی پیمایشی درباره آن به انجام رساند.



آنچه اکنون با عنوان مشترک «قم‌پژوهی» تقدیم می‌شود، مجموعه کتاب‌ها و مقالاتی در باره قم است. برخی از این کتاب‌ها و مقالات به سفارش اینجانب تألیف، و برخی دیگر تحقیق و تدوین شده است. دوره کامل این مجموعه بالغ بر ده‌ها جلد می‌شود و آنچه اکنون عرضه می‌گردد، دفتری از آن است. این تحقیقات با همکاری عده‌ای از قم‌پژوهان در مرکز قم‌پژوهی - که به همین منظور تأسیس شده - صورت می‌گیرد.

کتاب شناختنامه قم، شامل یک‌صد مقاله، در هشت موضوع، به شرح زیر است: حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و آستانه مقدسه، مزارات و مقابر و مساجد قم، حوزه علمی قم، رجال قم، تاریخ قم، سفرنامه‌ها، کتابشناسی و آثار پراکنده.

در جلد اول این مجموعه، زندگی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و تاریخ آستانه مقدسه با تفصیل فراوان مورد بحث قرار گرفته است. جلد دوم به مساجد و مشاهد و مزارات قم اختصاص دارد و شامل پژوهشی در باره این مسائل و نیز در باره امامزاده‌های قم و بناهای کهن آن است. در جلد سوم حوزه علمی قم و مدارس و مراکز آن بررسی شده و از چگونگی تأسیس و تکوین حوزه و تحولات آن سخن رفته است. جلد چهارم این مجموعه ویژه رجال قم است و مشتمل بر مطالعاتی در باره فقیهان و محدثان و عالمان و خاندان‌های بزرگ قمی. در پنجمین مجلد از این شناختنامه - که مفصل‌تر از همه است - تاریخ قم موضوع تحقیق قرار گرفته و از تاریخ و جغرافیا و مذهب و زندگی اجتماعی مردم در طی قرن‌ها سخن رفته است. جلد ششم شامل چند سفرنامه قدیم و جدید، و نیز تحلیلی در باره سفرنامه‌هاست. جلد هفتم به کتابشناسی اختصاص دارد و شامل معرفی منابع قدیم و جدید در باره قم است. و سرانجام در جلد هشتم، آثاری پراکنده آمده است؛ از جمله مقالاتی در باره فضیلت قم و گرایش‌های علمی در آن و کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌های آن.

کتاب شناختنامه قم شامل مهم‌ترین مقالات و بخش‌هایی از کتاب‌ها در باره قم است. در آغاز هر مقاله، چکیده‌ای برای آن تهیه شده و در پایان، منبع آن آمده است. همه آثار با معیار علمی - پژوهشی بودن برگزیده شده و بدون تردید شامل

مهم‌ترین مطالب در باره قم است. هدف از ارائه این شناختنامه، احیای آثار مهم در این باب، و تشکیل پرونده علمی برای قم‌پژوهی است. باشد که این کتاب و کتاب‌های دیگری که با عنوان قم‌پژوهی منتشر می‌شود، دستمایه‌ای گردد برای تألیف دایرةالمعارف قم که در ضرورت آن هیچ تردیدی نیست.

در پایان لازم است از دانشورانی سپاسگزاری شود که در کار تدوین و تنظیم و ویرایش و چکیده‌نویسی کتاب حاضر با اینجانب همکاری کرده‌اند؛ آقایان هادی ربانی، هادی خالقی، سید رضا باقریان موحد، رضا مؤذن‌زاده، حسین نادری، سید علی اکبر حسینی وفا و حسین رفیعی. اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ تَرْضَى.

علی بنایی

نماینده مردم شریف استان قم در

مجلس شورای اسلامی

## جغرافیای شهرستان قم

حسین کریمان

**چکیده:** تحقیقی درباره جغرافیای شهر قم است. نویسنده با استناد به مهم‌ترین کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی، گزارشی از جغرافیای شهر قم از گذشته تا عصر حاضر به دست داده است.

عناوین بخش‌های گوناگون این مقاله بدین ترتیب است: اوضاع طبیعی قم (کوه‌ها، رودها، دریاچه)، سازمان اداری قم (شهر قم، بخش خلجستان، قنوات، قهستان...)، اوضاع اقتصادی قم، صنایع دستی، کارخانه‌ها، معادن و تجارت قم. از دیدگاه نویسنده، سرزمین قم جزء اراضی وسیع مرکزی ایران است که در عهد اول و دوم زمین‌شناسی در زیر دریای عظیم تیتسن قرار داشت و در عهد سوم به واسطه حرکات شدید تحت‌الارضی و چین خوردگی آلپ و هیمالیا، دریای تیتس به چند قطعه تقسیم گشت و به صورت فعلی درآمد. کوه خضر در جنوب شهر و فسیل‌های اراضی اطراف آن، مؤید این نظریه است. بنای این شهر را به احتمال قوی می‌توان به قبل از اسلام مربوط دانست.

**کلید واژه:** جغرافیای قم، اوضاع اقتصادی قم.

\*

### بخش اول: اوضاع طبیعی قم

موقعیت و حدود - شهرستان قم جزء استان دوم است و بین ۵۰ درجه و ۲ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی گرینویچ، و ۳۴ درجه و ۱۰ دقیقه تا ۳۵ درجه عرض شمالی قرار دارد، و از طرف شمال به دهستان فشافویه بخش ری شهرستان تهران،

و از مشرق به کویر نمک، و از جنوب شرقی به کاشان، و از جنوب به بخش دلیجان شهرستان محلات، و از مغرب به دهستان مشک‌آباد شهرستان اراک و بخش تفرش این شهرستان، و از شمال غربی به بخش جعفرآباد شهرستان ساوه محدود می‌شود. وسعت شهرستان قم تقریباً هفت هزار کیلومتر مربع و  $\frac{۱}{۳۳}$  تمام کشور است و این تقریب از این لحاظ است که از سمت کویر و دریاچه قم حد مشخصی نمی‌توان برایش قائل شد.

سرزمین قم جزء اراضی وسیع مرکزی ایران است که در عهد اول و دوم زمین‌شناسی در زیر دریای عظیم تیتسن قرار داشت، و در عهد سوم به واسطه حرکات شدید تحت‌الارضی و چین‌خوردگی آلپ و هیمالیا که دریای تیس به چند قطعه تقسیم‌گشت، به صورت فعلی درآمد و سازمان کوه خضر در جنوب شهر و فسیل‌های اراضی اطراف آن مؤید این نظریه است.

کوه‌ها و مرتفعات - در مغرب و جنوب شهرستان قم کوه‌های نسبتاً مرتفعی قرار دارد که با شیب ملایم به سمت مشرق و شمال ادامه یافته و به کویر نمک و دریاچه حوض سلطان ختم می‌شود و مهم‌ترین این کوه‌ها عبارتند از:

۱. کوه تخت سرحوض به ارتفاع ۳۱۹۳ متر تقریباً در ۴۷ کیلومتری جنوب شهر قم در بخش قهستان.
۲. کوه خرکشه به ارتفاع ۲۷۶۹ متر در ۵۲ کیلومتری جنوب غربی شهر قم در بخش خلجستان.
۳. کوه آقانظر به ارتفاع ۲۶۷۶ متر در ۵۶ کیلومتری جنوب غربی شهر قم در بخش خلجستان.
۴. کوه گلستان به ارتفاع ۱۸۷۵ متر در ۳۵ کیلومتری مغرب شهر قم در بخش خلجستان.
۵. کوه یزدان به ارتفاع ۱۵۳۳ متر در ۱۱ کیلومتری مغرب شهر قم در خلجستان. این کوه در قدیم موقعیت مذهبی داشته و آثار و علائم دین زردشت هنوز هم در آن پیداست.

کوه‌های دیگر که دارای ارتفاع کمتری هستند:

۱. در خلجستان - کوه فتوس در ۷۲ کیلومتری شهر قم، کوه نایه در ۷۲ کیلومتری، کوه تفرش در ۷۷ کیلومتری، کوه شکاربند در ۶۷ کیلومتری، کوه آهو در ۷۶ کیلومتری، کوه کندرود در ۶۰ کیلومتری، کوه سرخده در ۶۸ کیلومتری، کوه سنجگان در ۶۰ کیلومتری، کوه زواریان در ۵۶ کیلومتری.
  ۲. در قهستان - کوه تیره در ۳۶ کیلومتری، کرمجگان در ۴۰ کیلومتری، کوه وشنوه در ۴۵ کیلومتری، کوه فردو در ۴۸ کیلومتری.
  ۳. در اراضی کنار رودخانه - کوه راوه در ۵۰ کیلومتری، کوه حاجی‌آباد در ۴۶ کیلومتری.
  ۴. در قمرود - سفیدکوه منظریه در ۳۰ کیلومتری، سیاه‌کوه در ۳۰ کیلومتری، کوه گل‌تپه در ۳۲ کیلومتری، کوه محمدآباد در ۴۰ کیلومتری، کوه نمک در ۲۰ کیلومتری، کوه شاهجرد در ۳۲ کیلومتری.
  ۵. در حوزه مرکزی - کوه شاه جمال در ۴ کیلومتری، کوه خضر در ۵ کیلومتری، کوه دوبرادران در ۵ کیلومتری، کوه نره‌داغی در ۶ کیلومتری. این کوه‌ها از لحاظ طبیعی و معرفت الارضی دارای اهمیت فراوانی هستند و هر ساله دانشجویان دانشکده علوم برای ملاحظه فسیل‌ها و بقایای حیوانات قدیمی که در آنها متحجر شده است، به قم می‌آیند.
  ۶. در قنات - کوه نمک در ۲۸ کیلومتری.
- رودها - شهرستان قم به طور کلی از مناطق خشک و کم آب کشور است و رودهای آن جز در قسمتی از سال آب ندارند و اهم رودهای آن عبارتند از:
۱. رود ساوه یا قره‌سو یا زرینه رود - در شمال که از مغرب به مشرق جاری است و از حدود علی‌آباد و شمس‌آباد وارد خاک قم می‌شود و شمس‌آباد و رضاآباد و رحمت‌آباد و حاجی‌آباد و چم عسکراآباد را مشروب می‌کند و در محل پل دلاک به رود اناریار می‌پیوندد.

۲. رود اناربار یا رود قم - که از جنوب غربی به شمال شرقی جاری است و از شهر قم می‌گذرد و پس از اتصال به رود ساوه، کاج و محمدآباد را در شمال و فرج‌آباد و کوه سفید و مظفرآباد مسیله را در سمت جنوب مشروب کرده، مازادش به جنگل مسیله و کویر نمک می‌رسد. در اکثر سال‌ها آب به دهات پایین نرسیده، اهالی با حفر چاه دومتری در کف رودخانه آب مشروب تهیه می‌کنند. این دو رود را مبدوطاً در قسمت دریاچه قم شرح خواهیم داد.
۳. رود طغرود - این رود از مرتفعات آشتیان و تفرش سرچشمه می‌گیرد و از جنوب غربی خلیجستان به شمال شرقی جریان پیدا می‌کند و دهات دره جهرود را مشروب می‌نماید و از اوایل زمستان تا سه ماه از عید گذشته آب دارد و در مواقع سیلابی آبش به رود ساوه می‌ریزد و رود نایه یکی از شعبات آن است. طولش تقریباً ۴۵ کیلومتر است.
۴. رود قاهان - این رود از کوه‌های تفرش در مغرب خلیجستان سرچشمه می‌گیرد و دهات و نان و نویس و قاهان و آغلک را مشروب می‌کند و بعد از آغلک محو می‌شود. این رود فقط در بهار و مواقع بارانی آب دارد.
۵. رود زاغه - این رود از کوه‌های دستجرد سرچشمه می‌گیرد و از باغ بک و صوفی‌آباد و زاغه می‌گذرد و به رود قم می‌پیوندد. فقط در مواقع بارانی آب دارد و در بهار از آن استفاده زراعتی می‌شود.
۶. رود نیم رود - این رود از مرتفعات خستک و آت دره و سنجگان سرچشمه می‌گیرد و تمام مزارع و باغات سنجگان را مشروب می‌کند و حدود یک فرسخ اطراف رودخانه مشجر و به نام منطقه نیم‌رود معروف است و در تمام مدت سال آب دارد. منتها گاهی کم و گاهی زیاد می‌شود و گاهی که آبش زیاد است، به وسیله شعبه‌ای در جنوب قریه رزیند وارد رود خشک زاغه شده، به رود قم می‌ریزد.
۷. رود بیرقان - این رود در قهستان جاری است و از حدود وسف سرچشمه می‌گیرد و وشنوه و شاهزاده اسماعیل را مشروب می‌نماید و تقریباً تمام مدت سال آب دارد و در مواقع فراوانی به لنگرود می‌رسد و به نام کبار موسوم می‌شود.

۸. رود بیدهند - این رود نیز در قهستان جاری است و از کوه‌های جنوبی کرمجگان سرچشمه می‌گیرد و دهات کرمجگان و بیدهند و ابرجس را مشروب می‌کند و شعبه‌ای نیز از دره دستجرد به آن می‌پیوندد. سپس به سمت سیرو و نیوند و صرم و خورآباد متوجه می‌شود و در مواقع فراوانی به صرم و خورآباد می‌رسد. کویر نمک - کویر نمک که در مشرق قم قرار دارد، کف همان دریا‌های خشک شده قدیمی است که به تدریج آب آنها تبخیر شده و املاح در آنها رسوب نموده است. این کویر میان خراسان و سیستان و قم و کاشان و یزد واقع است و در بعضی نقاط آن رشته‌های منفردی از کوه‌های اطراف پیش آمده، تشکیل نواحی کوهستانی خیلی خشک می‌دهد. جز در فصل زمستان آبی در این دو کویر نمی‌توان یافت و در موقع تابستان به جای آب تبلور ورقه‌های نمکی جلب نظر می‌کند و چون هوا خیلی خشک است، اختلاف درجه حرارت در آن زیاد است؛ مثلاً روز حرارت آن به هفتاد درجه می‌رسد و شب تا صفر درجه تنزل می‌کند. به همین علت، سنگ کوه‌های آن بر اثر اختلاف هوا متلاشی شده، به صورت شن و سنگ‌ریزه درآمده است و در موقع وزیدن باد توده‌های عظیم شن مانند امواج دریا به حرکت درآمده و تشکیل تپه‌ها و ماهورهای موقتی می‌دهد که گاهی ارتفاعش به ۴۰ متر و طولش به چندین کیلومتر می‌رسد و محل آنها دائم در تغییر است و به همین علت، به آنها ریگ روان می‌گویند و اغلب سبب گمراهی و هلاکت مسافرین و قوافل می‌شود و در بعضی از نقاط ذرات نمک مخلوط با شن و ماسه هوا را تیره و تار می‌کند؛ به قسمی که در شهرهای اطراف کویر بعضی روزها تاریکی به پایه‌ای رسد که مجبور به روشن کردن چراغ می‌شوند. در این دشت وسیع جانور و گیاهی جز به ندرت دیده نمی‌شود. کویر لوت در جنوب شرقی کویر نمک قرار دارد. در کویر نمک انواع معادن از طلا و نقره و مس و سرب و پنبه کوهی و آهن و زغال و لاجورد و غیره نشان داده‌اند و بیشتر این معادن در اطراف انارک قرار دارد، ولی از همه آنها فعلاً فقط معدن سرب از شمال انارک استخراج می‌شود.

دریاچه قم - دریاچه قم زمین پستی است که در اثر ورود رودهای متعدد و جمع شدن آب‌ها صورت دریاچه را به خود می‌گیرد و شکل و وسعت آن با تغییر میران آبی که به آن وارد می‌شود، تغییر می‌کند. به همین جهت، نقشه‌های مختلفی که از آن برداشته‌اند، هیچ کدام مشابه دیگری نیست. طول آن را ۸۰ کیلومتر و عرضش را ۳۰ کیلومتر نوشته‌اند، ولی این اعداد همیشه در تغییر است و فعلاً وسعتش کم و طولش از ۲۵ کیلومتر متجاوز نیست، ولی در مواقع بارندگی‌های زیاد وسعت آن خیلی زیاد می‌شود؛ چون همه آب‌هایی که به آن می‌ریزد، از اراضی شوره‌زار عبور می‌کند، آب آن شور و بدطعم است. رودهایی که به این دریاچه می‌ریزد، بدین قرار است:

۱. زرینه رود یا قره‌سو معروف به رودخانه ساوه - این رود را سابقاً گاوماها یا گاوماسا می‌نامیدند و دارای چهار شعبه است. شعبه اول از مشرق سریند و سیلاخور علیا و کوه شاه‌زند سرچشمه می‌گیرد و از پل دو آب عبور نموده، به شمال می‌رود و در (کزاز) پلی دارد که راه اراک و بروجرد از آن می‌گذرد و بعد به سمت شمال شرقی منحرف می‌شود.

شعبه دوم که به سیاه آب یا قرسو موسوم است، از کوه‌های الوند و شمال همدان سرچشمه می‌گیرد و در ناحیه قزل حصار به شعبه اول می‌پیوندد. شعبه سوم به نام مزدکان موسوم است که از مغرب ساوه گذشته، در محمودآباد به شعبه اصلی ملحق می‌شود. در بیست کیلومتری جنوب غربی ساوه سدی ساخته شده که بنای آن به شمس‌الدین جوینی منسوب است.

شعبه چهارم موسوم به قمرود است که سرچشمه اصلیش کوه زرد بختیاری است و از گلپایگان و کمره و محلات می‌گذرد و دهات و مزارع را مشروب می‌کند و به شرحی که سابقاً دیدیم، در محل پل دلاک به زرین‌رود متصل می‌شود. این رودخانه سابق نام‌های متعدد داشته؛ از آن جمله است: رود گل‌افشان و رود اناربار و لعل‌رود و رود لعل. بار آبش تا هشت فرسنگی شهر قم نزدیک چشمه علی شیرین است و در این محل در دو طرف رودخانه تا حدود یک فرسخ چشمه‌هایی قرار دارد



که آبش شور است و آب رودخانه را لب شور می‌کند. مجرای قدیمی آن جنوب و غرب شهر قم بود؛ جایی که فعلاً آن را وادی عتیق می‌گویند و آثارش هنوز باقی است. این مجرا کم کم پر شد و آبش بالا آمد تا آنکه از محل پل نو راه اصفهان آب سرازیر شده و در بستر فعلی روان گردید و رودخانه عتیق خشک شد.

رودخانه قم در بهارها طغیان می‌کند و مقدار زیادی سنگریزه در مجرا باقی می‌گذارد و سبب می‌شود که آب از بستر خود تجاوز کند؛ چنان‌که تا حال چندین بار موجب خسارت عظیم گردید؛ من جمله در شب دوم خرداد ۱۳۱۳ شمسی سیلی عظیم برخاست و از بالای سد رودخانه به سمت شهر جاری شد و در فاصله کمی چندین محله را خراب کرد و بیش از هزار خانه را ویران نمود. در این وقت، دولت سه کار بزرگ انجام داد؛ اول آنکه سد رودخانه را بست، دوم آنکه پل رودخانه را تعمیر کرد و وسعت داد، سوم آنکه رودخانه از سنگ و شن پر شده بود، پاک کرد. این چهار شعبه رود زرین رود یا رود ساوه را تشکیل می‌دهند.

۲. ابهرود یا رود شور - این رود از سلطانیه زنجان و ابهر سرچشمه می‌گیرد و ابهر را مشروب نموده، به اسم رود شور از کرج تهران می‌گذرد و در نزدیکی دریاچه به رود کرج می‌پیوندد و در باتلاق‌های دریاچه شرقی قم فرو می‌رود. در ۵۲/۵ کیلومتری جنوب تهران پل بزرگی بر روی رود شور ساخته شده که راه آهن سرتاسری از روی آن می‌گذرد.

۳. رود کرج - شاخه اصلی این رود از لورا سرچشمه گرفته و شعبه‌ای از شهر ستانک در شمال غربی تهران به آن می‌پیوندد و پس از عبور از تنگه‌های مخوف به کرج می‌رسد و قسمتی از نواحی کرج و شهریار و پشاپویه را مشروب می‌کند و آبش شور می‌شود و رود دیگری موسوم به سیاه آب که از جنوب ساوجبلاغ سرچشمه می‌گیرد و از رباط کریم شهریار می‌گذرد، به آن ضمیمه می‌شود و پس از رسیدن فاضلاب جاجرود وارد مسیله و دریاچه می‌شود.

۴. جاجرود - این رود دو شعبه دارد؛ شعبه اصلی آن از دره خرسنگ سرچشمه می‌گیرد و تا قریه اوشان از شمال به جنوب سیر می‌کند و در این محل آب آهار به آن

متصل شده، به جنوب شرقی منحرف می‌گردد و پس از عبور از لواسان و اتصال با چشمه سارهای این ناحیه به لتیان می‌رسد و از آن پس دوباره به جنوب برمی‌گردد و در جاجرود راه شوسه تهران و مازندران را قطع می‌کند. شعبه دیگر آن به رود تار موسوم است که از دریاچه موسه سرچشمه می‌گیرد و پس از اتصال با شاخه‌های متعدد از دماوند و گیلپار می‌گذرد و به شعبه اصلی جاجرود متصل و به طرف جنوب جاری می‌شود و به پارچین می‌رسد. در موقع طغیان بهاری جریانش خیلی خطرناک و مهیب می‌باشد و در جنوب پارچین در کوهی که عمود بر امتداد جریان رود است، مجرایسی حفر می‌کند که پهنایش قریب ۳۰۰ و ارتفاعش ۷۰ متر است و از همین نقطه نهرهایی از آن جدا کرده، به نواحی مختلف ورامین می‌برند و به مصرف کشاورزی می‌رسانند.

۵. حبله رود - این رود از نزدیکی‌های فیروزکوه سرچشمه گرفته، ابتدا به نمرود موسوم است و از مغرب به مشرق جاری است. سپس به جنوب شرقی برگشته، شعبه‌ای از فیروزکوه به اسم گور سفید به آن ملحق می‌شود و به اسم حبله رود به طرف جنوب غربی منحرف گشته، شعبه دیگری به نام دلیچای به آن می‌ریزد و پس از عبور از تنگه نهر به شاخه‌های زیادی تقسیم می‌شود و دهکده‌های خوار را مشروب می‌کند. مهم‌ترین شعبه آن درگرمسار موسوم به رودگرمسار است. آب این رود و رود جاجرود فقط در مواقع بارندگی‌های زیاد به دریاچه می‌رسد.

آب و هوای قم - شهرستان قم به علت قرار داشتن در کنار کویر و دور بودن از دریا و فقدان کوهستان مهم دارای هوایی متغیر است. قسمت‌های کوهستانی مانند دهستان دره وزوا و دهستان دستجرد و دهات علیای بخش قهستان سردسیر و خوش آب و هوا و قسمت‌های بلوک راهجرد و سرداب سردسیر و معتدل و نواحی قنات و قمرود و اراضی کنار رودخانه گرم‌سیر است. آب این شهرستان چنان‌که قبلاً اشاره‌ای شد، کم و فقط موقعی که مازاد رطوبت و ابرهای اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه از مغرب به این سرزمین برسد، باران‌هایی فرو می‌ریزد و این رطوبت به وسیله باد شمال غربی به ایران می‌رسد که ۶ صدم از

طوفان‌های اقیانوس اطلس را به ایران آورده، از مهر ماه تا اردیبهشت پس از عبور از بحرالروم و دریای سیاه به ایران می‌وزد و بارندگی زمستان و بهار داخل فلات ایران را سبب می‌شود، ولی چون کوه‌های غربی ایران در مقابل این باد اولی سد را تشکیل می‌دهند، بارندگی در آنجا زیادتراً از نواحی شرقی این کوهستان‌ها مانند قم و کاشان می‌باشد.

علاوه بر این، چون در بیشتر از مواقع سال بادهای خشک شدیدی در این شهرستان می‌وزد، مقدار رطوبت در هوا خیلی کم و شدت تغییرات درجه حرارت بیشتر می‌شود.

کمی آب و خشکی هوا در بعضی از تابستان‌ها به جایی می‌رسد که حتی آب قنات‌ها هم خشک می‌شود و تمام بهاره کاری‌ها از بین می‌رود. به همین جهت، خسارت عمده‌ای به رعایا وارد می‌شود و در شهر قم در بعضی از تابستان‌ها مطلقاً آب ریختن پیدا نمی‌شود و حوض‌ها و آب‌انبارها به سرداب‌ها مبدل می‌شود و مردم برای آب خوردن هم در زحمت هستند.

عمده‌ی احتیاجات آبیاری این شهرستان را باید رود اناربار مرتفع کند و از همین رو، بین زارعین قم و دهاتی که در قسمت‌های بالاتر از رودخانه استفاده می‌کنند، از زمان‌های سابق قراردادهایی موجود بود که طبق آن آب با روشی عادلانه تقسیم می‌شد و این قراردادها گاهی به امضای پادشاه وقت نیز می‌رسید، ولی در این اواخر اغلب تقسیم آب با نزاع و دعوی توأم بوده است.

آب قرای کوهستانی شیرین و گوارا، ولی آب قنات‌ها در قسمت‌های قنات و قمرود لب شور است و هر قدر به کویر نزدیک‌تر شود، شورتر می‌شود.

هوای شهر قم در تابستان گرم و گاهی شدت سوزندگی بادهای به جایی می‌رسد که گویی دری از جهنم به روی آن باز شده است و گرمایی از نوع حرارت عربستان ایجاد می‌کند. در قم عقرب زیاد است و نوعی از آنکه سیاه و درشت است و ظاهری وحشت‌انگیز دارد، خیلی خطرناک است و کمتر سالی است که تلفات عقرب‌زدگی نباشد.

گرمی هوا و فراوانی پشه و عقرب و کمی آب در تابستان آسایش را از مردم سلب می‌کند، ولی دو ماه اول بهار و همچنین قریب دو ماه از پاییز اعتدال هوا نسبتاً بد نیست و اگر از تابستان قم صرف نظر کنیم و همچنین بادهای آمیخته باگرد و غبار را که در بعضی از اوقات خاصه در بهار در این شهرستان می‌وزد، ندیده بگیریم، می‌توانیم قم را جزء نقاط معتدل به شمار بیاوریم.

زمستان قم روی هم ملایم‌تر از شهرستان‌های مجاور (تهران، اراک، محلات) می‌باشد، ولی ندرتاً هوا خیلی سرد می‌شود و بادهایی از جنس باد مناطق منجمده در آن می‌وزد و درجه حرارت تا منهای ۱۵ درجه و بیشتر تنزل می‌کند و در ۵۰ سال اخیر نظیر این سرما دوبار اتفاق افتاد که بار آخر زمستان ۱۳۲۷ بود. این نوع سرما درخت‌های انار و انجیر را به کلی از بین می‌برد و خسارت کلی وارد می‌آورد. به طور خلاصه، آب و هوای شهرستان قم از جنس آب و هوای مناطق گرمسیر ولی سالم می‌باشد.

**مراتع - بهترین مرتع در حاشیه کویر حدود مسیله واقع است که از جنگل گز و علف پوشیده شده، چراگاه عمده آن حدود مسیله قرق سیف نارنج قلعه است.** ایلخی ارتش در زمستان به قرق سیف آورده می‌شود و شترهای دولتی پیوسته از این مراتع استفاده می‌کنند. اغنام و احشام ایل کلکو نیز از قسمتی از این مراتع استفاده می‌کنند. شکارهای وحشی از قبیل گورخر و آهو مخصوصاً در فصل زمستان بسیار دیده می‌شود که از طرف خوانین و شکارچیان ایل کلکو و سایرین شکار می‌شود.

### **بخش دوم: سازمان اداری**

شهرستان قم تابع استان مرکزی است و حوزه آن سابق خیلی وسیع‌تر از حال بوده. در تاریخ فروردین ۱۳۲۵ بنا بر تصمیم دولت، نواحی محلات با توابع دلیجان، با دهات جاسب با محال اطراف و نراق از قم منتزع شد.

تقسیمات داخلی فعلی شهرستان قم - سازمان فعلی شهرستان قم به قرار زیر است:

۱. شهر قم ۲. بخش خلجستان ۳. بخش و حومه شامل قنوات و قمرود ۴. بخش قهستان ۵. بخش اراضی رودخانه که مجموعاً یک شهر و ۱۷۲ قریه است و طبق دفاتر اداره آمار روی هم دارای ۱۵۶۲۱۹ نفر جمعیت می‌باشد. بخش‌های خلجستان و قهستان دارای بخشداری مستقل می‌باشد که مرکز بخشداری اولی دستجرد و دومی کهک است و بخشدار قنوات و قمرود در فرمانداری قم ساکن است و اراضی کنار رودخانه تابع بخشداری قهستان است. اینک شرح هر یک:

#### اول: شهر قم

شهر قم در جنوب غربی دریاچه واقع شده، طول شرقیش از نصف‌النهار گرینویچ ۵۰ درجه و ۵۳ دقیقه و عرض شمالیش ۳۴ درجه و ۳۸ دقیقه است. ارتفاعش از سطح دریا ۹۳۰ متر، و ۲۷۰ متر از تهران پست‌تر است. بنای این شهر را به احتمال قوی می‌توان به قبل از اسلام مربوط دانست. قم از شهرهای نسبتاً بزرگ و طبق دفاتر اداره آمار دارای ۸۱۵۴۰ نفر جمعیت است که با ۴ قریه که تا شعاع ۸ کیلومتر قرار دارند، روی هم ۸۳۱۲۱ نفر می‌شود. افزایش جمعیت شهر قم در صد سال اخیر از این قرار است: سال ۱۲۶۷ قمری<sup>۱</sup> ۲۵ هزار، سال ۱۲۸۶ قمری ۲۴ هزار، سال ۱۳۰۴ قمری ۳۵ هزار، سال ۱۳۱۶ شمسی ۵۵ هزار و سال ۱۳۲۶ شمسی ۸۱۵۴۰. اطراف شهر را مزارع و باغ‌های انار و انجیر و گوجه احاطه کرده است که در موقع بهار دارای مناظری زیبا و هوایی صاف و لطیف است. در مزارع شهر قم ۲۵۰ جفت گاو کشت می‌کنند و ۵۵۰ تن جو و ۲۷۴ تن گندم کاشته می‌شود و وسعت اراضی زراعتی به ۵۴۹۲ هکتار می‌رسد که در حدود ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ تن حاصل از گندم و جو از آن برداشت می‌شود.

۱. کتاب جهان نما تألیف فلوغون و فائیل چاپ تبریز.

شهر قم دارای ۴۵۰ هکتار اراضی پنبه‌کاری است که قریب ۴۰۰ تن پنبه می‌دهد و نیز ۱۱۰۰ هکتار صیفی‌کاری و ۴۲۰ هکتار نباتات روغنی از قبیل کرچک و کنجد دارد.

وسعت باغات انار و انجیرش به ۶۵۰ هکتار بالغ می‌شود که ۵۵۰ تن انار و انجیر می‌دهد و از این میزان قریب ۴۰۰ تن صادر و بقیه در داخل مصرف می‌شود. شهر قم به صورت مثلثی است که یک رأسش شرکت نفت و رأس دیگرش حدود چهل اختران و رأس سوم آن پل کاشان است.

وسعت شهر قریب ۴ کیلومتر مربع و حوزه‌اش به ۲۰۰ کیلومتر مربع بالغ می‌شود. آب و هوای آن گرمسیری و متغیر است و گاهی شدت گرما در تابستان به ۴۶ یا ۴۷ درجه و سرمای زمستان در بعضی از سال‌ها به منهای ۱۵ درجه می‌رسد.

آب شهر به وسیله ۳ رشته قنات تأمین می‌شود و سهمی نیز از رودخانه می‌برد. قنات اول که به نام قنات شور معروف است، آبش شور و وقفنامه آن بر سنگی حک شده و در بالای راهرو صحن کهنه به مدرسه فیضیه نصب است و دو قنات دیگر یکی قنات میرزا ابوالقاسم و دیگری قنات حاجی یوسف است و علاوه بر قنات‌های نام‌برده، شهر در هر نوبت ۵ و ۶ آب که تفصیل آن در قسمت زراعت قم می‌آید، از آب رودخانه سهم می‌برد که معروف به آب خیر و عطاست.

آب مشروب شهر در آب انبارهای بزرگ که از جانب خیرین ساخته شده، ذخیره می‌شود و این آب انبارها از لحاظ بهداشتی بسیار مفید است؛ زیرا اغلب سالی یک بار و آن هم موقع زمستان آب به آنها بسته می‌شود و در این فصل آب‌ها کمتر آلوده هستند و به علاوه، در طول مدت محتویات آن ته‌نشین می‌شود و در تابستان آبی است سالم و گوارا و بسیار خنک و اگر وجود این آب انبارها نباشد، مقاومت در مقابل گرمای تابستان با فقدان یا کمی یخ امکان‌پذیر نیست. میوه‌جات نسبتاً فراوان و اهم آنها انار و انجیر و گوجه و هندوانه و خربزه است.

اهمیت عمده این شهر به علت مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام است که تقریباً در جنوب غربی شهر قرار دارد و در اطراف آن مقابر بعضی از سلاطین صفوی واقع

است و غیر از حضرت معصومه شماره زیادی از امامزاده‌ها و اشخاص بزرگ در قم و اطراف آن مدفون هستند و عده آنها را تا ۴۴۴ نفر گفته‌اند.

قریب دو ثلث از بناهای شهر همان ساختمان‌های قدیمی است که سقف آنها هلالی و با خشت بنا شده و استحکام آنها به پایه‌ای است که تا دو‌یست سال می‌تواند بدون آسیب دوام بیاورند. این بناها دارای سرداب‌هایی برای تابستان است که با نهایت سلیقه بنا شده و فوق‌العاده خنک است.

یکی از بناهای زیبای قدیمی بنای تیمچه است که در بازار نو به سبک بسیار زیبایی ساخته شده است. عرض و طولش نسبتاً زیاد و بنایی با این ابعاد کم‌نظیر است. سقفش با نقشه‌ای زیبا و دو پوشش و بسیار محکم ساخته شده است.

قم در سر راه قدیمی ری به اصفهان قرار دارد و راه آهن سرتاسری کشور نیز از کنار آن می‌گذرد و به علت همین حسن موقعیت در آینده نزدیک یکی از شهرهای آباد و بزرگ کشور خواهد شد. وسیله حمل و نقل در هر ساعت برای هر نقطه کشور فراهم است.

رود اناربار - چنان‌که شرحش گذشت - از شهر قم می‌گذرد و بر روی آن ۴ پل بنا شده، یکی پل قدیمی معروف به پل علی‌خان ریش بلند که قسمت جدید شهر را که به نام ابرقوست، به قسمت قدیمی آن متصل می‌کند. دوم پل آهنچی است که قبرستان جدید الاحداث موسوم به قبرستان نو و باغات اطراف آن را به شهر وصل می‌کند. سوم پلی است که راه آهن کاشان از روی آن می‌گذرد. چهارم پلی است مشهور به پل نو که راه اصفهان را به راه اراک متصل می‌سازد.

قم بنای جدید زیبا نیز متعدد دارد؛ مانند ایستگاه راه آهن، دبیرستان حکیم نظامی، مریض‌خانه، مهمان‌خانه ارم.

ایستگاه قم - ایستگاه راه آهن قم در ۱۸۱ کیلومتری جنوب تهران واقع شده و مؤسسات آن به شرح زیر است:

۱. یک عمارت بزرگ برای مسافرین با تونل پیاده‌رو برای عبور و مرور در راه‌های ایستگاه.

۲. یک جایگاه برای شش لوکوموتیو و یک کارخانه تعمیر و مرکز برق.

۳. یک انبار.

۴. یک مخزن روغن.

۵. یک برج آب. آب ایستگاه از مسافت ۲ کیلومتری ایستگاه آورده می شود.

۶. چند دست عمارت برای سکونت کارمندان.

دبیرستان - این بنا که در جنوب شهر واقع است، از زیباترین بناهای جدید قم است که از لحاظ بنا و وسعت فضا و باغ در شهرستانها کمتر نظیر دارد. عمارتش در دو طبقه با نقشه‌ای زیبا بین سنوات ۱۳۱۵ و ۱۳۱۷ ساخته شده است.

شهر قم دارای دو بازار نسبتاً بزرگ یکی بازار نو و دیگری بازار کهنه، و هفت رشته خیابان که اهم آنها خیابان (ارم) و خیابان (آذر) و خیابان (حضرتی) و خیابان (تهران) و خیابان (ایستگاه) است، می باشد. بازار نو و قریب تمام خیابانها به علاوه بعضی از کوچهها آسفالت شده است. شماره خیابانها نسبت به وسعت شهر کم است. قم دارای ده دبستان ۶ کلاسه و یک دبیرستان کامل پسرانه و یک دبیرستان سه کلاسه دخترانه می باشد. مجموع آموزشگاههای قم با بخشهای تابعه به ۴۶ باب می رسد.

تحصیل فقه و اصول شیعه و مقدمات آن و رشتههای دیگر علوم قدیمه در قم از زمانهای قدیم مورد توجه بوده و علما و محدثین قم در زمانهای گذشته بر سایر نقاط اکثریت داشتند. طلاب از شهرهای دیگر برای تحصیل به اینجا می آمده‌اند. از مدارس آباد علوم دینیة فعلی، مدرسه فیضیه، دارالشفاء، مدرسه مهدی قلی خان، مدرسه جهانگیر خان، مدرسه رضویه، مدرسه مرحوم حاجی ملا محمدصادق، مدرسه مرحوم حاجی سید صادق، مدرسه جدیدالبنای بیت‌النور (ستیه)، و مدرسه جدیدالبنای حجتیه شایان ذکرند.

مدرسه فیضیه در ابتدای تأسیس کوچکتر بوده، در سال ۱۲۲۲ به فرمان

فتحعلی شاه آن را بزرگ کردند و به شکل مربع مستطیل درآوردند.



مدرسه رضویه که آن را مدرسه لک‌ها (به نام طایفه‌ای از طوایف زندیه) نیز می‌گویند، در بازار کهنه واقع و مشهور است به دستور حضرت رضا علیه السلام موقعی که از قم به مرو تشریف می‌بردند، ساخته شد.

مدرسه جهانگیر خان برابر مسجد جامع واقع و دارای بیست حجره است. مدرسه مهدی‌قلی خان جنب‌گذر عبدالله خان و مدرسه حاجی ملا محمدصادق جنب‌گذر حکیم قاضی سعید واقع است. بنای مدرسه حجتیه به همت حضرت آیت‌الله العظمی آقای حجت تبریزی شروع و هنوز خاتمه نپذیرفته است.

مدرسه‌ای نیز به نام مدرسه مؤمنیه در جنوب شرقی شهر در زمان شاه سلطان حسین در سال ۱۱۱۳ بنا شده که امروز آباد نیست.

فعالاً قریب ۴ هزار طلبه از نقاط مختلف کشور برای تحصیل علوم دینی در این شهرگرد آمده‌اند که بیشتر آنها اهل نواحی شمالند؛ مانند آذربایجان و گیلان و زنجان و مازندران و خراسان، و شماره طلاب شهر قم شاید از ۱۰۰ نفر هم تجاوز نکند و بقیه همه خارجی هستند.

مساجد - قم دارای مساجد بزرگ و کوچک بسیاری است و اهم آنها یکی مسجد جامع و دیگری مسجد امام حسن علیه السلام است. مسجد جامع از جهت قدمت و نفاست بنا خیلی اهمیت دارد. این مسجد در مشرق قم واقع و دارای مقصوره بلند و زیبایی است که بلندیش نزدیک بیست متر است و جلوی مقصوره ایوانی است که بلندیش به هیجده متر می‌رسد. تاریخ بنا در یکی از ستون‌های مقصوره سال ۵۲۹ قید شده، ولی محققین آن را چندان مورد اعتماد نمی‌دانند و تأسیس آن را به قرن هفتم نسبت می‌دهند.

مسجد امام حسن علیه السلام از جنبه تاریخی مهم است که آن را احمد بن اسحاق به امر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بنا کرده است، ولی مؤلف کتاب راهنمای قم معتقد است که این مسجد همان مسجد (ابوالعدیم) اشعری است که در سال ۲۶۵ هجری بنا شده و مسجد جامع قم بوده است، ولی حدود و بناهای اولیه آن معلوم نیست.

شغل مردم قم - شغل عمده اهالی در مرتبه اول کسب و پس از آن زراعت و صنایع دستی است و عده‌ای هم به پذیرایی زوار و مسافرین خارجی اشتغال دارند و در تمام اوقات سال خاصه در اعیاد و سوگواری‌های مذهبی از جمیع طبقات مختلفه شیعه از شهری و دهاتی و بیابان‌نشین برای زیارت به اینجا می‌آیند و منظره شهر در این ایام تماشایی است و از هر صنف و گروهی نمونه‌ای را می‌توان مشاهده کرد.

پست قم - پست قم دفتر مبادله پستی مرکز و شهرستان‌های جنوبی است و فعلاً در شهر قم قریب ۶۰۰ تلفن در خانه‌ها نصب است که نظارت آن با اداره پست و تلگراف و تلفن است که عنوان بازرسی دارد.

قم دارای یک دستگاه شبکه تلفنی (کاریر) از تأسیسات جدید وزارت پست و تلگراف در زمان صدارت ذکاءالدوله می‌باشد. با این دستگاه در موارد مقتضی با نقاط دوردست مخابره تلفنی می‌کنند. برای این دستگاه بنایی سه اتاقی با سیم‌کشی مخصوص در وسط عمارت مهندسیه (پست و تلگراف فعلی) برپا شده و نرخ مکالمه با آن هم نسبتاً ارزان است. قم با عراق و اهواز و کرمانشاه و قصر شیرین و تهران و بغداد و بیروت و جده رابطه تلفنی دارد و در موارد لزوم با مصر و لندن و جاهای دیگر می‌توان صحبت نمود.

آبادی‌هایی که تا شعاع هشت کیلومتری شهر قم واقعند:

۱. جمکران - در ۶۲۵۰ متری جنوب شرقی شهر قم واقع و جمعیتش ۱۰۰۹ نفر است. مسجد معروف به مسجد صاحب الزمان در آن واقع و اهالی معتقدند که حضرت صاحب‌العلیه در آن توقف فرموده و نماز به جا آورده است. به این نظر در هر شب جمعه جمعیت کثیری در آن بیتوته می‌کنند. محصول عمده این ده جو و گندم و هندوانه و پنبه است و یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان مهدیه دارد.
۲. شادقلی - در ۳۵۰۰ متری مغرب شهر قم واقع و جمعیتش ۲۳۴ نفر و محصولش جو و گندم است و استعداد صیفی‌کاری نیز دارد.
۳. شاه جعفر - در یک کیلومتری شمال غربی شهر قم واقع و جمعیتش ۹۱ نفر است.

۴. قلعه صدری در ۵۵۰۰ متری شمال غربی شهر قم واقع، جمعیتش ۲۴۷ نفر، محصولش گندم و جو و کمی خربزه است و درخت ندارد.

#### دوم: بخش خلجستان

خلجستان در مغرب شهرستان قم بین ۵۰ درجه و ۲ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۴۸ دقیقه طول شرقی گرینویچ و ۳۴ درجه و ۲۰ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۴۹ دقیقه عرض شمالی واقع و از سمت شمال به شهرستان ساوه و بخش قمروود قم و از طرف مغرب به بخش نغرش اراک و از سمت جنوب به بخش مشک‌آباد شهرستان اراک و بخش اراضی کنار رودخانه شهرستان قم و از جهت مشرق به شهر قم و بخش اراضی کنار رودخانه محدود می‌شود. وسعتش قریب ۲۲۵۰ کیلومتر مربع و تقریباً تمام آن کوهستانی است. هوای قسمت علیا و مرتفع آن سردسیر کامل و قسمت‌های سفلی معتدل است. آبش شیرین و نسبتاً فراوان است و راه قم به اراک از این بخش می‌گذرد. تاریخ برداشت محصول گندم در نقاط معتدل ۸۰ روز بعد از عید و قسمت‌های سردسیری ۱۰۰ الی ۱۲۰ روز است. جمعیتش ۳۴۵۰۰ نفر و ایلات خلیج در این سرزمین مسکونند. این بخش آبادترین بخش‌های شهرستان قم است و محصول عمده آن جو و گندم و کتیرا و میوه و تریاک و سیب‌زمینی و پیاز و پنبه است. قسمت‌های مرتفع این بخش از میوه و قسمت‌های پست‌تر از زراعت و صیفی‌کاری استفاده می‌کنند.

خلجستان ۳۹۵ هکتار موکاری و ۶۷۷ هکتار اشجار مثمره و غیر مثمره و ۱۰۶۲ هکتار صیفی‌کاری ۳۰۰ جفت گاو زراعی و ۲۷۵۰ هکتار پاییزه‌کاری و ۴۱۰ تن غله‌کاری دارد که ۱۷۵ تن آن جو و ۲۳۵ تن آن گندم است و حد متوسط ۲۵۰۰ تن برداشت دارد و ۱۶۵۰۰ کیلوگرم لوبیا در ۲۵۰ هکتار زمین می‌کارند و ۴۰۰ تن لوبیا برداشت می‌کنند و ۷۰ تن سیب‌زمینی در ۱۰۰ هکتار زمین می‌کارند و ۱۵۰۰ تن برداشت می‌کنند. ۳۵۵۰ هکتار جو دورشه کاشته می‌شود و ۲۸۹۰ تن محصول می‌دهد. ۱۰۰۰ هکتار از مراتع دارای کتیراست و حد

متوسط ۸ تن کتیرا به دست می‌آید. پنبه آمریکایی ۵۰۰ هکتار و بومی ۲۵۰ هکتار دارد و شاید استعداد دو برابر این مقدار را داشته باشد. ۷۴ تن نخود در ۸۵۹ هکتار مزرعه کاشته می‌شود و ۷۰۰ تن محصول برمی‌دارند و ۲/۵ تن عدس از ۲۴ هکتار مزرعه برداشت می‌کنند.

کلیه قرای خلجستان در طول دره‌های جهرود و قاهان و راهجرد و وزوا و سرداب واقعند. این بخش دارای ۴ دهستان به شرح زیر می‌باشد:

۱. دهستان دستجرد - این دهستان در قسمت مرکزی بخش و در طول دره جهرود و شعبات فرعی آن واقع و از ۲۴ قریه تشکیل و مجموع نفوسش ۱۴۰۰۰ نفر و مرکز بخش قریه دستجرد است.

۲. دهستان راهجرد - این دهستان در قسمت جنوبی و طول دره راهجرد واقع و خط آهن و راه شوسه اراک در طول آن کشیده شده و از ۲۹ قریه بزرگ و کوچک تشکیل و مجموع نفوسش ۹۶۹۲ نفر است و مرکز بخش قریه راهجرد است.

۳. دهستان وزوا - این دهستان در قسمت شمال بخش واقع و از ۱۷ قریه بزرگ و کوچک تشکیل و مجموع نفوسش ۸۴۰۰ نفر و مرکز بخش قاهان است.

۴. دهستان طغرود - این دهستان در قسمت شمال خاوری بخش واقع و از ۹ قریه تشکیل و مجموع نفوسش ۲۴۰۸ نفر است و مرکز بخش قریه طغرود است.

ما در این کتاب خلجستان را همان طور که در محل معروف است، برای سهولت به دو ناحیه تقسیم می‌کنیم:

ناحیه اول یا ناحیه دره قاهان که شامل دهستان وزوا و طغرود است و به نام خلجستان آفتاب موسوم است و ناحیه دوم یا ناحیه دره جهرود که شامل دهستان دستجرد و راهجرد است، به نام خلجستان سایه معروف است.

شماره قرای خلجستان روی هم ۷۹ و تفصیل هر یک به ترتیب حروف تهجی از این قرار است:

۱. احمدآباد - در مرکز خلجستان واقع و جزء ناحیه اول است. جمعیتش ۱۱۰ نفر، محصولش گندم جو و پنبه.

۲. اسفید - در شمال خلیجستان در ناحیه اول واقع و دارای ۱۱۰ نفر سکنه است. محصولش انجیر و گردو و گندم و جو می باشد و تریاک در آن خوب به عمل می آید.
۳. اشتریه - در شمال خلیجستان در ناحیه اول واقع و دارای ۸۹ نفر جمعیت است. مزرعه کوچکی است که استخری دارد. محصولش کمی انار و انجیر و جو و گندم است.
۴. آغلك - در شمال خلیجستان در ناحیه اول واقع، جمعیتش ۲۷۱ نفر است و هوایش چهار فصل است. زراعتش به علت عدم توجه اهالی رونقی ندارد و انواع میوجات از قبیل انار و انجیر و گردو و گلابی و فندق در آن خوب به عمل می آید. آبش از رودخانه قاهان است. املاکش در کنار رودخانه و آبادی در بالای کوه قرار دارد. پنبه و سیب زمینی آن نیز خالی از اهمیت نیست.
۵. الکان - در شمال غربی خلیجستان در ناحیه اول واقع است. جمعیتش ۱۳۱ نفر و محصولش گندم و جو و گردو و سیب و توت و قیسی می باشد.
۶. امیرآباد - در جنوب خلیجستان در ناحیه دوم واقع، جمعیتش ۴۴ نفر می باشد. مزرعه ای است کوچک، محصولش کمی گندم و جو. مراتع اطراف امیرآباد موسوم به سرخاب خیلی معروف است که در تابستان بیش از صد گله از گوسفندهای اطراف (اراک، آشتیان و فس و رودبار و ساوه و قم) برای چرا به آنجا می آیند.
۷. آمره - در مغرب خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۱۰۲۸ نفر است. هوایش بیلاقی، محصولش گندم و جو است. درخت کم دارد. بعضی از اهالی به شغل رنگرزی اشتغال دارند و اغلب زن ها قالی می بافند. هوای این قریه صورت زیبا می پروراند. یک دبستان چهار کلاسه به نام دبستان رودکی دارد.
۸. اناجرده - در جنوب خلیجستان در ناحیه دوم واقع، جمعیتش ۷۷۱ نفر است. محصولش جو و گندم و پنبه و مراتعش زیاد و گاو و گوسفند در آنجا تربیت می شود و لبنیاتش خوب است.
۹. انجیله - در شمال غربی خلیجستان در ناحیه اول واقع، جمعیتش ۸۹۰ نفر، هوایش بیلاقی است. این قریه در میان دره واقع و اطرافش را کوه احاطه کرده است.

- محصولش گردو و بادام و قیسی و آلوسفید و سیب و گندم و جو می‌باشد. این ده برای گوسفندداری مناسب نیست.
۱۰. بنابر - در شمال خلجستان در ناحیه اول واقع و جمعیتش ۱۹۸ نفر است. دهی است کوچک، محصولش گندم و جو و گردو و بادام و زردآلو.
۱۱. باغک - در مشرق خلجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۱۸۷ نفر است. در نزدیکی ایستگاهی به همین نام واقع است. محصولش جو و گندم و پنبه، آتش کم و دارای زالوست و برای زراعت از استخر استفاده می‌کنند.
۱۲. بشارت آباد - در جنوب خلجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۱۲۰ نفر است. محصولش انگور و قیسی و گندم و جودورشه (جوترشه) و پنبه است. استعداد غرس درخت زیاد دارد. راه آهن از میان آبادی می‌گذرد.
۱۳. پالان دوز - دارای ۹۸ نفر جمعیت و در جنوب شرقی خلجستان در ناحیه دوم واقع است و مزرعه کوچکی است، محصولش گندم و جو.
۱۴. تاج خاتون - در مشرق خلجستان در ناحیه دوم واقع و دارای ۵۲۹ نفر جمعیت است. هوایش معتدل و استعداد درختکاری ندارد. محصولش جو و گندم و پنبه است و دارای صندوق پست و یک دبستان چهارکلاسه می‌باشد به نام دبستان عسجدی.
۱۵. جریک آغاج - در جنوب غربی خلجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۱۰۱ نفر و مزرعه کوچکی است.
۱۶. جمزقان - در شمال خلجستان در ناحیه اول واقع و دارای ۲۰۷ نفر جمعیت است. امامزاده‌ای در آنجاست به نام امامزاده هادی که در فصل بهار و تابستان از ساوه و نقاط مجاور به زیارتش می‌آیند و گوسفند زیادی قربانی می‌کنند. محصولش توت و گردو و بادام و قیسی و زردآلوست. گندم و جو کم دارد. اهالی توت خشک را با گندم عوض می‌کنند.
۱۷. جنداب - در مشرق خلجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۵۴۱ نفر و هوایش معتدل و محصولش گندم و جو و پنبه و تریاک است. اگر قناتی در آن احداث شود، استعداد آباد شدن دارد.

۱۸. جوزه - در جنوب غربی خلیجستان در ناحیه دوم واقع و دارای ۲۱۵ نفر سکنه است. مزرعه کوچکی است. محصولش گندم و جو و تریاک است.
۱۹. چاهک - در شمال غربی خلیجستان در ناحیه اول واقع، جمعیتش ۶۸۲ نفر و محصولش گندم و جو و پنبه، و آیش کم است. مردم از آب اطراف استفاده می‌کنند. شغل اغلب اهالی تهیه زغال است و عده‌ای نیز مکاری هستند.
۲۰. چوپانک - در مغرب خلیجستان در ناحیه اول واقع و جمعیتش ۱۵۰ نفر است. مزرعه‌ای است کوچک و محصولش گندم و جو و گردوست.
۲۱. حسن‌آباد - در مرکز خلیجستان در ناحیه اول قرار دارد و جمعیتش ۱۵۲ نفر و مزرعه کوچکی است.
۲۲. خراب در جنوب غربی خلیجستان در ناحیه دوم قرار دارد و جمعیتش ۵۱۷ نفر، محصولش گندم و جو و پنبه است.
۲۳. خوراک‌آباد - در جنوب غربی در ناحیه دوم واقع است و جمعیتش ۱۴۷ نفر و مزرعه کوچکی است.
۲۴. دستجرد - در مغرب خلیجستان در ناحیه دوم واقع و مرکز بخش است. جمعیتش ۲۰۱۳ نفر و دارای چندین مزرعه آباد است. محصولش بادام و انگور فراوان و قیسی و زردآلو و سیب و جو و گندم و پنبه و تریاک است. قریب ۲ سوم زن‌ها به شغل گیوه‌چینی اشتغال دارند. دارای یک دبستان ۶ کلاسه به نام دبستان اسدی می‌باشد، ارتفاعش از سطح دریا ۱۸۵۳ متر و بهداری و دسته ژاندارمری و پست دارد.
۲۵. دیزیجان - در جنوب خلیجستان در ناحیه دوم واقع و دارای ۵۳۸ نفر جمعیت است. محصولش گندم و جو و جودورشه و قیسی و مخصوصاً پنبه است و آب کم دارد. دارای یک دبستان چهارکلاسه به نام دبستان عطار می‌باشد.
۲۶. دولت‌آباد - در شمال خلیجستان در ناحیه اول واقع و جمعیتش ۳۲۴ نفر، محصولش گندم و جو است.

۲۷. راهجرد - در جنوب شرقی خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۱۵۶۹ نفر، هوایش بیلاقی و دارای مزارع متعدد و گندم آن معروف است. میوه کم دارد. راه آهن سرتاسری از دو کیلومتری آن می‌گذرد. دارای یک دبستان چهارکلاسه به نام دبستان مسعود سعد می‌باشد. در کنار جاده اراک واقع است و مرکز پست فرماندهی دسته امنیه است و پست و تلگراف نیز دارد.
۲۸. رستگان - در مغرب خلیجستان در ناحیه دوم واقع و ۵۴۸ نفر جمعیت دارد. محصولش گندم و جو و بادام است.
۲۹. رزبند - در مرکز خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش را ۳ نفر ذکر کرده‌اند. مزرعه کوچکی است.
۳۰. زواریان - در جنوب خلیجستان در ناحیه دوم در سه کیلومتری ایستگاه سواریان واقع و سکنه‌اش بر ۷۲۶ نفر بالغ است. هوایش معتدل، محصولش گندم و جو و پنبه است و یک دبستان چهارکلاسه به نام دبستان فرخی دارد و راه آهن سرتاسری از نزدیکیش می‌گذرد. این ده استعداد غریبی برای کشت پنبه دارد.
۳۱. زیزگان - در مغرب خلیجستان در ناحیه دوم قرار دارد و جمعیتش ۳۱۰ نفر و محصولش گندم و جو است.
۳۲. سعیدآباد - در جنوب شرقی خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش را ۳۲ نفر نوشته‌اند. مزرعه کوچکی است.
۳۳. سرخه ده - در جنوب غربی خلیجستان در ناحیه دوم واقع و ۳۹۰ نفر جمعیت دارد. محصولش جو و گندم. در این ده معدن یک نوع مرمری است که رنگ آن قرمز است و برای عمارات به تهران می‌برند.
۳۴. سرهرود - در جنوب غربی خلیجستان در ناحیه دوم واقع و سکنه‌اش ۳۳۲ نفر و محصولش جو و گندم است و مراتع بیلاقی بسیار خوب دارد.
۳۵. سرفجگان [= سلفجگان] - در جنوب شرقی خلیجستان در ناحیه دوم در جلگه قرار دارد و جمعیتش ۶۳۲ نفر و هوایش معتدل و محصولش جو و گندم و



پنبه و کتیراست و میوه ندارد و جدیداً باغ‌هایی در آن احداث شده است و دارای یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان وفایی می‌باشد و راه شوسه از کنارش می‌گذرد. این قریه مرکز خرید و فروش پوست‌های زندی است که مشتری فراوان دارد. آب آن از رودی است که از نزدیکی‌های سعیدآباد و راهجرد سرچشمه گرفته و دیزيجان و زواریان و گرنگان و سرفجگان و عنایت بک را مشروب می‌کند.

۳۶. سفت - در شمال خلیجستان در ناحیه اول واقع و جمعیتش ۱۴۹ نفر و محصولش انار و انجیر و گندم و جو است.

۳۷. سفیداله - در مرکز خلیجستان در ناحیه ۱ واقع و جمعیتش ۸۴ نفر و مزرعه کوچکی است.

۳۸. سناوند - در مرکز خلیجستان است و در ناحیه دوم قرار دارد و جمعیتش ۲۲۶ نفر. هوایش خوب و دارای چندین مزرعه است. محصولش انگور و قیسی و بادام و گندم و جو و پنبه است. خاکش استعداد غرس اشجار دارد.

۳۹. سنجگان - در جنوب ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۶۶۵ نفر است. هوایش معتدل، محصولش گندم و جو و انگور و لوبیاست و دارای دبستانی است به نام دبستان منوچهری.

۴۰. سولقان - در شمال خلیجستان در ناحیه اول واقع و جمعیتش را ۲۸ نفر نوشته‌اند. مزرعه کوچکی است، محصولش انار و انجیر و جو و گندم.

۴۱. شوراب - در مشرق خلیجستان در ناحیه دوم قرار دارد و جمعیتش را ۱۷ نفر ذکر کرده‌اند. ناحیه بسیار کوچکی است.

۴۲. صالح‌آباد - در جنوب غربی خلیجستان در ناحیه دوم قرار دارد و جمعیتش ۲۷۴ نفر و هوایش معتدل و مزارعش آباد است و از آب قنات استفاده می‌کند. محصولش گندم و جو و پنبه است و در کنار راه اراک و آشتیان واقع است. ارتفاعش از سطح دریا ۱۸۵۵ متر و ارتفاع گردنه صالح‌آباد ۱۸۹۱ متر است.

۴۳. تغرود - در شمال شرقی خلیجستان در ناحیه اول واقع و جمعیتش ۱۶۶۰ نفر هوایش معتدل است و انار فراوان دارد و خاکش برای درختکاری مساعد است؛

زیرا شنی رستی است، ولی آبش کافی نیست و در سال‌های پربابی محصولش فراوان است که اهم آنها گندم و جو و انار و انجیر و پنبه و بادام است. کرباس بافی در اینجا معمول است و دارای یک دبستان پنج کلاسه به نام دبستان عنصری می‌باشد. باغات انار و انجیرش به ۶۰ هکتار می‌رسد. ارتفاعش از دریا ۱۱۱۲ متر و مرکز بخشداری است.

۴۴. ترخواران - در شمال شرقی خلیجستان در ناحیه اول واقع است و جمعیتش ۵۹ نفر. مزرعه کوچکی است.

۴۵. طرلاب - در مشرق خلیجستان نزدیک قم در ناحیه دوم در کنار راه اراک واقع و جمعیتش ۶۶ نفر است. آبادی کوچکی است. مرکز تعلیف گوسفندان معروف زندی در زمستان است. مراتع زمستانی اطرافش قابل اهمیت است.

۴۶. تینوج یا جهرود - در مرکز در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۹۶۷ نفر است. محصولش بادام و انگور و قیسی و زردآلو و پنبه و تریاک است. یک دبستان چهار کلاسه نیز دارد به نام دبستان خواجه نصیر.

۴۷. عنایت بک - در جنوب شرقی خلیجستان در ناحیه دوم قرار دارد. جمعیتش ۱۷۹ نفر، محصولش گندم و جو و پنبه و تریاک است.

۴۸. عیسی آباد - در مرکز خلیجستان در ناحیه دوم واقع، جمعیتش ۲۵۳ نفر و دهی است بیلاقی. محصولش گندم و جو و انگور و سیب و زردآلوست.

۴۹. فوجرد - در مغرب در ناحیه دوم قرار دارد. سکنه‌اش ۸۹۳ نفر، هوایش بیلاقی و گوسفند و لبنیات دارد. محصولش قیسی و بادام و زردآلو و گندم و جو است و دارای یک دبستان چهارکلاسه به نام دبستان دانش می‌باشد.

۵۰. قاضی علیا - در مشرق خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۲۵۷ نفر است. هوایش معتدل، محصولش بادام و قیسی و گندم و جو و تریاک است. ۱۴ هکتار باغ بادام دارد.

۵۱. قاضی سُفلی - در مشرق خلیجستان در ناحیه دوم قرار دارد. سکنه‌اش ۲۲۷ نفر و هوایش معتدل و محصولش بادام و قیسی و جو و گندم و تریاک است.

۵۲. قاهان - در شمال غربی خلیجستان در ناحیه اول واقع است. سکنه‌اش ۱۳۳۱ نفر، هوایش معتدل، محصولش توت و انگور و بادام و قیسی و گندم و جو و گردوست. یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان کسائی نیز دارد. توتستان‌های آن فراوان و معروف است. قاهان مرکز بخش و دارای صندوق پستی است که محمولاتش با پیک سوار حمل و نقل می‌شود.

۵۳. قراسو - در جنوب شرقی خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۱۸۰ نفر و آبادی کوچکی است.

۵۴. کاسوا - نام صحیح آن کاسب‌آباد است. در شمال غربی خلیجستان در ناحیه اول قرار دارد و جمعیتش ۹۳۱ نفر و هوایش سرد است. گوسفند و لبنیات دارد و دارای چند مزرعه کوچک است. محصولش انگور و گردو و زردآلو و سیب و توت و عسل و لوبیا و جو است. معاش اهالی بیشتر از میوه تأمین می‌شود. یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان خاقانی دارد و دارای صندوق پستی است که محمولاتش با پیک سوار حمل می‌شود.

۵۵. کردیجان - در جنوب خلیجستان در ناحیه دوم قرار دارد و جمعیتش ۵۷۹ نفر و محصولش گندم و جو و آبش کم است.

۵۶. کندرود - در مرکز در ناحیه اول قرار دارد. جمعیتش ۴۰۸ نفر، محصولش گندم و جو و پنبه.

۵۷. کوشک - در جنوب خلیجستان در ناحیه دوم واقع، سکنه‌اش ۲۰۹ نفر، مزرعه کوچکی است.

۵۸. گرنگان - در جنوب شرقی در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۸۳ نفر است. این ده با اینکه ده بزرگی است و برای کشاورزی مستعد است، به علت وجود مالاریا سکنه‌اش کم و همه مریضند.

۵۹. کیاب - در شمال غربی در ناحیه اول واقع، جمعیتش ۱۶۰ نفر، محصولش گندم و جو و گردو و ماش است.

۶۰. گیو - در مرکز خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۱۲۹۴ نفر، هوایش معتدل و محصولش گندم و جو و توت و سیب و زردآلو و گردو می باشد. گیوه های خوب در اینجا چیده می شود. شاید نام گیوه نیز از این آبادی گرفته شده باشد. یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان گیو دارد.
۶۱. کلاغ نشین - در شمال شرقی خلیجستان در ناحیه اول واقع و جمعیتش ۱۲۹ نفر و محصولش گندم و جو و کمی میوه و پنبه است.
۶۲. گلستان - در شمال شرقی در ناحیه اول واقع، جمعیتش ۳۷۲ نفر، محصولش گندم و جو و پنبه و میوه است.
۶۳. محمدبیک - در مشرق خلیجستان در ناحیه دوم واقع، جمعیتش ۱۵۶ نفر، هوایش معتدل است. خاکش استعداد درخت دارد، ولی آبش کم است.
۶۴. مزرعه نو - در جنوب غربی خلیجستان در ناحیه دوم واقع، جمعیتش ۲۷۸ نفر، محصولش گندم و جو و پنبه است. کمی نیز درخت دارد.
۶۵. منصورآباد - در جنوب غربی در ناحیه دوم واقع و هوایش ییلاقی و جمعیتش ۴۷۳ نفر و محصولش گندم و انگور و سیب زمینی است.
۶۶. موجان - در جنوب غربی خلیجستان در ناحیه دوم واقع، جمعیتش ۸۸۴ نفر، محصولش جو و گندم و انار و انگور است و یک دبستان چهارکلاسه دارد به نام دبستان ۱۵ بهمن.
۶۷. موشکیه - در شمال خلیجستان در ناحیه اول قرار دارد. جمعیتش ۱۸۸ نفر، هوایش معتدل، محصولش گندم و جو و ماش و پنبه است.
۶۸. مهر زمین - در سمت شمال غربی در ناحیه اول قرار دارد. جمعیتش ۳۵۷ نفر، محصولش جو و گندم است. میوه ندارد. شغل اغلب اهالی نخریسی و گلیم بافی است. ارتفاعش از سطح دریا ۱۸۶۰ متر است.
۶۹. نایه - در شمال غربی خلیجستان در ناحیه اول واقع و جمعیتش ۱۲۹۹ نفر، هوایش معتدل و مراتعش بسیار است و گندم و جو نیز فراوان دارد. از محصولات دیگرش زردآلو و توت و گردو و تریاک است و یک دبستان چهارکلاسه به نام دبستان سعدی دارد.

۷۰. نورآباد - در شمال خلیجستان در ناحیه اول قرار دارد و جمعیتش ۴۹ نفر، مزرعه کوچکی است.
۷۱. نویس - در شمال غربی خلیجستان در ناحیه اول قرار دارد و جمعیتش ۱۱۹۴ نفر و هوایش بیلاقی است. محصولش عسل و انگور و سیب و بادام و سیبزمینی و جو و چغندر و لوبیاست. آبش از چشمه است و قنات آباد ندارد و از مازاد رودخانه کاسوا نیز استفاده می‌کند.
- در اینجا گیوه‌های خوب چیده می‌شود. یک دبستان ۴ کلاسه نیز دارد به نام دبستان غزالی.
۷۲. نیجه - در مشرق خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۱۳۳ نفر، آبادی کوچکی است، محصولش گندم و جو.
۷۳. ورزنه - در مرکز خلیجستان در ناحیه دوم واقع است. جمعیتش ۲۷۴ نفر، هوایش خوب و محصولش گندم و جو و انگور و قیسی و پنبه است.
۷۴. ورسان - در جنوب غربی خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۳۸۸ نفر و هوایش بیلاقی و محصولش گندم و جو و میوه و لوبیا و نخود است.
۷۵. وسقونجرد - در شمال خلیجستان در ناحیه اول واقع و جمعیتش ۴۶۷ نفر است. هوایش معتدل، محصولش گندم و جو و گردو و کمی سیب و زردآلوست. مراتع خوبی دارد که در زمستان مورد استفاده قرار می‌گیرد.
۷۶. وشاره - در جنوب غربی در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۴۸۶ نفر است. این قریه موقوفه نجف اشرف است. محصولش انگور و گندم فراوان است و استعداد آب نیز دارد و دارای یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان علوی است. سیب زمینی آن فراوان و معروف است.
۷۷. ونان - در شمال غربی خلیجستان در ناحیه اول واقع و بیلاق خوبی است. جمعیتش ۶۰۲ نفر، محصولش گندم و جو و انگور و گردو و بادام و بهترین تریاک‌ها و فندق و گیلاس و عسل است. ارتفاعش از سطح دریا ۲۱۳۵ متر است.

۷۸. هزارآباد - در جنوب غربی خلیجستان در ناحیه دوم واقع و جمعیتش ۳۳۱ نفر و محصولش گندم و جو است.
۷۹. یکه باغ - در جنوب شرقی خلیجستان در ناحیه دوم قرار دارد و جمعیتش ۵۵۳ نفر است. محصولش گندم و جو و پنبه است و میوه قابل ذکری ندارد و مراتع کوهستانی آن نیز بد نیست.

#### سوم: بخش حومه

اول: قنوات - قنوات در مشرق شهر قم بین ۵۰ درجه و ۵۴ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی گرینویچ و ۳۴ درجه و ۲۳ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۴۹ دقیقه عرض شمالی واقع و مساحتش تقریباً ۱۰۴۰ کیلومتر مربع است. از جانب شمال به قمرود و از مشرق به کویر نمک و از جنوب به شهرستان کاشان و از مغرب به بخش قهستان و شهر قم محدود می شود. هوایش گرم و برداشت جو ۳۰ الی ۴۰ روز زودتر از قسمت های سردسیر است. کلیه قرای آن از قنات مشروب و آب برخی از قنات های آن مانند لنجرود محمدآباد و جنت آباد و حصارشنه، شیرین و بقیه لب شور است. محصولش گندم و جو و خربزه و هندوانه و هویج و چغندر و شلغم است. قنوات به نام بخش سراجیه نیز نامیده می شود و دارای ۲۹ رشته قنات آباد می باشد و استعداد زیاد شدن آب در صورت اقدام به تنقیه قنوات دارد.

در قنوات ۳۰۰ جفت گاو کشت می کنند و در ۷۸۵ تن بذر در ۵۵۰۰ هکتار زمین کاشته می شود که ۴۸۵ تن آن جو و ۳۰۰ تن بقیه گندم است و عواید غلات آن آنچه را که سهام مالکانه به دست می آید، پس از وضع مخارج قریب ۵ هزار تن است. قریب ۵۰۰ هکتار پنبه کاری و ۷۰۰ هکتار صیفی کاری و ۲۰۰ هکتار نباتات روغنی از قبیل کرچک و کنجد دارد. جمعیتش روی هم ۹۷۹۸ نفر و ۲۵ قریه و ۸ مزرعه دارد. تفصیل قرا به ترتیب حروف تهجی به قرار زیر است:

۱. جنت آباد - در جنوب قنوات واقع و جمعیتش ۳۲۰ نفر و هوایش گرم است. محصولش جو و گندم و خربزه و پنبه است. آبش شیرین است و میوه ندارد.

۲. حاجی آباد لک‌ها - در مغرب این بخش واقع و شماره نفوسش ۱۱۱۸ نفر و محصولش انجیر و انار و جو و گندم و خربزه است. در این قریه فرش‌های نسبتاً خوب بافته می‌شود. یک دبستان چهار کلاسه به نام دبستان رازی دارد.
۳. حسن آباد - در مغرب این بخش واقع، جمعیتش ۳۹۳ نفر، محصولش خربزه و جو و گندم و پنبه و کمی انار است.
۴. حاجی آباد آقا - در مغرب واقع و جمعیتش ۵۸۴ نفر، محصولش جو و گندم و خربزه و پنبه و کمی انار است. این قریه دارای یک آب انبار بسیار بزرگی است برای ذخیره آب شیرین که در تمام بخش قنوات منحصر به فرد است.
۵. حسین آباد میش مست - در جنوب شرقی قنوات واقع است، جمعیتش ۱۰۵ نفر. آبادی کوچکی است. محصولش گندم و جو و پنبه است. این ده مرکز تعلیف زمستانی احشام ایل میش مست است که در زمستان از اطراف تهران به اینجا می‌آیند.
۶. حصار شنه - در مرکز قنوات واقع و جمعیتش ۵۷۲ نفر و دارای باغات تازه احداث است و برای زراعت استعداد کافی دارد. خاکش شنی رستی است. آبش شیرین، ولی قنات‌هایش مخروبه است و در صورت تنقیه می‌تواند تا شانزده سنگ آب داشته باشد. اخیراً چند نفر قالی‌باف برای تعلیم صنعت قالی‌بافی از کاشان به اینجا آمده و به کار مشغولند. محصولش گندم و جو و خربزه و پنبه و چغندر و شلغم و هویج است. یک دبستان چهار کلاسه به نام دبستان شرف دارد.
۷. خلج آباد - در شمال شرقی قنوات واقع و جمعیتش ۵۰ نفر و مزرعه‌ای است مخروبه. محصولش جو و گندم و خربزه است.
۸. دولت آباد - در شمال بخش واقع، جمعیتش ۳۰۲ نفر، محصولش پنبه و خربزه و گندم و جو است. در اطراف آن مراتع زمستانی خوبی است که دارای بوته‌های معروف باشنیا می‌باشد که از آن قلیاب استخراج و به مصرف صنعت می‌رسد.
۹. زالون آباد - در جنوب شرقی قنوات واقع و جمعیتش ۸۶ نفر است. مزرعه‌ای است کوچک، محصولش گندم و جو.

۱۰. ساق‌آباد - در جنوب غربی در مرز قهستان واقع و جمعیتش ۴۵ نفر و مزرعه کوچکی است. آبش شیرین است.
۱۱. سراجیه - در مرکز قنوات واقع و جمعیتش ۲۶۱۷ نفر و ارتفاعش از سطح دریا ۸۷۴ متر است. دهی است آباد و شش رشته قنات دارد. محصولش انار و انجیر و پنبه و خربزه و جو و گندم است. از محال سراجیه زعفرانیه و رستم‌آباد و خمارخان علیا و خمارخان سفلی و علی‌آباد موقوفه است. یک دبستان به نام دبستان خواجه دارد و دارای صندوق پستی است که محمولاتش با پیک پیاده حمل و نقل می‌شود. از صنایع دستی، نمدمالی و قالی‌بافی و کرباس‌بافی در آنجا رواج دارد.
۱۲. سنگ‌تراش - جمعیتش ۱۵۰ نفر، در مغرب بخش نزدیک قریه‌الیجرد قرار دارد و دارای ۴ سنگ‌آب است. محصولش گندم و جو و هویج و شلغم است.
۱۳. شاه‌آباد - در شمال غربی قرار دارد. جمعیتش ۳۸۴ نفر، خاکش شنی رستی است و دو رشته قنات دارد که یکی به نام جزستان و دیگری به نام خود شاه‌آباد است و دو باغ‌آباد دارد. محصولش انار و گندم و جو و پنبه و خربزه و هندوانه است.
۱۴. شمس‌آباد - در جنوب غربی قنوات واقع و جمعیتش ۳۹۸ نفر است و یکی از آب و ملک آباد قنوات است، زیرا هم یک رشته قنات دایر دارد و هم هشت یک بگیر آب رودخانه است و در سال‌های خوب محصولش به چهارهزار خروار می‌رسد. محصولش جو و گندم و خربزه و هندوانه است و قریب چهارده هکتار باغات انار و انجیر دارد.
۱۵. شمس‌آباد ناصری - در جنوب غربی قنوات واقع و جمعیتش ۱۲۹ نفر است. این قریه جزو آب و ملک شمس‌آباد بالا می‌باشد. یک باغ قیسی دارد. محصولش گندم و جو و خربزه است.
۱۶. فرج‌آباد - در مغرب واقع و جمعیتش ۴۶ نفر است. مزرعه‌ای است مخروطیه، ولی استعداد زراعت دارد. محصولش گندم و جو و خربزه است و قسمتی از آن موقوفه است.
۱۷. فتح‌آباد - در مرکز بخش واقع، جمعیتش ۳۰ نفر، و دو سنگ‌آب دارد. محصولش گندم و جو است. قنات آن مخروطیه است.



۱۸. کریم‌آباد - در مغرب واقع، جمعیتش ۸۵ نفر، محصولش گندم و جو و خربزه است و استعداد آب بیش از سه سنگ ندارد.

۱۹. لنجرود - در جنوب غربی قنات واقع، جمعیتش ۱۳۱ نفر، آبش شیرین است و زمینش شنی رستی است و در سال‌های پرآبی دارای محصول خیلی فراوان است. قناتش در حال عادی بیش از دو سنگ آب ندارد و سدی دارد که از آب رودخانه کبار (دنباله رودخانه بیرقان و شنوه) استفاده می‌کند. اگر این سد تعمیر شود، فوق‌العاده قابل استفاده است.

هوایش نسبتاً معتدل، محصولش گندم و جو و خربزه و هندوانه است. هندوانه آن به بزرگی معروف است. در سال‌های بارانی در حدود ۳ تن نخود در آنجا کاشته می‌شود. در سال ۱۳۲۴ تنها از این قسمت ۲۸ تن نخود برداشت شد. هندوانه آن را نیز در سال‌های پر آبی مانند گندم دست‌پاش می‌کنند و محصولش به قدری زیاد است که کفاف دو ماه شهر قم را می‌دهد.

۲۰. مبارک‌آباد - در مغرب بخش قنات واقع، جمعیتش ۲۰۷ نفر، قناتش دایر است و در مثل آن را عروس قنات می‌نامند. محصولش هویج و چغندر و پیاز و انار و جو و گندم و خربزه و پنبه است. استعدادش برای کشت درخت انار خوب است و فعلاً دارای چهل خروار انار است.

۲۱. محمدآباد - در جنوب قنات واقع، جمعیتش ۲۳۸ نفر. زمین برای زراعت زیاد دارد، ولی آبش کم است و چون قناتش به کوه خورده است، استعداد آب بیش از چهار سنگ ندارد. هوایش معتدل، آبش شیرین است و درخت در آن خوب به عمل می‌آید و اگر آب کبار به اینجا برسد، بر آبادی آن خواهد افزود. محصولش گندم و جو است و یک باغ کاج زیبایی دارد.

۲۲. مرادآباد - در شمال غربی قنات واقع، جمعیتش ۱۴۵ نفر، آبادی کوچکی است. محصولش گندم و جو و خربزه و هندوانه است.

۲۳. مؤمن‌آباد - در مرکز قنات در جنوب غربی سراجیه واقع، دارای ۵۳۳ نفر جمعیت است. این ده سه رشته قنات دارد؛ یکی به نام خود مؤمن‌آباد، یکی به نام

عباس آباد و یکی به نام کول کوه است. این آبادی ۱۶ سنگ آب دارد و در صورت توجه استعداد آبش بیش از این میزان است. درخت انار در این آبادی خیلی خوب رشد می‌کند. فعلاً قریب پنج خروار باغ انار دارد. اخیراً قالی نخ فرنگ کاشان در آنجا تعلیم و بافته می‌شود. محصولش گندم و جو و انار و خربزه و پنبه است.

۲۴. نواران - در مرکز قنوات در جنوب شرقی سراجیه واقع، سکنه‌اش ۵۶۷ نفر است. این قریه استعداد خربزه کاری خوب دارد، ولی درخت در آن خوب به عمل نمی‌آید؛ زیرا زمینش گچی است. یک باغ انار دارد. محصولش انار و جو می‌باشد. پیشه اغلب اهالی شترداری است.

۲۵. والیجرده - در مغرب قنوات واقع، جمعیتش ۵۷۱ نفر است. این قریه موقوفه حضرت معصومه است و یک قنات دارد. محصولش جو و گندم و خربزه و پنبه است و درخت ندارد.

دوم: قمرود - این دهستان در شمال شرقی شهر قم بین ۵۰ درجه و ۳۱ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی گرینویچ و ۳۴ درجه و ۳۸ دقیقه تا ۳۵ درجه عرض شمالی واقع است. از شمال به دهستان فشافویه بخش ری شهرستان تهران و دریاچه حوض سلطان و از مشرق به کویر نمک و از جنوب به دهستان قنوات و شهر قم و بخش خلجستان و از مغرب به بخش خلجستان و بخش جعفرآباد شهرستان ساوه محدود می‌شود. وسعتش قریب ۱۹۶۰ کیلومتر مربع و در طول و طرفین رودخانه قم و رود ساوه واقع است و هوایش گرم و از قم قریب ۱۵ روز جلوتر است. برداشت جو ۳۰ الی ۴۰ روز زودتر از قسمت‌های سردسیر است. محصول عمده‌اش در صورتی که باد گرم نوزد، جو و گندم و هندوانه و خربزه و گرمک و پنبه است. غلات اراضی حدود مسیله این دهستان بسیار مرغوب و از قراری که مطلعین اظهار می‌کنند، در بعضی از سال‌ها صد برابر تخم می‌شود، ولی وضع آبش خوب نیست. در بعضی از سال‌ها به علت قلت یا عدم آب محصول آن از بین می‌رود و با احداث چاه در کف رودخانه آب آشامیدنی تهیه می‌شود. برخی از قرا مانند قمرود و سلطان باجی و شریف‌آباد و میرآباد و شیرین‌آباد و سیف‌آباد و البرز دارای قنات

لب شوری هستند و در بهار نیز مثل سایر قرای دهستان از رودخانه استفاده می‌کنند. تعداد قرای مهمش ۲۷ و جمعیتش ۸۷۲۵ نفر است.

۱۴۷ جفت گاو زراعی دارد و ۱۵۰ تن گندم و ۲۰۰ تن جو، به غیر از مسیله می‌کارند که با مسیله ۶۰۰ تن می‌شود که در سطح ۴۰۰۰ هکتار بذرافشانی می‌کنند و نیز قریب ۲۰۰ هکتار پنبه و ۲۵۰ هکتار صیفی‌کاری دارد.

شرح قرائش به ترتیب حروف تهجی از این قرار است:

۱. البرز - در ۱۲ کیلومتری شمال شرقی شهر قم واقع، جمعیتش ۳۸۴ نفر است و دو رشته قنات دارد؛ یکی شیرین، یکی شور، و از فاضلاب رودخانه نیز استفاده می‌کند. محصولش جو و گندم و میوه‌اش انار و انجیر است و درخت‌های متفرقه بی‌بار نیز دارد و دارای یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان البرز می‌باشد.

۲. امین‌آباد - در شمال قمرود واقع و جمعیتش ۸۳ نفر است. آبادی کوچکی است، محصولش جو و گندم و کمی صیفی‌کاری.

۳. چم عسکرآباد - در مرکز قمرود واقع و از رودخانه ساوه آب می‌برد. محصولش جو و گندم است. درخت ندارد. جمعیتش ۹۵ نفر است.

۴. حاجی‌آباد مسیله - در گوشه شمال شرقی قمرود واقع، سکنه‌اش ۲۹۳ نفر، محصولش جو و گندم و چغندر و پنبه است و از موقعی که آب رودخانه تغییر بستر داده، خسارت عمده به این ده وارد شده است.

۵. حاجی‌آباد گایینی‌ها - در شمال غربی واقع، جمعیتش ۵۴ نفر، آبادی کوچکی است، محصولش کمی گندم و جو.

۶. حسین‌آباد گایینی‌ها - در مغرب قمرود واقع، هوايش گرم، جمعیتش ۱۶۸ نفر است و از رودخانه ساوه آب می‌برد. محصولش جو و گندم.

۷. دوچاه - در جنوب غربی قمرود واقع، جمعیتش ۸۴ نفر است. مزرعه کوچکی است، محصولش گندم و جو.

۸. دیزار - در جنوب غربی قمرود قرار دارد و جمعیتش ۴۸ نفر، ناحیه کوچکی است.

۹. رحمت آباد - در مغرب واقع، جمعیتش ۲۷۲ نفر است. از رودخانه ساوه مشروب می شود. محصولش جو و گندم.
۱۰. رضا آباد - در مغرب قمرود واقع و جمعیتش ۱۳۱ نفر است، محصولش جو و گندم.
۱۱. سیف آباد - در جنوب قمرود واقع، جمعیتش ۲۱۸ نفر، محصولش گندم و جو و خربزه.
۱۲. شریف آباد - در جنوب قمرود واقع، جمعیتش ۲۲۶ نفر است. محصولش جو و گندم و پنبه و زمینش برای گرمک و هندوانه استعداد دارد.
۱۳. شاهجرد - در شمال غربی قمرود واقع، جمعیتش ۱۷۱ نفر، محصولش گندم و جو.
۱۴. شمس آباد گایینی ها - جمعیتش ۱۱۲ نفر، در مغرب قمرود واقع است. محصولش گندم و جو است.
۱۵. صفرا آباد - در شمال قمرود واقع و جمعیتش ۳۶۲ نفر و محصولش جو و گندم.
۱۶. فرج آباد - در جنوب شرقی قمرود واقع و جمعیتش ۵۰۰ نفر و محصولش گندم و جو و کمی صیفی کاری است و چون مرکز ایل کلکوست، اغلب جمعیت آن در تغییر است.
۱۷. قلعه سلطان باجی - در جنوب قمرود واقع و جمعیتش ۳۶۴ نفر و محصولش جو و گندم است. آب از رودخانه می گیرد.
۱۸. قمرود - در جنوب شرقی این بخش واقع، ارتفاعش از سطح دریا ۸۷۰ متر و جمعیتش ۱۴۷۹ نفر، هوایش گرم و آب قناتش شیرین است و در مواقع زیادی آب از فاضلاب رودخانه نیز استفاده می کند. از هفت قنات که دارد، فعلاً فقط یکی دارای آب است. محصولش گندم و جو و دارای زمین زیاد و مزارع متعدد است که اغلب دارای چشمه آب شور است. آب خودش شیرین و گوارا و موسوم به آب (الائیر) است. از توابعش رحمت آباد، رضا آباد، سیف آباد، ملک آباد، مظفرآباد است. قمرود دارای یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان انوشیروان [است].

۱۹. قنبر علی - در جنوب شرقی قمرود واقع، جمعیتش ۲۱۹ نفر، محصولش جو و گندم و پنبه است.
۲۰. کاج - در شمال شرقی دهستان قمرود واقع و جمعیتش ۴۵۸ نفر. آب از رودخانه می‌گیرد. محصولش جو و گندم است. درخت ندارد.
۲۱. کاروان سرا سنگ - در جنوب غربی واقع، جمعیتش را ۱۰۳ نفر ذکر کرده‌اند، ولی فعلاً چندان آباد نیست.
۲۲. گنج - در مرکز واقع و جمعیتش ۳۱۷ نفر به قلم آمده است. این قریه نیز فعلاً چندان آباد نیست.
۲۳. محمدآباد - در شمال شرقی قمرود واقع، جمعیتش ۲۲۷ نفر، محصولش گندم و جو.
۲۴. مظفرآباد مسیله که آن را به طور مطلق مسیله می‌گویند - جمعیتش ۱۷۱۲ نفر، ارتفاعش از سطح دریا ۸۱۰ متر، و محصولش گندم و جو است. این قریه در شمال شرقی قمرود نزدیک رودخانه و در مشرق آن واقع و یکی از دهات آباد این دهستان به شمار است. این مظفرآباد غیر از مظفرآبادی است که جزء توابع قریه قمرود نام بردیم. مظفرآباد در ابتدای جنگلات قرار دارد. اطرافش ۱۲ مزرعه است که به نام جنگلات موسوم است. این قریه مقر خوانین کلکو و محل تربیت و نگه‌داری اغنام و احشام مخصوصاً نژاد نفیس کلکوست. ضمناً شترهای معروف به شاهی نیز در این محل نگاه‌داری می‌شوند. در مسیله به طور متوسط تخمی ۲۴ تخم آزمایش شده است.
۲۵. ملک قلعه - در جنوب قمرود واقع، جمعیتش ۲۳۰ نفر به شمار آمده است. محصولش گندم و جو و فعلاً جمعیتش از این مقدار تقلیل یافته است.
۲۶. ملک‌آباد - در جنوب قمرود واقع، جمعیتش ۳۲۲ نفر، محصولش گندم و جو و کمی صیفی‌کاری.
۲۷. میرآباد - در جنوب شرقی واقع، جمعیتش ۹۳ نفر، محصولش گندم و جو است.

**چهارم: بخش قهستان**

بخش قهستان که به نام بخش کهک نیز معروف است، در جنوب شهر قم بین ۵۰ درجه و ۴۰ دقیقه تا ۵۱ درجه و ۷ دقیقه طول شرقی گرینویچ و ۳۴ درجه و ۱۰ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۳۴ دقیقه عرض شمالی واقع و مساحتش قریب هزار کیلومتر مربع است و از شمال به شهر قم و از مشرق به بخش قنات و شهرستان کاشان و از جنوب به شهرستان محلات و از مغرب به اراضی کنار رودخانه محدود می‌شود. این بخش سابقاً مهم‌تر بوده و دهستان جاسب این بخش به شهرستان محلات و دهستان اردهال به شهرستان کاشان ضمیمه شد. دهات این بخش در دره‌های شمالی کوهستان جنوبی واقع و تمام این بخش به استثنای چند قریه ییلاقی است. آب آن شیرین و از قنات کوهستانی و رودهای بیدهند و وشنوه و راونج که فاقد آب دائم هستند، تأمین می‌شود. در این بخش انواع میوه‌های ییلاقی یافت می‌شود. محصول عمده‌اش میوه و سیب‌زمینی و پیاز و تریاک و کمی جو و گندم است.

این بخش ۳۵۰ جفت گاو زراعی دارد و میزان ۵۱۸ تن گندم و جو در سطح مزروعی ۳۵۰۰ هکتار کشت می‌شود و قریب ۲۰۰ هکتار پنبه‌کاری و ۱۵۲ هکتار فندقستان و ۴۰۰ هکتار اشجار مثمره و غیر مثمره دارد. جمعیتش ۱۶۷۷۵ نفر و شماره دهات عمده‌اش ۱۹ و شرح هر یک به ترتیب حروف تهجی به قرار زیر است:

۱. ابرجس - در مغرب قهستان در دامنه کوه (هلیر) واقع و با قرای بیدهند و کرمجگان تقریباً در یک دره قرار دارند و جمعیتش ۸۰۱ نفر، هوایش ییلاقی و محصولش گندم و جو و سیب و قیسی و سیب‌زمینی و پیاز و بادام است. معدن گچ آن معروف است.

۲. بیدهند - در جنوب غربی قهستان واقع و جمعیتش ۱۹۱۸ نفر و آب و هوایش ییلاقی است. محصولش گردو و قیسی و لوبیا و بادام و آلو زرد و آلبالو و کتیراست. یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان سینا دارد.

۳. تیره - در جنوب واقع، جمعیتش ۱۳۰ نفر، هوایش معتدل، محصولش کمی جو و گندم و قیسی و بعضی میوه‌های دیگر است.

۴. جنداب - در شمال غربی حدود اراضی واقع، جمعیتش ۳۶۸ نفر، محصولش گندم و جو و پنبه است. میوه ندارد. اخیراً قسمت اعظم جمعیت آن پراکنده شده و به ونارج و ابراهیم‌آباد و غیره رفته‌اند.
۵. خاوه - در جنوب قهستان واقع و جمعیتش ۳۵۶ نفر و محصولش جو و گندم و کمی میوه است و هوایش معتدل است.
۶. خورآباد - در شمال قهستان واقع، جمعیتش ۹۴۰ نفر، هوایش نسبتاً معتدل است و مانند لنجرود از آب کبار استفاده می‌کند. محصولش گندم و جو و مخصوصاً پیاز و شلغم و هویج و کمی میوه است. پیاز شهر قم از این ده می‌آید.
۷. دستجرد - در جنوب قهستان واقع، جمعیتش ۴۳۹ نفر است. ناحیه‌ای است کوهستانی و کم آب و هوایش معتدل و در سال‌های بارانی محصولش خوب می‌شود. به حال عادی بیش از دو سنگ آب ندارد. محصولش گندم و جو و تریاک و گردوست.
۸. سیرو - در مرکز قهستان قرار دارد. جمعیتش ۶۰۳ نفر، آبش کم و با استخر کشت و زرع می‌شود و دارای چشمه کوچکی است. محصولش گندم و جو و انار و انجیر و پنبه.
۹. شاهزاده اسماعیل - در مشرق قهستان واقع، جمعیتش ۱۳۵ نفر، ناحیه‌ای بیلاقی است. درخت در آن خوب به عمل می‌آید. آبش فراوان است. محصولش گردو و فندق و آلو سفید و قیسی و جو و گندم است و دو فرسخ اشجار مختلفه میوه و غیره در دامن رود بیرقان و شنوه را به شاهزاده اسماعیل متصل می‌سازد.
۱۰. صرم - در شمال واقع، هوایش معتدل و جمعیتش ۱۲۸۳ نفر، زمینش شنی رستی و دارای دو رشته قنات است. محصولش انار و انجیر و پنبه و پیاز است. اراضی زراعتی زیاد دارد، ولی آبش کافی نیست.
۱۱. علی‌آباد - در جنوب غربی قهستان واقع، آب و هوایش نسبتاً بیلاقی است و در دره‌ای میان چشمه و کوه واقع است. جمعیتش ۲۹۵ نفر، از محصولاتش انار و انجیر و گردو و پنبه و بادام قابل ذکر است و دارای چند مزرعه کوچک می‌باشد.

۱۲. فردو - در جنوب واقع، جمعیتش ۱۷۶۷ نفر و دهی است ییلاقی و آبش شیرین است. محصولش قیسی و گردو و بادام و تریاک و گندم و جو و عسل است. از سایر نقاط ییلاقی بیشتر گندم و جو دارد. دارای چندین مزرعه متصل به هم است. گوسفندش زیاد و لبنیاتش خوب است. یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان هاتف دارد.

۱۳. قبادبزن - در مرکز قهستان واقع است، جمعیتش ۷۳۰ نفر و هوایش کمی گرم است و قناتش استعداد آبی ندارد. محصول آن قیسی و انار و انجیر و گندم و جو و پنبه است.

۱۴. کرمجگان - در جنوب غربی قهستان واقع، جمعیتش ۱۹۷۷ نفر، دهی است ییلاقی که در دامنه جبال کرمجگان قرار دارد و از ییلاقات خیلی خوب قم است. آبش کافی است، محصولش گندم و جو و سیب زمینی و تریاک و عسل و کتیرا و میوه اش سیب و آلوزرد و گردو و بادام و قیسی است. یک صندوق پست دارد که محمولاتش با اتومبیل حمل و نقل می شود.

در جنوب این قریه امامزاده ای است به نام شاهزاده نورعلی که هوایش به لطافت معروف است و اغلب اهالی قم که به منظور هواخوری به کرمجگان می روند، در آنجا می مانند. یک دبستان چهارکلاسه به نام دبستان مولوی دارد.

۱۵. کهک - در مغرب قهستان در ۲۴ کیلومتری شهر قم در انتهای دره کرمجگان واقع، جمعیتش ۲۱۷۳ نفر، مرکز بخشداری است. ارتفاعش از سطح دریا ۱۴۲۸ متر است. صندوق پست و شعبه سرتحصیل داری و نماینده بهداشتی و دسته ژاندارمری دارد و به واسطه مسطح بودن اراضی همه روزه بین قم و کهک و دهات دیگر بخش ماشین رفت و آمد می کند. این ده خیلی وسیع و بیست مزرعه متصل به هم دارد و خاکش حاصل خیز است. پنبه در آن خوب به عمل می آید؛ زیرا باد گرم ندارد. محصولش گندم و جو و پنبه و انار و قیسی و کتیرا و کمی انجیر است. اهالی به مشاغل کرباس بافی و بافت حوله دستی و آهن‌گری اشتغال دارند و از نوعی پنبه به نام پنبه مله ای (محلّه ای) که به رنگ عبایی ثابت است، پارچه ظریفی می بافند که



به مصرف لباس می‌رسد. آبش کافی نیست و در سال‌های بارانی محصولش خیلی خوب می‌شود. یک دبستان ۵ کلاسه به نام دبستان ناصر خسرو دارد.

۱۶. میم - در مرکز قهستان واقع، سکنه‌اش ۵۰۵ نفر و دو قنات آباد دارد. آبش برای ملکش کافی است. محصولش قیسی و آلوزرد و گردو و پنبه و جو و گندم است و چهار مزرعه کوچک دارد.

۱۷. ورجان - در مغرب قهستان واقع، جمعیتش ۸۷۴ نفر، هوایش معتدل و دارای چند مزرعه بزرگ است. آبش کافی نیست، ولی از قنات چهار دانگه می‌تواند استفاده کند. انار و انجیرش خیلی خوب است و پنبه در آن کم به عمل می‌آید.

۱۸. وشنوه - در جنوب شرقی قهستان واقع، جمعیتش ۱۲۳۰ نفر و آب و هوایش از حیث سازگاری و اعتدال از سایر نقاط بیلاقی قم بهتر است. اهالی قم برای فرار از گرمای سخت تابستان اغلب به آنجا می‌روند. راه شوسه کامل ندارد و الا بیشتر مورد توجه واقع می‌گردد. بهترین تریاک‌ها در این ناحیه به عمل می‌آید. محصول عمده‌اش فندق و بادام و گردو و جو و گندم و سیب‌زمینی و لوبیا و قیسی و کمی کتیراست.

معروف است که اعتدال و سکون هوا به پایه‌ای است که اگر شمعی را سر شب بیفروزند، بدون چکه و انحراف شعله تا آخرین جزء می‌سوزد. صندوق پست و یک دبستان ۴ کلاسه به نام دبستان خیام دارد.

۱۹. وریج - در جنوب قهستان واقع و جمعیتش ۲۵۱ نفر و هوایش بیلاقی است. محصولش قیسی و آلسفید و گندم و جو و تریاک و پنبه است.

#### پنجم: بخش اراضی کنار رودخانه

اراضی کنار رودخانه در جنوب غربی شهر قم بین ۵۰ درجه و ۲۵ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۵۰ دقیقه طول شرقی گرینویچ و ۳۴ درجه و ۱۲ دقیقه تا ۳۴ درجه و ۳۶ دقیقه عرض شمالی در طول رود قم و راه شوسه قم به اصفهان واقع، مساحتش قریب ۵۵۰ کیلومتر مربع و کوچک‌ترین بخش قم است. از شمال به بخش خلجستان و

شهر قم و از مشرق به قهستان و از جنوب به شهرستان محلات و از مغرب به بخش خلجستان محدود می‌شود. هوایش گرم و کمی معتدل‌تر از شهر قم و قریب ۱۵ روز از آن عقب‌تر است. چون در امتداد رودخانه قرار دارد، تقریباً تمام آبادیش از آب رودخانه استفاده می‌کنند. خاکش شنی رستی و از درخت‌هایش انار و انجیر قابل ذکرند. محصولش گندم و جو و پنبه و چغندر و کمی تریاک است. اگر آب رودخانه کفایت کند، زمین مستعد برای زراعت زیاد دارد.

این بخش ۱۱۰ جفت گاو زراعی و ۲۵۰ تن غله کاری و ۲۰۰ هکتار پنبه و صیفی کاری دارد. جمعیتش ۳۳۰۰ نفر و شماره آبادیش ۱۸ و شرح هر یک به ترتیب حروف تهجی از این قرار است:

۱. بیدک - در جنوب واقع، هوایش کوهستانی و از قنات مشروب می‌شود و محصولش گندم و جو و کمی بادام و گردوست. جمعیتش ۴۰ نفر است که عده‌ای از آنها به گله‌داری اشتغال دارند.

۲. پهلوان‌آباد - در جنوب واقع و دارای ۴۰ نفر سکنه است. محصولش جو و گندم است و اهالی باگله‌داری مشغولند.

۳. چشمه علی - در جنوب واقع، محصولش انار و گندم و جو و پنبه است. جمعیتش ۲۷ نفر و انار و انجیرش به خوبی شهرت دارد.

۴. چاله گنبد - در مغرب اراضی واقع است. جمعیتش ۷۰ نفر، محصولش جو و گندم است و درخت ندارد.

۵. حاجی‌آباد - در جنوب واقع و جمعیتش ۵۸ نفر و زمینش گچ دارد. محصولش جو و گندم است. درخت ندارد.

۶. حصار سرخ - در جنوب غربی واقع، جمعیتش ۹۷ نفر، محصولش گندم و جو و پنبه، آبش از قنات است.

۷. حسین‌آباد - در جنوب واقع، جمعیتش ۲۴۸ نفر و زمینش زیاد و قناتی دارد که مخروبه است و اگر پاک شود، کمک مؤثری به آبادی می‌کند. آب فعلیش از رودخانه است و برای مزارع کافی نیست. محصولش گندم و جو و پنبه است. درخت ندارد.

۸. خلج آباد - در شمال واقع، جمعیتش ۲۷۳ نفر، محصولش گندم و جو و پنبه و انار و انجیر است.
۹. خدیجه خاتون - در شمال اراضی واقع و جمعیتش ۴۳۹ نفر، محصولش جو و گندم و پنبه و انار و انجیر است.
۱۰. خلیل آباد - مزرعه‌ای است در جنوب غربی نیزار و از قنات مشروب می‌شود. جمعیتش ۲۰ نفر و محصولش گندم و جو و نخود است.
۱۱. شیرین بلاغ - در مرکز اراضی واقع، جمعیتش ۱۴ نفر است که در چشمه علی ساکنند. مزرعه کوچکی است که آبش از چشمه است.
۱۲. طایقان - در شمال اراضی و در جنوب شهر قم واقع و جمعیتش ۵۱۲ نفر و محصولش انار و انجیر و جو و گندم است. در طایقان در نظر است که صندوق پست گذارده شود و تلفن خانه دارد.
۱۳. عشرت آباد - در جنوب واقع، جمعیتش از ده نفر تجاوز نمی‌کند. این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. محصولش کمی گندم و جو.
۱۴. قلعه چم - در مرکز اراضی واقع، جمعیتش ۳۹۰ نفر، محصولش جو و گندم و پنبه و انار و انجیر است.
۱۵. مجد آباد - در جنوب غربی اراضی واقع و جمعیتش ۹۳ نفر، محصولش جو و گندم و پنبه و چغندر است. درخت کم دارد.
۱۶. محمود آباد - این مزرعه و مزرعه دیگری به نام تقی آباد دو مزرعه‌ای هستند که در مشرق پهلوان آباد قرار دارند و دارای ۱۵ نفر جمعیت می‌باشد. شغل اهالی زراعت و گل‌داری است.
۱۷. نیزار - در جنوب اراضی نزدیک راه اصفهان واقع و جمعیتش ۳۸۷ نفر و محصولش بادام و جو و گندم و پنبه و چغندر و کمی پسته و تریاک است. ارتفاعش از سطح دریا ۱۳۱۱ متر است.
۱۸. ونارج - این قریه در شمال شرقی اراضی واقع و فاصله‌اش تا قم ۲۴ کیلومتر است. جمعیتش ۳۵۱ نفر، آبش کم و محصولش انار و انجیر و کتیرا و گندم و جو و

پنبه است. کرباس بافی آن نیز بی اهمیت نیست. در سمت مغرب آن نیزاری است که نی آن مورد استفاده دهات اطراف است.

### بخش سوم: اوضاع اقتصادی شهرستان قم

اول: زراعت - قم اراضی حاصل خیز زراعی زیاد دارد، ولی به علت کمی آب اکثر بایر و بی مصرف مانده است. استعداد اراضی قم برای زراعت خوب است و اگر آب باشد، از هر تخمی به طور متوسط ۱۵ تخم محصول به دست می آید. اراضی مسیله که در شمال شرقی قم واقع است، چون از لایه های سیلابی تشکیل شده است، به قدری حاصل خیز است که اگر به حد کافی آب داشته باشد، هر تخم آن ۱۰۰ تخم می دهد و تجربه کرده اند که از هر یک دانه تخم قریب ۷ سنبله و از هر سنبله ۴۰ تا ۴۵ دانه گندم به دست می آید. هرگاه همین اراضی همه زراعت شود، نه تنها به قدر مصرف تمام شهرستان قم گندم می دهد، بلکه برای فروش هم مازاد خواهد شد، اما متأسفانه، مقدار خیلی خیلی هم که فعلاً کشت می شود، اغلب در اثر خشکی رودخانه و فقدان آب از بین می رود.

با وضع فعلی، محصول زراعتی قم بیش از پنج یا شش ماه کفاف اهالی را نمی دهد و کسری را باید از خارج وارد کنند، ولی محصول جو به اندازه ای است که علاوه بر مصرف داخلی به کاشان و تهران و نقاط جنوبی هم صادر می شود. مغرب این شهرستان که نسبتاً کوهستانی تر و پرآب تر است، از مشرق آبادتر است و در آن علاوه بر گندم و جو انواع میوه های بیلاقی نیز خوب به عمل می آید. اغلب مزارع شهر قم را بایستی آب رودخانه قم مشروب کند. به این لحاظ در سنوات پر آبی وضع زراعت خوب و رعایا از این حیث راحتند، ولی در سال های کم باران در سر تقسیم آب رودخانه اغلب بین دهاتی که از آن استفاده می کنند و زارعین شهر قم دعوا و نزاع برقرار است.

در این اواخر برای رفع نزاع فرمان سلطنتی چنین صادر شد که هشت روز آب متعلق به نیمور از محال محلات باشد و سه روز متعلق به شهرستان قم و این سه روز

با آنچه از چشمه سارهای پایین تر جمع می شود، بین دهات قم و شهر قم به صورت ۵ و ۶ تقسیم شود؛ یعنی از ۴۸ کیلومتری (هشت فرسخی) پنج روز مزارع دهات و پنج روز مزارع شهر قم از آب استفاده می کنند و یک روز هم برای رسیدن آن به قم فرصت داده می شود. در سال ۱۳۲۷ به جای سه روز که فوقاً اشاره شد، فقط یک روز و یک نصف روز در هر یازده روز آب به قم داده می شد.

بی اعتباری جریان آب رودخانه قم به پایه ای است که بین اهالی ضرب المثل شده است که اگر دو کوزه برای آوردن آب از رودخانه در دست داری، هر دورا با هم پرکن، زیرا اگر یکی را پر کنی، شاید تا نوبت به دومی برسد، آب قطع شود. به این ترتیب، اغلب محصول صیفی کاری و پنبه که بایستی قریب یازده روز در مقابل هوا و باد گرم تابستان بی آب بماند، از بین می رود و خسارت جبران ناپذیری متوجه صاحبان آنها می شود.

زراعت قم علاوه بر خطر کم آبی خطر زنگ زدگی و سن خوردگی نیز دارد که در اغلب سنوات موجب خسارات بسیاری می شود.

مدتهاست که زمزمه هایی برای اصلاح وضع آب قم و بستن سد در جلوی رودخانه شنیده می شود، ولی تا حال صورت عمل به خود نگرفته است و اگر این امر عملی شود، اغلب اراضی آباد می شود و شاید در همین چهار یا پنج سال اول مخارج بستن سد به دست آید.

اخیراً در قم چهار تلمبه موتوری احداث شده که مجموعاً از یک سنگ و نیم تا سه سنگ آب می دهد و برای آنها استخرهای کوچک ساخته شده است که پس از پر شدن به مصرف می رسد و هرگاه این کار ادامه پیدا کند، نتایج مفیدی گرفته خواهد شد. قم چون در سرزمین پستی قرار دارد و بیشتر زمین های اطراف آن کوهستانی و مرتفع است، کلیه فاضلاب های اطراف به سمت آن متوجه است. لذا برای حفر چاه و قنات استعداد دارد و هر قدر از چاه های آن آب بکشند، باز آب می دهد.

و به همین جهت، ۴۸ رشته قنات در دامنه قم است که منبع همه آنها آب قم است و کلیه آب های بخش قنات و قمرود از این نوع است و علاوه بر آنها می تواند

تا ۵۰ رشته قنات دیگر را اگر احداث کنند، آب بدهد. بنابراین، یکی از طرق آبادی قم ایجاد چاه‌های موتوری و حفر قنوات است. چاه‌های قم در سال‌های پر آبی در فاصله ۸ الی ۱۲ متر و در سال‌های کم آبی ۱۸ الی ۲۲ متر به آب می‌رسد.

از محصولات زراعتی شهرستان قم گندم و جو و سیب‌زمینی و لوبیا و حبوبات دیگر و پنبه و تریاک و از میوه‌های آن انار و انجیر و خشک‌بار و از صیفی‌کاری خربزه و هندوانه و گرمک را می‌توان نام برد.

کشاورزی شهرستان قم هنوز به همان شیوه قدیمی است و قریب ۱۴۶۰ جفت گاو زراعی در مزارع آن کشت می‌کنند.

وسعت مزارع شهرستان در سال ۱۳۲۷ قریب ۲۳۸۸۰ هکتار بود که در آن ۳۴۰۰ تن گندم و جو کاشته و ۲۴۶۰۴ تن برداشت شده است که ۱۳۳۸۲ تن آن جو و ۱۱۲۲۲ تن آن گندم بود و این میزان گندم مطابق ثلث مصرف سالیانه شهرستان که در حدود ۳۲۰۰۰ تن است، می‌باشد. با در نظر داشتن اینکه عده‌ای از مردمان بی‌بضاعت نان جو مصرف می‌کنند، روی هم شهرستان برای شش ماه باید آذوقه‌ای از ارak و کرمانشاه و الیگودرز و نقاط دیگر وارد کند.

وسعت مزارع پنبه در سال ۱۳۲۷، ۲۵۵۰ هکتار و محصولش ۱۱۸۵ تن و وسعت اراضی صیفی‌کاری در این سال ۴۰۰۰ هکتار و کشت سیب‌زمینی ۲۱۶ هکتار و محصولش ۲۴۴۰ تن و ۵۷۰ هکتار نباتات روغنی از قبیل کنجد و کرچک و ۱۶۷۶/۵ هکتار اشجار مثمره و غیر مثمره داشته است. ارقامی که نام بردیم، با مقدار آب شهرستان متناسب است؛ یعنی هر قدر آب کم یا زیاد باشد، این ارقام نیز به همان نسبت تغییر می‌یابد.

خاک قم استعداد کشت نباتات ریشه‌ای به خصوص چغندر قند زیاد دارد. این شهرستان از ارقام محصولات کشاورزی جز انار و انجیر که در نوع خود به‌خوبی مشهورند و جو و پنبه و گوجه و تریاک و لوبیا و خشک‌بار و کتیرا محصول صادراتی دیگر ندارد. تریاک بعضی از نواحی این شهرستان خیلی خوب و مشتری زیاد دارد.

گله‌داری در قم رایج و لبنیاتش به خوبی معروف است؛ زیرا هنوز چرخ کره‌گیری ندارد و شیر را به همان حالت که از گوسفند و گاو دوشیده می‌شود، به ماست و پنیر مبدل می‌کنند.

از گوسفندهای این شهرستان نژاد نفیس زند و کلکو به خوبی پشم ممتاز است و شاید از این حیث با گوسفندهای استرالیا برابری کند، ولی در این اواخر به علت عدم توجه خطر انقراض تهدیدش می‌کند.

آمار دام‌های این شهرستان در سال ۱۳۲۷ به شرح زیر است:

۸۰۹۸۴	۱. میش و بره ماده
۲۳۵۰۵	۲. قوچ و بره نر
۱۰۵۶۵۰	۳. بز و بزغاله ماده
۲۸۶۶۱	۴. بز و بزغاله نر
۴۵۹۹	۵. گاو و گوساله ماده
۴۶۴۱	۶. گاو و گوساله نر
۳۵۰۰	۷. شتر
۱۴۲۹	۸. اسب ماده و نر
۱۴۱	۹. قاطر
۱۴۸۸۲	۱۰. الاغ ماده و نر
۹۹۰۰۰	۱۱. مرغ و جوجه
۱۵۰۰۰	۱۲. خروس و جوجه

زراعت امروز قم با آنچه مورخین در زمان گذشته ذکر کرده‌اند، مشابهتی ندارد؛ چه می‌گویند که سابق قم زراعت‌های مفید و پر قیمت زیاد داشته که امروز ما از آن اثری نمی‌بینیم؛ یکی از آنها زعفران است که محصولش از حیث مقدار رتبه اول را دارا بود و همین طور زیره و انجیر سرخ در قم فراوان و جنسش بسیار عالی بود.

دوم: صنعت - مورخین در قم صنایعی نشان داده‌اند که امروز از آنها اثری دیده نمی‌شود؛ از جمله گفته‌اند در قم کارخانه حریربافی بوده و حریرش در نفاست امتیاز

داشت و فوق‌العاده مطبوع ارباب سلیقه بود، و نیز ذکر کرده‌اند که در این شهر چندین کارخانه شیشه‌گری و بلورسازی دایر بود که انواع لوازم خانه از قبیل لامپا و کوزه و غلیان و میوه‌خوری و شربت‌خوری در کمال ظرافت می‌ساخته است و همچنین از کارخانه چینی‌سازی نام برده‌اند که در آن انواع کاسه و قدح و بشقاب ساخته می‌شد. مطالب بالا تا چه حد صحیح باشد، ما کار نداریم، اما این قدر می‌دانیم که امروز از آنها آثاری در قم موجود نیست.

صنایع فعلی شهر قم و اطراف آن به شرح زیر است:

الف. صنایع دستی:

۱. قالی‌بافی - این صنعت از مدت‌ها پیش در قم دایر بوده و امروز نیز توسعه و رواجی بسزا دارد. قالی‌های قم دارای رنگی ثابت و نقشه‌ای مطبوع و بافتی محکم و برشته است که از نخ فرنگ‌های خوب بافته می‌شود (قالی خوب در هرگز تا چهل و هشت ردیف بافت و در هر قدم مربع تا چهل هزارگره دارد).

در قم بالغ بر ۵۰۰ دستگاه کارگاه قالی‌بافی دایر است. بعضی از کارگاه‌ها ابریشم خالص کار می‌کنند و نمونه‌های خیلی نفیس و زیبا از قبیل قالی دو روبه می‌بافند. قالی دورویه شاید در تاریخ قالی‌بافی بی‌سابقه باشد و تفصیل آن این است که در دو سمت کارگاه دو دسته کارگر می‌نشینند و با دو نقشه جداگانه یک قالی می‌بافند. این نوع قالی خیلی بدیع و به مصرف پرده سالن‌های خیلی آبرومند می‌رسد. در بعضی از دهات هم اخیراً تعلیم و بافت قالی رواج یافته که ذکر آنها گذشت.

۲. کرباس - کرباس‌بافی نیز در قم معمول و کرباس نمره ۱۲ قم در تمام ایران شهرت دارد. در پایین شهر قم زنها در خانه‌ها کارگاه‌هایی دارند و به بافت کرباس مشغول‌اند و اغلب نخ آن را نیز خودشان با چرخه می‌ریسند.

۳. ارمک و متقال - در بازار و بعضی نقاط دیگر شهر قم کارگاه‌هایی برای بافت ارمک و متقال دایر است و عده‌ای به بافت آن دو اشتغال دارند.

۴. شیشه‌گیری - قم برعکس آنچه شهرت دارد. یک کارخانه شیشه‌گری بیشتر ندارد که آن هم بعضی از اوقات کار نمی‌کند.



۵. ظروف سفالین - قم دستگاه کوزه‌گری و سفالین‌سازی متعدد دارد و انواع ظروف و گلدان منقش در آنها ساخته می‌شود و خریدار آنها زوار و مسافرین خارجند.
  ۶. زرگری - طلاهای قم از لحاظ خوبی جنس معروف است و سر آن این است که چون آب قم دارای املاحی است که طلاهای کمتر از عیار ۱۷ را زود سیاه می‌کند، ناچار زرگرها باید طلاهایی کار کنند که عیارش بیش از این میزان باشد.
  ۷. مغازه زرگری متعدد دارد، ولی فرم و شکل مصنوعات آنها به پایة تهران نمی‌رسد.
  ۷. سماورسازی - در قم چند مغازه سماورسازی دایر است که مصالح و جنس کار خود را از اصفهان وارد می‌کنند.
  ۸. گیوه چینی - گیوه چینی و تهیه تخت گیوه در قم و اطراف معمول و نوع آن از انواع خوب است.
  ۹. آئینه‌سازی - آئینه‌سازی و جیوه‌کاری و ساخت آئینه‌های منقش اخیراً در قم دایر شده و در حال تکامل است. مشتری‌های این قبیل آئینه‌ها اغلب ده‌نشین‌ها و طبقات دوم و سوم شهرستان‌های جنوبی ایرانند.
  ۱۰. نمد مالی - نمد مالی نیز از مدت‌ها پیش در قم سابقه داشته و انواع کلاه‌های نمدی خوب ساخته می‌شود.
  ۱۱. مبیل‌سازی و نجاری و آهن‌گری و مس‌گری - این صنایع نیز به نوبه خود در قم واجد اهمیتند؛ مخصوصاً مبیل‌هایی که اخیراً در قم ساخته می‌شود، دست کمی از مبیل‌های خوب تهران ندارد؛ زیرا مصالح چوبی آن خیلی خوب و حتی چوب گردو برای این مصرف از قم به تهران می‌برند.
  ۱۲. حلویات - صنایعی که تاکنون نام بردیم، در قم خصوصیت ممتازی که سایر شهرستان‌ها فاقد آن باشند، به غیر از قالی دورویه نداشت، اما سوهان‌پزی قم دارای کیفیتی مخصوص به خود است.
- و اگر همین کارگر با همین جنس در شهر دیگری باشد، ممکن نیست بتواند نظیر این سوهان را بسازد. حتی آب هم از قم بردند، باز هم موفق نشدند. حقیقت، علت این است که آب و هوای قم در پرورش ریشه گندم که اساس این کار است، از همه جا

مساعدتر و مناسب‌تر است و امتیاز سوهان قم بر سایر نقاط از این جهت است. علاوه بر سوهان، حلوای قم نیز پس از اردکان یزد از همه جا بهتر است و این دو جنس را زوار و مسافرین خارجی به عنوان ارمغان می‌خرند و با خود می‌برند.

۱۳. صابون‌پزی - قم دارای دو کارخانه صابون‌پزی است که یکی در محله عربستان و دیگری در باجک قرار دارد و صابون‌های خوبی می‌سازند و قالب‌های ریز آن مورد علاقه زوار و مسافرین خارجی است.

#### ب. صنایع کارخانه:

۱. کارخانه ریسباف - این کارخانه در ۲/۵ کیلومتری جنوب غربی شهر قم در کنار راه شوسه قم به اصفهان قرار دارد. از تاریخ نوزدهم بهمن ۱۳۱۴ افتتاح یافت. سرمایه ابتدائیش ۳ میلیون ریال بود و بعداً دو میلیون ریال دیگر بر آن افزوده شد. از این مبلغ دو میلیون ریال خرج بنا و ساختمان و سه میلیون ریال دیگر برای خرید موتور و وسایل دیگر به مصرف رسید. در ابتدای تأسیس به علت کمی پنبه فقط روزی هشت ساعت کار می‌کرد و ۱۶۰ بقیچه نخ می‌داد، ولی فعلاً در تمام مدت شبانه‌روز کار می‌کند و برق شهر به وسیله این کارخانه و شعبه آن که در خیابان باجک قرار دارد، تأمین می‌شود.

این کارخانه دارای ۵۴۰۰ دوک است و قریب ۵۰۰ کارگر در آن به نوبت به کار مشغول‌اند و در هر شبانه روز ۳۰۰ بقیچه نخ نمرة ۲۰ می‌دهد و در اثر جدیت و پشت‌کار رئیس کارخانه محصولش از مقدار کم به این میزان رسیده و در پنج سال اخیر به نسبت یک چهارم افزایش یافته است.

صاحبان سهام اولیه فقط پنج نفر بودند، ولی بعداً اشخاص متفرقه تدریجاً خریداری نموده و صاحب سهام شده‌اند.

۲. کارخانه برق جدید - اخیراً شرکتی در قم برای تأسیس یک کارخانه برق به سرمایه ده میلیون ریال از خود اهالی تشکیل و سهامش فروخته شد و مقدمات کار آن فراهم است و شاید در آینده نزدیکی این کارخانه هم افتتاح یابد. این کارخانه علاوه بر تکمیل برق شهر شاید بتواند یک کارگاه صنعتی دیگر هم نیرو بدهد و مؤسسه‌ای بر مؤسسات صنعتی شهر بیفزاید.

۳. بافندگی طباطبائی - کارخانه کوچکی است که در شمال شهر قم در محل شهر نو واقع است و تا سه سال قبل پتوهایی از جنس پتوهای نظامی می‌بافت و در این موقع ۱/۶۰۰/۰۰۰ ریال ضرر کرد. ناچار پتوبافی تعطیل و به حلاجی مبدل شد.  
ج. معادن قم:

قم دارای چند نوع معدن است که بعضی از آنها تا حال استخراج شده؛ از قبیل سنگ مرمر و سنگ بنا و معدن نمک و مس در کوه مس‌گران سه کیلومتری جنوب شهر قم. سابقاً از این معدن مس استخراج می‌کردند، ولی چون خرجش بیش از دخلش بود (ده ریالی یازده ریال) آن را ترک کردند. نمک شهرستان، هم سنگ و هم کف، همیشه مورد استخراج و استفاده بوده است و سنگ نمک یکی از اقلام صادرات قم است.

معدن سنگ مرمر نیز در شهرستان قم موجود و محل عمده آن در قریه سرخه ده خلجستان و کوه آقا نظر است. سنگ سرخه ده دارای رنگ قرمز و بسیار زیباست. یک نوع سنگ سفید که برای حوض‌ها و ستون بناها خیلی مصرف دارد، از مرتفعات نره‌داغی، شش کیلومتری جنوب غربی شهر قم، استخراج می‌شود.

از معادن دیگر قم خاک چینی در علی‌آباد و خال لعاب چینی در نزدیکی منظریه، قلیاب و گل سرشور در اغلب جاها قابل ذکرند.

معدن نفت - محل نفت در زمین‌های دوران سوم است. به همین جهت، وجود معدن نفت در زمین‌های اطراف قم حدس زده می‌شود.

در سال ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ مهندسین آلمانی در دامنه کوه نمک برای تحقیق شروع به کار کردند و حتی ۲۴ کیلومتر لوله کشیدند و آب شیرین بردند و نفت قم در مجلس مورد دقت قرار گرفت و پیشنهاد تأسیس شرکتی ملی داده شد و تا دو سال عبور از اطراف معدن نفت ممنوع بود، ولی این تحقیق ادامه نیافت و نیز موقعی که قنات حاجی یوسف، یکی از قنوات شهر، را حفر می‌کردند، به جایی رسیدند که آثار نفت در آن دیده می‌شد و مجبور شدند که مجرا را عوض کنند. بنابراین، وجود نفت در اراضی قم مسلم است.

در کتاب جغرافیای آقای کیهان و کتاب راهنمای قم و جغرافیای آقای عباس اقبال، فیروزه نیز یکی از معادن قم به شمار آمده است، ولی در محل هر قدر تحقیق شد، کسی از این معدن نه در قم و نه در بخش‌های تابعه نشانی نداد.

سوم: تجارت - به شرحی که در قسمت زراعت بیان کردیم، قم محصول زراعتی عمده‌ای برای صدور ندارد، مگر کمی جو که اغلب به کاشان و تهران صادر می‌شود و مقداری لوبیا و کمی نخود که به تهران فرستاده می‌شود.

از میوه هم آنچه رقم صادرات را تشکیل می‌دهد، انار و انجیر و آلوچه و بادام و گردو و فندق است.

از محصولات صنعتی صادره قالی و کرباس و متقال و اُرمک و ظروف سفالین و شیشه‌ای و آئینه و صابون و حلویات و نخ است. دیگر از صادرات قم پنبه و پوست، خاصه پوست بره و کرچک، اهمیت دارند.

از واردات عمده قم گندم و برنج و پارچه است. قم زغال به حد کافی دارد و مقداری نیز هر سال زغال جنگلی از دورود وارد می‌کنند.

معاملات قم با شهرستان‌های مجاور خاصه با تهران است و تجار بازار اغلب متاع خود را از بازار تهران وارد می‌کنند. •

## جایگاه قم در تاریخ تشیع

جعفر سبحانی

چکیده: متن سخنرانی درباره جایگاه مذهبی قم در تاریخ تشیع در کنگره نکوداشت حضرت معصومه است. شرح و بیان فضیلت شهر قم و حضرت معصومه و معرفی عالمان بزرگ این سرزمین مقدس، مهم‌ترین مباحث این متن است که با استناد به آیات و روایات فراهم آمده است.

ریشه تشیع در قم به عصر امام باقر علیه السلام برمی‌گردد، به گواه اینکه شیخ طوسی در رجال خود از شش نفر نام می‌برد که همگی قمی بوده‌اند: ۱. اسحاق قمی؛ ۲. سلمان بن خالد طلحی قمی؛ ۳. شعیب بن بکر بن عبدالله بن سعد اشعری قمی؛ ۴. عیسی بن بکر بن عبدالله؛ ۵. موسی بن بکر بن عبدالله؛ ۶. محمد بن الیسع بن حمزه قمی.

هرچه زمان به پیش رفت و انوار اهل بیت بر نقاط مختلف جهان بیشتر تابید، حضور مردم، به‌ویژه قمی‌ها در محضر آن بزرگواران فزون‌تر شد، و لذا شیخ طوسی در کتاب رجال خود تعداد یاران قمی امام صادق علیه السلام را ۱۳ نفر و امام کاظم علیه السلام را ۵ نفر و حضرت رضا علیه السلام را ۲۶ نفر و امام جواد علیه السلام را ۱۲ نفر و امام هادی علیه السلام را ۲۱ نفر و امام عسکری علیه السلام را ۱۱ نفر برشمرده است.

کلید واژه: تاریخ قم، تاریخ تشیع.

\*

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ  
وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ  
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (ابراهیم / ۲۴-۲۵).

«آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (گفتار پاکیزه) را به  
درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن  
در آسمان است. هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می دهد  
و خداوند برای مردم مثل‌ها می زند، شاید یادآور شوند.»

گفتار خود را با این دو آیه مبارکه آغاز می‌نمایم، و از عزیزانی که این فضای روحانی  
را در این مکان مقدس فراهم آورده‌اند، سپاسگزارم. ما در کنار مرقدی هستیم که  
شیخ صدوق، از پدر بزرگوارش علی بن بابویه، و او از استادش علی بن ابراهیم  
قمی، و او از پدرش ابراهیم بن هاشم، و او از شیخ حدیث سعد بن سعد - که همگان  
از ثقات و مورد اعتماد می‌باشند - و او از امام هشتم علیه السلام نقل می‌کند که من (سعد بن  
سعد) از امام هشتم علیه السلام درباره دختر موسی بن جعفر علیه السلام فاطمه معصومه علیه السلام  
پرسیدم. آن حضرت در پاسخ سؤال من فرمود:

«مَنْ زَارَهَا فَلَهَا الْجَنَّةُ»<sup>۱</sup>

زیارت وی (با حفظ شروطی که در همه زیارات آمده است)،

مایه ورود به بهشت است.

یکی از نشانه‌های عظمت و بزرگواری این بانو، ورود زیارتنامه مستقل درباره  
اوست، زیرا تمام زیارتنامه‌ها که از معصومین نقل شده است، مربوط به امامان  
معصوم است، ولی کمتر فرزند امامی داریم که درباره او، از امام زیارت مستقل  
وارد شده باشد.

بنابراین، برای زائران و مجاوران و مردم با ایمان قم، مایه افتخار است که در کنار  
مرقد این بانوی بزرگ زندگی کرده، و از معنویت این بارگاه ملکوتی بهره‌مند گردند.

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۶۷، چاپ اعلمی.

از نظر تاریخ، فرزندان سعد بن مالک، یعنی عبدالله واحوص در اوائل سال‌های هشتاد هجری، به سرزمین قم پناهنده شدند. و اینجا را برای خود و بستگان خویش که همگی از شیعیان علی علیه السلام بودند، به عنوان پایگاه برگزیدند. و در نتیجه چراغ تشیع از اواخر نخستین قرن هجری، در این شهر برافروخته گشت، ولی آنچه سبب شد که این نقطه از کشور اسلامی، سالیان دراز به صورت پایگاه شیعی درآید، و شعاع تشیع، شرق و غرب آن را فرا گیرد، وجود مرقد فاطمه معصومه علیها السلام در این شهر بود که به این نقطه، معنویت خاصی بخشید.

گفتنی است که ریشه تشیع در قم به عصر امام باقر علیه السلام برمی‌گردد، به گواه اینکه شیخ طوسی در رجال خود از شش نفر نام می‌برد که همگی قمی بوده‌اند. البته این نه بدان معناست که ایرانی بوده‌اند، بلکه غالباً از شاخه‌های قبیله اشعری بوده که در شهر قم مأوی گزیده بودند، و آنان عبارتند از:

۱. اسحاق قمی؛<sup>۱</sup>
۲. سلمان بن خالد طلحی قمی؛<sup>۲</sup>
۳. شعیب بن بکر بن عبدالله بن سعد اشعری قمی، از راویان حدیث از امام باقر و صادق علیهما السلام؛<sup>۳</sup>
۴. عیسی بن بکر بن عبدالله؛<sup>۴</sup>
۵. موسی بن بکر بن عبدالله؛<sup>۵</sup>
۶. محمد بن الیسع بن حمزه قمی.<sup>۶</sup>

هرچه زمان به پیش رفت، و انوار اهل بیت علیهم السلام بر نقاط مختلف جهان بیشتر تابید، حضور مردم، به‌ویژه قمی‌ها، در محضر آن بزرگواران فزون‌تر شد، و لذا شیخ

۱. رجال شیخ، شماره ۴۷، مسلسل ۱۲۷۵.

۲. همان، شماره ۱۱، مسلسل ۱۴۳۸.

۳. همان، شماره ۷۱۱، مسلسل ۳۸۰۲ (شرح حال برادرش عیسی بن بکر بن عبدالله).

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان، شماره ۳۱، مسلسل ۱۶۰۰.

طوسی در کتاب رجال خود تعداد یاران قمی امام صادق علیه السلام را ۱۳ نفر، و امام کاظم علیه السلام را ۵ نفر، و حضرت رضا علیه السلام را ۲۶ نفر، و امام جواد علیه السلام را ۱۲ نفر، و امام هادی علیه السلام را ۲۱ نفر، و امام عسکری علیه السلام را ۱۱ نفر برشمرده است.<sup>۱</sup>

### عالمان قم در عصر امامان اهل بیت علیهم السلام

تعداد راویان حدیث از امامان معصوم فزون‌تر از آن است که در اینجا گفته شود؛ ولی به نخبگانی از اهل قم که همگی از یاران امامان می‌بوده‌اند، یا از نظر زمانی فاصله کمی با عصر آنان داشته‌اند، اشاره می‌کنیم:

#### ۱. زکریا بن آدم اشعری قمی

علی بن مسیب خدمت امام هشتم علیه السلام عرض می‌کند: راه من دور است و دسترسی به شما ندارم، از چه کسی دین خودم را بیاموزم؟ امام هشتم علیه السلام فرمود:

«مِنْ زَكَرِيَا بْنِ آدَمَ، الْمَأْمُونِ عَلِيَّ الدِّينِ وَالْدُنْيَا.»<sup>۲</sup>

«دین خود را از زکریا بن آدم بیاموز که هم در امور دینی و هم در

امور دنیایی امین است.»

خوشبختانه قبر این عالم بزرگ هم‌اکنون در مقبره شیخان قم، مزار خاص و عام است، و خود نشانه تشیع در قم در عصر امام هشتم علیه السلام (۱۴۸-۲۰۳) می‌باشد.

#### ۲. سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی (م ۳۰۱)

این شخصیت بزرگ دارای آثار فقهی و روایی است، و کتابی درباره «فرق الشیعة» دارد، و بنا به نقلی، خدمت امام عسکری علیه السلام رسیده، و از او حدیث شنیده است.<sup>۳</sup>

۱. رجال شیخ طوسی، ر.ک: اصحاب امامان یاد شده علیهم السلام.

۲. رجال شیخ طوسی، ر.ک: اصحاب امام یاده شده علیهم السلام.

۳. رجال نجاشی، ص ۱۸۴.



### ۳. محمد بن علی بن محبوب

نجاشی در حق وی می‌گوید: ثَقَّةٌ، عَيْنٌ، فَقِيهٌ، صَحِيحُ المَذْهَبِ، آنگاه به ذکر اسامی کتاب‌های وی می‌پردازد.<sup>۱</sup>

شیخ طوسی او را در عداد کسانی یاد می‌کند که عصر ائمه را درک کرده، ولی تمام روایات او از ائمه با واسطه است.<sup>۲</sup>

### ۴. احمد بن ادریس

وی از مشایخ کلینی، معروف به «ابوعلی اشعری»، متوفای ۳۰۶، و از عالمان بزرگ در عصر خود می‌باشد، و از راویان حدیث از محمد بن علی بن محبوب می‌باشد.

### ۵. علی بن بابویه (م ۳۲۹)

وی از مشایخ بزرگ شیعه و کتاب‌های او مرجع برای عالمان و فاضلان می‌باشد، حتی رساله فقهیه او، مورد استناد فقهای شیعه است. شهید می‌گوید: در مسائلی که روایتی در دست نباشد، عالمان شیعه به رساله او مراجعه کرده و طبق آن فتوا می‌دادند.<sup>۳</sup>

### ۶. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۳۰۶ - ۳۸۱)

عالم معروف و محدث بزرگ و متکلم عالی قدری است که پیوسته آثار و مؤلفات او مورد اعتماد می‌باشد.

اینها نمونه‌هایی از علمای برجسته قم هستند که برخی در غیبت صغری و برخی دیگر در غیبت کبری می‌زیستند.

از آغاز قرن پنجم هجری، سیر حدیث و علم در این شهر فراز و نشیب‌هایی داشت که تفصیل آن به وقت دیگر موکول می‌کنیم، ولی در اینکه این شهر در چهار

۱. سفینة البحار، ج ۷۱، ص ۱۱۰.

۲. رجال نجاشی، ج ۷۱، ص ۱۳۷، شماره ۷۹.

۳. الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۲۲۲.

سده نخست تاریخ اسلام، ثقل تشیع و مأوا و مدرسه حدیثی و فقهی اهل بیت علیهم السلام بوده، جای بحث و سخن نیست.

علاوه بر قم، دو مرکز حدیثی دیگر شیعی - یکی در ری، و سومی در خراسان بزرگ، یعنی خوارزم و اطراف آن - بود که عیاشی (م ۳۲۰) و شاگرد وی کشی صاحب رجال از پرورش یافتگان این مرکز بودند.

آنچه یادآور شدیم مربوط به مراکز حدیثی و فقهی شیعی در ایران بود، ولی مراکز علمی شیعه مختص به اینها نبود، بلکه برای شیعه دو مرکز علمی دیگر بود، یکی در عراق، و دیگری در مدینه که از علما و دانشمندان موج می‌زد. حسن بن علی معروف به «و شاء»، از شکوفایی مدرسه حدیثی کوفه در عصر خویش سخن می‌گوید: «من در مسجد کوفه نهصد استاد حدیث دیدم که همگی می‌گفتند: حدیثی جعفر بن محمد.»<sup>۱</sup>

#### شهرستان قم در نیمه قرن چهاردهم اسلامی

بحث درباره مدارس فقهی و حدیثی شیعه در طول این قرون، فرصتی دیگر می‌طلبد. آنچه الآن لازم است، تبیین درخشیدن شهرستان قم در نیمه‌های قرن چهاردهم اسلامی، با ورود یک شخصیت علمی بزرگ، مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، است که در پرتو تأسیس حوزه، مدارس علمی قم جان تازه‌ای به خود گرفتند.

مرحوم آیت الله حائری، در سال ۱۳۱۶، از عراق به سوی اراک مهاجرت نمود، و تا سال ۱۳۲۴ در آن شهر اقامت گزید. پس از ۸ سال اقامت، بار دیگر به عراق مهاجرت نمود، ولی در سال ۱۳۳۲ مجدداً به اراک برگشت، و به افاضه و تربیت فضلا پرداخت. در نوزدهم سال ۱۳۴۰، برای زیارت دخت گرامی موسی بن جعفر علیه السلام عازم قم گشت، و چند روزی در این شهر اقامت گزید. علما و بزرگان این شهر فرصت را مغتنم شمرده، تصمیم گرفتند که از محضرش درخواست کنند که در این شهر اقامت گزیند، تا

بار دیگر بازار علم و دانش و فقاہت این شهر رونق بگیرد. از شخصیت‌هایی که در تثبیت اقامت او مؤثر بودند، روحانی بزرگ مرحوم حاج آقا محمد ارباب بود که از نفوذ کلمه بالایی در شهر برخوردار بود، و همچنین دیگر شخصیت‌های علمی مانند حاج شیخ ابوالقاسم قمی (م ۱۳۵۳) که به زهد و تقوا و فقاہت اشتهار داشت.

مرحوم آیت‌الله حائری اقامت خود و انتقال حوزه اراک به قم را منوط به مساعد بودن استخاره نمود، پس تغال به قرآن کرد، در آغاز صفحه با این آیه روبه‌رو شد: ﴿وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (یوسف / ۹۳). مساعد بودن استخاره سبب شد که تصمیم بر اقامت بگیرد، و فضلا و بزرگانی که در زیر نظر او در اراک تحصیل می‌کردند، یکی پس از دیگری به قم مهاجرت نمایند. چیزی نگذشت که از اطراف و اکناف ایران، افراد برجسته به عنوان تدریس، و در عین حال بهره‌گیری از دانش آیت‌الله حائری در قم گرد آمدند، و حوزه سنگین و عظیمی تشکیل شد. این شخصیت بزرگ با استمداد از الطاف الهی توانست پانزده سال تمام این حوزه را از گزند نظام اختناق حفظ نماید، و علما و شخصیت‌هایی را به جامعه تحویل دهد، به گونه‌ای که در بیشترین شهرها، فارغ‌التحصیلان قم مصدر امور دینی و تبلیغی شدند. تبیین سیاست آن مرد بزرگ، در عصر سرنیزه (پهلوی) نیاز به مقالاتی دارد، کسانی که آن عصر را درک کرده، و روش او را به خاطر دارند، می‌دانند که حفظ این حوزه در عصر قلع و قمع، جز الطاف الهی، علت دیگری نداشت.

### قم پس از درگذشت آیت‌الله حائری

مرحوم آیت‌الله حائری - مؤسس حوزه - در ماه ذی‌القعدة الحرام ۱۳۵۵ هجری قمری از این جهان رخت بریست. مرحوم آیت‌الله صدر - والد امام موسی صدر - در سوگ مؤسس حوزه، چند بیت سروده و ماده تاریخ وفات او، در مصراع دوم بیت آمده است:

دعاه مولاه فقل مؤرخا      لدی الکریم حل ضیفاً عبده<sup>۱</sup>

۱. به حساب ابجد، برابر ۱۳۵۵ هجری قمری است.

پس از درگذشت آیت‌الله مؤسس حوزه، حاکمان نظام به عناوین گوناگون عرصه را بر فضلا و طلاب تنگ کرده، و سعی در انحلال آن داشتند. مأموران شهرستانی پیوسته وارد مدرسه فیضیه می‌شدند، و فریاد می‌کشیدند: شیخ عبدالکریم درگذشت، همگی سراغ کار خود بروید و مدرسه را رها کنید. در برخی از فصول، فضلاء حوزه، روزها را در باغ‌های اطراف شهر، و شب‌ها را در مدارس می‌گذرانند. ولی در پرتو عنایات الهی، و کوشش‌های سه زعیم بزرگ و نیرومند و آهنین - که همگی دست‌پرورده خود مؤسس بودند - حوزه پابرجا ماند. این شخصیت‌ها عبارتند از:

۱. آیت‌الله سید صدرالدین صدر (۱۲۹۹ - ۱۳۷۳)؛

۲. آیت‌الله سید محمد حجت (۱۳۰۱ - ۱۳۷۲)؛

۳. آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری (۱۳۰۶ - ۱۳۷۱).

سنگینی تدریس، بیشتر بر دوش مرحوم آیت‌الله حجت، و نظم و انضباط حوزه بیشتر مرهون آیت‌الله صدر بود.

حوزه علمیه قم بین سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۰ به صورت نیمه‌فعال به حیات خود ادامه داد، ولی پس از فروپاشی نظام سلطه - در شهریور ماه ۱۳۲۰ - و رفتن رضاخان، و آمدن متفقین به ایران، حوزه‌های علمیه ایران در همه‌جا - بالاخص در قم - رونق دیگری گرفت، و از سراسر نقاط کشور، جوانان مستعد از بیوت علمی و غیر علمی وارد قم شدند، و در سالی که ارادتمند وارد قم شد، یعنی در سال ۱۳۲۵، تعداد طلاب قم به ۱۷۰۰ نفر می‌رسید، در حالی که تعداد طلاب قبل از شهریور ۲۰، از ۲۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد.

#### ورود آیت‌الله بروجردی به قم

مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (۱۲۹۲ - ۱۳۸۰)، از تلامذ برجسته محقق خراسانی بود. وی پس از تحصیل در نجف، به زادگاه خود (بروجرد) برگشت، و سرگرم تحقیق گردید. و از فرصت نایابی که در اختیارش بود، در پیشبرد علم و دانش، آن هم در قلمرو رجال و فقه، تلاش‌های عظیمی نمود، و پس از انتشار

حاشیۀ عروۀ او، مراتب فقاہت او بر ہمگان آشکار گردید، و بہ صورت یک مرجع برجستہ، مورد احترام ہمگان درآمد. او در سال ۱۳۲۴ شمسی برای معالجه عازم تہران شد، خبر انتقال این مرد بزرگ بہ تہران، جنب و جوش عظیمی در قم پدید آورد، و بسیاری از فضلاء بنام حوزہ، علاقہ مند بودند کہ معظمؑ لہ در قم اقامت گزینند، تا ہمگان از مراتب علمی و مزایای فکری ایشان بہرہ مند شوند. یکی از افراد مؤثر در این موضوع، استاد بزرگوار حضرت امام علیہ السلام بود. دعوت مرحوم آیت اللہ بروجردی بہ قم، با نظر مثبت آیات سہ گانہ کہ زعمای حوزہ پس از آیت اللہ حائری بودند، انجام گرفت. ورود آن جناب بہ قم، تحولی عظیم در عرصہ علمی و سیاسی پدید آورد، و حوزہ علمیه علاوہ بر اینکه مورد توجہ دولت مردان گردید، در عرصہ علم و فقاہت، جہش چشمگیری کرد. آیت اللہ بروجردی در استنباط مسائل فقہی، جہات زیر را در نظر می گرفت:

۱. ریشہ یابی مسائل در کتب قدمای شیعہ؛
۲. بررسی آرای فقہای اہل سنت در زمان صدور روایات؛
۳. شناسایی رجال حدیث، از نظر طبقات؛
۴. تفکیک مسائل منصوص از مسائل تفریعی کہ در مورد آنها روایتی وارد نشدہ است. بہ خاطر دارم در تدریس علم اصول، در بحث اینکه آیا عام بعد از تخصیص مجاز است یا حقیقت، سیر تاریخی مسئلہ را در پیش گرفتند، و بہ این نتیجہ رسیدند کہ این مسئلہ برای اولین بار در سال ۳۰۳ عنوان شدہ است. خدمات علمی و فقہی و رجالی این شخصیت یک طرف، و خدمات فرهنگی دیگرش از طرف دیگر. اینک بہ فہرست برخی از آثار فرهنگی این مرجع بزرگ اشارہ می کنیم:

۱. مسجد اعظم ہمراہ با کتابخانہ؛
۲. بازسازی مدرسہ خان (جنب بازارچہ گذر خان)؛
۳. تأسیس مدرسہ ای در کرمانشاہ؛
۴. تأسیس مدرسہ ای در نجف اشرف؛
۵. تأسیس مسجدی عظیم در ہامبورگ، در کنار دریاچہ الستر، بہ عنوان مرکز اسلامی.

آیت‌الله بروجردی با تأسیس این مرکز، و اعزام آیت‌الله محمدی گلپایگانی برای اداره آن، درهای غرب را به روی حوزه گشود، و پس از درگذشت ایشان، مرحوم محقق، مسئولیت اداره مسجد را به عهده گرفت، و پس از بازگشت ایشان، آیت‌الله بهشتی اعزام شدند.

پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، نظام حاکم تصور می‌کرد که حوزه علمیه، رونق خود را از دست می‌دهد، و برای جلب توجه مردم به خارج از حوزه قم، به مناسبت رحلت آن مرحوم تلگرام تسلیتی به آیت‌الله العظمی حکیم در نجف مخابره کرد، ولی از قضا سکنجبین صفرا فزود، و توجه به قم روز افزون گشت. علما و مراجع موجود در حوزه که همگی دست‌پرورده‌های دوران آیت‌الله حائری بودند، حوزه علمیه را به نحو احسن اداره کردند، و در این راستا، چه فشارهایی را از جانب نظام سلطه تحمل نمودند.

از سال درگذشت آیت‌الله بروجردی (۱۳۴۰) تا سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی رخ داد، حوزه علمیه قم در عین شکوفایی، سخت‌ترین فشارها و تضییق‌ها را تحمل کرد. در سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی ایران رخ داد، حوزه حال و هوای دیگری پیدا کرد، و زنجیرها از قلم‌ها گشوده شد، و حوزه بیش از پیش شکوفایی یافت. اینک به گوشه‌ای از این خدمات چه پیش از انقلاب، و چه پس از آن، اشاره می‌کنیم:

#### ۱. پوشش تبلیغی کشور

یکی از خدمات بزرگ حوزه از نخستین سال‌های تأسیس، پوشش تبلیغی کشور است، زیرا پیوسته فضلا و مدرسان حوزه علمیه قم، و طلاب در ماه‌های محرم و صفر و رمضان به سوی شهرها و بخش‌ها و روستاها سرازیر شده، و با سخنرانی‌ها و تبلیغات مؤثر خود، روح دینی را تجدید، و پیوند آنها را با حوزه و روحانیت محکم‌تر می‌نمودند. یکی از علل پیروزی انقلاب در سال ۵۷، وجود پیوند بین حوزه و مردم بود، و روح دینی ملت ایران سبب شد که پیام‌های امام را در هر برهه به جان و دل بپذیرند، و به تبلیغات سوء دشمن ارجحی نهند.

## ۲. پاسداری از سنگرهای اعتقادی

از سال‌های نه بسیار دور، دشمن از طریق مطبوعات، جراید و روزنامه‌ها و مجلات و کتابچه‌ها، حتی کتاب‌های دانشگاهی، پیوسته عقاید و اصول دینی را نشانه گرفته و سم‌پاشی می‌کردند. پس از شهریور ۲۰ حتی مارکسیست‌ها فضا را برای تبلیغات خود مناسب دیده، به نشر اندیشه‌های مارکسیستی می‌پرداختند. نیم خوردگان وهابی در تهران و غیره، با نشر کتاب‌هایی مقامات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام را زیر سؤال می‌بردند. این حوزه علمی قم بود که در برابر دشمنان می‌ایستاد، و از طریق منطق و برهان، دشمن را خلع سلاح می‌کرد. البته نمی‌توان خدمات روحانیت تهران و مشهد و شهرهای دیگر را در پاسخ‌گویی به این شبهات نادیده گرفت، اما بالأخره هر چه بود، بیشترین آثار مربوط به حوزه علمی قم بود.

کتاب ارزشمند کشف اسرار استاد بزرگوار امام خمینی، و آثار برجسته علامه طباطبایی، مانند تفسیر المیزان و کتاب اصول فلسفه، پرتوی از این خدمات حوزه به شمار می‌رود.

## ۳. تأسیس مراکز تحقیقی

یکی از خدمات حوزه، احیای آثار پیشینیان است که در کتابخانه‌ها به صورت مخطوط باقی مانده است. نشر این آثار، نشانه اصالت تشیع و حرکت‌های علمی این طایفه در تمام اعصار و قرون می‌باشد. این مراکز پس از انقلاب، از رونق بیشتری برخوردار بوده، و الآن ده‌ها مرکز تحقیقی با ظرفیت‌های مختلف و اهداف گوناگون در قم فعالیت می‌کنند، و مرکز آموزشی و پژوهشی امام صادق علیه‌السلام که در سال ۱۳۵۹ هجری شمسی تأسیس گردید، تاکنون آثار خطی فراوانی را احیا و منتشر کرده، و کتاب‌های زیادی را مانند: موسوعة طبقات الفقهاء، در ۱۷ جلد؛ طبقات المتکلمین، در ۵ جلد؛ بحوث فی الملل والنحل، در ۸ جلد؛ منشور جاوید و تفسیر موضوعی، در ۱۴ جلد، به بازار علم و دانش عرضه نموده است.

#### ۴. سایت‌های اینترنتی

شهر قم از نظر تعداد کاربران و مراکز پشتیبانی اینترنتی در ایران، اول شناخته شده است. تقریباً همه این مراکز به نهادهای حوزوی تعلق دارد، و برخی از این سایت‌ها از پربیننده‌ترین سایت‌های جهان به شمار می‌روند.

امروز وضع جهان چنین است: فکری در غرب تولید می‌شود، لحظاتی بعد در سرتاسر جهان منتشر می‌گردد، و در دسترس همگان قرار می‌گیرد. مسلماً تولیدکنندگان افکار جدید در علوم انسانی، به‌ویژه در زمینه‌های دینی، مسیحیان و غربیان می‌باشند. طبعاً در میان این افکار، اندیشه‌های مسموم فراوان است، و یکی از خدمات برخی از این سایت‌ها در قم، پاسخ‌گویی به این افکار ویرانگر است، و این خودکاری بزرگ، و در عین حال دقیق و ظریف است، و باید متولی این بخش، عالمان برجسته باشند.

#### ۵. آموزش طلاب خارجی

پس از انقلاب، ایران به صورت ام‌القرای اسلام شناخته شد. شهر قم به عنوان مرکز روحانیت معرفی گردید، و لذا از نقاط مختلف جهان، برای تحصیل به این کشور روی آوردند. به خاطر اینکه تمام این افراد با برنامه مدونی تربیت شوند، و پس از اتمام تحصیل به کشور خود برگردند، مرکزی به نام مرکز جهانی علوم اسلامی تأسیس گردید که هم‌اکنون از بیش از ۹۰ کشور دانشجوی پذیرفته است. این گامی بزرگ و چشمگیر است که شیعه هرگز آن را در خواب هم نمی‌دید. اینجاست که حدیث امام‌العلیه‌السلام: «منها یفیض العلم» بار دیگر تجسم پیدا کرده، و لباس واقعیت بر تن نموده است.

#### ۶. حوزه خواهران

قبل از انقلاب اسلامی، حوزه خواهران در سطح مطلوبی فعال بود، ولی پس از انقلاب، فعالیت آن و پذیرش دانشجویان از داخل و خارج بیشتر شد، و هم‌اکنون یکی از حوزه‌های بزرگ به شمار می‌رود، و شعبه‌هایی در داخل و خارج کشور



دارد. آموزش این افراد و اعزام آنان به محیط زنان به حکم «رسولاً من أنفسهم» اثرگذار بوده، و نباید از آن غفلت کرد. حوزه علمیه با تربیت بانوان نویسنده و گوینده، به روشنی ثابت کرده است که علم و دانش مرد و زن نمی‌شناسد، و همگی در حد توان خود باید به تحصیل علم بپردازند «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» (ومسلمة).

#### ۷. نشر کتاب و مجله

در هر کشوری که مواد شوینده بیشتری مصرف شود، نشانه بالا بودن بهداشت است؛ همچنان‌که مصرف بالای کاغذ، نشانه پیشرفت فرهنگ آن کشور است. هیچ می‌دانید که شهر قم پس از تهران، بالاترین مصرف‌کننده کاغذ در مورد چاپ کتاب و نشریات است. در هر هفته ۲۰۰ عنوان کتاب در قم منتشر می‌شود. ۶۰ سال قبل در قم فقط یک چاپخانه به نام چاپخانه قم در خیابان حضرتی وجود داشت، ولی اکنون قریب ۱۰۰ چاپخانه در قم مشغول کار است، و بیشترین کار آنها، چاپ آثار عالمان و نویسندگان حوزه است.

پیش از انقلاب در حوزه تنها یک مجله به نام «درس‌هایی از مکتب اسلام» منتشر می‌شد، و نوری بود که در آن فضای تاریک درخشید، و الآن پنجاه سال از عمر آن می‌گذرد، و به حیات علمی و تبلیغی خود ادامه می‌دهد، ولی پس از انقلاب، تعداد مجلات ماهیانه و فصلی چند برابر شده است.

#### ۸. تألیف کتاب برای دانشگاه‌ها

از خدمات حوزه، نگارش کتاب‌های دینی و عقیدتی و تاریخی و اقتصادی برای دانشگاه‌های کشور است. هم‌اکنون کتب درسی بخش معارف دانشگاه‌ها اثر نویسندگان حوزوی است. همگی می‌دانیم که علوم انسانی دانشگاه‌ها در سرنوشت دانشجو نقش مهمی دارد، رها کردن این بخش، بسیار زیانبار بوده، و پیوسته باید متولی این کتاب‌ها، اساتید حوزه و محققان آن باشند.

### ۹. تغذیه نظام با کادرهای متخصص و متعهد

پس از انقلاب اسلامی، نظام از نظر قضائی، و دیگر مسائل مربوط به حکومت، از پشتیبانی نیرومند حوزه برخوردار بود، و اگر چنین پشتیبانی در کار نبود، هرگز جمهوری اسلامی در عرصه اسلامی بودن توفیق چشم‌گیری نداشت.

### ۱۰. تقدیم شهدا در دفاع مقدس

نظام صدامی از نوپا بودن جمهوری اسلامی سوء استفاده کرد، و با یک یورش وحشیانه، بخشی از خاک ایران را اشغال نمود. دولت‌های غربی و عربی از او پشتیبانی کردند، و مدت هشت سال از نظر مالی و سلاح او را مجهز کردند. فضایی حوزه و طلاب جوان، دوشادوش دیگر جهادگران در سنگرهای دفاعی حضور به هم رسانیدند، و سرانجام حوزه علمیه هزاران نفر شهید، تقدیم انقلاب اسلامی کرد. تربیت‌یافتگان این حوزه، نه تنها در سنگرهای دفاع حضور داشتند، بلکه در عمران و آبادی کشور، و دادن طرح‌ها و اجرای آنها، دوشادوش دیگران و گاهی پیشاپیش آنها فعالیت نموده‌اند.

اصولاً اندیشه انقلاب اسلامی از دل حوزه برخاست، و رهبر آن از تربیت‌یافتگان این حوزه مقدس بود. قسمت اعظم اعضای مجلس خبرگان که تنظیم‌کنندگان قانون اساسی بودند، از بزرگان حوزه به شمار می‌روند.

ما در اینجا دامن سخن را کوتاه نموده، و دیگر برکات حوزه را که همگی پرتوی از برکات دخت گرامی موسی بن جعفر علیه السلام فاطمه معصومه علیها السلام به شمار می‌رود، و بار دیگر آیاتی را که در صدر سخن تلاوت کردیم، یادآور می‌شویم:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ  
وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ  
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾<sup>۱</sup>

• جعفر سبحانی، سیمای فرزندانگان (چاپ اول: قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام ۱۳۸۶)، ج ۵، ص ۲۹۵ - ۵۱۱.

## گزارشی در باب شورش شیخ عبیدالله گُرد در اواخر قرن گذشته از جُنگ میرزا علی اکبر فیض قمی

حسین مدرسی طباطبایی

**چکیده:** گزارش نسخه‌ای از جُنگ میرزا علی اکبر فیض، درباره شورش شیخ عبیدالله گُرد است. نویسنده این گزارش را به نقل از فرزند خود علی اصغر بیان می‌کند که آن هنگام رئیس تلگرافخانه گروس در بیجار بود و اخبار اردوی طرفین را هر روز به دارالخلافه خبر می‌داد. عبیدالله کرد نقشبندی، فرزند شیخ طاها از مشایخ طریقت نقشبندی، در سال ۱۲۹۷ بر اثر تعدیات افزون از حساب حکام دولت قاجار در منطقه ساوجبلاغ مکرری (مهاباد کنونی) از جمله لطفعلی میرزا فرزند طهماسب میرزا مؤیدالدوله حاکم وقت، بر دولت مرکزی ایران شورید و با پیروان و هواداران خود به تصرف مناطق مجاور و حمله و هجوم به شهرها و روستاهای بخش غربی آذربایجان به خصوص میاندوآب و بناب و مراغه و ارومیه پرداخت و تا مدتی مردم آن نواحی با مشکلات ناشی از این شورش دست به گریبان بودند.

در این مقاله که پیش‌تر در مجله وحید منتشر شده بود، گزارش این شورش آمده است؛ اما اینک آن گزارش، حذف شده و فقط اطلاعات نسخه‌شناسانه‌ای از جُنگ فیض قمی و شرح حال او آمده است.

**کلید واژه:** عبیدالله کرد نقشبندی، تاریخ معاصر ایران.

شیخ عبیدالله کرد نقشبندی، فرزند شیخ طاها، از مشایخ طریقت نقشبندی، در سال ۱۲۹۷ بر اثر تعدیات افزون از حساب حکام دولت قاجار در منطقه ساوجبلاغ مکرری (مهاباد کنونی)، از جمله لطفعلی میرزا فرزند طهماسب میرزا مؤیدالدوله - حاکم وقت - بر دولت مرکزی ایران شورید، و با پیروان و هواداران خود به تصرف مناطق مجاور، و حمله و هجوم به شهرها و روستاهای بخش غربی آذربایجان، به خصوص میاندوآب و بناب و مراغه و ارومیه (رضائیه) پرداخت، و تا مدتی مردم آن نواحی با مشکلات ناشی از این شورش دست به گریبان بودند.

شرح وقایع این شورش - به اجمال و تفصیل - در برخی از مآخذ دوره قاجار و نوشته‌های عصر حاضر آمده که گویا از همه مبسوط‌تر، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، تألیف نادر میرزاست. در شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا (ص ۱۵۳ - ۱۵۸، چاپ دوم)؛ روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، چاپ اول)؛ صدر التواریخ، همو (ص ۲۷۷)؛ رجال ایران بامداد (۱: ۱۰۱، ۲۱۹، ۲۲۹ - ۲۳۰، ۳۶۱ - ۳۶۲، ۴۱۰، ۴۱۹ - ۴۲۱، ۴۶۰ - ۴۶۱ و ۲: ۱۸۰، ۲۰۰ و ۳: ۱۲۶، ۴۰۰ و ۴: ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۳۶۱)؛ سرزمین زردشت (ص ۱۴۱ - ۳۹۷)؛ تاریخ رضائیه (ص ۹۴ - ۱۰۱)؛ ایران و مسئله ایران لردکرزن (۱: ۵۵۳)؛ خاطرات و خطرات مهدی قلی خان هدایت (ص ۷۶ - ۸۷)؛ و جز اینها نیز از این واقعه یاد، یا مشروح وقایع آن ثبت گردیده است. در مجله راهنمای کتاب (۱۲: ۶۲۱) از برخی منابع دیگر در این باب، از جمله تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، محمود محمود؛ مجله یادگار (شماره ۶ و ۷ سال ۴: ص ۸ - ۳۳ و شماره ۱ و ۲ سال ۵: ص ۳۱ - ۳۵) نام آمده است. در کتاب «مدارک تاریخی»، دهمین کتاب از سلسله «اسناد سیاسی»، از ابراهیم صفایی نیز اسنادی از مجموعه وزارت امور خارجه، در مورد این واقعه نشر شده است (ص ۱۰۷ - ۱۱۳).

درباره این شورش و شرح وقایع آن رسائل مستقلی هم نوشته شده که برخی از آنها به چاپ نیز رسیده است، از جمله:

۱. رساله «شورش شیخ عبیدالله» نوشته علی افشار در ۱۳۰۵، چاپ شده در پایان تاریخ افشار عبدالرشید بن محمد شفیع ارومی، چاپ ۱۳۴۶ شمسی، تبریز، ص ۵۲۵ - ۵۷۹.

۲. رساله‌ای در شرح وقایع شورش مزبور جز شماره پیش که در سرزمین زردشت (ص ۳۹۷ - ۴۱۱) از آن یاد شده است.

۳. رساله‌ای با نام «افتتاح ناصری»، نسخه شماره ۸۸۴ ف کتابخانه ملی تهران (فهرست آنجا ۲: ۴۱۸).

۴. رساله «تاریخ طغیان اکراد» نوشته اسکندر قوریانس که شاهزاده عباس میرزا ملک‌آرا نیز از آن در کتاب شرح حال خود (ص ۱۵۵، چاپ دوم) یاد نموده و از آن چهار نسخه در دست است: نسخه کتابخانه سلطنتی با نام «روزنامه گزارش وقایع اکراد» (فهرست آنجا، کتاب‌های تاریخ، ص ۹۴ و ۷۳)؛ نسخه شماره ۴۱۸۰ کتابخانه آستان قدس رضوی (فهرست آستان قدس، ۷: ۳۳ - ۳۴ و فهرست شهرستان‌ها، ۲: ۶۲۵)؛ نسخه شماره ۳۷۵۹ کتابخانه ملک، مورخ ۲۸ رمضان ۱۲۹۸ در ۶۱ برگ (فهرست ملک، فارسی، ۱: ۸۵ و ۳۹۳) که فیلم آن در دانشگاه است (مجله راهنمای کتاب، ۲۱: ۳۵۵)؛ و نسخه شماره ۳۸۷۲ کتابخانه ملک (مأخذ اخیر: همان صفحه). این رساله بنا بر آنچه در شماره اخیر مجله راهنمای کتاب دیده شد، اخیراً در ۱۱۰ صفحه، در تهران، به اهتمام عبدالله مردوخ به چاپ رسیده است.

در جنگ خطی شماره ۱۶۲ کتابخانه آیت‌الله مرعشی قم (شناسانده شده در فهرست آن کتابخانه، ۱: ۱۸۱ - ۱۸۲)؛ رساله کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۹۳ - ۹۴، از علی‌اکبر فیض، نویسنده و شاعر و ادیب دوره ناصری قم، زاده ۱۲۴۵ و درگذشته ۱۳۱۲، بندی است در چند برگ، در «تفصیل واقعه شیخ عبیدالله که در طرف

آذربایجان فتنه‌ها کرد» به نقل از فرزند خود میرزا علی اصغر که آن هنگام رئیس تلگراف‌خانه گروس، و در بیجار مقیم بود، و اخبار اردوی طرفین را هر روز به دارالخلافه خبر می‌داد (برگ‌های ۶۵ ر- ۶۸ ر).

سرگذشت زندگی و فهرست آثار میرزا علی اکبر فیض، فراهم آورنده این جنگ، در رساله «کتابخناسی آثار مربوط به قم» (ص ۸۲-۱۱۴) به تفصیل آمده و اطلاعاتی دیگر که پس از نشر آن رساله در مورد آثار او به چنگ افتاده بود، در مقاله «کتابخناسی قم در دوره ناصری» (فرهنگ ایران زمین، ۲۲: ۱۰-۱۳) ثبت گردیده است. اینک چند نکته دیگر که پس از نشر آن مقاله بر آن آگاه شدم، در اینجا ذکر می‌گردد:

۱. استاد غلامرضا شیشه‌گر شیرازی قمی، مشتاق‌علی شاه درگذشته ۱۳۰۱، به سال ۱۲۷۱ در قم رساله فیضیه خود را به نام شاگرد خویش فیض علی نگاشته و او کسی جز همین میرزا علی اکبر نخواهد بود که «فیض علی شاه» لقب طریقتی اوست (ذریعه، ۱۶: ۴۰۹؛ منزوی، ۲: ۱۳۰۶؛ فهرست آستانه قم، ص ۱۰۹). فیض خود شرح حال و اوصاف او را در جنگ مورد سخن (برگ ۱۱ رت) آورده و رساله‌ای مفرد نیز در سرگذشت او و شاگردان وی نگاشته است که نسخه‌ای از آن را در قم دیده‌ام.

۲. از همان رساله فیضیه نسخه‌ای در کتابخانه آستانه قم است، به شماره ۳: ۱۴۰، ۷۰۸۲ به نسخ علی اکبر فیض، در ۱۲۹۱، در ۱۰۶ برگ که آن را به خواهش میرزا سید حسین متولی باشی آستانه حضرت فاطمه معصومه استنساخ نموده است (فهرست آستانه قم، ص ۱۵۰).

۳. نیز نسخه‌ای دیگر از همان رساله در کتابخانه ملک است به شماره ۲۹۰۱ به خط همین فیض در ۱۲۹۹ (مآخذ پیش، ص ۱۴۹).

۴. نسخه شماره ۳: ۶۳، ۵۸۰۲ کتابخانه آستانه قم از مراحل السالکین مجذوب علی شاه همدانی، به نستعلیق مورخ رجب ۱۲۷۷، در قم، در ۱۳۲ برگ.

گویا به خط فیض باشد، گرچه در فهرست آنجا (ص ۱۶۶) خط عشقعلی شاه دانسته‌اند که شاید تصحیف «فیض علی شاه» باشد.

۵. نسخه شماره ۲: ۴۰، همان کتابخانه از کتاب کافی (به نسخ سده ۱۱ با یادداشت مورخ ج ۱، ۱۰۳۳ در پایان) از نسخ ملکی فیض بوده، و خط و تملک او روی آن هست (فهرست آستانه قم، ص ۱۵۳).

#### استدراکات درباره علی اکبر فیض

۱. درباره میرزا علی محمد قرغی - عموی فیض - و میرزا محمد پدرش، شرح بسیار مفیدی در تاریخ عضدی: ۱۵۳ - ۱۵۶ هست.
۲. یادداشت تملک او بر نسخه ۹۸۹ مرعشی قم، از صافی فیض (فهرست ۳: ۱۸۲).
۳. نسخه ۱۶۱ همان کتابخانه از دساتیر به خط اوست، با تاریخ ۱۲۸۸ (فهرست ۱: ۱۸۱).
۴. نسخه ای از بوارق در فضائل قم (ذکر شده در کتابشناسی آثار مربوط به قم: ۶۴-۶۵) به خط او، به نقل سید کاظم طاهری، از وعاظ قم و از منسوبان سببی آقای ابوالفضل تولیت، در اختیار آقای تولیت است (اینک سال‌هاست این هر دو جهان فانی را وداع گفته‌اند).
۵. مجموعه ۴۹۲۷ مجلس، از بوارق و قصیده برده که نوشته اوست، در ۱۲۷۵ و ۱۲۸۷ (فهرست ۱۴: ۱۵۳ - ۱۵۴).
۶. تملک او بر نسخه اشجار و اثمار دانشگاه، شماره ۸۱۸۷ (فهرست ۱۷: ۴۸).
۷. نسخه ۴۳۸۴ مرعشی، از کلمات قصار امیرمؤمنان علیه السلام به ثلث زیبای اوست، در ۱۲۶۵ (فهرست ۱۱: ۳۸۷).
۸. او فهرست کتاب‌های کتابخانه خود را نیز در رساله‌ای کوچک تدوین نموده بود که نسخه اصل آن رانزد نواده‌اش عباس فیض دیدم، و به احتمال قریب به یقین با بقیه نسخ او به کتابخانه آیت‌الله مرعشی رفته است.

۹. در دیوان جیحون یزدی، درگذشته ۱۳۰۱، چاپ احمد کرمی: ۴۱۳ یک رباعی در ستایش فیض است، این چنین:
- گرفته شوی جنت و کوثر خواهی      ور بسته شوی شوکت و افسر خواهی  
شو بنده درگاه علی اکبر فیض      از ایزد اگر که فیض اکبر خواهی •



## خاطرات ادیب الملک حکمران قم

ادیب الملک عبدالعلی خان مراغه‌ای  
به کوشش علی رفیعی علامرودشتی

چکیده: خاطرات ادیب الملک عبدالعلی خان مراغه‌ای، حکمران قم است. ادیب الملک، در فاصله سال‌های ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۴ قمری حکومت قم را به عهده داشت، در ۱۲۸۱ قمری با داشتن حکومت قم، سمت معاونت وزارت عدلیه (دادگستری) را پذیرفت. در ۱۲۸۵ قمری به وزارت وظایف و اوقاف، و در ۱۲۸۷ قمری به حکومت گلپایگان رسید.

نویسنده، ابتدا مقدمه‌ای در حمد و ستایش حضرت حق، پیامبر اسلام، ائمه با نثری شیوا و روان ارائه کرده، سپس به بیان علت بعثت انبیا و سرّ وجود سلاطین پرداخته، پس از آن دلیل انتصاب خود به حکمرانی بر قم را شرح داده است. پس از این مقدمه به شرح جغرافیایی اقتصادی قم پرداخته و اشاره‌ای نیز به شرح حال خادمان آستانه حضرت معصومه علیها السلام نموده است. سپس مطالبی درباره موضوعات زیر آورده است: نظم و امنیت شهر از تعیین کدخدا برای هر محله و تعیین مأمورین برای دروازه‌های ورودی شهر؛ تعیین قیمت نان و ارزاق عمومی و گوشت؛ نظم مسائل مربوط به امور زراعت و کشاورزی؛ تقسیم آب رودخانه برای کشاورزان؛ تدبیر امور آستانه حضرت معصومه علیها السلام و رسیدگی به مسائل بست و درافتادن با متولی‌باشی و خدام آستانه مقدسه؛ حمام‌ها، مدارس، حصار شهر و

محدود کردن محدوده بست‌نشینی به آستانه مقدسه تا حدود دارالشفاء و التزام گرفتن از خادمان آستانه در حفظ امنیت زائران آستانه؛ تعیین کدخدا برای آستانه حضرت معصومه علیها السلام سرشماری نفوس و خانوارهای شهر قم. **کلید واژه:** تاریخ قم، سلسله قاجار، حکمران قم.

\*

### درآمد

رساله‌ای که پیش‌رو دارید و مؤلف برای آن نامی انتخاب نکرده، در واقع یادداشت‌های روزانه ادیب‌الملک عبدالعلی خان مراغه‌ای حکمران قم در زمان ناصرالدین شاه قاجار است که ما آن را «خاطرات ادیب‌الملک حکمران قم» نام نهاده‌ایم.

پیش از آنکه به بررسی این رساله بپردازیم، لازم است مروری کوتاه بر شرح حال مؤلف و خاندان وی داشته باشیم، تا نویسندۀ این یادداشت‌ها و خاطرات را به درستی بشناسیم.

### الف. خاندان مؤلف

۱. جعفر مراغه‌ای، نیای اعلای این خاندان در زمان شاه اسماعیل صفوی و به هنگام جنگ چالدران میان شاه صفوی و سلطان سلیم پادشاه عثمانی که به شکست شاه اسماعیل منتهی شد، مانند دیگر اهالی آذربایجان، از ترس و وحشت، زادگاه خویش (مراغه) را ترک کرده و به قزوین مهاجرت کرد و در آنجا سکونت نمود و تا زمان جلوس نادرشاه به تخت سلطنت، فرزندان وی در قزوین اقامت داشته‌اند؛ اما در این تاریخ در اثر قحط و غلا، فرزندان جعفر با تمامی افسراد خانواده، به مراغه زادگاه پدر خویش مراجعت کرده و تا زمان کشته شدن آقا محمدخان قاجار در قلعه شوشه قفقاز و آغاز سلطنت فتحعلی شاه قاجار، در مراغه به کسب و تجارت اشتغال داشته‌اند.

زمانی که صادق خان شقاقی بر ضد فتحعلی شاه قاجار قیام کرد و ادعای سلطنت نمود و فتحعلی شاه با سپاه خود به طرف آذربایجان حرکت کرد، احمد آقای شیخ شرفی حاکم مراغه، برای استحکام حکومت خود، از آنجا که نمی‌دانست کدام یک از طرفین پیروز می‌شود، دو نامه و مقداری وجه نقد، توسط حاجی رحیم‌بیک برادر آقا حسین مراغه‌ای (جد ادیب‌الملک)، از نوادگان جعفر مراغه‌ای، برای فتحعلی شاه قاجار و صادق خان شقاقی، فرستاد و به حاجی رحیم‌بیک دستور داد که هریک از طرفین که پیروز شدند، نامه را به او بدهد. حاجی رحیم‌بیک، به سوی اردوی طرفین مخاصمه حرکت کرد، بر اثر تحقیقاتی که به عمل آورد و استخاره‌ای که نمود، مطمئن شد که پیروز میدان جنگ، فتحعلی شاه است، از این رو به نزد فتحعلی شاه شتافت و نامه و هدایا و جوه نقدی را به فتحعلی شاه تحویل داد و وفاداری مردم آذربایجان و حاکم مراغه را به وی ابلاغ کرد، فتحعلی شاه، از اظهارات حاجی رحیم‌بیک، بسیار خوشحال شد و او را مورد تفقد خویش قرار داد و جواب نامه احمدخان را نوشته، به وی داد. این امر از یک سو موجب استحکام حکومت احمدخان در مراغه گردید و از سوی دیگر، سبب ارتباط فرزندان جعفر مراغه‌ای با دربار قاجار شد و پس از عزیمت عباس میرزا نایب‌السلطنه، به آذربایجان، این دو برادر: آقا حسین مراغه‌ای (جد ادیب‌الملک) و حاجی رحیم‌بیک، مورد توجه و لطف ولیعهد واقع گردیدند، تا آنجا که عباس میرزا نایب‌السلطنه، مادر محمدشاه قاجار فرزند خود را به آقا حسین مراغه‌ای سپرد و او را در سلک خدمتگزاران خویش درآورد. آقا حسین فرزند محمدرسول فرزند عبدالله و او فرزند جعفر مراغه‌ای است.

۲. حاجی علی‌خان مراغه‌ای، فرزند آقا حسین مراغه‌ای، در آن زمان ده ساله بود که به غلام بچگی مخصوص محمدشاه سرافراز گردید و از طرف محمدشاه پیغام برای نایب‌السلطنه می‌برد و چون ادای پیغام می‌کرد، محمدشاه و نایب‌السلطنه، چشم به تربیت وی داشتند و برای خدمت او را تربیت می‌کردند. در جنگ میان روس‌ها با محمدشاه که اردبیل به تصرف روس‌ها درآمد، محمدشاه نامه‌ای برای

نایب‌السلطنه نوشت و حاجی علی‌خان آن نامه را به نایب‌السلطنه رساند. نایب‌السلطنه وی را نزد خود نگاه‌داشت و جواب نامه را به کس دیگری داد. چون نایب‌السلطنه مورد تعقیب روس‌ها بود و تنها امید کمک و یاری از حسین مراغه‌ای داشت، برای این مقصود، حاجی علی‌خان مراغه‌ای را به مراغه فرستاد و او وقتی به نزد پدر رسید، حسین مراغه‌ای، آنچه وجه نقد، جواهر، آذوقه و لباس ممکن بود، تهیه کرد و به وسیله پسرش حاجی علی‌خان برای نایب‌السلطنه فرستاد، بعدها نیز کمک‌های فراوانی فرستاد؛ تا زمانی که معاهده ترکمان‌چای، به امضا رسید. بعداً نایب‌السلطنه وجوه ارسالی حسین مراغه‌ای را به او مسترد کرد و همین امر موجب ارتباط و نزدیکی بیشتر حاجی علی‌خان مراغه‌ای و فرزندانش به دربار قاجار شد.

پس از ورود نایب‌السلطنه به تبریز، به ازای خدماتی که حسین مراغه‌ای در این دوران کرده بود، وی را به پیشخدمت‌باشی محمدشاه فرزند خود معین و آقا علی را به نیابت پدرگمارد. در این موقع حسین مراغه‌ای به لقب خانی مفتخر شد و حاجی علی مراغه‌ای فرزند وی همراه با محمدشاه به تهران آمد و بعد از دو سال در مراجعت از سفر کرمان در خراسان به شغل صندوق‌داری و خزانه‌داری برگزیده شد و در سفر اول محمدشاه به هرات، کارش از خزانه‌داری بالاگرفته و بیشتر خدمات دولتی به او محول شد، تا اینکه پس از مرگ نایب‌السلطنه، محمدشاه از طرف فتحعلی‌شاه به تهران احضار و به ولیعهدی به جای پدر منصوب گردید و از آنجا به آذربایجان که مقرر حکمرانی ولیعهد بود، عزیمت کرد و پس از مرگ فتحعلی‌شاه و به سلطنت رسیدن محمدشاه، حاجی علی‌خان مراغه‌ای به منصب نظارت و خوان‌سالاری رسید و در رکاب شاه به تهران عزیمت نمود و به لقب خانی مفتخر شد و با اینکه علی‌خان حکومت تهران را به عهده داشت، حکومت کاشان و بلوکات اطراف تهران نیز، به او تفویض گردید. در همان زمان پدرش حسین‌خان مراغه‌ای به حکومت کاشان مأمور شد و علی‌خان که از خدمت معاف شده بود، همراه با مهد علیا به مکه معظمه رفت و پس از مراجعت، به آذربایجان عزیمت کرد و به خدمت ناصرالدین شاه درآمد و پس از مرگ محمدشاه قاجار، به همراه ناصرالدین شاه، به تهران آمد و چون

اوضاع رشت مختل شده بود، حاجی علی‌خان مأمور انتظامات آنجا شد و پس از برقراری امنیت و گرفتن مالیات‌های مقرر به تهران مراجعت کرد و به لقب «حاجب‌الدوله» ای نائل شد و از آن پس، فراشخانه، سرایداری، معمارخانه، خیام‌خانه، مهمانخانه و امور تشریفات سفرای خارجه به او واگذار شد. چند مدتی به دلیل اختلاف حساب در محاسبات از کار برکنار شد، اما بعداً مورد عفو قرار گرفت و به لقب ضیاء‌الملکی رسید و حاکم خوزستان شد، سپس حکومت بر لرستان و بختیاری نیز، به قلمرو حکومتی وی اضافه شد و به منصب امیر تومانی رسید.

بعد از بازگشت به تهران ملقب به صنیع‌الدوله گردید و پس از چندی لقب اعتمادالسلطنه (اول) یافت و به وزارت عدلیه منصوب شد و قانون دستورالعمل را تنظیم کرده و به امضای ناصرالدین شاه رساند.

او از امتیازهای تمثال همایونی، کمر و خنجر مرصع، حمایل و غیره نیز بهره‌مند شد و با اینکه کارهای بسیاری مانند: تزیین گنبد مطهر حضرت عبدالعظیم به طلا، تأسیس کارخانجات ریسمان‌ریسی، کاغذسازی تهران، شکرریزی مازندران، بنای سبزه‌میدان و مانند اینها را انجام داده بود، ولی نقطه سیاه زندگی وی که دامنگیر او شد، قتل امیرکبیر در کاشان بود که لکه سیاهی در زندگی او و خاندانش باقی گذاشت و وی در تاریخ به عنوان قاتل امیرکبیر شناخته شد. ولی در ۱۲۸۵ قمری و در ربیع‌الآخر در قریه جماران و در منزل سید جمارانی چشم از جهان فروبست و در حرم حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد (رجال ایران، ۳۷۹/۲؛ مرآة البلدان، ۱۵۸۰/۲).

اما در یادداشت‌های آقای فرخ اعتماد مقدم و گفته‌های مهدی اعتماد مقدم که آقای ایرج افشار در مقدمه سفرنامه آذربایجان وی به نام دافع الغرور، منتشر کرده، نوشته‌اند که جنازه وی به نجف اشرف حمل و در وادی السلام، به خاک سپرده شد (دافع الغرور، ص ۱۲).

وی دارای سه فرزند پسر به نام‌های عبدالعلی خان ادیب‌الملک، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و عبدالحسین خان سرهنگ بود که زندگینامه برادران ادیب‌الملک به این شرح است:

۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، پسر دوم حاجی علی خان حاجب‌الدوله که مادر وی خورشید خانم از قاجاریه بود. او مدتی در مدرسه دارالفنون به تحصیل و تدریس پرداخت، بعد به نیابت سفارت ایران در پاریس رسید و در آنجا نیز مشغول تحصیل و مطالعه گردید و به عضویت انجمن جغرافیایی لندن و پاریس انتخاب گردید. پس از مراجعت به ایران مدتی معاون پدر خود در حکومت خوزستان و لرستان شد، ولی به دلیل آشنایی به زبان‌های خارجه و اطلاعات تاریخی به خدمت ناصرالدین شاه درآمد، سپس وزیر انطباعات و دارالترجمه سلطنتی گردید و تا آخر عمر این سمت را داشت و همیشه ملازم رکاب ناصرالدین شاه بود.

وی چهل روز پیش از مرگ ناصرالدین شاه در ۱۸ شوال ۱۳۱۳، چشم از جهان فروبست. معروف است که چون پس از خوردن فنجان قهوه به مرض سکتی وفات کرد، گفته‌اند به تحریک میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان مسموم گردید، زیرا شهرت داشته که ناصرالدین شاه قصد داشته، پس از جشن‌های پنجاه ساله سلطنت، او را به صدارت انتخاب کند. وی از روشنفکران عصر ناصری بود و دارای تألیفات بسیاری مانند تاریخ ایران، مرآة البلدان، مآثر السلطان، منتظم ناصری، مطلع الشمس، خیرات حسان، المآثر والآثار، تاریخ اشکانیان (به اسم درر التیجان)، و شماری دیگر کتاب، رساله و اثر است که برخی از آنها چاپ و منتشر شده‌اند.

۴. عبدالحسین خان سرهنگ، پسر سوم حاجب‌الدوله که در سلک نظامیان و بیشتر در خدمت پدرش مشغول خدمت بوده است و مدتی نیز از جانب پدرش حاجی علی خان حاجب‌الدوله، مأمور رتق و فتق و انتظامات لرستان گردید و در خرم‌آباد اقامت داشت و در همان جا با دختر علی مردان خان رئیس طایفه پیرانه ازدواج کرد.

#### ب. مؤلف

عبدالعلی خان ادیب‌الملک، پسر بزرگ حاجی علی خان حاجب‌الدوله مراغه‌ای و مؤلف این رساله که در پنجم شعبان ۱۲۴۳/۲۲ ژانویه ۱۸۲۸ یا ۱۲۴۵ ق / ۱۸۳۰ م، در مراغه، چشم به جهان گشود و تا سه سالگی در مراغه بود، سپس به تهران برده

شد. او در کودکی به سمت غلام‌بچه در اندرون شاهی مشغول شد و پس از دو سال به منصب پیش‌خدمتی رسید. او در خدمت پدرش به تحصیل علم و ادب پرداخت. در ۱۲۵۸ قمری سمت نایب ناظر یافت و حکومت کاشان به او داده شد. در ۱۲۶۱ قمری به منصب پیش‌خدمت‌باشی ولیعهد انتخاب گردید و در ۱۲۷۰ قمری ملقب به «ادیب‌الملک» گردید و واسطهٔ عرض نامه‌ها و عرایض شاعران و اهل ادب به حضور شاه شد. زمانی که تشریفات مربوط به سفیران به عهدهٔ پدرش بود، نیابت پدر در این امر به عهدهٔ او بود.

ادیب‌الملک، در فاصلهٔ سال‌های ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۴ قمری حکومت قم را به عهده داشت، در ۱۲۸۱ قمری با داشتن حکومت قم، سمت معاونت وزارت عدلیه (دادگستری) نیز به عهده داشت. در ۱۲۸۵ قمری به وزارت وظایف و اوقاف برقرار گردید و در ۱۲۸۷ قمری به حکومت گلپایگان رسید. برخی نوشته‌اند که در این سال به حکومت قم، ساوه و زرند منصوب شد و در ۱۲۸۸ قمری به حکومت گلپایگان و خوانسار رسید و در همان سال به حکومت سمنان و دامغان انتخاب شد و در ۱۲۹۲ قمری، بار دیگر به حکومت قم و ساوه منصوب شد. پس از آن مأموریت، ریاست مجلس شورای عدلیه به او واگذار گردید و در این سمت بود تا اینکه در تاریخ ۲۸ ذی‌الحجه ۱۳۰۲ / هشتم اکتبر ۱۸۸۵، در اثر سکت قلبی درگذشت و جنازهٔ وی به کربلا انتقال یافت و در جوار حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام به خاک سپرده شد. برخی سال مرگ او را در ۱۳۰۳ قمری نوشته‌اند که اشتباه است. وی در ۵۷ سالگی درگذشت.

ادیب‌الملک طبع شعر داشته و اشعار زیادی سروده و دیوانی نیز از خود باقی گذاشته است. برادرش اعتمادالسلطنه در این باره نوشته است که ادیب‌الملک برادر صلبی بندهٔ نگارنده بود و در سخن‌سنجی و شعرسرایی مقام استادی و مهارت داشت و از نتایج خاطرش، سخنی در انجمن آرای ناصری و گنج شایگان در قلم آمده است. میرزا علیقلی مصور در تاریخ تلقب او گفته:

مصور سر برون آورد و گفتا «ادیب‌الملک عبدالعلی خان»

ادیب‌الملک برای اخذ لقب «ادیب‌الملکی» این رباعی را ساخته، به ناصرالدین شاه تقدیم نمود:

آنم که همیشه در نشاط و طربم      جز ورد دعای شاه نبود به لبم  
 زآن روی که «والهم» تخلص فرمود      خوش‌تر که «ادیب‌الملک» بخشد لقبم

ناصرالدین شاه، زیر رباعی مزبور لقب «ادیب‌الملک» را به او داد، تخلص وی در شعر «واله» بوده است. ادیب‌الملک از درباریانی بود که سخت به سلسله قاجار وفادار بود و نزد ناصرالدین شاه از احترام و تقرب خاصی برخوردار بود، داستانی که در زمان حکومت وی بر سمنان و دامغان اتفاق افتاده، به خوبی این واقعیت را آشکار می‌سازد. نوشته‌اند که در زمان حکومت وی بر سمنان، در زمان صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، از طرف صدراعظم با اقتدار، مأمورینی به ایالات و ولایات فرستاده و دستورهای لازم به حکام داده می‌شد. از جمله مأموری به سمنان رفت. در زمانی که ادیب‌الملک در دارالحکومه جلوس کرده و گروه زیادی از علما، اعیان و تجار در حضور وی بودند، مأمور سپهسالار، بدون اینکه مراسم ادب و احترام را نسبت به حاکم به عمل آورد، با چکمه وارد مجلس شده، بالای دست حاکم جلوس می‌کند و با بی‌اعتنایی و حرکت توهین‌آمیز، حکم سپهسالار را که ظاهراً توصیه و رسیدگی به شکایت یکی از شاکیان بوده، به ادیب‌الملک می‌دهد. ادیب‌الملک، از این حرکت برآشفته، به فراش‌باشی حکومتی دستور می‌دهد که چوب و فلک حاضر نماید و مأمور سپهسالار را به سخت‌ترین وجهی تنبیه و حکم می‌کند، تا حکم سپهسالار را بنخورد. پس از آن شب به اتفاق دو نفر از نوکران خود، از بی‌راهه حرکت می‌کند و وارد تهران می‌شود و چون شاه با اردو در لار بوده است، شبانه خود را به لار رسانید و به حضور شاه رسید. شاه با تعجب سؤال می‌کند که برای چه با این وضع از سمنان آمده‌ای؟ جریان را به عرض شاه رسانید و اظهار کرد که اگر چنین نمی‌کردم دیگر قادر به حکومت در سمنان نمی‌شدم و اعتبار و آبرویی برای من و دولت باقی نمی‌ماند. شاه اظهار کرد اگر چه کار خوبی نشده ولی خیالت راحت باشد. فردا صبح سپهسالار به حضور شاه رسید و از عمل ادیب‌الملک



شکایت کرده و تقاضا می‌نماید که مشارالیه را تحت‌الحفظ به تهران بیاورند و تنبیه نمایند. شاه خنده‌ای کرده، دستور می‌دهد، ادیب‌الملک را به حضور بیاورند. پس از اینکه ادیب‌الملک در مجلس حاضر شد، سپهسالار تعجب می‌کند و شاه اظهار می‌دارد که اگرچه عمل خوبی انجام نشده، ولی پس از این مأمورینی که به ولایات می‌فرستید، از اشخاص معمولی و بی‌ادب نباشند و به ادیب‌الملک می‌گویید دست سپهسالار را ببوسد و سپهسالار هم روی او را می‌بوسد و با احترام به مقرر حکومت خود باز می‌گردد. این داستان نشان می‌دهد که ادیب‌الملک فوق‌العاده مورد توجه ناصرالدین شاه بوده و او را باطناً دوست می‌داشته است. این مطلب از داستان اعزام وی به کرمان برای بررسی اوضاع حاجی کریم‌خان رئیس سلسله شیخیه نیز به‌خوبی آشکار می‌شود:

به ناصرالدین شاه گزارش دادند که حاجی محمد کریم‌خان رئیس سلسله شیخیه در کرمان، داعیه‌هایی دارد و این مطلب موجب نگرانی ناصرالدین شاه گردید، از این‌رو می‌خواست به وسیله یک نفر از مأموران امین، مورد اعتماد و اطمینان خود که محرمانه به کرمان می‌فرستد، از حقیقت امر مطلع گردد. پس، از میان خدمتگزاران دربار خویش، ادیب‌الملک را انتخاب کرد و با دستورات لازم، به کرمان اعزام نمود. ادیب‌الملک شبانه وارد کرمان شد، بدون اینکه به کسی اطلاع بدهد چون ایام محرم در منزل حاجی محمد کریم‌خان، مجلس روضه‌خوانی امام حسین علیه السلام برپا بود، ادیب‌الملک، مثل دیگران و بدون اینکه شناخته شود، در منزل حاجی محمد کریم‌خان رفت و آمد می‌کرد، پس از چند روز که مرتباً به روضه‌خوانی می‌رفت، روزی خود را به حاجی محمد کریم‌خان نزدیک کرد و او قلیان به ادیب‌الملک تعارف نمود، سپس گفت: مثل اینکه شما تازه به این شهر وارد شده‌اید و پس از آن اظهار کرد که گویا مأموریتی هم داشته‌اید، ان‌شاءالله موفق باشید؛ چون ادیب‌الملک بر خلاف گزارش‌های داده شده، می‌بیند که حاجی محمد کریم‌خان، هیچ‌گونه داعیه‌ای ندارد، از این‌رو در حلقه ارادتمندان وی قرار می‌گیرد و چند روز بعد به تهران مراجعت نموده و جریان امر را به ناصرالدین شاه گزارش می‌دهد و خیال وی را از ناحیه محمد کریم‌خان، راحت می‌کند و شاه از

ادیب‌الملک می‌خواهد که برای حاجی محمد کریم خان نامه‌ای بنویسد و از او بخواهد که یکی از پسرهایش را به تهران بفرستد تا در صورتی که راجع به امور شرعی مطلب یا سؤالی داشته باشد، به وسیله او از پدرش استعلام کند. این داستان نیز نشان می‌دهد که تا چه اندازه ناصرالدین شاه به ادیب‌الملک اعتماد و اطمینان داشته است.

او از صدارت میرزا آقاخان نوری ناراحت بوده و رساله‌ای که در میان اسناد باقی مانده از خاندان ادیب‌الملک وجود دارد و در اختیار مهدی‌خان اعتماد مقدم بوده، به خوبی نشان می‌دهد که او نظرات خود را در مورد اداره کشور و اشتباهات ناشی از صدارت میرزا آقاخان را برای ناصرالدین شاه شرح می‌دهد:

بسم الله الرحمن الرحيم، بعد از حمد و نعت رسول و آل اطهار و بیزاری از دشمنان دین و دولت، از توجه امام عصر - عجل الله فرجه - معروض پیشگاه حضور باهرالنور می‌دارد که چون در دو یوم تعطیل، در خانه نشسته و باب صحبت به روی هر دوست و بیگانه بسته، نشسته بودم و خوابم به خویشتن مشغول - در سرای به خود بسته از خروج و دخول - اگرچه قلب مبارک حضرت شهریاری بر جمیع دقائق و لطایف امور و به هر امری از خفا و ظهور. نهایت اطلاع و آگاهی را دارد و چیزی به ضمیر منیر پوشیده نیست و در حقیقت هرچه عرض شود، کمال جسارت است، خاصه امثال این فدوی که در منسب آفتاب وجود مبارک، یکسره معدوم و نابود و از ذره هم کمتر است، ولیکن چون شرط ارادت و بندگی و حق ملاحظه ولی نعمت آن است که آنچه بدانیم و ببینیم و یا به عقل ناقص بندگان برسد، به منصفه عرض پیشگاه حضور باهرالنور برسانم، به این جهت جسارت عرض شده که خیالم بر آن واداشت که بعضی از واردات و خیالات و برخی از آنچه به خاطر فاتر گذشته، به رشته تحریر درآورد که چون خداوند بیچون، وجود مبارک پادشاه و نفاذ حکم و انتظام امر دوست، او را سبب آسودگی و رفاهیت بندگان خود قرار داده و همه مردم را نسبت با او به منزله عیال و اطفال خردسال مقرر فرموده، پس هرگاه پادشاه امرش در بین رعایا نافذ و جاری نباشد، امر دولت او به غایت مغشوش و باعث استیلای

دشمنان بر سر حدات و ثغور مسلمانان خواهد شد و آنگاه نظام امور جمیع بندگان خدا از هم پاشیده می‌شود و این خلاف غرض خداوند از وجود مبارک پادشاه است و در شرع حرام بین و باعث تباهی دولت و دین است، فلذا باید پادشاه کمال اهتمام در نفاذ امر خود بفرمایند و از آنجا که وجود مبارک حضرت شهریار، به منزلهٔ دل عالم است و مقام دل مقام باطن و غایب از انظار است و کس را جز از او امر و احکام و اراده و فرمایشات سلطان دل نیست، مگر به توسط مترجمین که آنها عبارت از چشم و گوش و زبان و دست و پا و اعضای رئیسه و جوارح او باشند و این دوستی را خود دل باید میان ایشان بیندازد و مراقب باشد که همیشه با هم صفا داشته باشند و ایضاً باید در بین این اعضا و جوارح اصلاً خلاف دوستی و یک جهتی نباشد و با هم کمال صفا داشته باشند و صفای ایشان هم به جهت خواطر امثال فرمایشات دل باشد و چیزی را برای خود مشغول و همه با هم در مقابل انجام مهام دل ساعی بوده با هم موافق و متفق باشند و شکی در این نیست که اگر سلطان دل هم بخواهد، به یکی از اینها اکتفا کند و اختصار و اقتصار، بر عضو واحد نماید اختلال کلی در امرش واقع می‌شود، چنانچه بدیهی است که انسان اگر به همان چشم اکتفا کند و گوش و زبان و دست و پا را در امور با او شریک نکند و به کار نیندازد یکسره امورش از هم می‌پاشد و یا به گوش تنها اکتفا کند و چشم را پوشیده و سایر جوارح را از کار باز دارد، مفاسد کلیه حاصل خواهد شد. پس مقدمه که از روی خلقت خداوندی در همهٔ نفوس برداشته شده، چنین استنباط می‌شود که حضرت شهریار هم که قلب عالم می‌باشند، می‌باید اقتصار به یک نفر وزیر نفرماید، بلکه وزرا متعدده قرار داده، هر یک را به شغلی مأمور فرماید که یکی به منزلهٔ چشم و دیگری به جای گوش و دیگری به محل زبان و دیگری در مکان دست و دیگری در مقام پا و بعضی در مقام سایر حواس و جوارح باشند و یا آنکه هر یک صاحب شغلی هستند و لیکن در اجرای کلیات احکام و امور هفته، دو روز لااقل در مجلس شوری نشسته، در نظم امور قشون یا امر عزل و نصب حکام و یا در حفظ ثغور و سرحدات و فرستادن و خواستن عسکر و صلح و جنگ نمودن با دشمن و حواله و

اطلاق به ولایات، یا تخفیف دادن به رعایای بعضی ولایات، یا فکر نرخ یا رواج تسعیر و عدم تسعیر غلات و سایر اجناس، یا در بیرون فرستادن متاع‌های ولایتی، یا راه دادن اقمشه و متاع‌های دول خارجی و در هر امری با هم نقشه شور کنند و چون همه متفق شدند، آنگاه آن حکم را نوشته، به هیئت اجتماعی، همه با هم به حضور با هرنور مشرف شده، به محضر انور، عرضه دارند و پس از امضای ازدیاری معذرت مدار، در آنچه تعلق به رعایا و برایا و تمام عساکر و سرحدات و عموم مردم دارد، فرمان مبارک صادر شود و به مهر تمام وزرا که رسید، در دفاتر خلود ثبت شود و حکم جاری شود و در امور دولتی حکم را نوشته، تمام وزرا مهر نموده، با امضای اعلی حضرت شاهنشاهی، در محلی ضبط و ثبت شود، زیرا که از این قرار و در چنین صورتی خبط و خطا واقع نمی‌شود و اگر هم واقع شود، چندان مفاسد به هم نمی‌رساند، به خلاف آنکه هرگاه امر منحصر به شخص واحد بشود، چون او خود مستقل در امر است و مردم دیگر که زیر دست او واقع شده‌اند، دخیل در امور دولتی نیستند، پس هرگاه خطایی و خبطی واقع بشود و در بزمی که پادشاه با وزیر خلوت نماید، راه ندارند، تا معلوم شود که او چگونه عرض می‌کند؟ آیا خلاف واقع می‌گوید؟ یا مطابق عرض می‌کند و ایضاً آنکه منحصر به فرد شد، جمیع خیال او منحصر به صلاح امر خود خواهد شد و هرکار بکند، صلاح را مقدم می‌دارد، چنانچه شاهد این مقال و مرآت این تمثال من جمله حکایت جنگ انگلیس است که واقع شد، زیرا که پس از جواب کردن سفیر انگلیس و نگون نمودن بیرق او همان آن، بلا تأمل در تدارک امر قشون و انضباط امر سرحد و فکر کیفیت دعوا و تدبیر راه جنگ و مال امر باید، جناب وزیر برآید و حال آنکه از زمان انقطاع رشته دوستی با دولت متحابه و اشتعال نایره عداوت و وقوع خصومت و مخاصمت تا یوم ورود آنها به بندر بوشهر هشت ماه تمام کشید. سه ماه بلکه متجاوز، قبل از آنکه وارد بندر شوند، اخبار جنگ نمودند و با وجود این اصلاً در فکر حفظ سرحد و استحکام امر قشون برنیامد و پس از آنکه عسکر آنها بی دعوا و بدون معارض وارد بندر شد، او اگر عذرهای غیرموجه آورد که حضرات انگلیس‌ها، خلاف قاعده دولتی حرکت

نموده، بی‌خبر چرا به بندر وارد شدند؟ و حال آنکه آنها سه ماه بود خبر کرده بودند و از روزی که علم خود را خوابانیدند، خبر نمودند.

واضح است که این مسامحه و ملاحظه، در چنین امر عظیمی، خیانت به دولت و در جز خدمتی بزرگ به دولت انگلیس است، زیرا که همین امر، دولت را بدنام و آنها را سرافراز و نیک‌نام نموده و حال آنکه از روز اول بایستی جمیع بندرات را آتش بزند و خالی از سکنه نموده، در جاهای صعب در چهار فرسخی یا بیشتر که مأمّن و محل مرور و عبور دشمن می‌باشد، توپ و سرباز قلیلی گذاشته و اصل انجام مهم انگلیس را به عهده مثل ایلخانی فارس و خوانین فارس گذاشته، به صدور دستخط مبارک و خلعت و منصب و وعده و التفات حضرت شهریار نوازش نموده، امیدوار نمایند، تا به جان و دل کوشیده خودداری نکنند، نه آنکه به عهده شجاع‌الملک مقرر شد که همیشه خوانین فارس را بر او تفوق بوده و معرفت منکر به احوال او داشته‌اند و نگاه شکست فاحش او را به هزار رنگ فتح نمایان قلمداد کنند و پایداری و زحمت سایر سرکردگان را مدت نه ماه در میان آفتاب مقابل دشمن ...<sup>۱</sup>، پایداری نموده، خدمت کردند، اصلاً قدر و مقداری گذاشته نشود.

شجاع‌الملک با وجود شکست خوردن، هر روز الطاف و خلعت و منصب شده و نوکرهای بزرگ مقرب پادشاه قدیمی، اصلاً نامشان مذکور نشده؛ از طرف هرات که ۴۵۰۰۰ قشون مستعد دولتی بوده، به سمت پیشاور هندوستان حرکت نماید و هرگاه بگوید من ندانستم که باید بندرات را آتش زد و خالی نمود، دروغ می‌گوید، می‌دانست و می‌فهمید و شنیده بود که دولت روسیه، چهل منزل شهرهای آباد خود را از سرحد روم آتش زده، خالی از سکنه نموده و حال آنکه بندرات، جز خانه‌های کپری، چیز دیگری نبود و هرگاه بگوید من نوشتم، ولی صاحب منصبان نشنیدند، باز دروغ می‌گوید! چگونه می‌شود کسی را که سلطان او را به منزله تمثال مبارک خود قرار داده باشد، مردم بتوانند تخلف از حکم او بورزند؟ پس معلوم است که یا

۱. خواننده نشد.

خود در جزء آنها را به ملاحظه و مساهله امر نموده و یا حکم محکم ننموده و یکی دیگر پس از آنکه وزیر دید که پنج ده روز یا یک ماه گذشت و حکم او را نشنیدند، چرا مراتب را به محضر انور عرض ننمود؟ تا پادشاه خود حکم محکم بفرماید، یا مؤاخذه و سیاست کند، یا عزل نموده شخص دیگر تعیین کند و چرا تعطیل را جایز دانست؟ و حال آنکه در چنین مواقع مهم‌تر باید لمح‌های حکم دولت تعویق نیفتد. پس معلوم شد که این امور دانسته و فهمیده کرده و باز جانب‌داری دولت انگلیس را منظور داشته و هرگاه بگوید که من هرگاه طرف انگلیس را منظور داشتم، از اصل باید بنای جنگ با ایشان نگذارم و باب خصومت را مفتوح ننمایم، چنانچه خودم در مجلس شوری که پس از گرفتن بندر با جمیع امرا و اشراف و اعیان مملکت روی دادم گفتم و همه شنیدند که باید من محض به جهت رفع تهمت از خود و ملاحظه خیال مبارک پادشاه که گمان بد در حق من نزنند و از جنگ برنگردانم و لابد باید جنگ بکنم، در جواب گفته می‌شود، هرگاه منظور او از جنگ ملاحظه صلاح دولت و نیک‌نامی بوده، چرا جنگ را از راه هرات و طرف هندوستان نکرده؟ که بحمدالله از گرفتن هرات اسم دولت در همه اطراف عالم بلند و پشت دولت قوی شده بود و از نظر همه دولت‌ها این دولت به عظمت و بزرگی جلوه کرده بود و جنگ را به کنار دریا انداخت که او با توپ‌های قوی که خاصه کشتی است بندر را خراب و قشون را بی‌پا و دولت را بدنام نماید، می‌خواست کنار دریا را خالی کند و در چهار - پنج فرسخی بنشیند، تا قشون او به خشکی برآید و در خشکی دعوا کند، شکی نیست که توپ بزرگ را نمی‌توانست بیرون بیاورد، با توپ جلو می‌بایست دعوا کند و هرگز در قوه نداشت که بتواند از گردنه‌های صعب و راه‌های سخت لرستان به سمت ایران بیاید، یا از کوه‌های سخت فارس شیراز بیاید، نهایت باید در کنار دریا بندرات خرج بیجا کند و بخوابد و از این طریق هم قشون سرحد هند او را مغشوش می‌نمود و فتح پیشاور به آسانی حاصل می‌شد، بعد انگلیس چاره نداشت، مگر اینکه بیاید از دولت‌های خارج منتها قبول کند و آنها را واسطه کند و راضی شود که این دولت با او صلح نموده قشون خود را از سرحد هندوستان بردارند و در مقام انجام صلح

حرف هرات را نمی‌توانست بزند، سهل است که تمام افغانستانی و ترکستانی یا ایرانی باشد و لیکن این قدر باشد که قشون ایران از سرحد ترکستان تجاوز نکند و در ضمن مصالحه تمام خسارت‌های ایرانی را که در سر هرات سابقاً و لاحقاً کشیده بودند و ضررهایی که در تخلیه بندر است دست داده می‌داد، بلکه ده کرور هم علاوه می‌داد که کسی کاری به هندوستان او نداشته باشد و این امور هم در صورتی بود که دول خارجی در مقام وساطت برآیند و شاید که اسباب منفعت در او مشاهده می‌نمودند، در مقام اتلاف او برمی‌آمدند که اصلاً از دولت او نام و نشان نگذارند، پس با این همه محاسن جنگ از سمت هرات و حصول مفاسد از سمت بندرات اصلاً متوجه سمت هرات نشده و جنگ را به سمت بندر انداختن دلیل خیانت به دولت و ملاحظه جانبداری دولت انگلیس است و همین کار سبب مزید تهمت خواهد بود نه رفع تهمت! و هرگاه بگویند من دیدم که از مملکت افغانستان عبور ممکن نیست، زیرا که از هرات تا سرحد خاک هندوستان مسافت بعیده باید طی کرد و آن استعداد حاصل نبود، جواب گفته می‌شود، اما هرات که به حیطة تصرف آمده و رمقی برای هراتی‌ها نمانده بود که بتوانند سرکشی کنند، خاصه با وجود اقتدار ممکن بود که آنها را از آنجا کوچانید و به خاک خراسان و عراق آوردن و یا حاکم قندهار، به وعده حکومت افغانستان و از او دخترگرفتن و نوشته دولتی دادن، با وجود حصول اقتدار به بهترین طوری می‌شد کنار آمد که قشون را سیورسات داده و راه بدهد که از خاک او عبور نموده، وارد هند شوند و خودش هم در خدمت‌گزاری دولت باشد، به رضا و کمال ممنونیت خدمت نماید، چنانچه از جمیع سرکشان افغانستان و از کابل و قندهار، هدایا و تعارف و پیشکش و تکلف برای حسام‌السلطنه آورده و تمام سرخدمت‌گزاری پیش آورده بودند، خصوصاً که با افغانه این امر را می‌شد ملت کرد و افغانه را به اسم ملت و دفع کفر از جا حرکت داد، شکی در آن نیست که هرگاه افغانه را امیدوار به مال هندوستان و به طمع دولت قشون انگلیس تطمیع می‌نمود، خودداری نمی‌نمودند. پس هریک از اینها دلیل خیانت به این دولت ابد مدت که دولت اکرم است، می‌باشد و برهان قوی بر

طرف‌داری و ملاحظه جانب دولت انگلیس است و هرگاه بگویند که اگر من طرفداری دولت انگلیس را می‌نمودم، چرا جزء شرط حصول مصالحه، عزل مرا می‌خواستند قرار بدهند؟ جواب داده می‌شود که همین هم تلقین بود که از برای استحکام امر خود به بیچاره امین‌الملک شده بود، تا این حرف از آنجا گفته شود و پادشاه در این هنگامه مستأصل شده، برای نام نیک خود، جزء مصالحه وزارت وزیر خائن خود را دانسته و فهمیده قرار بدهد و الا سبب خوابانیدن بیدق آنها و جواب کننده آنها و اخراج نماینده، خود پادشاه بود، دخلی به وزیر نداشت، این جمله معترضه که دخلی به هیچ جا ندارد، بنا نیست، آنها بیندازند و نمی‌انداختند، پس معلوم شد که کل اینها به اصطلاح زبان زرگری و رنگ‌ریزی و ساختگی بوده و ملاحظه دولت انگلیس بوده و ایضاً برای سرشکستگی دولت ایران و بدنامی مردم را به مسجد جمع نمودن و طلب نصرت از مردم کردن و پول جهادیه با دوهزار ظلم و ستم از زنان بیچاره و اطفال صغیرگرفتن و تمام رعایا را به این اسم خراب کردن و حال آنکه مذکور شد که تمام رعایا گفتند، از دادن این وجه جهادیه مضایقه نداریم و باشد رضا می‌دهیم، به شرط اینکه هرات واگذار نشود. رسوایی‌گدایی از رعیت برای دولت حاصل و ننگ پس دادن هرات بر این دولت گذاشته شد و قریب سی‌ارابه توپ و چند هزار تفنگ ضبط دولت انگلیس شد و چه قدر قشون تلف و بی‌پا شده و رعیت یکسره زیرپا رفت و با همه اینها خدمت‌نمایان به دولت انگلیس شد و خیانت آشکار نسبت به دولت سلطان اسلام. خداوند خود از خیانت‌کاران به بدترین طورها انتقام ان‌شاءالله به‌زودی خواهد کشید، در این عریضه، به همین مختصر اکتفا می‌شود.» (حقوق‌بگیران انگلیس، ص ۲۶۹-۲۷۵).

این نامه خود نشان‌گر تدین و روشنفکری و آزادمنشی ادیب‌الملک می‌باشد. او در دیگر آثار خود نیز نسبت به اسلام و ایران اظهار عشق و علاقه می‌کند و بیشتر منابع، او را شخصی آزادمنش دانسته‌اند.



### ج. آثار و تألیفات ادیب‌الملک

ادیب‌الملک آثار و تألیفاتی دارد که به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

۱. دافع‌الغرور، یا روزنامه سفر آذربایجان که به کوشش ایرج افشار، در ۱۳۴۹ شمسی، در تهران، به چاپ رسیده است. این سفرنامه از آثار مفید عصر ناصری است، و علت نوشتن آن این بود که در سال ۱۲۷۵ قمری به علت فساد که از ناحیه میرزا صادق‌خان قائم مقام (عموزاده میرزا آقاخان نوری) در امر پیشکاری و بقایای آذربایجان پیدا شده بود؛ ادیب‌الملک مأمور شد که به آنجا برود و با نظر وزیر نظام میرزا فضل‌الله نوری به این قضیه رسیدگی کند. ادیب‌الملک از آغاز سفر بر آن شد که روزنامه‌ای از وقایع سفر و اطلاعات مربوط به مأموریت خود را بنویسد و چنین کرد و آن را دافع‌الغرور نامید.

۲. سفرنامه عتبات که به سیاق کتاب دافع‌الغرور، تحریر شده است. ادیب‌الملک در ۱۲۷۲ قمری به عتبات رفت و روزنامه سفر مذکور را به دلیل الزامین موسوم کرد. این سفرنامه از حیث اطلاعات عصری و محلی و معرفی آبادی‌های سر راه، کتاب باارزشی است. این سفرنامه به کوشش مسعود گلزاری، در تهران، به سال ۱۳۶۲ شمسی، منتشر شده است.

۳. دیوان اشعار. در مقدمه دافع‌الغرور، به این دیوان اشاره شده است و نوشته است که این دیوان از ادیب‌الملک باقی مانده، اما نوشته است که نسخه این دیوان در کجاست؟

۴. شرح حکومت قم (خاطرات ادیب‌الملک مراغه‌ای) چون ادیب‌الملک چنان‌که در برخی منابع به آن اشاره کرده‌اند، چندبار به حکومت قم منصوب شده و لاقلاً دوبار حکومت او بر قم را همه منابع اشاره کرده‌اند. یک بار در فاصله سال‌های ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۴ یا تا ۱۲۸۷ قمری و بار دیگر در سال ۱۲۹۲ قمری که به احتمال زیاد این خاطرات مربوط به سال‌های ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۴ قمری یعنی حکمرانی نخستین او بر قم می‌باشد، چنان‌که از مطالب خاطرات و اشاراتی که در مقدمه دافع‌الغرور شده نیز چنین برمی‌آید.

نسخه خطی این رساله، در موزه کاخ گلستان، به شماره ۱۲۱۴ با عنوان شرح حکومت قم موجود است و تصویری از این نسخه در کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله وجود دارد که تحقیق روی همین نسخه انجام گرفته است. در این رساله مطالب مهمی در مورد مسائل دینی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم آن زمان قم وجود دارد و در واقع، این کتاب تصویر دقیقی از اوضاع مختلف مردم شناسی، آداب و رسوم و موقعیت اجتماعی شهر قم را به نمایش می‌گذارد که مطالعه آن برای ما بسیار مفید است.

ادیب‌الملک در این رساله، ابتدا مقدمه‌ای مفصل در حمد و ستایش حضرت حق، پیامبر اسلام، ائمه طاهرين، شبیه آنچه آن زمان در میان اهل قلم رایج بوده با نثری شیوا و روان و در عین حال تقلیدگونه از ادبیات شیوای نویسندگان و شاعران کهن ایران را ارائه کرده، سپس به بیان علت بعثت انبیا علیهم السلام و سر وجود سلاطین پرداخته، پس از آن دلیل انتصاب خود به حکمرانی بر قم را شرح داده است و تاریخ حکمرانی و ورود خود به قم را روز چهارشنبه سوم جمادی الثانی ۱۲۷۹ رقم زده است.

پس از این مقدمه به شرح جغرافیایی اقتصادی شهر قم پرداخته و در همین جا اشاره‌ای نیز به شرح حال خادمان آستانه حضرت معصومه علیها السلام نموده است. سپس مطالبی در مورد نظم و امنیت شهر از تعیین کدخدا برای هر محله و تعیین مأمورین برای دروازه‌های ورودی شهر؛ تعیین قیمت نان و ارزاق عمومی و گوشت؛ نظم مسائل مربوط به امور زراعت و کشاورزی؛ اهتمام به امور یخچال‌های شهر؛ تقسیم آب رودخانه برای کشاورزان؛ تدبیر امور آستانه حضرت معصومه علیها السلام و رسیدگی به مسائل بست و درافتادن با متولی‌باشی و خدام آستانه مقدسه؛ تنظیم امور کاروان سراه‌ها، حمام‌ها، مدارس، حصار شهر و محدود کردن محدوده بست‌نشینی به آستانه مقدسه تا حدود دارالشفا و التزام گرفتن از خادمان آستانه در حفظ امنیت زائران آستانه؛ تعیین کدخدا برای آستانه حضرت معصومه علیها السلام سرشماری نفوس و خانوارهای شهر قم که در آن زمان ۳۹۶۸ خانوار بوده‌اند و تعداد نفوس آن ۲۲۴۷۳ نفر بوده است.

چنان‌که اشاره شد، این رساله برای مردم‌شناسی، شناخت روابط اجتماعی، مسائل اخلاقی، دینی، اجتماعی و اقتصادی آن زمان مردم قم بسیار مفید است. نسخه مورد تحقیق دارای ۵۷ برگ (۱۱۴ صفحه) است که با خط نستعلیق شکسته زیبایی نوشته شده، هر صفحه دارای ۱۱ سطر و هر سطر به طور متوسط دارای ۱۲ کلمه است. عناوین و فصل‌بندی‌ها در حاشیه قرار دارد که ما به داخل متن آورده‌ایم و هر عنوان و سرفصل را در جای مناسب خود که در نسخه اصلی با خط تیره کشیده مشخص شده قرار داده‌ایم.

#### د. چگونگی تحقیق

۱. نخست نسخه رساله را استنساخ نموده و در استنساخ کوشش شده برخی کلمات به صورت امروزی نوشته شود که در بسیاری موارد در پاورقی اشاره شده است، اما مواردی مانند جدانویسی کلماتی که قبلاً سرهم نوشته می‌شده مانند: می، به، آنکه (هنگام اشاره به شخص)، اینکه، بی، ها (در مواردی که لازم بوده) است؛ یک در کلماتی مانند: یکسره، یکجا و...؛ گذاشتن همزه وصل بر سر (ه، ؤ، ة) در موارد لازم؛ اضافه کردن (ای) پس از کلماتی که به (ه) ختم می‌شوند و در موارد لازم؛ گذاشتن تشدید (ـ) بر روی حروف کلماتی که مشدد هستند؛ جدانویسی کلمه (هیچ) در کلماتی ترکیبی مانند: هیچیک، هیچ‌گونه، هیچگاه و... و مشابه اینها. درست‌نویسی بعضی کلمات که از نظر املائی اشتباه بوده‌اند که بسیار اندک است و در پایین صفحات به آنها اشاره شده است.

۲. استخراج آیات و احادیث و ارجاع به قرآن و کتب حدیثی که در پاورقی‌ها مشخص شده است.

۳. نگارش زندگینامه مؤلف و معرفی آثار وی و شرح زندگانی خاندان و نیاکان او تا زمان خود ادیب‌الملک. در نوشتن این زندگینامه، از کتاب‌های مختلفی به‌ویژه مقدمه کتاب دافع‌الغرور و حقوق‌بگیران انگلیس بیشتر از سایر منابع استفاده شده است.

در پایان از تولیت محترم کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله برادر بزرگوارم جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر سید محمود مرعشی نجفی، بسیار تشکر می‌کنم که تصویر این نسخه را در اختیار اینجانب قرار داد.

### منابع مقدمه

۱. افضل التواریخ، غلامحسین افضل الملک، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران، ۱۳۶۱ ش، ص ۷۸، ۷۸، ۹۸، ۱۰۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۹۸، ۳۶۴.
۲. تاریخ منتظم ناصری، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش محمداسماعیل رضوانی، تهران، ۱۳۶۳ ش، ۱/۵۳۰ و ۲/۱۲۵۶ و ۳/۱۸۲۳، ۱۸۵۰، ۱۸۶۵، ۱۹۲۴، ۱۹۲۷، ۱۹۶۳.
۳. حدیقة الشعراء (خطی) دیوان بیگی، ص ۲۳.
۴. حقوق‌بگیران انگلیس، اسماعیل رائین، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۶۹ - ۲۷۵.
۵. دافع الغرور، عبدالعلی ادیب‌الملک، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۹ ش، ص ۱ - ۳۰ (مقدمه).
۶. رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، ۱۳۷۱ ش، ۲/۲۷۰ و ۴/۴۶۶ و ۵/۱۰، ۲۲ و ۶/۸۴، ۱۴۲ - ۱۴۳، ۲۱۶، ۳۷۴ - ۳۷۹.
۷. روضة الصفا، رضا قلی خان هدایت، تهران، ۱۳۳۸ ش، ۱۰/۳۴۶، ۶۰۳.
۸. سفرنامه عتبات، ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۹.
۹. صدرالتواریخ، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش محمد مشیری، تهران، ۱۳۴۹ ش، ص ۲۴۴، ۲۷۹.
۱۰. فرهنگ رجال قاجار، غلامحسین میرزا صالح، تهران، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۸، ۶۴.
۱۱. فرهنگ سخنوران، عبدالرسول خیام‌پور، تهران، ۱۳۶۸ ش، ۱/۵۳.
۱۲. گنج شایگان، شعری، تهران، ۱۲۷۲ ق، ص ۱۱۸ - ۱۳۲.
۱۳. المآثر والآثار (چهل سال تاریخ ایران)، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تهران، ۱۳۶۳ - ۱۳۶۸ ش، ۱/۴۱، ۵۱، ۵۸، ۶۰، ۲۵۹، ۴۷۳، ۴۸۶، ۵۴۳.

۱۴. مجمع الفصحاء، رضا قلی‌خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۶ - ۱۳۳۹ ش، ص ۵۸ - ۶۰.

۱۵. مجموعه اسناد و مدارک، فرخ‌خان امین‌الدوله، به کوشش کریم اصفهانیان و دیگران، تهران، ۱۳۵۰ - ۱۳۵۷ ش، ۳/۳۵۸ و ۵/۵۴ - ۵۵.

۱۶. مرآة البلدان، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۷ ش، ۲/۹۸۲، ۱۳۴۴، ۱۴۲۱، ۱۴۴۱، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۵۸۶ - ۱۵۸۷، ۱۶۵۴.

#### بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی‌حد و ثنای بلاعد، یگانه احدی را سزد که ذات مقدسش، مُبرای از آایش صفات است و مُعرای از اقتران به مخلوقات. نه با شیئی قرین است و نه به چیزی مقترن. واجب ممتنع‌التغیر است و مالک الملک بی‌شبه و نظیر. در هویت و مائیت، برتر از آن است که ذات منزهش، ماده هستی ماسوا باشد و یا عین هستی اشیا. آفریننده مواد ممکنات است و پدیدآورنده صورکائنات. نه ماسوا ذات او را حدودند و نه ذاتش محدود به حدود. چون او دیده شود، ماسوا نابود آیند و چون کائنات به نظر آیند، در عین ظهور و تابندگی، مخفی و مستور نماید. نه از او پیش خلق خبری و نه از خلق در ذات منزهش اثری، او را جز او نداند و ثنائش را احدی، کماینبغی له و یلیق بجلاله، بر زبان نراند. معروف به آیات است، مشهور به علامات، همین قدر از توحید او - سبحانه - توان گفت و در اثبات توحیدش، به زبان آورد که لایزال و لم یزل است و پاینده و ازل. بسیط من جمیع الجهات است و دائم و قائم بالذات.

#### در بیان سر اختلاف مخلوقات

پس هرچه جز او - سبحانه و تعالی - است، مرکب از ذات وصفی است و دارای ماده و صورتی که مغایر یکدیگرند و ضد همدیگر و چون مبنای خلقت هر فردی لااقل، در اول ایجاد وجود او ترکیب از ضدین شد، پس خلاف و اختلاف، جزو تحقق وجود هر موجودی گردید.

### در بیان سر تعدد و کثرت موجودات

و از آنجا که در حکمت، ایجاد دو موجود متساوی محال است که یافت شود، پس تعدد نفوس و اطوار، پدید آمد و چون قدرت کامله در تعلق بر ایجاد و انوجاد اشیا، برحسب اقتضای خود واقف به حدی نیست، پس اجناس و انواع و اصناف و افراد مخلوقات، لایتناهی گردید؛ فلذا تعدد و تکثر بی حد و بی انتها، از امکان در اکوان پدیدار شد و این است که اول فاعلین که حرارت و برودت باشد، به هم رسانید و از فاعلین مُنْفَعِلَین که یبوست و رطوبت باشد، سربرآورد.

پس طبایع اربعه که نار و تراب و هوا و ماء است، موجود گردید و از ضم و ترکیب اینها با هم، اخلاط اربعه، صفرا و سودا و دم و بلغم پدیدار شد و از اختلاف قوایل و اختلاط اخلاط، امزجۀ مختلفه، به هم رسید که هر نفسی، صاحب خلقی و طبعی و هیئت و شکلی گردید. پس، از اختلاف صور و هیئات، اختلاف احوال حاصل آمد و بعد از حصول اختلاف، مجال ائتلاف نماند و یکسره بساط ائتلاف، برچیده گردید و کل خلق، واقع در بحر خلاف و غرق دریای اختلاف گردیدند، به نحوی که رفع خلاف از بین، و حصول ائتلاف فیما بین، از مقوله محالات و ممتنعات گردید.

### در بیان سر نبوت انبیاء علیهم السلام

اللهم که امر خارجی، به میان آید که در طبیعت، خارج از مراتب عالم طبیعت و در مزاج فوق امزجۀ خلاق و فی حد ذاته، در حد اعتدال حقیقی باشد و حیف و میل به جهتی دون جهتی ننماید تا آنکه با هر طبعی آشنا و با هر مزاجی تواند همراهی نمود و به اعتدال مزاج تواند رفع بی اعتدالی و اختلاف از غیر معتدلین کرد و به قوت و قدرت اعتدال طبیعی و مزاج و نفس قاهره خود تواند سایرین را از بی اعتدالی و خلاف، منع نماید.

### در بیان سر حصول اعتدال در وجود انبیاء علیهم السلام

پس صلوات نامحدود و درود نامعدود، بر روان انبیا و معصومین و اولیای مقربین - صلوات الله علیهم اجمعین - باد که از کمال توجه و دوام نظر، به سوی خدای یکتا و عدم التفات به خود، نور وحدت و یگانگی پروردگار، بر باطن و ظاهر و جمیع

مراتب وجود ایشان تاییده؛ همانا مظهر انوار وحدت و آیینۀ نماینده یگانگی خدای احد گردیده‌اند و از تابش انوار توحید الهی جهت<sup>۱</sup> ضدیت و اختلاف از طبایع و امزجۀ ایشان به کلی مرتفع گردیده و چون نماینده نور یگانگی خدا شده‌اند، فلهاذا بر جمیع نفوس مختلفه، قاهر و قادر آمده‌اند و برگزیده پروردگار عالمیان گردیده‌اند و در کلیۀ عالم هستی، از سماوات و ارضین و غیب و شهادت،<sup>۲</sup> قلب عالم کبیر گردیده‌اند و تمام عوالم نسبت به ایشان، به منزله اجزا و اعضا گردید.

#### در بیان سر بعثت انبیاء<sup>علیهم‌السلام</sup>

پس حمد خداوندی را سزااست که ایشان را برانگیخت و بر جمیع خلایق که صاحبان نفوس مختلفه‌اند، منت گذارد که برای رفع اختلاف و حصول ایستادگی و نظم و انتظام امور ایشان، آن بزرگواران را، بر مردم فرو فرستاد و مبعوث فرمود، تا به قوت نفس خود و قدرت و سطوت جبروتی، مردم را بر الفت و ایستادگی و امور معاد و معاش، ایشان را منسق و مضبوط فرمایند؛ چه حکیم علی‌الإطلاق و اقتضای مشیت او در خلق بنی آدم، بر این تعلق گرفت که بنی آدم را مدنی الطبع خلق فرمود که لابد باید با هم مجتمع باشند و به گرد هم جمع آیند، تا آنکه رفع احتیاج از بعض دیگر توانند نمود و از هرکسی کاری ساخته شود، از زراعت و فلاح و خبازی و طبخ و نساجی و صباغی و خیاطی و حدادی و نجاری و تجارت و هکذا غیر اینها، از آنچه که محتاج الیه ایشان است، از هریک ساخته شود و لاشک که این اختلاف افعال، ناشی از اختلاف مزاج و اخلاط و طبایع ایشان برخاسته و اختلاف طبایع لازم دارد، تناکر بعضی از ایشان را از بعضی [دیگر] و تناکر موجب عدم اجتماع می شد و عدم اجتماع سبب اختلال امور معاش و زندگی<sup>۳</sup> ایشان می گردید.

۱. در اصل: جهة.

۲. در اصل: شهاده.

۳. در اصل: زنده‌گی.

پس در حکمت ایجاد بنی آدم، لازم آمد که لایزال در بین نوع انسان وجود مبارک انبیای عظام و اولیای فخام، واضح و آشکار باشد و این نوع هرگز خالی از انبیا و اولیا نباشد و لیکن چون سر مسئله قَدَر، در عدم اجبار خلق بر این و مختاریت مردم در قبول دین و به حکم وقوع خَلَط و لَطْخ در طینت اهل شمال و یمین و غیر اینها از مصالح و حِکَم مقتضی غیبت ولی و رحلت نبی گردید.

#### در بیان سر وجود سلاطین در هر زمان

پس حمد خداوندی را که از محض تفضل بر عباد و تعمیر بلاد، برای انتظام و تنسیق معاش خلق سلاطین محلی به عدل و انصاف و عاری از حلیه جور و اعتساف برگزید که حامل و مروج قوانین انبیا و شرع خدا و حافظ حدود و ناشر نظام اولیای خدا باشند و وجود مبارک آن سلاطین را نیز، در قهر و غلبه و سطوت و جبروت ربوبیت و مظهر مشیت قاهره و اراده نافذ و آینه نماینده جهت وحدت و تفرر در ملک و هیمنه در نفوس خلائق و تسلط بر رقاب عباد خود قرار داد. پادشاهان مظهر شاهی حق، قلب السلطان بین اصبعی الرَّحْمَن، ارباب الدّول ملهمون.

#### در بیان اینکه وجود مبارک پادشاه در ملک به منزله قلب است در بدن

و همانا وجود مسعود مبارک پادشاه را در عالم ملک، به منزله روح و قلب، در جسم و تن مقرر فرمود. پس وجود مبارک سلاطین، به منزله دل و جان است و ماسوا، به منزله قوا و حواس ظاهریه و مشاعر باطنیه و اجزا و اعضای بدنیه می باشند:

شه چو قلب است و جهان اعضای او      عضوها را سوی آن قلب است رو  
نیست اندر ملک فاعل غیر شاه      بی وجود شه چه آید از سپاه  
شه خود اندر فکر مردم روز و شب      فکر مردم بهر خود باشد تعب

و از آنجا که دل را در بدن مکان خاص و محل مخصوص است و نمی شود که در هر عضوی به نفس خود سائر باشد، همچنین ملوک را نشاید که در هر جزوی از



اجزای ملک، به نفس نفیس و عنصر مبارک خود حاضر و ناظر باشند. پس از اینجاست که پادشاهان نیز، بر نهج حکمت الهیه و جریان مشیت خدا که در کلیه عالم امکان جاری فرموده، در هر جزوی از اجزای ملک و یا مدینه از مداین مملکت خود یکی از بازیافتگان حضور و تربیت شدگان دولت را حاکم بین الناس و راعی و سائق عوام و خواص مقرر می‌فرمایند که در نظم و انتظام ملکی مرآت سرپای نمای شاه باشد و آیینۀ نمایندۀ اوامر و نواهی و احکام قضا جریان پادشاه و تا بر حسب میل و رای جهان آرای اقدسش در بین رعایا و برابرا، بساط عدل و انصاف گسترد و رافع اساس جور و اعتساف گردد، تمامی خلق را به ایتلاف وادارد و از خلف و اختلاف باز دارد.

در استقرار وجود مسعود همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - بر سریر خلافت و جهان‌داری تا آنکه له الحمد والشکر، در این ایام نیک فرجام و در این زمان سعادت نشان، اعنی ربع رابع از مئه ثالثه از الف ثانی از هجرت خاتم انبیا - صلوات الله علیه - رفته و در مئه اولی از الف ثانی، از غیبت خاتم اوصیا - علیه و علی آبائه السلام - گذشته، نوبت ملک و جهان‌داری و تاج و نگین سلطنت و شهریاری از مصدر جلال مشیت نافذۀ الهی و ارادۀ قاهرۀ خداوندی به نام نامی سلالۀ سلاطین سلف و نخبۀ تاج‌داران خلف، ملک ملک پاسبان و دارای دارا دربان، مشید ارکان ملت<sup>۱</sup> و دین، غوث اسلام و غیاث مسلمین، سلطان با تاج و تخت و جهان‌بان جوانِ جوان‌بخت، السلطان الاعظم الافخم والخاقان الاکرم الاشیم، خاتم السلاطین واکرم الخواقین، السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، السلطان ناصرالدین شاه قاجار - امدالله علی جمیع الانام ظل عطوفته و مکرمته و ادام الله علی البرایا شمس رؤفته و رحمته - قرار یافت و دست بسط و عدلش را بر مفارق جمیع رعایا وی را گذاشت، شجرۀ طیبه عدل، از آبیاری حضرتش مصدوقه: «أصلها ثابتٌ وفرعها في السماء»<sup>۲</sup> خرم و برومند گردید و

۱. در اصل: ملة و دین.

۲. ابراهیم/۲۴.

اصول خبیثه ظلم، از تیشه سطوتش، به مفاد: «أَجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَالَهَا مِنْ قَرَارٍ»<sup>۱</sup> یکسره قلع و قمع شد، صیت داد و معدلتش از ماهی به ماه رسید و آوازه جود و مکرمتش از ثریا، به اوج سماوات<sup>۲</sup> علا<sup>۳</sup>.

#### در مرحمت شدن حکومت قم به این خانه زاد

و چون این خانه زاد قدیم و غلامزاده صمیمی، عبدالعلی بن حاجی علی خان حاجب الدوله و ضیاءالملک و اعتمادالسلطنه، وزیر عدلیه اعظم ایران که از سن صباوت چون سنگ یاقوت که به دوام نظر آفتاب تربیت شود، لیلاً و نهاراً، سرآ و اعلاناً، در محضر انور، به خدمت حضوری قائم و دائم و در جان نثاری، بر بسیاری از همگنان سابق و فایق بود.

و الحمدلله توجه مراحم ملوکانه و برکت تربیت خدیوانه، همیشه منظور نظر عطوفت و مکرمت شاهانه می شد و به خدمات شایان سرافراز و مباحات می گردید، تا آنکه در اواسط عشر ثانی، از اعوام و ایام خلافت و جلالت کبری، رأی بیضای ضیای شاهنشاهی - روحنا و روح العالمین فداه - بر این تعلق یافت که یک چندی، حکومت دارالایمان قم و مضافات و منضمات آن مملکت که در حقیقت بندر ایران و چهار سوی دارالخلافت تهران<sup>۳</sup> و در باطن، به سبب استقرار و توارى لحمه حضرت رسول ﷺ و بضعه جناب بتول ﷺ مهبط املاک و سکان افلاک است و محل نزول انوار الهیه و فیوضات ربانیه است، علاوه بر خدمات درباری، به عهده این خانه زاد، مقرر گردد و کفایت رعیت داری و نظم و انتظام سرپرستی آنها را با امنیت طرق و شوارع و سایر آنچه منظور نظر کیمیا اثر همایون اعلی - روحنا و روح العالمین فداه - است، از این خانه زاد ساخته و خواسته شود.

۱. ابراهیم/۲۶.

۲. در اصل: علی.

۳. در اصل: طهران.

### در مرخصی از حضور باهر النور از دربار معدلت مدار و ورود به قم

و چون این خانه‌زاد، به این مرحمت مفتخر و مباهی آمده، سر افتخار، بر اوج ثریا شود، بعد از عتبه‌بوسی و مرخصی از دربار همایون و استماع فرمایشات و احکام خدیوانه، عازم آن ولا و در یوم چهارشنبه، سوم<sup>۱</sup> شهر جمادی‌الثانی، سنه ۱۲۷۹، وارد دارالایمان شده، مردم آنچه لازمه تشریفات بود، از استقبال کردن و قربانی نمودن و غیره و غیره، به عمل آوردند و بعد از دخول به شهر و بلده، اول به آستانه متبرکه بضعه احمدی - صلوات الله علیه و آله و علیها - مشرف گردیده، در محاذی ضریح، در میان صحن مبارک، سلامی نموده، پس از دعاگویی وجود مسعود مبارک شاهنشاهی - روحنا و روح العالمین فداه - به دارالحکومه معاودت نمود.

عالی‌جاه میرزا محمدظاهر وزیر، ترتیب مجلسی را از شربت و تشریفات لازمه، داده بود و بعد از ورود و جلوس، در منزل مرتب منضد که اعیان و اشراف شهر، تمامی حاضر بودند، بعد از تقدیم دعا و ثناگویی وجود مسعود مبارک اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی - روحنا و روح العالمین فداه - مردم را، به عواطف مراحم ملوکانه، نسبت به عموم رعایا و برایا و حسن نیت و بسط و بساط معدلت و آسودگی تمام رعایا و برایا امیدوار نموده، اشرار را، از سطوت و سوء عاقبت و وخامت اعمال قبیحه خودشان، تحذیر کرد و آنچه از حسن سلوک با ایشان، در صورت درست‌کاری و اخذ و مؤاخذة از الواط و اشرار، در مقام خلافت و بدکاری که لازم بود، به ایشان انشاء شود رسانید و بیم و امید سیاست و ملاطفت را به مردم فهمانید.

بعد از صرف شیرینی و قهوه و قلیان، عامه اعیان رفتند و آنگاه هریک از حضرات علما و سادات و عظمای بلد و خدام آستانه متبرکه و متولی‌باشی و حضرات و شهزادگان عظام که در دارالایمان ساکن و قاطن هستند، در عرض دو سه یوم، به دیدن آمدند.

### در کیفیت حصول اطلاع بر احوال ولایت قم و اهالی آن ولایت

چون این خانه زاد می خواست که اطلاع کاملی، از احوال اهل بلد، به هم رساند، خورده خورده، به اقتضای حال و شاهد مقال گاهی به طور استفسار و سؤال و گاهی از بیان و تبیان مردم، در مقام شرح حال و تفصیل احوال و گاهی به زبان شکوه، از سوء تدبیر مباشرین و گاهی به نوع گله از آن و این و به غیر این مجالس، آنچه در این دو سه یوم، از خارج و داخل معلوم و مبرهن شد، این است که این ولا با آنکه در وسط مملکت محروسه و در جوار مقر خلافت است، ولی گویا حالت اهل شهر و سایر اوصاف بلد و اهل آن، الی الآن در غایت خفا بوده است و شاید که اصلاً نظر امنای دولت نشده است، تفصیل حالت اهل بلده و خود بلده این است که شرح داده می شود.

### در شرح حالت شهر و اهل شهر

شهر قم، شهری است، عظیم السواد و عظیم البنیاد، اکثر اهل بلد زارع و در علم زراعت باارع، ولی از کثرت توارد صدمات متوالیه متواتره، همه ناچیز و فقیر و از غایت فقر، زارع و اکل خبز شعیرند. در ده قسمت زراعت یک قسمت آن گندم است و الباقی جو است، فقرا لاتحصی و اغنیا معدود قلیلی، آنها هم از بس سنوات متوالیه، نسق زراعت کرده اند و به بلای سن خوارگی مبتلا شده اند، نه اغنیا هستند، نهایت مثل فقرا نیستند، ولی با همه حالت اضطرار و استیصال یک نوع شرارتی در جبلت فطرت عموم رعایای آنجا مستجن و مستکن است که همه آماده فساد و نزاع و مستعد شرارت و افتضاع می باشند؛ اغلبی از ایشان که هنوز علم به خلاف، به نرسیده، با هم نفاق دارند و سراپا مملو از شقاق هستند، مگر بعضی از طوایف خارجه آمده اند و در آنجا سکنا گرفته اند، به مقتضای ایلیت با هم، به صفاراه بروند، و الا باقی مردم، هریک را که ملاحظه شود ثبت وجود و شأن خودند و نافی و معدم وجود غیر خود، احدی از علمای بلد را ندیدم که ثبت مقامی برای غیر خود باشد، هیچیک از خدام سرکار فیض آثار را مشاهده نکردم که نافی غیر خود نباشد، عموم اهل ولایت من حیث الطبیعه، به استکلاش و تکدی مایل و

تکدی را برای خود، حرفه کامل قرار داده‌اند. آنچه از کسبه و تجار خارج و اطرافی که خبری گرفته‌اند، گویا ارث والده و والد خود انگاشته‌اند، در هیئت ظاهر استقراض کرده‌اند، ولی در باطن کانه استنقاذ حق خود نموده‌اند. وام‌دهندگان در دام وام‌داران و وام‌داران مرفه‌الحال و فارغ‌بال از پس دادن حق طلبکاران.

### مجملی از شرح حالت خدام

هر زایری که وارد می‌شده، اول با زبانی نیکو و روی خوش خدام سرکاری، به منزل خود می‌برده‌اند و آنگاه به انواع حیل و لو به نوع سرقت، مالش را می‌ربوده‌اند، بلکه دست تطاول و خیانت، به عیالش، می‌گشوده‌اند و از جمله خصایل خدام سرکار فیض آثار که روح مطهره آن طاهره مطهره، از اعمال شنیعه ایشان بیزار بوده، اینکه همیشه از فواحش در خانه خود نگاه‌داشته، خانه‌های ایشان مفسق تمامی فجار و اشرار غریب و بومی بوده است و این عمل را مایه اعتبار و اسباب مدار معیشت و نسق خود نموده بوده‌اند، هر فاحشه را که از هر جا می‌رانده‌اند، به این ولا می‌آمده و خانه خدام را مأمّن و متجر خود قرار می‌داده است و غیر اینها از خصایل دیگر که خدام را بوده است و غیر خدام هم هرکس که توانایی و قدرت داشته است که به زور یا به سرقت مال کسی را بریاید، یا اذیت و ایذا رساند و یا قتل نماید و یا دست درازی، به زنان و اطفال مردم کند، این عمل را می‌کرده و پس از کردن تا آسوده خاطر بوده که کسی بر او ظفر نمی‌یابد، در غایت غرور، واضح و آشکارا راه می‌رفته و تا اندیشه و خوفی از جایی به [هم] می‌رسانیده، خود را به بست آستانه شریفه می‌افکنده و در آن حصن منیع متحصن می‌شده و هرگاه خوفش از دیاد، به هم رسانیده و شدت می‌کرده است، به مفادالفرار مما لایطاق، از میان خانه خدام حرم که جزو بست محسوب می‌شده، خودی به صحرا افکنده، فرار می‌نموده‌اند؛ همیشه مظلومین و بیچارگان مضطحد و بلامعین در گوشه خزیده بوده‌اند و اشرار و الواط، در غایت اطمینان، بر رقاب مسلمانان سوار بوده‌اند، حدود و احکام معطل، حکومت و قضایای حکام بی معنا و مهمل، نه حاکم را بر محکومین تسلطی و نه محکومین را از

حاکم رعب و خوف و سطوتی، گویا همه در دیگ بی سرپوش جوشیده‌اند و هرگز لباس ادب و آداب و انسانیت نپوشیده‌اند و هکذا از احوال و اخلاق و اعمال و افعال ناپسند، آن‌قدر شایع بوده که زبان قلم از شرح آن عاجز و قاصر است.

در اینکه الی حال این شهر کدخدا نداشته؛ در سر بی‌نظمی شهر از نداشتن کدخدا سبحان‌الله که محلات شهر الی الآن کدخدایی منصوب و مخصوص نداشته و مردم محلات کسی را به کدخدایی و ریش سفیدی و خوف اخذ و مؤاخذه نمی‌شناخته و نمی‌دانسته‌اند، هرکسی از علما و اعیان و اشراف و معززین بلکه هرکس که فی‌الجمله مکتبی داشته، به قول حول و حوش و حوزه<sup>۱</sup> و اطراف خود نوع حکومتی داشته و کمیت ریاست و سیاست بر زیردستان می‌رانده که هرگاه حاکم ولایت می‌خواست مقرر را احضار نماید، از خوف حامی که در ظل حمایت او بوده، جرأت نمی‌نموده است. لاقلاً پنجاه خانه، چوب و فلک بوده که نارفلک بر رقاب ضعفا افزون می‌شده. بلی بعضی از حکام سلف، داروغه را نظر به آنچه به طور اجاره‌داری، به حاکم می‌داده است، او را رئیس کل قرار می‌داده‌اند. داروغه هم یکی را به تهمت گذاشتن و یکی را به تخویف بهتان نهادن و انواع [و] اقسام بی‌عدالتی، مردم را خراب و ضایع می‌نموده و از مردم چیز می‌گرفته است و الا جز داروغه، کدخدا و ریش سفید نداشته است، آنچه ذکر شد، قلیلی از کثیر، از بیان حالات اهالی شهر بود.

#### در بی‌نظمی شهر به جهت<sup>۲</sup> بی‌نظمی دروازه‌ها<sup>۳</sup> و بی‌قلعه‌گی

و اما خود بلده شهری عظیم و شکم‌دریده و در بین شهر خرابه‌های زیاد، ولی بی‌قلعه و بارو که قلعه و باروی قدیم یکسره خراب و منهدم شده و چیزی باقی نمانده، قلعه حال [به] نحوی است که از هرگوشه، هرکس بخواهد هرجا برود،

۱. در اصل: حوضه.

۲. در اصل: بجهت.

۳. در اصل: دروازه‌ها.

راهش گشاد و گشوده است. پنج دروازه دارد که سه دروازه‌اش چندان معتبر نیست، مگر در واقع دو دروازه است؛ یکی دروازه معصومه، دیگری دروازه کاشان. این دو دروازه هم اغلب از اوقات شب گشوده که هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو. منع و طرد و حاجب و دربان در این درگاه نیست.

### به فکر افتادن برای نظم دادن شهر

چون این خانه‌زاد، بر این تفصیل از احوال خلق، از بی‌نظمی و گسیختگی<sup>۱</sup> و فقر اهالی آنجا، با شرارت کامنه طبیعی و بودن بست، در مقابل آه و ناله غربا از سوخت شدن مطالبات و بست بودن خانه علما و آقایان و تمامی خانه خدام سرکار فیض آثار و سایر احوال و افعال ایشان و خرابی ولایت و بی‌بند و باری و بی‌قلعه و بارویی شهر را ملاحظه نمودید که انتظام این شهر، با این همه تفصیل مذکوره، به ملاحظه جهات بسیار و خرابی‌های بی‌شمار، در غایت اشکال است، مگر آنکه باید فکری تازه کرد و اسبابی تازه چید که جمیع آنچه از پیش مردم بر او بوده‌اند و آنچه به او عادت نموده‌اند، از خودسری و شرارت و ارتکاب اعمال شنیعه و غیره هرچه می‌کرده‌اند، تماماً از میان برچیده شود و از فضل الهی بساط نظم و انتظام و دادرسی و ترویج اعمال حسنه مستحسنة گسترده و چیده شود، به طوری که مشهود خاص و عام شود و مطبوع طبع خواص و عوام وصیت ظهور نظم و انتظام این ولا، به توسط عابرین، به سایر ولایات انتشار یافته، گوشزد جمیع اهل اطراف و اکناف شود.

### در بیان لزوم نظم در ولایات قریبه به دارالخلافه

زیرا که این مرحله معلوم و محقق است که اصل نظام ملک و مملکت از دارالخلافه و مقر خلافت کبراکه به منزله صدر و محل استقرار قلب است، به اطراف و اکناف منتشر می‌گردد و لاشک هرچه از اجزای ملک که به مقر خلافت اقرب است، لازم

۱. در اصل: گسیخته‌گی.

دارد که کمال نظم و انتظام، به تمام طورهایی که منظور نظر همایون و مکنون خاطر عاطر مبارک اعلیٰ حضرت اقدس شاهنشاه دین پناه - روحنا و روح العالمین فداه - است، در آنجا باید بیشتر بروز و ظهور داشته باشد و منتهای نظم در آن بلد که نزدیک به دارالخلافة است، ظاهر باشد، تا از آنجا باز نشر و انتشار به بلاد دورتر، به هم برساند.

#### مثلی از برای لزوم نظم در ولایت قریبه مقرر خلافت

و مثل این مسئله مثل چشمه آبی است که در نهری جاری می شود، لاشک که آب اول از منبع که محو شد، زمین با جوشیدن خود را تر می کند و سیراب می نماید و آنگاه جاری می شود و هرچه از زمین که نزدیک تر است، باز آن زمین نزدیک تر را تر می کند و سیراب می نماید و می گذرد و محال است که زمین نزدیک تر را خشک بگذارد و طفره بزند و یک دفعه بجهد و زمین دورتر را سیراب نماید و هکذا این آب که در نهر جاری است، بدیهی است که هرچه زمین بالاتر و نزدیک تر به منبع است، به ترتیب: الأعلیٰ فالأعلیٰ، تر و سیراب نموده و آنگاه جاری شده و زمین پایین تر و دورتر از منبع را: الأدنی فالأدنی، تر و سیراب می کند و هکذا می رود، تا هر جا که منتهی شود، اگرچه صدهزار فرسخ راه برود.

#### ایضاً مثلی دیگر برای لزوم نظم در ولایات قریبه به مقرر سلطنت

و ایضاً مثل این مسئله شمع است که در شب تار در وسط اتاقی گذاشته شود و لاشک که آن شمع تا اول جایی را که نزدیک تر است روشن نکند، جای دورتر را روشن نمی کند. پس لابد بالمشافهه معلوم است که نور شمع از وسط اتاق، به طور مرکز نسبت به گره، حوالی خود را روشن و منور نموده، آنگاه مترامیاً می رود، تا به دیوارها و اطراف اتاق می رسد و این مسئله را امثال و آیات بسیار است. پس محقق شد که لابد بلاد قریبه به مقرر خلافت کبرا، ظهور نظم در آنها اقدم و اکمل و اضبط باید باشد؛ تا رفته رفته، همین نظم از این بلاد قریبه، سرایت به بلاد بعیده نماید،



خصوصاً بلده دارالایمان قم که اقرب بلاد و معبر عباد کل بلاد نائیه است، از سایر بلاد قریبه باید ظهور نظم در او بیشتر و بهتر باشد. فعلی‌هذا این خانه‌زاد جمیع حواس ظاهریه و باطنیه خود را جمع نمود که به هر نوع هست حتماً و حکماً در مدت قلیلی به حول و قوه خدا و اعانت ولی زمان و توجه سایه خدا جمیع مفسد را اصلاح کند و مفسدین و اشرار را، به صلاح و سداد وادارد و به قدر قوه، خرابی ولایت را دفع کند.

#### در بیان مقدم داشتن نظم معاش مردم را بر سایر امور

اول امری را که اهم امور دید و اقدام از هر امری دانست نظم معیشت مردم از حیث مأکول که محتاج الیه عامه از اعالی و ادانی، از اغنیا و فقرا، و مدار جمیع مردم از ساکنین و عابریین است، به نظر آورد.

#### در بیان اهتمام تمامی وزن سنگ

و در این مرحله، اول اهتمام در تمامی سنگ کسبه نمود، به اینکه به تمامی کسبه، در تمام فروشی و تمامی سنگ اتمام حجت نمود و اعلام کرد که هرکس کم بفروشد، حکم سارق دارد و سیاست او بریدن دست خواهد بود، به گرفتن جریمه و زدن پنج دانه چوب.

#### در اهتمام نمودن خوبی جنس نان

و آنگاه اهتمام در خوبی جنس نان و فراوانی نان کرد، به جارچی گفت، تا به خبازان در خصوص نان تبلیغ نمود و بعد از جارزدن جارچی و تأکید به مباشر و ابلاغ حکم به خبازان، چند روزی متوالی، اشخاصی متعدد فرستاد، تا از دکاکین خبازان نان خریده آوردند و همچنین از هر دکان سایر ماکولات قلیلاً آم کثیراً خریدند، هم جنس نان را دید و هم سنگ کسبه را سنجید و این عمل را باز مستمر دارد که هر هفته دوبار سه‌بار، به این‌طور مذکور تمامی سنگ و خوبی

جنس را رسیدگی می‌نماید؛ الی حال خلافی ظاهر نشده که احدی مورد مؤاخذه و سیاست شود، سهل است، بعضی از خبازان سنگشان در یک من، دو سه سیر علاوه بر سنگ حق برآمد و چون کسبه فهمیدند که از اشخاص معروف و غیر معروف گاهی می‌آیند چیز می‌خرند و در باطن جواسیس حاکم‌اند که نقصان و تمامی میزان کسبه، در فروش معلوم شود، یا جنس نان مشهود نظر حاکم شود، به این جهت همه کسبه، کمال احتیاط را ملحوظ دارند و چون دیده‌اند که گاهی بغتاً<sup>۱</sup> حاکم، از میان بازار می‌گذرد و کمال مراقبت در جنس نان دارد و شاید بغتاً<sup>۲</sup> در پیش دکان کاسبی، عنان کشیده بایستد و سنگ او را بسنجد، لهذا جمیع کسبه، در تمامی عیار و عدم نقصان سنگ، منتهای احتیاط را دارند و به همین سبب، عامه خلق کمال دعاگویی را به وجود مبارک همایون شاهنشاهی دارند.

#### در ارزان کردن نان و سایر مأكولات

و بعد از فراغ از تمامی وزن سنگ عموم کسبه و خوش جنسی نان، به فکر ارزان کردن نان و گوشت و غیره و بقولات و سایر مأكولات و لوازم معاش مردم، از هیمه و روشنایی و زغال و کاه و جو و غیره و غیره افتاد، از نان و غیره، هرچه ممکن بود که از نرخ آن شکسته شود و ارزان شود کاست و الحمدلله، ارزان کرد و هرچه ممکن نبود، مثل گوشت، التزام گرفته شد که از همین نرخ تا اول ماه مبارک رمضان فروخته شود و در اول ماه رمضان، نرخ گوشت هم ارزان شود و امانان، ان شاء الله امید است که بعد از چند یوم دیگر، باز نرخش شکسته شود.

و چون از امر معیشت فرضیه یومیه عاجله مردم پرداخت، به فکر معیشت مایحتاج بعد از این مردم افتاد، مثل زراعت کردن و یخ گرفتن.

۱. در اصل: بغتاً.

۲. در اصل: بغتاً.

### در بیان اهتمام کردن به امر زراعت

چون امر زراعت به کلی مختل و معطل در زمین مانده بود، چند یومی اهتمامی نمود، تا الحمدلله به کلی راه افتاد و حبه در زمین نماند و طومار پا به مهر از زارعین گرفته شد و بعد از فراغ از امر زراعت و گرفتن طومار، فرستاده جمیع یخچال‌های آباد شهر را رسیدگی<sup>۱</sup> نموده، معین شد که چند یخچال دارد و صاحب هر یخچال کیست؟

### در بیان اهتمام به امور یخچال‌ها و یخ گرفتن

چون صاحبان یخچال، هرگز در صدد اینکه در ایام یخ‌بندی چند شبی آسودگی را به کنار گذاشته، زحمت را بر راحت اختیار نمایند و اهتمام تمامی به عمل آورده، یخچال خود را مملو نمایند، نمی‌نمودند، فلهمذا در اواخر بهار آن قلیل یخی که گرفته شده بود، تمام می‌شد و از اواخر بهار و سه ماه تابستان و دو ماه پاییز در هوای گرم قم، تمام مردم ولایت و زوار و سایر مترددین، باید به آب شور تلخ، آن هم مثل آب حمام، به سر ببرند، این است که تمامی مالکین یخچال‌ها را طلبیده، از ایشان التزام گرفت که یخچال خود را تا به سقف پر کنند و هرگاه تعلل نمایند، مبلغ بیست تومان، به دیوان اعلا، دادنی باشند، امید که خداوند متعال، تفضل فرماید که در فصل مقتضی برودت هوای اینجا، اقتضای خود را به جا آورد که یخ‌بندی کاملی بشود.

### در بیان اینکه رسانیدن آب رودخانه اهم امور است

و از جمله امر مهم عظیم که اعظم از او نیست، در تنسیق امر معیشت مردم و آبادی ولایت، رسانیدن آب رودخانه است که هرگاه حاکم ولایت با میراب و تابعین میراب، در رسانیدن آب، به طمع مداخل، حیف و میل نکنند و آب رود را درست

۱. در اصل: رسیده‌گی.

برسانند، مردم در وسعت خواهند بود، زیرا که زراعات و باغات جز از آب رود که باید مشروب شوند، آب دیگری نیست که مشروب شوند و به همین جهت در سنه ماضیه از قرار تقریر اهل ولایت که آب را مباشرین دیوانی بالمرة فروخته بودند و به زراعت مردم بینوا نرسانیده بودند، علاوه بر اینکه سن، زراعت شتوی را خورده بود، رعایای بیچاره، از صیفی‌کاری هم بازمانده بودند و باغات اغلبی خشکیده بود، مگر بعضی از اغنیا که از آب قنات مبارک ناصریه، خریده و باغ و صیفی خود را مشروب نموده بودند.

#### در بیان فروختن آب قنات مبارکه ناصریه در سال گذشته

و چون آب قنات ناصری را پارسال، از قرار روزی بیست تومان و علاوه و کمتر فروخته بودند، یک قطره از آب قنات داخل شهر نشده بود و چنان مردم از بی‌آبی، به زحمت افتاده بودند که اطفال خرد<sup>۱</sup> سال، در دامن مادران از بی‌آبی غش کرده بودند و آب وضو نداشته‌اند و برای نماز تیمم می‌کرده‌اند.

#### در تدبیر رسانیدن آب رودخانه که حیف و میل نشود

آنچه منظور نظر این خانه‌زاد است، این است که ان‌شاءالله در سال نو، دو نفر آدم از دو ریش سفید کل، از اعیان ولایت که صاحب باغ و زراعت کلی هستند، یکی از طایفه حضرات بیگدلی‌ها و یکی هم از طایفه حضرات حاجی حسینی با یک نفر آدم امینی از خود، در پهلوی میراب که از دیوان اعلا، برای این عمل مقرر است بگذارد، آن دو ریش سفید خرج آدم‌های خود را از خود بدهند و خانه‌زاد هم از خود خرج آدم خود را بدهد، تا آنکه میراب قادر بر فروش یک قطره آب نباشد.

اگرچه پارسال یک‌هزار و پانصد تومان، دیگران از فروش آب رود مداخل نمودند و البته، به قدر یک‌هزار تومان، هم علاوه از فروش آب قنات مبارک ناصری،

۱. در اصل: خورد.

مداخله نموده بودند، ولیکن این خانه‌زاد امیدوار است که سال آینده نگذارد که یک قطره از آب رود یا آب قنات به فروش برود، الا اینکه ان شاء الله، تمام آب رود، به مزارع و باغات برسد و آب قنات مبارک ناصری، به محلات ساری و جاری گردد.

### به فکر انتظام بلده و اهل بلده افتادن

و چون از تدبیر معاش حال و استقبال مردم فارغ شد، در مقام نظم و انتظام بلده و اهل بلده و سایر مردم از عابرین و مترددین و غیرهم در خصوص حفظ جان و مال و عرض و ناموس ایشان از شرارت اشرار و الواط و سارقین و طارقین برآمد، ولی به ملاحظه بست و اشرار خدمه در صورت حمایت رئیس، اعنی متولی‌باشی که در ولایت استخوان هفت صد ساله دارد.

### اظهار اشکال در نظم بلده، به جهت وجود متولی‌باشی و شرارت خدام و ملاحظه بست بودن خانه‌های خدام

و این حرف هم ضرب‌المثل است که چشم مردم قم بلکه تمام اهل ایران که می‌آیند و بستی می‌شوند، به دو گنبد روشن است، یکی گنبد طلای حضرت، دیگری گنبد سبز سر متولی‌باشی که هم دارای رتبه سیادت است و هم دارای ریاست و تولیت. این خانه‌زاد ملاحظه کرد، دید این مرحله از هر امر صعبی اصعب است و پیشرفت این عمل از هرکار مشکلی مشکل‌تر می‌باشد و لعل خدا نکرده، نتیجه برعکس بیخشد و سبب اغتشاش کلی بشود، زیرا که نه احترام بست را برحسب امر دین و ملت و ملاحظه مصلحت دولت می‌توان شکست و نه با وجود بست، بر اشرار می‌توان ظفر یافت، خصوصاً اصل اشکال و کل اشکال در این است که شریک‌ترین همه اشرار و هرزه‌ترین همه الواط و افجر کل فجره، به مقتضای کلام حقیقت فرجام و به شهادت امام علی<sup>علیه السلام</sup> که فرمود: «شرار الخلق خدام قبورنا»<sup>۱</sup> همانا خود خدام سرکار

۱. مضمون حدیثی است که در الغیبة طوسی چنین آمده است: «خدامنا و قوامنا شرار خلق الله» و این روایت را شیخ نقل کرده، سپس فرموده است: «وهذا لیس علی عمومه» (ص ۳۴۵، فصل ۶) و بحارالانوار، ۳۴۳/۵۱، ح ۱.

فیض آثارند که خانه‌های خود را که کوچه حرم<sup>۱</sup> باشد با خیابان بالا و پایین و سر قبرستان که نصف تمامی آبادی و معموره شهر، عبارت از آنجاهاست، همه را بست کرده‌اند و اسم بست بر آنها گذارده‌اند و مفسق عظمی، خانه‌های ایشان و افسق فساق خود آنها هستند و در حقیقت بست و حول و حوش بست که خدمه و سایر مردم برای اعتبار خود و ملاحظه مصلحت و اظهار شأن خود، جزو بست نموده و اسم بست، بر او گذارده‌اند، به منزله قلب است، نسبت به سایر محلات، چنانچه در مملکت بدن تا قلب اصلاح نیابد و صالح نباشد، هیچ عضوی صالح نخواهد بود و اصلاح نخواهد پذیرفت، این مملکت هم، همین حکم را دارد، تا اول محله کوچه حرم و لواحق آن اصلاح نشود، سایر محلات که حکم اجزای رئیسه را دارند، اصلاح حقیقی نخواهد شد و نظم و انتظام در شهر نخواهد روی داد و چون شهر منتظم نشد، اطراف و بلوک هم که به منزله اجزا و اعضا و دست و پای شهر هستند، منتظم نخواهد شد و در حقیقت رشته نظم و انتظام امور رعیت و حکومت حاکم گسسته خواهد بود، نه حاکم مسلط است و نه رعیت فقیر و مردم معقول، آسوده هستند.

#### در بیان تدبیر کردن در نظم دادن

چون این امر را در غایت اشکال دید، در بحر فکر فرو رفت و غواصی نمود و آنچه از لائی و درر افکار، به دست آورد این است که دید باید اسباب کار را از راه‌های دور چیده و اندک‌اندک مثل قلعه‌گیری، سنگری پیش برد، یا چون بازی شطرنج از دور که حریف نفهمد، در صورت، لغو و در باطن با معنا مهره‌ای راند که یک دفعه لشکر و عسکر عدو را کیش<sup>۲</sup> کرد و شاهش را از اسب پیاده نموده، محصورش ساخت که در چاره خود درماند و مات و حیران بماند.

۱. ظاهراً همین کوچه‌ای است که اکنون به نام کوچه حرم‌نما معروف است.

۲. در اصل: کش.

### در بیان نشستن به دیوان و دادرسی کردن

علی‌هذا اول بنای نشستن به دیوان و دادرسی به عرایض، مردم را منظور نظر ساخته، جارچی فرستاد که در تمامی شهر ندا در داد و جار زد که هرکس عرضی و یا حاجت و مطلبی دارد، یا مظلوم است و یا طلبکار است و قادر بر اخذ حق خود نیست، الّا یوم دوشنبه و جمعه، هر روزه از دو ساعت از روز رفته الی چهار ساعت از شب گذشته بیاید، عرض خود را به حاکم ولایت بکند و از احدی خوف و اندیشه نداشته باشد. بعد از شنیدن این جار، از هر جوهره مردم زورآور شدند. بعد از کمال غوررسی و دقت، حکم داده شد و حق مردم گرفته شد.

### در عدم قبول وساطت در مقام احقاق حق

و در مقام احقاق حق، ملاحظه اعلا و ادنا و آخوند و ملا و سید و آقا را ننمود؛ افلاسنامه جات که ملاها به دست اهل این ولا، برای خوردن مال غربا داده بودند نشنید، حتی سقاها، یکی از ملاهای معظم که اعظم از همه آخوندهاست، وساطت و شفاعت در حق کسی نمود و شهادت بر افلاس او داد و اظهار نمود که من حکم افلاس داده‌ام و شما حکم داده‌اید از او بگیرند، این چگونه خواهد شد؟ جواب داده شد که تکلیف شما افلاسنامه دادن است و تکلیف من، نخواندن و گرفتن! این خبر منتشر شد که شفاعت و توسط در مزاج این حاکم غیر مسموع است و همچنین هرکس قرار به بست کرد، فرستاد خانه‌اش را مهر کرد و اگر خانه‌اش در کوچه حرم بود، از اقوام و کسان او که در خارج بودند گرفت که تو باید از عهده برآیی و یا بروی خویش خود را از بست بیرون آوری.

### در قطع ید سارق

و همچنین این طور در اخذ و وصول مال مردم، کمال ایستادگی را کرد، دزد به چنگ آمد، اول مال را گرفت و به صاحبش رسانید، دیناری از او نگرفته، حکم قطع دستش را نموده، دستش را برید.

### در گرفتن قاتل

عابرین از زوار خراسانی میان خود، زنی را کشتند، اهتمام نموده و به انواع تدابیر، در چهار ساعت قاتل را به چنگ آورد، خواست بکشد، علماً مانع آمدند که قاتل و مقتوله، صغیر دارند و کشتن قاتل زن، تا نصف دیه داده نشود، شرعاً جایز نیست، خصوصاً قاتل و مقتوله، هر دو از اهل خارج بوده‌اند، از اهل خاک شما نبوده‌اند که لابد، برای نظم و ظهور سطوت، به سیاست برسانید، قاتل را حبس نموده، تمام مال قاتل و مقتوله را در حضور حاجی ملاً محمدصادق تسلیم اشخاص معتبره، از زوار نمود.

### گرفتن مس از دزد و رسانیدن به صاحبش که در شهر دیگر بود

شاگرد مس‌گری در تهران به دفعات از استاد خود مس‌های مرغوب دزدیده، به دارالایمان آورده بود، چون به قیمت خیلی نازل می‌فروخت، معلوم شد سارق است، پس از تحقیق، مس‌ها را گرفته، آنگاه به دارالخلافه، به صاحب مس‌ها نوشته شد، بیاید یا بفرستد، مس‌های خود را ببرد.

### تحقیق امر شخص اصفهانی که متهم به دزدی شده بود، از اصفهان و قزوین

شخص اصفهانی را حاجی جاسپی، چند یوم قبل از ورود این خانه‌زاد، به قم تهمت دزدی بر او گذاشته، امری را مشتبه نموده، بیست و هشت تومان از او گرفته بود، چون امر این مرد مشتبه بود که آیا دزد است یا نیست؟ و چون این مرد اصفهانی از قزوین آمده به اصفهان می‌رفت و علاوه بر آن بیست و هشت تومان، قریب پنجاه تومان هم تنخواه داشت او را حبس نمود و به قزوین و اصفهان نوشته شد، از اشخاص معتبره از تجار و علما، از قزوین نوشته‌ها آمد، معلوم شد که این مرد اصفهانی بری بوده از دزدی و [به] تهمت او را گرفته‌اند، لهذا حاجی جاسپی را خواسته موافق حکم شرع تنخواه را از او پس گرفته، به شخص اصفهانی داده شد و دیناری تنخواه او عیب نکرد.



### در کیفیت عدول مردم از در خانه مآلاها به دیوانخانه عدالت قم

چون مردم دیدند شفاعت و وساطت مقبول نیست و رشوه‌گیری هم در میان نیست و جز احقاق حق و رسیدگی<sup>۱</sup> با کمال دقت، امر به اشتباه‌کاری نمی‌گذرد، خداوند یک نوع رعبی در قلوب مردم انداخت که علما دست و پای خود را جمع نمودند و از شفاعت و وساطت مأیوس شدند و چشم پوشیدند و چون دعوای سی ساله و چهل ساله که به هزار دوندگی<sup>۲</sup> و مرارت و دادن رشوت، در پیش آخوندها نگذشته بود و قطع نشده بود، در دیوانخانه، به مفت و بی‌رشوت قطع شد و گذشت، مردم هم از در خانه مآلاها عدول نمودند و مایه و پایه امیدواری اکثری از خلق شد.

و چنین هم قرار شد که هرکس به دیوانخانه بیاید، لابد مدعی و مدعی‌علیه، باید حاضر شوند، تقریر مطلب خود را بکنند، صورت عرض آنها با صورت اسناد آنها ثبت در کتابچه شود و چون رسیدگی<sup>۳</sup> شد و گذشت و حکم قطعی داده شد، طرفین بیایند و پای کتابچه را مهر کنند، بروند.

چون فی‌الجمله امر این‌طور قرار گرفت و مردم دیدند منظور محض نظم و رسیدگی به حق است، نه مداخل کردن و از مردم، به شلتاق و خدعه، چیز گرفتن، همه حساب خود را کردند و در جای خود نشستند.

### در تنظیم امور کاروان‌سراها

پس آنگاه فرستاد اول تمامی کاروان‌سراهای بیرون شهر و تمامی کاروان‌سراهای داخل شهر را به اسم و رسم نوشتند و آوردند، آنگاه فرستاد از حضرات دالان‌دارهای کاروان‌سراها<sup>۴</sup> التزام گرفت که کمال مراقبت را به عمل بیاورند و سرای خود را منظم و به قاعده بدارند و شروط و قیودی در آنها نمود که هرکس دید یا

۱. در اصل: رسیده‌کی.

۲. در اصل: دونده‌کی.

۳. در اصل: رسیده‌کی.

۴. در اصل: کاروان‌سراهای.

شنید، پسندید و همه تحسین نمودند که این عمل زیاده مستحسن است، چرا که مایه آسودگی<sup>۱</sup> غربا و اهل بلد است.

#### در تنظیم امور حمامات

پس آنگاه فرستاد و از حمامات التزام گرفت که نظم حمام خود را نگاه دارند و شروط و قیود چندی هم، در آنها نمود که همه خلق پسندیدند و از این معنا خرسند شدند.

#### در تنظیم امور مدارس

پس آنگاه فرستاد و از حضرات خدام مدارس، التزامات گرفت که جز طلاب علوم که بشناسند و مردم معتبر، خارجی راه ندهند و کمال مراقبت را به عمل بیاورند. این معنا هم مطبوع جمیع طباع شد.

#### در تنظیم امور دروازه‌ها<sup>۲</sup> و حصار شهر

پس آنگاه به فکر دروازه و حصار شهر افتاد، فرستاد تا اطراف شهر، هر جا که خراب و محل عبور و مرور است، التزام گرفت که مردم رخنه‌ها<sup>۳</sup> و خرابی‌های اطراف را در حد حدود خانه‌های<sup>۴</sup> خود بسازند که راه عبور، جز از دروازه‌ها نباشد.

#### قرار دادن بلید

پس آنگاه قرار بلید را داد که جز از زارعین و رعایای خارکش و غیره و غیره که هر روزه پی کار می‌روند، دیگر از غریب و بومی بدون بلید خارج نشوند، زیرا که چون

---

۱. در اصل: آسوده‌گی.

۲. در اصل: دروازه‌ها.

۳. در اصل: رخنه‌ها.

۴. در اصل: خانه‌ها.

این بلده معبر و شارع عام است، از عابریین حاکم بی اطلاع نباشد که بی اطلاعی حاکم سبب زحمات کلیه و باعث اغتشاش در ولایت می شود.

**التزام گرفتن از قراسوران‌ها برای رسیدگی به اطراف شهر در شب**  
و التزامی هم از ده‌باشی سواره و غلامان قراسوران شهری گرفته شد که هر شبی دو نفر از غلامان در اطراف شهر گردش نمایند و رسیدگی کنند که در صحرا از غریب و بومی و رعایا و غیره کی آمد و شد می‌کند و چه واقع شده و می‌شود.

**التزام گرفتن از داروغه برای انتظام شهر**  
و التزامی هم از داروغه گرفته شد که در نظم و انتظام شهر، از محلات و بازار و کاروان سرا و غیره و غیره، کمال مراقبت را به عمل آورد و غفلت ننماید.

**در کیفیت قرار دادن کدخدا در محلات و صورت التزامات کدخداها**  
و چون این التزامات را از این اشخاص گرفت و عمل پخته شد و گوش زد همه اهل شهر از اعالی و ادانی شد که منظور نظم و انتظام در امورات اهل بلده و خارج است، پس دست، به اصل مقصود زد و در مقام انجام امر اعظم و اهم از همه برآمد، به اینکه اعیان و ریش سفیدان ولایت را جمع نموده، قرار داد که در هر محله یک نفر کدخدا تعیین نمایند که نوکر دیوان باشد و نظم و انتظام محله خود را التزام بنویسد و متعهد شود و هر روزه روزنامه وقایع اتفاقیه<sup>۱</sup> را بیاورد و به حاکم بدهد و ملتزم شود که شب و روز غفلت از خدمت نکند، هرگاه بداند جهال و اشرار با هم اجماع و اجتماعی دارند، مانع بشود و اگر کسی را مست در کوچه دید بگیرد بیاورد یا بداند

---

۱. در آن زمان، گزارش‌های روزانه را که مأموران حکومتی از وقایع روزمره زندگی مردم تهیه می‌کردند، به این نام می‌نامیدند، و اتفاقاً در این مورد می‌توان به روزنامه‌های حکومتی نیز که به همین نام خوانده می‌شدند نیز اشاره کرد و حتی، گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ایران نیز به همین نام خوانده شده است که چند بار در ایران به چاپ رسیده است.

کسی، به منزل خود فاحشه برده، در کمین بنشیند، چون از خانه او بیرون آمد، بگیرد و اگر دید زن فاحشه، به منزل کسی داخل شد، در همان آن بگیرد و همچنین مردی را، هرگاه کسی که محل حرف است، به منزل ببرد و باید هریک از این مقصرین را که گرفت، بلاغماض و اخذ رشوه، همان آن، به دارالحکومه حاکم ولایت حاضر نماید و همچنین کدخدا نهایت اهتمام را در شب باید به عمل بیاورد که دزدی نشود و الا از عهده برآید. حضرات اعیان و ریش سفیدان، بعد از استماع این قرار و مدار، اول اظهار وحشت و تحاشی زیادی نمودند که الی حال چنین امری در ولایت قم قرار نبوده و نمی شود و نباید بشود؛ چون اصرار تام تمام و حکم را محکم دیدند، راضی شدند و سه روزه مهلت خواستند، بعد از سه روز که آمدند، معلوم شد که با هم نشست، شهر را، به چهار محله قسمت کرده و چهار نفر را هم از کسان خود کدخدا تعیین نموده اند؛ پس التزامی از آن چهار نفر کدخدا از قرار مذکور گرفته شد.

#### ضمانتنامه گرفتن از ریش سفیدان و اعیان برای کدخدایان

و از حضرات اعیان و ریش سفیدان هر محله هم، ضمانتنامه برای کدخدای آن محله گرفت که هرگاه کدخدا، به خلاف ضمانتنامه و دستورالعمل خود رفتار نماید، از ضامن او مؤاخذه شود.

در کیفیت تنظیم امور خدام حضرت و التزام خواستن از خدام و صورت محصل التزامنامه و پس از انجام امور کدخدایان محلات، به فکر انتظام و نظم محله آستانه و کوچه حرم و آنچه را که اسم بست بر او گذاشته و محل سکناى خدام شریر و الواط و مفسدین و مایه جمیع هرزگی ها و شرارت ها و سبب آشوب و بی نظمی ولایت بوده افتاد. پس برداشت التزامنامه نوشت به اسم خدام سرکار فیض آثار که حاصل مضمون آن، این بود که: ملتزم شدند جمیع خدام سرکار فیض آثار، از آنهایی که خانه های ایشان، بارانداز زوار و مترددین است، هرگاه از مال کسانی که در خانه های ایشان منزل می کنند، به سرقت برود، صاحب خانه از عهده آن برآید و هرگاه نوکری از آقایی سرقت نماید، یا

به اسم دیگر برداشته، به بست برود، صاحب‌خانه باید برود در بست از آن نوکر گرفته بیاورد، به آقایش برساند و هرگاه از مترددین که در خانه‌های ایشان، منزل نموده‌اند، مشغول شرب خمر یا اعمال شنیعه دیگر بشوند، صاحب‌خانه باید برود داروغه را اعلام نموده، بیاورد و به او بسپارد که به نزد حاکم ببرد و هرگاه فاحشه در منزل یکی از خدام منزل نماید، به داروغه اعلام کند که آمده، از خانه او اخراج نماید و اگر خانه آن خادم در بست باشد، خود صاحب‌خانه از خانه خود اخراج نموده، بیاورد، به داروغه بسپارد که از شهر بیرون کند و اگر از خود خدام، از جهال و الواط ایشان، کسی مرتکب عمل شنیع شود، از منع آن مضایقه نکنند و از حمایت آن احتراز نمایند و تفصیل حالت او را به عرض حاکم برسانند و هرگاه در این خصوصات، خلاف نمایند، چشم از احترام خود پوشیده، به هر نوع که حاکم ولایت با ایشان سلوک کند و بی‌احترامی نماید، به هیچ وجه در مقابل، عرضی نتوانند نمود و سخنی نتوانند گفت.

#### ابا کردن خدام از مهر کردن التزامنامه

پس این التزام را نزد حضرات خدام فرستاد که مهر کنند، جواب داده بودند که ما بی‌اذن متولی‌باشی مهر نمی‌کنیم.

#### فرستادن التزامنامه نزد متولی‌باشی

پس التزام را نزد جناب متولی‌باشی فرستاد که بدهد حضرت خدام مهر کنند، جواب داده بود که من باید خودم خان حاکم را بلائالت ملاقات نموده، با او حرف بزنم، چند روزی به این بهانه تعلل نمود.

#### تعلل نمودن متولی‌باشی از رسانیدن التزامنامه را به مهر خدام

چون دید منظور مسامحه و ممانعه است، کاغذی به متولی‌باشی که جامع هر مطلب و دارای همه چیز بود، نوشت و از آنجا که نوشته در جامعیت مطالب قابل آن بود که به لحاظ انور همایون - روحنا فداه - برسد، پس بعینها صورت او را عرضه داشت و صورت آن نوشته از این قرار است:

## صورت کاغذی که به متولی باشی نوشته شد، در بیان قصد پادشاه جمجم و شرح دادن حالت خدام

«عرض می‌شود: چون در نظر انور مهر اثر اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روحی و روح العالمین فداه - اقدام بر جمیع امور دولتی، حصول نظم و انتظام در کل ممالک محروسه است که سبب آسودگی رعایا و برابری و عموم خلق خداست و از آنجا که بعد از نظم مقرر خلافت کبری، اهتمام کلی در ولایات قریبه، به مقرر خلافت می‌شود، آنگاه به سایر ولایات، خصوصاً انتظام دارالایمان قم را چون محل انظار جمیع اهل ایران و معبر عموم اهالی ولایات است، بیشتر از همه جا منظور می‌فرمایند.

علی‌هذا بعد از آنکه در پیشگاه حضور مهر ظهور همایون و در محضر امنای دولت ابد مدت مکرر اندر مکرر، تحریراً و تقریراً به عرض رسیده و مرکوز نظر انور و اولیای دولت علیه گردیده که ولایت دارالایمان قم، بی‌نظم‌ترین جمع ولایات محروسه است و باعث و سبب بی‌نظمی اینجا، همانا جهال و جوانان و اشرار و الواطی هستند که در میان حضرات خدام سرکار فیض آثار پیدا شده‌اند که ده نفر بیست نفر، به هیئت اجتماعیه، در زیر بالاپوش‌های خود قمه بسته و با طپانچه شب‌ها بعد از ساعت سه و چهار در بالای قبرستان و در سر قبور مسلمانان با اجانده و امارده، مشغول به شرب خمر و نواختن طنبور و قماربازی و سایر انواع هرزگی‌ها<sup>۱</sup> و شرارت‌ها می‌شده‌اند و گاهی اجانده و امارده را در خانه‌های خود برده، مردم دیگر را هم از غریب و بومی به هرزگی<sup>۲</sup> و می‌داشته‌اند و گاهی به این اسباب، غریبی را به منزل خود برده، یا جنده را به منزل آنها رانده، بر مردم بهتان‌ها می‌گذاشته‌اند و اسباب مداخل خود قرار می‌داده‌اند و همچنین هر روزه ریش تراشیده و مثل نسوان زیر ابروی خود را برداشته، در ظاهر عمامه بر سر ولی در زیر بالاپوش با اسلحه، به خانه‌های<sup>۳</sup> مردم رفته، به عیال مردم دست درازی می‌کرده‌اند

۱. در اصل: هرزه‌گیها.

۲. در اصل: هرزه‌گی.

۳. در اصل: خانها.

و همچنین در خانه هریک از آنها، بیچاره‌ای منزل می‌کرده است؛ چه مالش را سرقت می‌کرده و چه به عیال زائرین دست‌اندازی می‌نموده‌اند و به مقتضای: «أَأَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرَّجَالَ وَتَقْطَعُونَ<sup>۱</sup> السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ...»<sup>۲</sup>، به سبب شناخت اعمال و قبايح افعال ایشان و انتشار این فضايح در اطراف، پای زوار، از این آستانه منوره کشیده شده بوده است و همچنین هرگاه کسی قتل نفس و یا شرب خمر و یا سرقت می‌نموده، یا عمل شنیعی مرتکب می‌شده و یا مال دیوان را بالا می‌کشیده و یا مال مردم را می‌خورده، این‌گونه از اشخاص را در خانه‌های خود منزل می‌داده‌اند و حمایت‌ها می‌نموده‌اند و آنگاه اگر حاکم ولایت می‌خواسته است در صدد نظم ولایت برآید و از ایشان مؤاخذه فرماید، خود را به آستانه متبرکه انداخته، بست می‌نشسته‌اند و یا اسباب فتنه فراهم آورده، مردم را می‌شورانیده‌اند و غیر اینها از انواع هرزگی‌ها<sup>۳</sup> و شرارت‌ها از ایشان صادر می‌شده و به همین وسیله سایر الواط و اشرار شهر هم با ایشان، همدست شده فسادهای کلی و هرزگی‌های<sup>۴</sup> زیاد روی می‌داده، بلکه این مرحله سرایت به بلوک و نواحی و اطراف ایران نموده، موجب تجری اشرار سایر ولایات شده بود و کل این حوال مشروحاً و مفصلاً مرکوز خاطر مهر ذخایر اعلی حضرت همایون شاهنشاهی و امنای دولت علیه گردیده، به نوعی که امروز اختیار و ابرار و بزرگ و کوچک خدام سرکار فیض آثار، من الاعالی و الادانی و من الباب إلى المحراب، در نزد پادشاه دین‌پناه و اولیای دولت علیه، متهم به هرزگی و شرار شده، به این معنان که بعضی از خدام بنفسه، از الواط شمرده می‌شوند و مابقی از راضی‌شوندگان به لوطی‌گری الواط طایفه از خدام محسوب می‌گردند، زیرا که این مرحله واضح و بین و مشاهد و محسوس است که با عدم رضای بزرگان و ریش‌سفیدان و منع ایشان یا خوف جهال از تنبیه و سیاست بزرگان،

۱. در اصل: «وَأَنْتُمْ لَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ.»

۲. عنکبوت/۲۹.

۳. در اصل: هرزه‌کی.

۴. در اصل: هرزه‌کی.

طایفه ظهور این نوع از امور از جوانان و جهال قوم، محال و ممتنع است که صادر شود. فلذا بعد از حصول سرافرازی و مأموریت اینجانب به حکومت این ولا، اول امری که در غایت تأکید و تشدید، به اینجانب فرمایش شده و حسب الامر مأمور هستم، همانا دفع و رفع الواط و اشرار عموم اهالی شهر و بلوک و خصوص، خدام آستان عرش نشان است. حال حاصل منظور و مقصود از این شرح و بسط، این است که چون الیوم، به مقتضای مشیت خدا و اراده و امضای سایه خدا، زمام مهام جمیع حضرات خدام سرکار فیض آثار، کائناً من کان، صغیراً کان أم کبیراً، حقیراً کان أم جلیلاً،<sup>۱</sup> در دست آن جناب است و احدی را قدرت بر هیچ امری نیست، رئیس و ریش سفید و بزرگ، چنانچه از قدیم، آباء و اجداد شما بوده‌اند، امروز هم، به همان طور بلکه بالاتر، ریش سفید و شیخ الطایفه، جناب شما هستید، خوب و بد همه آنها با جناب شماست. هر زمان هرکسی را بخواهید اخراج کنید و یا عزل بفرمایید و یا مؤاخذه و تنبیه نمایید، کسی را حرفی نیست و هر چند نفر از ایشان را بخواهید از آستانه شریفه، محروم و ممنوع بفرمایید، مجال سخن نخواهد بود، چنانچه یک دفعه هیجده نفر را عزل فرمودید و بر امضای عمل شما، فرمان مهر لمعان صادر گردید و کسی علت و سبب نپرسید و اعتراضی وارد نیاوردند و الآن هم الحمد لله امر از همان قرار است، پس امروز هرگاه که همه خدام را می‌شناسید و حالت یک‌یک را فرداً فرداً دانسته و می‌دانید، اگر حقیقتاً بلاشک و شبهه دانسته‌اید و می‌دانید و مطمئن و آسوده خاطر هستید، از اینکه اشرار و الواط قوم، دست از اعمال ناهنجار سابق بر این خود کشیده‌اند و به کلی ترک ملامتی و مناهمی و شرارت کرده‌اند که خانه‌های ایشان که محل نزول غربا [و] زائرین است از هر غائله پاک و بی‌عیب می‌باشند و نقصی در گوشه و کناری، به قدر ذره و خردلی حاصل نخواهد شد، پس چون ولی و اولی و متولی امور همه، آن جناب می‌باشد، بر حسب ولایت کلیه، نسبت به ایشان، هرگاه ضامن نقص و عیب و

۱. در اصل: حقیراً أم فی کان جلیلاً.



حیف و میل، همه خود به نفس نفیس خود خواهند شد و حمل خطایا و زلل آنها را، مثل حمل حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطایای امت را، خود آن جناب خواهند فرمود، اینجانب را حرفی نخواهد بود، ضمانت همه را بفرمایید و دو کلمه مشتمل بر ضمانت به خط و مهر شریف خود در ظهر همین ورقه ما، در فوق همان التزامنامه که به خدمت شما فرستاده‌ام و در نزد شماست و یا در ورقه علی حده مرقوم دارید که همان نوشته را اینجانب سند خود دانسته، به حضور مهر ظهور بفرستم و به نظر اولیای دولت علیه برسانم. در این احتیاجی به التزامنامه از سایرین نخواهد بود و اگر چنین دانسته‌اید که آن ماده هنوز باقی است و رفع نشده و محتاج به تنقیه است، به این معنا که لابد باید جرح و تعدیلی شود که بعضی معزول شوند و یا نفی از بلد شوند و یا باید گرفته و به دارالخلافت فرستاده شود و یا با عیال و اطفال به کلی از اینجا عذر ایشان را باید خواست، البته منتهای حمایت و تقویت را اینجانب از آن جناب، به هر قسم که بخواهید، خواهم نمود و محل تأمل نخواهد بود، ولیکن بر شماست که اسامی آن اشخاص را بنویسید و تعیین و تشخیص بفرمایید که کیستند و کدام‌اند؟ اگر ده نفر باشد و یا پنجاه و صد نفر، البته مضایفه ننموده، همه را نفی بلد کرده، یکی از آنها را نخواهم گذاشت که دقیقه‌ای آب این بلد را بخورند و هرگاه می‌دانید که به همین قدر که التزام بدهند و بنویسند، کفایت می‌کند، پس لازم است که پای التزامنامه را به خط خود نوشته مهر کنند، تا ان شاء الله بر حسب شرع خدا و به مقتضای امر و رأی بیضا ضیای سایه خدا، افعال شنیعه و ملامتی و مناهی الهیه من بعد از آنهایی که سابق بر این مرتکب بوده‌اند، صادر نشود و رفع این بدنامی از لطف خدا و توجه سایه خدا، به دست اینجانب و جناب شما از خدام سرکار فیض آثار حرم محترم بضعة احمد مختار - علیه و علی آله و علیها صلوات الله الملك الجبار - شده و روح مطهر این مکرمه مطهره از شما و اینجانب راضی و خشنود شود.»

آمدن متولی باشی و گفت‌وشنود مفصل نمودن و در آخر مجاب شدن بعد از خواندن این نوشته که دانست جمیع فضایح و قبايح اعمال حضرات خدام، کالناز علی علم و البدر علی ظلم، در پیشگاه حضور باهر النور همایون و امنای دولت علیه واضح و لایح شده و مجال انکار نمانده، پیغام داد که وقتی مشخص شود، اعلام نموده بیاید پس وقتی را مشخص کرد و جناب ایشان را در آن وقت، اخبار و احضار نمود.

#### حرف‌های متولی باشی با این خانه‌زاد

بعد از آمدن متولی باشی در خلوت و عنوان شدن و گفت‌وشنود زیاد اظهار نمود که این امری که شما در نظر دارید، از التزام گرفتن از خدام الی الآن نشده و نخواهد شد و احدی از خدام این التزام را مهر نخواهند نمود، زیرا که خانه‌های<sup>۱</sup> خدام چون بست و محل امن و امان همه‌طور مردم خارج و داخل بوده و احدی الی حال دست تسلط بر ایشان نداشته و مثل داروغه یا فراش یا آدم دیگر حاکم داخل خانه ایشان نشده و هرگز کسی را از خانه خود اگرچه خون کرده بود یا دزد بوده یا جنده بوده، از خانه خود بیرون نکرده و به دست آدم حاکم نداده‌اند حالا هم نمی‌دهند و نمی‌کنند، به علت اینکه اگر این کار را بکنند، دیگر برای ایشان عزتی و شأنی نخواهد ماند و یکسره هم از نان خواهند افتاد و در حقیقت این کاری که شما منظور نظر خود نموده‌اید، موقوف شدن بست بودن خانه‌های<sup>۲</sup> خدام و حول و حوش آنهاست و این کار را احدی تا به حال پیش نبرده و نتوانسته است پیش ببرد، پیش از شما حکام همه‌طور آمده‌اند و رفته‌اند و نتوانسته‌اند که از خانه خدام، کسی را ببرند، یا خدام کسی را به دست آدم حاکم بدهند. البته خود خدام که هفت صد نفر هستند، دو سه هزار نفر هم اولاد و احفاد دارند. در محله آنها از مردم دیگر هم خیلی نشسته‌اند

۱. در اصل: خانهای.

۲. در اصل: خانهای.

تا اینها جان در بدن دارند و یک نفر از آنها باقی باشد، راضی به این نظم و قرار شما نمی‌شوند، اگر نمی‌دانید بدانید که میرزا تقی خان با آن قوت و قدرت و آن سطوت و نظمی که داشت خواست دست به این کار بزند، اما نتوانست مکرر می‌گفت: در حق بست متحیرم که چه کار بکنم و چه نوع قرار بدهم؟ مگر آنکه در آخرها قرارش این شده بود که می‌گفت: یک دیوار مثل قلعه، به دور بست بکشم و یک دروازه برای او بگذارم که دخول و خروج منحصر باشد و یک نفر هم در آن دروازه بگذارم که از یک نفر یک نفر اشخاصی که داخل می‌شوند، جویا شود و بداند که کیست و از کجا آمده و برای چه داخل می‌شود؟ اگر زایر است بگذارد و اگر می‌خواهد بست بنشیند، بپرسد هرگاه مظلوم است راه بدهد و اگر مقصر است نگذارد! با این همه افکار ابکار که میرزا تقی خان داشت و آن همه اقتدار و قدرت، عجز به هم رسانید و نتوانست. این کار آخر پیش نمی‌رود و باعث بدنامی و مرارت کلی می‌شود، آخر شما در همه عالم، مشهور به پاک طینتی و درست‌کاری شده‌اید، تمام مردم در میان نوکرهای پادشاهی، شما را از جمله مقدسین و اهل طاعت و اخلاص و از جمله خوش اعتقادهای و صاحب معرفت به حق اهل بیت اظهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌دانند، شما چرا خود را می‌خواهید بدنام بکنید؟ جمیع مردم ایران در هر جا بشنوند، بگویند که از اول دولت اسلام، تا به حال کسی بست قم را برهم نزده بود، اما عبدالعلی خان ادیب‌الملک، بست را موقوف نمود، شما راضی به بدنامی خود نشوید و از این مقوله حرف، گاهی به طور ترساندن، گاهی به طور نصیحت و پند دادن و گاهی به اظهار استخوان هفت صد ساله خود، در میان خدام و اهل ولایت نمودن، آنچه می‌توانست گفت و اظهار نمود.

جواب‌های این خانه‌زاد به متولی باشی در اینکه بست برای مظلومین است و بس در مقابل سخنان مطول لاطائل و حرف‌های مفصل بی‌حاصل او، جواب داد که شما آنچه گفتند مضایقه ندارم تصدیق کنم و تصدیق می‌کنم، ولیکن من می‌گویم اولاً هرزمانی اقتضایی دارد برحسب اقتضای زمان، یک وقتی می‌بینی چه بسا کارهای مشکل پیش می‌رود و یک وقتی هم برحسب اقتضای زمان می‌شود که

کارهای بسیار آسان پیش نمی‌رود و بسا که برحسب اقتضای وقت، اشخاص با قدرت نمی‌توانند کاری را از پیش بردارند، ولی در زمان دیگر، آدم بی‌قدرت آن کار را پیش می‌برد، پس این سخنان شما، مناط پیش نرفتن کار نیست.

#### اقامه دلیل بر اینکه مفسدین و اهل فجور را باید از بست راند

اما اینکه گفتید من بدنام می‌شوم، بدنامی من در صورتی است که بست را بخواهم برهم بزنم، یا بگویم حرم محترم و حول و حوش حرم، بست نباشد و حال آنکه چنین حرفی را من نگفته و نمی‌گویم، بلکه احترام بست را، بیش از همه خدام و مردم ولایت و هرکسی منظور می‌دارم. اگر مردم، روضه منوره و دو صحن و مدرسه و دارالشفاء و کوچه حرم و محله آستانه و سر قبرستان و دو خیابان و حوض قهوه را بست می‌دانند، من همه این شهر، بلکه تمام چهار فرسخ این شهر را بست می‌دانم ولیکن برای مظلومین و مردم درست رفتار، اما برای فساق و فجار و الواط و اشرار می‌گویم، به حکم خدا باید او را از بست بیرون برد و یا بیرون کرد، تا آنچه حکم خداست در حق او جاری شود. چنانچه موافق شرع خدا این است که هرگاه کسی قتل نفسی بکند، یا مال کسی را بدزدد و یا عمل دیگری بکند که حدی بر او وارد آمده باشد و او فرار کند و پناه به حرم خانه خدا ببرد، بر خدام حرم واجب است که نان و آب را از او قطع کنند، تا از گرسنگی و تشنگی به تنگ بیاید و از حرم خدا بیرون برود، تا او را بگیرند و خون مقتول را از او طلب کنند، یا قصاص کنند و اگر حد بر او لازم شده، جاری سازند، پس معلوم شد در شرع خدا بست برای مظلومین و خائفین است، نه برای فاسقین و مفسدین دولت و دین و دزدان و خوردگان مال مؤمنین و مسلمین، پس هرگاه، شما که متولی‌باشی هستید و مرد متشرع مقدسی! و اولاد رسول ﷺ هستید، پاس شریعت جد خود را نگاه بدارید، چرا باید خانه خدام، محل همه فساق و مأمین اجانده و جایگاه الواط و اشرار باشد؟ چرا شما الواط خدام را نباید تنبیه نموده از خدمت حضرت ﷺ عزل و اخراج نمایید؟ پس من منظورم شکست احترام بست نیست، ولیکن می‌گویم کسی که می‌گوید من سید

اولاد رسول هستم و خادم بقعه منوره دختر پیغمبر ﷺ هستم و می‌گویند من در جوار حرم دختر پیغمبر نشسته‌ام، اما خانه‌اش را شیره‌خانه و جنده‌خانه و دزدگاه قرار داده است؛ من حرفم این است، همچنین کسی نه برای خودش حرمت و احترامی گذاشته که خودش محترم باشد و نه خانه او احترامی دارد که بست و مأمن باشد، چرا که همچو کس، نه حرمت شرع را نگاه داشته، نه حرمت سیادت خود را ملاحظه نموده، نه حرمت خدمت خود را در آستانه حضرت به نظر آورده و نه ملاحظه قرب جوار خود را به حرم محترم نموده؛ پس من هرگاه به همچو کسی بی‌احترامی بکنم، یا جنده‌ای را از خانه او بیرون کنم، هرگز بدنام نخواهم بود و نخواهم شد؛ بدنام آن کسی است که مرتکب این اعمال است نه من که مانع هستم! اما اینکه حکام سابق، حتی میرزا تقی خان نتوانست این کار را از پیش ببرد، من در جواب، مختصر دو کلمه می‌گویم که میرزا تقی خان، اگر نتوانست پیش ببرد، اما من می‌توانم و پیش هم می‌برم، به دلیل اینکه جمیع التزاماتی را که در ولایت از برای نظم و انتظام امور خلق خدا و آسودگی رعیت سایه خدا گرفته‌ام، همه را به حضور مبارک می‌فرستم و دو کلمه عریضه هم می‌نویسم که من از هر جور [از] مردم التزامات عدیده گرفتم و همه بی‌حرف التزام سپردند و دادند و چنین التزامنامه هم در حق خدام و خانه‌های ایشان که به منزله کاروان‌سرا می‌باشد، نوشتم و فرستادم پیش خدام، آنها مهر نکردند و جواب کردند که ما بی‌اذن متولی‌باشی، این التزام را مهر نمی‌کنیم و بی‌رضای او مهر نمی‌توانیم بکنیم و چون پیش متولی‌باشی فرستادم و رقعہ نوشتیم، نه التزام را داد خدام مهر کنند و نه جواب رقعہ مرا نوشت و شفاهاً هم مرا جواب داد که من نمی‌گذارم خدام این التزامنامه را مهر کنند، من که حاکم و مأمور تنظیم و انتظام این ملک هستم، سبب مهر نکردن خدام و نگذاشتن و راضی نشدن متولی‌باشی را نمی‌فهمم! پادشاه بفرماید امنای دولت علیه در دارالشورا، این مسئله را عنوان کنند و ببینند چه منقصتی برای خدام و متولی‌باشی و بست حضرت دارد؟ آن وقت که من این التزامنامه خدام را به حضور مبارک فرستاده و عریضه‌ای مشتمل بر شرح حال و صورت ماجرا، عرضه

داشتم و تفصیل امور مشهود نظر انور گردید، معلوم شما می‌شود که این کار پیش می‌رود یا نمی‌رود؟ شما خیال نکنید که سلاطین سلف الی زمان این دولت جاوید مدت و از بدو این دولت جاوید عدت الی حال اعلی حضرت اقدس همایون، احترام خانه‌های<sup>۱</sup> خدام را نگاه داشته‌اند و خانه‌های<sup>۲</sup> ایشان را جزء بست قرار داده بوده‌اند؛ پس این امر مستمر خواهد بود و نقض نخواهد شد. این امر در صورتی می‌شد مستمر باشد و مستمر نماید که خدام این زمان، مثل سابقین حرمت خود را نگاه دارند و به قاعده حرکت نمایند. اما بعد از آنکه فلان سید خادم، با عمامه سیادت که بر سر دارد، روز عاشورا که یوم مصیبت جد بزرگوار اوست و جمیع عالم از پادشاه دین پناه گرفته، الی گدای بی سر و پا، بر سر و سینه خود می‌زنند و همه حسین - حسین می‌گویند، زن غریب زائره‌ای<sup>۳</sup> که می‌خواسته است به زیارت برود و در وقت زوال، از در خانه سید می‌آید عبور کند و می‌گوید قدری آب به من بدهید وضو بگیرم؛ سید او را تکلیف به خانه می‌کند که برو اندرون از زن‌ها آب بگیر. چون زن داخل می‌شود، سید هم پشت سر داخل خانه شده، در را بسته، به ضعیفه می‌آویزد که با او زنا کند! ضعیفه به فریاد می‌آید، داد و بیدادش بلند می‌شود، از همسایه‌ها و غیره از بالای بام خانه، داخل می‌شوند و ماجرا را ملاحظه می‌کنند و یک شهری مطلع می‌شوند، تا ضعیفه بیچاره را از دست او مُستخلص می‌کنند.

پس در همچو صورتی پادشاه، چرا احترام از همچو اشخاص می‌کند؟ و چرا خانه‌های اینها را محترم می‌دارد و بست قرار می‌دهد؟ اگر شما که متولی باشی هستی، چنین می‌دانید که به ارث و توارث، این منصب را در دست دارید و این منصب حق طلق شماست و چون حق شماست، این است که پادشاه فرمان امضای حق شما را مرحمت فرموده و می‌فرماید و از شما نخواهند گرفت، در این مسئله

۱. در اصل: خانهای.

۲. در اصل: خانهای.

۳. در اصل: زائره.

خبط کرده‌اید و خلاف فهمیده‌اید؛ چرا که بر تولیت شما، چه به اسم اجداد شما، چه به اسم شما، نه آیه نازل شده و نه حکمی از پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام رسیده! در حقیقت، متولی جمیع اوقاف<sup>۱</sup> شرعاً امام عصر علیه‌السلام است و امروز امین آن بزرگوار در حفظ مال اوقاف، کسی است که بتواند املاک و اموال وقف را ضبط و ربط کند و حیف و میل نکند و مال اوقاف را کما هو حقّه، به مصارف او برساند و چشم خود را به مال وقف ندوخته باشد و طمع خوردن مال وقف نداشته باشد و مستغنی از خوردن مال وقف باشد.

اقامه دلیل بر اینکه امروز متولی اوقاف حقیقتاً همانا وجود مبارک پادشاه است و بلاشک که صاحب این طبع بلند و همت عالی، به غیر وجود مبارک پادشاه دین‌پناه - روحنا فداه - که جز از حفظ شریعت خدا و رعایت مال اوقاف و رسانیدن هر حقی را به صاحب آن، در ضمیر منیر خود ندارند، کس دیگر نیست و احدی از این علما که جز از خوردن مال وقف، چیزی در خیال ندارند، شایسته تصرف مال اوقاف نیست. پس متولی بالاستحقاق در حقیقت، ظاهراً و باطناً، همان وجود مسعود مبارک پادشاه دین‌پناه است و جمیع کسانی که در اطراف و اکناف عالم، متولی موقوفات هستند، به منزله نایب پادشاه هستند و وکیلی از جانب سلطان عصرند. پس شما به اذن و امضای پادشاه، در قم متولی باشی هستید، تا مادامی که پادشاه، شما را امین و درست و متشرع بداند. و اما وقتی که شما را به خلاف اینها دانست، یک دقیقه به شما مهلت نخواهد داد، همان آن شما را عزل می‌کند و یکی دیگر را نصب می‌فرماید و این مرحله را هم بدان که الحمدلله پادشاه، مرا بهتر از همه کس می‌شناسد و قلب مبارک او شاهد است بر اینکه من، به هوای نفس خود هرگز کاری نمی‌کنم و هرگز خلاف عرض نکرده‌ام و نمی‌کنم، امانت و دیانت مرا

۱. در اصل: اوقات.

۲. در اصل: حقیقه.

آقای من خوب دانسته و می‌داند، من از حکام و از آن جور آدم‌ها نیستم که مردم را از شراب و جنده و بچه و قماربازی و سایر اعمال شنیعه که منع می‌کنم، در باطن، خود مرتکب باشم. پاکی و پاکدامنی مرا پادشاه، از هرکس بهتر می‌داند، پس پادشاه مرا امین خود دانسته که برای نظم اینجا و رفع هرزگی الواط و اشرار خدام و غیره فرستاده.

اینکه گفتید میرزا تقی خان با آن قدرت نتوانست پیش ببرد، راست گفتید، اما ندانسته‌اید چرا میرزا تقی خان پیش نبرد؟ میرزا تقی خان، کارهایش خالصاً مخلصاً از امر پادشاه و فرمایش پادشاه نبود، در بسیاری از امور، به خیال خود حرکت می‌کرد [و] اظهار قدرت و شأنی برای خود می‌نمود! اما من، فانی در پادشاه هستم، از خود هیچ ندارم و هرچه دارم و هرچه می‌کنم، همه فرمایش شاه و رضای شاه است.

پس من چون که فانی در شاه و حامل حکم پادشاه هستم، این است که به زور سلطنت و قدرت و شوکت پادشاه، این کار را پیش خواهم برد. حالا شما صلاح خود را بهتر می‌دانید؛ می‌خواهید این التزام را بدهید خدام مهر کنند، می‌خواهید جواب کنید، من تکلیف خود را آنچه می‌دانم، خواهم کرد و دست نخواهم کشید.

#### ملزم شدن متولی باشی بعد از شنیدن جواب‌های شافی

چون متولی باشی این دلیل‌ها و حرف‌ها را شنید، فهمید و دید که کار بسیار بد خواهد شد و به جاهای بد خواهد انجامید، تسلیم نموده، سر صلح پیش آورد و در اصلاح کویید و عذرخواهی زیاد نمود و در آخر گفت که من التزامنامه را می‌برم و خدام را در خانه خود جمع می‌کنم، یا می‌دهم مهر کنند و یا خود از آنها التزام می‌گیرم و ضمانت همه را خودم می‌کنم، و در بالای همان التزامنامه می‌نویسم و مهر می‌کنم و بعد از قرار دادن این امر، گفت و گو در خصوص تعیین کدخدای برای محله آستانه و کوچه حرم و غیره و غیره که به اصطلاح بست می‌دانند، به میان آمد، در آخر، قرارداد که حاجی هاشم نام، آدم خود را،



کدخدای آنجاها قرار بدهد که هرروزه روزنامه بدهد و اخبار بیاورد و از هرجا که مقصری باشد، یا بست رفته باشد، برود و بیاورد و خودش هم، ضمانت در حق حاجی هاشم بنویسد بدهد.

پس از قرار دادن این امر، متولی‌باشی برخاسته و رفت و التزامنامه را هم با خود برد، دو روز بعد، التزامنامه را با ضمانتنامه در حق حاجی هاشم آدم خود که برای کدخدائی تعیین نموده بود، به دست خود حاجی هاشم داده، فرستاد.

#### تعیین کدخدا برای محله آستانه و حضرات خدام

معلوم شد که متولی‌باشی، حضرات خدام را جمع کرده و با ایشان حرف زده است و به اقتضای مصلحت خدام و اثبات شأن خود، در بالای التزامنامه ضمانت خدام را نموده و خودش ضامن همه خدام شده و به خط خود، ضمانت نوشته و مهر نموده است.

#### التزام گرفتن از کدخدای آستانه

پس التزامی هم از خود حاجی هاشم کدخدا گرفته شد که در محلات کوچک حرم و سر قبرستان و خیابان بالا و خیابان پایین، هرگاه در این محلات کسی شرب خمر کند، یا فاحشه، به خانه خود ببرد و یا با امردی سروکار به هم برساند و یا دزدی کند و یا دو نفر با هم نزاع کنند و یا در خانه یکی از خدام که محل نزول و ورود زوار و مترددین است، کسی که از اهل این نوع از اعمال شنیعه باشد، وارد شود و منزل نماید، حاجی هاشم، آن شخص را گرفته مقید کند و روزنامه آن را بدهد و همچنین هرگاه کسی در صحن مبارک بست بنشیند، حاجی هاشم تفحص نموده، رسیدگی<sup>۱</sup> کند که کیست و سبب بست نشستن او چیست؟ بعد از تحقیق بیاید بگوید، تا حکم او معلوم شود و همچنین هرگاه کسی را که بست نشسته، لازم باشد که به

---

۱. در اصل: رسیده‌گی.

دارالحکومه بیاید، حاجی هاشم باید برود، او را بیاورد و پس از گذشتن این عمل که مشکل ترین همه کارها و نتیجه زحمتها و مقصود اصلی از این نظمها و حاصل و معنای همه کارها و کفایتها بود، چند روزی ملاحظه نمود، دید صبح و شام، حاجی هاشم می آمد و روزنامه می دهد و اخبارات جدید می دهد.

### گرفتن کدخدای آستانه دو زن فاحشه را از خانه یکی از خدام حرم

که من جمله دو زن فاحشه، از اهل...، چند روزی است آمده، در خانه فلان خادم، منزل داشته اند و من مطلع شدم، رفتم هر دو را گرفتم و بیرون آوردم، آنها گفتند ما می رویم خانه حاجی ملا محمدصادق توبه می کنیم، حالا رفتند خانه حاجی که توبه نموده، از این شهر بروند.

### گرفتن کدخدای آستانه دو برادر را در یک خانه با یک زن

من جمله روزی روزنامه آورد که فلان سید خدمه را با برادرش فلان سید، هر دو را با یک زنی در یک اتاق گرفتم و چون از بزرگان و معززین خدام بودند، متولی باشی از ایشان گذشت کرده و خواهش دارد که پرده دری نشود.

### گرفتن کدخدای آستانه فاحشه معروفه به ملک ترکه را از خانه یکی از خدام

من جمله روزی روزنامه داد که سید طالب خدمه، یک چندی بوده است که «ملک ترکه»، فاحشه معروفه را که از تهران رانده شده و به اینجا آمده است، سید او را به خانه خود آورده و پنهان نموده و الواط شهر، شبها و روزها، به طور پخته آنجا می رفته اند و من چون یکی از الواط را دیدم زیاد رفت و آمد دارد، به قرینه دانستم که لابد یک نقلی در خانه سید هست، سرزده به خانه سید رفتم، ضعیفه را در آنجا دیدم، او را گرفتم و نگاه داشتم، حالا هرآنچه حکم می شود از آن قرار رفتار خواهد شد، حکم شد که ده تومان حاجی هاشم برای خود بگیرد و ضعیفه را با نوکر قمرساقش از دروازه بیرون کند برود، حاجی هاشم رفته بود، دو تومان از ضعیفه نقد

گرفته بود و چون ضعیفه دیگر چیزی نداشته است، یک ساعتی سید طالب صاحب‌خانه، در عوض چهار تومان، به حاجی هاشم داده بود.

#### بیرون کردن کدخدا ملک ترکه را از شهر

حاجی هاشم هم ضعیفه را بر خری سوار نموده از دروازه بیرون کرده بود ولیکن حرف بامزه این است که ضعیفه در دم دروازه، به دروازه‌بان‌ها گفته بوده است: «آخر یک مرد در قم نبود و یک مرد پیدا نشد که ما را در این ولایت نگاه بدارد که من باید به این صورت خوار<sup>۱</sup> و خفیف از اینجا بروم!»<sup>۲</sup>

#### رفتن سید خادم پشت سر ملک ترکه به دارالخلافه

بعد از رفتن ملک ترکه به فاصله یک روز یا دو روز، مسموع شد که سید طالب متعاقب ملک ترکه، به تهران رفته است، برای اینکه به سید طالب وعده داده است که به او یک دست لباس حریر بدهد.

#### بی‌التفات شدن متولی‌باشی از کدخدای آستانه به جهت<sup>۲</sup> گرفتن ملک ترکه

و چون چند روز از این مقدمه گذشت، شبی در ساعت سه گفتند، حاجی هاشم کدخدای محله حضرت آمده و می‌گوید، عرض لازم دارم. چون احضار شد و آمد و از عرض او سؤال شد که چیست، مذکور ساخت که عرض من این است که سرکار متولی‌باشی با من بی‌التفات شده که چرا من صورت حال سید ابوطالب را با ملک ترکه به عرض شما رسانیده‌ام و به امر شما بیرون کرده‌ام و پرده سید ابوطالب دریده شد و متولی‌باشی مشکل است که دیگر با من به سرالتفات بیاید، علی‌العجالة، شما به او چیزی بنویسید که با من بی‌التفاتی نکند، به حاجی هاشم جواب [دادم] که

۱. در اصل: خار.

۲. در اصل: جهة.

متولی باشی، با التفات یا بی التفات باشد، چه نفع و ضرری به تو خواهد رسانید؟ تو از روزی که قبول کدخدائی کردی و التزام دادی، از آن روز تو نوکر دیوان شدی [و] از نوکری متولی باشی خارج هستی. من برای تو و سایر کدخداهائی که برقرار نموده‌ام، از خاکپای مبارک پادشاه ان شاء الله موجب و جیره و خانواری استدعا می‌کنم، نوکری شما را فرمانی می‌کنم، تو برو آسوده باش، اعتنائی به متولی باشی مکن، کاغذی هم سفارشنامه برای حاجی هاشم به متولی باشی نوشت. حاجی هاشم را دلداری داده و امیدوار نموده، روانه ساخت.

#### سبب جار کشیدن بر موقوفی بست بودن خانه خدام حضرت

ولیکن بعد از آن مجلس دیگر از حاجی هاشم از آن نوع اخبار نشنید و هرچه ملاحظه کرد، دید، تا کوچه حرم و سر قبرستان و خانه‌های خدام، اسم بست بر سر آنهاست، هیچ امری پیش نمی‌رود، طلب مردم وصول نمی‌شود، مردم قم مال تجار غریب را می‌گیرند، بالا می‌کشند، بعد می‌آیند، در این جاهای بست، دکان باز می‌کنند و خرید و فروش می‌کنند و دیناری به صاحب تنخواه نمی‌دهند، بیچاره صاحب تنخواه فریاد می‌کند، کسی به فریادش نمی‌رسد، نه حاکم می‌تواند بگیرد و نه خدام دست از حمایت مردکة مال مردم‌خور می‌کشند و همچنین دید، سر قبرستان مجمع الواط و اشرار است، نه دیگر حاجی هاشم از ترس متولی باشی جرأت می‌کند که خدمت به دیوان کند و نه با حالت بست بودن سر قبرستان و خانه‌های خدام، ولایت منتظم خواهد شد و دید جمیع این زحمات قریب بی‌ثمر می‌شود و پنج روز دیگر، باز الواط بنای هرزگی و شرارت خواهند گذاشت؛ پس تا زود است باید کار پخته را از دست نداد و چون در ظاهر، اسباب فتنه مفقود است و ذهن مردم خالی از غرض و مرض می‌باشد و حمل بر چیزی جز از نظم ولایت نمی‌کند، این است که یک دفعه بی‌خبر و بی‌سبب فرستاد جار کشیدند که سر قبرستان و خانه خدام و علما، بست نیست، مگر عمارات مخصوصه، یا بناهای متصله، به عمارات حضرت معصومه علیها السلام و حدود بست، عبارت است از: اول

دخول در تحت زنجیر دارالشفاء و پس از دارالشفاء، مدرسه و عمارات سلطانی و صحن مبارک و روضه مطهر و صحن زنانه.

#### شاگرد شدن عموم خلق از موقوفی بست بودن خانه خدام

پس از این جار، عموم اهالی شهر از علما و ابرار و کسبه و تجار و غربا و غیرهم از خدام درست رفتار، همه مسرور و دعاگو شدند؛ اگرچه اشرار و فجار و متولی‌باشی و خدام فتنه‌جوی شریر لوطی، محزون و مغموم شدند.

#### پریشان شدن اشرار خدام و متولی‌باشی از شنیدن جار

ولیکن چون می‌دانستند که قبایح اعمال و فضایح افعال ایشان در پیشگاه حضور باهر النور شاهنشاهی و امنای علیه و حاکم ولایت، واضح و آشکار است، نفس کشیدند و دم درکشیدند، مگر آنکه خود متولی‌باشی، دو ساعت و نیم از شب گذشته، رقعہ‌ای نوشته بود که امروز در موقوفی بست خانه خدام و سر قبرستان [را] شنیدم [که] جار کشیدند، ولی جهت<sup>۱</sup> و سبب را من ندانستم که چرا و از چه جهت بوده؟ من که التزام نامه شما را خود در مقام ضمانت خدام، به خط خود نوشتم و مهر کردم [و] فرستادم؛ کدخدا خواستید، تعیین نمودم و خودم ضامن شدم و ضمانتنامه در حق آن کدخدا نوشتم. شما هم از خود آن کدخدا ضمانتنامه گرفتید، دیگر چه منقصتی در کار شما باقی مانده بود که دادید جار کشیدند و چه ناخدمتی از خدام صادر شده بود که سبب این جار شد و موجب کسر شأن داعی و جمیع خدمه گردید؟ جواب داد که جواب رقعہ را فردا صبح خواهم فرستاد، پس برداشته، رقعہ مفصلی در جواب نوشت و بین‌الطلوعین برای او فرستاد که بردند و رسانیدند و چون آن رقعہ مشتمل بر مضامین خوب و مطالب مفیده بود، لازم دید که صورت آن را بنماید در این کتابچه عرضه دارد که ملحوظ نظر

۱. در اصل: جهة.

انور گردد و مشهور حضور مهر ظهور شود که این خانه‌زاد چه امر معظمی را از پیش برده و چرا امضای آن را استدعا نموده.

### صورت جواب رقعۀ متولی باشی

[این] صورت جواب رقعۀ متولی باشی است [که] عرض می‌شود: «چون این مطلب در نزد آن جناب واضح و هویداست که رحم خداوند - تبارک و تعالی - نسبت به عموم عباد خود، لایعد و لایحصى است، خاصه به امت مرحومه رسول مختار ﷺ که مخصوص رحمت‌اند و تمام رحمت مخصوص ایشان است، معلوم است تا چه حد است و حرمت این امت محقق است که تا چه اندازه است و مع ذلک کله برای غیر معتدلین و خارج شونده‌گان از صراط، سوی سیاست مقرر فرموده‌اند؛ او ایشان را ظالم نامیده‌اند: «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»<sup>۱</sup> و این هم بدیهی است که خداوند از غایت رحمت برای عاصین، حرم امنی قرار داده: «أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا»<sup>۲</sup> و «مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»<sup>۳</sup> و بلاشک از لوازم حکمت و ملاحظه مصلحت رعیت، کون آن محل امن و امان است و این هم محل حرف نیست که رعایت حرمت و تقویت آن محل امن و امان که ملاذ و ملجأ خلاق است الزم لوازم، خاصه که آن محل امن و امان از روی دین و ملت و جزء اعتقاد و احترام صاحب شریعت باشد و در باطن، در حکم حرم پیغمبر ﷺ و حرم اولیای او، بلکه در حکم حرم خدا باشد. در این صورت هرکس پایه اخلاص و معرفت و اعتقاد و خلوص او به صاحب شریعت زیادتر است، خضوع و خشوع و رعایت حرمت و احترام او به آن حرم امن و امان زیادتر و پیش‌تر است، چون اعتقاد این است که از فضل خدا، هرگاه بنای تعداد دین‌داران و صاحبان اعتقاد

۱. بقره/۲۲۹.

۲. عنکبوت/۶۷.

۳. آل عمران/۹۲.

صحیح و معرفت به آل اطهار پیغمبر کبار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بگذارند، اسم مرا هم، در زمره آنها بنویسند و مرا یکی از آنها بشمرند. پس در این صورت، اینجانب هم با جناب شما هم قدم و در رعایت حرمت بست بضعة احمدی - صلوات الله علیها و علی آبائها - بیش از جمیع مردم و کل خدام سرکاری اهتمام دارم، لیکن منظور در تعیین حدود و تشخیص بست و محل امن و امان ما و همه مردم است، اگرچه شفاهاً در مجالس عدیده گفته‌ام که اعتقاد من این است که تمام این شهر که جوار این قبه و بقعه منوره است، مهبط فیوضات الهیه است و محترم است؛ اما چون این اعتقاد خاص خاصه است، پس آنچه حد بست برای عامه است: اول آن عبارت است از دخول در تحت زنجیر دارالشفا الی آخر حرم محترم و صحن زنانه، پس بست عبارت است از: دارالشفا و مدرسه و عمارات سلطانی و صحن مبارک و روضه مطهره و صحن زنانه، دیگر از اینها گذشته، سر قبرستان و خانه‌های خدام و سایر لواحق را که خدمه برای صلاح امر خود، اسم بست بر او گذاشته‌اند و شأنی برای خود قرار داده‌اند، چه دخل به بست دارد؟ نه مگر نواب شاهزاده حاجی کیکاوس میرزا مدرسه را هم بست قرار نداده بود؟ نه مگر «لاجین بیک» غیر از اینجاها که ذکر شد، دیگر جایی را بست نمی دانسته؟ اینجانب از پیش نفس خود، ابداً کاری نمی‌کنم:

این همه آوازا از شه بود      گرچه از حلقوم عبدالله بود

آنچه محققاً بست است، همین اینجاهاست، باقی را که سلطانی یا حاکمی یک زمان بست قرار داده بود، دلیل نمی‌شود که عمل آن سلطان، در عهد هر سلطانی ممضی باشد! خاقان مغفور، مسجدشاه و خانه علما را بست قرار داده بود، در این دولت ابد مدت، بست منحصر شده، به سه موضع: بست مشهد مقدس - علی صادعه آلاف التحية والسلام - و بست حضرت معصومه قَمِّ عَلِيَّةٍ و بست حضرت عبدالعظیم عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی را بر سلطان قادر مقتدر بحثی نیست؛ چندی قبل که اینجانب، تفصیل احوال خانه‌های حضرات خدام و آنچه در آنجا می‌شده و شرح حالت سر قبرستان و مفاسدی که در آنجا می‌شده، از هر بابت مشروحاً به شما نوشتم، بعد از آنکه به پادشاه، چنان عرض شده بود که جمیع مفسده و شرارت‌ها، در سر قبرستان

است که اسم او را، مردم قم بست گذاشته و یا مَفَسَّقِ عَظْمی و مَأْمَنِ جَمِیعِ اجانده که از هر ولایت رانده می شده و خمارخانه بزرگ، خانه خدام سرکار فیض آثار است، دیگر کجا حرمت و احترام برای خدام باقی مانده تا خانه ایشان را پادشاه بست قرار دهد؟ آنچه حسب الحکم بست است، همان است که ذکر شده، اظهار این امر بر حسب حکم و مأموریت بود، دخیلی به کسر شأن جناب شما ندارد! جناب شما، شأن خود را داشته و دارید. اینجانب هم: «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» کمال محبت را به شما داشته و دارم و در تقویت شما و اصلاح امور شما و متمنیات شما در حضور مبارک، حرف همان است که به جناب شما گفته ام و قول همان است که داده ام و به حق خدا نکولی نکرده و نخواهم کرد. آنچه در قوه دارم، در محبت به شما کوتاهی نخواهم نمود و به قدر ذره، در شأن جناب شما کاسته نشده و نخواهد شد. این مرحله، بر شما مخفی نباشد که اجرای حکم این پادشاه ثمرات کلیه، اول برای شخص شما دارد و آنگاه برای خدام که تابعین شما هستند و آنگاه برای عامه خلق، چرا که مردم قدری حساب کار خود را می کنند. در سر قبرستان بعد از خوردن مال مردم نمی آیند، بنشینند کاسبی کنند و حق مردم را ندهند و بالا بکشند و بگویند که ما بست نشسته ایم! و اسباب زحمت شما نخواهند شد. خدام هم، خود حساب می شوند، کم کم از هرزگی دست می کشند، خورده خورده از بدنامی برمی آیند و هر روزه جناب شما هم، از پادشاه و حاکم و غیره و غیره، خجل نمی شوید که بگویند خدمه، چنین و چنان کردند. آخر ضعیفه فاحشه معروفه مشهوره آفاق که «ملک ترکه» باشد، در خانه سید طالب چه می کند؟ بعد از اخراج ضعیفه پدر سوخته! پشت سرش سید طالب چرا می رود؟ والله، بالله، تالله، اینجاها که بست باشد و لایزال خدام مصدر آن نوع از اعمال باشند، یکی بر هزار، سبب بی شانی جناب شما خواهند بود. پادشاه یا هر کس که این حرفها را می شنود، حمل می کند یا بر ضعف جناب شما از تنبیه و مؤاخذه این گونه اشخاص ضایع روزگار هرزه، یا بر رضای



جناب شما از اعمال اینها، یا بر طمع جناب شما در مداخل از اینها، یا آلودگی جناب شما در خوردن مال حضرت و همچنین دوهزار حمل می‌شود! نه صلاح دین جناب شماست و نه دنیا و نه صلاح آخرت شما. بحق خدا می‌گویم و راست می‌گویم که جناب شما، بهتر از اینجانب دوست خیرخواه ندارید و نخواهید داشت. قدری اگر با اینجانب همراهی بفرمایید، ان شاء الله نفع‌ها می‌برید که راضی و خشنود بشوید و ضرر نخواهید دید. محض به ملاحظه دوستی، این قدر مطول نویسی شد. والسلام.»

#### ملزم شدن متولی‌باشی و خدام در موقوفی بست بودن خانه ایشان

و چون متولی‌باشی جواب رقعۀ خود را دید، فهمید که بندگان مقرب و اهل خلوت و محرم حضور اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی - روحنا و روح العالمین فداه - هرگاه مأمور به خدمتی یا منصوب به حکومت ولایتی می‌شوند، در مقام انفاذ اوامر و اجرای احکام، اگرچه عظیم و اعظم باشد، به هر طور که توانند، اسباب چیده و به صدهزار لطایف‌الحیل که باید اوضاع فراهم آورد، اگرچه سمندروار باید خود را به آتش انداخت، هر زحمت را متحمل شده، مأموریت خود را ظاهر خواهند نمود و حکم پادشاه را جاری خواهند کرد. پس متولی‌باشی در جای خود خزید و دم درکشید. دست فتنه را کوتاه داشت و پا از حد خود بیرون نگذاشت. الحمدلله ولایت آسوده شد و جمع مردم دعاگو و راحت شدند.

#### استدعای امضا بر عمل پخته که پیشرفت نموده

فلذا عرض می‌کند که امضای این عمل، بر حسب استدعائی که شده، بر دولت لازم است و تقویت این خانه‌زاد، به اظهار التفات و مراحم ملوکانه، نظر به صلاح ملک و دولت و آسودگی رعیت و ملاحظه نظم و انتظام مملکت، واجب و متحتم؛ دیگر صلاح ظاهر و باطن ملک را اعلیٰ حضرت اقدس همایون - روحنا فداه - بهتر از همه کس می‌دانند. بندگان و خانه‌زادان را حد جسارت زیاده بر این نیست.

### خانه‌شماری و عدد خانه‌های شهری و عدد نفوس

و از جمله کارهای عمده که در این ولایت در بین این کارها صورت داد، خانه‌شماری و تعداد نفوس بود، آنچه کدخدایان طومار داده و قلمداد نموده‌اند، سه‌هزار و نهصد و شصت و هشت در خانه نوشته‌اند و بیست و دوهزار و چهارصد و هفتاد و سه نفر، عدد نفوس اینجا را قلمداد نموده‌اند. فواید این عمل را اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی - روحنا و روح العالمین فداه - از همه کس بهتر می‌داند. چون مردم ایران از راه نادانی، فواید این کار را نمی‌دانند و از جهل خود چنین می‌دانند که در ضمن این عمل، حکام منظور دارند، دور نیست که حقیقت عمل را بروز نداده باشند، گمان این خانه‌زاد این است که هم تعداد خانه بیش از این باشد و هم عدد نفوس زیادتر باشد. خیال این دارد که ان‌شاءالله، بعد از شش ماه دیگر که مردم دیدند از این تعداد خانه‌ها و شماره نفوس چیزی بروز نکرد و ضرری بر ایشان وارد نشد، دوباره به بهانه اینکه سالی دو دفعه باید خانه‌شماری و تعداد نفوس شود، باز این عمل را تجدید نماید، تا حقیقت امر، بهتر واضح شود و صدق و کذب عمل کدخدایان، درست آشکار گردد. خداوند وجود مسعود مبارک اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی، ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران را پاینده و مستدام بدارد. ●

● رسول جعفریان، میراث اسلامی ایران (چاپ اول: قم، کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله ۱۳۷۸ ش)، ج ۱۰، ص ۴۴۹ - ۴۹۶.

## قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸ قمری

میرزا علی اکبر فیض  
به کوشش جان گرنی و  
منصور صفت گل

**چکیده:** گزارشی از جزئیات قحطی بزرگ در شهر خود قم در سال ۱۲۸۸ قمری است. این رساله، درباره سالی که قحطی در اوج خویش بود توسط یک ادیب و مورخ محلی مطلع به نام میرزا علی اکبر فیض نوشته شده است. فیض جزئیات قحطی در شهر قم را، همان گونه که مرحله به مرحله شاهد آن بود، یادداشت و رساله اش را در اوایل سال ۱۲۸۹ ق تألیف کرد. قم در این سالها با اینکه هنوز دارای آن اهمیتی نبود که پس از تأسیس حوزه علمیه در اواخر عهد قاجار به دست آورد، اما دومین شهر مهم زیارتی ایران به شمار می رفت. این اثر با توجه به فراموشی عمومی درباره دوران قحطی، یک استثنا به شمار می رود و این امکان را فراهم می کند تا جزئیات آسیب وارده بر شهر را مطالعه نمود و ملاحظه کرد که این روی داد چگونه توسط یک ناظر مطلع و فرهیخته تفسیر شده است.

این قحطی بزرگ، توسط مورخان به عنوان واقعه ای که اثرات بسیار عمیقی بر زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور داشته، شناخته شده است. این قحطی، عظیم ترین مصیبت اجتماعی سراسر دوره قاجار بود.

این رساله را می‌توان یکی از منابع معتبر تاریخ قاجار دانست، چرا که تمامی مطالب آن بر اساس مشاهدات و دیده‌های نویسنده است،  
کلید واژه: تاریخ قم، قحطی بزرگ در قم، عصر قاجار.

✱

### پیشگفتار

بررسی حوادث و مصیبت‌های بزرگ تاریخ همواره برای مورخان از سویی دارای جذابیتی خاص و از سوی دیگر تأثرانگیز و دردناک بوده است. یک مصیبت عمده، علاوه بر جزئیات واقعه، امکان بررسی جامعه را در شرایط اضطراری فراهم می‌آورد. در چنین شرایطی معمولاً یک جامعه از جنبه‌های متعدد زیرورو شده، قواعد و قیدوبندهای اجتماعی آن از بین می‌رود؛ آشفتگی و هرج و مرج، استحکام یا ضعف آن به نمایش گذاشته می‌شود و نقایص و شکاف‌های زیرساختی آن که معمولاً پنهان هستند، آشکار می‌شود. نیروهای طبیعی وحشی و خشن، خواه زلزله یا سونامی و یا سیل که ناگاه یک جامعه را در هم می‌کوبند، چارچوب اصلی جامعه را با قدرتی ویرانگر از بین می‌برند. این‌گونه حوادث، به مورخان دوره‌های بعد - شاید پیش از ناظران معاصر که در زمان وقوع حادثه بیشتر به شرایط اضطراری مانند کمک‌رسانی به جامعه و بازسازی آن توجه دارند - امکان می‌دهد تا چنین جامعه‌ای را از منظری متفاوت و روشن‌تر مشاهده کنند. درست مانند یک تصویر مقطعی که لایه‌های درونی را با تمام ناهمواری‌ها و عمق آن نمایان می‌سازد. اگر چنین قاعده‌ای را در مورد حوادث آنی و ناگهانی در نظر بگیریم، به‌خوبی می‌توان دید که در مورد آن دسته از بلاهای عظیمی که اثرات مخربشان بر جامعه به صورتی تدریجی و فزاینده در طول ماه‌ها یا سال‌ها آشکار می‌گردد، به مراتب بیشتر صادق است. این‌گونه حوادث تدریجی، برای ثبت رفتار و واکنش‌های انسان، بررسی تلاش‌های مربوط به جلوگیری از تشدید بلاها، تحلیل پیامدهای آن برای یک جامعه و درک هیبت آن که شالوده‌های جامعه را به تدریج از هم فرو می‌پاشد، فرصت

بیشتری در اختیار مورخ قرار می‌دهند. چنین روی‌دادهایی مثل نمایش فیلم با حرکت آهسته است که می‌توان آن را در جاهایی معین متوقف ساخت و هر یک از صحنه‌ها را تجزیه و تحلیل کرد. این امکانات مورخان را بر آن می‌دارد تا بارها و بارها مصیبت‌های بزرگ تاریخ را، ولو با احساس اندوه و رنج، دوباره تفسیر کنند. مصیبت‌هایی همچون طاعون در سده چهاردهم میلادی در اروپا و شیوع دوباره آن در سال ۱۶۶۵ در لندن، زلزله لیسبون در سال ۱۷۵۵ و زلزله سان فرانسیسکو در ۱۹۰۶، آنفلوآنزای بزرگ جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۹، قحطی سبب‌زمینی ایرلند در اواخر دهه ۱۸۴۰ و قحطی بنگال در اوایل دهه ۱۹۴۰.

بلایای طبیعی در تاریخ ایران فراوان روی داده‌اند اما تقریباً هیچ یک از این روی‌داده‌ها مورد بررسی همه‌جانبه قرار نگرفته است. یکی از دلایل این امر، مشکل کمبود منابع دست اول است. در اغلب متون خشک و رسمی درباری و تواریخ محلی اشاره چندانی به این نوع حوادث نشده و سنت‌های ادبی و تاریخ‌نویسی نیز با درج چنین اطلاعاتی چندان سازگاری نداشته است. البته اشارات کوتاه و زودگذر فراوان هستند اما همین موارد نیز طی عباراتی قالبی بیان شده‌اند و بیشتر عبارت‌پردازی ادبی هستند. در عین حال به نظر می‌رسد که معاصران و شاهدان عینی در نوشته‌های خود دستخوش نوعی فراموشی عمومی درخصوص این وقایع شده‌اند. گویی آنان میل نداشته‌اند چنین روی‌دادهایی را ثبت کنند و بیشتر بر آن بوده‌اند تا آنها را از حافظه خویش پاک کنند و یا دست کم به دورترین گوشه‌های ذهن برانند. چنین پدیده‌ای حتی در دوران اخیر چندان ناآشنا نیست. چشم‌پوشی و سکوت در برابر ویرانی شهرهای آلمان در اواخر جنگ جهانی دوم، نمونه‌ای قابل ملاحظه است. چنان‌که وینفرید سیبالد در کتاب در باب تاریخ طبیعی ویرانی (لندن، ۲۰۰۴) به خوبی تشریح می‌کند، چنین به نظر می‌رسد که ابعاد این مصیبت ذهن بازماندگان را فلج کرده و چندان اثری از تألم در وجدان جمعی برجای نگذاشته است. نوعی خودسانسوری سبب شده است تا معاصران و نسل بعد نخواهند با چنین مصیبت‌هایی رویارو شوند. می‌توان گفت که این تمایل به فراموشی عمدی،

نوعی فرار از رویارویی با واقعیت تلخ و به مثابه ابزاری برای پنهان داشتن دنیایی بود که مجموعاً قابل توضیح نبوده است؛ مثل نوعی اسرار شرم‌آور که نمی‌بایست درباره آن سخنی گفته شود.

به نظر می‌رسد که قحطی بزرگ ایران در سال ۱۲۸۸ قمری نیز دچار سرنوشت مشابهی شده است. به این روی داد در منابع گوناگون معاصر آن اشارات زیادی شده اما این اشارات روی هم رفته فاقد جزئیات دقیق هستند، و بیش از خبر بروز قحطی و هراس ناشی از آن چندان مطلب دیگری ندارند. از نویسندگان نسل بعد از قحطی نیز هیچ مورخی درباره این موضوع شرح مفصلی ننوخته است و حتی در آثار ادبی نیز جز در چند تصنیف و چند بیت شعر عوامانه دیگر، ردپایی از قحطی دیده نمی‌شود. تنها استثنا در این باره، یک حکایت کوتاه از نویسنده معروف ارمنی به نام رافی است که در سال ۱۸۸۶ میلادی نوشته، و ظاهراً به همین روی داد اشاره دارد و دیگری شعری با عنوان عبرت الاخلاف اثر محمدمهدی خوانساری است که گویا در ۱۲۸۸ قمری سروده و باقی نمانده است (فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، قم، ۱۳۷۷ش، جلد ۳۷، ص ۲۲۹، و معلم حبیب‌آبادی، مکارم الآثار، اصفهان، ۱۳۸۱ش، جلد ۸، ص ۲۸۳۷). با این همه باید در نظر داشت که قحطی بزرگ همواره به عنوان ویران‌گرترین روی داد تاریخ عصر قاجار شناخته شده و این استنباط درباره ابعاد و اهمیت آن را به هیچ وجه نمی‌توان مبالغه‌آمیز دانست. محتاطانه‌ترین برآوردها نشان می‌دهد که در این واقعه حدود یک و نیم میلیون نفر جان خود را از دست دادند و حتی بعضی از محققان فکر می‌کنند که حدود سه میلیون نفر، یعنی نزدیک به یک سوم جمعیت ایران احتمالاً در اثر این قحطی جان باخته‌اند. به نظر می‌رسد که این روی داد نیز تحت تأثیر همان فراموشی جمعی قرار گرفته است، مثل یک لکه ننگ که آن‌چنان آزارنده و شرم‌آور است که نباید بدان فکر کرد.

از اواسط سده بیستم به بعد و در پی ظهور تاریخ‌نویسی جدید، البته مورخانی مانند فریدون آدمیت، ناصر پاکدامن و همناطق اهمیت این واقعه را یادآور شده‌اند اما به دلیل پراکندگی منابع، عرضه یک تحقیق همه جانبه درباره این فاجعه و

بررسی عوامل بروز، مراحل حساس و عواقب آن کاری دشوار بوده است. بدین ترتیب نمی‌توان انتظار داشت که مورخان در این باره بیش از یک دید کلی که بر اساس گزینه‌ای از منابع پراکنده فراهم آمده، ارائه دهند. این منابع که از گزارش‌های دیپلمات‌ها و یا سفرنامه‌های اروپاییان تشکیل شده بود، تعبیر و تفسیر آنها مشکلات خود دارد. در چند تحقیق کوتاهی که درباره قحطی بزرگ شده، غالباً یکی دو عامل اقتصادی به عنوان ریشه اصلی بروز آن در نظر گرفته شده و یا تأکید بر اقدامات مسئولان محلی یا حکومت مرکزی و مقصر شمردن آنان و یا شرح اثرات واقعه بر جمعیت بوده است. گرچه همه اینها از جنبه‌های پراهمیت این بحران هستند اما توضیحی جامع و قانع‌کننده درباره آن به دست نمی‌دهند.

بدون انجام یک رشته تحقیقات مفصل محلی نمی‌توان تحلیلی جدی درباره قحطی فراگیر ایران در این سال‌ها عرضه کرد. در مورد هیچ یک از شهرهای اصلی فلات ایران مانند تهران، مشهد، تبریز، قزوین، اصفهان، یزد، کاشان و یا سواحل جنوبی مانند بوشهر که بیشترین آسیب را از قحطی دیدند شرح مبسوطی از سال‌های قحطی در دست نیست. درباره نواحی روستایی نیز جز از آن دسته‌ای که در مسیر راه‌های کاروانی قرار داشتند تقریباً شرحی برجای نمانده است. تمام آنچه مورخان در این باره در اختیار دارند از یکی دو صفحه مطلب در یک تاریخ محلی، واگویی‌هایی در لابلائی خاطرات شخصی، تعدادی اسناد تجاری و گاهی یک رشته مکاتبات آشفته دیوانی میان مسئولان محلی و حکومت مرکزی تجاوز نمی‌کند. اما عمدتاً، این منابع ایرانی هستند که ابعاد عمیق‌تر مصیبت و معنی آن برای مردم را روشن‌تر بیان می‌نمایند. گرچه مشاهدات اروپاییان مخصوصاً در زمینه توصیف مادی و بیرونی واقعه و تعداد تلفات و اطلاعات اقتصادی فوق‌العاده اهمیت دارند اما فقط از طریق برداشت‌های اهالی مناطق قحطی‌زده می‌توان به شناختی واقعی‌تر از ابعاد حساس‌تر و ژرف‌تر فاجعه، مفهوم آن برای اهالی محل و آسیب‌های جسمی و روانی آن دست یافت.

نسخه‌ای خطی و منحصر به فرد در کتابخانه مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله با عنوان وقایع سال قحط در یک‌هزار و دویست و هشتاد و هشت، نگه‌داری می‌شود که دقیقاً

نمونه‌ای از همان نوع بررسی مفصل و محلی است که تاکنون در دسترس نبوده است. این رساله منحصراً درباره سالی که قحطی در اوج خویش بود توسط یک ادیب و مورخ محلی مطلع و سرشناس به نام میرزا علی اکبر فیض نوشته شده است. فیض جزئیات قحطی در شهر خود قم را همان‌گونه که مرحله به مرحله شاهد آن بود یادداشت و سپس رساله‌اش را در اوایل سال ۱۲۸۹ ق تألیف کرد. قم در این سال‌ها با اینکه هنوز دارای آن اهمیتی نبود که پس از تأسیس حوزه علمیه در اواخر عهد قاجار به دست آورد، اما دومین شهر مهم زیارتی ایران به شمار می‌رفت. این شهر که در مسیر اصلی راه تهران به سواحل جنوبی قرار داشت و با نواحی پیرامونی آن جمعیت چشمگیری را در خود جای داده بود، دست کم مانند برخی مناطق دیگر در دوران قحطی شدیداً دچار خسارت شد. با این حال اطلاعات و اخبار زیادی درباره قحطی به خارج از قم نمی‌رسید. اثر فیض با توجه به فراموشی عمومی درباره دوران قحطی یک استثنا به شمار می‌رود و این امکان را فراهم می‌کند تا جزئیات آسیب وارده بر شهر متوسطی همچون قم در این سال‌ها را مطالعه نمود و ملاحظه کرد که این روی داد چگونه توسط یک ناظر مطلع و فرهیخته تفسیر شده است. به این رساله در اثر سودمند و باارزش حسین مدرسی به نام کتابشناسی آثار مربوط به قم (قم، ۱۳۵۳ش) اشاره شده و نسخه خطی متن آن در جلد یازدهم فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی (قم، ۱۳۶۴ش) معرفی شده است. این رساله هیچگاه دقیقاً بررسی و مطالعه نشده بود تا آنکه در مقاله‌ای در جلد سوم یادنامه مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله بنام گنجینه شهاب (قم، ۱۳۸۱ش) در صفحات ۲۰۰-۱۳۱ مورد تحلیل قرار گرفت.

پژوهش حاضر، متن گسترش یافته و تجدید نظر شده مقاله مزبور را همراه با متن اصلی رساله فیض و چندین پیوست در بر می‌گیرد. بخش تحلیلی خود به چند قسمت تقسیم شده است. در نخستین قسمت، فضای فرهنگی قم در عهد ناصرالدین شاه و آثار مورخان عمده قمی مورد بحث قرار گرفته‌اند. سپس کوشش شده تا روشن شود که چرا علی‌اکبر فیض با معاصران خود تفاوت دارد و چگونه



درصدد برآمد تا رساله‌ای چنین غیر معمول را تألیف کند. متن اصلی رساله فیض به تفصیل بررسی شده است تا از یادداشت‌های آشفته و درهم و برهم فیض که مبنای رساله او را تشکیل می‌دهد روایتی منسجم به دست داده و ترتب عوامل و تأثیرات قحطی مشخص شود. روی داد آدمخواری شاید عجیب‌ترین و ناراحت‌کننده‌ترین موضوع رساله فیض است و به همین دلیل لازم بود صحت و سقم آن مورد بررسی قرار گیرد. برای نخستین بار با مورخی معاصر سروکار داریم که درباره چنین وقایع وحشتناکی، نه توصیفات مبهم و اجمالی بلکه جزئیات تکان‌دهنده آنها را در اختیار ما می‌گذارد. البته میزان اعتبار گزارش فیض بستگی به آن دارد که تا چه حد بتوان به درجه دقت و درستی اطلاعات او در زمینه موضوع حساس آدمخواری اطمینان داشت. در ظاهر امر چنین به نظر می‌آید که در توصیف بعضی جزئیات گزافه‌گویی شده و یا حتی به صورتی جنجال برانگیز بیان گردیده، اما در اینجا کوشش شده تا روایت فیض با دیگر منابع موجود در مورد آدمخواری مقایسه شود تا درباره امکان وقوع آن در همان مقیاس و به همان صورتی که او شرح می‌دهد، نتیجه‌ای سنجیده گرفته شود.

همین رویه، یعنی برگزیدن اطلاعاتی که فیض در اختیار ما قرار می‌دهد و سپس منظم کردن آنها به شیوه‌ای منطقی، درباره یک موضوع بحث‌انگیز دیگر به کار برده شده است. آن موضوع، چگونگی واکنش مسئولان حکومت مرکزی و محلی و نیز علما در رویارویی با مصیبتی چنین عظیم است. احتمال زیادی وجود دارد که مواردی از احتکار و سوء استفاده از نرخ گندم طی دوره قحطی در قم اتفاق افتاده باشد؛ همان‌گونه که بر اساس شواهد محکم‌تری که در دسترس است در دیگر شهرها مانند تهران و اصفهان روی داد. اما اینکه ادعا شود که این موضوع صرفاً ناشی از حرص و آز ثروتمندان و صاحبان قدرت و بی‌اعتنایی آنان به وضع مصیبت‌بار همشهریان و روستائیان بود و به عبارتی این طرز رفتار آنان بود که بحران را از صورت خشکسالی و کمبود غذا به قحطی، گرسنگی، مرگ و حتی آدمخواری تبدیل کرد، اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. این اتهام به اندازه‌ای غیرقابل قبول است که طبقه حاکم، علمای برجسته، حکام محلی، زمین‌داران و تجار ثروتمند مترصد آن

بودند تا سنگدلانه و برای مال اندوزی از همشهریان مصیبت زده خود سوء استفاده کرده و بدون هیچ‌گونه تلاشی برای نجات آنان فقط ناظر گرسنگی و سپس مرگشان باشند. جنبه بی‌لیاقتی و ناکارآمدی مسئولان و عدم وسایل حمل و نقل کافی را نیز نباید از نظر دور داشت. بی‌شک پیش از عرضه نتایجی چنین کلی لازم است تا هر یک از شواهد و مدارک با توجه به زمینه محلی آن با دقت ارزیابی گردد. در این راستا رساله فیض جزئیات قابل توجهی درباره واکنش محلی عرضه می‌کند، هر چند باید به خاطر داشت که او به دلیل موقعیتی که در قم داشت نمی‌توانست روی بعضی از جنبه‌های این روی داد انگشت بگذارد و کسی را مستقیماً مقصر معرفی کند. از این‌رو می‌توان گفت که فیض برخی نکاتی را که می‌توانست روشن کند، از قلم انداخته است. در آخرین قسمت بخش اول این تحلیل، تأثیر درازمدت قحطی ارزیابی شده و مراحل بهبود آهسته و تدریجی اوضاع در شهر و منطقه طی دهه‌های بعدی، توضیح داده شده است. اما ارقام جمعیتی، صرفاً شاخص‌های سطحی و ظاهری روند رشد دوباره جمعیت و بازگشت تدریجی به وضع عادی در دهه‌های پس از قحطی هستند. آگاهی از اینکه شکاف‌های عمیق‌تری که در پی قحطی در جامعه ایجاد گشت چگونه برطرف گردید و اثرات اجتماعی و روانی آن تا کی باقی بود، تقریباً غیرممکن است.

بخش دوم، متن رساله فیض را در بر می‌گیرد. از آنجا که بعضی از روایات فیض تا حدودی بحث‌انگیز است لازم دیدیم تا متن اصلی رساله را عیناً منتشر کنیم. در همه مراحل این تحقیق کوشش بر آن بوده تا درباره جنبه‌های خاصی از قحطی، اطلاعات مندرج در رساله فیض با دیگر منابع دست اول مقایسه شود.

### مورخان

قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸-۱۲۸۷ق، توسط مورخان به عنوان واقعه‌ای که اثرات بسیار عمیقی بر زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور داشته، شناخته شده است. این قحطی عظیم‌ترین مصیبت اجتماعی سراسر دوره قاجار بود. در منابع چاپ شده

ایرانی خاطرات و سفرنامه‌های آن عصر و همچنین کتاب‌هایی که در دوران معاصر نوشته شده، اشاره‌های بی‌شماری به فجایع این سال‌ها وجود دارد. برخی از تکان‌دهنده‌ترین این گزارش‌ها از کسانی است که خود شاهد رنج و حشتناکی بوده‌اند که به‌خصوص مردم فقیر و ضعیف متحمل می‌شدند، اما به‌طور کلی اطلاعات دقیق اندک است. عبارات قالبی مشابهی به‌کار رفته و روایاتی همسان و تکراری نقل شده است، چنان‌که به نظر می‌رسد نویسندگان این جسارت را در خود نمی‌دیده‌اند که شرح و تفسیری به توصیفات اندوه‌بار درد و رنجی که ناظر آن بوده‌اند، اضافه کنند. به علت عدم امکان مراجعه به گزارش‌های کارگزاران موجود در آرشیوهای وزارت امور خارجه که فعلاً رفته رفته دسترسی به آنها میسر می‌شود و نیز پراکندگی اسناد خصوصی و تجاری<sup>۱</sup> و همچنین به علت آشفتگی اغلب اسناد دولتی و محلی، گزارش‌های اروپاییان هنوز هم از جمله مفیدترین منابع محسوب می‌شود. گزارش‌های سفارتخانه‌ها، نمایندگان کنسولی در ولایات، مبلغان مذهبی، نمایندگان تلگراف هند و اروپا و مسافران اروپایی، همگی دارای اطلاعات تفصیلی می‌باشند ولی این گزارش‌ها کاملاً بستگی به این داشت که چه کسی برحسب تصادف به کجا، در چه زمانی و برای چه مدتی رفته باشد و از این‌رو غالباً تصویر جامع و کاملی ارائه نمی‌دهند. مسافران چندی، توصیفات دقیق از اوضاع محلی مکان‌های خاص، در دوره‌های بسیار کوتاه ارائه می‌دهند اما این توصیفات جهت یک نتیجه‌گیری کلی معتبر، بسیار نامرتب و نامنظم است.

در سال‌های اخیر، به سبب عدم وجود منابع بهتر، مورخان این توصیفات را همراه با منابع وزارت امور خارجه بریتانیا و دیوان هند مورد استفاده قرار داده‌اند تا

۱. آرشیو امین الضرب استثناست و توسط مرحوم اصغر مهدوی نگه‌داری و فهرست شده بود. از مکاتبات روزانه این تاجر بزرگ با نمایندگانشان در قسمت‌های مختلف کشور و نیز با خارج، اطلاعات واقعی زیادی در مورد شرایط اقلیمی، قیمت‌ها و شدت قحطی می‌توان استخراج نمود. کتابچه‌نامه‌های خود امین الضرب جزئیات زیادی از اوضاع تهران عرضه می‌دارد. بسیار مدیون محبت زنده‌یاد اصغر مهدوی هستم که اجازه دادند تعدادی از این نامه‌های باارزش را ببینم و با توضیحات خود مرا یاری و راهنمایی نمودند.

شرحی کلی برای سراسر کشور ارائه دهند و کوشش کرده‌اند که در مورد عوامل ایجاد قحطی، مسئولین سوء مدیریت بحران و اثرات این قحطی توضیحی ارائه دهند. هر چند که این تفسیرها پرارزش است ولی تعمیم‌های بنا شده براساس اطلاعات غیر کافی که به نحوی کلی و بدون اطلاعات تفصیلی و خاص ناشی از ادراک عمیق از محیط محلی ترسیم شده است، کاملاً متقاعد کننده نیست. این اطلاعات همچنین جسته گریخته و تحت تأثیر پیش زمینه‌های ذهنی مسافران اروپایی و گاهی ناظران ایرانی هستند و نمی‌توان آنها را حاصل مشاهدات کسانی تلقی کرد که جامعه محلی مورد مشاهده را به خوبی می‌شناسند و یا شاهد واقعه‌ای بوده‌اند که در خلال چند ماه روی داد. توصیفات مربوط به قحطی عمدتاً توسط بیگانگانی نوشته شد که در موقعیتی نبودند تا وسعت فاجعه‌ای را درک کنند که کشور را در سال‌های ۱۲۸۷-۸۸ ق گرفتار خود کرد.

قم نمونه خوبی برای نشان دادن مشکلات تاریخ‌نویسی مطرح در پژوهش حاضر و دشواری‌های ناشی از عدم وجود گزارش‌ها و توصیفات مفصل محلی است. همه می‌دانند که قحطی این سال‌ها، قم را که بر سر راه اصلی پایتخت به اصفهان قرار داشت به همان شدت جاهای دیگر فلات مرکزی مانند کاشان، اصفهان، شیراز و یزد، تحت تأثیر قرار داد. مسافران ایرانی یا اروپایی که از قم عبور کرده‌اند، به طریق معمول و کلی در مورد بدبختی توده مردم قم اظهار نظر کرده‌اند؛ اما آنها مطالب کمی از آنچه را که به واقع حادث گردیده است، بیان کرده‌اند. به طور استثنای ظل‌السلطان با به خاطر آوردن سفر خود از شیراز به تهران که در سال ۱۲۸۸ ق انجام شد، شرحی نسبتاً کلی از مناظر مدهشی که شاهد بود، به خاطر می‌آورد:

شوم‌ترین و بدترین و کثیف‌ترین اسفاری بود که من در تمام عمر کردم و امیدوارم از کرم خداوند تبارک و تعالی دیگر چنین سفری نکنم چه از ابتدای سنه ۱۲۸۶ تا سنه ۱۲۸۹ [ق]، در این سه سال چنان قحطی در تمام خاک ایران شده بود، به خصوص در صفحات تهران و اصفهان و عراق، ذیلش هم به سختی هر چه

تمام‌تر کشید به فارس که از خوردن سگ و گربه حتی مرده‌های یکدیگر، هیچ مضایقه نداشتند:

چنان خشک سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق  
گرسنه شکم بر نمد دوخت چشم که همسایه گوشت بوده‌ست پشم  
از زرقان که منزل اول فارس است به تهران عراده کالسکه ما جز  
روی مرده یا کشته که مردم به خیال اینکه چیزی دارد و معلوم شد  
چیزی ندارد و یا آدمی که قریب‌الموت بود گردید و چیز دیگر  
ندیدیم تا وارد تهران شدیم....

... هر چه بخواهم از پریشانی مردم و خرابی مردم بنویسم  
هزار یک را از عهده برنمی‌آیم به طور یقین در غلبه مغولان  
آنچه قحطی در این دو سال بر اصفهان وارد آورده بود، لشکر  
تاتار و امیر تیمور خونخوار نکرده بودند. وضع کاشان هزار  
درجه از اصفهان بدتر به مضمون «گل بود به سبزه نیز آراسته  
شد» چه کاشان و این مزید بر علت شد. قم از او صد درجه  
بدتر... واقعاً برای ماها از دیدن این قدر مرده و این قدر  
قریب‌الموت یک نوع انقباض و کدورت و دلتنگی دست داده  
بود که ذکرش هم موجب دلتنگی است.<sup>۱</sup>

براساس این گزارش کلی روشن می‌شود که قم نیز مانند جاهای دیگر تحت تأثیر  
قحطی قرار گرفته بود اما حادثه‌ای خاص نیز وجود داشت که ظل‌السلطان به هنگام  
عبور از قم در ماه رجب ۱۲۸۸ / سپتامبر ۱۸۷۱ شرح آن را آورده است. حتی سی و  
پنج سال بعد هنگامی که این واقعه را به رشته تحریر در می‌آورد، نقل آن روی داد  
احساس دردناکی را بر می‌انگیخت. این مطلب نشانه آن بود که امری غیر معمول  
حتی در آن عهد غمبار در قم روی داده بود.

۱. مسعود میرزا ظل‌السلطان، تاریخ سرگذشت مسعودی (تهران، ۱۳۲۵ق)، ص ۱۱-۲۱۰.

مسافران اروپایی این توصیف از فلاکت استثنایی در قم را تأیید کرده‌اند. هنری بلو (Henry Bellew) که یک جراح ارتش هند و محقق دربارهٔ پشتون‌ها بود، ضمن سفر از طریق بلوچستان و افغانستان به خراسان، تهران و سپس به طرف همدان و کرمانشاه، به شرح ملاقات خود در راه مشهد به تهران با یک افغانی از اهالی غزنین می‌پردازد. این افغانی در مورد وقایع ترسناکی که در بازگشت از کربلا در سه ماههٔ اول سال ۱۸۷۲ م (اواخر ۱۲۸۸ ق) چند ماه بعد از سفر ظل‌السلطان به تهران، دیده بود شرحی به بلو ارائه می‌دهد، و به‌ویژه به شرح وضعیت قم می‌پردازد:

جزئیات سفر قم دلخراش و مناظر دیده شده وحشتناک بود. اجساد مردگان جاده‌ها را پوشانده و هوارا با تعفن ناشی از گندیدن آنها مسموم می‌کرد. سرای‌ها از افراد در حال احتضار که شیون و رنج‌های آنها مناظر غیر قابل وصفی را به وجود آورده، پر بود. دهات خالی و خاموش همانند خانهٔ ارواح، توسط دسته‌هایی از سگ‌ها که با زنده‌ها برای تصاحب مرده‌ها مبارزه می‌کردند، مورد تهاجم قرار گرفته بود. زاری‌های او برای ایران بسیار رسا بود. او گفت: کشور از دست رفته است. در این سرزمین نه مذهب و عدالت و نه مروتی یافت می‌شود. ما (او یک شیعه بود) در کابل به ایران به عنوان مرکز کل خوبی‌های اسلام نگاه می‌کردیم؛ ولی افغانستان با تمام عیب‌هایش کشور بهتری برای زیستن است.<sup>۱</sup>

اما به طور معمول، نه مسافران ایرانی و نه اروپایی‌ها با دقت در مورد آنچه که طی سال‌های قحطی در قم حادث گردید، اظهار نظری نکرده‌اند. بعضی از افسران انگلیسی ادارهٔ تلگراف هند و اروپا که به گستردگی در سراسر شبکهٔ ایستگاه‌های تلگراف مسافرت می‌کردند، از قم می‌گذشتند و چند روزی در آن می‌ماندند.

1. H.W.Bellew, *From the Indus to the Tigris: a narrative of a journey through the countries of Balochistan, Afghanistan, Khorassan and Iran*, in 1872 (London, 1874), pp.39596.

تعدادی از آنها گزارش سفر خود را نوشته‌اند اما طبق معمول توجه زیادی به قم نکرده‌اند. به علاوه، اروپایی‌ها با مشکل مضاعفی مواجه بودند. آنها در قم احساس راحتی نمی‌کردند، شهری که به نظر آنها به داشتن «تعصبات مذهبی» شهره بود و تعداد زیادی سید، تعداد بسیار زیادی مسجد و امامزاده و قبرستان‌های وسیع داشت. آنها که معمولاً خود تمایلی به اسلام نداشتند، احساس می‌کردند کافرهایی هستند که قمی‌ها به آنها به دیده‌ی اکراه می‌نگرند. این امر بر استنباط آنها از شهر تأثیر می‌گذاشت و اغلب شهر را با واژه‌هایی که به نحوی چشمگیر مشابه هم بودند، مانند «یک محل بزرگ، آشفته، بد نگه‌داری شده و ناخوشایند» توصیف می‌نمودند که ترک آنجا در اولین فرصت آنها را بسیار شاد می‌کرد.<sup>۱</sup>

کارمندان و بازرسان اداره‌ی تلگراف هند و اروپا تنها اروپاییانی بودند که مدتی طولانی‌تر در قم اقامت کردند اما هیچ‌یک از آنها شرحی درباره‌ی مدت اقامت خود در این شهر ننوشتند. اغلب آنها به آنچه در پیرامونشان می‌گذشت بی‌اعتنا و یا بی‌علاقه بودند و این شهر را به عنوان جایی غیر جذاب در نظر می‌گرفتند و گاهی اوقات با همسایگان خویش و اولیای دینی دچار مشکل می‌شدند.<sup>۲</sup> اما استثناء‌هایی نیز وجود داشت. چارلز لین از کسانی بود که دل‌بستگی‌های پژوهشی و پیوستگی جدی به امور شهر داشت و از محدود کسانی بود که در میان اهالی شهر دوستانی پیدا کرد. لین شاهد قحطی سال ۱۲۸۸ بود اما متأسفانه جز تلگراف‌های گاه و بی‌گاهی که به رؤسای خود در اداره‌ی تلگرافخانه می‌فرستاد، گزارش دیگری از خود برجای نگذاشت.<sup>۳</sup>

۱. جان گرنی، «تاریخ‌نگاری قم در دوره‌ی ناصری»، گنجینه‌ی شهاب (قم، ۱۳۸۰ش) دفتر دوم ص ۷۹-۸۳، از اینجا به بعد، به اختصار، با عنوان «تاریخ‌نگاری» از آن یاد می‌شود.

۲. بدترین پیشامدها اتهامات زنا و دزدی بر ضد کارمندان تلگرافخانه در ماه می ۱۸۷۴ و سپتامبر ۱۸۷۶ بودند. نک:

Michael A. Rubin, "The formation of Modern Iran, 1858-1909: Communications, Telegraph and Society", Ph.D. thesis, Yale University, 1999, pp 30304.

PRO, FO 60/362 and 248/324

اطلاعات بیشتر در این باره در این اسناد وجود دارند:

۳. «تاریخ‌نگاری»، ص ۸۶-۸۲.

برای مورخان محلی قم که تعدادشان هم کم نبود، و همه عمر خویش را در این شهر زندگی کرده بودند و آنچه را طی چند ماه در شهرشان اتفاق افتاد، شاهد بودند، مسئله چیز دیگری بود. از اوائل عهد ناصرالدین شاه علاقه به تاریخ قم مجدداً پیدا شده بود و شماری از محققان محلی وجود داشتند که در کار تألیف یک رشته تواریخ محلی و گردآوری اطلاعاتی برای مقاصد دیوانی فعالیت می‌کردند. این امر نتیجه تلاش‌های مستقیم حکومت مرکزی برای گردآوری آگاهی‌های دقیق و همچنین ظهور دوباره غرور و مباهات در جامعه محلی بود زیرا اوضاع آن با استحکام بیشتر دو دهه نخست سلطنت ناصرالدین شاه رو به بهبودی داشت. در اواخر سده سیزدهم / نوزدهم، این دو گونه متفاوت منابع یعنی تواریخ محلی و گزارش‌های دولتی اغلب توسط اشخاص واحدی نوشته می‌شدند - محققانی که به ژرفی از سنت‌های جامعه قم آگاهی داشتند و چون همه یا بیشتر دوره زندگی خویش را در این شهر سپری کرده بودند، تاریخ گذشته و حال آن را به خوبی می‌شناختند.<sup>۱</sup>

قم در نیم‌سده پادشاهی ناصرالدین شاه این بخت را داشت که دست کم دو تن از چنین محققانی را داشته باشد. دو محقق که هر دو در زمینه نگارش تاریخ محلی فعالیت داشتند و در عین حال از علائقی وسیع‌تر و جامع‌تر که از ویژگی‌های ادبای این عصر است، برخوردار بودند. محمدتقی بیگ ارباب<sup>۲</sup> از لحاظ تقدم، منزلت محلی و وسعت اطلاعات درباره قم و حومه، بی‌همتا بود. ارباب عضو یک خانواده اعیانی قمی بود و همه عمر خویش را صرف تهیه آمار، برآورد مالیات، تقسیم محصولات، نظارت بر تقسیم آب و مرمت قنات‌های قم کرد. او اطلاعات منحصر

۱. درباره تاریخ‌نگاری مربوط به قم، مهم‌ترین منبع کتابشناسی آثار مربوط به قم (قم، ۱۳۵۳ش) نوشته حسین مدرسی طباطبایی است که پس از این به اختصار از آن به نام کتابشناسی یاد می‌شود. پژوهش حاضر تا اندازه‌ای زیاد مدیون دانش فراوان، مهربانی و بزرگواری است که ایشان همواره به هنگام پرس‌وجوی نگارنده درباره تاریخ قم در دوره قاجار از خود نشان داده‌اند.

۲. اطلاعات مفصلی را درباره زندگی و آثار محمدتقی بیگ ارباب می‌توان در کتابشناسی، ص ۷۳-۸۱ دید. همچنین در سه اثر چاپ نشده علی‌اکبر فیض یعنی، تاریخ قم، برگ ۲۳ پ و ۲۴ و تذکره شعرای معاصرین دارالایمان قم، برگ ۲۲-۲۶ پ و جنگ ۱۴۵، برگ ۲۰-۲۱، نیز اطلاعاتی در این باره وجود دارد.



به فردی دربارهٔ اوضاع کشاورزی و آبیاری در قم داشت و هنگامی که حکومت مرکزی یا کارگزاران محلی به اطلاعاتی دقیق نیاز داشتند که مبتنی بر آمار و بررسی‌های تازه باشد، به محمدتقی بیگ ارباب متوسل می‌شدند. محمدتقی بیگ ارباب در سال ۱۲۷۶/۱۸۵۹-۶۰ ق سخت درگیر احداث یک قنات جدید بود. او و میرزا حسن گرکانی حاکم قم موفق شدند شاه را متقاعد سازند تا مبلغ سه هزار تومان برای احداث و سالیانه ۱۵۰ تومان برای نگه‌داری این قنات اختصاص دهد. محمدتقی بیگ ارباب، میراب قنات ناصر و نیز موظف بود بر تقسیم آب و نگه‌داری قنات، نظارت کند. دربارهٔ او گفته‌اند که ارباب وظایفش را از روی انصاف و با شایستگی انجام می‌داد و به ادعای او، در نتیجهٔ این اقدام، نزدیک به ۱۵۰۰ خانهٔ جدید ساخته شده بود.<sup>۱</sup> همین وظایف باعث گردید که وی شخصاً با اثرات سال‌های دراز بی‌آبی که قحطی مصیبت‌بار ۱۲۸۸ را در پی داشت، روبه‌رو گردد.

محمدتقی بیگ ارباب در سال ۱۳۱۱ ق / ۱۸۹۳ م درگذشت. طی این دوران طولانی حیات، مشارکت او در حیات فرهنگی قم چشمگیر بود. ارباب تنها مقنی و مستوفی ورزیده نبود، بلکه دلبستگی‌های ادبی خاص خویش را نیز داشت. وی شاعری نسبتاً مشهور، خوشنویس، و به شوخ طبعی و خوش مجلسی شهره بود و اشعار مشکل نظامی را تماماً در حافظه داشت. عبدالله مستوفی، در خرد سالی محمدتقی بیگ ارباب را چندبار دیده بود زیرا پدر او املاکی را نزدیک علی‌آباد در

۱. محمدتقی بیگ ارباب در پایان عمر خویش اعتراف کرد که اختلافاتی نیز وجود داشت و «به جهت مفسدهٔ مفسدین» پولی که سالیانه از سوی دولت پرداخت می‌شد، در سال ۱۳۰۵ ق / ۱۸۸۶-۸۷ م قطع شد. اما در سال بعد و این بار به مبلغ صد تومان دوباره برقرار گردید. نگاه کنید به «کتابچهٔ تفصیل احوالات دارالایمان قم» در محمدتقی ارباب، تاریخ دارالایمان قم (قم، بی‌تا)، بخش دوم، صص ۵۱-۵۲. بیست و پنج سال پیش از آن در سال ۱۲۷۹/۱۸۶۲-۶۳ ق ادیب‌الملک حاکم قم از نحوهٔ ادارهٔ قنات توسط ارباب انتقاد کرده بود. او در گزارش به ناصرالدین شاه در «شرح حکومت قم»، برگ ۲۰ بدون آوردن نام میراب نوشت که «چون آب قنات ناصر را پارسال از قرار روزی بیست تومان و علاوه و کمتر فروخته بودند، یک قطره از آب قنات داخل شهر نشده بود.» این متن اکنون نشر یافته است. نک: «خاطرات ادیب‌الملک حکمران قم»، به کوشش علی رفیعی علامرودشتی در میراث اسلامی ایران، دفتر دهم، زیر نظر رسول جعفریان (قم، ۱۳۷۸ ش)، ص ۴۷۴.

اطراف قم به ارث برده بود. وی با لحنی صمیمانه از ارباب که دوران کهنسالی اش را می‌گذرانند، سخن می‌گوید و می‌نویسد که او کماکان همان لباس ساده و سنتی را می‌پوشید که در اوایل سال ۱۳۰۰ ق از مد افتاده بود:

هیچ کس نمی‌توانست تصور کند که در این قبا‌ی راسته و تنبان گشاد رعیتی و کفش پاشنه خوابیده و اگر تابستان بود، گیوه و کلاه تخم مرغی با این قامت متوسط و ریش سرخ نوک‌دار که بوی قنبد قمی می‌داد، این قدر اطلاع و فضل و ادب باشد... ممکن است امروز مطلعی مانند او در امر زراعت و کارهای مربوط به آن یافت شود، همچنین ممکن است ادیب و نویسنده‌ای مثل او باشد؛ ولی من در مدت عمر خود، شخصی به این جامعی هیچ ندیده‌ام.<sup>۱</sup>

اما عمده‌ترین دلیل اهمیت محمدتقی بیگ ارباب این بود که وی یک تاریخ‌نگار محلی به شمار می‌رفت. ارباب طی چند دهه گزارش‌ها، برآوردهای آماری و توضیحاتی درباره قم و پیرامون آن به حکومت محلی یا مرکزی تقدیم کرد.<sup>۲</sup> او بعضی از این اطلاعات را در اقدامی جامع‌تر به منظور تألیف تاریخی محلی به نام تاریخ دارالایمان قم<sup>۳</sup> به کار برد. ارباب این کتاب را در سال ۱۲۹۵ ق / ۱۸۷۸ م در اصل به منظور درج اطلاعات آن در مرآة‌البلدان تهیه کرده بود. کلیه این اطلاعات پس از آن بخشی از مجموعه‌ای شد که چندی بعد به مجموعه ناصری شهرت یافت. در یک تاریخ محلی که به شیوه سنتی نوشته شده و مبتنی بر طبقه‌بندی مرسوم یعنی در بر گیرنده نام علما و فضلا، اعیان، تجار، بناها، بقاع متبرکه و مساجد و شرح محله‌های شهر و حومه و بلوکات آن بود، مجالی برای درج مطلبی بیشتر از گزارشی فهرست وار نبود. با این همه در اثر او، به مناسبت‌های گوناگون، پاره‌ای اشارات در باره شمار

۱. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من (تهران، بی‌تا)، چاپ دوم، جلد یکم، ص ۵۱۷-۱۸.

۲. درباره تحلیل این گزارش‌های متنوع و مسائل و محتوای آنها به پیوست "تاریخ‌نگاری" نگاه کنید.

۳. نخستین چاپ اثر ارباب، تاریخ دارالایمان قم (قم، ۱۳۵۳ش) حاوی تعلیقات ارزشمندی است که در چاپ‌های بعدی حذف شده‌اند.

زیادی از دگرگونی‌ها و اختلافاتی وجود دارد که وی طی چند دهه آنها را به چشم خویش دیده بود. از آنجا که او، خود میراب و مالکی خرده‌پا به شمار می‌رفت، خود به خود به بخشی از این اطلاعات از نزدیک دسترسی داشت. در اثر محمدتقی بیگ، اشاره‌های انتقاد آمیزی وجود دارد که نشان می‌دهد او از ممیزی انجام شده توسط میرزا حبیب‌الله خان پس از قحطی بزرگ اواخر دهه ۱۲۸۰ ق و همچنین از سوء استفاده‌های متولی باشی از اوقاف و افزایش مستمر دارایی شخصی او شدیداً ناخرسند است. اما طرح چنین مواردی به طور صریح معمول نبود و در زمره مسئولیت‌های یک تاریخ‌نویس محلی قرار نمی‌گرفت. شرح روی داده‌ها در چنین سبکی از تاریخ‌نویسی، هدف اصلی نویسنده نبود.

به هنگام گزارش قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ حتی شخص فعال و آگاهی چون محمدتقی ارباب تقریباً سکوت کرده است. او مسلماً از ابعاد مصیبت به‌خوبی آگاه بود و گزارش‌های بعدی او شواهد با ارزشی را از جدی بودن اثرات قحطی به دست می‌دهد اما وی شرح مفصلی از آن را در اطلاعات واقعی، دقیق و فهرست‌بندی شده که برای حکومت مرکزی یا محلی تهیه کرد، منضم نکرده است. در تاریخ دارالایمان قم تقریباً هیچ اشاره‌ای به این حادثه که مسلماً عظیم‌ترین مصیبتی بود که وی در طول حیات خویش در قم دیده بود، نیاورده است و به استثنای عباراتی کوتاه و کلی تقریباً تمام جزئیات هولناک این همه فاجعه پنهان مانده است. در واقع آنچه او درباره قحطی سال ۱۲۸۸ آورده تنها منحصر به این است:

بعد از آن تعداد که آن بلیه عام قحطی و گرانی اتفاق افتاد در دو ساله بلکه سه ساله [یک‌هزار و دویست] هشتاد و هفت تا یک‌هزار و دویست و هشتاد و نه [ق] که اغلب و اکثر مردم از جوع جان دادند و نان نیافتند. [ص ۲۹]

تا آنکه در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت [ق] تا سه سال آسمان بخیل شد و باران نبارید. اکثر چشمه‌سارها خشک شد و آب رودخانه سراب [به] علت غلا بالا گرفت. گرانی در ممالک

محروسه شایع شد. مردم جان دادند و نان نیافتند. مادر، اولاد خود را کشت و خورد. [ص ۶۰]<sup>۱</sup>

توضیح این کم حرفی و توداری ارباب سخت است. ممکن است شرم و لطمه روحی ناشی از واقعه در آن دخالت داشتند. باید به خاطر داشت که ارباب اثر خویش را فقط هفت سال پس از سال قحط نوشت. شاید او شاهد صحنه‌های زیادی بود و حتی خود او نیز مصیبت زیادی را تحمل کرده بود و می‌خواست با این خودداری ذهن خویش را از خاطره این مصیبت خالی کند و آن را از حافظه جامعه حذف نماید.

شیوه تاریخ‌نگاری ارباب به طور کلی از سوی دیگر محقق مهم عهد ناصری یعنی علی اکبر فیض پی گرفته شد. هنگامی که فیض بر آن شد تا اطلاعاتی را که در طول حیات خویش گردآورده بود در اثر خویش تاریخ قم که آن را هفده سال بعد از قحطی در سال ۱۳۰۳ ق نوشت، بیاورد، او نیز مطالب را به صورت بسیار کلی، گذرا و محتاطانه ذکر می‌کند. تنها نسخه خطی تاریخ قم اثر فیض که به عنوان بهترین تاریخ قم در عهد ناصری توصیف شده است، متأسفانه اینک در دسترس نیست. اما پیش از اینکه این نسخه از دسترس خارج شود مطالب آن به تفصیل توسط مورخان بعد از فیض نقل شده است.<sup>۲</sup> گفته شده که شیخ حسین بن محمدحسن قمی متخلص به مفلس در اثر خود به نام تحفة الفاطمین که آن را در سال ۱۳۳۲-۱۹۳۲/۱۳۵۱ ق نوشت، به گستردگی از اثر فیض استفاده کرده است. اما در کتاب مفلس نیز تنها اشاره‌هایی مبهم درباره قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ وجود دارد.<sup>۳</sup>

۱. محمدتقی ارباب، تاریخ دارالایمان قم، ص ۲۹ و ۶۰. از این کتاب از این پس به صورت ارباب، تاریخ، یاد خواهد شد.

۲. نک: کتابشناسی، صص ۱۴-۱۰۴ که در آن خلاصه‌ای از محتوای کتاب و یک ارزیابی درباره اهمیت آن آورده شده است. علاوه بر مفلس، محمدحسین ناصرالشریعه نیز این کتاب را دیده و از آن در اثر خویش مختارالبلدان (تهران، ۱۳۴۲ ق) استفاده کرده است.

۳. کتابشناسی، صص ۱۷۶-۱۷۷؛ شیخ حسین بن محمدحسن قمی (مفلس) تحفة الفاطمین، جلد ۱، فصل ۱۳، ص ۱۳۰. بخش‌هایی از این کتاب اخیراً در میراث شهاب، شماره ۱۸ سال ۱۳۷۸ ش به بعد توسط علی رفیعی علامرودستی چاپ شده است.

می‌توان انتظار داشت که سومین مورخ برجسته قم در عهد ناصری، میرزا غلامحسین خان افضل‌الملک (ق. ۱۳۴۸-۱۲۷۹) رهیافتی بسیار متفاوت نسبت به تالیف تاریخ محلی داشته باشد. او که اثر خویش را در باره قم و نواحی آن تقریباً همزمان با فیض و ارباب نوشته است، از نسلی جوان‌تر بود که ارزش‌ها و تجربیات بسیار متفاوتی داشت.<sup>۱</sup> افضل‌الملک در تهران نشو و نما یافت و با بعضی از فرهیختگان و نخبگان قاجاری مانند بدیع‌الملک میرزا عمادالدوله ارتباط نزدیک داشت و با سطح دیگر و بالاتری از تاریخ‌نگاری آشنایی حاصل کرده و با دارالترجمه اعتمادالسلطنه همکاری می‌کرد و در آن مطالبی را از روزنامه‌های عربی به فارسی برمی‌گرداند. افضل‌الملک ادعا کرده است که صدراالتواریخ را که به نام اعتمادالسلطنه نشر یافته، او نوشته است. وی در سال‌های بعد، افضل‌التواریخ و چند سفرنامه نوشت و اثری چهار جلدی به نام کراسه المعی تألیف کرد.

از چشم افضل‌الملک که دانشمندی پایتخت نشین بود، دو مورخ پیر قمی یعنی ارباب و فیض از لحاظ پوشش، عادات و رویکردهای دیگر، قدیمی شده بودند. او حتی با در نظر گرفتن سنت‌های عادی ادبی و تاریخی روزگار خود، آنان را ساده لوح می‌پنداشت، گرچه ظاهراً دیدگاه‌های وی تحت تأثیر کینه‌ورزی و نخوت معمول او قرار داشت. نمونه‌ای از بدخواهی او را می‌توان در انتقاد او نسبت به ارباب، به هنگام اداره امور قنات ناصری دید.<sup>۲</sup> برخورد او با فیض بدتر از این بود. به نظر می‌آید او دچار رنجشی ویژه از فیض بود که به

۱. برای زندگی و آثار او نگاه کنید به کتابشناسی آثار مربوط به قم، صص ۱۲۴-۱۱۹؛ مقدمه حسین مدرسی طباطبائی بر کتاب تاریخ و جغرافیای قم (قم، ۱۳۹۲ ق)، نوشته افضل‌الملک، صص ۱۴-۴؛ مقدمه قدرت‌الله روشنی زعفرانلو بر دیگر کتاب افضل‌الملک به نام سفرنامه خراسان و کرمان (تهران، ۱۳۵۷ ش)، صص ۱-۵، و مقدمه منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان بر افضل‌التواریخ (تهران، ۱۳۶۱ ش)، صص ۲۴-۳. در کتاب اخیر گزارشی عالی درباره زندگی و شخصیت او ارائه شده است که براساس آن می‌توان گفت که اسنادی برای یک بررسی مستقل درباره این مورخ در خور توجه، وجود دارد.

۲. افضل‌الملک، تاریخ و جغرافیای قم، ص ۶۱.

همین دلیل بدون مناسبت در اثر خویش تاریخ و جغرافیای قم مطالبی شخصی درباره فیض آورده که در بهترین حالت ناخوشایند است.<sup>۱</sup> در همان کتاب وی قابلیت‌ها و ضعف‌های فیض را چنین بر می‌شمارد:

این مرد محترم طرز لباس و عادات و حالاتش به طرز قدما بود. سواد عربیت و مقدمات نحو را نیکو از عهده برآمدی و از لغات و پاره‌ای مطالب تاریخیه عرب اسلامی اطلاع داشتی. در واقع در زمره اهل کلاه او فاضل و ادیب قم بود. عرفانی داشت که حوزه مختصری در دوره او جمیع می‌شدند، اوقات خود را به شعر می‌گذرانیدند. این مرد از علم شعر و تقطیع و عروض آگاه بود، قصیده و غزل سرایی می‌کرد، الفاظ مغلوطنه استعمال نمی‌کرد و در شعر خود را کمتر از معاصرین نمی‌دانست. لیکن کلیتاً اشعار او دلبری تام و شیفتگی نداشت جذب قلوب نمی‌نمود، محتمل است از او قصیده‌ای درین کتاب نوشته گردد، عجالتاً به این یک شعر اکتفا می‌شود که به بحر نامطبوع ساخته است:

حسن تو اگر دکه برگشاید خورشید به شاگردیش گراید  
خط را به غایت نیکو می‌نگاشت، به خصوص خط ثلث و  
رقاع را به قلم شش دانگ به طرزی می‌نوشت که هر دایره آن  
را اگر پرگار می‌زدند سرمویی اختلاف نداشت در این خط از  
خوش‌نویسان و اساتید بود.<sup>۲</sup>

گرچه بدون تردید افضل‌الملک آدمی پر توقع، خودرأی، متکبر و بداخلاق بود، اما در رویکرد او خلاقیت و اصالتی وجود داشت که او را از همگنانش متمایز می‌کرد. با این همه وی در این دوره از زندگی خویش که بیش از هفده ماه در قم به

۱. همان کتاب، صص ۲۶-۱۲۲.

۲. همان کتاب، صص ۱۷-۱۱۶.

سر نبرد و در این مدت از ملازمان علی نقی میرزا بن رکن الدوله حاکم قم در ۱۳۰۴-۵ ق به شمار می‌رفت، جوانی بود که هنوز آثار مهم تاریخ‌نگاری خویش را ننوشته بود و بیشتر به بهره‌برداری از آثار دو سلف خویش اکتفا می‌کرد. او در آغاز گزارشی برای اعتماد السلطنه فرستاد که عمیقاً بر یکی از پژوهش‌های پیشین ارباب متکی بود،<sup>۱</sup> و پس از چندی همان مطالب را با افزوده‌هایی فراوان در سفرنامه‌ای ارائه کرد. این اثر عمدتاً مبتنی بر الگوی تواریخ محلی سنتی بود که همان عناوین معمول جا افتاده و ترتیب سنتی را داشت. با این همه افضل الملک اطلاعات و توضیحاتی مفصل به نوشته فیض و ارباب افزود. همین امر می‌تواند ادعای او را مبنی بر اینکه خود او تحقیق و تجربه‌ای دست اول «از راه بلوک گردشی و تحقیقات شخصی» در این باره داشته، تقریباً تأیید کند. او همچنین شرح کوتاهی درباره مقابر و بقاع قم به نام «تاریخ مشاهد و قبور واقعه در بلده قم» نوشت.<sup>۲</sup>

علی‌رغم پرکاری و رهیافت مترقیانه‌تر او برای تاریخ نویسی، افضل الملک اطلاعات بیشتری درباره قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ عرضه نمی‌کند، با اینکه این قحطی چنان مصیبتی بود که حتی شانزده یا هفده سال بعد، هنگام اقامت او در قم و تألیف تحقیقاتی درباره این شهر، بی‌شک تأثیر عمیق آن بر زندگانی همه کسانی که او ملاقات می‌کرد هنوز بر جای مانده بود. افضل الملک که کاملاً بر اثر ارباب متکی بود، مطلب زیادی به اطلاعات او نیفزود جز اینکه سال قحطی را به عنوان سال مبنا مورد استفاده قرار داد.<sup>۳</sup> با این حال سال‌ها بعد هنگامی که او تاریخ عهد مظفرالدین شاه را می‌نوشت دیدگاهی عمیق‌تر نسبت به تاریخ‌نویسی پیدا کرده و اهمیت توجه به چنین موضوعاتی را دریافته بود. افضل الملک در گزارش وقایع سال ۱۳۱۷ش اطلاعات مفصلی در باره هزینه نان و آرد، تلاش‌های حکومت برای

۱. کتابشناسی، صص ۹۳-۹۴. همین گزارش اساس تألیف بعدی او به نام تاریخ و جغرافیای قم بود.

۲. فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۲، سال ۱۳۵۶ش، ص ۱۵. نسخه خطی این اثر به شماره ۸۱۲ در کتابخانه ملک نگه‌داری می‌شود.

۳. افضل الملک، «کتابچه تفصیل و حالات دارالایمان قم» در: ارباب، تاریخ، بخش دوم، ص ۷۱.

پایین نگه داشتن قیمت‌ها و جلوگیری از تکرار مصیبت‌های قبلی عرضه می‌کند. در همین بخش او خاطرات مربوط به قحطی بزرگ ۱۲۸۸ را که در آن هنگام هنوز طفل بود به یاد می‌آورد:

ولی چنان در خاطر دارم که در سنه [هزار و دویست و هشتاد و هشت] در دوره ناصریه، سه سال در ایران قحط و غلا دست داد. در تمام بلاد ایران حاصل نروید. کار بر مردم سخت شد... والله به رأی العین دیدم که مردم در سرگذرها از گرسنگی می‌مردند. آن وقت سایرین جمع شده، به دهان او نان می‌گذاشتند. بعضی به جان آمده، می‌گفتند که «یک روز و یک شب بیشتر است که بی نان مانده‌ایم.» بعضی دیگر از بوی نان به جان نیامده، حیاتشان عودت نمی‌کرد و من که بچه بودم و به محلات خارج چندان عبور نمی‌کردم، در اطراف خانه خود سه نفر را چنین دیدم. و باز در ایران کار به جایی کشید که خون گوسفندان کشته را جمع کرده، در آتش گذاشته، قدری گرم کرده می‌خوردند. پوست خیک روغن و شیره را اگر می‌یافتند، می‌خوردند. مردم بیچاره اگر بچه را پنج ساله یا شش ساله که ممیز نبود، گول زده به خانه خود برده، او را کشته در دیگ انداخته و جوشانیده می‌خوردند. «بچه خوره» یک عنوانی بود که اگر اغنیا می‌خواستند بچه‌های خود را بترسانند می‌گفتند «هیچ مگو که بچه خوره آمده است!» لهذا، بچه‌ها ساکت می‌شدند. بسی بچه‌ها را از دیگ‌های خانه مردم پخته در می‌آوردند. این توصیفات کلی و مبتنی بر شایعه بودند، گرچه او گزارشی زنده و گویا درباره حادثه‌ای مربوط به قم را نقل کرده است که از یکی از آشنایان خود که شاهد ماجرا بود شنیده است.<sup>۱</sup> این تفصیلات کلی دست‌کم از آنچه افضل‌الملک در اثر قبلی

۱. افضل‌التواریخ، صص ۳۹۳-۹۴. جزئیات این حادثه در صفحه ۸۲-۸۱ این پژوهش آمده است.



خود درباره قم آورده بود، و نیز از آنچه فیض و ارباب در چارچوب تاریخ‌نویسی محلی سنتی نوشته بودند، بیشتر بود. جزئیات حادثه مذکور در قم خود نشان می‌دهد که حوادث غیرمعمولی در قم اتفاق افتاده بود - روی دادهایی که کسانی که از آنها اطلاع بیشتری داشتند، می‌خواستند تا آنها را فراموش کنند و وارد موضوع نشوند. از این لحاظ برخورد مورخان محلی قم با موضوع قحطی، با برخورد محققان سایر شهرهای قحطی زده فلات مرکزی ایران تفاوت چندانی نداشت. در هیچ‌یک از این شهرها، هیچ‌کس نمی‌خواست مطلبی به تفصیل درباره آنچه روی داد، بنویسد. شاید به عنوان یک عذرخواهی درباره غفلت از چنین موضوعاتی در گزارش‌های اولیه افضل‌الملک درباره قم بود که او بعدها به درستی نوشت:

مورخین آن زمان ناقص بوده، یا ملاحظه‌ای در کار داشته، جزئیات آن زمان را ننگاشته‌اند. من در آن زمان مورخ نبوده، لکن، همه چیز را به خاطر دارم.<sup>۱</sup>

### علی اکبر فیض

آنچه قبلاً ذکر شد تنها مطالبی بود که درباره قحطی بزرگ در قم به دست ما رسیده است تا اینکه در میان دست‌نوشته‌های متنوع علی اکبر فیض<sup>۲</sup>، دومین مورخ قم از مورخان سه‌گانه این شهر در اواخر دوره ناصری، متنی یافت شد که درک ما را از قحطی قم کاملاً تغییر می‌دهد. فیض که از لحاظ دقت و آگاهی فراتر از ارباب و در مقایسه با افضل‌الملک سنتی‌تر و دارای افق دیدی محدودتر بود، ظاهراً یک ادیب و محقق محلی مطابق الگوی معمولی بود. اما او از بسیاری جهات شخصی غیر

۱. همان کتاب، ص ۳۹۴.

۲. برای گزارشی درباره زندگی و آثار علی اکبر فیض نک به: کتابشناسی، صص ۱۱۴-۸۲؛ حسین مدرسی طباطبائی، راهنمای جغرافیای تاریخی قم (قم، ۱۳۵۳ش)، صص ۸۹، و فرهنگ ایران‌زمین، ۲۲ (۱۳۵۶ش)، صص ۱۰-۱۲، شیخ حسین بن محمدحسن قمی (مفلس)، تحفة الفاطمیین، جلد ۲، برگ‌های ۲۸۰-۲۸۲. در منبع اخیر مرگ او در سال ۱۳۱۲ قمری ذکر شده است.

معمول بود. او درباره بررسی خویش در مورد اوضاع قم روش‌های غیر متعارفی را در پیش گرفت که برای یک مورخ محلی در تعریف سنتی آن دور از انتظار بود. احتمالاً توجه به جنبه‌هایی از پیشینه خانوادگی و موقعیت اجتماعی فیض در قم می‌تواند روشن کننده این مطلب باشد که چرا در میان مورخان قم، فقط او این آمادگی را داشت تا به مسائل و وقایعی توجه کند که دیگران از آنها پرهیز داشتند. فیض مانند ارباب، قمی نبود. پدر بزرگش از خانواده‌ای رده پایین در خوانسار بود که فقط به دلیل صباحت منظر و آواز خوش عمویش علی محمد که مورد توجه فتحعلی شاه قرار گرفته بود، نسل بعدی این خانواده قادر شدند تا محیط اجتماعی محدود خویش را ترک کنند. علی محمد در دربار ترقی کرد. او پس از درگذشت مادر فتحعلی شاه به عنوان نیابت به حج فرستاده شد، سپس لله عضدالدوله و پس از آن به للگی علی محمد نظام الدوله شوهر خواهر عضدالدوله گماشته شد که حاکم کاشان بود. او توانست برادر جوان ترش، محمد را که پدر فیض بود، برای تحصیل به تهران بیاورد. در همین زمان محمد نیز از مرتب‌ترین همین شاخه از خاندان قاجار و وزیر یا پیشکار خورشید کلاه خاتون خواهر عضدالدوله و همسر نظام الدوله شد. گرچه ارتباط نزدیک با هریک از شاخه‌های خاندان قاجار خطرات خاص خود را داشت، اما این دو برادر به‌هنگام ناخشنودی فتحعلی شاه در خلال هرج و مرج کاشان و فرار نظام الدوله به عتبات، موقعیت خود را حفظ کردند. هنگامی که فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ ق در اصفهان درگذشت هر دو برادر همراه وی در این شهر بودند. فتحعلی شاه قبلاً حاجی علی محمد را متولی مقبره‌ای کرده بود که خود او در صحن کهنه در حرم حضرت فاطمه علیها السلام درست کرده بود، از این رو وی نعش شاه مرحوم را در آخرین سفرش به قم حمل کرد.<sup>۱</sup> طی یک سال تمام اعضای خانواده فیض در قم اقامت کردند. پدر فیض خانه‌اش در تهران و باغش را در کن فروخت و در

۱. درباره تفصیلات مربوط به بقعه فتحعلی شاه نک به حسین مدرسی طباطبائی، تربت پاکان (قم، ۱۳۹۵ق)، جلد ۱، صص ۷۸-۸۸. برای صفات و خصوصیات علی محمد و متولی شدن او نک به عضدالملک، تاریخ عضدی (تهران، ۱۳۵۵ش)، به کوشش عبدالحسین نوائی، صص ۵۶-۵۳.

کوچه حرم در قم خانه‌ای خرید و به عنوان نایب برادر بزرگ‌ترش که متولی بقعه خاقان مغفور بود، فعالیت کرد. هنگامی که در سال ۱۲۵۸ ق علی محمد درگذشت، او جانشین برادر شد.

در این زمان خاندان فیض قم را به عنوان شهر محل زندگی خود پذیرفتند. بزرگ‌ترین فرزند خانواده یعنی علی اکبر فیض هنگامی که خانواده او تهران را ترک کردند، بیشتر از شش سال نداشت. بنابراین او تمام دوره تحصیلیش را در قم گذراند و در محیط اجتماعی غیر معمولی که خانواده او در قم داشتند، نشو و نما یافت. از سویی، خانواده فیض خارج از تشکیلات سنتی مذهبی قم بودند و تولیت بقعه سلطنتی برای آنان منزلتی مذهبی ایجاد نمی‌کرد. منصب تولیت بقعه، منصبی جدید بود که به ساختارهای ریشه‌دار جامعه قمی که در آن، آستانه و سلسله مراتب روحانی تفوق داشت، اضافه شده بود.

از سوی دیگر علی محمد و برادرش موقعیتی پایین و پس از چندی متوسط در دربار سلطنتی داشتند و بیشتر با نسل جدیدتر خاندان قاجار محشور بودند. از لحاظ خلق و خو، آنان بیشتر اهل امور دنیوی، خوش‌گذرانی، ادبیات و هنر بودند. علی محمد را شاعری می‌دانستند که تخلص قرغی داشت و فیض مخصوصاً «مدح خلد مکان» و مثنوی او به نام «نصیحة الامارده» را ستایش می‌کند. هر دو برادر اشعاری سرودند. فیض صرفنظر از احساس احترام نسبت به پدر تعدادی از اشعار پدر خویش را حفظ کرد. اما او آنقدر منصف بود که بگوید که آن اشعار خیلی سطح بالا نیستند. اما میرزا محمد با تألیف اثری در زمینه تاریخ محلی الگویی برای نسل بعدی خانواده فراهم آورد. او رساله‌ای درباره مقابر و مشاهد قم به نام *رضایا* باب رضوان فی مناقب سلطان خراسان تألیف کرد که حاوی بخش‌هایی درباره شهر قم، علما و شخصیت‌های برجسته آن نیز هست.<sup>۱</sup>

نظر به اینکه حاجی علی محمد فقط دو دختر داشت و وارث ذکور نداشت، میرزا محمد به سرعت مسئولیت خانواده‌ای بزرگ از چندین همسر را برعهده

گرفت که دست کم ده پسر و دو دختر را از چهار زن که یکی از آنها بیوه برادرش بود، شامل می‌شد. درآمد روستاهای کهک و بید هند که تیول بقعه بودند ۱۰۰۰ تومان نقد و ۹۳ خروار غله بود که صرف نگه‌داری بقعه فتحعلی‌شاه، روشنایی و نظافت آن، روضه خوانان و قاریان و سرانجام معیشت خود متولی می‌شد. در نخستین سال پس از مرگ محمد شاه، امیر کبیر به حاکم قم اجازه داد که بعد از کم کردن مخارج که ۸۴۳ تومان و ۴۰ خروار غله بود، مابقی تیول را بردارد، اما پس از برکناری امیر کبیر تمامی تیول بقعه دوباره احیا شد.<sup>۱</sup> چنین در آمدی تضمینی مناسب و راحت برای معیشت بود اما گفته شده که میرزا محمد به هنگام مرگش در سال ۱۲۷۸ ق عائله‌ای ۶۰ نفری داشت و در نتیجه یک بدهی ۸۰۰ تومانی باقی گذاشت که فیض آن را طی چندین سال پرداخت کرد. بسیاری از برادران فیض اهل حرفه‌هایی چون کلاه‌دوزی، اُرسی دوزی و صحافی بودند. همچنین آنها در مکاتب محلی تحصیل کرده بودند و اغلب آنها از ارتباطات خانوادگی خویش با حکومت برای در پیش گرفتن حرفه‌ها و مشاغل مناسب استفاده کردند.

اما مقدر این بود که علی‌اکبر به عنوان فرزند ارشد جانشین پدر گردد. او تا سال ۱۲۶۴ ق نزد میرزا اسحاق مدرس تفرشی<sup>۲</sup> که ادیبی مشهور بود، آموزش دید. به نظر می‌رسد که میرزا اسحاق تأثیری قاطع بر پیشرفت فکری و معنوی فیض در جوانی او داشته است. میرزا اسحاق حجره‌ای در مدرسه فیضیه داشت و محور گروهی از شاگردان و ستایش‌گران خویش بود. فیض در این حلقه بود و او را «حضرت درس» نام داد. وی به گردآوری و تحلیل آنچه میرزا اسحاق درباره قوانین قدیم قم تقریر می‌کرد، اهتمام نمود. این مطلب نشانه‌ای از دل‌بستگی فیض به جنبه‌های غیرمعمول

۱. شرح زندگی و شجره‌نامه نویسنده، نسخه خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی، شماره ۴۳۷۷، برگ‌های ۱۴-پ ۱۵.  
 ۲. در اثر ارباب، تاریخ، ص ۱۲۴، حسین مدرسی طباطبائی شماری از اشاره‌های نویسنده به میرزا اسحاق را گردآورده است که طی آنها ارباب او را شخصی «با نفس سلیم و فیضی عمیم» توصیف کرده است (همان کتاب، ص ۳۰).

تاریخ است. <sup>۱</sup> فیض با پشتگرمی از معیشتی مطمئن، اغلب اوقات خویش را در حلقه میرزا اسحاق می‌گذراند. حلقه‌ای که شامل شاعران و شاهزادگان قاجاری نظیر فاضل شاه میرزا می‌شد و به واسطه شغل پدرش و نیز ارتباط آنها با میرزا اسحاق، او با شاهزادگان معمر قاجاری مانند همایون میرزا و جهانگیر میرزا مؤلف تاریخ نو و پندنامه آشنا بود. <sup>۲</sup>

فیض در رساله‌ای که در ۲۶ سالگی نوشت <sup>۳</sup>، به این زندگی خوش و راحت پرداخته است. فیض این اثر را به یکی از نزدیک‌ترین دوستانش که بعداً حاکم قم شد، یعنی محمدحسین میرزا ابن محسن میرزا امیرآخور که در صفر ۱۲۷۱ ق به زیارت کربلا رفته بود، تقدیم کرد. او و محمدحسین میرزا هر دو در فیضیه نزد میرزا اسحاق درس خواندند. شاهزاده نیز به شدت تحت تأثیر «حضرت درس» بود و شعری را به او تقدیم کرد، شعری که بعدها فیض شرح و تعلیقاتی بدان افزود. <sup>۴</sup> رابطه میان فیض و حاکم، نقش داش قلی - خواننده‌ای جوان و جذاب - و دیگر شاهزادگان در متن آشفته و در هم فیض به روشنی بیان نشده است اما مسلم است که در این جمع تا حدودی لاقید، او تریاک می‌کشید و در شب نشینی‌های دیر هنگام آنان شرکت داشت. در همین شب نشینی‌ها بود که مهارت‌های ادبی و خوش‌نویسی و همچنین شوخ‌طبعی او، وی را شخصیتی همه‌پسند ساخت. او به

۱. همان رساله «قانون قم» که در کتابشناسی، ص ۹۷، با این توصیف آمده است: «در شرح قوانین مندرسه قمیون از افادات قبلة الانامی میرزا اسحاق.»

۲. جهانگیر میرزا بن عباس میرزا به دستور برادرش محمدشاه کور شد. پندنامه تألیف او نشانه دیگری از علائق ادبی او و نوع خاصی از محیط اجتماعی حول و حوش میرزا اسحاق بود. نسخه اصلی اثر پندنامه که به خواهش فیض ساخته شده (کتابشناسی، ص ۸۶) به شماره ۱۹۳۷ در کتابخانه فیضیه نگه‌داری می‌شود. جهانگیر میرزا به سال ۱۲۶۹ و همایون میرزا در سال ۱۲۷۳ درگذشتند.

۳. عنوان کامل کتاب چنین بود: تاریخ زندگانی و شرح حال فیض قمی موسوم به فراقیه. نسخه اصلی این کتاب در کتابخانه مجلس به شماره ۸۵۶۲۳ نگه‌داری می‌شود.

۴. کتابشناسی، صص ۹۸-۹۷، که در همان مجموعه به عنوان پندنامه صحافی شده است و درباره آن چنین توضیح داده شده است: «در حالات و مقالات و حکومات او» (ارباب، تاریخ، ص ۱۲۴).

حمایت آنان نیاز داشت و از لحاظ اجتماعی از دوستی آنها بهره می‌برد و در عوض با شخصیت فرهیخته، ادبی و جذاب خود به جمع آنان گرمی می‌بخشید. اما یک جنبه جدی‌تر در زندگی فیض وجود داشت که طی افزایش سن و تثبیت او در جامعه قم توسعه یافت. فیض پس از مرگ پدرش در سال ۱۲۷۸ق، هنگامی که سی سال و اندی داشت، به عنوان متولی جانشین پدر شد و سمت تولیت را چندین سال بر عهده داشت. او که عموماً به لقب «سربقعه» معروف شده بود که اشاره‌ای به موقعیت خاص اجتماعی او بود، از این طریق با شاهزادگان قاجاری که یا در قم می‌زیستند یا به زیارت مقبره فتحعلی‌شاه می‌آمدند، تماس داشت و به آسانی با آنان نشست و برخاست می‌کرد و برای بعضی از آنها شعر می‌گفت. اما این موارد لزوماً سبب افزایش اعتبار او نزد نخبگان قمی نمی‌شد. فیض با درآمد منظم تیول‌های وقف بقعه فراغت کافی برای پرداختن به امور ادبی و تحقیقی داشت و از همین طریق به آسانی به اشخاص مهم و با نفوذ قم دسترسی داشت. پدر فیض ترتیب ازدواج او با دختر حاجی محمدرضاخان زند را داده بود. این خان زند از نسل خاندان زند و زمین‌داری بود که در منطقه قم از سده قبل ساکن شده بود.<sup>۱</sup> او با دو خاندان سرشناس غیر روحانی قم یعنی خاندان حاجی حسینی و بیگدلی آشنا بود، خاندان‌هایی که نسل بعدی خاندان فیض از طریق وصلت با آنان ارتباط نزدیکی داشت. کوتاه سخن اینکه او در اجتماع محدودی که در آن زندگی می‌کرد، به فراغت می‌گذرانید. شاید آنچه که او در اواخر عمر خود با کمی حسرت درباره زندگی‌اش آورده حاکی از همین مطلب باشد:

چون امر تولیت آن بقعه شریفه مرجوع به این بنده گردید، به ناچار در جوار بضعه احمدی - صلوات‌الله علیها - رحل اقامت انداخته،

۱. فیض هیچ اشاره‌ای به نام همسرش نمی‌کند. تنها مطلبی که او در شرح زندگی و شجره‌نامه نویسنده، برگ ۲۴۹ آورده این است که پدرش ترتیب این ازدواج را داد. ناصرالدین شاه در سفر چهارم به قم در ۱۲۸۴ق می‌نویسد که حاجی محمدرضاخان زند از اعیان قم است و با وجودی که حداقل ۸۵ سال دارد «خیلی با بنیه و گردن قوی» است. نک به سفرهای ناصرالدین‌شاه به قم ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ه.ق (تهران، ۱۳۸۱ش)، به کوشش فاطمه قاضیها، ص ۵۱.

پاره‌ای اوقات به ترسل بعضی رسائل خود را مشغول می‌دارد و بعضی اوان به اجرای میاه و آبادی مزارع و املاک می‌پردازد.<sup>۱</sup> با وجود این فیض از طریق علائق ادبی و تحقیقی خویش قادر بود فراتر از محدودیت‌های نسبی حاکم بر جامعه درون‌گرای قمی پای گذارد. او روابط دوستانه‌ای با میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک داشت که تقریباً هم سن فیض بود و سال‌های نوجوانی‌اش را در قم زندگی کرده بود. خانلرخان پس از آن به تهران عزیمت کرد و پس از عهده‌دار شدن چندین منصب نظیر منشی دیوان، دوبار به سفارت ایران در لندن اعزام شد و بعداً مسئول بخش انگلستان در وزارت امور خارجه ایران گردید. فیض همه تلاش خویش را به کار برد تا رابطه او با تهران استمرار داشته باشد. اما چون خاستگاهی شهرستانی داشت برای او بسیار سخت بود که در انجمن‌های ادبی سطح بالای تهران چندان جایی داشته باشد. تبادل نامه میان او و اعتصام‌الملک که افضل‌الملک آنها را در کتابش درباره قم آورده، نشان می‌دهد که مرکز نشینان چگونه به ادعاهای ادبی او می‌نگریستند و در عین حال حاکی از آن است که چگونه او با ادامه اقامت در قم، در همه زمینه‌ها در معرض اتهام صریح کهنه‌گرایی بود.<sup>۲</sup> بعضی از نظرات اعتصام‌الملک ظاهراً فراتر از محدوده شوخی‌های دوستانه درباره فیض بود و همین امر در عین حال نشانه دیگری از خوی و خصالت افضل‌الملک است که این نامه‌ها را در کتاب او آورده است.

محتمل است که فیض از چشم اعتصام‌الملک و افضل‌الملک کنایه زن، وسیله‌ای برای تفریح بوده است اما هر بار که به تهران می‌رفت با علی‌قلی میرزا

۱. تذکره شعرای معاصرین دارالایمان قم، نسخه خطی شماره ۱۴۵، برگ ۱۹۸. برای چکیده‌ای از این اثر سودمند نک: کتابشناسی، صص ۹۸-۱۰۴.

۲. افضل‌الملک، تاریخ و جغرافیای قم، صص ۱۲۲-۲۶. برای شرح زندگانی میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک و ارتباطش با خانواده فیض نگاه کنید به سفرنامه میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک (تهران، ۱۳۵۱ش)، به کوشش منوچهر محمودی، مقدمه ۱۵-۲۲.

اعتضاد السلطنه وزیر محقق و پرنفوذ علوم تماس می‌گرفت. آن دو درباره امور فرهنگی به تبادل نظر می‌پرداختند و فیض چندین درخواست وزیر علوم برای کتابت چند نسخه خطی را عملی کرد. اعتضاد السلطنه توانست از طریق فیض علاوه بر چند نسخه دیگر، به نسخه‌ای از ترجمه تاریخ قم اثر حسن بن علی قمی و نیز بوارق<sup>۱</sup> دست یابد. همچنین او از فیض خواست تا بخشی از متنی را از کتاب کلام الملوک کتابت کند. این قطعه بعداً بر دیواری در جبهه شمال غربی بقعه فتحعلی شاه کتابت شد.<sup>۲</sup> در عوض اعتضاد السلطنه وعده داد تا نسخه‌ای از اصل عربی کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد قمی را که به گفته او پیدا شده بود برای او بفرستد. اما او پیش از آنکه بتواند آن را کتابت کند، درگذشت.<sup>۳</sup> فیض ادعا کرده که اعتضاد السلطنه هیچگاه از مصاحبت او سیر نمی‌شد:

با آنکه از همگان خود در کمالات و فضیلت برتری داشت میل غربی به مصاحبت و منادمت او داشت و هر وقت او را ملاقات می‌کرد از جمیع کارهای دولتی و شخصی دست کشیده، مشغول صحبت علمی می‌شدند و مکرر می‌فرمودند من از صحبت این میرزا سیر نمی‌شوم.<sup>۴</sup>

۱. کتابشناسی، صص ۶۴، ۱۰۵۷ و ۲۰۸.

۲. حسین مدرسی طباطبائی. تربت پاکان (قم، ۱۳۹۵ق)، جلد ۱، ص ۸۷. این متن در جمادی‌الاولی ۱۲۹۰ به اتمام رسید و اینک به شماره ۲۴۴۷ در کتابخانه ملی نگهداری می‌شود. در ذوالقعدة همان سال فیض نسخه‌ای از کلام الملوک را برای اعتضادالدوله حاکم قم فراهم آورد که اینک به شماره ۷۵۱۷ در کتابخانه سپهسالار نگهداری می‌شود. همچنین نسخه‌ای دیگر برای چارلز لین (نک: ارجاع شماره ۱، ص ۳۹) در رمضان ۱۲۹۰ کتابت کرد.

۳. جنگ شماره ۱۴۶ برگ‌های ۱۴۵-پ. در این گزارش تاریخ‌ها آشفته هستند. فیض می‌گوید که دو دیدار او از تهران برای ملاقات با اعتضاد السلطنه در سال ۱۳۰۰ و ۱۳۰۲ق انجام شده است. اما معمولاً سال درگذشت وزیر علوم را محرم ۱۲۹۸ نوشته‌اند. ترجمه تاریخ قم به دستور فیض در شوال ۱۲۹۵ کتابت شده و اینک به شماره ۱۴۶۷ در کتابخانه سپهسالار نگهداری می‌شود. در کتابشناسی صص ۲۰۵-۲۰۸ از این موضوع بحث شده که به احتمال قوی نسخه اصل عربی آن کتاب، دست کم از زمان ترجمه فارسی بخشی از آن در سده نهم هجری به بعد، هرگز در دست نبوده است.

۴. شرح قرظی در جنگ شماره ۱۶۲، برگ ۹۵.



از طریق همین ارتباط فیض، پدرش و عمویش با سرآمدان قاجار بود که بعضی از برادران فیض و فرزندانشان قادر بودند خودشان را به اشخاص برجسته عضو حکومت قاجاری نزدیک کنند و یا مشاغلی را در پیش گیرند که لازمه آنها فهم شرایط دنیای جدید بود. میرزا علی محمد حکیم، برادر ناتنی فیض فرهیخته‌ترین و درس خوانده‌ترین برادرانش بود و با میرزا خانلرخان اعتصام‌الملک دوستی نزدیک داشت. این برادر در آغاز منشی یکی از دیر پاترین حاکمان قم یعنی محمد مهدی خان اعتضادالدوله<sup>۱</sup> شوهر فخرالملوک، بزرگ‌ترین دختر ناصرالدین شاه بود. به برکت همین پیوندها بود که او توانست با یکی از شاهزادگان، دختر صاحبقران میرزا پسر فتحعلی شاه، ازدواج کند. همچنین او نویسنده و مؤلف کتاب شکرستان و شاعر بود که تخلص حکیم داشت. به دلیل همین توانایی و سلیقه‌ها او پیوندی بسیار نزدیک با فیض داشت و فیض نیز او را از سر مهربانی چنین توصیف کرده است: «با خط و فضل و طبع منشیان بی بدیل و شاعران عدیم‌النظیر است.»<sup>۲</sup> فیض حکیم را نایب خود در امر تولیت بقعه خاقان کرد. بعضی از برادران فیض با تشکیلات مذهبی قم ارتباط داشتند: آقا محمود ناظر املاک و دهات حاجی سید حسین متولی باشی آستانه بود.<sup>۳</sup> او در سفر زیارتی متولی باشی به عتبات، همراه او بود. سلطان خانم خواهر ناتنی فیض با پسر حاجی ملا محمد صادق که مهم‌ترین مجتهد قم در این عهد بود، ازدواج کرد.<sup>۴</sup>

۱. اعتضادالدوله علاوه بر حکومت دیگر مناطق، در سال ۷۵-۱۸۷۴/۱۲۹۱ قمری مدتی پس از قحطی بزرگ به حکومت قم منصوب شد و چند بار دیگر نیز همین سمت را تا زمان مرگش در سال ۹۰-۱۸۸۹/۱۳۰۷ قمری داشت. در این سال پس از مرگ وی پسرش عباس میرزا جانشین او در حکومت قم شد.  
۲. شرح زندگی و شجره‌نامه نویسنده، برگ ۲۱. حتی افضل‌الملک نیز مانند فیض مهارت او در منشی‌گری و تألیف و سبک جدید او را در خوش‌نویسی ستود. او می‌افزاید که حتی در هنگام تألیف کتابش، حکیم علیرغم بدتر شدن وضع بینایی‌اش همچنان مشغول کار بود.

۳. نک: ص ۴۵، پاورقی ۳.

۴. نک: ص ۴۶، پاورقی ۱.

اما همچنین ارتباطات خانوادگی دیگری وجود داشتند که فیض را با افق‌های وسیع‌تری آشنا می‌کردند، گرچه او خود به لحاظ مسئولیت‌های موروثی محدود به دنیای نسبتاً بسته یک شهر کوچک بود. سومین برادرش میرزا حسن به مسافرت خارج از کشور رفت. او به مدت سه سال همراه محمود خان ناصرالملک در لندن که فیض آن را به صورت «پایتخت ویکتوریا پادشاه انگلستان» توصیف کرده، زندگی کرد. سپس هنگامی که ناصرالملک به حکومت رشت منصوب شد، به عنوان فرارش باشی همراه او به این شهر رفت. ششمین برادرش، آقا جواد صندوق‌دار حسنعلی خان گروسی وزیر فواید بود و همراه او به استانبول رفت و در سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگ، نیز در معیت وی بود. بعد از آن با حکیم الممالک مرتبط شد و زمانی که او به حکومت بروجرد منصوب شد، آقا جواد فرارش باشی وی بود. آقا رضا چهارمین برادر فیض پیشنهادت میرزا فضل‌الله وزیر نظام بود و پس از آن در عکاسخانه دولتی در تهران مشغول کار شد.

در نسل بعدی خاندان گسترده فیض نمونه‌های بیشتری از کسانی وجود داشتند که مهارت‌ها و علوم جدید را پذیرفتند. شاید این مطلب تصادفی نبود که چند تن از اعضای این خانواده در امر اداره تلگراف آموزش دیده بودند. کار در تلگرافخانه حرفه‌ای بود که اهمیت و مسئولیت محلی برای صاحب خویش به همراه داشت و بستری بود برای افراد تحصیل کرده و شایسته‌ای که ثروت خانوادگی یا امکانات لازم برای دستیابی به مشاغل نان و آب‌دار در دولت را نداشتند. از آن گذشته فیض خود شاهد نقش تلگرافخانه در شهر کوچکی مثل قم بود و با چارلز لین سرپرست اداره تلگراف هند و اروپا آشنایی داشت.<sup>۱</sup> علی‌اصغر فرزند ارشد فیض علم تلگراف را در تهران آموخته بود و در چندین مرکز ایالتی در تلگرافخانه خدمت کرد و دست کم دو تن از برادرزادگان فیض نیز در این حرفه بودند، در حالی که پسر دومش، میرزا

۱. در رمضان ۱۲۹۰/اکتبر ۱۸۷۳، فیض نسخه‌ای از کلام الملوک را برای چارلز لین کتابت کرد. نک:

E.G. Browne, A descriptive catalogue of the Oriental MSS. belonging to the late E. G. Browne (Cambridge, 1932), ed. by R. A. Nicholson, pp. 115116.

محمد فیض، حرفه سنتی را انتخاب کرد و مجتهد مهمی گردید. عمر طولانی میرزا محمد در ۱۳۷۰ق خاتمه یافت و در مراسم ختم او بود که سپهبد رزم‌آرا ترور شد. تأثیرات گوناگون این پیشینه خانوادگی و ارتباطات، در تاریخ نویسی و اشعار و تحقیقات فیض انعکاس یافته است. هنرها و علائق علی‌اکبر فیض به عنوان یک ادیب در عصر خود متنوع بودند. فیض شاعری نسبتاً صاحب قریحه بود و دیوانی داشت. او از اشعار شاعران متقدم مانند انوری آگاهی داشت و رساله‌ای درباره او نوشت که ناتمام ماند. از سوی دیگر او مجموعه‌ای سودمند درباره شاعران محلی به نام تذکره شعرای معاصرین قم فراهم آورد که بسیار مفصل و سودمند است.<sup>۱</sup> در یکی از جنگ‌های متعدد خویش او شرحی درباره دانشمندان و محققان قمی آورد<sup>۲</sup> و در دیگر جنگ‌ها دست کم در دو جا شرحی درباره خانواده‌اش تألیف کرد.<sup>۳</sup> فیض خوش نویسی ممتاز بود و بعضی از نمونه‌های خط او در بناهای تاریخی عمومی قم برجا مانده است.

از دیدگاه زندگی معنوی و مذهبی، فیض تمایلات جدی صوفیانه و گرایش‌های نعمت‌اللهی داشت و در جوانی مرید پیر مشهور صوفی غلامرضا مشتاقعلی شاه (شیشه‌گر) بود. مشتاقعلی شاه که مدت زمانی مرشد نعمت‌اللهیه در قم بود و سپس قطب محبوب نخبگان تهران گردید، رساله‌ای به اسم فیض به رشته تحریر درآورد.<sup>۴</sup> سی سال بعد فیض شرح کوتاهی درباره مرگ وی در ۱۳۰۱ق نوشت. بنابر نوشته

۱. نسخه خطی شماره ۱۴۵، در کتابخانه آیت‌الله مرعشی. این نسخه احتمالاً ابتدا در سال ۱۲۷۷ق نوشته شده و سپس فیض در طول حیات خویش مطالب را بدان افزوده است. نک: کتابشناسی، صص ۹۹-۱۰۴. کامل‌ترین فهرست آثار گوناگون فیض در این کتاب آمده، راهنمای جغرافیای تاریخی قم، صص ۸-۹.

۲. کتابشناسی، ص ۹۵.

۳. شرح زندگی و شجره‌نامه نویسنده، و شرح حال خاندان خود. نک: کتابشناسی، صص ۸۵ و ۸۸-۸۹.

۴. رساله فیضیه، به سال ۱۲۷۱ق در قم نوشته شد و به عنوان «سیر و سلوک» معرفی شده نک: احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی (تهران، ۱۳۴۹ش)، جلد ۲ (۱)، ص ۱۳۰۶؛ خان‌بابامشار، مؤلفین کتب چاپی (تهران، ۱۳۴۲)، جلد ۴، ص ۷۰۶.

فیض استاد شیشه‌گر مشوق او برای تألیف تذکره شعرا بوده است.<sup>۱</sup> گفته شده که او در مجالس و مراسم صوفیان شرکت می‌کرد و نام صوفیانه فیض که او بر خود گذاشت، برگرفته از نام فیض علی شاه بوده است. یکی از برادران او به نام احمد و نیز فرزند ارشد فیض، میرزا علی اصغر ظاهراً از مریدان مشتاقعلی شاه بودند.<sup>۲</sup> وی همچنین اشعار مرسوم مذهبی مانند قصیده‌ای در مدح حضرت فاطمه علیها السلام<sup>۳</sup> و ترجیع‌بندی در مدح مولا علی علیه السلام سرود.<sup>۴</sup>

شاید در مقام یک مورخ محلی است که فیض می‌تواند دعوی در خاطر ماندن داشته باشد. احتمالاً مهم‌ترین اثر او تاریخ قم بود که وی در تألیف آن ترجمه تاریخ قم حسن بن علی قمی را که از سده نهم هجری بود، الگوی خویش قرار داد. فیض به عنوان حافظ سنت‌های اجتماع خود و گزارش‌گر زندگی اشخاص سرشناس و مشهور روزگار خود، با قضاوت بر اساس تنها خلاصه در دسترس از این کتاب، مورخی کاملاً سنتی و متعارف بود. بدین معنی که وی در کتاب خویش شرحی درباره موقعیت جغرافیایی شهر قم و محدوده آن، فهرستی از بناها، باغ‌ها، قنوات شهر، حومه و بلوکات آن، بنای اولیه شهر، بارگاه حضرت معصومه علیها السلام و متولی‌باشیان آن و دیگر بقاع متبرکه و آرامگاه‌ها ارائه کرده است و مخصوصاً در فصل‌های دوم و سوم اطلاعات سودمندی درباره علمای معاصر قم و طبیبان و شاعران قمی به دست داده است.<sup>۵</sup> احتمال دارد که فیض برای اطلاعات فنی،

۱. جنگ شماره ۱۶۲، برگ ۱۱، و کتابشناسی، صص ۱۰۲-۱۰۱.

۲. شرح زندگی و شجره‌نامه نویسنده، برگ‌های ۱۶-پ، اشاره‌های مربوط به نعمت‌اللهی بودن فیض در این اثر دیده می‌شود: شرح حال قرغی، جنگ شماره ۱۶۲، برگ ۹۵ تألیف عضدالدوله سلطان احمد میرزا در سال ۱۳۰۵ق. این جنگ مطالب جالبی درباره فیض، عمو و پدر وی دارد.

۳. جنگ شماره ۱۶۲، برگ‌های ۳۰-پ و همچنین جنگ شماره ۱۴۵، برگ‌های ۲۲-۲۴-پ.

۴. تذکره شعراء، برگ‌های ۲۰۷-۲۰۸-پ.

۵. کتابشناسی، صص ۱۰۴-۱۰۳. در اینجا تاریخ تألیف کتاب ۱۳۰۳ق ذکر شده است که چند سال پس از اثر ارباب است. اما فیض بنا بر شیوه خویش اطلاعاتی درباره سال‌های پس از آن، دست کم تا سال ۱۳۰۵ق، بر آن افزوده است.

اقتصادی و جغرافیایی خویش، به تجربه دست اول و بررسی‌های دقیق‌تر حرفه‌ای متکی بوده است که ارباب طی چندین سال آنها را فراهم آورده بود. با این همه فیض در تعلیقات خود درباره شرح حال‌ها و بررسی ادبی خویش آشنایی عمیق خویش با حیات اجتماعی و فرهنگی شهری را که دقیقاً آن را می‌شناخت، نشان داده است.

در زمینه‌های دیگر فیض نشان داد که به عنوان مورخ محلی عهد خود، ویژگی‌های غیر معمولی داشت. بنابر نوشته‌های ناپایدارتر او که به گونه‌ای تصادفی در جنگ‌هایی متعدد گردآوری شده است، این نکته روشن می‌گردد که فیض اهمیتی ویژه به توصیف عادات و رفتار و گوشه‌هایی ظریف از زندگی شخصیت‌هایی مانند ملامهدی نراقی می‌داد که از نزدیک آنها را می‌شناخت، همان گونه که بعضی از خصوصیات متفاوت دوستانش نظیر خست فوق‌العاده حاجی علی اکبر قمی را هجو کرد و هجویه‌ای درباره آنان از جمله درباره آقا میرزا مجید نوشت. او همچنین درباره وقایع عهد خود که یا خود به چشم دیده بود و یا فکر می‌کرد که مهم هستند نوشت، نظیر شرحی که درباره مرگ میرزا محمدرضا، متولی باشی قبلی، و چگونگی دریافت خلعت ارسالی ناصرالدین شاه توسط میرزا سید حسین، جانشین و فرزند متولی باشی، تألیف کرد.<sup>۱</sup>

وی علاوه بر آنکه به سنن معمول و موضوعات مورد علاقه مورخان تواریخ محلی مانند توصیف معجزاتی که در آستانه حضرت معصومه علیها السلام در شاه قاسم کهک و یا شاهزاده اسماعیل روی داده بود، پرداخته است، وقایع غیر معمولی را که در اطراف قم اتفاق افتاده بود، مانند طغیان رود اناربار، ظهور ناگهانی دریاچه نمک یا طرح‌های ساختمانی در خور توجه در شهر از جمله بنای صحن جدید و پلی تازه‌ساز را نیز توصیف کرده است. روی داده‌های مهم سیاسی مانند طغیان شیخ عبیدالله خان در کردستان یا شیوع وبا در تهران به سال ۱۳۱۰ ق یعنی چند ماه پیش

۱. جنگ شماره ۱۶۲، برگ ۱۱۲ پ.

از مرگ او نیز توجه وی را به خود جلب کرده است.<sup>۱</sup> هیچ یک از این توصیفات از چند صفحه تجاوز نمی‌کند که آن هم شتابزده به صورتی نامرتب نوشته شده است.<sup>۲</sup> آثار یاد شده همراه با دیگر آثار پراکنده فیض مخصوصاً تاریخ قم، تذکره شعرای معاصرین دارالایمان قم، فراقیه و قانون قم منابعی ضروری برای بررسی مفصل تاریخ اجتماعی و فرهنگی قم در عهد ناصری را فراهم می‌آورند.

روی هم رفته آثار فیض و منابعی که او گردآورد، او را در نقش ادیبی نشان می‌دهد که در صدد ثبت و فهم وقایع جهان متغیر پیرامون خود بود، دنیایی که محدودده‌هایش در این عهد به دلیل ایجاد تلگراف و بهبود ارتباطات وسعت یافته بود. اما فیض کاملاً نمی‌دانست که چگونه این تحولات را در ساختار بسیار محافظه کارانه یک تاریخ محلی بگنجانند. او نیز مانند پیشینیانش میل داشت تا در آثار خویش «حضور مستمر خواست خداوند بر روی زمین» را نشان دهد، «تذکر و تنبیه دهد، و یا در تثبیت و ترویج مذهب حقه» مشارکت کند.<sup>۳</sup> کنجکاوی‌اش او را می‌داشت تا درباره وقایعی مطلب بنویسد که در افق‌های ذهنی مورخ محلی نمی‌گنجیدند. همچنین او تمایل زیاد و تقریباً غیرعادی برای پرداختن به مصیبت‌هایی چون وبا،

۱. میرزا علی اصغر، فرزند ارشد علی‌اکبر فیض، در زمان شورش شیخ عبدالله در کردستان رئیس تلگرافخانه گروس بود و مرتباً درباره آن حوادث به تهران گزارش می‌فرستاد؛ علی‌اکبر فیض خود رساله کوتاهی در این مورد زیر عنوان «تفصیل واقعه شیخ عبدالله که در طرف آذربایجان فتنه‌ها کرد» در سال ۱۳۰۳ ق نوشت. نک: حسین مدرسی طباطبائی، وحید، شماره ۲۵۴-۵۵ (۱۳۵۸ ش)، صص ۲۷-۲۰. در جنگ شماره ۱۴۶ برگ‌های ۱-۲ پ گزارشی کوتاه از یک فرد ساکن تهران وجود دارد که تأثیر وبا بر پایتخت و خانواده نویسنده را بیان می‌کند. احتمالاً این نامه که فیض آن را در میان کاغذهایش حفظ کرده بود، از طرف یکی از منسوبان یا دوستان نزدیک فیض به او نوشته شده بود.

۲. کتابشناسی، ص ۹۵. حسین مدرسی طباطبائی می‌گوید که جنگ‌های فوق‌العاده مهم دیگری درباره قم در این عهد وجود دارند که هنوز فهرست نشده‌اند و نزد اشخاص نگهداری می‌شوند.

3. A.K.S. Lambton, "Persian local histories: the tradition behind them and the assumptions of their authors", in: *YadNama: in memoria di Alessandro Bausani* (Rome, 1991), ed. B. Scarcia Amoretti and L. Rostagno, p. 236.

سیل و قحطی داشت که دنیای او را آشفته می‌کردند. تا حدودی توصیف این پدیده‌ها همیشه جزء سنت تاریخ‌نگاری محلی بود، اما فیض ظاهراً علاقه خاصی داشت که آنها را با تفصیل و دقت هر چه بیشتر ثبت و یادداشت کند.<sup>۱</sup>

### متن رساله

بهترین جایی که می‌توان تأثیر چنان تمایلاتی را مشاهده کرد، رساله فیض درباره قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ است که او بدان نام وقایع سال قحط یک‌هزار و دوست و هشتاد و هشت که در دارالایمان قم روی داد را داده است.<sup>۲</sup> هنگامی که طی یک دوره چند ماهه تمام این مصیبت‌ها در برابر چشم‌های فیض آشکار می‌شود یعنی در طی دوره‌ای در سال ۱۲۸۸ قمری از اوایل فروردین (۲۳ مارس ۱۸۷۱) تا اواخر اسفند (۱۰ مارس ۱۸۷۲)، وی اقدام به یادداشت کردن مراحل پیشرفت قحطی و عواقب آن می‌نماید. به نظر می‌رسد وی پیشامدها و رخدادهای غیر معمول را هر زمان که اتفاق می‌افتاد، یادداشت می‌کرد، چنان‌که در مواردی چند اظهار می‌دارد «در این روز»، سپس در اوایل سال ۱۲۸۹ ق، هنگامی که معلوم شد که برداشت محصول آینده خوب خواهد بود و بحران به‌زودی به پایان می‌رسد وی این یادداشت‌ها را به صورت پیوسته به رشته تحریر درآورده و مقدمه مختصری به آن اضافه نمود. اما این یادداشت‌ها به سرعت، و با حذف و اضافات فراوان، اشتباهات املائی ناشی از بی‌توجهی و به سبکی ساده و عادی و چنان‌که خود در آغاز و پایان متن می‌نویسد «بدون اغراق منشیانه» و «بی‌تکلف و تصلف منشیانه»<sup>۳</sup> نوشته شده است.

۱. نمونه‌هایی از چنین تمایلاتی را می‌توان در توجه او به سقوط اصفهان در بصیرتنامه دید که او زمینه کتابت آن را فراهم کرد. همچنین سیلاب‌های قم (جنگ شماره ۱۶۲، برگ‌های ۶ پ- ۷ پ) با مطالبی که از ملا محمد مهدی نراقی درباره قحطی در نجف شنید و یا خواب‌های وحید بهبهانی (جنگ شماره ۱۴۶، برگ‌های ۱۷۲- ۱۷۳ پ).  
۲. تنها نسخه خطی این اثر به شماره ۴۳۷۶ در کتابخانه آیت‌الله مرعشی در قم نگه‌داری می‌شود که همراه با رساله مذهبی صحافی شده است. این نسخه به خط مؤلف است و ۶۹ برگ دارد بدون صفحه شماری است. نسخه در بعضی قسمت‌ها به دلیل رطوبت کاملاً ناخواناست و عبارات محو شده است.  
۳. وقایع، ۱ پ و ۳۵ پ. منبع در این پاورقی‌ها وقایع سال قحط، به اختصار، با عنوان «وقایع» مشخص می‌شود.

در حقیقت این یک گزارش شخصی و بی‌پیرایه است. قصد وی این نبود که این متن به دست جمعیت کثیری برسد، همچنین در هیچ یک از نوشته‌هایش از آن استفاده نکرد هر چند که در کتاب تاریخ قم<sup>۱</sup> خود اشاره‌ای به آن می‌نماید. تنها نسخه‌ای که به خط خود او بود، در خانواده‌اش نگه‌داری می‌شد و بعدها در سال ۱۳۱۴ ق، پسر وی محمد بن علی اکبر که بعداً مشهور به آیت‌الله فیض قمی شد، این جمله را به آن اضافه کرد، «صاحب کتاب محمد بن علی اکبر است.» در سال‌های اخیر این گزارش در اختیار کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی<sup>علیه السلام</sup> قرار گرفته است. مانند یادداشت‌های کوتاه چندی که فیض به سایر پیشامدها و مصیبت‌ها اختصاص داده است، محتمل است که او این گزارش را پس از نوشتن در میان اوراقش حفظ کرده است. اما او در هیچ جا از مطالب آن استفاده نکرد. احتمالاً با گذشت زمان او می‌خواست تا آن سال مصیبت را از یاد ببرد اما دست کم گزارشش را از بین نبرد. این امر دلیل دیگری است بر نوعی علاقه غیر عادی وی در مورد بلایا و تشخیص او مبنی بر اینکه حوادث بایستی ضبط شود؛ ولی وی به درستی نمی‌دانست که چگونه چنین حوادثی را در چارچوب سنتی تاریخ محلی بگنجانند. هنگامی که طی آن سال‌های فلاکت بار فیض در میان دوستان و آشنایان خود رفت و آمد می‌کرد، از هر طرف درباره عواقب هولناک قحطی خبرهایی می‌شنید و به این ترتیب ترغیب شد آنچه را که شنیده و یا به چشم خود دیده بود به رشته تحریر کشد. موقعیت اجتماعی برتر فیض به وی اجازه دسترسی به گروه گسترده‌ای از افراد مطلع را می‌داد. در یادداشت‌هایی که برداشته به طور معمول منابع اطلاعات خود را ذکر کرده و نمونه‌های گویای جالبی از اجتماع قم، حاکم، متولی باشی و خادمان دیگر حرم، علمای برجسته، چند تن از شاهزادگانی که در شهر زندگی می‌کردند، تعدادی از اعیان زمین‌دار، قوم و خویش‌های خودش و همسایگانش در محله نزدیک به بقعه شاه احمد قاسم و دروازه قلعه، ارائه می‌دهد. مضافاً بر این، تجار و استادکاران و همچنین روستاییان و فقرایی که گاه از دهات تیول



خود او واقع در ناحیه کوهستانی جنوب قم مهاجرت کرده و دچار تنگدستی و مجبور به گدایی بودند، نیز در زمره منابع اطلاعات وی قرار داشتند. فیض به عنوان متولی قبور سلطنتی، با تعدادی از شاهزادگان قاجار که در قم زندگی می‌کردند در تماس بود که بعضاً از دوستان نزدیک وی به شمار می‌آمدند، و نیز هرگاه اعضای مهم‌تر خاندان سلطنتی قاجار از بقعه سلطنتی دیدار می‌کردند، فیض آنان را همراهی می‌کرد. او به مصاحبت با بعضی از این شاهزادگان و دوستان ایام جوانی‌اش که هنوز در قم می‌زیستند، ادامه داد و مخصوصاً با محمدحسین میرزا و ابوالفتح میرزا بسیار دمخور بود. او با عباس قلی خان پسر محمد ولی خان قاجار که از شاخه قاجار دولو و از منسوبین دورتر خانواده سلطنتی بود آشنایی داشت. عباس قلی خان در اواخر سال ۱۲۸۷ به عنوان حاکم قم جایگزین سید میرزا یوسف شده بود و از این رو یکی از مهم‌ترین منابع اطلاعات فیض در دوران قحطی محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

جز این، فیض در حوزه تشکیلات مذهبی قم نیز فردی سرشناس بود. بقعه فتحعلی‌شاه در داخل مجموعه آستانه قرار داشت و بنابر این او با حاجی میرزا سید حسین، متولی باشی پر قدرت و ثروتمند حضرت فاطمه علیها السلام دسترسی داشت. این متولی باشی همان کسی بود که تقریباً ده سال پیش در دوران حکومت ادیب‌الملک دشواری‌هایی در راه تلاش نافرجام او برای نظارت بر خدام حرم ایجاد کرد<sup>۲</sup> و طی ده سال بعد حتی نفوذ و ثروت شخصی او افزایش یافته بود.<sup>۳</sup> فیض مرتباً متولی باشی و برادرش را که نایب التولیه بود، ملاقات می‌کرد و آگاهی‌هایی را که در حضور آنان افشا می‌شد، می‌شنید و ثبت می‌کرد.

۱. افضل‌الملک در تاریخ و جغرافیای قم، ص ۱۶۵ او را چنین توصیف کرده است: «حاجی عباس قلی خان

قاجار، غلام پیشخدمت... حالا از اجزای رئیسه دیوانخانه عدلیه تهران است.»

۲. ادیب‌الملک، «خاطرات ادیب‌الملک حکمران قم»، در میراث اسلامی ایران، دفتر دهم، صص ۴۸۰-۸۹.

۳. ارباب، تاریخ، ص ۳۱. ارباب که خود شاهد تملک پیاپی زمین و دیگر اموال از سوی متولی باشی بود، در

جای جای اثر خود اشاراتی به اموال فراوان او می‌کند. افضل‌الملک نیز در، سفرنامه قم، صص ۶۶-۶۷ به

اهمیت سیاسی و تسلط او بر شهر اشاره کرده است. همچنین شرحی درباره او در اثر شیخ حسین (مفلس)

جلد ۱ صص ۴۲۶-۳۰ آمده که احتمالاً از فیض گرفته است.

بسیاری از جزئیاتی را که فیض یادداشت کرده، اولین بار ضمن رفت و آمد در خانه پدر شوهر خواهرش، حاج ملا محمد صادق،<sup>۱</sup> یکی از دو مجتهد طراز اول آن زمان قم، شنیده بود. حاجی ملا محمد صادق مدت چهل سال «حاکم شرع» قم بود. با وجود این امر و داشتن اعتبار به خاطر دانش وسیع دینی اش ارتباطاتش با مقامات دولتی باعث می شد که از همان درجه اعتماد و محبوبیت عمومی هم عصرانش برخوردار نباشد. او در محله گذر قاضی، نزدیک مدرسه و مسجد خودش که در سال ۱۲۷۲ ق توسط میرزا آقاخان نوری برای او ساخته شده بود، زندگی می کرد. وقتی بحران وخیم تر شد از ملا محمد صادق درخواست نظر و صدور حکم شد. از آنجا که یکی از پسران او، شوهر خواهر ناتنی فیض، سلطان خانم بود، فیض مرتباً در نزد آنان بود و می شنید که چگونه مطالب و سؤالات فقهی طرح و درباره آنها تصمیم گیری می شد. در میان گروهی گسترده از اولیای دینی که فیض به آنها اشاره کرده، مجتهدان برجسته دیگری نیز در قم می زیستند که فیض به راحتی به بیوت و مجالس آنها رفت و آمد می کرد. حاجی سید جواد به خاطر پارسایی، سادگی و کناره گیری از مقامات دولتی بسیار مورد احترام بود و بنابر نوشته فیض در یکی از جنگ هایش، او درباره امور دینی فتوا می داد.<sup>۲</sup> از دیگر علمایی که اطلاعاتی در اختیار فیض می گذاشتند،

۱. حسین مدرسی طباطبایی در مقاله «حاجی ملا محمد صادق قمی، فقیه عالی قدر دوره فاجار»، وحید، جلد ۱۲ (۱۳۵۳ ش)، صص ۱۲-۲۱۱ که طی آن به دیدگاه های فیض در تاریخ قم برگ ۱۷ پ به همراه با نظرات سایر همعصران اشاره شده است. اشاره مفیدی در مورد او، در تربت پاکان (قم، ۱۳۹۶ ق)، جلد ۲، ص ۱۴۳، از همان نویسنده، وجود دارد. ارباب در تاریخ، همان منبع، ص ۳۰، ۵۲-۵۴، ۹۱، همچنین شیخ حسین (مفلس)، همان منبع، جلد ۱، صص ۱۶-۴۱۵، در مورد او اظهار نظر کرده اند. مطالب سودمند دیگری درباره او توسط حسین مدرسی طباطبایی در کتاب ارباب، تاریخ، ص ۱۲۰، نقل شده است.

۲. اشاراتی در مورد او در اثر ارباب، تاریخ، صص ۳۰، ۷۰، ۷۴، ۸۳، ۹۳، ۱۱۳، ۱۲۱ و همچنین در افضل الملک، تاریخ و جغرافیای قم، صص ۶۵-۶۶ و نیز در کتاب شیخ مفلس، همان منبع، جلد ۱ صص ۱۹-۴۱۷، وجود دارد. فیض او را چنین توصیف می کند: «مدار حکومت شرعیه قم منوط به او بود» جنگ شماره ۱۴۶، برگ ۱۷۲. ناصرالدین شاه او را «ملای بسیار زبردستی» می خواند. نک: سفرهای ناصرالدین شاه به قم (۱۲۶۶-۱۳۰۹ ه.ق)، تهران، ۱۳۸۱ ش، ص ۵۱.

یکی آقا حسین مجتهد بود که فیض به سادگی او را «جناب شریعت مدار» خطاب می‌کند و وی را چنین توصیف می‌کند: «از اجله علمای این شهر بود.»<sup>۱</sup> اما باگذشت زمان آقا حسین نه به دلیل دانش بلکه به خاطر عمر طولانی‌اش موقعیتی مسلط در ساختار دینی یافت.<sup>۲</sup> حتی در این دوره، او در صدور احکام فقهی و تشکیل محاکمی که در طی بروز قحطی فعال بود، نقش داشت. او و آقا ملا محمدجواد که به دلیل پارسایی و علمش<sup>۳</sup> بسیار مورد احترام بود، اطلاعاتی را درباره وقایعی که طی دوره قحطی در قم روی داد، در اختیار فیض قرار می‌دادند.

تا حدود زیادی این گروه‌های گوناگون بودند که منابع اطلاعاتی فیض را تشکیل می‌دادند. در بیشتر موارد وی منبع اطلاعات را ذکر می‌کند و به طور معمول اظهار نظر در مورد فردی که اطلاعات را به او داده است و موقعیت مربوط به حادثه را به آن اضافه می‌نماید. چنین به نظر می‌رسد که وی به صورت کامل از طبیعت خارق‌العاده واقعه‌ای که می‌خواست حکایت کند، آگاه بوده و مایل است صحت آن را با ذکر منابع اثبات کند. به گفته فیض این دوستان وی بودند که به او اصرار کردند، آنچه را که اتفاق می‌افتاد، ثبت کند. فیض به عنوان مورخ محلی و علاقه‌مند به تمام روی‌دادها و پدیده‌های غیر معمول که شهر و بلوکاتش را تحت تأثیر قرار می‌داد، وظیفه خود می‌دانست که این کار را انجام دهد. اما وی همچنین علاقه داشت این روی‌دادها را توجیه کند. او سعی می‌کرد آنچه را دیده یا شنیده بود، ادراک کند. به نظر می‌رسید دنیایی را که می‌شناخت واژگون شده، رشته‌هایی که اجتماع را به هم متصل می‌کرد، گسسته شده و ارتباط‌های طبیعی پایمال شده است.

۱. وقایع، برگ ۹-پ، ارباب، تاریخ، ص ۳۰. ارباب مخصوصاً خیلی مختصر و فقط به صورت آقا حسین به او اشاره می‌کند، اما ناصرالدین شاه در سفرهای اخیرش به قم از او تعریف می‌کند (سفرهای ناصرالدین شاه به قم، صص ۵۰ و ۱۰۳).

۲. افضل‌الملک، همان منبع، ص ۶۵. او طبق معمول با لحنی نیش‌دار به او اشاره دارد.

۳. آخوند ملا محمدجواد به دلیل «زهد سلمان و صدق اباذر» معروف بود. نک: ارباب، تاریخ، ص ۳۰ و افضل‌الملک، همان منبع، ص ۶۵ که در صفحه ۱۱۳ به مهارت‌های ادبی او نیز اشاره می‌کند. اطلاعات بیشتری درباره این علما که از منابع رجالی گرفته شده، در تعلیقات حسین مدرسی طباطبایی بر کتاب ارباب، تاریخ، صص ۱۲۶-۱۲۱ داده شده است.

## تحلیل رساله

واقعه‌ای را که به نظر می‌رسد تمایل وی را به ثبت این روی داد و تا حد امکان توجیه آن تحریک نمود، درست در آغاز گزارشش پس از استغاثه‌های مرسوم به پیشگاه پروردگار که به نظر می‌رسید بندگانش را رها کرده، بعد از نقل قولی مناسب از ظهیر فاریابی آورده است. این واقعه، کشته شدن یک پسر چهارده ساله توسط مادرش به خاطر ارتکاب جرمی به نسبت جزئی در سرقت یک دوک نخ بود. این افراد همسایگان او بودند. به نظر می‌رسید این امر علامتی بود بر اینکه چگونه روابط حتی بین خویشاوندان نزدیک دگرگون شده بود، ارزش‌های کهن و ازگون شده و چنان‌که می‌نویسد پایانی بود برای مهربانی‌ها و دیگر «صدق و صفا و حقوق و وفایی» وجود نداشت. هر کس فقط به فکر خودش بود. پیش‌تر هم مصیبت‌هایی این چنین روی داده بود، ولی هرگز مصیبتی کاملاً شبیه به این وجود نداشته بود.<sup>۱</sup> فیض با نگارش این واقعه امیدوار بود با ثبت آنچه اتفاق افتاده بود، تذکری برای آیندگان و تنبیهی برای معاصرینش فراهم آورد و خداوند را برای خلاصی کنونی شاکر باشد.

فیض این فاجعه را فقط به ناخشنودی خداوند که به شکل طلب انتقام و مکافات برای گناهان اجتماع جلوه‌گر شده، نسبت نمی‌دهد، بلکه به وضوح به عوامل طبیعی نیز اشاره می‌کند. اول اینکه سه سال پی در پی میزان بارندگی بسیار کم و در نتیجه برداشت محصول بسیار بد بود. وی نوشته است که در منطقه قم در تمام این دوره کم و بیش بارش باران وجود نداشته است، مانند دیگر مناطق که باران کم و گاهگاهی می‌بارید، همواره امکان پیش آمدن قحطی‌های کوتاه مدت نیز بود و این تهدیدی شایع بود. یک یا دو سال پی در پی این امر عادی بود و از طریق برداشت از انبارهای دولتی یا خصوصی و اتخاذ اقداماتی علیه احتکار و وارد کردن غله از نواحی پر محصول همسایه، بحران به وجود آمده خنثی می‌شد. اما پس از سه سال،

۱. وقایع، ۲-۳.

غله ذخیره‌ای باقی نمانده بود. از آنجا که کم محصولی بیشتر نواحی فلات مرکزی و نیز نوار ساحلی خزر و خوزستان را با شدت متفاوت تحت تأثیر قرار داده بود، احتمال وارد کردن مقدار قابل توجهی غله از نقاط دیگر نیز، کاهش یافته بود.

به علت نبودن اطلاعات هواشناسی<sup>۱</sup> شواهد پراکنده دیگری برای این امر را در سفرنامه‌های اروپاییان می‌توان یافت که برخی تاریخ شروع این دوره خشکسالی و کم محصولی را اوایل سال‌های دهه ۱۲۸۰ ق / اواسط دهه ۱۸۶۰ م ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup> حتی در اوایل بهار سال ۱۸۶۵ م / اواخر سال ۱۲۸۱ ق، جان آشر (John Ussher)، یک مسافر انگلیسی، در کنار جاده قزوین مردمی را که از گرسنگی هلاک شده بودند، دیده بود و بین کاشان و قم نیز علامت‌های شوم یک قحطی گسترده را ملاحظه نموده بود: «فقر ترسناک و فلاکت‌بار کشور، به نحو بسیار چشمگیری از لاشه تعدادی گوسفند و بز که قادر به تهیه غذای کافی از خاک خشک و بی‌علف نبوده‌اند و در اثر گرسنگی هلاک شده‌اند، نمودار بود.»<sup>۳</sup>

به دلیل فقدان باران در سال‌های بعد، موقعیت به سرعت خراب‌تر شد. در تابستان ۱۲۸۷ ق / ۱۸۷۰ م شورش‌های شدیدی برای نان در پی افزایش قیمت آن در قم ایجاد شد. چارلز لین رئیس تلگرافخانه که به‌تازگی به این سمت در قم منصوب شده بود، گزارشی زنده درباره این حادثه به رئیس خود در تهران فرستاد: در دو روز گذشته مردم در خیابان‌ها اجتماع کرده و در برابر مسجد بر سینه خویش می‌زدند و نان می‌خواستند. بعد از ظهر امروز

۱. جمع‌آوری اطلاعات هواشناسی گاهی اوقات توسط اداره تلگراف هند و اروپا انجام می‌شد؛ اما آلبرت هوتوم شیندلر، مهندس آلمانی که خود فردی بسیار موشکاف بود، اعتقاد داشت که این اطلاعات ارزش چندانی ندارد. ابزار مربوط به نحو نامطلوبی نگه‌داری می‌شد و خواندن اطلاعات، نامنظم و ناقص بود. رجوع کنید به:

A. HoutumSchindler, *Eastern Persian Irak* (London, 1896), pp.2223.

2. Oliver St. John, Beresford Lovett, and Euan Smith, *Eastern Persia: an account of the journeys of the Persian Boundary Commission, 1870/71/72* (London, 1876), ed. Frederic John Goldsmid, vol. 1, p. 95.

3. John Ussher, *A journey from London to Persepolis* (London, 1865), p. 606.

نزدیک به دوهزار زن و مرد تلگرافخانه را گرد گرفتند و در غیاب رئیس تلگرافچی را مجبور کردند تا شکوائیه آنان را برای شاه تلگراف کند و... می‌گفتند تا پاسخی نگیرند، تلگرافخانه را ترک نخواهند کرد. آنان با داد و فریاد از من درخواست می‌کردند تا این موضوع را به شما نیز گزارش کنم.<sup>۱</sup>

در تهران اقداماتی جهت توزیع پول، غذا و دارو، در نواحی قحطی زده، اتخاذ گردید اما اگر خشکسالی استمرار می‌یافت، این اقدامات چندان کارساز نبود. یک سال بعد در سال ۱۲۸۸ ق / ۱۸۷۱ م وضع بدتر شد و بارندگی قابل توجهی نشد. گزارش هایی در مورد شورش های بیشتر در جنوب، شیراز و بوشهر و علامات آشکاری از قحطی در مقیاسی فاجعه آمیز، وجود داشته است. هنگامی که یان اسمیت صاحب منصب نظامی انگلیسی در اداره تلگراف هند و اروپا در جمادی الاولی ۱۲۸۸ / ژوئیه ۱۸۷۱ در بازگشت از بوشهر به تهران از قم عبور کرد، وضع خشکسالی و گرسنگی را در حول و حوش خویش در جاده شمال قم دیده بود:

در بازگشت به حوض سلطان در ژوئیه ۱۸۷۱ هنگامی که از بوشهر به طرف تهران حرکت کردیم، دریافتیم که موجودی آب به کلی تمام شده است. کاروانسراها خالی بوده و به این ترتیب مسافران قادر به توقف در آنها نبودند. زمین از هر طرف بالاشه حیوانی که از تشنگی مرده، پوشیده بود و هنگامی که در اواسط شب، چاپارخانه را ترک کردیم، در فاصله پنجاه میلی پایتخت از کنار اجساد دو مرد که از تشنگی هلاک شده بودند، عبور کردیم.<sup>۲</sup>

1. FO 60/326. Telegram of Charles Lyne to Major Murdoch Smith, Qom, 25 July 1870, enclosed in Alison to the Secretary of State, 26 July, 1870.

2. Eastern Persia, op. cit., p. 151, footnote 1.

در واقع وضعیت قم و اطراف آن هنگام عبور سریع یان اسمیت از طریق این شهر در تابستان ۱۲۸۸ ق / ۱۸۷۱ م بسیار بدتر از آن بود که در تصور وی بگنجد. چند ماه بعد، در اوائل نوامبر دکتر جیمز بیکر، پزشک اداره تلگراف هند و اروپا در مسیر مسافرت به جنوب، چند روزی در قم ماند. او هنگامی که به اصفهان رسید، گزارشی صریح و هولناک فرستاد که در بر گیرنده وضعیت مصیبت بار قم و اطراف آن بود و نشان می داد که حتی پیش از شروع زمستان، وضع به حد فجیعی رسیده بود:

من در ۲۵ اکتبر تهران را با چاپار پست ترک کردم. تعدادی فقیر که صدقه می خواستند تا فاصله ای از مسیر را در عقب ما آمدند. در کناره گرد گدایانی بودند که مسلماً بیشتر از کسانی که در پایتخت بودند، از قحطی آسیب دیده بودند. هنگامی که به کناره گرد رسیدیم، گرسنگانی را دیدم که شتر مرده ای را دوره کرده و گوشت او را خام می خوردند. من مقداری از ذخیره نانم را به آنان دادم. در کناره گرد ۲۵ تا ۳۰ تن گفتند روزهاست که نان نخورده اند و طی این مدت فقط از گوشت قاطرها و الاغها و غیره سد جوع کرده اند. خوشبختانه از نظر فقرا، به دلیل قیمت بالای علوفه و کمبود آب الاغها و قاطرها به تعداد زیاد در جاده می میرند! در فاصله میان کناره گرد تا حوض سلطان (حدود ۲۵ میل) نه آبی بود و نه کاروانی، فقط چند تن بودند که به امید یافتن لاشه چارپایان مرده یا ته مانده غذاها دنبال کاروانها بودند. در قم چند روز اقامت کردم و هر روز به بازار رفتم. اینجا مصیبت عظمی است. اجساد مردگان در ورودی مسجد قرار دارد شاید خیری دفنشان کند. دهاتی های گرسنه در خیابانها هستند و من مقداری پول به آنها دادم. آقای فارگس مسئول اداره تلگراف به من گفت که اجساد را

که در مدخل مساجد قرار داده‌اند، شب‌ها سگان می‌خورند. او همچنین نمونه‌هایی از جاهایی را که این اتفاق افتاده و شنیده بود ذکر کرد و حتی گفت حتی سگ‌ها بعضی نیمه‌جان‌ها را خورده‌اند. اگر بخواهم با توجه به تعداد نانوایی‌های فعال و نان‌های موجود در آنها قضاوت کنم، روشن است که مشکل، کمبود خوراک نیست. مشکل اصلی کمبود پول برای خرید نان است. بنابر این تقاضا می‌کنم که مقداری پول در اینجا تقسیم شود. در راه قم به باغ فین برخلاف انتظار فقیر چندانی نبود. اما در چاپارخانه‌ها و کاروانسراها فقیران بسیاری دیده شدند که در تپاله قاطرها و اسب‌ها دنبال جوی هضم نشده می‌گشتند و اگر می‌یافتند آن را می‌بلعیدند.<sup>۱</sup>

مسلم است که حتی پیش از آغاز زمستان وضعیت در قم و نواحی آن ابعادی فاجعه‌آمیز یافته بود. اما مشاهدات گذرای افسران مسافر اروپایی نمی‌تواند همه ابعاد این مصیبت را روشن سازد. اینجاست که اظهارات یک ناظر محلی آگاه، با دانش وسیع از موقعیت محلی خود ارزش زیادی دارد.

فیض پیش از این شروع به یادداشت جزئیات مصیبتی کرده بود که در قم تدریجاً پدیدار شده بود. حدود یکسال بعد که مصمم به تنظیم و نگارش آنها شد، روایت را با اشاره به فقدان باران برای مدت سه سال تمام آغاز می‌کند. سپس به صورت مفصل به شرح دومین فاجعه طبیعی، یعنی شرایط فوق‌العاده سخت زمستان ۱۲۸۸ ق / ۱۸۷۲-۱۸۷۱ م. که به منطقه ضربه زده می‌پردازد. هفته‌ها از اواخر شوال تا اواسط ذی‌الحجه ۱۲۸۸ / اوایل ژانویه تا اواخر فوریه ۱۸۷۲ یک دوره طولانی سرمای طاقت‌فرسا حادث شد. پایین‌ترین درجه دمای زمستان در قم، به ندرت از چند درجه زیر صفر تجاوز می‌کرد اما در سال ۱۲۸۸ ق، هوا به شدت سرد

1. FO 248/269, 1 December 1871, James Baker to Alison.



شد. فیض این امر را نه با استفاده از دماسنج، بلکه توسط یک سلسله روی دادهای آشکار و چشمگیری که او و دوستانش شاهد بودند، نشان می‌دهد. شیشه‌های سرکه و آب غوره یخ زده تکه تکه شدند، همچنین شیشه‌های مرکب و کوزه‌های بلوری قلیان، سماور و حتی تخم مرغ یخ زدند. قطرات آب که از قلیان روی زمین می‌ریخت روزهای متمادی یخ زده مانده بود، قهوه جوش مسی که به هنگام شب در حیاط مانده بود، شکسته و از وسط به دو نیم شده بود و نیز آفتابه، با وجود آنکه در اتاقی بود که مردم در آن خوابیده بودند، ترک برداشته بود.<sup>۲</sup>

این سرمای شدید فقط ناراحتی‌های طاقت‌فرسا ایجاد نکرد، بلکه رودخانه‌ای که در آن موقع در قم به نام اناریار نامیده می‌شد، یخ بست و مجرای آب در زیر پل نیز یخ زد، به طوری که آب نمی‌توانست از میان آن جریان یابد، در نتیجه دریاچه‌ای بالای پل ایجاد شد که طبق تخمین فیض عرض آن یک فرسخ و عمق آن دو تا سه ذرع بود و کناره‌های آن یخ بسته بود. بدتر اینکه قنات‌ها نیز یخ بست و این باعث شد که تقریباً تمام آسیاب‌های آبی از کار بیفتند. در شهر و نواحی مجاور از بیست

۱. هوتوم شیندلر، همان منبع، ص ۲۲. به گونه استثنای، دمای پایین، توسط منابع اروپایی معاصر نیز تأیید گردیده است. بروس انگلیسی که نماینده انجمن مبلغین مسیحی در اصفهان بود، تلگرافی به روزنامه تایمز فرستاد که در ۱۶ فوریه ۱۸۷۲ (ص ۱۰، ستون ۴) چاپ شد که در آن بیان گردیده که: «از زمان آخرین نامه ارسالی برای مدت چهل روز، بارش برف به شدیدترین وجه ادامه داشت. درد و رنج مردم فقیر از سرما و گرسنگی، وحشتناک بود. دماسنج، چهل و سه درجه زیر صفر را نشان داده است. مرگ و میر، در اصفهان بیش از حد است.» سنت جان که از طرف اداره تلگراف هند و اروپا سفرهای گسترده‌ای در اوایل سال ۱۸۷۲ م در قسمت‌های جنوبی و شرقی کشور داشت، اظهار نظر کرده است که: «زمستان آن سال، سردترین و طولانی‌ترین زمستانی بوده که تا آن زمان تجربه شده است: هزاران نفر از گرسنگی و بیش از آن از سرما و مرض تلف شدند» (Eastern Persia, op. cit., p. 95)

۲. وقایع ۳ - ۴ - پ، حسین قلی خان نظام السلطنه مافی در خاطرات و اسناد (تهران، ۱۳۶۱ش)، ویرایش معصومه نظام مافی و منصوره اتحادیه و غیره، جلد ۱، ص ۲۵، همچنین شدت این زمستان را با مثال‌های گویا که ناشی از مشاهدات خودش در اصفهان است، توصیف می‌کند: «سرما هم سوء اتفاق، در آن سال به درجه‌ای رسید که شاخه‌های نازک چنار و کاج را کلاً خشک کرده و نارنجستان هشتاد ساله عمارت صدری، با وجودی که چاه آب و دو بخاری داشت، از ریشه خشک شد.»

آسیاب در حال فعالیت،<sup>۱</sup> فقط دو آسیاب به کار خود ادامه می دادند. جالب اینکه هر دوی این آسیاب‌ها به وسیله آب قنات ناصری کار می کرد که به تازگی به ابتکار محمدتقی ارباب که میراب آن بود، احداث گردیده بود.<sup>۲</sup> به استثنای این دو آسیاب، بقیه بسته شده بود. در نتیجه هیچ غله‌ای در شهر آسیاب نمی شد که به دکان‌های نانوایی برسد. تا قبل از آن، آرد - البته برای کسانی که قادر به خرید آن بودند - هنوز موجود بود. از آن هنگام به بعد غله اندک موجود، با نیروی شتر یا اسب آرد می شد؛ ولی علوفه کمی برای تغذیه این حیوانات وجود داشت. بدون رساندن منظم آرد، چهل و اندی دکان نانوایی ابتدا ذخیره رو به نقصان آرد خود را با افزودن مواد دیگر عرضه می کردند، اما بعد به کلی مجبور به بستن دکان‌های خود شدند.<sup>۳</sup>

علاوه بر بستن آسیاب‌های آبی و نانوایی‌ها، حمام‌ها نیز از این سرمای عظیم مصون نماندند. از بیش از چهل گرمابه در شهر<sup>۴</sup> فقط چهار گرمابه از جمله حمام

۱. ارباب، تاریخ، ص ۹۵.

۲. او مدعی بود که آسیاب‌هایی که توسط شخص او و میرزا نصرالله مستوفی گرکانی ساخته و توسط این قنات می‌گردد، در سال‌های کم آبی برای شهر از ارزش ویژه‌ای برخوردار بود (همان منبع، ص ۹۵)، بر خلاف قناتی که کمی پیش از آن در عهد فتحعلی شاه زمانی که میرزا ابوالقاسم اصفهانی حاکم قم بود، ساخته شد و به نام او بود. ارباب در همان منبع ص ۸۶ سوء استفاده از این قنات را مورد انتقاد شدید قرار داده است. با این حال نگاه کنید به ارجاع شماره ۱ ص ۲۳.

۳. با این وجود، آرد، هنوز هم در خانه اعیان که انبار غله داشتند، آسیاب می شد. نک:

C.J. Wills, *In the land of the lion and sun, or modern Persia* (London, 1883), p. 251

(برای مورد شیراز).

۴. وقایع، ۵. فیض در مورد حمام‌های شهر، رقم تقریبی هشتاد حمام که اندکی غیر قابل قبول است، ارائه می‌دهد که این رقم، از رقم ارباب در کتابچه تفصیل حالات و نفوس و املاک دارالایمان قم چاپ شده در فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۲ (۱۳۵۶ ش) ص ۱۷۲، بیشتر است که در اینجا او تعداد حمام‌ها را ۳۴ حمام ذکر می‌کند، در حالی که در ص ۱۷۳، جمع کل حمام‌ها را ۴۵ ذکر کرده است اگر چه این جمع مربوط به سال ۱۲۹۴ است. او در «کتابچه عدد نفوس اهالی قم» که کمی پیش از حطی تألیف شده شرح سی حمام را آورده است (قمنامه،

بازار و حمام امین‌الدوله باز باقی ماند. در یک اجتماع سنتی مسلمان که غسل و طهارت یک حکم مذهبی بود، رنج و ناراحتی تجربه شده از این روی داد بسیار قابل توجه بود که هر چند خطر جانی نداشت، ولی ضربه‌ای بود برای روحیه اجتماعی، زمانی که سایر عناصر نظام عادی زندگی روزمره مورد تهدید قرار گرفته یا فلج شده بود.

به همراه یخ و سرما، برف آمد، برف سنگینی که قشر ضخیم آن هفته‌ها به طور مداوم در کوچه‌ها و حیاط‌خانه‌ها باقی می‌ماند و جاده‌ها و مسیر کاروان‌ها در اطراف قم را مسدود کرده بود. این امر حمل غله را به کلی ناممکن ساخته بود. مسافران بعضی وقت‌ها سرگردان و درمانده شده و برخی از آنها بین راه در جایی که مجبور به پناه گرفتن می‌شدند، می‌مردند. آنهایی که به قم می‌رسیدند از آنچه در کنار جاده‌ها دیده بودند، خبرهای ناراحت کننده‌ای برای فیض می‌آوردند. میرزا علی محمد کهگی در مسافرت کوتاهی بین ورجان و قم که بیشتر از دو یا سه فرسخ نبود، پنج جسد را مشاهده کرده بود. یک تهرانی که از زیارت کربلا باز می‌گشت گفته بود که بین سالیان و قم، مسافتی حدود چهار فرسخ، سیزده مرده دیده بود.<sup>۱</sup>

اثر فوری این خشکسالی، افزایش ناگزیر قیمت غله طی سال‌های اول و دوم بود. تا پاییز سال ۱۲۸۸ ق نانوائی‌ها باز و نان البته با قیمت زیاد در دسترس بود. تنها مشکل فقدان پول برای خرید آن بود. اما هنگامی که زمستان سخت سال ۱۲۸۸ ق شروع به ویرانی زندگی انسان‌ها نمود، زمستانی که عملاً و به ناگاه آسیاب‌های آبی را تعطیل ساخت و مانع از حمل کالا حتی در یک منطقه کوچک شد، قیمت مواد غذایی اساسی به طرز حیرت‌آوری بالا رفت. در نهایت تعجب، فیض شرح دقیقی از این رخداد برای منطقه قم ارائه نداده است. در واقع او فقط یک بار اطلاعاتی از

→ صص ۲۱۷-۱۷۳ بدون صفحه شماری). شیخ حسین (مفلس)، همان منبع، جلد ۱، برگ‌های ۵۵۵-۵۶۳، نام چهل حمام را ذکر می‌کند، هر چند که اظهار داشته که به هنگام نوشتن این اثر در ۱۳۵۱ ق/۱۹۳۲-۳۳، حدود ۵۵ حمام وجود داشته است.

۱. وقایع، ۶-۶ پ.

هزینه کالاهای اساسی فراهم می‌کند که آن هم مربوط است به آنچه که از یک بازرگان دربارهٔ اوضاع خراسان شنیده بود.<sup>۱</sup> البته فیض اشاره می‌کند که در منطقهٔ قم گندم یا آرد گندم با زمین معاوضه می‌شود، ولی در این مورد دو مثال ارائه می‌دهد که هیچ‌یک چندان قابل قبول نیست. شخصی از بلوکات به وی گفته بود که باغی که زمانی به قیمت نود تومان فروخته می‌شد، اکنون با ۱/۵ من آرد گندم معاوضه می‌شود و شگفت‌انگیزتر اینکه در خلجستان باغ دیگری با یک گربه معاوضه شده بود.<sup>۲</sup> اما او این نمونه‌ها را نه به منظور عرضه اطلاعات دقیق بلکه برای ارائه تصویری از اوضاع و خیم مناطق پیرامون و خارج از قم می‌آورد. متأسفانه طی این دوره هیچ فهرستی برای قیمت‌ها در مورد قم وجود ندارد و فقط به ندرت اشاراتی به آمار دقیق می‌شود. امین‌الضرب تا سال‌های بعد هیچ نماینده‌ای در شهر نداشت. کاشان که در مسافت نسبتاً کوتاهی از قم قرار داشت و شرایط اقلیمی آن نیز مشابه قم بود شاید بتواند نزدیک‌ترین تخمین را در مورد افزایش قیمت‌ها در قم ارائه دهد. اما در این مورد هم فقدان اطلاعات دقیق مطرح است.<sup>۳</sup>

۱. وقایع، ۲۵ پ. منبع این اطلاعات، حاجی علی‌اصغر ابن حاجی قاسم تاجر تهرانی بود که گفته بود یک من تبریزی آرد، ۶ روپیهٔ صاحبقران و یک خروار آرد، ۶۰ تومان می‌ارزد. این رقم برای نان، در آوریل ۱۸۷۱، کمی بالاتر از رقمی است که توسط

Charles Melville, "The Persian famine of 1870-1872: prices and politics", *Disasters*, vol.12 (1988), p. 316,

ذکر شده است. این مقاله در مورد اینکه چه زمانی و به چه میزانی مناطق اصلی کشور از تورم قیمت کالاهای اساسی طی این سال‌ها لطمه دید، بهترین اطلاعات را عرضه می‌دارد.

۲. وقایع، ۱۷ ر - ۱۷ پ. در متن ذکر نشده که چه منی مورد استفاده قرار گرفته است. حتی اگر از من شاهی استفاده شده باشد، ارزش آن در اوج قحطی نمی‌توانسته بیشتر از سه تومان باشد و احتمالاً خیلی کمتر بوده است. با این وجود، این مبلغ برابر با دستمزد ده هفتهٔ یک کارگر است که تقریباً معادل نه کیلو آرد بود.

۳. طبق نظر مورخ محلی متأخر، حسن نراقی، تاریخ اجتماعی کاشان (تهران، ۱۳۴۵ش)، ص ۲۶۴، تصور می‌شد در بدترین ایام قحطی، قیمت گندم بیست برابر بیشتر از قیمت عادی آن بود، اما دلیل محکمی برای اثبات آن ارائه نشده است. در چنین صورتی می‌بایست قیمت گندم در کاشان به نحو قابل ملاحظه‌ای بیشتر از جاهای دیگر، حتی از مشهد و تهران باشد که این امر بعید به نظر می‌رسد.

او همچنین هیچ اشاره‌ای به انبار کردن و احتکار آذوقه توسط افراد ثروتمند و ممتاز نمی‌کند، طبقه‌ای که فیض بدون تردید به حمایت آنها وابسته بود. او فقط به طور اتفاقی به خانواده‌ای اشاره می‌کند که تمام اثاث خانگی را در مقابل سی من گندم فروخته بودند، ولی پس از آن همان گندم‌ها نیز دزدیده شده، خودشان مضروب شده و یکی از آنها نیز توسط دزدان به قتل رسیده بود.<sup>۱</sup> این روی داد حداقل اشاره‌ای است بر اینکه افرادی این مقدار غله برای فروش در اختیار داشتند. اما هیچیک از این تفصیلات اعتماد چندانی را در مورد صحت گزارش فیض بر نمی‌انگیزد. او تخصص فنی ارباب را نداشت و در تألیفاتش اقدام به جمع‌آوری ارقام و آمار نمی‌کرد. او به ابعاد انسانی این مصیبت و اینکه چگونه افراد در چنین موقعیت‌های حادی واکنش نشان می‌دهند، بیشتر علاقه‌مند بود.

این اثرات اجتماعی و اخلاقی قحطی بر کل اجتماع بود که کنجکاوی‌اش را برانگیخت و با اینکه در وهله اول توجهش را به خود جلب نمود، در عین حال از وقایعی که روی داده بود پریشان و منزجرش ساخت. او روایت خود را به نحوی منطقی یا در یک چهارچوب مشخص و محدود زمانی، بیان نمی‌کند. در تمام متن فقط یک تاریخ دقیق، یعنی ۴ محرم<sup>۲</sup> داده شده است که تازه در اینجا نیز سال حذف شده است، هر چند که به احتمال زیاد منظور سال ۱۲۸۸ ق است، زیرا که این تاریخ در عنوان متن آورده شده و تقریباً در آغاز یک سلسله حوادثی که فیض به شرح آن می‌پردازد نیز ذکر شده است. فرض بر این است که این متن از یک سلسله حوادثی تهیه شده که وی ابتدا شنیده و یادداشت کرده و در مرحله بعد به رشته تحریر درآورده است.

اما با تحلیل جزئیات این ماجرا و برقرار کردن ارتباط منطقی رشته حوادث با یکدیگر، طرحی منسجم پدیدار می‌شود. پس از سال‌های متوالی که محصول به

۱. وقایع، ۱۸-۱۸ پ.

۲. وقایع، ۷ پ.

ثمر نرسید، جمعیت روستاهای بلوکات و حومه به تنگدستی دچار شدند. خرده مالکین و خوش‌نشینان، اثر این روی داد را دیرتر از دهقانان معمولی احساس کردند که به همراه افراد تحت تکفل خود، مجبور بودند به هر جایی که چشم‌اندازی برای کار، غذا و اعانه وجود داشت، روی آورند. قم به عنوان یک مرکز مهم زیارتی که توسط درآمد موقوفه‌های افراد خیر حمایت می‌شد، همیشه محلی پرجاذبه برای افراد فقیر و رنج کشیده بود. این شهر در افواه عمومی به داشتن گدایان زیاد مشهور بود. اکنون جمعیت معمولی شهر با ورود مهاجرین و آوارگان روستایی، افزایش یافته بود. این آوارگان که اسباب و اثاثیه اندکی را حمل می‌نمودند، وسایل خود را در مکان‌های خالی عمومی که هنوز اشغال نشده بود، قرار داده و از حریم خود در آن مکان مراقبت می‌کردند. علاوه بر آستانه و مساجد و امامزاده‌های اصلی، این افراد در اطراف کاروانسراها، حمام‌ها، قبرستان‌های محصور در شهر، خانه‌های متروک نزدیک ارگ قدیمی، زمین‌های مجاور دیوارها و دروازه‌های قدیمی که بسیاری از آنها خراب شده بود، زمین‌های خالی برای کشت سبزیجات، و محله‌ای معروف به حوض قهوه، نزدیک دارالشفاء، اطراق می‌کردند. اینها قسمت‌هایی از شهر بود که فیض به عنوان محل اجتماع و اسکان موقت برای روستاییان فقیر، مردمی که در جست‌وجوی غذا به شهرها رانده شده بودند، یاد می‌کند.

با فشار شدید بر منابع موجود که به هر حال به جهت خشکسالی دو سال گذشته محدود شده بود، دزدی بین این جمعیت آواره و بی‌نهایت مستأصل و درمانده، ناگزیر افزایش یافت. این اعمال هم در جاده‌های بیرون شهر و در مسیر اندک کاروان‌هایی که هنوز تلاش می‌کردند تا در راه‌های اصلی رفت و آمد کنند و هم در خود شهر روی می‌داد. آشنایان فیض گاهی اوقات از جمله قربانیان این دزدی‌ها بودند. زن حاج حسن کلاهدوز که در خیابان پایین، یکی از بهترین خیابان‌های مسکونی در قلب شهر، زندگی می‌کرد، دختر چهارده ساله‌اش را در خانه تنها گذاشت و پس از چند ساعتی که به خانه بازگشت، دختر را غرق شده در حوض حیاط که با تخته پوشیده شده بود، یافت؛ در حالی که تمام اشیای باارزش و غذای

موجود در خانه، به سرقت رفته بود. دزد پس از دستگیری، نزد حاج ملا محمدصادق آورده شد و ماقع را اعتراف کرد.<sup>۱</sup>

علاوه بر دزدی، راه کارهای دیگری نیز به عنوان چاره‌جویی، جهت مقابله با گرسنگی، به کار گرفته می‌شد. در زمان قحطی که شخص با انتخاب سخت بین زندگی و رعایت احکام مذهبی در مورد غذا رو به رو می‌شود، می‌توان راه چاره‌ای کاملاً مجاز در احکام اسلامی در شرایط اضطراری یافت. زمانی که گوشت حلال و دیگر گوشت‌هایی که بنابر احکام شرعی و ذبح اسلامی خوردنشان مجاز بود، و حتی نان نایاب و بی‌نهایت گران شد، به ناچار جایگزین‌های دیگری فراهم شد. همانند قحطی‌های گذشته، قصاب‌های بازار سعی می‌کردند گوشت سگ را به عنوان گوشت بره جا بزنند و اهالی شهر مجبور شدند به سگ‌های محلی با علاقه بیشتری نگاه کنند. انتخاب زیادی وجود نداشت. در یک اجتماع بسیار سنتی، فراوان‌ترین سگ‌ها، سگ‌های گر بودند، مردار خوارهای کریهی که از آشغال جوی‌ها و گودال‌های زباله سد جوع کرده و شب‌ها به صورت گروهی در خیابان‌ها پرسه می‌زدند. سگ‌ها به طور معمول به عنوان حیوانات خانگی نگه‌داری نمی‌شدند.<sup>۲</sup>

در واقع تنها نمونه‌ای که فیض نشان می‌دهد، سگ دُرْدانه شاهزاده قاجار بود که قِمچی نامیده می‌شد. نواب محمدهادی میرزا پنجاه و دومین<sup>۳</sup> و یکی از آخرین پسرهای متعدد فتحعلی شاه به این سگ که خصوصیات آن به نحو طنزآمیزی توسط فیض شرح داده شده است، بسیار وابسته بود: «صابر و وفادار شاکر و کم‌آزار

۱. وقایع، ۱۵ پ- ۱۶ ر.

۲. دائرةالمعارف ایرانیکا، جلد هفت (۱۹۹۵ م)، صص ۴۶۷-۴۶۱.

۳. مادر محمدهادی میرزا مشتری باجی اهل شیراز و در موسیقی خبره بود. شاهزاده ازدواج نکرد و در سال ۱۳۱۴ در قم فوت شد. ناصرالدین شاه در سفر چهارمیش به قم در سال ۱۲۸۴ ق او را با این جمله توصیف کرد: «روز ورود استقبال آمده بود با چند نوکر جکنته و یابوی لکنته، معلوم شد توقف شاهزاده چندی است در قم است.» نک: سفرهای ناصرالدین شاه به قم، ص ۵۰.

که به بوی طعام سد جوع نمودی و به خیال استخوان قناعت کردی. در عمر خود با شکم سیر سر بیالین ننهاده و از گرسنگی هیچ شب را تا صبح نغنوده، از زهاد واقعی آن زمانه بود.»<sup>۱</sup>

هرچند که همیشه آن‌گونه که باید از قمچی مراقبت نمی‌کرد، اما روزی که سگ ناپدید شد، عمیقاً غصه‌دار شد. شاهزاده که تا پیدا کردن قمچی قادر به خوردن و خوابیدن نبود، یک گروه تجسس ترتیب داد. بعدها استخوان‌ها و جمجمه قمچی و سه سگ دیگر در خانه همسایه کشف شد. محمدهادی میرزا به قدری عصبانی شد که در صدد برآمد، انتقام خون سگ را بگیرد، ولی مردم محله او را از این کار بازداشتند.<sup>۲</sup>

سگ‌هایی که بیشتر جلب توجه می‌کردند، سگ‌های بزرگ گله بودند که گله‌ها را از چراگاه‌ها و کوه‌ها پایین می‌آوردند و به ندرت در شهر دیده می‌شدند. حاجی میرزا هدایت‌الله که فیض او را «از فضلا و متدینین این شهر»<sup>۳</sup> می‌داند، برای او از سرنوشت سگش گفته بود که یک حیوان بزرگ و تنومند بود که فیض در یک عبارت ادیبانه او را «شیرگیر پیل شکر، با جثه و هیکل درشت» وصف می‌کند که به قیمت ۲۵ روپیه صاحبقران خریده بود.<sup>۴</sup> چوپان او شبی این سگ را به شهر آورده بود. به محض اینکه گدایان محلی سگ را دیده بودند، او را دزدیده و سپس خورده بودند. گربه‌ها هدف‌های آسیب‌پذیرتری بودند؛ زیرا گرفتن آنها آسان‌تر، تعداد آنها

۱. وقایع، ۲۴-۲۴ پ.

۲. وقایع، ۲۴ پ.

۳. وقایع، ۲۲ ر.

۴. وقایع، ۲۲، روپیه صاحبقران، یک واحد پولی غیر عادی است که فیض هم در اینجا و هم در جاهای دیگر متن به کار می‌برد (نک: ص ۵۶، پاورقی ۲). روپیه صاحبقران که سکه نقره بود، در زمان نادر شاه ضرب شده بود و هر سکه، معادل پانصد دینار بود. در زمان فتحعلی شاه، روپیه نقره یا ریال وجود داشت که از سال ۱۲۱۱ق به بعد ضرب شده بود و ارزش آن یک دهم یک تومان بود. از حدود سیمین سالگرد جلوس فتحعلی شاه بر تخت سلطنت به کار بردن عنوان صاحبقران بر روی سکه‌ها متداول شد. ناصرالدین شاه نیز پس از گذشت تقریباً سی سال از دوران سلطنت خود، همان عنوان را برای خود و مسکوکاتش به کار می‌برد. امکان دارد برخی از روپیه‌های صاحبقران فتحعلی شاه هنوز در جریان بوده باشد، و اشاره فیض به این سکه‌هاست.



بیشتر، خطرات آنها کمتر و گوشتشان به نسبت خوراکی بود و با وسواس مذهبی کمتری خورده می شدند. برخلاف سگ، گربه در اسلام حیوانی ناپاک تلقی نمی شد، هر چند که خوردن گوشتش به هر حال حرام بود. در دین زرتشت این موجود شوم و مزور دانسته می شد، در حالی که در دین اسلام چنین برداشتی از این حیوان وجود نداشت. خوردن گوشت گربه سیاه، مصونیتی در مقابل جادو تلقی می شد و خوردن گوشت گربه، موجب بی باکی و شجاعت می شد و گفته می شود که فدائیان فرقه اسماعیلیه به این منظور، گوشت گربه می خوردند.<sup>۱</sup> گربه به عنوان حیوان اهلی مورد پسند مردم بود و اغلب اوقات بدون اتکای به دیگران سراغ غذای خود می رفت و کمتر اتفاق می افتاد که خانواده ای حداقل یکی دو گربه نداشته باشد. این حیوانات به زودی با کاهش تدریجی و محسوس کم کم از میان رفتند. نصرالله خان بیگدلی<sup>۲</sup> که از خانواده های اعیان سرشناس بود به فیض گفته بود که در خانه آنها که خانواده ای مرفه و دارا بودند و تصور می شد که از اثرات قحطی به نسبت مصون باشند، از هشت گربه فقط یکی باقی مانده بود.<sup>۳</sup> برای افراد فقیرتر اجتماع، گربه ها یکی از منابع آشکار و فوری تغذیه بودند. زنی اعتراف کرد که پانزده گربه خورده است.<sup>۴</sup> برای مسافری نیز گربه ها طعمه آسانی بودند. براساس گزارش آقا میر شجاع الدین، یک گروه پنج نفره از مردان که از نهاوند آمدند، در راه سفر به تهران، چند روزی در حجره ای در مدرسه فیضیه که در مجاورت حرم بود، توقف کردند. پس از ترک آنجا، پوست و اسکلت پنج گربه در آن حجره پیدا شد.<sup>۵</sup>

۱. دائرة المعارف ایرانیکا، جلد ۵ (۱۹۹۲ م)، صص ۷۷-۷۴.

۲. شرحی از اعضای مختلف خانواده بیگدلی، در ارباب، تاریخ، ص ۳۱ و اشارات بیشتر به باغات و قنوات نصرالله خان، در صص ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۷ وجود دارد.

۳. وقایع، ۱۸ ر.

۴. وقایع، ۱۹ پ.

۵. وقایع، ۱۰ پ. در ایام قحطی مشهورترین گربه ای که در قم ناپدید شد، چیتی بزرگه یکی از محبوب ترین گربه های ناصرالدین شاه بود که در راه بازگشت از سفر عتبات گم شد. شاه تأثرش را چنین بیان می کند: «دلگیر شدم که این همه راه برویم، در قم [گربه] گم بشود.» نک: سفرهای ناصرالدین شاه به قم، صص ۷۱-۷۰.

قضیه در مورد حیوانات بارکش فرق می‌کرد. از آنجا که در زمان قحطی آنها موجودات بسیار مفید و با ارزشی بودند، به این جهت به خوبی مراقبت می‌شدند و این حیوانات بارکش - شتر، الاغ، قاطر و اسب - به ندرت به عنوان غذا دزدیده می‌شدند. حاج میرزا هدایت‌الله که در این مورد هم منبع اطلاعاتی فیض بود، گفته بود که طی زمستان سال ۱۲۸۸ ق، تمام گله گوسفند پانصد رأسی خود را به انضمام بیست الاغ از دست داده است. تمام آنها به دلیل فقدان علوفه و سرمای شدید، تلف شده بودند. لاشه یکی از آنها به کوچه انداخته شده بود و در مدت یک ساعت به زحمت اثری از آن حیوان باقی مانده بود.<sup>۱</sup> حاجی محمدرضا خان زند که مالک ده شریف‌آباد بود نقل کرده است که چگونه وقتی که بار شتری را پیاده می‌کردند، شتر در بیرون از خانه وی به سرقت رفت و گوشتش به سرعت جهت مصرف خوراکی تقسیم شد. مالک، شتر دزدها را تعقیب کرده و آنها را در حین ارتکاب عمل دیده بود، ولی دزدها او را تهدید به قتل کردند، در نتیجه تنها کاری که می‌توانست بکند، این بود که التماس کند، قطعه‌ای از گوشت شترش را به او بدهند.<sup>۲</sup>

فیض صحنّه و حشتناک تری را از قول میرزا هدایت‌الله ثبت کرده است:

مرا مادیانی بود به مرضی مبتلا گردیده مشرف به هلاک شد.  
 او را ذبح نمودم که فقرا از گوشت حلال او متنعم شوند.  
 چون جسد او را در برزن آورده، بینداختند و فقرا مطلع شدند،  
 خود ایستاده ملاحظه می‌نمودم که گوشت و پوست و استخوان و امعا و احشای او را مانند حیوانات سبع، خام خام می‌کنند و می‌خوردند. در مدت نیم ساعت هیچ اثری از او باقی نگذاشته بودند.<sup>۳</sup>

۱. وقایع، ۲۲ ر.

۲. وقایع، ۲۴ ر.

۳. وقایع، ۲۲ ر.

نظیر این دو واقعه را جیمز بیکر پزشک اداره تلگراف هند و اروپا که همراه سرگرد سنت جان مشغول بازرسی خط تلگراف به سمت جنوب بود نیز دیده است. او در نزدیکی کناره گرد لاشه شتری را دیده بود که گوشتش را خورده بودند. پس از ترک قم، هنگامی که اسب سنت جان طی شلیکی تصادفاً در فین کشته شد، گروهی از روستاییان گرسنه دور لاشه اسب جمع شدند و در ساعتی چیزی جز استخوان‌ها و پوست آن باقی نگذاشتند و همه گوشت آن را بردند تا بپزند.<sup>۱</sup>

اگر سرنوشت گربه‌ها، سگ‌ها، شترها و اسبان چنین بود، می‌توان تصور کرد که بر سر حیوانات مأكول کوچک‌تر نظیر پرندگان، مرغان، کبوترها، موش‌ها و امثال آنها چه می‌آمد. فیض در یک جمله کلی در مورد قحطی که به ملا محمدصادق منسوب است، چنین نقل می‌کند: «اکنون قریب یک سال است، آواز خروس در قم نشنیده‌ایم و به ندرت آواز سگ مسموع می‌شود که همه را خورده‌اند.»<sup>۲</sup> بازتابی از همین عقیده در اثر ارباب وجود دارد که در آن توصیفی کلی از حوادثی که در شهر رخ داده بود، ارائه می‌کند:

در شهرها سگ و گربه نماند. سوراخ موران را شکافتند و اندوخته آنها را معاش خود قرار دادند. موش‌ها از بیم، از خانه بیرون نمی‌آمدند.<sup>۳</sup>

اما اوضاع بدتر هنوز در راه بود. در بحبوحه زمستان ۱۲۸۸ جسد آدم‌هایی که از سرما و گرسنگی مرده بودند، در فضای باز پیدا می‌شد. انسان‌های بسیاری به این طریق در نواحی روستایی، روی جاده‌ها و در خود شهر تلف شده، اجسادشان روزها دفن نشده، باقی می‌ماند و به‌زودی به لاشه‌ای برای سگ‌ها و کرکس‌های مردارخوار تبدیل می‌شد. گزارش فیض به‌طور نسبی مؤید تفصیلات هولناکی است

1. FO 248/269, James Baker to Alison, 1 December 1871.

۲. وقایع، ۲۰.

۳. تاریخ، ص ۶۰.

که کارمند اداره تلگراف در قم به دکتر بیکر گفته بود. او در اواخر پاییز ۱۲۸۸ به بیکر گفته بود که اجساد را که در مدخل مساجد گذاشته می شود، شب ها سگ ها می خوردند. اما فیض نمی گوید که این امر پیش از مرگ اشخاص اتفاق افتاده است. مرد جوانی، در مدخل مسجد امام حسن عسکری علیه السلام که به تازگی توسط حاجی محمدابراهیم مرمت شده بود، در اثر سرما و گرسنگی تلف شد و جسدش را سگ ها خوردند و بقایای جسد نیز دفن نشده باقی ماند.<sup>۱</sup> یک روز صبح زود که فیض از حمام بازار، یکی از چهار حمام شهر که هنوز کار می کرد، به خانه باز می گشت، به چشم خود جسد زنی را دیده بود که سگ مفلوکی گوشت هایش را می خورد.<sup>۲</sup>

آنچه مخصوصاً مورد توجه فیض بود این بود که کسانی که در خیابان ها مرده بودند، به طور شایسته ای دفن شوند. در یک مورد پدری را در گورستان، کنار جسد پسرش دید که برای تدفین پسر مرده اش، پول گدایی می کرد. فیض صدقه ای به او داد؛ ولی دوباره روز بعد او را با جوان فلک زده خاک نشده اش در همانجا یافت. به فیض گفته شد که او برای مدت دو روز به گدایی مشغول بوده است. عاقبت مکلف شد که جسد را به غسلخانه حمل کند.<sup>۳</sup> در یک روی داد دیگر، سید محترمی در راه خود به طرف همان حمام، در هوای نیمه روشن، بین درب مسجد امام حسن علیه السلام و مغازه آهن گری دیده بود که سگی اجساد یک زن و یک بچه را روی زمین می کشید و گوشتشان را می خورد.<sup>۴</sup> سگ گریزانده شد و روی اجساد را پوشاندند تا بعداً دفن کنند. این روی داد فیض را به شدت ناراحت کرد، به طوری که نهایت سعی خود را به کار برد که باقیمانده اجساد به نحو آبرومندانانه ای دفن شوند.<sup>۵</sup>

۱. وقایع، ۱۲-پ ۱۳-ار.

۲. وقایع، ۱۹-ار.

۳. وقایع، ۲۰-پ ۲۱-ار.

۴. وقایع، ۱۹-ر.

۵. وقایع، ۲۱-ر.

## آدمخوری

در حالی که انسان‌ها حیوانات را می‌کشتند و می‌خوردند و حیوانات انسان‌های مرده را، چندی نگذشت که خبرهای ناراحت‌کننده‌تری به فیض رسید و آن اینکه انسان‌ها اجساد مردگان را می‌خوردند. در آغاز، این شایعات از خارج شهر، از نواحی روستایی پخش می‌شد. یکی از موثق‌ترین این خبرها توسط حاجی محمدرضا بیگ - «از کدخدایان» و معتبرین این شهر - نقل گردیده است. او گزارش می‌دهد که شخصی به نام حاجی علی با زن و چهار فرزندش از مزرعه حصار، ملک محمدرضا بیگ، در راه بازگشت به قم بود. در زیادآباد که در یک فرسخی شهر است، جاده به علت برف شدید مسدود شده بود و آنها به علت سرمای شدید، در یک قلعه قدیمی پناه گرفتند. یکی از بچه‌ها مرد و بقیه خانواده گوشت او را خوردند. این سرنوشت همه آنها، به جز آن مرد بود که آخر از همه مرد. بقایای اجساد آنها، یک ماه بعد، توسط رعایا، در آن قلعه قدیمی پیدا شد.<sup>۱</sup>

به‌زودی در داخل شهر نیز خبرهایی در مورد استخوان‌ها، مجموعه‌ها و اجساد نیمه‌خورده شده انسان‌هایی شایع شد که در قسمت‌های مختلف شهر، بیشتر در جاهایی که رفت و آمد کمتری بود، مانند مقبره علی ابن بابویه، نواحی نیمه خالی از سکنه و متروک نزدیک دیوار شهر، نزدیک ارگ قدیمی، شبستان مساجد، سردابه‌ها یا اطراف گورستان‌ها، پیدا شده بود. تلفات قحطی به سرعت غسلخانه را انباشته کرد و تعدادی از اجساد نیز در بقعه نزدیک آن نگه‌داری می‌شد، تا زمان غسل و تدفین آنها فرا رسد. حاجی سید محمود<sup>۲</sup> که مسئول بقعه و غسلخانه بود گزارش

۱. وقایع، ۱۴ ر.

۲. وقایع، ۲۹-۳۰ پ. فیض او را چنین توصیف می‌کند: «از متدینین این بلد است.» در قحطی بزرگ، او نقش قاطعی در سازماندهی مراسم تدفین و توزیع غذا و پول ایفا کرد. به نظر می‌رسد، او یک فرد خیر بسیار ثروتمند و همراه با شرکایش، مالک بزرگ‌ترین تیمچه بازار بود، چنان‌که ارباب نیز در تاریخ، ص ۵۶، چنین نوشته است. شرح دیگری از این تیمچه، در کتاب شیخ حسین (مفلس)، همان منبع، جلد ۱، برگ‌های ۵۶۳-۵۶۴ وجود دارد که بیان می‌کند حاجی سید محمود، پدر حاجی آقا احمد مجتهد بود.

کرده است که یک شب مردی سعی کرد، جسد بچه‌ای را از بقعه برباید؛ ولی سعی او به وسیله محافظ آنجا نقش بر آب شد. او همچنین در حضور عباس قلی خان، حاکم شهر، اظهار داشت که بیشتر اجساد که از محله‌های پایین شهر می‌آورند، به‌ویژه اگر زن بودند، سینه‌هایشان را بریده و گوشت ران‌ها و دیگر قسمت‌های بدنشان را جدا کرده بودند. نواب امیرزاده سلطان سیامک میرزاگفته بود که در بقعه میرزا ابوالقاسم قمی در گوشه‌ای از قبرستان شیخان که یک روز صبح برای دعا و نماز به آنجا رفته بود، با چشمان خود دیده بود که حصیر بقعه را آتش زده و جسدی را کباب می‌کردند.<sup>۱</sup>

این فهرست هولناک که فیض با دقت منابع اطلاعات خویش را نقل کرده، ادامه می‌یابد. در نماز که به امامت ملا محمدجواد برگزار شد، فیض از نواب جوانبخت شنید که گفته بود «رایحه کریه» به مشام می‌رسید که از سرداب مسجد امام حسن می‌آمد و پنج زن را در حال کباب کردن گوشت جسدی که از سرما و گرسنگی تلف شده بود، با حصیر مسجد مشاهده نمودند.<sup>۲</sup> اجساد سه زن با سینه‌های بریده و ران‌های قطعه قطعه شده در گورستان صحن، در طویله و بهاریند عمارت امین الدوله کشف شده بود.<sup>۳</sup> در داخل ارگ قدیمی، در زمینی خالی که برای کشت سبزیجات مورد استفاده قرار می‌گرفت، مردی دیده شد و سر دو بچه، در همان محل یافت شد که پوست سر بچه‌ها، به جهت جلوگیری از شناخته شدن کنده و زبانشان قطع شده بود.<sup>۴</sup>

بعضی افراد وانمود می‌کردند که نمی‌دانستند گوشت متعلق به انسان است یا حیوان. فیض و میرزا محمدتقی نایب‌التولیه، در خارج مسجد جامع مردی را با الکی حاوی اعضای بدن بچه‌ها دیده بودند. این شخص ادعا می‌کرد که گوشت را

۱. وقایع، ۱۹ ر.

۲. وقایع، ۱۱ ر.

۳. وقایع، ۱۶ پ.

۴. وقایع، ۹ پ - ۱۰ ر.

در گودالی در محله یافته و نمی دانسته چیست.<sup>۱</sup> موردی دیگر که خیلی بیشتر تعمدی می نمود، خواهر فیض که با پسر حاجی ملا محمدصادق ازدواج کرده بود، نقل می کند که همسایه ای داشتند که دو زن داشت، مرد و زن بزرگ ترش از گرسنگی تلف شدند. زن دیگر شوهر را دفن کرده و جسد زن اول را پنهان کرده، سپس گوشت او را پخته و خورده بود. واضح است که چنین واقعه ای طنزی تلخ را از جانب فیض بر می انگیزد: «حق و سنی خود را خوب به جا آورده.»<sup>۲</sup>

در وضع استیصالی قحطی فاصله چندانی بین خوردن مرده و کشتن برای خوردن، وجود نداشت. این مقوله ناراحت کننده ترین قسمت بیانات فیض را تشکیل می دهد، مواردی که او را بسیار ناراحت کرده و فیض آنها را با بیشترین جزئیات به منظور نشان دادن هولناکی کامل قحطی نقل می کند. بیشتر موارد مربوط به افراد ضعیف اجتماع می شد، مانند گداها که ناتوان تر از آن بودند که مقاومتی نشان دهند، همچنین زنان و به ویژه بچه ها که آسیب پذیرترین افراد بودند. آنها را با وعده غذا به نواحی نیمه خلوت می کشاندند و سپس خفه می کردند، گاهی اوقات نیز آنها را زیر چادر زنان پنهان نموده و کشان کشان می بردند. این وضعی بود که در مورد پسر پنج ساله خواهر زن آقا سید حسین اتفاق افتاد. دو خواهر آماده می شدند که به زیارت حرم حضرت فاطمه بروند؛ اما هنگامی که بچه قدم در کوچه گذاشت، زنی او را زیر چادر خود پنهان نمود و دزدید. زمانی که دو خواهر به آن زن رسیدند، بچه مرده بود.<sup>۳</sup> از وقوع چنین سرنوشتی در مورد بچه آقا سید عباس جلوگیری شد. این بچه توسط زنی که تظاهر به مریضی می کرد، قاپیده شد، ولی اسدالله خان سینکی هنگامی که برای ادای نماز به صحن حرم می رفت، حرکات مشکوک این زن را دید و بچه را نجات داد.<sup>۴</sup>

۱. وقایع، ۱۲ پ.

۲. وقایع، ۱۲ پ.

۳. وقایع، ۱۴ پ - ۱۵. در متن گفته نمی شود که این آقا سید حسین چه کسی بود، ولی چون از این روی داد در شرایط و احوال حرم ذکر می شود، احتمال دارد که او میرزا سید حسین، صدرالحفاظ، یکی از مهم ترین مقامات حرم بوده باشد.

۴. وقایع، ۱۶ پ - ۱۷. ا.

وحشت عمومی از اینکه بچه‌ها دزدیده، کشته یا فروخته شوند، چنان عظیم بود که والدین سعی می‌کردند، آنها را در خانه نگه دارند. قضیه مردی از خواه، این خطر را نشان می‌دهد. این مرد به همراه دو زنش به منظور یافتن غذا، به قم آمده بودند؛ اما موفق نشدند غذایی به دست آورند و از روی استیصال دو بچه را دزدیدند و به سرداب مسجد جامع بردند.<sup>۱</sup> برحسب ظاهر، این امر غیر قابل قبول به نظر می‌رسد، زیرا مکان مزبور برای ارتکاب چنین جنایاتی خیلی مشهور و بی‌حفاظ بود و به هیچ وجه قسمت دورافتاده و ویران حرم نبود، بلکه جایی بود که به‌تازگی توسط حسین خان شهاب‌الملک (نظام‌الدوله) ساخته شده بود، ولی شواهدی از منابع دیگر وجود دارد، مبنی بر اینکه در شرایط حاد مکان‌های عمومی برای چنین مقاصدی مورد استفاده قرار می‌گرفت مانند کاروانسرای واقع در خارج حرم. فیض در مورد جزئیات محل خیلی دقیق است؛ اما در مورد منبع این حکایت چنین دقتی ندارد. یکی از بچه‌ها را در محراب سرداب خفه کردند و دیگری را سربریدند. بعد آتشی در گوشه سرداب روشن کردند و تا آنجا که امکان داشت، از گوشت آنها خوردند و بقیه را در کوله‌باری گذاردند.

هنگامی که مسجد را ترک می‌کردند، در میدان جلوی درب مسجد جامع متوقف گردیدند. در آغاز، این یک شوخی به نظر می‌رسید. به استهزا از آنان پرسیده شد: چند بچه در کوله بار پنهان شده‌اند؟ فقط واکنش مضطربانه مرد بود که آنها را لو داد. والدین بچه‌های مقتول، اجساد تکه تکه شده آنها را شناختند و آن مرد و دو زنش برای اجرای عدالت به طرف خانه حاج سید جواد که فاصله چندانی با مسجد جامع نداشت برده شدند؛ ولی در راه توسط مردم سنگسار و مضروب شده و جان خود را از دست دادند. فیض با اغراق و گزافه‌گویی در مورد وحشت عمومی و شایعاتی که شهر را فرا گرفته بود، اظهار نظر می‌کند که در آن زمان خوردن بچه‌ها متداول شده و هر کس مراقب اطفال و اموال خود بود:

۱. وقایع، ۲۲-۲۳.



چون در آن اوقات طفل خوری و سرقت آدمی شایع بود و اغلب مردم در تفحص و تجسس اموال و اطفال خود بودند.<sup>۱</sup> ارباب نیز در معدود واکنش‌هایش نسبت به قحطی، همین ترس را بیان می‌کند: مردم تنها جرأت نداشتند از خانه بیرون روند. هر کس تنها در کوچه به دست می‌آمده، او را گرفته قوت خود می‌ساختند.<sup>۲</sup> مورد دیگر دزدی و آدم‌خواری مربوط به گروهی از زنان روستاهای بیدهند و فردو که از روستاهای کوهستانی جنوب قم است، می‌باشد. روستای اولی به فیض مربوط بود؛ زیرا یکی از دو روستای تیولی بود که مخارج مقبره فتحعلی شاه را تأمین می‌کرد. این زن‌ها به شهر نقل مکان کرده و در قبرستانی که چسبیده به مقبره آقا بزرگ کاشی مجاور مقبره علی‌ابن بابویه بود، زندگی می‌کردند. در اوایل محرم ۱۲۸۸ / مارس ۱۸۷۱ مادری با بچه شش ساله‌اش برای شرکت در تعزیه به بقعه نزدیک خانه متولی باشی رفت و بچه‌اش را در آنجا گذاشت. بچه گرسنه بود پس او برای خرید غذا رفت. وقتی که بازگشت بچه گم شده بود. پس از جست‌وجوی بقعه و قبرستان مجاور با کمک یکی از برادران فیض، زنان بیدهندی و فردویی را مشغول آشپزی در اتاق عقب بقعه یافتند. در دیزی روی آتش، دست، پا و قسمت‌هایی از بدن بچه و در گوشه اتاق زیر پتو جسد بچه و در جاهای دیگر بقایای پنج تا شش بچه دیگر قرار داشت.<sup>۳</sup> حتی بچه‌های خانواده‌های ریشه‌دار قمی نیز مصون نماندند. یکی از خادمین حرم به نام میرزا اسدالله ابن آقا میرزا رحیم که فیض خیلی خوب او را می‌شناخت، پسر هشت ساله‌ای داشت. مادرش لباس او را عوض کرد و یک عبا دور سلسله که حاشیه آن با ابریشم گلدوزی شده بود به وی پوشاند. بچه به کوچه رفت و هرگز برنگشت. برای مدت بیست روز، هیچ اثری از او یافت نشد، تا اینکه زنی که سعی

---

۱. وقایع، ۲۳ ر.

۲. ارباب، تاریخ، ص ۶۰.

۳. وقایع، ۸۸ - ۸۷ پ.

می‌کرد آن عبای خاص را به همسایه فیض، استاد محمدتقی شیشه بر بفروشد، دستگیر شد و اقرار کرد که بچه را خورده است.<sup>۱</sup> دیگر همسایه فیض دانی عباس نیز برادرزاده‌ای داشت که در خرابه نزدیک خانه‌اش، در شرف خفه شدن بود که با جیغ و فریاد نجات یافت.<sup>۲</sup>

خبرهایی از این قبیل معمولاً به صورت دست دوم به فیض می‌رسید، ولی او بیشتر منابع خود را تأیید می‌کرد و یا می‌گفت که کجا آن را شنیده بود. به عنوان مثال، حاجی رجب کله‌پز نزد حاجی سید جواد شکایت کرد که جسد نوه‌اش که بچه‌ای پنج - شش ساله بود، در خانه‌ای در همسایگی او یافت شده است.<sup>۳</sup> در طغروند که در چهار فرسخی قم قرار داشت، آقا میرزا طاهر سررشته‌دار و برخی دیگر از معارف و سادات برای فیض نقل کردند که زنی یک بچه را خورده و چند روز پس از آن نوه دختری‌اش را که دختر بسیار زیبای هشت ساله‌ای بود، کشته و قسمت‌هایی از بدن او را در منقل زیر کرسی پخته بود.<sup>۴</sup> یک منبع معتبر دیگر، آقا سید مهدی است که فیض او را «از سادات و متدینین این شهر» توصیف می‌کند. وی برای فیض نقل کرده بود که زن و شوهری در همسایگی او زندگی می‌کردند که بچه‌ای را دزدیده، خفه کرده و در حوض سرپوشیده منزل خود که در آن زمستان سخت محل امنی برای مخفی کردن گوشت یخ‌زده بود، پنهان کرده بودند.<sup>۵</sup>

ایتام و بچه‌هایی که والدینشان در دسترس نبودند و به‌ویژه بچه‌هایی که برای گذران زندگی مجبور به گدایی شده بودند، بیشتر در معرض خطر قرار داشتند. به‌خصوص سرنوشت یک پسر بچه‌گدای اردستانی، فیض را به شدت تکان داد. او

۱. وقایع، ۷-۷ پ.

۲. وقایع، ۹ پ.

۳. وقایع، ۱۲ ا.

۴. وقایع، ۲۱ ر. فیض با لحن خاص خود، این دختر را چنین توصیف می‌کند: «دختری بود به کمال صباحت

و ملاححت که اگر در اجلس تأخیر روی دادی، شهره شهر و فتنه دهر می‌شد.»

۵. وقایع، ۲۶ پ.

بیشتر از پنج یا شش سال نداشت و از شهر کوچک اردستان در حاشیة کویر به قم آمده بود. او محلی را در تیمچه بزرگ در بازار اصلی برای خود دست و پا کرده بود. او باهوش، حراف و شوخ طبع و مورد علاقه مردم بود و مردم غذا و لباس به او می دادند و به این ترتیب زندگی می کرد و در واقع حتی پسر بچه چاق و چله ای بود: «چون خیلی حراف و باهوش بود و شیرین زبان، طباع مردم به او مایل شده، همیشه دور او انجمن کرده، با او سخن می گفتند و او را از جامه و غذا اعانت می نمودند. هم به این سبب خیلی فربه و سمین شده بود.» یک روز فیض متوجه شد او در جای همیشگی خود، کنار در تیمچه نیست و پرسید که چه بر سرش آمده است؟ به او گفتند، مردم فقیر محله او را شبانه دزدیده، کشته و خورده اند.<sup>۱</sup>

پسر بچه گدای دیگری از چنگ سرنوشت مشابهی که در انتظارش بود، موفق به فرار می شود. آقا سید محمدرضا ابن آقا سید ابراهیم که به نظر فیض «از فضلا و متدینین این شهر و از خدام والامقام» بود، یک روز که به هنگام سحر، به مقبره علی ابن بابویه می رفت، جیغ و فریادهای پسری را شنید. زنی مشغول خفه کردن این پسر بود که آقا سید محمدرضا، تا داخل بازار او را تعقیب کرد، ولی زن موفق به فرار شد. به ظاهر، پسر بچه شب در گلخن حمام امین الدوله خوابیده بوده و در اولین روشنایی صبح برای گدایی بیرون آمده بود و زن با وعده نان او را اغوا کرده بود.<sup>۲</sup> نمونه دیگر پسر چهارده ساله ای بود که اقبال کمتری داشت. او یک ولگرد بود و برای فرار از سرما در مقابل پرداخت یک پول سیاه که معادل نیم شاهی بود در خانه جهانگیر میرزا در همسایگی فیض که تعدادی زن دستجردی در آن زندگی می کردند، پناهگاهی یافت. او پول را داد و در گوشه ای خوابید. نیمه های شب زنان دستجردی او را کشته و قسمت هایی از بدنش را کباب کردند. نورالدین میرزا که این واقعه را برای فیض نقل کرده بود، جسد و چاقوی کندی را دیده بود که به وسیله آن،

۱. وقایع، ۱۳ ر.

۲. وقایع، ۸ پ - ۹ ر.

گوشت‌ها از بدن آن بچه، بریده شده بود.<sup>۱</sup> همین واقعه برای دختر بچه‌گذاری به سن یازده سال، در مسجد کوچکی نزدیک کاروانسرای حاجی عسکرخان رخ داد. یک روز بعد از ظهر، فیض با گروهی از سادات و تجار در تیمچه بزرگ، در مدخل حجره حاجی محمدابراهیم تاجر نشسته بودند. آنها به فیض گفتند که دودی را دیدند که از داخل مسجد کوچک بلند می‌شد و پی بردند که سه زن با حصیر مسجد و مقداری تاپاله آتشی روشن کرده بودند. سپس سر نیمه سوخته بچه‌ای را در آتش دیدند. با بازرسی دقیق‌تر کشف کردند که او همان دختر بچه‌گدا بود که همه آنها او را در مواقع متعدد دیده بودند. او در مسجد به قتل رسیده بود و خونس هنوز در گوشه‌ای نمایان بود و قسمتی از بدنش را خورده بودند.<sup>۲</sup>

افراد ضعیف و مریض نیز در خطر بودند. نوکری قوی و خوش بنیه به نام قنبر که برای خانواده بیگدلی کار می‌کرد و در محله سیدان زندگی می‌نمود، از راه حمل اجساد مرده به غسلخانه، امرار معاش می‌کرد. سپس او مریض شد و از آنجا که کسی نبود که از او مراقبت کند، زندگی او با کمک‌های دیگران می‌گذشت. او به کاروانسرای در مرکز شهر برده شد که در آنجا برای فقرا غذا و سرپناه فراهم می‌شد. اما او بیهوش شد. زمانی که یکی از گدایان دیگر شروع به بریدن قسمت‌هایی از ران او کرد، او به هوش آمد و فریاد کشید. اما عده‌ای به سرعت او را احاطه کردند و در نهایت او مرد و خورده شد.<sup>۳</sup>

بیشتر قربانیان زنان بودند. از نخستین مواردی که توسط فیض ذکر شده است، مورد سیده جوانی است که توسط یک مرد فراهانی کشته شده بود و آن مرد در چاپارخانه‌ای در خارج شهر دستگیر شد در حالی که دست و پای تعدادی بچه را به همراه داشت. او در پیشگاه حاکم دولتی و سپس حاکم شرع اعتراف کرد که علاوه بر چهار مورد دیگر قتل و آدم‌خوری، زن جوان را به بهانه دادن غذا به او در قبرستانی

۱. وقایع، ۱۸ پ - ۱۹.

۲. وقایع، ۱۹ پ - ۲۰.

۳. وقایع، ۲۳ پ - ۲۴.

ر بوده، سپس او را در گرمابه‌ای در خارج شهر خفه کرده، گوشتش را سرخ کرده، ولی با زحمت خورده، زیرا گوشت تلخ مزه بوده است.<sup>۱</sup> قضیه دیگری، دختر مرحوم صاحب نسق، زن میرزا حسن بود. با وجود پیشینه اعیانیش، او از فرط استیصال تصمیم گرفت برخی لباس‌هایش را در شهر بفروشد. وی برای چند روزی گم شد و عاقبت بقایای بدنش را در خرابه‌ای خارج از شهر یافتند که کشته و خورده شده بود، زیرا، همان‌گونه که فیض نیز نمی‌تواند از ذکر آن خودداری کند، «خیلی سمین و فربه [بود].»<sup>۲</sup>

این موضوع همچنین در مورد زن خوش اندام دیگری، ولی با پیشینه‌ای بسیار متفاوت، اتفاق افتاد. مردی به جهت اینکه قسمت‌هایی از بدن یک زن را در بچه‌اش داشت، دستگیر شد. او به وسیله محمدرضا فراش باشی بازجویی شد و اقرار کرد هنگامی که با خواهرش به طرف کاشان می‌رفتند، یک روسپی یزدی را که از تهران به یزد باز می‌گشت، ملاقات کرده بودند. آنها با او دوست شدند و با یکدیگر مسافرت می‌کردند؛ ولی از آنجا که آن زن «اسبابی مرغوب و زیاد و آذوقه بسیار»<sup>۳</sup> داشت

۱. وقایع، ۶ - پ - ۷.

۲. وقایع، ۱۴. پ. فیض صاحب نسق را فردی توصیف می‌کند که به خانواده اعیان قم تعلق داشت و یکی از مهم‌ترین مقامات در سلسله مراتب خدام حرم بود. از اواخر دوره صفویه، این مقامی بود که در تصرف یک خانواده بود. صاحب نسق که در اینجا به او اشاره می‌شود، میرزا محمدعلی است که در سال ۱۲۷۲-۱۲۷۱ ق فوت کرد و پسرش میرزا محمدصادق جانشین او شد. نک: حسین مدرسی طباطبایی، تربت پاکان، جلد ۱، صص ۶۷-۶۶.

۳. شواهد دیگری وجود دارد، حاکی از اینکه برخی افراد، بهتر از دیگران مصائب قحطی را تحمل کردند. بلو، در همان منبع، ص ۴۳۴، در ژوئن سال ۱۸۷۲، منظره رقت‌آوری را در اطراف شهر صحنه یادآور شده و آن را چنین توصیف می‌کند:

هنگام عبور از شهر، از کنار گدایانی گذشتیم که در خیابان‌ها افتاده و به طور ترحم‌انگیزی ناله می‌کردند. در طول روز ما حداقل شصت انسان بدبخت و مفلوک دیدیم که بیشترشان زنان و جوانان نحیفی بودند که باید بگویم بیشتر از یک ماه نمی‌توانستند زندگی کنند، حتی اگر فوراً غذای کافی برای آنها فراهم می‌شد؛ زیرا که آنها به کم‌خونی و استسقا مبتلا شده بودند. تمام بعد از ظهر

در محلی به نام صاحب زمان او را کشته، اموالش را تصاحب کرده، گوشت بدنش را جدا کردند و نقشه کشیدند هنگامی که به محل بعدی - پاسنگان - رسیدند آن را بخورند. از بقایای اجزای بدن زن معلوم بود که او نیز «خیلی سمین، فربه و لطیف بوده»<sup>۱</sup>

اما زنان نیز گاه از مرتکبین این فجایع بودند. تعداد زنانی که بنا به گفته فیض از شرکت‌کنندگان اصلی بودند و به گونه انفرادی و یا گروهی اقدام می‌کردند، نسبتاً زیاد است. زنان تنهایی که در جست‌وجوی غذا از روستا رانده شده بودند و زنانی که شوهران و فامیل نزدیکشان مرده بودند، در محیطی ناآشنا، بدون شبکه‌های معمولی حمایت و کمک، درمانده برای زندگی و مواجه با چشم انداز مرگی مشقت‌بار، راهی جز آدم‌خواری در برابر خود نمی‌دیدند. برخی با همدست شدن با یکدیگر نیروی بیشتری می‌یافتند. در برج ویرانی نزدیک دیوارهای قدیمی شهر و نزدیک به غیاث‌آباد که باغ بیگدلی‌ها بود، دودی دیده شد که از آتشی بلند بود. در بازرسی، سه زن در حال خوردن گوشت زنی دیگر دیده شدند. این زن‌ها به منظور خوردن علف به آنجا رفته بودند که زن ضعیف و مریض دیگری را دیده، او را کشته و خورده بودند.<sup>۲</sup> گاهی این گروه‌ها سازمان یافته‌تر بودند. گروهی متشکل از پنج زن که در محله امامزاده شاه حمزه زندگی می‌کردند، جوان چهارده ساله‌ای را که پسر

---

→ این آدم‌های زنده‌پوش قحطی زده مفلوک، در اطراف اردوی ما می‌پلکیدند. در میان آنها، در تضادی غریب با این جمعیت، دختر جوانی با البسه الوان، پرشور و زیباروی، با پاهای عریان و شلیته‌ای کوتاه که به زانوهایش نمی‌رسید، ظاهر گردید. نیم تنه تور جلو باز و گل و گشادی که به تن داشت، سینه خالکوبی شده و شکم سیرش را نشان می‌داد، در حالی که گونه‌های رنگ شده و حالات شیطنت آمیزش، حرفه‌اش را اعلام می‌کرد.

۱. وقایع، ۲۷-۲۸.

۲. وقایع، ۱۳ پ. تنها شرح نسبتاً دقیقی که ارباب، در تاریخ دارالایمان قم، ص ۶۰، ارائه می‌دهد، به نظر می‌رسد که در مورد این روی داد است: «در یکی از برج‌های باره قم، چند زن بلوکی منزل گرفته بودند. زن‌های اهل شهر را فریفته که در این باغ گیاه خوراکی هست؛ می‌بردند و کشته می‌خوردند. بعد چندی معلوم شد، بسیار کس را کشته و خورده بودند.»

یکی از آنها بود ترغیب کردند تا پسر یک رنگرز را که در مغازه پدرش در لب چال بود، بدزدد. آن پسر جیغ و فریاد کرد و آن جوان دستگیر شد و گفت که در این توطئه و در سایر کوشش‌های موفق‌تری که جهت به دام انداختن کودکان انجام گرفته بود، این زنان شرکت داشته‌اند. زمانی که خانه آنها مورد تجسس قرار گرفت، آنها گریختند و هرگز به آن محله بازنگشتند.<sup>۱</sup>

تمام حوادثی را که فیض بیان می‌کند، فقط به مهاجرین نواحی اطراف قم و یا حوادثی که در مناطق فقیرتر شهر رخ داده، منحصر نمی‌شود. پراکندگی مکان‌های وقوع این حوادث نشان می‌دهد که آدم دزدی، جنایت و آدم خواری، نه فقط در نواحی مخروبه یا زمین‌های متروک داخل شهر یا گورستان‌ها، بلکه در هر جایی از شهر، در اطراف محلات عمومی شاخص، بقعات و امازاده‌ها، کاروانسراها، تیمچه‌ها، حمام‌ها، سرداب مساجد، حتی نواحی نزدیک حرم حضرت فاطمه علیها السلام و تمام جاهایی که ولگردها و گداهای روستایی ممکن بود اطراق کنند، می‌توانست اتفاق بیفتد. مواردی نیز در محله‌های آبرومند و معتبر شهر اتفاق افتاده بود و برخی از قربانیان، شهروندان معمولی و افرادی بودند که فیض آنها را می‌شناخت، مانند پسر جوان میرزا اسدالله خادم حرم، دختر مرحوم صاحب نسق، زن آقا سید حسین و نوه حاجی رجب کله‌پز.<sup>۲</sup>

همچنین آشنایان فیض منحصراً در زمره قربانیان نبودند بلکه گزارش برخی از دوستان وی حکایت از این داشت که تعدادی از همسایگان‌شان نیز مرتکب فجایعی شده بودند، هر چند که هیچ‌یک از آنها را خود به چشم ندیده بود. اما مواردی که بیش از همه او را تکان داد، وقایعی بود که در خانواده‌هایی اتفاق افتاده بود که او آنها را خوب می‌شناخت. در بیدهند که به تعبیری روستای خودش بود، میرزا بابا، دوست قدیمی فیض، دختر عموی خودش را کشت و خورد. بوی گوشت کباب

۱. وقایع، ۱۵-۱۵ پ.

۲. وقایع، ۷، ۱۲، ۱۴ پ؛ ارباب، در تاریخ، ص ۶۰، ادعا می‌کرد که خواهر زنش نیز دزدیده و خورده شده بود:

«تا آنکه این بنده درگاه، خواهر زنی داشتم، از خانه بیرون رفته بازنگشت، معلوم شد او را خورده‌اند.»

شده در کوچه به مشام می‌رسید و حاجی آقا مهدی برادرزاده مرحوم میرزا ابوالفتح که از کنار خانه گذر می‌کرد و می‌دانست که میرزا بابا آن قدر ثروتمند نیست که بتواند گوشت بخرد، داخل خانه شد و با چشم خود آنچه را رخ داده بود، دید.<sup>۱</sup>

در مواردی این چنین، به نظر می‌رسید رشته‌هایی که اجتماع را به هم متصل می‌کرد، گسسته شده و نظم طبیعی، وابستگی‌ها و روابط عادی خویشاوندی نیز، متزلزل شده است. فیض در گزارش خود، بیش از هجده نمونه از مواردی را که مربوط به بیست و پنج جسد می‌شد که به قتل رسیده و سپس خورده شده بودند، می‌آورد که جز سه مورد بقیه مربوط به کودکان بود. علاوه بر این، سه مورد قتل به قصد دزدی، چهار مورد مربوط به کوشش‌های نافرجام بچه دزدی و سیزده مورد خوردن اجساد مرده، بدون ارتکاب قتل بود که جمعاً بالغ بر ۳۰ جسد می‌شد، البته بدون محاسبه ۵۷ مجسمه‌ای که در کاروانسرای مرکزی یافت شده بود. گزارش فیض اغلب در ارائه تفصیلات و ارقام دقیق نیست اما تخمین تقریبی که از آن می‌توان استنتاج کرد این است که در مجموع بیش از سی مورد آدمخواری که مربوط به تقریباً ۵۵ جسد می‌شد صورت گرفته بود.

فقط در یک جا فیض کوشش می‌کند تا مجموع ارقام را تخمین بزند که آن نیز بر اساس شواهد و مشاهدات خود وی نیست بلکه به اظهار حاجی ملا محمدصادق تکیه می‌کند. حاجی ملا محمدصادق که در آن زمان، مهم‌ترین مجتهد قم محسوب می‌شد و در کانون تمام وقایع مربوط به این بحران قرار داشت به فیض گفته بود که ارقام به نحو چشمگیری بیشتر از اینهاست. بسیاری از قضایا به اطلاع او رسیده بود. آگاهی او در مورد آنچه که اتفاق افتاده بود، بسیار گسترده‌تر از فیض بود. در خانه او فیض درباره بیشتر مواردی که شرح می‌دهد، اطلاعات به دست آورده است. ملا محمدصادق تخمین زد که در تمام طول این دوره، بیش از پانصد مرد، زن و کودک کشته و خورده شده بودند. «آنچه بر من ثابت شده، زیاد از پانصد نفر مرد و زن و

۱. وقایع، ۱۱.پ.



طفل را تاکنون در این شهر کشته و خورده‌اند.<sup>۱</sup> با وجود منبعی که اساس ارقام فیض را تشکیل می‌دهد، این تعداد که بر پایه گفته‌ای نسنجیده و اغراق‌آمیز از سوی ملا محمد صادق نقل شده است، باور نکردنی به نظر می‌رسد و هرگز نباید خیلی جدی گرفته شود. با توجه به فقدان شواهد مستند مبنی بر آدمخواری در این مقیاس در منابع دیگر، حتی آمار در حدود سی مقتول، در بیست مورد، به نظر خیلی زیاد می‌آید.

فقط غیر قابل باور بودن این ارقام نیست که این ظن را به وجود می‌آورد که فیض به عمد در روایاتی که نقل می‌کند اغراق کرده است. با وجود اعتبار و شهرتش به عنوان یک مورخ دقیق و قابل اعتماد، ذکر منظم منابع اطلاعاتش و مقدار جزئیات مفصلی که معمولاً در مورد هر حادثه‌ای می‌دهد، این شک باقی می‌ماند که او به اغراق‌گویی در مورد جنبه‌های هولناک‌تر و هیجان‌انگیزتر، وسوسه می‌شده است. مسئله فقط این نیست که او شایعات را به عنوان واقعیت قبول کرده و سپس به احتمال آنها را بسط و آب و تاب می‌داده است. در سبک نگارشی که ساده و نسبتاً پیش پا افتاده تلقی می‌شود، گاهی نیز به نظر می‌رسد او برای مضمون‌های ادبی تلاش می‌کند، مثل اینکه عبارات و کلیشه‌های آشنایی را که در تاریخ‌های پیشین خوانده بود، تکرار می‌کند. اینها واژه‌هایی ادبی بودند که به کرات در شرح چنین مصیبت‌هایی به کار می‌رفت، اما به کار بردن آنها توسط شخصی که خود شاهد عینی این رخدادها بوده و یا حداقل در همان محلی زندگی می‌کرده که تمام این وقایع در اطرافش اتفاق می‌افتاده، مناسب به نظر نمی‌رسد.

گرچه پیداست که فیض بعضی اوقات تحت تأثیر سنت‌های ادبی قرار گرفته، طنز تلخی نیز در شیوه نگارش موجز و مختصر او پدیدار می‌شود. به نظر می‌رسد او توجهی غیر عادی به بدن مرده‌ها و اینکه چطور تکه - تکه و پخته شده و کجا کشته و پنهان شده بودند، نشان می‌دهد. مشکل می‌توان پی برد در ورای این بارقه‌های طنز

تلخ، فیض در حقیقت در مورد آنچه شنیده بود چه فکر می‌کرد. گاهی اوقات مانند توصیفش از حادثه‌ای که برای دختر صاحب نسق و آن روسپی یزدی و حتی قنبر فقیر پیش آمد، او بسیار بی‌تفاوت، غیرجدی و شوخ‌طبع به نظر می‌رسد، مانند اینکه به واقع این حوادث را باور ندارد، یا اینکه آنان آدم‌های واقعی نبودند که او زندگی، یا به بیان دقیق‌تر مرگ فجیعشان را یادداشت می‌کند. به یقین طنز تلخی در تفصیل واقعه زنان بیدهند و فردو که پنج یا شش بچه را در بقعه آقا بزرگ کاشی کشته بودند، وجود دارد.

با این همه و با توجه به آخرین مورد، در زیر لایه‌های این طنز تلخ ظاهری، واقعیتی نیز وجود داشت. مدتی بعد زمانی که فیض با دوستانش در صحن حضرت فاطمه علیها السلام نشست، محاوره آنها به حادثه فوق کشیده شد. مرد فقیری که مقابل آنها ایستاده بود، صحبت آنها را شنیده و خودش را وسط انداخت و گفت: «پدر سوخته! چرا طفل مردم را می‌خوری؟ مثل من سگ و گربه بخور!»<sup>۱</sup> فیض سپس از او سؤال کرد که چه تعداد سگ و گربه را خورده است؟ و او بدون تأمل پاسخ داد، پانزده سگ و گربه را کشته و خورده است. جزئیات زمان و مکان و وضوح حاضر جوابی آن مرد، حاکی از آن است که فیض داستان سرهم نکرده است. این گفت‌وگوی در صحن، بدون شک درست همان‌گونه که او یادداشت کرده، به واقع رخ داده بود ولی دلیلی وجود ندارد که حوادث اصلی نیز درست به همان طریقی که فیض شرح می‌دهد، اتفاق افتاده باشد. به همین شکل، جزئیات دقیقی که او توسط آن هر حادثه خاصی را می‌آراید، حاکی از آن است که این حوادث بر پایه واقعیت بنا شده بود. درباره بسیاری از حکایت‌های او شرح زنده و گویایی وجود دارد که نمی‌تواند ساختگی باشد. مثل نمونه دزدی که دختر را گول زد تا او را برای دیدن ماهی لب حوض ببرد<sup>۲</sup> یا درباره اینکه قاتل پسر بچه‌ای با عبا دور سلسله چگونه خود را لو

۱. وقایع، ۱۰-۱۱-ار.

۲. وقایع، ۱۶-ار.

داد.<sup>۱</sup> روایت کنندگان گوناگون، قربانیان، مکان‌ها، همگی وجود داشتند، اما به جای بررسی دقیق گزارش‌های این جنایات و آدم‌خواری‌ها، فیض فقط آنها را یادداشت و بعد به عنوان تنها حقایق موجود ارائه می‌دهد.

با این وجود در شرح جزئیات حوادثی که فیض یادداشت کرده است، هیچ امر غیر ممکن یا در واقع بی سابقه‌ای وجود ندارد. او درباره سایر قحطی‌ها و موارد آدم‌خواری در کتاب‌های تاریخ خوانده بود و به عنوان محقق مطلع او توصیفات مشابهی را در تاریخ طبری، عبدالطیف بغدادی، مقریزی که در همه آنها موضوع به صورتی ادیبانه اما با جزئیات خاص دوره و مکان و وقایع بیان شده بود، به خاطر می‌آورد.<sup>۲</sup> ظاهراً در پی هر قحطی جدی شایعات مربوط به آدم‌خواری هم پخش می‌شده است. به احتمال زیاد، وی از روی دادهایی که در کشور خودش در سده‌های اخیر اتفاق افتاده بود، به عنوان مثال وقایعی که در طول شش ماه محاصره اصفهان در سال ۱۱۳۵-۱۱۳۴ ق / ۱۷۲۲ م، رخ داده بود، آگاهی داشته است.<sup>۳</sup> او می‌توانست بپندارد که در شرایطی چنان بحرانی، آدم‌خواری نیز اتفاق افتاده است و

۱. وقایع، ۷ پ.

۲. طبری، تاریخ الطبری (تاریخ الرسل و الملوك)، ترجمه فرانز روزنتال، نیویورک، ۱۹۸۵ م، ج ۳۸، ص ۱۴: «در این سال (۸۹۴ م/۲۸۱ ق) چشمه‌ها در ری و طبرستان خشک شد. پس از آن مردم گرفتار قحطی وحشتناکی شدند. به طوری که یکدیگر را می‌خوردند و حتی یک نفر دختر خودش را خورد.»  
درباره گزارش مقریزی نگاه کنید به:

"Le Trait- des famines de Maqrizi, trans. by Gaston Wiet", Journal of the economic and social history of the Orient, vol. 4 (1962), pp. 190, especially pp. 24, 25, 2931 and 36.

ملاحظات بیشتری درباره قحطی مصر در این دوره در این اثر بررسی شده:

William F. Tucker, "Natural disasters and the peasantry in Mamluk Egypt", Journal of the economic and social history of the Orient, , vol. 24 (1981), pp. 21424.

3. Laurence Lockhart, The fall of the Safavi dynasty and the Afghan occupation of Persia (Cambridge, 1958), pp. 165166.

او شرح شواهد عینی فرانسوی‌ها و هلندی‌ها و به خصوص راهب الکساندر، اهل مالابار هند. در Journal of the Royal Asiatic Society جلد ۲۳ (۱۹۳۶ م)، صص ۴۹-۶۴ را ذکر می‌کند.

برای او جای شگفتی نبود که بشنود که چنین وقایعی در زمان او روی داده است. در دومین سال قحطی ۱۲۸۸-۱۲۸۷ ق زمانی که گرسنگی واقعی دامنگیر، و مرگ ناشی از گرسنگی حاد و گسترده شد، احتمالاً خبرهایی از آدم‌خواری به وسیله مسافرانی از شهرهای اصلی قحطی‌زده مانند مشهد، یزد، شیراز و اصفهان، به قم می‌رسید.

روزنامه‌ها وسیله دیگری برای پخش شایعات بودند. مقدار زیادی از این مطالب، از روزنامه‌هایی که در استانبول و کلکته چاپ و سپس در روزنامه‌های لندن دوباره منتشر شده، به دست آمده است. به عنوان مثال، در ۲۸ ژوئیه ۱۸۷۱، روزنامه‌های تایمز، نامه‌ای را که در تاریخ ۹ ژوئیه ۱۸۷۱، از تهران فرستاده شده و ابتدا در روزنامه‌های لوانت تایمز، در استانبول، در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۸۷۱ چاپ شده، منتشر کرد که ادعا می‌کرد، اهالی اصفهان و شیراز: «از فرط استیصال بچه‌های خود را می‌خورند به طوری که حاکم شیراز مجبور شده، نگهبانانی در قبرستان‌ها بگمارد تا دهاتی‌های بدبختی را که در صدد بیرون آوردن اجساد تازه دفن شده از قبرها بودند، ممانعت کنند.» چند هفته بعد، روزنامه‌های تایمز، ۵ سپتامبر ۱۸۷۱، نامه مورخ ۵ اوت ۱۸۷۱ خبرنگار خود از کلکته را چاپ کرد که آخرین اخبار از تهران را نقل می‌کرد که ادعا می‌شد: «دو نفر (مشخص نشده مرد یا زن)، در تهران، به علت کشتن و خوردن پسر بچه‌ای تحت محاکمه بوده و شورش‌های بسیاری روی می‌داد.»

گزارش‌های شاهدان عینی توسط دکتر رابرت بروس، نماینده جامعه مبلغین مذهبی کلیسا در اصفهان، مستقیماً به مطبوعات خارجی ارسال می‌شد. در نامه‌ای که در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۸۷۱ در روزنامه‌های تایمز چاپ شد، او اظهار داشته بود: «در بعضی جاها بچه‌ها خورده می‌شدند، زن و مرد در حال مرگ در خیابان‌ها افتاده بودند در حالی که اجساد مردگان دفن نشده در خانه‌ها و جاده‌ها، اغلب توسط حیوانات وحشی تکه پاره و مثله می‌شدند.» نامه دیگری از ارومیه، به تاریخ ۳۰ می ۱۸۷۲ ادعا می‌کرد که: «آدم‌خواری رو به افزایش بوده و ابعاد ترسناکی پیدا کرده بود. بچه‌های کوچک والدینی که در

مضيقه نبودند، به دام افتاده، کشته و خورده می شدند.<sup>۱</sup> برخی از این گزارش‌ها، همراه با اطلاعاتی از مشهد و یزد، به سفارت انگلیس در تهران می‌رسید که از آنجا به لندن ارسال می‌شد. بسیار مشکل است ارزیابی کرد که چه حقایق قابل اثباتی در پس این گزارش‌ها وجود دارد.

قم که در مسیر راه اصلی تهران به سمت جنوب قرار داشت، نمی‌توانست در معرض چنین شایعاتی نباشد و طولی نکشید که وحشت عمومی از قحطی بر آن سایه افکند. در نخستین مراحل آغاز و گسترش بحران در اواخر محرم ۱۲۸۸ / آوریل ۱۸۷۱ یعنی همان زمانی که فیض نوشتن گزارشش را آغاز کرده بود، یک مورد جنجالی در خود قم به وقوع پیوست که قویاً واقعه آدمخوری در قم را تأیید می‌کند. خبر این حادثه در یک نشریه ایرانی یعنی روزنامه ایران چاپ شد:

قم، مورخ ۲۴ محرم، سه روز قبل قدری بارندگی شد و دو روز قبل نیز جزئی بارانی آمده، بر روی هم کفایت کرد. چند روز قبل متدرجاً پنج شش طفل مفقود شده. کسان اطفال و فراش حکومت در تفحص بودند. در کاروانسرای بیرون دروازه معصومه، شخصی غریب را دیدند که مشغول ساختن کباب است، در جیب او، دو پنجه پای بچه یافتند، معلوم شد اطفال بیچاره را او می‌کشته و می‌خورده است. او را به دارالحکومه آوردند. پس از آنکه قدری صدمه به او زدند، در محضر علما اقرار کرد که پنج طفل را تا حال کشته و خورده‌ام. این عمل به واسطه خبثت نفس و قساوت قلب آن ناپاک بوده و الا به حمدالله تعالی تا کنون آذوقه و نان بر مردم تنگ نشده که روی الجاء به این‌گونه اعمال شنیعه اقدام نمایند. رخوت اطفال مفقوده را نیز در منزل همان شخص یافته بودند. پس از آنکه به توسط تلگراف این خبر مکره معروض بار یافتگان

1. The London Times, 18 July 1872.

خاکپای مبارک گردید، حکم فرمودند که در قم آن خبیث را به ذلت هر چه تمام‌تر بکشند و روی زمین را از لوث وجود او بپزدانند. در روز بیست و پنجم، در میدان، در ملأ عام او راکشته و خاص و عام از نفی او، به مراسم شکرگزاری و دعاگویی وجود مبارک حضرت همایون شاهنشاهی - خلدالله ملکه و سلطانه - پرداختند.<sup>۱</sup>

تعیین صحت این گزارش بسیار دشوار است. هیچ کدام از روی داده‌های خاصی که توسط فیض تعریف شده، به دقت با تمام جزئیات حادثه فوق تطبیق نمی‌کند. شباهت‌هایی با مورد مرد فراهانی وجود دارد، ولی هنگامی که دست و پای اطفال در بقچه او پیدا شد، او مشغول گدایی در چاپارخانه‌ای در خارج از شهر بود. بعدها وی نزد حاکم دولتی و سپس حاکم شرع، در مورد کشتن و خوردن پنج طفل از جمله سیده جوانی که دزدیده، خفه کرده و سپس در گلخن گرمابه‌ای در خارج شهر کباب کرده بود، اقرار کرد. قاتل را برای اعدام به میدان شهر آوردند و پس از به دار آویختن سنگسار کردند. با توجه به مکانی که متهم در آن دستگیر شد، شباهت‌های بیشتری با مرد خواه‌ای که در میدانی خارج از صحن دستگیر شد، وجود دارد، ولی او نه به تنهایی اقدام کرده و نه در حال پختن قربانیان دیده شده بود.<sup>۲</sup>

شواهدی با دقت کمتر درباره آدمخوری در قم از دو گزارش دیگر نیز تأیید می‌شود، گرچه این دو گزارش همزمان با حادثه نوشته نشدند و نگارش آنها مربوط به بیش از سی سال پس از آن واقعه است و هیچ یک دقیقاً همانند آنچه فیض نقل کرده، نیستند. نخستین گزارش مربوط به یک شاهد عینی ماجراست که خاطره‌ای از این واقعه را که طی مسافرت به قم در سال ۱۲۸۸ به یاد آورده بود، در سال ۱۳۱۷ ق برای افضل‌الملک نقل کرد:

۱. روزنامه ایران، ۳ صفر ۱۲۸۸، ص ۴. گزارش خلاصه شده از این روی داد در تاریخ ۲۹ می ۱۸۷۱ توسط چارلز

الیسون وزیر مختار انگلیس برای وزیر امور خارجه آن کشور ارسال شد: FO 60/334.

۲. وقایع، ۶ پ - ۷، ۲۲ پ - ۲۳ ر.

میرزا محمود، برادر شیخ مرتضای صدیق دیوان، در یکی از شب‌های ماه رمضان همین سال، برای من و میرزا علی خان منصوری و فلان سرتیپ توپخانه که اسم او را فراموش کرده‌ام، بیان کرد که: «من در سال مجاعه دولت ناصری با فلان و فلان که اسم هر دو را من مورخ فراموش کرده‌ام، از تهران به قم حرکت کردیم. چون به قم رسیدیم، در سرگورستان دختری نه ساله یا ده ساله را افتاده دیدیم، دانستیم که او از گرسنگی به خاک در افتاده است. با هم گفتیم که: احیای نفس، بهتر از زیارت حضرت معصومه است. لهذا او را برداشته به منزل آوردیم، شربت دادیم و به او نان خوراندیم تا به حال آمد. از او استفسار نسب و شرح حال کردیم. او گفت: من دختر فلان هستم. پدر و مادرم بی چیز بودند؛ فرزندی کوچک‌تر از من داشتند، او را کشته و خوردند. من که قدری عقل داشتم بر خود ترسیده، به این گورستان که محل عمومی است آمدم و قدری ماندم و از گرسنگی بی حال مانده، ضعف کرده و کنون شما را دریافتید.» میرزا محمود گوید: «ما او را به پدر و مادر رساندیم و قدری خرجی دادیم.»<sup>۱</sup>

در این حکایت هیچ چیز غیر محتملی وجود ندارد و موضوع آن با طرح کلی وقایعی که فیض توضیح می‌دهد تطابق دارد.

اما گزارش دوم روی هم رفته بسیار نامحتمل بود. در اوایل پاییز سال ۱۲۸۸ و پیش از فرا رسیدن زمستان و درست در هنگامی که نشانه‌های بحران تازه دیده می‌شد، ظل‌السلطان در مسیر خود به سمت تهران به سرعت از قم عبور کرد. او در قم داستانی خارق‌العاده، از قاتلی که مرتکب قتل‌های بی‌شماری شده بود، شنیده و مدعی بود که متهم را دیده است. او این واقعه را به این نحو خلاصه کرده است:

۱. افضل‌الملک، افضل‌التواریخ، ص ۳۹۴.

درویشی را دیدم که در قم گرفته بودند، از اهل نهاوند که او شصت و دو آدم و طفل گرفته بود، خورده بود. منزل این درویش در چاهی بود. به هر کس که قادر می شد در پس کوچه‌ها و غیره از اطفال خفه کرده و می خورد. او را در میدان صحن پاره پاره کردند.<sup>۱</sup>

در وقایع سال قحط به کلی هیچ موردی که قابل مقایسه با این داستان باشد، وجود ندارد. با وجود ذکر جزئیات دقیق محل و تعداد، به نظر می رسد که این داستان هم چیزی بیشتر از یک شایعه پرهیجان و بی محتوا نباشد که بدون شک، مانند شایعات بسیار دیگر شهر را فراگرفته بود. محتمل است که ظل السلطان، قاتل را دیده و شایعات موجود را شنیده باشد و یا اینکه پس از سی سال وقایع را خوب به خاطر نیاورده و اغراق کرده باشد.

نه روایت ظل السلطان و نه آنچه که افضل الملک بر اساس گزارش شاهدهی عینی آورده، شواهدی محکم و غیر قابل انکار به شمار نمی روند. این گزارش‌ها سال‌ها بعد نوشته شدند. محتمل است که آنها روایت‌های تحریف شده‌ای از همان وقایعی باشند که فیض توضیح داده است اما مبالغه‌ای در آنها صورت گرفته و بدان‌ها شاخ و برگ داده شده، ولی با این همه حاوی گوشه‌ای از واقعیت نیز هستند. اما مورد مربوط به روزنامه ایران متفاوت است. این گزارش در منبعی همزمان با واقعه درج شده است و با توجه به مطالب آن می توان پذیرفت که آدمخوری در اوایل سال ۱۲۸۸ در قم واقعاً روی داده بود. به دنبال آن تصور اینکه شهر مالا مال از ترس و شایعات مربوط به چنین حوادثی باشد، مشکل نیست. شاید همین موضوع بود که فیض را ترغیب کرد که بدون تمایز، آغاز به نوشتن آنچه شنیده بود، بنماید، بدون اینکه توجه چندانی به وجود دلایل کافی مبذول دارد. در شرایط بی شک استثنایی و سخت آن دو سال ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ ق، فقدان طولانی باران، نایابی غذا، تورم قیمت کالاهای اساسی، سپس سرمای شدید زمستان سال بعد، به خوبی می توان

۱. مسعود میرزا ظل السلطان، تاریخ سرگذشت مسعودی، ص ۲۱۱.



تصور کرد که چگونه شایعه‌ای به شایعات دیگر دامن می‌زد و بر وحشت و دلهره‌ای که بر شهر سایه افکنده بود بیش از پیش می‌افزود.

فیض نیز مانند هر کس دیگری نسبت به شایعات پخش شده خوش‌باور بود و بدون شک از وحشت و هراسی که شهر را فرا گرفته بود، آگاهی داشت، ولی آن مطالب را به عمد، جهت فریب دادن ننوشته و یا خود، این روی‌دادها را سر هم نکرده است، بلکه فقط چیزهایی را که از دیگران شنیده بود، نقل می‌کند. برخی دلایل قوی است، ولی بیشتر آنها اگر تخیلی نباشند، حدسی است. احتمالاً پاره‌ای اغراق‌گویی در تعداد آدم‌خوری، مقدار گوشت انسانی ذخیره یا مخفی شده و یا کباب شده در منقل زیر کرسی، وجود داشت. او هیچ‌یک از موارد جنایت در ارتباط با آدم‌خواری را به صورت دست اول ندیده بود. او بیشتر روایت این جنایات را از علمای طراز اول، شاهزادگان و اعیان می‌شنید. نزدیک‌ترین موردی که او خود شاهد بقایای خورده شده یک طفل مقتول بود، مربوط به زمانی است که به همراه نایب‌التولیه، مسجد جامع را ترک می‌کرد و بقایای یک طفل نیمه‌خورده شده را دید که در یک آبکش حمل می‌شد، ولی مشخص نشد که آیا طفل مرده بود، یا به قتل رسیده بود. در فضای حاکم بر آن زمان، او آمادگی داشت آنچه را که از منابع مختلف قابل اعتماد، از جمله برادر خودش می‌شنید، باور کند. خبرهایی را که شنیده بود، او را به وحشت انداخته و در همین راستا سعی می‌کرد در روایت شخصی خویش این وحشت را منعکس کند. این پدیده چنان نادر و مشمئزکننده بود که وی خود را به ادراک آن ملزم احساس می‌کرد. او می‌دانست که این موارد پیش‌تر هم اتفاق افتاده است، و بنابراین نظایر آن در زمان چنین قحطی شدیدی غیر منتظره نیست.<sup>۱</sup>

۱. تاجر باهوش و واقع‌بینی مانند امین‌الضرب، موارد آدم‌خواری را در پاییز ۱۲۸۸ ق کلاً انتظار داشت. او در نامه‌ای که در تاریخ ۲۲ رجب ۱۲۸۸، به برادرش حاجی ابوالقاسم، در استانبول و در نامه دیگری به تاریخ ۱۲ رجب ۱۲۸۸، به آقا محمدرضا در رشت نوشت، این فاجعه را به وضوح پیش‌بینی کرده بود (آرشیو امین‌الضرب). در چنین اوضاع وقوع آدم‌خواری تعجبی ندارد، همان‌گونه که در بسیاری موارد که خطر قحطی

زمانی که این قحطی جامعه کوچک فیض را تحت تأثیر قرار داد، وی وظیفه خود می‌دانست که این صحنه‌های تکان‌دهنده را یادداشت کند و به نحوی آنها را توضیح دهد.

### واکنش

مقصود دیگر فیض در تألیف و گزارش این وقایع - هر چند آن را به وضوح بیان نمی‌کند - این است که نشان دهد چگونه جامعه با مصیبتی در چنین مقیاس کنار می‌آید. با تشدید قحطی و مواجه شدن با فروپاشی اصول اخلاقی مورد قبول و اختلال بالقوه نظم اجتماعی، هم شخصیت‌های دولتی و هم شخصیت‌های مذهبی مجبور شدند که قاطعانه وارد عمل شوند. با توجه به عده زیاد روستاییان فقیر که فوج فوج به شهر می‌آمدند، و نیز انبوه متکدیان در مرکز شهر، اطراف حرم، بازار و در دکان‌های قصابی و نانویی، خطر واقعی شورش اجتماعی وجود داشت. چنین حادثه‌ای در مرحله اولیه بحران، در اولین هفته جمادى الاولى ۱۲۸۷/اواخر ژوئیه ۱۸۷۰ اتفاق افتاد و وخامت آن به وضوح در تلگراف لین (Lyne) به اداره تلگراف تهران شرح داده شده است.<sup>۱</sup> ولی فیض هیچ اشاره صریحی به وجود خطر شورش نمی‌نماید. هنگامی که او نگارش وقایع سال قحط ۱۲۸۸ق را آغاز کرد، هشت ماه از حادثه مورد اشاره لین گذشته بود و دیگر برای بروز شورش‌هایی در این مقیاس خیلی دیر شده بود زیرا مردم ضعیف‌تر از آن بودند که دست به چنین اعتراض‌هایی بزنند. مسئولان شهر، برای پایین نگه داشتن قیمت نان هر کاری که از دستشان بر می‌آمد، مانند تنبیه محتکران و نانوایان، انجام دادند و نیز از طریق این تنبیه‌های

→ قریب‌الوقوعی وجود داشته است، مانند مورد محاصره سنت پترزبورگ در جنگ جهانی دوم، یا در زمان عقب‌نشینی ناپلئون از مسکو، در سال ۱۸۱۲ م. این وقایع اتفاق افتاده است. پیر بوناسی منابع باارزشی را درباره قحطی و آدم‌خواری در اروپای قرون وسطی در این مقاله جمع‌آوری کرده است:

Pierre Bonnassie, "Consommation d'aliments immondes et cannibalisme de survie dans l'occident du haut moyen ege", *Annales. Economies, soci=t+s, civilisations*, vol. 44 (1989), pp. 103556.

۱. تفصیل آن در صفحه ۵۱.

عبرت‌آمیز، سعی کردند از تقلب قصاب‌ها جلوگیری کنند. نمونه‌ای که فیض در مورد شهر قم ارائه می‌دهد، سرنوشت قصابی است که سعی کرده بود، گوشت سگ را به جای گوشت بره بفروشد.<sup>۱</sup> گوش او را بریدند و به بندش کشیدند و جهت عبرت دیگران، وی را در بازار گرداندند. این تنبیه در مقایسه با کاری که حسام‌السلطنه با قصاب‌های خراسان کرده بود، سرنوشتی توأم با ارفاق بود.<sup>۲</sup>

زمانی که شرایط بحرانی‌تر و اجساد یخ‌زدهٔ مردگان در کوچه‌ها زیاد شد، نخستین اقدام این بود که آنها را به سرعت هر چه تمام‌تر دفن کنند. ماندن اجساد در معابر، نه فقط بی‌حرمتی به آداب و رسوم متعارف جامعه تلقی می‌شد، بلکه خطر بیماری به‌ویژه بیماری وبا را افزایش می‌داد. مبلغی حدود صد تومان توسط متولی باشی تصویب و از طریق حاجی سید محمود برای جمع‌آوری اجساد از خیابان‌ها و تدفین آنها، توزیع گردید.<sup>۳</sup> به حاکم - عباس قلی خان - نیز، از جانب دولت مرکزی دستور داده شد که اجساد را دفن کند و برای این منظور، اعتبار لازم از تنخواه دیوان تخصیص یافت. باز هم این وظیفهٔ حاجی سید محمود بود که بر اجرای این دستور نظارت کند. در بقعهٔ بابابزرگ - که به هنگام پیر بودن غسالخانه، اجساد در آن نگاه‌داری می‌شد - محافظینی گماشته شدند.<sup>۴</sup> فیض خود هر وقت بقایای نیمه‌خوردهٔ انسانی دفن نشده را می‌دید، یا از وجودشان باخبر می‌شد، آنها را به سرعت به غسالخانه می‌فرستاد. این از وظایف او به عنوان یک مسلمان متدین و معتقد به فرایض دینی بود، عملی که به حفظ انسجام و عزت جامعه کمک می‌کرد. از سرنوشت کسانی که از فرط استیصال ناچار به آدم‌خواری شده بودند اطلاع کمی در دست است. فیض به صورت مستقیم مسئول تعقیب مجرم یا اجرای عدالت نبود و صحبت زیادی در مورد سرنوشت مجرمین نمی‌کند. بدون تردید

۱. وقایع، ۲۱ پ.

۲. وقایع، ۲۶، حسام‌السلطنه، حاکم خراسان، قصابی را که در بالا خیابان مشهد سگ می‌فروخت، کشت.

۳. وقایع، ۲۹ ر.

۴. وقایع، ۳۰ ر.

بسیاری از آنها فرار کرده، خود از گرسنگی هلاک شدند و به سرنوشت بی‌رحمانه و رقت‌انگیزی مانند قربانیان خود دچار شدند. معمولاً کسانی که دستگیر می‌شدند چندان انتظار ترحم نداشتند. فیض گاهی اوقات ضمن رفت و آمد به دارالحکومه یا به وسیله خویشاوندش ملا محمدصادق در مورد مجازاتی که برای این مجرمان مقرر شده بود، خبرهایی می‌شنید. همان‌گونه که پیش‌تر ذکر گردید، در یکی از موارد اولیه‌ای که شرح داده است که مربوط به آن مرد فراهانی است که یک سیده را خفه کرده و پنج کودک دیگر را کشته بود، مجرم را در میدان شهر سنگسار کردند.<sup>۱</sup> در مورد دیگر که سه زن به کشتن و کباب کردن زنی بیمار نزدیک دیوارهای شهر اعتراف کرده بودند، آنها را در اتاقی قرار داده و سقف اتاق را روی سر آنها خراب کردند.<sup>۲</sup>

گاهی اوقات وقتی والدین قربانیان متوجه می‌شدند که چه بر سر بچه‌هایشان آمده است، خود در صدد انتقام بر می‌آمدند، مانند مورد پدر آن دختر زیبا که قاتل دخترش را کشت و جمجمه‌اش را با بیل خرد کرد.<sup>۳</sup> یک نفر از گروه زنان بیدهندی و فردویی که در حین ارتکاب جرم در بقعه آقابزرگ کاشی دستگیر شده بود، به وسیله مادر طفل مقتول به قتل رسید. بعضی وقت‌ها که مردم محله تشخیص می‌دادند چه کسی مسئول این جنایات است، خود وارد عمل می‌شدند. به عنوان مثال مرد خاوه‌ای و دو زنش که دو طفل را دزدیده، کشته و خورده بودند، زمانی که از سرداب مسجد جامع به خانه حاجی سید جواد برده می‌شدند، توسط مردم سنگسار شدند. بدن آنها دو - سه روزی در میدان شهر باقی ماند، تا اینکه حیوانات آنها را خوردند. این واقعه را فیض به شیوه معمول خود با آب و تاب و جزئیات مشمئزکننده و تقریباً باور نکردنی توصیف کرده است.<sup>۴</sup>

۱. وقایع، ۷.

۲. وقایع، ۱۴.

۳. وقایع، ۲۱ پ.

۴. وقایع، ۲۳.

به گونه کلی، فقدان جزئیات مشخص اعدام‌ها حاکی از آن است که تعداد کسانی که واقعاً به جرم آدم‌خواری به مفهوم کشتن برای خوردن محکوم به اعدام شدند، به طور قابل ملاحظه‌ای کمتر از حدود بیست مورد آدم‌خواری از این نوع است که فیض شرح می‌دهد. او مواردی چند از افرادی را که دستگیر شده و به ارتکاب جنایت اعتراف کرده‌اند، ذکر می‌کند، ولی در خصوص اینکه چه بر سر آنها رفته است، هیچ اظهار نظری نمی‌کند. به موجب قوانین اسلامی، آنها در ملأ عام باید اعدام می‌شده‌اند، اما در نهایت، از میان بیست محکوم احتمالی، فقط سه نفر اعدام شده بودند. وی به یقین از طریق رابطین خود در میان مسئولان دولتی و مذهبی، از این رخدادها آگاهی می‌یافت و جای تعجب است که در مورد سرنوشت این افراد اظهار نظری نمی‌کند. همچنین به احتمال زیاد، برخی اخبار مربوط به این جنایات و محاکمات به تهران می‌رسید و در روزنامه‌ها یا مکاتبات دیپلماتیک انعکاس می‌یافت، مانند موردی که در روزنامه ایران اوایل صفر ۱۲۸۸ به طور گسترده‌ای گزارش شد و خلاصه‌ای از آن به لندن فرستاده شد.

برخلاف چنین کیفرهای شدید، بر حسب موقعیت‌های خاص، مواردی از ارفاق و همدردی نیز وجود داشته است. جوانی که جهت دزدیدن پسر رنگرز لب چال به تحریک آن پنج زن، کوشش نموده بود و به آن اعتراف کرده بود، مجازات نشد، زیرا به سن بلوغ نرسیده بود.<sup>۱</sup> او فقط به وسیله ملا محمدصادق تویبخ شد. به علاوه خوردن گوشت کسی که قبلاً مرده بود، مجازات مرگ نداشت. ضرورت حاد نیز دلیل کافی برای تخفیف فراهم می‌کرد. مثلاً در موردی که توسط حاجی سید محمود برای فیض نقل شده است، زنی اعتراف کرده بود که به مدت دو ماه از روی اجبار محض از گوشت انسان تغذیه می‌کرده است، ولی وی فقط تویبخ شد و سپس مورد تفقد قرار گرفت.<sup>۲</sup>

۱. وقایع، ۱۵ پ، جملات اصلی چنین است: «چون آن جوان مکلف نشده بود، بر او حدی جاری نغرموندند، او را تأدیب نموده رها کردند.»

۲. وقایع، ۳۲ ر.

در مراحل اولیه این مصیبت، اقدامات پیش‌گیرانه قاطع‌تر و انسان‌دوستانه‌تر، هم در سطح عمومی و هم خصوصی انجام می‌شد. در چنین مواردی است که گزارش مملو از جزئیات فیض تفصیلات ارزشمند و پراهمیتی عرضه می‌کند. در مورد پایتخت اطلاعات زیادی درباره واکنش حکومت نسبت به قحطی وجود دارد اما در مورد مراکز ایالات مانند شیراز و اصفهان این اطلاعات کمتر هستند و درباره شهر کوچکی مانند قم تقریباً هیچ اطلاعی وجود ندارد. با وجود این برخلاف آنچه اغلب ادعا شده، نمی‌توان گفت که تشکیلات اداری نسبت به قحطی کاملاً بی‌توجه بوده و یا صرفاً از آن سوء استفاده می‌کرده است.<sup>۱</sup> یکی از اولین آنها، نتیجه مستقیم دیدار شاه از قم بود. حدود یک ماه قبل از اینکه فیض نگارش گزارشش را شروع کند، ناصرالدین شاه در ذی‌القعدة سال ۱۲۸۷، در بازگشت از زیارت عتبات، سه روز در قم توقف کرد. او در راه خود از غرب، از راه آشتیان و خلیج، اثرات فقدان باران را دیده بود در حالی که رودخانه قم هنوز آب زیادی داشت. ناصرالدین شاه در شهر قم با جماعت غیرعادی عظیمی از گدایان روبه‌رو شد: «و چون امسال در غالب ولایات ایران سختی و گرانی بود، فقرای زیاد، در قم مجتمع شده است.»<sup>۲</sup> پس از بحث با حاجی ملا صادق و آقا حسین مجتهد و متولی باشی و سایر علمای حاضر، ناصرالدین شاه دستور داد اقدامات لازم در مورد تمام گدایان و افراد فقیر در قم صورت گیرد: «با ایشان از هر مقوله صحبت شد. متولی باشی و سایر علما بودند. گفتم در کار فقرا و نگاه‌داری آنها قراری بدهند.» ناصرالدین شاه قبل از اینکه دو روز بعد قم را ترک کند، میرزا سید یوسف حاکم قم را به خاطر برخی انتقادات معزول

۱. شواهد مربوط به اقدامات میرزا حسین خان مشیرالدوله صدراعظم به روشنی توسط فریدون آدمیت در کتاب اندیشه ترقی و حکومت قانون (تهران، ۱۳۵۱ش)، به‌ویژه صفحات ۲۵۵-۲۵۷، بررسی شده است. اطلاعات پراکنده در مورد اقدامات ناصرالدین شاه و تشکیلات اداری، در فصل دوم رساله چاپ‌نشده کارشناسی ارشد علیرضا نظری به نام «قحطی و گرانی در ایران عصر ناصری و مظفری»، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ش، صص ۱۷۶-۱۷۸، گردآوری شده است.

۲. ناصرالدین شاه، سفرنامه عتبات (تهران، ۱۳۶۳ش)، ویرایش ایرج افشار، ص ۲۰۰. اصل خاطرات سفر پنجم به قم در سفرهای ناصرالدین شاه به قم اخیراً به چاپ رسیده است، صص ۶۴-۷۶.

کرد و دستورات بیشتری در مورد توزیع نان، از طریق آقا حسین مجتهد و متولی باشی صادر کرد: «برای فقرای قم هم قرار دادم به دست آقا حسین مجتهد و متولی باشی از غله دیوان، نانی تدارک شود تا پنجاه روز دیگر، قریب هزار نفر از فقرا اطعام شوند.»<sup>۱</sup> فیض این مطلب را تأیید می‌کند. ناصرالدین شاه در آغاز قحطی، طی بازدید سه روزه‌اش از قم، دستور داد که در مجموع، معادل چهارصد خروار از ذخایر انبارهای دولتی به صورت نان پخته، صبح و عصر بین فقرا توزیع شود. با تأکید بر توزیع نان، احتمال احتکار و اختلاس کاهش پیدا می‌کرد، زیرا غله را می‌توانستند بدزدند و در انبار پنهان کنند، ولی نان می‌بایست به سرعت مصرف شود و قابل نگه‌داری نبود. این وظیفه حاجی سید محمود بود که بر این امر نظارت کند. همچنین زمانی که وضعیت حاد شد، او مسئولیت گسترده‌تری برای مقابله با کل بحران داشت، و وظیفه‌ای که فیض به نحو موجزی آن را شرح می‌دهد: «مواظب کفن و دفن و نهار و شام فقرا بود.»<sup>۲</sup> او کاروانسرای مرکزی شهر را به عنوان محلی برای توزیع نان مورد استفاده قرار داد. گدایان و متکدیان در آنجا جمع می‌شدند و این همان جایی بود که افراد مریضی، مانند قنبر بیچاره را به امید غذا و سرپناه می‌آوردند، هر چند این امکان نیز وجود داشت که نان را از دیوان به قسمت‌های دیگر شهر فرستاده و به افرادی که ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر از آن بودند که بتوانند خود را به کاروانسرای اصلی برسانند، تحویل دهند. این همان جایی بود که پنجاه و هفت جمجمه انسان و استخوان‌های بی‌شماری پیدا شد و سپس در کاوش بیشتر گوشت و استخوان‌های دیگری نیز کشف شد. چنین نتیجه‌گیری شد که آنها اجساد افرادی بودند که گوشتشان خورده شده بود و نه افراد مریضی که به آنجا آمده و مرده بودند، هر چند که فیض هیچ دلیلی برای این نتیجه‌گیری ارائه نمی‌دهد و به احتمال این مطلب

۱. همان منبع، ص ۲۰۱. در اصل سفرنامه، ارقام و جزئیات تفاوت دارد: "صد و پنجاه خروار غله دادیم که به دست آقا حسین و متولی باشی به فقرا برسانند. الی پنجاه روز روزی به هزار و هشتصد نفر فقیر نان مجاناً بدهند." نک: سفرهای ناصرالدین شاه به قم، ص ۷۰.

۲. وقایع، ۳۰ - ۳۱.

چیزی جز یک شایعه اغراق‌آمیز نبود. سرانجام حاجی سید محمود دستور داد که هفت عمله، اجساد را دفن کنند.<sup>۱</sup>

البته اقدامات فوری مسئولان دولتی، کمابیش به موارد یاد شده محدود می‌گردید. در واقع سوای مجازات‌هایی که به وسیله عباس قلی خان تعیین می‌شد و دستورات او جهت دفن مرده‌ها و مسئولیت حاج سید محمود در مورد کاروانسرای مرکزی برای اطعام فقرا و توزیع نان، فیض انجام وظایف خاص دیگری را به حکومت محلی نسبت نمی‌دهد.<sup>۲</sup> همچنین نه اشاره‌ای به دلالت و احتکار کنندگان غله می‌کند و نه از ساختن انبارهای غله و تدارک اماکن خیریه مانند آنچه در جاهای دیگر مخصوصاً در تهران و همچنین شیراز روی داد، ذکری به میان می‌آورد. تنها اقدام عملی دولت تخفیف موقتی مالیات شامل ۴۰۰۰ تومان نقد و ۱۵۰ خروار جنس برای سال ۱۲۸۸ بود.<sup>۳</sup> سه سال بعد در ۱۲۹۱ دستور یک ممیزی جدید به منظور سرشکن کردن سنگینی بار مالیات در میان آنان داده شد اما این اقدام منجر به مشاجره‌ای تند گردید و در پی آن مالیات ۴۰۰۰ تومانی از بلوکات به شهر منتقل و تحمیل گردید.<sup>۴</sup>

تلاش‌هایی دیگر جهت کمک به فقرا به صورت مستقیم به حرم و مسئولان مذهبی مربوط می‌شد تا به حکومت مرکزی یا حاکم محلی. همان‌طور که در مشهد هنگامی که قحطی شدیدتر شد، متولی باشی مسئولیت کمک به فقرا را به عهده گرفت، معین‌الملک، متولی باشی آستان قدس، شروع به توزیع آذوقه در نزدیک صحن جدید کرد، در قم نیز متولی باشی حضرت معصومه، حاجی میرزا سید حسین به هنگام شدت پیدا کردن قحطی مسئولیت عمده مراقبت از فقرا را بر عهده گرفت. او میان فقرا پول پخش کرد اما این کار می‌بایست با احتیاط صورت می‌گرفت

۱. وقایع، ۳۱-۳۱ پ.

۲. وقایع، ۲۹ پ - ۳۲.

۳. اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری (تهران، ۱۳۶۷)، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، جلد ۳، ص ۱۳۲۶.

ظاهراً این امتیاز به «رعیت و فقرای قم» داده شد که اهالی قم و بلوکات را در بر می‌گرفت.

۴. ارباب، تاریخ، صص ۶۰-۶۰.



زیرا در یک مورد که فیض نیز حاضر بود، جوانی با دیدن چندین سکه چنان ذوق زده شد که غش کرد و درجا مرد.<sup>۱</sup> او همچنین اقدامات دیگری را با آوردن صد و بیست فقیر به داخل منزل خود - که خانه‌ای بزرگ و تودرتو و شامل چندین حیاط بیرونی و اندرونی نزدیک حرم بود - انجام داد. او بعضی اتاق‌ها را با گلیم و زیلو پوشاند و تا برداشت محصول جدید به فقرا غذا و آذوقه داد. پس از آن به هر یک از آنها سه‌هزار دینار داد و آنها آنجا را ترک کردند.<sup>۲</sup> با توجه به دستمزد کارگران غیر ماهر که بین نیم و سه چهارم قران در روز بود، این مبلغ معادل دستمزد یک هفته بود. فیض کوشش‌های متولی باشی را در سراسر سال قحطی با اضافه کردن برخی تفصیلات شخصی که ملموس بوده و امکان صحت مطالبش را افزایش می‌دهد، چنین خلاصه می‌کند:

محرر نویسد که درین ایام قحطی به‌خصوص در آن سه ماه که زمان اشتداد سردی هوا و بالاگرفتن کار قحطی و غلا بود، در جمیع روزها هنگام صبح و غروب فقرا و ضعفا درب خانه جناب مستطاب متولی باشی - دام مجده - جمع می‌شدند. هر تن را از دست خود به فراخور حالت فقرشان از درهم و دینار مسکوک بهره‌مند می‌فرمودند و در جمیع این سال در هفته دو سه شب دیگ‌های بسیار بزرگ آش و حلیم طبخ نموده به فقرا بذل می‌فرمودند. علاوه بر این همه اتفاقات چند روزی در آن ایام مزاجشان از استقامت منحرف شده مبلغ یک‌صد تومان زر نقد مسکوک در مدت دو سه روز بذل به فقرا و ضعفا فرمودند.<sup>۳</sup>

البته تلاش‌های خصوصی و شخصی بسیاری جهت تسکین مصیبتی که بر تمام شهر چیره شده بود نیز وجود داشت. حاجی میرزا هدایت‌الله گوشت اسب توزیع کرد که فقرا با بی‌قراری مانند حیوانات به روی آن افتادند و در مدت نیم ساعت آن

۱. وقایع، ۱۳.

۲. وقایع، ۳۱.

۳. وقایع، ۳۲ - ۳۳.

را به صورت خام بلعیدند.<sup>۱</sup> حاجی محمدابراهیم تاجر - بازرگان ثروتمند - از بیست بچه یتیم نگه‌داری می‌کرد.<sup>۲</sup> تعداد بی‌شماری خیرات و صدقات مختصرتر نیز وجود داشت. مثلاً هجده زن نطنزی فقیر در تیمچه‌ای واقع در حوض قهوه، جنب دارالشفاء، نزدیک صحن زندگی می‌کردند. آقاملا محمود رضوان به هر کدام قطعه‌ای نان که از دیوان تهیه می‌کرد، می‌داد. افسوس که کوششی بیهوده بود و همگی در این ایام نکبت بار جان باختند.<sup>۳</sup>

فیض نیز به روش خود، ولی در مقیاس کوچک‌تر، سعی کرده بود هر چه از دستش بر می‌آمد برای تخفیف وقایع دردناکی که در اطرافش می‌دید، انجام دهد، اما او گزارشش را با لحنی توأم با تشویش و نگرانی به پایان می‌برد. در میان آخرین وقایعی که او ثبت کرده، از دو روی داد سخن به میان می‌آورد که بیان احساسی از گناه عمومی و شخصی است. اولین واقعه را آقامیر شجاع‌الدین برای فیض نقل کرد. روزی او در بازگشت به خانه‌اش، مردی ضعیف و مریض را دید که در خانه همسایه‌اش را می‌زد. آقامیر شجاع‌الدین از او پرسید که در این یخبندان چه می‌خواهد. مرد پاسخ داد که از صاحبخانه طلبی دارد و می‌خواهد آن را بگیرد. دو یا سه ساعت بعد آقامیر شجاع‌الدین از خانه‌اش بیرون آمد و دید که دو سه سگ به جسد مردی حمله می‌برند و گوشت او را می‌خورند. هیچکس در کوچه گذر

۱. وقایع، ۲۲.

۲. وقایع، ۳۲ پ. علاوه بر ساختن شبستان جدید در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام حاجی محمدابراهیم تاجر، تیمچه بزرگی ساخت که بعداً توسط امین‌السلطان خریداری و متعاقباً به نام او نامیده شد (اریاب، تاریخ، صص ۵۲، ۵۴، ۵۶). تعداد ایتمی که توسط حاجی محمدابراهیم نگه‌داری می‌شدند، طبق اظهارات فیض خیلی کمتر از هفت صد یتیمی بود که یک نفر هندی و زنش در مشهد آنها را تغذیه و محافظت می‌کردند. دو حجره، در قسمتی از صحن توسط معین‌الملک به او واگذار شده بود، ولی بیشتر این یتیم‌ها مردند. به دنبال این واقعه، مرد هندی گرفتار جنون و غرق در ماتم شد (وقایع، ۲۵-۲۵ پ). منبع فیض برای این واقعه و ریزه‌کاری‌های دیگر مربوط به قحطی خراسان، حاجی علی اصغر بن حاجی قاسم تاجر تهرانی بود.

۳. وقایع، ۳۳-۳۳ پ. ملا محمود رضوان و برادرش میرزا احمد ریاض هر دو شاعران مشهوری بودند. نک:

تذکره شعرای معاصرین قم، برگ‌های ۷۱-۷۹ و ۸۰-۸۱.

نمی‌کرد که او را نجات دهد و مرد نیز آنقدر قوی نبود که توانسته باشد آنها را براند. بقایای جسد را به قبرستان فرستادند.<sup>۱</sup>

واقعه دوم آشکارتر بود. فیض نقل می‌کند که چطور یک شب که در خانه میرزا محمدتقی نایب‌التولیه، در کنار روضه‌خوانی نشسته بود و او به فیض گفته بود که همان روز بعد از ظهر در نزدیکی خانه‌اش مردی را دیده بود که در میان برف و گِل دست و پا می‌زد. او ظنین شده و به کمک وی نرفت. دو - سه ساعت بعد، او دوباره به کوچه رفت و دید آن مرد «از ناتوانی و سرما و جوع» مرده است. اکنون او برای فیض اعتراف کرد از اینکه به کمک آن مرد نرفته پشیمان است و نگران از آن دنیا که چطور خود را در پیشگاه خداوند تبرئه کند. اشاراتی جزئی وجود دارد حاکی از اینکه وجدان خود فیض به نحو مشابهی، یا به خاطر کوتاهی‌های شخصی و یا اجتماع به طور کلی، ناراحت شده باشد.<sup>۲</sup>

### عواقب قحطی

فیض همان‌گونه که گزارشش را ناگهانی شروع می‌کند، به ناگاه نیز دست از نوشتن بر می‌دارد. به نظر می‌رسد نوشته‌های او فقط به محدوده زمانی سال ۱۲۸۸ قمری که در ۱۹ اسفند/۱۰ مارس ۱۸۷۲ پایان یافت، منحصر می‌شود، اما بحران به هیچ وجه با شروع سال جدید قمری (ده روز قبل از نوروز) خاتمه پیدا نکرد. هر چند برف‌ها شروع به آب شدن کردند و یخ رودخانه باز شده بود و قنات‌ها و آسیاب‌های آبی نیز به فعالیت مشغول شدند، ولی هنوز ماه‌ها وقت لازم بود تا شدیدترین اثرات تخریبی قحطی بتواند جبران شود. هنوز جماعت گدایان و مهاجران روستایی از بلوکات و روستاهای کوهستانی در شهر وجود داشتند. اقداماتی کاملاً سخت و جدی جهت بازگرداندن آنها به اقامتگاه اصلیشان به منظور استقرار مجدد آرامش در شهر اتخاذ شد.

بر حسب اتفاق حسین قلی خان نظام‌السلطنه، شرح مشاهدات عینی خود را در مورد اینکه این اقدامات چگونه اجرا شد و چه رنج‌هایی را به بار آورد، بر جای گذارده

۱. وقایع، ۳۴-۳۴ پ.

۲. وقایع، ۳۵-۳۵ پ.

است. نظام السلطنه که در پی تلاش‌هایش به عنوان حاکم اصفهان در سراسر سال ۱۲۸۸ ق بیمار شده بود، در سفر بازگشت به تهران در اواخر صفر سال ۱۲۸۹ (نیمه اردیبهشت) از قم عبور کرد. انتظار می‌رفت که محصول فراوان تابستان به‌زودی، شاید در مدت چند هفته، آماده برداشت شود. ولی مناظری را که نظام السلطنه در قم و در جاده به طرف پایتخت توصیف می‌کند، نشان می‌دهد که وضع بحرانی هنوز ادامه دارد:

در قم به واسطه بی‌نانی، قیامتی برپا مشاهده شد. چون در تهران عقلای رجال تدبیری برای تخفیف فقرا کرده بودند که اربابه‌های بارکشی را از فقرا بار کرده، نان جو مخلوط با آرد حاجی ترخان که گچ و خاک خالص بود و عوض آرد به دولت فروخته بودند، برای قوت دو - سه روزه فقرا بار کرده و هر یک را به طرف وطن خودشان بفرستند، مأمورین آنها را می‌آوردند و در عرض راه پیاده می‌کردند و همان نان موصوف را هم دخل خود قرار داده بودند، این بیچاره‌ها از کنارچرد تا حیدرآباد، در دو طرف راه به منزله سنگ و کلوخ افتاده بودند. در پل دلاک خواستم برای نماز پیاده شوم، ممکن نشد. در حیدرآباد خواستم در سایه برکه‌ای پیاده شوم، دیدم زن فقیری مرده و طفل نیمه‌جان او پستان مادر را گرفته و می‌مکد. قدری شربت را [روی] نان ریختم، طفل را آوردند و به گلوی او ریختم. من سپردم که طفل را روی بار قاطر بگذارید و بیاورید حوض سلطان. دیگر حالت توقف به هم نرساندم تا داخل کاروانسرای حوض شدم. مستأجر کاروانسرا نگذاشته بود در اطراف برکه، فقرا را پیاده کنند و اطراف برکه خالی بود.<sup>۱</sup>

اما فیض در این زمان یعنی اوایل سال ۱۲۸۹ دیگر به ضبط این جزئیات دردناک نمی‌پرداخت. او احتمالاً نگارش مشروح یادداشت‌هایش را تمام کرده و یک پیش‌نویس کلی از متن نهایی تهیه نموده و سپس به سایر رشته‌های مورد علاقه خود

۱. نظام السلطنه مافی، خاطرات و اسناد، جلد ۱، ص ۲۶.

روی آورده بود. روی هم رفته او مفاهیم گسترده‌تری از گزارش خود در مورد سال قحطی ترسیم نمی‌کند، همچنین نتیجه‌گیری کلی از علل قحطی ارائه نمی‌دهد. این مناظر هنوز در ذهن او بسیار زنده بود و شاید هنوز خیلی زود بود که از او انتظار رود که از یادداشت‌هایش نتیجه‌گیری کند، یا حتی مقایسه‌ای با آنچه در جاهای دیگر اتفاق افتاده، به عمل آورد. او تقریباً به گونه‌ی اتفاقی اطلاعاتی درباره‌ی همدان و خراسان را در گزارشش گنجانده بود که به وسیله‌ی نامه یا مسافران و تجار به دست آمده بود.<sup>۱</sup> فیض این اطلاعات را به همان‌گونه نقل می‌کند که جزئیات اخبار دهات دور افتاده‌ی بلوکات را شرح می‌دهد.

جای گرفتن وقایع قحطی در یک چهارچوب وسیع‌تر، در سنت تاریخ‌نگاری محلی که شیوه‌ی نگارش فیض بود، امکان نداشت. حتی در اواخر عمر، زمانی که کتاب تاریخ قم خود را تدوین کرد، به حوادث «سال قحط» خیلی کم اشاره می‌کند. با این حال، یادآوری می‌کند که درباره‌ی آن به طور جداگانه مطلب نوشته است. فیض رابطه‌ی این مصیبت را با علل عمیق‌تر اجتماعی، اقتصادی و یا سیاسی، مانند تبدیل کشت محصولات اساسی به کشت محصولات تجاری یا احتکار و دست‌کاری و کنترل بازار به وسیله‌ی ارکان دولت، ملاکین، تجار غله و مسئولان اداری، نادیده می‌گیرد. البته تبدیل کشت غله به کشت محصول تجاری در منطقه قم نمی‌توانست عامل چندان مهمی باشد، زیرا که محصولاتی نظیر تنباکو، تریاک و پنبه معمولاً در اراضی جدیدی کشت می‌شد که طی دوره‌ی بهبود تدریجی اقتصادی در بیست سال اول سلطنت ناصرالدین شاه، احیا شده بود. درباره‌ی دومین مورد، از او بعید بود که بخواهد درباره‌ی تخلف و فساد اداری جز از راه غیر مستقیمی که ارباب جهت متهم کردن رقبا به کار می‌برد، بحث کند.<sup>۲</sup> از آنجا که فیض متکی به حمایت اعیان بود و نیز از آنجا که خود تیول‌دار و نوکر دولت بود، هیچ نمونه‌ای حاکی از اینکه محتکران

۱. وقایع، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۸ پ.

۲. تاریخ‌نگاری، ص ۹۸.

غله این مصیبت را وخیم‌تر کرده‌اند، عرضه نمی‌کند. برخلاف نظرهای معمول ارائه شده در منابع معاصر غربی یا در تفسیرهای مورخین بعدی، می‌توان گفت که علما و حتی مسئولان اداری حکومت محلی بر اساس روایت فیض نقش نسبتاً مثبتی داشته‌اند. فیض هیچ اشاره‌ای به بیماری وبا نیز نمی‌کند. هر چند که قم قابلیت شیوع وبا را نسبت به جاهای دیگر بیشتر داشت.<sup>۱</sup> قم به عنوان یک شهر زیارتی و مکانی متبرک برای تدفین، همیشه در معرض و مستعد شیوع بیماری وبا قرار داشت که یک تهدید همیشگی بود و امکان وقوع آن در هر جایی و هر زمانی به خصوص در ماه‌های تابستان وجود داشت. در جریان این بیماری فراگیر که تقریباً تمامی شهرهای ایران را طی پنج سال اول دهه ۱۲۸۰ گرفتار کرد، قم شیوع این بیماری را در اوایل سال ۱۲۸۶ ق تجربه کرد اما پس از آن هیچ اشاره خاصی به شیوع دوباره آن طی سال‌های ۱۲۸۷-۸۸ چنان‌که در بسیاری نقاط دیگر در این سال‌ها روی داد، وجود ندارد. اگر وبا نبود، خطر دیگر بیماری‌های واگیر وجود داشت. در تابستان سال ۱۲۸۸/ ژوئیه و اوت ۱۸۷۱ بخش زیادی از کشور به شدت گرفتار تیفوس، آبله و طاعون گاوی و همچنین وبا شد. ادعا شده است که در تهران در بهار سال ۱۲۸۹، پس از آنکه مخرب‌ترین اثرات شیوع بیماری وبا ادامه پیدا کرد، تیفوئید و تیفوس فراگیر شد، آن هم زمانی که پایان قحطی قابل پیش‌بینی بود و امید برداشت محصول خوب پیش رو بود.<sup>۲</sup>

اما هیچ یک از این مسائل مورد توجه خاص فیض نبود. وی آنها را با مسئله قحطی مرتبط نمی‌دانست، زیرا به عقیده او قحطی در اثر خشکسالی و کمبود

۱. هما ناطق، «تأثیر اجتماعی و اقتصادی بیماری وبا در دوره ناصری» در مصیبت وبا و بلای حکومت (تهران، ۱۳۵۸ش)، صص ۴۵-۱۱. او در این بررسی اطلاعات بسیار پرارزشی در مورد شیوع بیماری وبا در این دوره به خصوص از آرشیو امین‌الضرب جمع‌آوری کرده است. گزارش‌های مطبوعات خارجی و منابع دیپلماتیک نیز مطالب مفیدی در مورد شیوع وبا و سایر بیماری‌ها در بر دارند. اما به نظر می‌رسد از اواخر سال ۱۲۸۸/۱۸۷۱ به بعد این امر تحت‌الشعاع بحران در حال‌گسترش قحطی قرار گرفته باشد زیرا اشارات کمتری حداقل در منابع خارجی درباره وبا وجود دارد.

۲. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من (تهران، بی‌تا)، جلد ۱، ص ۱۱۰.

محصول که به اراده خداوند مقدر شده بود، اتفاق افتاده بود. آنچه وی را به توصیف این وقایع هولناک که بسیار مضمّن‌کننده و دردناک بود ترغیب کرد، ضبط این حوادث و همچنین نشان دادن این موضوع بود که چگونه جامعه او با مصیبتی در این مقیاس مقابله کرده بود.

پس از گذشت سال‌ها، چنانچه فیض در اواخر عمر خود دوباره به این مصیبت نگاه می‌کرد، بدون شک خشنود و شاید متعجب می‌شد که در عرض چند سال، بسیاری از اثرات مشهود قحطی محو شده است. سال ۱۲۸۸ ق مدت‌ها در یاد و خاطره مردم زنده مانده بود<sup>۱</sup> و حتی تا چند دهه بعد به عنوان یک مبدأ تاریخ به کار می‌رفت،<sup>۲</sup> اما با گذشت زمان جزئیات این واقعه هولناک که مردم قم و توابعش رنج بسیار از آن بردند، تا حدود زیادی به فراموشی سپرده شد و به ندرت توسط سایر مورخین معاصر یا مقلدین آنها ذکری از آن می‌شود.

در مورد جمعیت، زاد و ولد جدید به زودی تلفات را جبران کرد. در وقایع سال قحط، فیض فقط یک بار سعی می‌کند برداشتی کلی از تعداد مردمی که مرده بودند، ارائه دهد. با استفاده از ارقام تهیه شده توسط حاجی سید محمود، در مورد افرادی

۱. حسن نراقی، تاریخ اجتماعی کاشان (تهران، ۱۳۴۵)، ص ۲۶۴. یک منبع بی‌نام را در مورد قحطی ذکر می‌کند که در آن این بیت آورده شده است:

زمانی که آدم‌خوری باب گشت  
هزار و دویست است و هشتاد و هشت  
احتمالاً او به رساله سید محمود خوانساری اشاره دارد. در این مورد به ضمیمه یک این کتاب نگاه کنید که تقریباً همین بیت در آن وجود دارد. حسن جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان (اصفهان، ۱۳۲۱)، ص ۵۰، با کمی اختلاف همین روایت را دارد. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من (تهران، بی‌تا)، جلد ۱، ص ۱۱۰، به خاطر می‌آورد که چند سال بعد زمانی که او پسر جوانی بود، این ابیات را در تهران درباره قحطی شنیده بود:

شاه کج کلاه	رفته کربلا	گشته بی‌بلا
نان شده گران	یک من یک قران	یک من یک قران
ما شدیم اسیر	از دست وزیر	از دست وزیر

وزیری که در اینجا به او اشاره می‌شود، میرزا عیسی، وزیر تهران در سال ۱۲۸۸ ق است.

۲. حسن جابری انصاری، همان کتاب، ص ۵۰.

که به وسیله عمال دولت دفن شده بودند و تعداد آنها بیست هزار نفر برآورد شده بود، به همراه بیست هزار نفر دیگر که در قم و توابعش مرده و توسط همسایگان و خویشاوندان به خاک سپرده شده بودند، فیض به این نتیجه می‌رسد که در مجموع چهل هزار نفر هلاک شده بودند.<sup>۱</sup> ولی این ارقام بسیار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد و با هیچ یک از برآوردهای جمعیت در آن روزگار مطابقت ندارد. فیض زمانی که دست به کلی‌پردازی می‌زند، دیگر قابل اعتماد نیست، او با آمار میانه خوبی نداشت. آنچه که فیض در آن تبصره داشت، توصیف او از روی داده‌های خاص و صحنه‌های چشمگیر بود. در موارد مختلف، جزئیات زنده و گویائی از ابعاد فجایع انسانی ارائه می‌دهد، مانند آن هجده زن نطنزی که در حوض قهوه زندگی می‌کردند و همگی مردند، یا ساکنین سه خانه نزدیک منزل ملا محمدصادق که در هر خانه بیش از ده نفر زندگی می‌کردند و همگی از گرسنگی مردند و یا مورد یازده نفری که در خانه‌ای در محله ملاعلی بودند و همگی آنها خورده شدند یا مردند.<sup>۲</sup> از چهل خانه رضاآباد- فقیرترین منطقه قم واقع در قسمت شرقی شهر- که در هر خانه ده تا پانزده نفر زندگی می‌کردند، فقط یک یا دو نفر در هر خانه زنده ماندند.<sup>۳</sup>

بلوکات نیز به همین اندازه یا بیشتر مصیبت کشید. در بیدهند که تیول خود فیض بود، دو سال قبل از قحطی، جمعیت بیش از ۱۵۰۰ نفر بوده. بعد از قحطی در سال ۱۲۸۹ ق جمعیت بیشتر از دویست نفر نبود و بقیه از گرسنگی تلف شده بودند.<sup>۴</sup> فیض این ارقام را از مشهدی آقای کوچک، کدخدای بیدهند به دست آورده بود که به او گفته بود که فقط دو سال پیش از قحطی این تعداد شمارش شده بود. اما این ارقام از آنچه در کتابچه ارباب برای جمعیت آنجا در آن دوره آورده شده، خیلی

۱. وقایع، ۲۹ پ.

۲. وقایع، ۳۳-۳۳ پ، ۱۸، ۲۶، ۲۶ پ.

۳. وقایع، ۲۷. تعداد اعضای هر خانوار که مشخصاً بیشتر از حد معمول سال‌های عادی است حاکی از هجوم جمعیت از بلوکات و شهرهای کوچک‌تر اطراف است.

۴. وقایع، ۲۸ پ.



بیشتر است. ارباب جمعیت آنجا را ۲۰۳ خانوار و معادل ۸۲۰ نفر ثبت کرده بود.<sup>۱</sup> قاعدتاً رقم ۲۰۰ نفر برای زمان اندکی پس از قحطی، برآوردی تقریبی است اما این رقم از آن رو اهمیت دارد که از سوی مطلع‌ترین فرد در این مورد عرضه شده است. حتی اگر این ارقام تقریباً درست باشد، نشان از آن دارد که جمعیت بیدهند در بهترین حالت کمتر از یک چهارم جمعیت قبلی بود. جمعیت و شنوه که موضوع آخرین یادداشت‌های وقایع سال قحط است، به مراتب شدیدتر کاهش یافته بود و حتی بنابر نوشته فیض، تعداد آنکه در آستانه قحطی ۱۲۰۴ نفر بود به ۲۰ نفر رسیده بود و بقیه از گرسنگی مرده بودند. البته احتمال آن نیز وجود دارد که عده زیادی پس از بروز قحطی به شهر و مناطق مجاور مهاجرت کرده بودند. در هر صورت این ارقام گواهی قابل توجه از وسعت مصیبت در دهات کوهستانی است.<sup>۲</sup>

طی دو دهه بعدی، می‌توان آثار احیای جمعیت پس از چنین نابودی گسترده‌ای را مشاهده کرد. تجزیه و تحلیل ارقام و تفصیلات آماری مربوط به بلوکات و خانه‌شماری در شهر قم که عمدتاً توسط محمدتقی ارباب صورت گرفته، طرحی روشن اما متفاوت برای شهر و حومه ارائه می‌دهد.<sup>۳</sup> در شهر قم جمعیت به سرعت افزایش یافت. چهار سال قبل از اوج قحطی، در سال ۱۲۸۴ ق/ ۱۸۶۷-۶۸ م در یک سرشماری ارباب جمعیت شهر را ۲۵۳۸۲ نفر و تعداد خانه‌ها را چهارهزار خانه محاسبه کرد. دو سال بعد در سال ۱۲۸۶-۸۷ ق هنگامی که اثرات اولیه قحطی بایستی احساس شده باشد، ارقام ارائه شده جمعیت قم ۲۲۵۷۶ نفر در ۳۸۱۶ خانه

۱. قم‌نامه، صص ۲۴۵-۱۷۳ (بدون صفحه‌شماری معین).

۲. وقایع، ۳۵ پ. منبع فیض برای جمعیت و شنوه در سال ۱۲۸۹ ق ملا اسدالله بن ملاکاظم و شنوه‌ای بود که فیض او را چنین توصیف می‌کند: «از کدخدایان» و بزرگان آن ده است. «رقم دقیقی که ارباب در کتابچه عدد نفوس اهالی دارالایمان قم برای سال ۱۲۸۴-۸۵ عرضه کرده کمتر است. او تعداد ۲۶۸ خانوار با جمعیت ۸۹۰ نفر را ثبت کرده است. در چنین روستاهای کوهستانی معمولاً همواره تعیین دقیق منطقه مورد بررسی دشوار بود.

۳. تمام این ارقام از یک رشته کتابچه و گزارش‌های محلی مربوط به قم که شامل دوره اواسط سال‌های ۱۲۸۰ تا اوایل سال‌های ۱۳۰۰ ق می‌شود، به دست آمده است. ترتیب زمانی و ارتباط این ارقام با یکدیگر در ضمیمه «تاریخ‌نگاری» صص ۸۷-۹۴ مورد بحث قرار گرفته است.

بود. در اولین ارزیابی پس از قحطی در سال ۱۲۹۱ق ارباب فکر می‌کرد که جمعیت شهر به چهارده هزار نفر کاهش یافته بود که کاهشی بیش از چهل درصد است. اما چهار یا پنج سال بعد در میانه دهه ۱۲۹۰ق افزایش قابل ملاحظه‌ای در جمعیت شهر در حدود ۲۰۰۰۰ نفر در ۳۷۵۰ خانوار به وجود آمد.<sup>۱</sup> طی دهه بعدی و تا سال ۱۳۰۵ق این رقم به ۲۵۰۰۰ نفر افزایش یافت که تقریباً به اندازه جمعیت قبل از بروز قحطی بود. این روند با موفقیت در سال‌های بعدی استمرار یافت، هر چند برآورد جمعیتی ارائه شده از سوی افضل‌الملک یعنی تعداد ۳۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۱۰ق مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد.<sup>۲</sup> بنابراین طی یک دوره حدوداً بیست ساله تأثیر مخرب قحطی بر جمعیت عمدتاً برطرف شده بود.

اما افزایش جمعیت بلوکات بیشتر طول کشید. پیش از بروز قحطی جمعیت بلوکات حدود ۲۵۷۰۰ نفر بود. اما پس از قحطی این رقم به نحو شگفت‌انگیزی به ۱۱۰۰۰ نفر یعنی کمتر از نصف کاهش یافت. احتمال دارد که بسیاری از مهاجرین روستایی که در سال‌های قحطی بلوکات را ترک کرده و به شهر قم پناه برده بودند، همانجا اقامت گزیده باشند. ولی با کاهش مالیات بلوکات که ادعا می‌شود به ضرر شهر قم بود، دوباره جمعیت بلوکات به آهستگی افزایش یافت. در اواسط دهه ۱۲۹۰ق جمعیت افزایش چندانی نداشت. چنان‌که ارباب در کتابچه سال ۱۲۹۶ می‌گوید، به‌ویژه قهستان شدیداً آسیب دیده بود:

قبل از گرانی تعداد نفوس آنها به هشت هزار نفر می‌رسید، بعد از گرانی اکثر آنها مردند، الان آن قدر جمعیتی ندارند. اگرچه بعد از گرانی تناسل زیاد کرده‌اند اما تا حال به ثمر نرسیده‌اند و به واسطه کمی رعیت ملک آنها درست نسق نمی‌شود.<sup>۳</sup>

۱. ارباب، تاریخ، بخش دوم ص ۱۷۴. یک برآورد اندکی کمتر به تعداد ۳۷۲۴ خانوار در کتابچه محرم ۱۲۹۶ داده

شد که شامل ۶۰۰ خانه‌ای می‌شود که در ایام قحطی ویران شده و در این زمان هنوز خالی بودند.

۲. افضل‌الملک، تاریخ و جغرافیای قم، صص ۸۰-۸۱.

۳. قمنامه، ص ۱۴۴.

در قهستان که رشته کوه‌هایی در سمت جنوب شرقی شهر قم است، بهبود نسبی جمعیتی را می‌توان در کهک، بیدهند و وشنوه دید، همان روستاهایی که فیض آنها را می‌شناخت و بسیار دوست می‌داشت. جمعیت بیدهند تقریباً به یک چهارم قبل از قحطی کاهش یافته بود اما جمعیت وشنوه تقریباً نابود شده بود. در بیدهند طی شش یا هفت سال در اواسط دهه ۱۲۹۰ ق جمعیت از ۲۰۰ نفر که بلافاصله پس از قحطی برآورد شده بود، به سرعت دو برابر شد و به رقم ۳۹۲ نفر رسید، گرچه هنوز کمتر از نصف جمعیت پیش از قحطی بود. در وشنوه رشد جمعیت حتی کندتر بود. زمانی که ارباب در آخرین کتابچه موجودش، در سال ۱۲۹۶ ق جمعیت را تخمین زد گمان می‌کرد که قبل از قحطی جمعیت آن دقیقاً ۱۳۸۰ نفر بوده است (این تخمین به برآوردی که توسط فیض عرضه شده، نزدیک است)، ولی با گذشت هشت سال پس از قحطی هنوز بیش از پنجاه خانوار که به برآورد او فقط ۲۹۰ نفر می‌شدند، وجود نداشت.<sup>۱</sup> کهک که بزرگ‌ترین این روستاها و منطقه‌ای حاصلخیز در کوهپایه به شمار می‌رفت، در اواسط دهه ۱۲۹۰ ق هنوز کمتر از نصف جمعیت قبل از قحطی یعنی رقمی در حدود ۱۵۰۰ نفر را داشت.

با این حال یک دهه بعد یا بیشتر، جمعیت این دو روستا به نحو ملموسی البته به اندازه متفاوت بهبود یافته بود. جمعیت بیدهند هنوز حدود ۴۰۰ نفر با ۸۰ خانوار بود اما کهک در این زمان ۱۰۰۰ نفر جمعیت داشت. برآوردهای جمعیت وشنوه متفاوت است اما به احتمال زیاد نفوس آن به اندازه پیش از سال قحط و به ۱۴۰۰ نفر رسیده بود و یا با در نظر گرفتن جمعیت کلاته‌ها و مزرعه‌های اطراف آن به ۲۰۰۰ نفر افزایش پیدا کرده بود. بر اساس شرح مکتوبی که درباره وشنوه در دست است روشن می‌شود که در این زمان رونق و آبادی آن کاملاً دوباره احیا شده بود. بار دیگر باغ‌ها و کشتزارهای آن پر از محصول بودند و بیلاقی با زیبایی مسحورکننده شده بود که از فراز خط‌الرأس جاده دستجرد مانند فرش مخملین سبز رنگی در

۱. ارباب، «کتابچه تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوکات دارالایمان قم» در قمنامه (قم، ۱۳۶۴ش)، صص ۱۶۴ و ۱۴۹.

امتداد دره‌ای تا کوهستان‌های آن‌سوتر کشیده شده بود. چنین به نظر می‌رسید که تقریباً تمامی نشانه‌های ظاهری ویرانی‌های اواخر دهه ۱۲۸۰ق اینک از بین رفته بود که این خود نمادی از پایداری و بقای این منطقه علی‌رغم تأثیر مخرب قحطی به شمار می‌رفت.<sup>۱</sup>

در این زمان مشارکت فعال علی‌اکبر فیض در سرنوشت شهری که بخش اعظم زندگی‌اش در آن سپری شده بود، تا حدودی به پایان رسیده بود. او احتمالاً در اوایل دهه ۱۲۹۰ق از مقامش به عنوان متولی مقبره فتحعلی شاه برکنار شد. شاید برای ناظران دقیق، پیش از این هم قرائنی وجود داشته است مبنی بر اینکه مقام موروثی فیض به عنوان متولی مقبره سلطنتی، چندان هم مقام پابرجایی نبوده است. در چهارمین سفر ناصرالدین شاه به قم در سال ۱۲۸۴ق سرقتی در مقبره خاقان مغفور اتفاق افتاد و هیاهویی که در خانه فیض همان شب روی داد به گوش شاه رسید. اتفاق دیگری نیز در بازدید بعدی وی روی داد که مجدداً فیض را به میان آورد. زمانی که ناصرالدین شاه در ذی‌القعدة ۱۲۸۷، در بازگشت از عتبات در اوایل قحطی به قم آمد، مقبره فتحعلی شاه را با اعتضادالسلطنه و سایر ملتزمین رکاب، مورد بازدید قرار داد. فیض البته حضور داشت و به گروه درباریان مقبره را نشان داد و سپس برای شاه تعریف کرد که چگونه قبری برای فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه عمومی بزرگ شاه و پدر زن سوم او که سال قبل فوت کرده بود، ساخته شده است. ناصرالدین شاه خود این داستان را به‌نحوزیر بیان می‌کند:

قبر شعاع‌السلطنه مرحوم هم در اتاق خاقان مغفور است. اتافی است بلندتر از مقبره خاقان مرحوم، آنجا سوزنی انداخته، قاری نشانده بودند. پرسیدم اصل قبر شعاع آنجاست یا نه، گفتند قبر پایین است. یعنی متولی قبر خاقان که اسمش میرزا علی‌اکبر است، گفت که اول که خواستیم مقبره برای شعاع‌السلطنه اینجا بکنیم، یک سنتی در آمد. بعد شاهزاده را روی همان سنتی دفن

۱. افضل‌الملک، «کتابچه تفصیل و حالات دارالایمان قم» در ارباب، تاریخ، بخش دوم، صص ۱۳۴-۱۳۱.

کردیم. زیاد خندیدیم. شاهزاده اعتضاد هم زیاد خندید. لفظ سنتی لفظ قبیحی است. بعد معلوم شد، قبری که بکنند، و مقبره ساخته قدیم درآید، آن را سنتی می‌گویند. شعاعی مرحوم، از بس شلوغ و بامزه بود، در مردنش هم باید مضمون خنده باشد.<sup>۱</sup> خنده و تمسخری که توضیحات فیض در این موقعیت برانگیخت، برای آینده وی شگون خوبی نداشت.

بنا بر نوشته افضل‌الملک در سفر بعدی ناصرالدین شاه به قم، فیض دیگر اقبالی نداشت و او عزل ناگهانی فیض را از منصبش چنین توضیح می‌دهد:

خلاصه جهت عزل او از تولیت سر بقعه اینکه در سالی که موکب همایونی به زیارت قم مشرف شدند، مرحوم علی‌قلی میرزای اعتضادالسلطنه محض همراهی با شاهزاده محمدهادی میرزا ابن خاقان مغفور به حضور مبارک ناصرلی عرض کرد که سر مقبره و بقعه را بسیار کثیف دیدم. در روی تصویر خاقان مغفور که در روی سنگ نقاری شده روغن چراغ ریخته بود و میرزا علی‌اکبر متولی پسر میرزا محمد به جای شمع، شب‌ها روغن کرچک می‌سوزاند و بقعه را کثیف نگاه می‌دارد. خوب است که تولیت اینجا به محمدهادی میرزا رجوع شود تا خدمت مقبره پدر تاج‌دار را درست ادا نماید. لهذا میرزا علی‌اکبر از تولیت معزول و شاهزاده محمدهادی میرزا بقعه‌دار گشت.<sup>۲</sup>

بنابراین محمدهادی میرزا شاهزاده قاجار و صاحب سگ ملوس قمچی که فیض در گزارش وقایع سال قحط او را مسخره کرده بود، این‌گونه از او انتقام گرفت.

۱. این روایت که مستقیماً از نسخه اصلی گرفته شده و اکنون در سفرهای ناصرالدین شاه به قم، ص ۶۹ چاپ شده، کمی با آنچه در سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه، ص ۲۰۱ آورده شده، متفاوت است. این مثال خوبی است که چگونه این متن ویرایش شده، گاهی اوقات سرزندگی و شوخ طبعی متن اصلی را از دست می‌دهد. برای حادثه سرقت در سفر قبلی در سال ۱۲۸۴ق نک: سفرهای ناصرالدین شاه به قم، صص ۵۱-۵۲.

۲. افضل‌الملک، تاریخ و جغرافیای قم، ص ۱۱۶.

گرچه روایت افضل‌الملک داستان جالبی است اما دربارهٔ صحت آن تردیدهایی وجود دارد. تاریخ این واقعه سال ۱۳۰۵ ق<sup>۱</sup> دانسته شده اما در این زمان هفت سال از مرگ اعتضادالسلطنه می‌گذشت. افزون بر آن دلیلی وجود ندارد مبنی بر اینکه او در عزل فیض نقشی ایفا کرده باشد. روابط او با این ادیب محلی قم همواره حسنه بود و حتی اندکی پیش از مرگش، از او خواست تا نسخه‌ای از ترجمهٔ تاریخ قم را برای او کتابت کند. فیض نیز همواره ستایش‌گر وزیر علوم و قدردان محبت‌های او بود. پس از مرگ اعتضادالسلطنه نیز فیض همواره از پشتیبانی و تشویق شاهزاده نسبت به خود یاد می‌کرد و حتی شرحی کوتاه دربارهٔ درگذشت او نوشت.<sup>۲</sup> هیچ نشانه‌ای در دست نیست که نشان دهد روابط میان آن دو تغییری کرده باشد.

امکان دارد که افضل‌الملک سهواً اعتضادالسلطنه و اعتضادالدوله را که چندین بار در دورهٔ ناصری حاکم قم شد، با هم اشتباه کرده باشد. در رجب سال ۱۳۰۵ و به هنگام ششمین سفر ناصرالدین شاه به قم، اعتضادالدوله بار دیگر به حکومت قم منصوب شد. او با فخرالملوک دختر بزرگ ناصرالدین شاه ازدواج کرده بود و بنابراین علاقهٔ خانوادگی به نگه‌داری شایسته مقابر سلطنتی داشت. ممکن است که او در این زمان وضع بقعه را به ناصرالدین شاه گزارش داده و عزل فیض را قطعی کرده باشد. اما در شرح خود ناصرالدین شاه از سفر ششم به قم هیچ اشاره‌ای به این موضوع دیده نمی‌شود. در واقع مدت‌ها قبل از آن، محمدهادی میرزا مستقر شده بود، با وجودی که به نظر ناصرالدین شاه «دیگر شاهزاده به این کثافت در دنیا نیست» حتی در مقایسه با «شاهزاده‌های قم (که) خیلی کثیف فقیر و بیچاره‌اند.» بنابراین به احتمال زیاد عزل فیض چندین سال پیش روی داده بود و مستقیماً به زیارت و واریسی شاه ارتباطی نداشته است. در اوایل دههٔ ۱۲۹۰، فیض در شرح حال خاندان خویش اشاره می‌کند یکی از برادرانش به نام میرزا حسین که او نیز

۱. کتابشناسی، ص ۸۲.

۲. جنگ، شمارهٔ ۱۴۶ (۲۰).

از کارکنان بقعه سلطنتی بود ولی این شغل را از دست داده بود، ناچار شد برای پیدا کردن کار به تهران برود و این در همان زمانی است که فیض نیز عزل شده بود.<sup>۱</sup> افضل الملک که هرگز با فیض بر سر مهر نبود، شرحی نادرست و ناخوشایند از واقعه را بر اساس شایعات سال‌های بعد عرضه کرده است.

جریان هر چه بود، روشن است که فیض مغضوب و تحقیر شده و از تیولش یعنی مدد معاشش محروم شده بود و شرح عزل خفت‌بارش نیز با مقداری شور و شوق به وسیله افضل الملک مورخ جوان‌تر معاصرش ثبت شد. اما فیض دلبستگی به تاریخ شهرش را از دست نداد و توصیف‌های کوتاهی از روی داده‌های مجزا تهیه و آنها را در جنگ‌های خود گنجانده، و تألیف‌های مفصل‌تر خود مانند تذکره شعری قم و تاریخ قم را نهایی کرد. حتی تا ماه‌های آخر عمرش، روی داده‌های غیر معمول مانند شیوع بیماری وبا در تهران در ماه صفر ۱۳۱۰ هنوز هم کنجکاوی‌اش را برمی‌انگیخت. اندکی پس از آن برای زیارت رهسپار عتبات شد و همانجا درگذشت و نزدیک مقبره امام حسین علیه السلام در کربلا دفن گردید.<sup>۲</sup>

اگر تعلق خاطر فیض به شهرش، تمایل او برای ثبت وقایع و کنجکاوی غیر معمولی که او را به عرصه‌ای کشاند که معاصرانش از آن غفلت کرده بودند، وجود نداشت، تنها اندکی از فجایع ناشی از قحطی سال ۱۲۸۸ ق شناخته می‌شد. البته

---

۱. این اشاره در شرح زندگانی و شجره‌نامه، برگ ۱۶ پ تألیف فیض آمده است. فیض مطلب را به این صورت بیان می‌کند: «چون تولیت از این بنده انتزاع نمودند...» از متن چنین بر می‌آید که این مطلب پیش از سال ۱۲۹۳ ق نوشته شده است و اشاره‌های بعدی به سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۱۰ ق توسط کسی دیگر و احتمالاً توسط یکی از فرزندان بعداً به آن اضافه شده است. در مورد متولی شدن محمدهادی میرزا و نظر شاه نسبت به شاهزادگان قم نک: سفرهای ناصرالدین شاه به قم، صص ۱۰۴ و ۱۰۶.

۲. افضل الملک، تاریخ و جغرافیای قم، ص ۱۱۷ که می‌گوید فیض حدود شش ماه پیش از تکمیل کتابش درگذشته بود. در این صورت تاریخ مرگ فیض باید حدود سال ۱۳۰۹-۱۰ باشد. هر چند مفلس این واقعه را به سال ۱۳۱۲ ق. ثبت کرده است (نک: مفلس، تحفة الفاطمین، جلد ۲، صص ۸۲-۲۸۰). شایان یادآوری است که سه نسخه خطی فیض یعنی تاریخ قم، تذکره شعرا و وقایع سال قحط در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ ق به مالکیت محمد (میرزا عباس) فرزند فیض درآمد که احتمالاً اندک زمانی پس از مرگ فیض است.

روایت او از آن سال مصیبت زده به هیچ وجه کاملاً موثق نیست و مسلماً در آن مخصوصاً در آمار و ارقامی که ارائه می دهد مبالغه و نادرستی هایی وجود دارد. فیض توانسته تنها بخشی از عظمت فاجعه را، آن سرمای سخت را، گرسنگی و اوضاع مصیبت بار و فلاکت بار ساکنان شهر را و هبوط آنان به ورطه آدمخواری را بیان کند. وی درباره آثار عمیق تر این مصیبت بر بافت جامعه شهری و روستایی و بر قلوب و اذهان کسانی که از این سالها جان به در بردند، سخنی نمی گوید. اما می توان پنداشت که به طور کلی آثار لطمه سهمگین روحی و روانی که بر جامعه وارد آمد، غیر قابل توصیف بوده است. ولی او دست کم این آمادگی را داشت تا با گذشته روبه رو شود و خاطره آن را به یاد داشته باشد نه اینکه غمض عین کرده و آن را منکر شود؛ کاری که بیشتر معاصران او و مورخان بعدی کردند.

اگر فیض این وقایع را به رشته تحریر نکشیده بود، نسل های بعد مشکل می توانستند ابعاد این فاجعه را تصور کنند و سرنوشت مصیبت بار و بی رحمانه پسر بیچه گدای اردستانی، قنبر بیچاره، و یا دختر صاحب نسق، مدت ها پیش به دست فراموشی سپرده شده بود. همچنین درد و رنج مردم عادی قم و توابعش اعم از قربانیان و گناهکاران نیز ثبت نشده و ناشناخته می ماند.

### متن رساله فیض

بسم الله الرحمن الرحيم

وقایع سال قحط یک هزار و دوست و هشتاد و هشت

که در دارالایمان قم روی داده بدون اغراق منشیانه

نخستین مطلبی که از جان به زبان گراید ستایش آفریننده هر ساکن و جنبنده است و نیایش روزی رسان هر آزاد و بنده، آمیزنده جسم و جان، آموزنده انس و جان، فرازنده سما فروزنده تارا<sup>۱</sup> لمؤلفه:

۱. در حاشیه: «تارا ستاره است.»



جان می دهد به هر چیز بی میل منفعت نان می دهد به هر کس بی منت سؤال آن رازقی است کادمی و وحش و جن و طیر هر روزه می نشانند بر سفره نوال و درود غیر معدود و محدود [1b] نیاز بارگاه پیمبر آگاه محمد مصطفی ﷺ و آل اطهار او باد، ویژه<sup>۱</sup> دست کردگار صاحب ذوالفقار، فاتح خیبر، قاتل عتتر، امیر مؤمنین شفیع مذنبین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب.

و بعد:

چنین گوید نگارنده نامه و گذارنده خامه<sup>۲</sup> علی اکبر فیض متولی بقعه خاقان خلد مکان فتحعلی شاه که چون در کلیه عالم ایجاد، حالت بسط و گشاد است از قبیل لیل و نهار و خزان و بهار، پس در جزئیات او نیز بالضروره چنین حالات مشهود گردیده چنانچه در این سال که زمان هجرت بر یک هزار و دو یست و هشتاد و هشت است جمیع امور اتفاقیه او بر خلاف سنوات سابق اوست از جذب<sup>۳</sup> و خصب<sup>۴</sup> و سخونت<sup>۵</sup> و برودت. بلکه حالات نوع بشر [2a] تغییر و تبدیل پذیرفته که مادر و پدر را با دختر و پسر که پاره جگر اوست مهربانی بالکلیه تمام شده، زبردستان را با زبردستان و خویشان<sup>۶</sup> را با پیوستگان، دوستان را با هم و اقارب را با صله رحم حالت صدق و صفا و حقوق و وفایی به جا نمانده. هر که بنگری در بند خویش است گر همه برادر و خویش است.

ظهیر فاریابی:

معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا زین هر دو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا اگر چه در ازمنه و ایام سالفه هم از قرار اخبار متون کتب تواریخ و اقوال مردان

۱. حاشیه: «ویژه یعنی مخصوص.»

۲. حاشیه: «خامه قلم است.»

۳. حاشیه: «جذب بی آب و قحط است.»

۴. حاشیه: «خصب پر آب و نعمت است.»

۵. حاشیه: «سخونت گرمی است.»

۶. متن: خویشان.

سالخورد [و] کهول این دأب و دیدن بوده، رسم نُوی نیست که ابنای این زمان بنیاد نهاده باشند. ابوالعلا معری خوب گفته است:

الا انما الايام ابناء واحد      و هذى الليالى كلها اخوات [2b]  
و لا تطلبن من عند يوم و ليلة      خلاف الذى مرت به السنوات

ولیکن به این طریق سیئات حالات بروز و ظهور نداشته چنانچه در همسایگی بنده زنی طفل پسر چهارده ساله خود را به جرم سرقت کلاف ریسمان بکشت. بناً علیه برخی از دوستان که سوابق صدق و صفایشان من بنده را دامن گیر جان است بر سرورند که اگر حالت فراغتی مر شما را پدیدار شود، امورات اتفایه این سال را که خود دیده یا از مردمان درست شنیده یا به سرودن اجماع مردم فهمیده‌اید، راست بی‌کاست مختصری بنگارید که آیندگان ناظر را عبرتی از این رهگذار پدیدار شود و بینندگان حاضر را تذکری برخوردار، تا این قحطی را [3a] به خاطر آرند و بر نعمت حاضر خود شاکر شوند.

بباید دانست که پس از تقدیر خالق و تقصیر مخلوق که بدین دو موجب، مستوجب خسار و دمار شدند دو چیز مایه این قحطی و غلا و رنج و عنا آمد. اما اول: سه سال متوالی بود در بیشتر امصار و اکثر بلدان در بهار و زمستان رعدی نخروشید، برقی ندرخشید، ابری نجوشید، شاخی نجست، گیاهی نرست. سعدی:

بخوشید<sup>۱</sup> سرچشمه‌های<sup>۲</sup> قدیم      نماند آب جز آب چشم یتیم  
چنان آسمان بر زمین شد بخیل      که لب تر نکردند زرع و نخیل

اما دویم: برودت هوا و سردی شتا که بدین جهت تسدید شوارع شد و تفقید قوافل. از اواخر شهر شوال تا اواسط ذی‌الحجه برف‌های متوالی چنان ببارید که راکب و راجلی از قرا و امصار<sup>۳</sup> قریبه و بعیده [3b] وارد به قم نشدند و از این مکان به

۱. متن: نه جوشید.

۲. متن: سرچشمهای.

۳. حاشیه: «امصار جمع مصر است و او به معنی شهر است.»

جایی دیگر قوافل بار نبستند. درب دکان و خانه‌ها<sup>۱</sup>، شیشه‌های<sup>۲</sup> مایعات از آب غوره و سرکه و گلاب و غیره بترکید. شیشهٔ مرکب در صدر اتاق نشیمن میرزا علی محمد حکیم، برادرم یخ بست. تخم مرغ منجمد شد. در منزل جناب ملا محمد جواد که یکی از ائمهٔ جماعت و فضلالی این شهر است جناب صدر الحفظ را قلیان به دست هنگام نفس زدن، آب او در حوالی میلاب یخ بسته زمانی نگذشت که مجموع آب او منجمد شده شیشهٔ بلور قلیان فی الفور بترکید. جناب میرزا محمد تقی نایب التولیه فرمودند در اتاق نشیمن خود پهلوی کرسی سماور به جوش بود، ناگاه ملاحظه نموده دیدم از شیر سماور تا مجموعهٔ زیر او به واسطهٔ ترشح شیر شمشلی از یخ منجمد شده ظاهر شده است و فرمودند پیالهٔ چای [4a] خوری را از آب سماور که به جوش بود ریخته که بشویم. قدری غفلت کرده آب او یخ بسته منجمد شده بود. و بنده را در اتاق نشیمن که آفتاب در میان او می‌تابید. در روی تشک پهلوی کرسی چند قطره آب قلیان بچکید، فی الفور منجمد شده یخ بست. تا چند روز و شب پاس او را نگاه داشته به همین حالت بود.

در خانهٔ نواب فاضل شاه میرزا قهوه جوش مسی که به کرات<sup>۳</sup> عدیده از قهوه خورده بودیم، شبی بیرون مانده از شدت سرما دو پاره شده بود. نواب محمد حسین میرزا فرمودند<sup>۴</sup> در یکی از اتاق‌های نشیمن خانه مان دو کرسی در میان او بود چند نفر در آن اتاق شب می‌خوابیدند. آفتابهٔ دست شوری را غفلت کرده از آب خالی نکرده بودند. صبح که برخاستیم<sup>۵</sup> از شدت سرما [4b] دو پارچه شده بود که اکنون به همان حالت آن آفتابه در خانه موجود است.

سه ماه متوالی آسیاب‌های شهر از کار بازمانده نهرهای آنها یخ بسته مجال آب

۱. متن: خانها.

۲. متن: شیشه‌های.

۳. متن: بکرات.

۴. میان «فرمودند» و «در یکی» «در اتاق نشیمن» نوشته شده و خط خورده است.

۵. متن: برخواستیم.

محال می‌نمود، جز دو آسیا که مجرای او از آب قنوت ناصری بود. یک جهت<sup>۱</sup> عسرت امر معاش مردم از جهت<sup>۲</sup> نبودن آسیا بود که در جمیع شهر منحصر بدان دو آسیا شده بود.<sup>۳</sup>

هم در این سه ماه آب از نهرها به شهر جاری نشد. در جمیع شهر که قریب به هشتاد<sup>۴</sup> حمام دایر داشت منحصر به چهار حمام شده مابقی از کار بازمانده دایر نبودند. محرر نویسد که رودخانه معروفه<sup>۵</sup> اناربار که از جنب شهر می‌گذرد، چشمه‌های پل آن رودخانه چنان یخ بسته بود که آب را از وسط او مجال گذار نبود. چون راه‌گذشتن آب از میان چشمه‌های پل به واسطه یخ مسدود شد، آبی که [5a] در رودخانه جاری بود [ ]<sup>۶</sup> جمع می‌شد و یخ می‌بست به طرزیکه جمیع فضای رودخانه از پل تا یک فرسخ راه به قطر دو ذرع سه ذرع یکپارچه یخ شده بود. روزی از جهت تماشای رودخانه از بالای بام مدرسه جنب صحن مطهر بر آمدم. از اتفاقات شکاری از شدت جوع و گرسنگی در سر پل رودخانه مشاهده شده<sup>۷</sup>. در این بین دو سوار از شهر بیرون آمده که به تهران رهسپار شوند. چون شکار را دیدند، سگ تازی که همراه داشتند از عقب شکار انداختند. آن شکار خود را در میان رودخانه بیانداخت. سوارها با تازی از عقب او بتاختند. ناگاه آن سوارها و شکار و تازی هر چهار در میان برف و یخ رودخانه نزدیک به هم فرو رفتند چنانچه فاصله

۱. یکجهه.

۲. جهه.

۳. به دلیل یخ بستن فقط دو آسیاب که از قنات آب می‌گرفتند کار می‌کردند: کتابچه طوائف: در قمنامه، ص ۷۵: «... و جمعیت حالیه نسبت به آن ایام ثلث می‌شود به جهت آنکه شانزده طاحونه دارد اغلب ایام خوابیده است.» (آمار مربوط به سال ۱۲۹۵-۹۶).

۴. بهشتاد.

۵. بنا بر تاریخ قم مصب این رودخانه زردکوه است. آب از جلگه کمره و گلپایگان رد می‌شود و از جهت مغرب و جنوب به زمین قم وارد می‌شود. «و از قم به مکانی می‌رود که آن را پل دلاک می‌گویند.» مفلس، ص ۵۷۰.

۶. یک کلمه ناخوانا.

۷. یک کلمه ناخوانا: که؟

تازی و شکار [5b] دو سه زرع بیش نبود، قدرت نزدیک شدن نداشت. صدا می‌کردند، مردم جمعیت نموده آن دو سوار را از میان برف و یخ به سلامت بیرون بردند و لیکن شکار را من بنده تا سه روز متوالی در میان آن یخ‌ها بدیدم که از سرما خشک شده بود.

میرزا علی محمد کهکی که از بزرگ زادگان آن سامان است گفت از قریهٔ کهک می‌آمدیم از قریهٔ ورجان<sup>۱</sup> تا قم دو سه فرسنگ راه است، پنج نفر مرده، در بین راه در میان برف‌ها دیدیم، ندانستیم چند روز است از شدت سرما و گرسنگی مرده در آن جایگاه افتاده‌اند. شخصی تهرانی که از کربلا مراجعت کرده بود بر طبق سخن خود قسم می‌خورد و می‌گفت از منزل سالیان تا قم که چهار فرسخ است، سیزده نفر را<sup>۲</sup> دیدم [6a] در بین راه در میان برف‌ها خشک شده بودند. یک دو تن را ملاحظه نموده با رخوت مرغوب...، درست بود آنچه در میان برف‌ها...<sup>۳</sup> دیده نشد خداوند داناست.

مردی فراهانی در چپرخانهٔ بیرون شهر روزی طلب نان کرده تکدی می‌نمود. یکی از آن میان [ ]<sup>۴</sup> باید در جیب و بارکول تو خوردنی و تنخواه باشد چرا تکدی می‌کنی. آن مرد ابا و امتناع نموده پس از استعمال چند پنجه دست و پای اطفال در میان جیب و بارکول او بدیدند. او را به خانهٔ<sup>۵</sup> عباسقلی خان حاکم برده به محضر حاکم شرع روانه‌اش کرد. اقرار و اعتراف نمود که پنج طفل در این شهر خپه نموده از شدت جوع خورده‌ام که یکی از آن اطفال دختری بود سیده [6b] در سر قبرستان او را به بهانهٔ غذا دادن در بغل گرفتم. گویا ملهم شد که قصد جان او کرده‌ام دست‌های

۱. بنا بر قمنامه صفحهٔ ۱۴۴ قریهٔ ورجان در میان دهات قم به داشتن تعزیه شهرت داشته است. نیز دربارهٔ

ورجان نگاه کنید به: فقیهی، علی اصغر، تاریخ مذهبی قم، قم، ۱۳۵۰ش، ص ۲۶۳.

۲. پس از را «شمرده» آمده و روی آن خط کشیده شده است.

۳. ناخوانا.

۴. ناخوانا: به سرودش؟

۵. متن: بخانهٔ.

مرا بوسه بر داد و التماس نمود که از خون من در گذر. به همین حالت او را در زیر کینک خپه نموده در گلخن حمام بیرون شهر گوشت او را کباب نموده دیدم تلخ است به هزار صعوبت خوردم. می دانم آه آن طفل سیده است که مرا رسوا نمود. بالاخره او را در میدان وسط شهر برده گردن بزدند و سنگ سار نمودند.

میرزا اسدالله پسر آقا میرزا رحیم خادم آستان مطهر را پسری بود به سن هشت ساله. روزی مادرش رخوت او را کنده بود که عوض نماید. به همین حالت عبای دور سلسله خود را پوشیده از خانه بیرون آمد. بعد از لمحّه [ای] آنچه جست و جو کردند اثری از او ندیدند. بعد از بیست روز [7a] متمادی، زنی عبائی بچه گانه دور سلسله<sup>۱</sup> در خانه استاد محمدتقی شیشه بر که یکی از همسایگان محرر است آورد بفروشد. بعد از فروختن عبا، آن زن گفت به شرط آنکه این عبا را طفل شما در بیرون کوچه نپوشد. جهت را که استعمال نمودند، از زبان او این عبارت مغافصه<sup>۲</sup> به در رفت، می ترسم مبادا میرزا اسدالله این عبا را مشاهده نموده بشناسد. آن ضعیفه را گرفته نزد میرزا اسدالله بردند. معلوم و محقق شد که طفل او را آن ضعیفه ملعونه کشته گوشت او را خورده است.

چند نفر زن از اهل قریه فردو و بیدهند که از قرای این شهر است در سر قبرستان در بقعه مرحوم آقا بزرگ کاشی پسر زاده مرحوم فاضل نراقی منزل داشتند. در روز چهارم محرم زنی با طفل شش ساله خود به خانه جناب [7b] متولی باشی به تعزیه و شبیه می رفته. نزدیک خانه چون رسیدند، آن طفل از مادر خود چیزی خوراکی بطلبید. طفل را در آن مکان نشانیده تا از جهت طفل خود چیزی خوراکی ابتیاع نماید. پس از گرفتن و مراجعت نمودن طفل خود را ندید. به جست و جوی او سراسیمه دیوانه وار این طرف آن طرف همی رفت. برادر کهنترم از خانه جناب متولی باشی بیرون آمده آن زن را بدان حالت مشاهده کرده دلش بسوخت. با آن زن

۱. عبای دور سلسله یا «عبای سلسله عبایی بود که بر حاشیه آن از نخ ابریشمی گل و بوته می دوختند»، محمدامین ریاحی، «آئینه احوال صد سال پیش» در چهل گفتار در ادب و تاریخ در فرهنگ ایران (تهران، ۱۳۷۹ش)، ص ۳۵۰.

به تفحص آن طفل در بقعهٔ مرحوم<sup>۱</sup> آقا بزرگ برفتند. آن چند تن زن‌ها را بدیدند. در پستوی آن بقعه دیزی بر سر آتش نهاده دودی بی مر ساطع است، آن ضعیفهٔ بیچاره به طلب طفل خود در گوشهٔ پستوی آن بقعه لحاف روی انداز زن‌ها را [8a] برداشته به کنار انداخته ناگاه طفل خود را کشته در میان آن لحاف دید و دست یکی از آن زن‌ها را آلوده به خون دید، سنگ برداشته بر سر آن زن چندان بزد که فی الفور جان به مالکان دوزخ بسپرد. دیزی گوشت را چون بشکستند دست و پا و بعضی اعضای اطفال دیگر را ملاحظه نموده در میان آن دیزی بود. آن پستو را چون جست و جو نمودند اعصاب و اجزای طفل از کله و استخوان و دست و پا بدیدند. معلوم شد پنج شش نفر طفل را در همان مکان کشته خورده بودند.

جناب آقا سید محمدرضا خلف آقا سید ابراهیم که از فضلا و متدینین این شهر و از خدام والا مقام است می فرمودند امروز بین الطلوعین به زیارت و فاتحهٔ اهل قبور آمده در بقعهٔ ابن بابویه - علیه الرحمة - [8b] فاتحه می خواندم. از پشت بقعه به ناگاه جیغ طفلی را شنیدم، سراسیمه بیرون دویده زنی را دیدم طفلی را در زیر دست و پا انداخته می خواهد خپه کند. تا مرا بدید طفل را انداخته بگریخت. از پس او تا نزدیک بازار دویدم. آن زن داخل بازار شده به چنگم نیفتاد. برگشته از آن طفل مستفسر شده به چه طریق به دست این زن گرفتار شدی؟ گفت: دیشب را در گلخن حمام امین الدوله غنوده بودم در این وقت از آن مکان بیرون آمده تکدی کنم. این زن مرا بدید و گفت با من بیا تا نان به تو بدهم، مرا در پشت این بقعه که مکانی خلوت بود چون آورد، می خواست خپه کند. چون گلوی مرا بفشارید من فریاد کرده شما در رسیدید و او فرار نمود.

روزی در خانهٔ جناب شریعتمدار آقا حسین که از اجله علمای این [9a] شهر است به روضه بودم که درب خانه غوغائی برپا شد. دائی عباس که از همسایگان محرر است، مردی را گرفته می آورد معلوم شد که آن مرد درب خانه طفل برادرزاده

۱. بعد از «مرحوم»، «آقا حسین» نوشته شده و روی آن خط کشیده شده است.

او را گرفته در میان کپنک خود در میان خرابه [ای] که درب آن خانه است برده بود خپه کند. درین بین دائی عباس به روضه می آمد. از آن خرابه بلغاک<sup>۱</sup> و نغیر طفلی را بشنید. پس از جست و جو آن مرد را دیدار کرد که طفل برادرزاده اش را در میان کپنک خود پیچیده می خواهد خپه کند. طفل را رها کرده آن مرد را صدمه زدند. همین دائی عباس باغ و زمین های ارک را از جهت کشت و زرع اجاره کرده بود. می گفت این مرد را در خرابه های ارک مکرر دیده ام. دیروز در آن خرابه ها دو کله طفل که پوست از سر او کنده بوده [9b] زبان های او را بریده بودند مشاهده کردم. معلوم شد که این مرد آن اطفال را هم کشته در خرابه های ارک به گوشت این اطفال سد جوع می نمود.

روزی در خدمت جناب شریعتمدار آقا حسین بودم که ملا علی اکبر قاری این مسئله را از آن جناب پرسید و گفت در بقعه مرحوم علی بن بابویه چند قبر است که به اجرت در سر آن قبور همه روزه تلاوت قرآن می نمایم. امروز صبح در آن مکان بعضی استخوان میت از دست و پا و کله و رخت های کهنه ملاحظه نمودم که در شب او را در آن مکان کشته گوشت های او را جدا کرده بودند. چون استخوان های او را جمع نموده دفن نمودم غسل میت بر من واجب است یا خیر؟ بر فرض وجوب غسل، قرآنی که به اجرت خوانده ام غسل ناکرده [10a] اعاده نمایم یا خیر؟

عالیجناب آقا سید شجاع الدین که در مدرسه فیضیه جنب صحن مطهر معلم اطفال است می گفت: پنج نفر نهادی چند روز بود در یکی از حجرات مدرسه منزل داشته امروز به تهران رفتند. پس از رفتن ایشان به جست و جوی امری در آن حجره رفته در پستوی آن حجره پوست پنج گربه با امعا و احشا و بعضی استخوان های ایشان مشاهده نمودم که از گرسنگی به گوشت این گربه ها<sup>۲</sup> سد جوع نموده بودند.

۱. بلغاک به ضم «ب» به معنای «شور و غوغای بسیار، چه بل به معنی بسیار است و غاک به معنی شور و غوغا» همچنین این لغت به معنی آشوب و فتنه نیز آمده است: لغتنامه دهخدا (تهران، ۱۳۷۷ش)، ویرایش جدید، جلد ۴.

۲. متن: گریها.



در صحن مطهر روزی با دو سه تن از دوستان نشسته بودیم صحبت آن زن‌ها که در بقعه آقا بزرگ کاشی اطفال را کشته خورده بودند در میان بود. مردی فقیر پیش روی ما ایستاده بود. بعد از استماع بگفت پدر سوخته چرا طفل مردم را می‌خوری. مثل من سگ و گربه بخور. به او گفتم مگر تو [10b] گربه و سگ خورده [ای]؟ گفت تا به حال از گرسنگی پانزده سگ و گربه کشته خورده‌ام.

نواب جوان بخت می‌فرمودند که به جهت نماز جماعت در مسجد امام حسن علیه السلام در صف جماعت جناب قدوة الانام ملا محمدجواد<sup>۱</sup> حاضر شدم. در بین نماز از سرداب مسجد که حاجی محمدابراهیم تاجر او را به تازگی بنا کرده است استشمام رایحه کریهه نمودیم. پس از اتمام نماز به جست‌وجو در آن مکان رفتیم پنج زن را دیدیم که حصیر مسجد را آتش زده میتی که در آن مکان از گرسنگی و سرما تلف شده بود گوشت‌های بدن او را بر روی آتش انداخته می‌آشامند. مسجد را ملوث کرده پاره اعضای میت که برجا بود، حمل به قبرستان نموده مسجد را تطهیر نمودیم و در آن روز به رنج افتادیم. [11a]

میرزا بابا نامی از اهل قریه بیدهند که من بنده از قدیم الایام معرفت به حال او داشتم روزی از شدت جوع دختر عموی خود را کشته تنوری که در خانه داشتند گرم کرده گوشت‌های او را کباب می‌نمود.<sup>۲</sup> بوی کباب در کوچه پیچیده حاجی آقا مهدی همشیره‌زاده مرحوم میرزا ابوالفضل از درب خانه او می‌گذشت.<sup>۳</sup> چون استشمام رایحه کباب نمود و می‌دانست<sup>۴</sup> او را مکنت این نوع غذا نیست، بدون اخبار داخل خانه شد. او را بدین عمل شنیع مشغول دید. او را زجر<sup>۵</sup> نموده برخی اعضای آن زن را که باقی مانده بود، دفن نمودند. بالاخره آن مرد هم از گرسنگی بمرد.

۱. درباره ملا محمدجواد نگاه کنید به فقیهی، تاریخ مذهبی قم، ص ۱۳۱، و ص ۴۷ و پاورقی ۳ این پژوهش.

۲. متن: مینمود.

۳. متن: میگذشت

۴. متن: میدانست.

۵. متن: ضجر

جناب قدوة الانام آقا سید حسین وزوائی که از زهاد و فضیلاى این بلد است فرمودند دیروز در منزل جناب شریعت مآب [11b] حاجی سید جواد، حاجی رجب کله پز عارض شد که پسر دختری طفل سید داشتیم به سن پنج و شش سال، چند روز برگذشت که مفقودالثر شده، در خانه‌ها جست‌وجو می‌نمودیم تا اینکه امروز سر آن طفل را در خانه فلان همسایه خود به دست آورده که او را کشته، گوشت‌های او را خورده بودند. مرد صاحب خانه را که قاتل طفل و همسایه من است بخواهید و بازخواست بفرمایید.

همشیره‌ام که عروس جناب شریعتمدار حاجی ملا محمد صادق<sup>۱</sup> است گفت در همسایگی ما مردی را دوزن در خانه بود. آن مرد با یکی از آن زن‌ها که از گرسنگی و جوع و شدت سرما جان بدادند. این زنی که زنده مانده بود جسد شوهر خود را دفن نموده و لیک جسد آن زن و سنی خود را پنهان داشته جمیع گوشت‌های او را [12a] کباب نموده خورده بود. یکی از زنان همسایه او مطلع بر این عمل شده، استخوان‌های او [را] که برجا مانده بود، دفن نمودند. من بنده گفتم حق و سنی خود را خوب به جا آورده.

روزی از مسجد جامع با جناب میرزا محمدتقی نایب التولیه می‌آمدیم. در بین راه مردی را دیدیم قربالی<sup>۲</sup> در سر داشت که در میان او جسد چند طفل بود که اعضای آن اطفال را خورده بودند.<sup>۳</sup> از او استعلام آن کار را نمودیم. گفت: در فلان گودال محله<sup>۴</sup> اجساد این اطفال را مشاهده نمودم که افتاده است و ندانستم اعضای ایشان را حیوانات یا آدمی خورده‌اند. محض رضایت خداوند این اعضا را جمع نموده اکنون به قبرستان می‌برم.

جمعی حکایت نمودند درب مسجد امام جوانی از جوع [12b] و سرما مرده

۱. درباره ملا محمدصادق، افزون بر آنچه در بخش بررسی متن آمده، نگاه کنید به: تاریخ مذهبی قم، ص ۱۳۱.

۲. «غریبال» صحیح است.

۳. پس از این جمله عبارت «از او پرسش نمودیم» نوشته شده و روی آن خط کشیده‌اند.

۴. پس از «محله» عبارت «جسد این» نوشته و روی آن خط کشیده شده است.

بود. سگ‌ها جسد او را خورده قدری اعضای او را باقی گذاشته که هنوز هم او را دفن نکرده‌اند.

خدمت جناب متولی باشی بودم که فقرا را اعانت می‌فرمودند. جوانی را چند عدد پول بداد. چون چشم آن جوان به پول افتاد از شدت شعف قالب تهی کرده فی‌الغور بر زمین افتاد جان بداد.

طفلی اردستانی به سن پنج و شش سال در میان بازار درب تیمچه بزرگ می‌نشست و تکدی می‌نمود. چون خیلی حراف و باهوش بود و شیرین زبان، طباع مردم به او مایل شده همیشه دور او انجمن کرده با او سخن می‌گفتند و او را از جامه و غذا اعانت می‌نمودند. هم بدین سبب خیلی<sup>۱</sup> فربه و سمین شده بود. روزی وارد تیمچه بزرگ شده او را در آن مکان ندیدم. از حال او پرسش نموده گفتندم او را فقرا در شب دزدیده کشتند [13a] و خوردند.

شخص برزیگری در اطراف باغ غیاث‌آباد که ملک طایفه بگدلی می‌باشد از عقب گاو گم شده خود می‌گشت. در میان یکی از بروج باره شهر دودی مشاهده نمود که متصاعد است. چون بر زبر آن برج برفت، سه زن را بدید که زنی را کشته گوشت او را کباب نموده می‌خورند. ایشان را در محضر جناب حاجی ملا محمدصادق آورده یکی از آن زن‌ها اعتراف نمود که در آن مکان از جهت به دست آوردن علف که سد جوع کند آمدیم. این ضعیفه مقتوله را با حالت ناخوش در آن مکان بدیدیم. این دو نفر زن به من گفتند برو هیزم خشک جمع کن بیاور که آتش نموده گرم شویم. چون هیزم به دست آورده مراجعت کردم این را کشته بدیدم. من هم از جهت گرسنگی با ایشان در خوردن گوشت او همراهی نمودم. در آخر کار معلوم شد [13b] که هر سه تن قاتل بودند، به حکم عباسقلی خان حاکم آن سه زن را در اتاقی نموده طاق بر سرشان خراب نمودند.

حاجی محمدرضا بیگ که از کدخدایان<sup>۱</sup> و معتبرین این شهر است حکایت

۱. متن: خیلکی.

نمود [که] حاجی علی نامی با چهار نفر اولاد از اناث و ذکور و یک زن از مزرعه حصار شنه که ملک من است بیرون آمدند که به قم بیایند. چون در زیادآباد که یک فرسخی شهر است رسیده بودند به علت اشتداد آمدن برف و سختی سرما نتوانستند حرکت نمایند. در همان مکان مانده از گرسنگی و سرما یکی از آن اطفال بمرد. گوشت او را بخوردند. یکی دیگر بمرد. گوشت او را هم بخوردند. به همین طریق هر کدام که مردند گوشت او را زند[ه]ها بخوردند تا آن مرد هم بمرد. پس از یک ماه که برزیگرها در آن قلعه داخل شده اعضا و اجساد ایشان را بدیدند [14a] دفن نمودند.

دختر مرحوم صاحب نسق که از اعیان این شهر بود، عیال میرزا حسن آشتیانی از شدت پریشانی بعضی اسباب زنانه برداشته از خانه بیرون آمد که بفروشد. پنج شش روز برگذشت که به خانه نیامد. به تفحص و تجسس او چند نفر برگماشتند. تا آنکه پس از چند روز جسد او را در میان خرابه‌های بیرون شهر به دست آوردند چون خیلی سمین و فربه معلوم شد او را کشته خورده بودند. بعضی اعضای او را که به دست آوردند دفن نمودند.

خواهر<sup>۱</sup> زن جناب آقا سید حسین را طفلی بود به سن پنج سال با عیال جناب آقا سید حسین روزی را می‌خواستند به زیارت مشرف شوند. مشغول چادر کردن بودند که آن طفل زودتر از خاله و مادر از خانه بیرون آمد. در میان کوچه او را زنی گرفته در میان چادر خود خفه نمود و او را می‌برد [14b] که در این بین زن‌ها از خانه بیرون آمده طفل خود را مشاهده نکردند و زنی را دیدند در پائین کوچه به سرعت می‌رود. از جهت استعمال چون به او رسیدند چادر او را باز کرده طفل خود را مرده در بغل او بدیدند.

پسری به سن چهارده ساله روزی در لب چال<sup>۲</sup> که یکی از محلات قم است طفل رنگرزی را که پدر او در آن مکان دکان صباغی داشت، ربائیده به سرعت می‌برد. از

۱. متن: خاهر.

۲. مفلس در ذکر محلات قم می‌گوید قم ۱۰ محله دارد ولی مستقلاً از لب چال به عنوان محله اسم نمی‌برد (با توجه به سال تألیف) فقط در ذکر محله الوندیه می‌گوید که انتهای این محله «کوچه لب چال» است: برگ ۷۸.

فریاد و فغان طفل، پدرش ملتفت شده او را بگرفت. در خدمت جناب شریعتمدار حاجی ملا محمدصادق بودم که او را در آن محضر بیاورد و گزارش<sup>۱</sup> را تقریر کرد. جناب حاجی آن جوان را تهدید نموده می‌خواستند تأدیب نمایند که خود اعتراف نمود که پنج نفر زن در محله امامزاده شاه حمزه علیه السلام منزل دارند [15a] که یکی از ایشان مادر من است. مدتی است که اطفال مردم را در کوچه و خیابان به هزار تدبیر و فن به دست آورده نزد ایشان می‌بریم به گوشت آن اطفال غذای شب و روز خود را می‌گذرانیم. چند نفر را به سراغ آن زن‌ها برگماشتند که ایشان را حاضر کرده حد شرعی جاری نمایند. آن زنان چون از این گزارش<sup>۲</sup> اطلاع حاصل کرده بودند، فرار نمودند و دیگر در آن مکان نیامدند. چون آن جوان مکلف نشده بود، برو حدی جاری نفرمودند. او را تأدیب نموده رها کردند.

عیال حاجی حسن کلاهدوز که در خیابان پائین مسکن دارد روزی به جهت خریدن و به دست آوردن نان از خانه بیرون آمده بود، دختر چهارده ساله خود را در خانه گذاشته پس از مراجعت طفل خود را در میان حوض مرده بدید و آنچه اسباب نفیس که داشت دید به سرقت برده‌اند. بعد از [15b] ده روز سارق را به دست آورده او را در محضر حاجی ملا محمدصادق برده اعتراف نمود از جهت تکدی در خانه ایشان آمدم چون به غیر آن دختر کسی را در آن خانه ندیدم، به او گفتم اکنون که نان نداری بدهی قدری آب بده بیاشامم. دختر گفت از حوض آب بردار. آمدم لب حوض و به دختر گفتم از این ماهی حوض یک دو عدد بگیر و به من بده سد جوع کنم. گفت حوض ماهی ندارد. گفتم ملاحظه‌نما چه ماهی بزرگی دارد. آن دختر تعجب نموده از جهت دیدن ماهی در لب حوض بیامد. او را به حوض بیانداختم و چندان در زیر آب او را نگاه داشته که جان بداد. پس از آن، آنچه اسباب بود برداشته از خانه بیرون آمدم.

۱. متن: گزارش.

۲. متن: گزارش.

در خرابه‌های<sup>۱</sup> ارگ پنج سر طفل مشاهده شد که گوشت آن اطفال را [16a] با بعضی از استخوان‌های دیگر آن اطفال بر جا گذاشته بودند. آن اعضا و اجزا را به قبرستان فرستاده دفن نمودند.

در طویله و بهار بند عمارت امین الدوله که نزدیک قبرستان و صحن مطهر است، سه زن مشاهده شد که از گرسنگی و سرما مرده بودند. گوشت ران و سینه او را معلوم بود بریده بوده برده بودند.

در خانه نواب امیرزاده ابوالفتح میرزا زنی کرمجکانیه به سرقت آمده بود. او را دستگیر نموده زجر<sup>۲</sup> و تهدید می نمودند. نواب امیرزاده به او گفت: ای پدر سوخته جمیع این اطفال مردم که ناپدید می شوند معلوم می شود که ایشان را کشته خورده‌اند، تو کشته و خورده [ای]. آن زن قسم‌های مغلظه بر زبان جاری کرد که از اول تا به آخر بیش از سه طفل نخورده‌ام.

اسدالله خان بیگدلی حکایت کرد امروز از خانه بیرون [16b] آمده می خواستم به صحن مطهر مشرف شوم. در بین راه زنی را دیدم افتاده از درد دل ناله می کند. او را خواستیم از زمین برخیزانیم راضی نمی شد. بالاخره به نوکرها گفتم او را برخیزانید. چون او را بلند نموده طفل آقا سید عابد همسایه خودمان را در زیر او ملاحظه نمودیم که به رو انداخته بر روی او خوابیده است و می خواست او را خفه کند. درد دل را بهانه کرده بود. آن طفل را به حال آورده در خانه پدرش روانه نمودیم. یکی از پسرهای محمدحسین خان خلیج حکایت کرد در دهات خلیجستان طرزی سخت شد که شخصی به جهت قوت عیال خود درمانده گردیده راه چاره او از همه جهت مسدود شد. همسایه او گربه [ای] داشت. درخواست آن گربه را کرده همسایه مضایقه نمود. ناچار باغی داشت به همسایه بفروخت [17a] و در بهای او، آن گربه را گرفته بکشت و با عیال خود به مصرف رسانیده.

۱. متن: خرابه‌های.

۲. متن: ضجر.

شخصی از اهل دهات قم حکایت کرد باغی داشتیم که به نود تومان خریدند، ندادم. آن چنان کار بر من سخت شد که به یک من [و] نیم آرد گندم فروختم و با عیال و اطفال خود سد جوع نمودیم.

مردی سگ گله [ای] را دزدیده<sup>۱</sup> پوست کنده بود و به جای گوشت بره می فروخت. از عمل او آگهی حاصل شده، عباسقلی خان حاکم او را صدمه بزد و تأدیب نمود.

جناب شریعتمدار حاجی ملا محمدصادق فرمودند: دیشب واقعه غریبی در محله ما اتفاق افتاد. شخصی به خیال سرقت گندم و جو در خانه یکی از همسایگان آمده بود. از ضعف و ناتوانی در بالای بام افتاده و مرده بود. صبح که مرا مطلع نمودند گفتم او را ببرند دفن کنند.

نصرالله خان بیگدلی [17b] فرمودند هشت گریه در خانه ما بود، اکنون منحصر به یک گریه شده است. جهت این است که از خانه بیرون نمی رود.

جناب شریعتمدار حاجی ملا محمدصادق فرمودند نزدیک خانه ما سه خانه بود که در هر خانه از بزرگ و کوچک علاوه بر ده نفر جمعیت در آن خانه موجود بود. اکنون جمیع اهل آن خانه‌ها از گرسنگی مرده‌اند که در هر سه خانه به کلی بسته شده است.

نواب امیرزاده حاجی آقا فرمودند در همسایگی ما مردی بود، زنی داشت. مجموع اسباب خانه خود را فروخته و وجه او را سی من گندم بخرید که قوت خود و عیال نماید. شبی دو سه نفر که اطلاع از این گندم داشتند در خانه و اتاق او رفته با دسته هونگ سر آن زن و مرد را خرد کرده گندم را بردند. چون صبح شد از آن مرد [18a] نیمه جانی باقی بود ولیک زن مرده بود.

در همسایگی این بنده در خانه نواب جهاندار میرزا چند زن از اهل قریه دستجرد<sup>۲</sup> که یکی از قرای این بلد است منزل داشته. شبی جوانی به سن چهارده از

۱. پس از فعل «دزدیده» کلمه «خیکی» نوشته شده و روی آن خط کشیده شده است.

۲. درباره دستجرد نگاه کنید به: قنانه، ص ۱۵۱؛ تاریخ مذهبی قم، ص ۵۳.

شدت سرما منزل ایشان رفته مستدعی شد که یک پول سیاه می‌دهم امشب مرا در گوشه اتاق خود جای بدهید تا از سرما جانی به سلامت برم. پول را داده در گوشه اتاق بخفت. نیمه شب یکی از آن زن‌ها بر روی آن جوان افتاده او را خفه نمودند و از رخت کهنه آن پسر آتشی بر افروخته گوشت ران و بعضی جاهای دیگر او را از شدت جوع و گرسنگی بریده کباب نموده می‌خوردند. از بوی عفن و بد این عمل اهل آن خانه مطلع شده زن‌ها را تأدیب نمودند و بیرون کردند و جسد آن جوان را [18b] دفن نمودند. نواب نور الدهر میرزا که جسد آن جوان را دیده بود من بنده را حکایت کرد که معلوم بود آن حربه که گوشت ران آن جوان را جدا کرده بودند خیلی کند بود که به ضجر و صعوبت گوشت‌ها جدا شده بود.

روزی هنگام طلوع آفتاب از حمام بازار مراجعت نموده در سر قبرستان جسد زنی میته مشاهده شد که سگی نحیف جسد او را می‌خورد. کله و بعضی از استخوان‌های او باقی مانده بود. آن سگ را منع نموده، کله و بعضی استخوان‌های او را به حفار نمودم که دفن کند.

نواب امیرزاده سلطان سیامک میرزا فرمودند در قبرستان معروف به شیخان<sup>۱</sup> صباحی به جهت فاتحه اهل قبور رفته در گوشه آن قبرستان دیدم حصیر بقعه مرحوم میرزا ابوالقاسم<sup>۲</sup> را آتش زده جسد میتی را کباب کرده خورده بودند. کله و بعضی استخوان‌های او باقی مانده بود. [19a]

شخصی حکایت نمود گریه [ای] در خانه ما آمد. زنی از عقب او در رسید و التماس گرفتن گریه را کرد. به او گفتم گریه را به چه کار می‌خواهی؟ گفت از شدت جوع گوشت او را می‌خواهم صرف عیال خود کنم. حیرت کردم. گفت تا به حال از شدت جوع پانزده گریه کشته خورده‌ایم.

سیدی معتبر حکایت کرد بین الطلوعین حمام بازار می‌رفتم. در میان دکان نعل بندی درب مسجد امام حسن علیه السلام زنی با طفل خود از سرما و جوع مرده بودند.

۱. «قبرستان شیخان یا بقعه شیخان در خارج درب عطا»، قم نامه، ص ۲۵۸.

۲. درباره این بقعه نگاه کنید به قمنامه، ص ۱۱۵.



سگی را دیدم جسد ایشان را بیرون کشیده می خورد. سگ را کنار کرده پلاسی بر روی نعش انداخته تا او را ببینند و ببرند دفن کنند.

یک روز عصر در تیمچه بزرگ درب حجره حاجی محمدابراهیم تاجر که صاحب تیمچه است، نشسته بودم. جمعی از سادات معتبر تجار قم حضور داشته می گفتند نزدیک کاروان سرای [19b] حاجی عسکر خان<sup>۱</sup> مسجد کوچکی است. از درب آن مسجد عبور می نموده دیدیم دودی در میان مسجد ساطع است، ملاحظه نموده سه زن گرد آتش نشسته حصیر مسجد را با سرگین آتش کرده اند. ایشان را از آن عمل منع نموده آتش و خاکستر او را خواستیم بیرون بریم، سر طفلی در میان آن آتش ملاحظه شد که نیم سوز شده بود. پس از تفحص معلوم شد که آن سه زن دختری طفل که به سن یازده بود در همان مسجد کشته بودند که خون او در گوشه آن مسجد مشهود بود. گوشت او را کباب کرده می خوردند، سر او را در میان آتش نهاده که کباب شود بیاشامند. پس از آنکه معلوم شد دختری بود متکدیه که او را به کرات عدیده دیده جملگی می شناختند. [20a]

روزی جناب شریعتمدار حاجی ملا محمدصادق به این بنده فرمودند آنچه بر من ثابت شده زیاده از پانصد نفر مرد و زن و طفل را تا کنون در این شهر کشته خورده اند. اکنون قریب یک سال است آواز خروس در قم نشنیده ایم و به ندرت آواز سگ مسموع می شود که همه را خورده اند.

روزی از قبرستان می گذشتم نعش جوانی رشید به سن بیست ساله ملاحظه نموده افتاده، مردی در بالای سر او نشسته گفت تنخواهی به من بده که او را به غسل خانه ببرم. تنخواه جزئی به او داده گذشتم. روز دیگر همان شخص را با آن میت در همان مکان دیدم به او تعرض نموده که چرا غسل خانه او را نبردی؟ شخصی گفت عجیب و غریب حالت امسال این است که این میت جوان پسر این

۱. کاروانسرای حاجی عسکرخان «دو باب است واقع در بازار بزرگ از بناهای حاجی عسکر خان است در دولت محمدشاه قاجار او را بنیاد نموده است»، مفلس، ص ۵۶۸.

شخص است که مرده و دو روز است او را [20b] در این مکان انداخته از مردم به همین بهانه تنخواه می‌گیرد و او را به غسل‌خانه نمی‌برد. آخر به تهدید و توییح واداشتیم که جسد او را به غسل‌خانه برد.

آقا میرزا طاهر سررشته دار و جمعی دیگر از معارف و سادات طقرو<sup>۱</sup> حکایت نمودند زنی در طقرو که چهار فرسخی قم است از شدت گرسنگی طفلی را به چنگ آورده خورده بود. پس از چند روز که برگذشت جوع بر او زور آور شده دختر زاده سیده داشت به سن هشت ساله که آقا میرزا محمد طاهر می‌فرمودند او را دیده بودم، دختری بود به کمال صباحت و ملاححت که اگر در اجلس تأخیر روی دادی، شهره شهر و فتنه دهر می‌شد. او را کشته در میان تنور اتاق خود بینداخت که از حرارت آتش گوشت او خوردنی بشود. [21a] در این بین پدر دختر برسید و از حال دختر خود پرسش کرد. گفت امروز در خانه ما نیامده، خواست برود، از تنور زیر کرسی استشمام رایحه کریهه نمود. لحاف کرسی را کنار کرده در میان تنور جسد نیمه سوز طفل خود را مشاهده کرد. از شدت جزع بیلی که در آن مکان بود برداشته چنان بر سر آن زن بزد که فرقتش خورد شده در زمان جان به مالکان نیران سپرد. روزی خدمت عباسقلی خان حاکم رسیده فرمودند امروز قصابی سگی را کشته بر جای گوشت گوسفند بر قناره زده می‌فروخت. اهل بازار از کردار او آگهی حاصل کرده او را با گوشت سگ نزد من بیاوردند. گفتم گوش او را بریده مهار نموده در بازار بگردانند تا عبرت دیگران بشود.

جناب حاجی میرزا هدایت‌الله [21b] که از فضلا و متدینین این شهر است حکایت نمودند مرا مادیانی بود، به مرضی مبتلا گردیده مشرف به هلاک شد. او را ذبح نمودم که فقرا از گوشت حلال او متنعم شوند. چون جسد او را در برزن آورده بینداختند و فقرا مطلع شدند، خود ایستاده ملاحظه می‌نمودم که گوشت و پوست و استخوان و امعا و احشای او را مانند حیوانات سبع، خام خام می‌کنند و می‌خوردند. در مدت نیم ساعت هیچ اثری از او باقی نگذاشته بودند.

۱. بنا بر نوشته فقیهی در تاریخ مذهبی قم، ص ۴۸: طخورد یا تغرود.

هم ایشان فرمودند سگ گله [ای] داشتم شیرگیر، پیل شکر، با جثه و هیكل درشت که به مبلغ بیست و پنج هزار روپیه صاحبقران او را خریده بودم. شبی آن سگ به همراهی راعی گوسفند به شهر اندر آمد. فقرای محله او را بدیدند در دم گرفتند و کشتند و خوردند.

هم ایشان فرمودند پانصد گوسفند و بیست الاغ بارکش مرا بود که در این زمستان از نبودن علف و [22a] آذوقه می مردند. همین که جسد مرده یکی از آنها را در کوچه می انداختند از پس او بزرگ و کوچک بر سر آن میتة انجمن کرده ساعتی نمی گذشت که از پوست و گوشت و استخوان آنها اثری بر زمین باقی نمی ماند.

خواه<sup>۱</sup> یکی از قرای این بلد است. مردی با دو زن از اهل آن قریه از شدت گرسنگی به شهر آمده چون در شهر هم غذایی نیافتند، از شدت گرسنگی دو طفل دزدیده در سرداب مسجد جامع که چند سال قبل شهاب الملک موفق به عمارت آن مکان شده بود، یکی را خفه کرده یکی را در محراب آن سرداب سر بریده بودند در گوشه آن سرداب آتشی بر افروخته اندر آن شب تا توانستند از گوشت آن اطفال تغذی نمودند. باقی گوشت ایشان را در کول بار خود نهاده در میدان درب مسجد جامع [22b] اندر آمده بود. چون در آن اوقات طفل خوری و سرقت آدمی شایع بود و اغلب مردم در تفحص و تجسس اموال و اطفال خود بودند، کسی بر سیاق استهزا بدو گفت این بار کول را بده ملاحظه کنم که جسد چند نفر طفل مرده در میان اوست. آن شخص بر آشفت و سخط گفت از جهت منع، چو بیند حریص تر شود انسان برو بیاویخت و بارکول او را باز نمود بعضی از اجزا و اعضای آن اطفال را مشاهده نمودند. خلقی بسیار بر دور او انجمن کرده هم در این بین پدر و مادر آن طفل هم در رسیدند. ایشان را خواستند در محضر جناب شریعتمدار حاجی سید جواد ببرند که در بین راه از ضعف و ناتوانی خود و از ضرب سنگ و صدمه مردم هر سه جان بدادند و تا دو سه روز جسد ایشان در میان میدان افتاده خوراک حیوانات

شد. [23a] سپس که در سرداب مسجد برفتند از خون آن اطفال در میان محراب سرداب موجود بود. رخوت آن اطفال را از زیر حصیر بیرون آورده مسجد را تطهیر نمودند. قنبر نام غلامی بود از طایفه بیگدلی که جنه عظیم و هیکلی جسیم داشت فریه و سمین رعنا و رشید بود. در محله سیدان هر تن از فقرا که بدرود جهان می نمودند اجرتی گرفته اجساد اموات را به غسل خانه می برد. هم بدین سبب منافی به دست آورده که مخارج خود را به سهولت می گذرانید. روزگار او را مریض نموده صاحب فراش شد. چون اثاث البیت او از جهت مداوا به آخر رسید او را به کاروان سرای میان شهر که فقرای بلد اقامت داشته در بام و شام نهار و شام بر ایشان مقرر بود، بینداختند. روزی از التهاب تب بیهوش شده یکی از آن فقرا در رسید، به خیال اینکه او مرده است گوشت ران [23b] او را جدا نموده که سد جوع کند. قنبر باخبر شد و از حالت اغما به هوش آمد. فریاد بر آورده نعره برکشید. سایر فقرا در رسیدند زنده زنده مجموع گوشت او را جدا نموده بردند.

به جهت حاجی محمدرضا خان زند که صبیبه او در خانه محرر است<sup>۱</sup> از قریه شریف آباد<sup>۲</sup> که ملک اوست چند نفر شتر بار حمل به خانه او نموده بودند. شتربانها که مشغول بردن بار در خانه شدند، درب خانه یک نفر شتر را سرقت نموده بردند. محض ورود شتر به خانه، سارق او را کشته گوشت های او را جدا می نمودند که صاحب شتر در رسید. خواست تشدد کند او را تهدید به قتل نمودند. به ناچار از شتر خود درگذشت و با هزار التماس قدری از گوشت شتر خود گرفت و رفت. نواب محمد هادی میرزا<sup>۳</sup> پسر خاقان مغفور را سگی بود موسوم به قمچی، صابر

۱. فیض در شرح حال خود می نویسد: «والد در حیوة خود صبیبه حاجی محمدرضا خان زند را به حباله نکاح این بنده در آورده.» برگ ۲۴ ر.

۲. این شریف آباد احتمالاً با مزرعه شریف آباد که بنا بر قمنامه ص ۱۳۸ وقعی آستانه بوده، یکی نیست.

۳. محمد هادی میرزا: بنابر نوشته فضل الله حسینی شیرازی متخلص به خاوری، پنجاه و دومین پسر فتحعلی شاه قاجار بود. مادر او مشتری باجی نام داشت که شیرازی بود: «زوجه چهل و چهارم فتحعلی شاه، مشتری

و وفادار، شاکر و کم آزار [24a] که به بوی طعام سد جوع نمودی و به خیال استخوان قناعت کردی. در عمر خود با شکم سیر، سر به بالین نهاده و از گرسنگی هیچ شب را تا صبح نغنوده. از زهاد واقعی این زمانه بود. همانا بدین صفات ستوده نواب والا شیفته کردار و محور رفتار او بود. با او انسی به کمال داشت. این سگ روزی به خانه یکی از همسایگان خود برفت او را در زمان کشته بخوردند. مفارقت او نواب والا را بی طاقت و آرام کرده از خواب و خوراک بینداخت. چند تن برگماشت که در خانه‌های شهر پژوهش و جست‌وجو نمایند تا اینکه کله او را با سه کله سگ دیگر در خانه یکی از همسایگان بیافتند. او را خبر نموده اندر آن خانه برفت و به تلافی خون سگ می‌خواست آن بیچارگان را امان ندهد. اهل محله انجمن نموده او را از این هنجار زشت منع نمودند. جناب حاجی میرزا هدایت‌الله [24b] فرمودند در همسایگی ما خانه [ای] از مغنی‌های یزدی بود که سی و سه نفر بزرگ و کوچک داشت. اکنون احدی در آن خانه نیست. هر چه داشتند بفروختند و بخوردند و بمردند.

حاجی علی‌اصغر تاجر پسر مرحوم حاجی قاسم تاجر معروف تهرانی که در مشهد مقدس متوطن بود حکایت کرد آنچه در صفحات خراسان به فرمایش نواب شاهزاده حسام‌السلطنه تعداد نفوس موتی را نمودند، دو بیست هزار نفر از گرسنگی تلف شده بودند. در شهر طوس از غریب و شهری پنجاه هزار نفر از گرسنگی جان داده بودند.

هم ایشان حکایت کرد نزدیک درب صحن جدید، شخصی هندی با یک نفر عیال خود منزل داشتند. دو سه نفر طفل که مادرشان از گرسنگی مرده بود درب صحن مطهر انداخته ایشان را برداشته بود توجه و واری می‌کرد. مردم که این

---

→ باجی از اهالی شیراز است و در علم موسیقی قوتی تمام دارد. محمد مهدی میرزا و محمد امین میرزا و محمد هادی میرزا... از بطن اوست: «فضل‌الله حسینی شیرازی، تذکره خاوری (زنجان، ۱۳۷۸ ش)، به کوشش میرهاشم محدث، صص ۳۴، ۶۱، ۲۰۳، ۲۱۶.

۱. کذا، ولی مقنی‌های یزدی مناسب است زیرا از آن شهر معمولاً این طبقه معروف بودند.

حالت را [25a] از آن مرد و زن بدیدند، آنچه طفل کوچک بی‌پدر و مادر که در شهر بود آورده نزدیک منزل او می‌گذاشتند. تا اینکه زمانی برگذشت که هفت صد طفل کوچک بی‌پدر و مادر در منزل او فراهم آمده بدین سبب دو حجره بزرگ از صحن مطهر را معین الملک متولی باشی بدو سپرد. آن اطفال بی‌پرستار را در میان آن دو حجره نهاده در بام و شام ایشان را تطهیر می‌نمود و به شوربا و هریره<sup>۱</sup> و شیرگاو سدجوع از ایشان می‌کرد. بالاخره جز معدودی از این اطفال، جملگی بمردند. از این واقعه مخبوط الانف شده اغلب اوقات می‌گریست.

هم ایشان گفتند قیمت یک من تبریز آرد که شش صد و چهل مثقال صیرفی<sup>۲</sup> است به شش رویه صاحبقران رسید که یک خروار او شصت تومان می‌شود. هم ایشان حکایت نمودند [25b] در نیشابور زنی را گرفتند که اعتراف نمود تا کنون از گرسنگی هفت نفر طفل خورده‌ام. نواب حسام السلطنه او را بکشت. هم ایشان حکایت نمودند در خیابان بالا شخص قصابی گوشت سگ بر قناره دکان زده می‌فروخت. به نواب حسام السلطنه گفتند. او را بکشت. جناب ملا علی که از ائمه جماعت و فضلائی این بلد است، می‌فرمودند در همسایگی ما خانه‌ای است که یازده نفر از کوچک و بزرگ در آن خانه مسکن داشتند. سه چهار نفر از این اشخاص که در بدو کار بمردند ایشان را دفن نمودند. از آن سپس هر تن که می‌مردند سایرین از گوشت او غذای صبح و شام را به سر می‌بردند تا تمامی ایشان به همین حالت مردند. آن یک تن آخر که مرده بود کسی را بر فوت او اطلاع حاصل نشده نعلش او را [26a] سگ خورده بود. می‌فرمودند یک مرتبه مطلع شدم که کسی از اهل آن خانه مرده است. فرستادم نعلش او را کمک و همراهی نموده به غسل‌خانه برند. میت را پنهان داشته ابا و امتناع نمودند که گوشت او را بخورند.

۱. اصل: کذا (= حریره).

۲. مثقال صیرفی: از مثقال‌های رایج در ایران که دو نوع بوده است: ۱- مثقال شرعی؛ ۲- مثقال صیرفی. مثقال شرعی  $\frac{3}{4}$  مثقال صیرفی است. هر مثقال صیرفی را ۲۴ نخود ذکر کرده‌اند: ابوالحسن دیانت، فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها (تبریز، ۱۳۶۷ ش)، جلد اول، ص ۴۲۲.

جناب آقا سید مهدی که از سادات مقدس این بلد است می فرمودند در همسایگی ما مردی و زنی طفلی را دزدیده در خانه آورده بودند که بکشند و بخورند. مادر و پدر آن طفل به جست و جو برخاسته<sup>۱</sup> درب خانه آن شخص را بکوفتند که از طفل خود پرسشی کرده باشند. آن مرد به زودی دستمال به دهان طفل انباشته و او را در میان حوض خانه خود که روی او پوشیده بود انداخت که اثری از آن طفل معلوم نشود. پدر آن طفل پس از جست و جوی بسیار طفل خود را تازه در میان آن حوض مشاهده نمود، او را بیرون آورده [26b] دستمال از حلق او به در کرد و نعش آن طفل را دفن نمود.

یکی از طلاب محله رضاآباد حکایت کرد امروز به دقت تعداد نموده چهل خانه از آن محله که هر خانه ده پانزده نفر از کوچک و بزرگ مسکن داشتند، اکنون بی صاحب مانده که درب آنها به کلی بسته شده است. اهل آنها از گرسنگی مرده اند. چه اموات را دفن نمودند و چه احیای آنها اموات را بخوردند و در آخر بمردند. معدودی خانه اگر باقی مانده یک نفر دو نفر در آن خانه ها باقی است که ایشان هم از این سپس جان به در نخواهند برد.

در منزل عباسقلی خان حاکم بودم که غلامی از مصطفی قلی خان سرتیپ عرب<sup>۲</sup> که راه قم تا یزد بدو از جانب شاهنشاه سپرده است وارد شده مردی را آورده بودند که در کول بار او اجزا و اعضای زنی مشاهده رفت. گفت در منزل صاحب الزمان [27a] که نیم فرسخی قم است نوکرهای میرزا خاقان هندی زنی را کشته اسباب او را برده و جسد او را به این شخص داده که به خاک دفن کند. اینک اجزای آن ضعیفه مقتوله موجود، این مرد هم حاضر. محمدرضای فراش باشی آن مرد را در گوشه [ای] برده ساعتی تکلم نمودند. سپس آن مرد اعتراف نمود که من با

۱. برخواسته.

۲. مصطفی قلی خان سرتیپ، مسئول راه قم تا یزد. احتمالاً وی همان مصطفی قلی خان عرب ملقب به سهام السلطنه است که نویسنده کتابچه طوائف و ایلات دارالایمان قم (قمنامه، ص ۱۵۰) از او یاد می کند و می گوید که سه نفر از اهالی قریه خواوه و طبره «قریب یک سال است به صرافت طبع رفته اند در جزو غلام های مقرب الخاقان مصطفی قلی خان عرب وارد شده اند.»

خواهری<sup>۱</sup> که دارم به کاشان می‌رفتیم، این ضعیفه مقتوله زنی فاحشه یزدیه بود که از تهران به یزد ره سپار بود. در بین راه با ما رفیق راه و هم سفر شد. چون دیدیم اسبابی مرغوب زیاد و آذوقه بسیار همراه دارد به طمع اسباب و آذوقه او در منزل صاحب‌الزمان او را کشتیم، اسباب او را ضبط نموده گوشت‌های او را جدا نمودیم که در منزل‌های دیگر غذای صبح و شام کنیم. در منزل پاسنگان<sup>۲</sup> این سوارها ما را گرفته آنچه اسباب [27b] داشتیم ببرند. به طمع مداخله دیگر مرا تلقین نمودند که نوکرهای میرزا خاقان را بدنام کنم، و الا تفصیل از قراری است که گفتم. محرر گوید از بعضی از اجزای آن ضعیفه مقتوله که همراه آن مرد بود معلوم بود که خیلی سمین و فربه و لطیف بوده.

جناب شریعتمدار حاجی ملا محمدصادق فرمودند این روزها دو سه مراسله از علمای شهر همدان به من رسیده است که از سختی<sup>۳</sup> و عسرت و قحط و غلای همدان و مرگ فقرای<sup>۴</sup> آن مکان شکایت داشته از آن جمله نوشته‌اند که کار همدان چنان سخت شده است که تا به حال محققاً دوهزار نفر از بزرگ و کوچک نفس محترم انسانی خورده شده است، سگ و گربه و سایر حیوانات را بر این قیاس کنید. جناب حاجی ملا علی‌اکبر واعظ محلاتی فرمودند در همدان رسم این است که گوشت [28a] گوسفند را در زمستان پخته قورمه نموده در میان پوست و جلد خود انباشته مردم می‌خرند و به تدریج بیرون آورده به مصرف می‌رسانند. از<sup>۵</sup> زمستان که از همدان عبور می‌نمودم یک جلد گوسفند گوشت قورمه از جهت مصارف بین راه ابتیاع نمودم.

۱. متن: خاهری.

۲. منزل پاسنگان در راه قم به کاشان یا مزرعه پاسنگان «در سر راه کاشان واقع است و یکی از منازل است که عابرین منزل می‌نمایند. قنات خوب و زمین خوب دارد اگر قدری مواظبت در آبادی آنجا نمایند قنات پر فایده می‌شود.»، مفلس، برگ ۱۷۶.

۳. متن: سختی.

۴. پس از کلمه «فقرای»، «همدان» ذکر شده و روی آن خط کشیده‌اند.

۵. نسخه درین جا سیاهی دارد و به شکل «ازاین» در آمده.



در بین راه هنگام ضرورت چون او را شکافتیم، دست و پا و بعضی اجزا و اعضای آدمی در میان آن گوشت‌ها مشاهده نموده جملگی را در میان بیابان دفن نمودیم. مشهدی آفا کوچک کدخدای قریه بیدهند می‌گفت در دو سال قبل از این، از صغیر و کبیر اهل بیدهند را شمارش نموده یک‌هزار و پانصد نفر شدند. اکنون از خرد<sup>۱</sup> و درشت و زن و مرد دویست نفر بیشتر نیستند که جملگی در این یک دو سال از گرسنگی تلف شده‌اند.

محرر نویسد در بدو سال [28b] که مردم را مکتی بود اجساد اموات را برداشته کفن و دفن می‌نمودند. قدری که برگذشت و مردم را چندان مکتی نمانده اجساد اموات به زودی دفن نمی‌شد. بلکه بعضی اجساد بر جای مانده خوراک حیوانات می‌گردید. این حالت را که جناب متولی باشی سرکار فیض آثار تاج الحاج قواماً للعظمة حاجی میرزا سید حسین - ادام‌الله اجلاله - مشاهده فرمودند به حاجی سید محمود که از متدینین این بلد است مبلغ یک صد تومان تنخواه بدادند تا هر روز در کوچه و بازار و مساجد و گلخن‌های حمامات جست‌وجو و پژوهش کند. اگر جسد میتی غریب که کسی را نداشته بر جای مانده باشد، به دست آورد، کفن و دفن کند. این تنخواه که به اتمام رسید، اجساد فقرا در کوچه و برزن بماند و کسی را مجال و مکنت کفن و دفن نشد اغلب خوراک حیوانات [29a] می‌شد. گزارش<sup>۲</sup> را به عرض اولیای دولت قاهره رسانید. حضرت اقدس شاهنشاه ناصرالدین پادشاه روحنا فداه به عباسقلی خان حاکم مقرر فرمودند که اموات را از تنخواه دیوان کفن و دفن کنند. حاجی سید محمود سابق الذکر را بر این کار برگماشتند. اگر زنی چادری بر سر یا مردی عبائی در بر داشت جسد او را در میان همان عبا و چادر کفن می‌کردند. اگر به این قدر هم او را متروک نبود او را از تنخواه دیوان کفن نمود. اجساد امواتی که در شهر حاجی سید محمود کفن نموده به خاک سپرد بیست‌هزار نفرند. اما از اغنیای بلد که از خود مکتی داشتند و وراث ایشان را دفن می‌نمودند یا اشخاصی که در

۱. متن: خورد.

۲. متن: گذارش.

بلوک قم به خاک مدفون شدند بدون شبهه بیست هزار نفر می شدند که چهل هزار نفر از قم و بلوک قم شربت ناگوار مرگ بر چشیدند. [29b] غسل و حفر را...<sup>۱</sup> تغسیل و تدفین جمیع اموات نمی شد. به این جهت بقعه [ای] بود نزدیک غسلخانه معروف به بقعه بابا زیرک که اموات را در آن جایگاه می نهادند و به تدریج تغسیل و تدفین می نمودند.

حاجی سید محمود حکایت کرد چند شب است در بقعه بابا زیرک که اموات را در آن مکان می نهیم تا به تدریج تغسیل و<sup>۲</sup> تکفین نموده، دفن کنیم. کسی را مستحفظ قرار داده ام که اموات را ندزدند.<sup>۳</sup> آن شخص مستحفظ امروز مرا حکایت کرد که دیشب از صدای درب بقعه بیدار شدم. زن و مردی را درب بقعه مشاهده نمودم که می خواستند داخل شوند. آن مرد به زن گفت تو داخل شو در طرف دست راست در فلان گوشه جسد طفلی را امروز دیدم که سمین و فربه بود، او را بیاور. [30a] آن زن جواب داده که مرا [بیم و هراس]<sup>۴</sup> از این مکان روی داده که می ترسم داخل شوم. خود برو و جسد آن طفل را بیاور. بالاخره بعد از گفت و گوی بسیار هر دو داخل شدند. من از جای جسته ایشان را صدمه زده بیرون نمودم.

حاجی سید محمود در منزل عباسقلی خان حاکم می گفت اکنون اغلب امواتی که از محله های<sup>۵</sup> پائین شهر می آورند، پستان زن ها بریده بعضی که گوشت در بدن دارند گوشت ران و سایر اعضای ایشان را جدا کرده برده خورده اند.

محرر نویسد که حضرت اقدس شاهنشاه ناصرالدین پادشاه روحنا فداه در ابتدای قحطی از آستان بوسی جناب خامس آل عبا سیدالشهداء<sup>علیهم السلام</sup> مراجعت فرموده سه روز اردوی کیهان پوی در این بلد متوقف بودند. هنگام حرکت موازی

۱. سیاه شده، دو کلمه خوانده نمی شود. شاید: «مجال».

۲. پیش از «و» کلمه «و تدفین» آمده و روی آن خط کشیده اند.

۳. متن: نه دزدند.

۴. به دلیل رطوبت دیدگی شدید ناخواناست: که مرا بیم و هراس؟

۵. متن: محلهای.

چهارصد خروار جنس که در [30b] انبار دیوانی موجود بود بذل به فقرای بلد نموده مقرر داشتند که این جنس را نان بپزند و در صبح و شام به فقرا تقسیم نمایند، بلکه در این سال جانی به سلامت بیرون برند. بدین جهت در کاروان سرای وسط شهر که سرائی وسیع است فقرای بلد انجمن نموده در حجرات و زوایای او مسکن نمودند. در صبح و شام مکین را دو گرده نان مقرر بود که آدمی امین بر این کار واداشته می‌رسانید.

جناب حاجی سید محمود که مواظب کفن و دفن و نهار و شام فقرا بود حکایت کرد امروز در کاروان سرای نشیمن فقرا پس از دادن نان نهارشان، در طویله و زوایای آن مکان گردش می‌نمودم پنجاه و هفت کله آدمی و بسیاری استخوان و اعضای انسانی در آن مکان به دست آورده معلوم شد که هر تن ازین فقرا که جان [31a] می‌دهند نعش و جسد او را احیای ایشان پنهان داشته نمی‌گذارند دفن شود گوشت او را به مصرف خوراک خود می‌رسانند. چون این مطلب مرا معلوم شد در مکان نشیمن ایشان در میان لحاف و رخوت ایشان جست‌وجو نموده بسیاری گوشت و اعضای آدمی یافتم که به جهت روز دیگر خودشان ذخیره کرده بودند. در آخر کار دیدم خود از عهده جمع نمودن اعضای آدمی بر نمی‌آیم هفت نفر عملاً زورآور به اجرت گرفته استخوان‌ها و اعضای آدمی که پنهانی گوشت آنها را خورده بودند جمع کرده حمل به قبرستان نمودم.

حاجی سید محمود حکایت کرد امروز از یکی محلات کله آدمی آوردند دفن کنیم. پوست روی او را کنده بودند، معلوم شد گوشت او را که خورده‌اند پوست روی او را کنده‌اند که کسی [31b] او را نشناسد.

حاجی سید محمود حکایت کرد امروز زنی را دیدم گوشت میته می‌خورد. او را منع و سرزنش نمودم. پاسخ داد چه کنم؟<sup>۱</sup> اکنون دو ماه است از راه ناچاری و لابدی گوشت میته می‌خورم. بر حال او رقت بسیار نمودم.

محرر نويسد علاوه بر فقرایی که در کاروان سرای وسط شهر انجمن شده از دیوان نان برایشان مقرر بود، جناب مستطاب نظاماً للمجد متولی باشی یک‌صد و بیست نفر از کوچک و بزرگ اشخاصی که راه معاش و گذران ایشان از همه بابت مسدود بود در خانه

خود آورده چند اتاق فرش نموده از نهار و شام و جمیع مایحتاج ایشان را فراهم آورده تا به دست آمدن حاصل جدید این جمله را نگاه بداشت، هم بدین جهت جانی به سلامت بیرون بردند و پس از به دست آمدن حاصل [32a] هر تن را سه هزار دینار تنخواه بداد و از خانه بیرون کرد که این تنخواه را دست آویز امر معاش خود کنند.

حاجی محمد ابراهیم تاجر هم بیست نفر طفل بی پدر و مادر را اندرین زمستان که قحطی و غلا شدت نمود در خانه برده<sup>۱</sup> متکفل جمیع مایحتاج ایشان بشد تا زمانی که قحطی بر طرف شد و حاصل جدید به دست آمد.

محرر نویسد که درین ایام قحطی به خصوص در آن سه ماه که زمان اشتداد سردی هوا و بالا گرفتن کار قحطی و غلا بود، در جمیع روزها هنگام صبح و غروب فقرا و ضعفا درب خانه جناب مستطاب متولی باشی - دام مجده - جمع می شدند. هر تن را از دست خود به فراخور حالت فقرشان از درهم و دینار مسکوک بهره مند می فرمودند و در جمیع این سال در هفته دو سه شب دیگهای بسیار بزرگ آش و حلیم طبخ [32b] نموده به فقرا بذل می فرمودند. علاوه بر این همه اتفاقات چند روزی در آن ایام مزاجشان از استقامت منحرف شده مبلغ یک صد تومان زر نقد مسکوک در مدت دو سه روز بذل به فقرا و ضعفا فرمودند.

جناب حاجی آقا تقی پسر جناب شریعتمدار حاجی ملا محمد صادق فرمودند در همسایگی ما قصابی بود که پس از گذشتن ایام قحطی و سختی نزد من اقرار کرد که در آن ایام هفت سگ را به دست آورده کشتم گوشت او را فروختم.

آقا ملا محمود رضوان برادر میرزا احمد ریاض حکایت کرد که در حوض قهوه که بازارچه پهلوی دارالشفای جنب صحن مطهر است، تیمچه ای داریم که در آن ایام هجده نفر زن نطنزیه فقیر در آن مکان [33a] منزل کرده بودند. هر روز از نانی که از دیوان به فقرا می دادند نفری یک نان به جهت ایشان می بردم. به تدریج آن هجده نفر از گرسنگی و سرما جان بدادند. دور نبود که از گوشت اموات خود تغذی نموده باشند.

هم ایشان حکایت کردند روزی با محمدرضای فرایش باشی از میان حوض قهوه می گذشتیم، جوان فقیری از محمدرضا چیزی طلب کرد. محمدرضا بار کولی بر

۱. پس از «برده» کلمه «جمیع» آمده و روی آن خط کشیده شده است.

دوش او بدید، به یکی از گماشتگان خود گفت بار کول او را جست و جو نمایید. بعد از جست و جو اعضای گوشت آدمی در میان او ملاحظه شد. آن مرد را بزدند، آن گوشت‌ها را برگفت ببرند دفن نمایند.

هم ایشان حکایت کردند شبی برفی زیاد آمده بود. صبح از خانه بیرون آمده که به صحن مطهر بروم در میان کوچه تپه برفی ملاحظه شد. چون برخلاف [33b] عادت آن برآمدگی برف را ملاحظه نمودم. او را کاوش کرده، جسد میتی مشهود گردید که شب از سرما و جوع در میان کوچه افتاده بود و توانایی برخاستن<sup>۱</sup> نداشته، به همین حالت مرده بود. او را به غسل‌خانه بردم.

آقا میر شجاع‌الدین حکایت کردند روزی به خانه می‌رفتم. درب خانه همسایه شخصی دیدم در حالت ضعف و ناتوانی ایستاده از او سؤال کردم درین مکان با این سرما چرا ایستاده [ای]. گفت از صاحبخانه طلبی دارم آمده‌ام وصول کنم، هر چه در می‌زنم کسی جواب نمی‌دهد. به خانه خود رفتم. بعد از دو سه ساعت به جهت مطلبی بیرون آمده دیدم دو سه سگ او را انداخته اعضای او را [34a] می‌خورند. معلوم شد از شدت سرما با آن ضعف و ناتوانی چاره آن سگ‌ها را نکرده<sup>۲</sup> بود کسی هم در میان کوچه عبور نمی‌کرد که او را خلاصی دهد. بعضی اعضای او که باقی مانده بود به قبرستان فرستادم. هم ایشان حکایت کردند روزی در بین سرما و قحطی یک بار الاغی به آسیای شاهی<sup>۳</sup> بردم. بار را در میان آسیا نهاده به جهت مطلبی بیرون آمده شکاری دیدم در میان برف‌ها رو به آسیا می‌آید. چون نزدیک شد دویدم که او را بگیرم. آن شکار به طرف باغ ریگ<sup>۴</sup> روان شد. از بسیاری برف که در میان صحرا بود هر دو فرو می‌رفتیم

۱. اصل: خواستن.

۲. اصل: کرده.

۳. آسیای شاهی یا «آسیای قنات شاهی» که به نوشته مفلس دو حجر بوده است که از آب قنات ناصری گردش می‌کرده است. این آسیاب را حاج میرزا نصرالله گرکانی بنا کرده، ۸۷-۸۸، نگاه کنید به ص ۲۳ و ۵۴، و پاورقی‌های ۱ ص ۲۳ و ۳ ص ۵۴ این پژوهش.

۴. بنا بر قنانه، ص ۱۱۱، «داخل حصار شهر است. میوه انار و انجیر دارد. مساحت ۵۰ جریب.» به نوشته مفلس «باغ ریگ

و بیرون می‌آمدیم تا اینکه به دیوار باغ ریگ رسیدیم. خواست که به بالای دیوار بر جهد [34b] نتوانست، از میان برف افتاده فرو برفت. به او رسیده او را گرفتم. با پسر ملا محمد طاهر سر او را بریده به خانه آوردیم.

راقم حروف نویسد شبی در منزل جناب میرزا محمد تقی نایب التولیه<sup>۱</sup> بودم. مداح روضه خوان پهلوی من نشسته بود. او را مهموم و مغموم دیده، جهت را جویا شدم. گفت عصر از کوچه عبور می‌کردم جوانی در میان برف و گل افتاده بود التماس می‌کرد مرا دریابید. من خیال خدعه و مکر در او کردم، متحمل او نشده گذشتم. پس از دو ساعت که مراجعت کرده او را در همان مکان مرده دیدم که از ناتوانی و سرما و جوع جان بداده بود. افسوس می‌خورم که چرا متحمل او نشدم. [35a] و او را اعانتی نکردم. می‌ترسم در آخرت نزد خداوند عالم مؤاخذ باشم.

این است آخر آنچه می‌خواستم کلیات حکایات اتفاقیه این سال قحط را بی‌تکلف و تصلف منشیانه برنگارم.

قد تمّ بید مؤلفه علی اکبر الفیض فی سنه ۱۲۸۹.

\* \*

ملا اسدالله پسر ملا کاظم و شنوه [ای] که از کدخدا [یان] و بزرگان آن ده است، گفت و شنوه هزار و دویست و چهار نفر بزرگ و کوچک جمعیت داشت؛ بعد از سال قحطی عدد نفوس آن ده از بزرگ و کوچک به بیست نفر رسید که باقی از گرسنگی همه مرده بودند. [35b]<sup>۲</sup>

→ از باغات قدیم این ولایت است سال‌های دراز برگزشته بود که سدی به انهدام آورده بود. در دولت ناصرالدین شاه

حاجی میرزا سید محمد ناظم التولیه برادر کهنتر متولی باشی دست به آبادی او زد و دیوار اطراف او را مرمت نمود و مشحون

به انواع درخت‌های مثمر کرد. و اکنون در کمال آبادیت و پنجاه جریب زمین اوست، برگ ۱۱۰-۱۰۹.

۱. او بانی یک یخچال در قم بود. مفلس می‌نویسد که چهل سال قبل آن را بنا کرده و با توجه به سال تألیف در

۱۳۵۲ قمری مشخص می‌شود که منظور او همان شخص است: برگ ۵۵۳.

۲. این واقعه پس از کتابت نسخه اضافه شده است.

● جان‌گرنی و منصور صفت‌گل، قم در قحطی بزرگ ۱۲۸۸ قمری (چاپ اول: قم، کتابخانه حضرت آیت‌الله

العظمی مرعشی، ۱۳۸۷)، ص ۹-۱۳۸.

## کتابچه طوائف و ایلات دارالایمان قم

نوشته شده به سال‌های ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶

(از مجموعه ناصری)

حسین مدرسی طباطبائی

چکیده: گزارشی از طوائف و ایلات شهر قم در سال‌های ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ است. نویسنده ابتدا به تاریخ باستانی قم اشاره کرده و در ادامه به ورود عرب اشعری در قم و سکناگزیدنشان در این شهر پرداخته است.

مهم‌ترین طوائف ساکن در قم در آن روزگار عبارت بودند از: طائفه بنی هاشم (سادات طباطبایی، سادات اسماعیلیه، سادات حسینی، سادات موسوی، سادات رضوی)، طائفه بیگدلی، طائفه حاجی حسینی، طائفه زندیه، طائفه سعدوند، طائفه گائینی، طائفه کلهر، طائفه لشنی، طائفه عبدالملکی و طائفه خلیج شاد قلی. نویسنده در معرفی هر کدام از طوائف فوق به اصل و نژاد آنها و چگونگی ورودشان به قم، راه امرارمعاش، اخلاق و رفتار اجتماعی و تعداد نفوسشان از ذکور و اناث پرداخته است. کلید واژه: تاریخ قم، طوائف و ایلات قم، عصر قاجار.

✱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي برأ الانسان واطلق الستتتا بتقدیسه بالمعانی  
والبیان بديع السموات والارض، الذي تنزه عن مجانسة  
الاجناس ولا يدرك بالعقول والحواس، ليس له شبيه ولا نظير،

ولایحتاج الی معین ولا وزیر، اعلی شأنه عن مقابله الاضداد  
وعن مشاکلة الانداد، والصلاة والسلام علی رسوله المصطفی  
ونبیه المجتبی، الذی أسرى من المسجد الحرام الی المسجد  
الاقصى ورفعه الی السموات العلی، حتی بلغ قاب قوسین او  
ادنی واوحی الیه ما اوحی، وعلی آله الابرار المصطفین  
الاخیر، اعلام الهدی والعروة الوثقی.

چون به مدلول فرمان قضا توأمان شاهنشاه اسلام پناه، اعلی حضرت قدر قدرت  
سکندر حشمت، دارا دربان کیوان آستان، السلطان بن السلطان بن الخاقان  
بن الخاقان بن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار صاحب قران - خلدالله ملکه و سلطانه -  
حکم محکم ملوکانه بر ترفیم به دوآبادی دارالایمان قم، و تشخیص معارف و  
عشایر و ایلات آن بلد شرف صدور یافته، لهذا عرضه می دارد که:

ولایت قم از بلاد محدثه اسلام است. در عهد سلاطین کیان محل اجتماع آب  
رودخانه های فرقان و اناریار بوده، و چراگاه رمه کیقباد در اطراف آن بوده. در وقت  
لشکرکشی کیخسرو به توران، به حسب حکم شاهی، بیژن پسر گیو، بایر قمرود را  
شکافته و آب را به طرف مسیله جاری ساخته و این اراضی از آب خارج شده،  
امغای دولت کیخسرو هریک نهری و قلعه ای برای خود دایر نمودند، و به اسم بانی  
موسوم کردند، و تماماً به چهل حصاران مشهورگشت، تا ظهور دولت اسلام شد. سکنه  
آنجا مجوس بودند، و جزیه می دادند. در سنه هشتاد و سه هجری که عبدالملک مروان  
خلیفه بود، و حکومت عراقین را واگذار به حجاج یوسف نمود، حجاج عبدالرحمان بن  
محمد اشعث را شصت هزار سوار جرار داده به تسخیر کابل و قندهار فرستاد. و به  
واسطه تقسیم خمس غنائم، موافقت آنها بدل به مخالفت شد، و عبدالرحمان یاغی  
شد. اعراب اطاعت او را اختیار کردند. سه کرت در میان لشکر حجاج و عبدالرحمان در  
اهواز مقاتله اتفاق افتاد، و فتح با عبدالرحمان بود. در مقاتله چهارم لشکر عبدالرحمان  
شکسته شد، و خود او مقتول گردید. لشکر او در اطراف عالم متفرق شدند، از آن  
جمله قبیله اشعری که جمعی کثیر و جمعی غفیر بودند، و سرداران آنها عبدالله و



احوص اولاد مالک اشعری بودند، به ناحیه قم ساکن شدند و در منازعه گبران با دیالمه، حمایت مجوسان نمودند و مطبوع طبع گبران شده آنها را مزرعه و محل دادند. بعد چندی در میان اعراب و مجوسان مخالفت اتفاق افتاده، به تفصیلی که در تاریخ قم مسطور است، اعراب غالب و مجوسان مغلوب شدند. مشایخ عرب اجتماع آنها را در یک محل صلاح دانسته، بنای شهر و باره گذاشته، مساجد و منابر ساختند، و از کوفه و توابع خبر استیلای آنها را در عجم شنیدند، متوجه آن بلد شده به کلی مجوسان را بی دخل کرده، قرا و مزارع را تصرف نمودند. بنای انهار و غرس اشجار گذاشتند و در تقسیم آب رودخانه با اهل کمره و گلپایگان نزاع‌ها کرده، جمع کثیری از طرفین مقتول شدند که الآن مزار شهیدها در سه فرسخی قم مشهور و مشهور است، تا آنکه آب را به حسب خواهش عرب تقسیم نموده، در دادن مالیات جزو اصفهان بودند تا زمان خلافت هارون الرشید، از جزو اصفهان خارج شده شهر خود را ولایت مستقلی قرار دادند، چنانکه تفرش و فراهان و دیار اسحاق که الآن دهات خلیج خوانده می‌شود، جزو جمع قم بوده. در سنه سیصد و هفتاد و سه، اسماعیل بن عباد که وزیر فخرالدوله دیلمی بود، به واسطه توافق مذهب که با اشاعره داشت، همت بر آبادی شهر قم گماشته، ریاطات و مساجد و قنوات در آنجا دائر کرده بسیار آبادان گشت. تا آنکه به قدر پنجاه و دو طاحونه در قم گردش می‌کرد، و جمعیت حالیه نسبت به آن ایام ثلث می‌شود، به جهت آنکه شانزده طاحونه دارد اغلب ایام خوابیده است.

اعراب اشعری، شیعی مذهب و روات اخبار و مجتهدین اختیار بودند، از مخصوصان ائمه اطهار، و سهم امام خود را خدمت حضرت رضا - علیه التحیه والثناء - و اولاد اطهار او تا وکلای حضرت قائم - عجل الله فرجه - می‌فرستاده‌اند. همیشه وکیل ائمه اطهار در قم بوده، و سادات بنی هاشم در عهد خلفای بنی امیه و بنی عباس، در هر جا کار بر آنها تنگ می‌شد، قم را محل اقامت خود قرار می‌دادند. تا آنکه از آنها که قریب به امام بوده‌اند، به قدر چهار صد بقعه در قم و نواحی آن داشته‌اند، و نسل آنها در قم زیادتر از سایر بلاد است. چنانکه حضرت فاطمه بنت موسی - علیها و علی آبائها سلام الله - را در وقت عزیمت طوس استقبال کرده، از ساوه به قم آوردند، و در وقت وفات آن

حضرت، موسی بن خزرج اشعری آن حضرت را در باغ بابلان خود مدفون ساخت، و آن باغ را وقف مزار مسلمین نمود. احادیث بسیار در مدح آنها وارد شده، مثل حدیث «مرحباً باخواننا من اهل قم» و حدیث «لولا القمیون لضاع الدین». این شهر در نهایت اعتبار بود، تا در فتنه تاتار و مغول، به سعایت اهل ری که تباین مذهب با آنها داشتند، لشکر هلاکو خان در قم قتل عام کرده، و قصر شوکت آنها را در هم شکست، قنوت و انهار مخروبه ماند. بعد از آن فتنه، دوباره رو به آبادی آورده، سلاطین صفویه جوار حضرت معصومه را مضجع خود قرار دادند، وظایف و مستمریات عنایت نمودند، سد کنار رودخانه را محکم بستند. بعد از آن در تسلط افغانه قلیجائی به کلی خراب شد، اثری از قنوت و باغات نماند، به شهر ویرانی خاویه علی عروشهها، آن قرارداد آب اندازان از میان رفت. تا آنکه از یمن دولت همایون این سلطنت قوی شوکت و اهتمام امنای دولت ابد مدت، در عهد وزارت مرحوم میرزا تقی خان امیر و مرحوم میرزا آقا خان صدر اعظم، فرمان جهان مطاع در تقسیم آب اندازان رودخانه، شرف صدور یافت، و آن قاعده قدیمه بر قرار شد. در سنه هزار و دویست و هفتاد و پنج، حکم محکم ملوکانه که رحمت عالمیان است، در اجرای قنات ناصری، به جهت شرب آب اهل شهر شد. الحق موهبت عظمی شد، و آبی بر روی کار آمد، بلکه بهتر از عهد سابق شد.

به جهت تیمن و تبرک، اگرچه نمی شود سلسله هاشمی نسب را داخل سایر مردم شمرد، تا این صحیفه خالی از ذکر ایشان نباشد، مجملی از اشراف و اعیان این طبقه علیه، ذکر می شود:

#### طایفه بنی هاشم

گرچه بسیارند، لیکن حال اطلاق بر آنها می شود که از نسل امیرالمؤمنین علیه السلام و بطن سیده نساء العالمین علیها السلام هستند، و پنج طایفه اند:

- اول. سادات طباطبائی که نسب آنها به حضرت امام حسن علیه السلام می رسد؛
- دویم. سادات اسماعیلیه که از اولاد اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام هستند؛

سیم. سادات حسینی؛  
چهارم. سادات موسوی؛  
پنجم. سادات رضوی.

اگرچه این چهار طایفه اخیر همه سادات حسینی هستند؛ آنچه را قبل از امام موسی منشعب شدند، از اولاد اسماعیل، اسماعیلی گفتند، آنچه اولاد امام موسی علیه السلام و از اخوان حضرت رضا علیه السلام جدا شدند، موسوی گفتند، اولاد حضرت رضا را تا امام حسن عسکری رضوی نامیده‌اند. آنچه در این شهر مشهورند، طباطبائی و حسینی و موسوی و رضوی هستند. سادات اسماعیلی را کسی غیر اولاد آقاخان محلاتی مدعی نشده. آنها در سابق در حدود مغرب و مصر لوای سلطنت برافراخته‌اند. و اولاد امام حسن مجتبی در خلافت خلفای بنی عباس مقتول و مصلوب گشتند.

سادات حسینی، در این بلد بسیارند، چنان‌که از این چهار طایفه آخری به قدر هشت‌هزار نفر می‌شود که بعضی از آنها خدام والامقام فاطمه بنت موسی علیه السلام هستند. متولی‌باشی از این سلسله است. جد اعلای ایشان میرزا سید حسین از اهل جبل عامل بوده، از فقهای عصر و فضلالی دهر. در سلطنت شاه اسماعیل صفوی به عزم زیارت حضرت رضا - علیه التحیه و الثناء - وارد ایران شدند، به اتفاق پنج پسر رشید. در هنگامی که شکست ایرانیان در چالدران اتفاق افتاده بود، و با سلطان سلیم قیصر قرار مناظره و مباحثه مذاهب اربعه را با علمای مذهب حق جعفری در اصفهان به حکم دولتین نهاده بودند، از طرف مذهب جعفری سید مذکور و شیخ علی کرکی بوده، و جمعی از علمای عامه. بعد از مباحثه بسیار به قاعده «فیهت الذی کفر» و «جاء الحق وزهق الباطل» اهل سنت مغلوب و منکوب گردیدند. یزیدون أن یطفؤا نورالله بأفواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون.

سادات طباطبائی، اصلاً از ولایت زواره اصفهان بوده‌اند. جد اعلای ایشان میر سراج سید بزرگواری بوده، و شأن ریاست داشته. میدان میرسراج در قم مشهور و معروف است. سادات میرسراجی کلاً عدالت‌پیشه و باتقوا هستند، الا آنکه سودائی در مزاج آنها غالب است که گاهی اسباب اغتشاش حواس آنها می‌شود، و در آن حالت از جاده عدالت ... خارج می‌شوند.

سادات موسوی، اصل آنها از سبزووار است. سه پشت است در قم مسکن گرفته‌اند. پدران ایشان مردم ظاهر الصلاح بودند که مردم نذورات خود را به آنها می‌دادند و [کسی با] نذر آنها مخالفت نمی‌کرد. الآن هم بعضی از آنها به شیوه اجداد معاش آنها از نذورات می‌گذرد، و بعضی داخل اصناف بازار شده، کسب معاش می‌کنند.

سادات رضوی، از اولاد امجاد موسی مبرقع که برادر امام علی النقی علیه السلام بوده است. در عهد خلافت متوکل عباسی، در قم توطن اختیار کرده، اعراب اشعری او را اعزاز و احترام نموده خانه و مزرعه داده‌اند. از سادات قدیم قم اکثر آنها از اهل فضل و تقوا و اصحاب علمای شرع‌اند، برخی داخل اعیان و کدخدایان ولایت بوده‌اند. کسب آنها زرع و از ضیاع و عقار خود گذران می‌نموده‌اند. اجماع این سادات به واسطه قدمت ایشان بیشتر از دیگران است.

#### طایفه بیگدلی

از سکنه شهر قم. صاحب ضیاع و عقارند، چنان‌که قریب ثلث مزروعی و خمس باغات قم، ملک ایشان است. اعیان و کدخدایان شهراند بعضی از آنها کارگزار امور حکومتی، و بعضی مباشر امور دیوانی هستند، و قلیلی خود را در سلک فضلا کشیده‌اند. آنچه از نسب آنها معلوم می‌شود «بیگدلی» یعنی بزرگ زبان، خود را از اولاد ترک بن یافث بن نوح می‌دانند، و در اردوی امیر تیمور گورکان، صاحب مناصب جلیل بودند. اکثر اوقات در حدود روم به سر می‌برده‌اند، به طریقه مأموریت. بعد از انقراض دولت گورکانیه، در اصفهان توطن جسته، مناصب ارجمند در دولت صفویه داشته‌اند. بعد از فتنه افغان از اصفهان خارج شده، کاشان را محل مأمون خود قرار دادند. به واسطه زلزله که در کاشان اتفاق افتاد، جمعی از آنها هلاک شدند. بعد، چندی از آنها که حاجی لطفعلی بیک «آذر» تخلص، صاحب تذکره آتشکده از آنهاست، در دولت کریم خان زند، قم را محل مأوای خود ساختند. چون خرابی قم قریب به فتنه افغان بود، و درست دائر نشده بود، به فکر آبادی و فراهم آوردن ضیاع و عقار افتادند، و با حکام شرع انور موصلت نموده، اغلب املاک قم را به حیطة تصرف در آوردند. بعضی از اقارب آنها در دهات مزلقان ساوه خانه دارند. بعضی از ایل بیگدلی در اردبیل و خوار ورامین هستند. عدد اناث و ذکور بیگدلی قم از این قرار است:

ذکور: ۶۰ نفر (بزرگ: ۳۰ نفر؛ کوچک: ۳۰ نفر).

اناث: ۵۰ نفر (بزرگ: ۲۵ نفر؛ کوچک: ۲۵ نفر).

### طایفه حاجی حسینی

از ایلات محسوب نمی‌شوند، چون عشیره زیاد دارند. نوشته می‌شود که اینها مردم رعیت پیشه کدخدا منش بوده، از اعیان شهر شمرده می‌شوند. صاحبان ضیاع و عقاراند. از مزارع و باغات و قنوات حومه شهر و مستغلات بازاری، املاک معتبر دارند. اجداد اینها از طرف گرجستان و غلامان صفویه بوده‌اند. هرگاه یکی از سلاطین صفویه را در قم مدفون ساخته‌اند، یکی از غلامان را متولی بقعه آن سلطان قرار می‌داده‌اند. جد ایشان متولی یکی از بقاع سلاطین صفویه بوده، بعد از انقراض دولت صفویه بنای کار را به کاسبی بازار گذاشتند، تا ایام حاجی حسین، بخت او مساعدت نموده روی به ترقی نهاد، داخل زراعت و اجرای قنوات و ساختن باغات و مستغلات شد. از نزاع‌های بزرگ پروا نداشت، تا آنکه با اعیان شهر بنای همسری، بلکه برتری داشت. اولاد ذکور بسیار داشت که این طایفه به اسم او موسوم شدند. الآن اگرچه پیران آنها رفته‌اند، جوانانشان صاحبان ضیاع و عقاراند و داخل اشراف. عدد ذکور و اناث ایشان از این قرار به قلم آمده است:

ذکور: ۶۶ نفر (کبیر: ۳۰ نفر؛ صغیر: ۳۶ نفر).

اناث: ۶۶ نفر (کبیر: ۳۲ نفر؛ صغیر: ۳۴ نفر).

### طایفه زندیه

از بقیه طایفه کریم خان زند، صاحب حشم بی‌شمار و قدری ضیاع در دهات جعفرآباد دارند. بزرگان آنها از محترمین ولایت قم هستند. مرتع آنها از طرف غربی قم در نصرت‌آباد و کوه یزدان و بیابان دوشاخ که فصیل قم و ساوه می‌باشد، و از طرف جنوب قم هموار و نارج و کوه سفید و قلعه چم، بیلاق آنها در طرف فراهان. صاحب مکنت و ثروت هستند. جوانان کاری با جلادت دارند. کاملان آنها با عقل و کفایت. ابتدای ورود آنها به قم بعد از انقراض دولت زندیه، و استقرار سلطنت سلسله قاجاریه. خاقان شهید

آقا محمد خان، بزرگان آنها را که از احفاد شیخ علی خان زند بودند، مکفوف البصر نموده، و به قاعده قدیمه خوانین قاجار در حق آنها مقرری و مدد معاش مرحمت فرمودند که الی الآن برقرار است، و آنها را در قم سکنا دادند، تبعه آنها دنبال چشم‌داری رفتند. بعد از زیاد شدن در عهد خاقان خلد آشیان، مالیاتی بر آنها وارد آورده، مرتع و مربع دادند. تعداد نفوس آنها موافق سیاهه ایل بیکی از این قرار است:  
 ذکور: ۲۶۷ نفر (کبیر: ۱۳۵ نفر؛ صغیر: ۱۳۲ نفر).  
 اناث: ۳۱۵ نفر (کبیر: ۱۵۵ نفر؛ صغیر: ۱۶۰ نفر).

#### طایفه سعدوند

از ایلات فارس بوده‌اند. در عهد دولت خاقان مغفور، ایشان را کوچانیده به قم آورده‌اند. در قنات و دهات شرقی شهر قم منزل و مرتع دارند. اغلب چشم آنها شتر است و گوسفند هم دارند. شغل آنها دهنشینی و غالباً رعیتی است. خربزه‌کاری را خوب می‌کنند. در قرینه مؤمن آباد و حاجی آباد و نواران، متولی‌باشی رعیتی دارند، و چراگاه آنها بیابان نی‌زار سراجه و کاووسی هاست. اکثر آنها صاحب مایه و ثروت هستند. قلیلی از آنها به چشم تنها قناعت دارند. جوانان باجلادت زرننگ دارند، و در کار زراعت ممتازاند. در حقیقت از حالت ایلیاتی خارج شده رعیت منش شده‌اند که صاحبان دهات آنها را به منت می‌برند و نگاه می‌دارند. تعداد آنها از این قرار است:  
 ذکور: ۳۴۱ نفر (کبیر: ۱۶۶ نفر؛ صغیر: ۱۷۵ نفر).  
 اناث: ۲۸۶ نفر (کبیر: ۱۲۰ نفر؛ صغیر: ۱۶۶ نفر).

#### طایفه گائینی

از ایلات فارس بوده‌اند که در عهد خاقان خلد آشیان آنها را به قم آورده‌اند. اکابر آنها شهرنشین و درکنار رودخانه قراچائی مزارع دارند، و چشم ایشان در حدودکنار رودخانه ساوه و بایر حسین آباد دهک که شمالی شهر قم است، مرتع دارند. و به واسطه قرب جوار به مرتع شاهسون بغدادی، اکثر اوقات با شاهسون‌ها جدال و نزاع دارند. اگرچه به عدت از شاهسون کمتراند، در جلادت بیشتر و غالبند. بزرگان ایشان در عهد خاقان مغفور جمعدار

شتر باری دیوان بودند، به اختیار خود از آن کار استعفا نموده، رعیتی را بر نوکری اختیار کردند، و متوجه حشم و فلاحت شده‌اند، روزگار خوبی دارند. در مایه بهترین ایلات قم هستند. بزرگان آنها شهرنشین و کدخدا منش می‌باشند. تعداد آنها از این قرار است:

ذکور: ۳۶۱ نفر (کبیر: ۱۹۸ نفر؛ صغیر: ۱۶۳ نفر).

اناث: ۳۱۶ نفر (کبیر ۱۵۰ نفر؛ صغیر: ۱۶۶ نفر).

### طایفه کلهر

از ایلات کرمانشاهان‌اند. چند نفری از آنها در عهد خاقان خلد آشیان، در شهر قم سکنا گرفته‌اند. شغل خود را نوکری علما و اعیان شهر قرار داده‌اند، تا به دفعات و مرور ایام حشمی پیدا کرده، در بایرهای اسفل قم مرتع گرفتند. از آنجا که شیوه کج‌زبانان است میانه علما به نامی و فتنه‌انگیزی مشغول شدند، تا علمای اعلام اکاذیب آنها را صدق انگاشته، مریدان مرده به حمایت مراد خود، خواستند کار را بر مراد خود فیصل دهند. آشفتنند و فرق یکدیگر را کوفتنند تا کار جنگ به تفنگ کشید، جمعی مجروح و چندی مقتول گردیدند، کار به عرض دیوان کشید. امنای دولت قاهره، به جهت نظم ولایت، آنها را تأدیب و جریمه نمودند تا آرام گرفتند. حکام بعد از آن، جریمه را وجوه هوائی شمرده، همه ساله گرفتند. تا آنکه مستوفیان عظام خبردار شده، جزو جمع دیوانی نمودند. در ممیزی مقرب الخاقان میرزا حبیب‌الله، مالیات به قدر استعداد بر آنها بستند. حشمی دارند. اغلب آنها فراش حکومت هستند، و بعضی نوکری اهل ولایت [می‌کنند]. در فراشی استاد فراش‌های هر سنی هستند. تعداد آنها از این قرار است:

ذکور: ۱۲۵ نفر (کبیر: ۶۵ نفر؛ صغیر: ۶۰ نفر).

اناث: ۱۱۳ نفر (کبیر: ۶۳ نفر؛ صغیر: ۵۰ نفر).

### طایفه لشنی و کرزه بر

این دو طایفه از ایلات کرمانشاهان، در قم سکنا گرفته‌اند. مردمانی آسوده و قلیل العدداند، مواشی و حشمی چندان ندارند. شغل آنها کاسبی و زراعت است. چند نفر معتبر دارند و قدری چارواداری می‌کنند. مالیات آنها به صعوبت وصول می‌شود. از سکنه شهراند. تعداد نفوس آنها از این قرار است:

ذکور: ۶۳ نفر (کبیر: ۳۳ نفر؛ صغیر: ۳۰ نفر).  
 اناث: ۶۸ نفر (کبیر: ۳۷ نفر؛ صغیر: ۳۱ نفر).

### طایفه عبدالملکی

از ایلات فارس‌اند. در عهد خاقان خلد آشیان در قم آمده‌اند. شهرنشین، و ضیاعی ندارند. حشمی به قدر استعداد خود دارند. اغلب آنها چاروادار و فراشی حکومت دارند. مرتع آنها در جنوبی شهر قم است. دو تیره هستند: عبدالملکی و زندشهری (اینها غیر طایفه زند می‌باشند). تعداد نفوس آنها از این قرار است:

ذکور: ۳۵ نفر.

اناث: ۵۰ نفر.

### طایفه خلیج شادقلی

این طایفه از اخراج قم بودند، از تعدی غفار خان خلیج و محمدحسین خان پسر او، ترک وطن مألوف کرده، اموال خود را برداشته، در آبادی شادقلی که حومه شهر قم است، سکنا گرفتند، در ظل حمایت حکام و بزرگان قم آمدند. حکام سلف از آنها حمایت کردند، دست تعدی غفار خان از سر آنها کوتاه شد. شغل آنها هیزم‌کشی بود، و اندکی حشمی داشتند، تا کار آنها روی به بهبودی نهاد. به رسم تعارف، روغنی به حاکم ولایت می‌دادند، عاقبت تعارف آنها مالیات شد. مرتع آنها در کوه یزدان و هموار شاه‌آباد است. تعداد نفوس آنها از این قرار است:

ذکور: ۱۱۳ نفر.

اناث: ۱۱۵ نفر.



# کتابچه تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوکات دارالایمان قم

نوشته شده به سال ۱۲۹۶

(از مجموعه ناصری)

حسین مدرسی طباطبائی

چکیده: گزارشی از جغرافیای شهر قم و طوائف گوناگون ساکن در آن در سال‌های ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ است. مهم‌ترین عناوین این گزارش به این شرح است: مزارع قم: مزرعه براوستان، محمدآباد، نجیم‌آباد، صالح‌آباد و... باغات قم: باغ طرف دروازه معصومه، باغات طرف دروازه کاشان. مستغلات قم: خانات و تیمچه‌ها، حمام، دکان، خیاطی، بزازی و... بیوتات قم: بیوتات علما و سادات، اصناف بازار و... بقاع و اماکن متبرکه: روضه مبارکه، بقعه شاهزاده حمزه، بقعه موسویان و... مساجد قم: مسجد جامع، امام حسن، ملاصادق و... مدارس قم: فیضیه، مهدی قلی خان، ملاصادق، ناصریه و... ایلات قم: طائفه زندیه، طائفه گئینی و... جبال و معادت قم: جبل یزدان، جبل کلاه قاضی و... قنوات موقوفه: قنات ناصری، قنات میرزا ابوالقاسم. قرا و توابع قم: قریه کریم‌آباد، فتح‌آباد، جنت‌آباد و....  
کلید واژه: جغرافیا قم، روستاها، طوائف، مزارات قم.

✱

در هذه السنه بارس‌ئیل خیریت تحویل، به تاریخ شهر محرم  
الحرام مطابق سنه یک‌هزار و دوست و نود و شش هجریه،

حسب الحکم جناب جلالت مآب خداوندگار اعظم آقای  
اعتضادالدوله - دام اقباله - قلمی می شود.

از قرار کتب اخبار که در باب بدایت آبادی ولایت قم ثبت است، این محل شهر و مزارع حومه ولایت، در قدیم محل جمع شدن آب های رودخانه اناریار بوده، و در اطراف آن چراگاه رمه و حشم سلاطین کیان بوده. تا در عهد سلطنت کیخسرو کیانی که به عزم رزم افراسیاب حرکت کرده بود، چون به حدود قم وارد شد، اظهار نمود که اگر این زمین را فرجه ای پیدا شود که از آب خارج شود، محل کشت و زرعی خواهد شد. بنابر فرمایش پادشاه ایران، بیژن بن گیو بن گودرز، همت بر آبادی آنجا گماشته، بایری که فاصله میان قم و قمرود بود شکافته، فرجه ای از برای آب پیدا شد، محل شهر و حومه از آب بیرون آمد، و به حکم پادشاهی، چهل نفر از رؤسای لشکر، چهل قریه و قلعه در آن اراضی بنا نمودند، و آن قریه را به اسم خود موسوم نموده، و چهل نهر از رودخانه جاری نموده، به این واسطه، مشهور به «چهل حصاران» شد. الآن اکثری از مزارع به همان اسم فرسی مشهور است. تا آنکه در ظهور دولت و رایت اسلام اهالی آنجا جزیه قبول نموده و به همین حالت بودند. تا در عهد خلافت عبدالملک مروان که حجاج بن یوسف ثقفی را امیر عراقین نمود. حجاج، عبدالرحمان بن محمد بن اشعث کندی را امیر جیش شصت هزار سوار عرب نموده، به تسخیر ولایت کابل و قندهار فرستاد. بعدها به واسطه اسبابی چند که در تواریخ مسطور است، مخالفت در میان حجاج و عبدالرحمان افتاده، جنگ های صعب اتفاق افتاد. در همه جنگ ها نسیم فتح و فیروزی به پرچم و علم عبدالرحمان می وزید تا آنکه در کرت آخری جنگی در خوزستان در میان فئتین اتفاق افتاده، شکستی فاحش به لشکر عبدالرحمان وارد آمد. چنانکه تاب مقاومت نیاورده، خود به طرف کابل و قندهار گریخت و لشکر او در اطراف و اکناف زمین متفرق شدند، از آن جمله، قبیله اشعری از قبایل یمن بودند که بزرگ آنها اولاد سعد اشعری و احفاد مالک اشعری بودند که موسوم به عبدالله و احوص بودند، از عراق عرب روگردان شده، در حوالی چهل حصاران قشلاق کردند، و به مرور دهور به

اندک روزگاری بر مجوسان چهل حصاران مسلط شده، بنای شهر قم را در سنه هشتاد و یک هجری گذاشتند. در اراضی مزرعه‌ای به، از مزارع قم که مشهور به کمیدان بود که الآن هم آن مزرعه به آن اسم باقی است. و در حقوق دیوانی تابع و جزو جمع اصفهان بود. به واسطه آنکه اعراب اشعری شیعی مذهب، و اهل اصفهان سنی بودند، همیشه در معاملات دیوانی میان آنها نزاع‌های کلی اتفاق افتاده، بر نزاع و لجاج افزودند تا به حکم خلفا دو دفعه، اکابر و اشراف قم را به قتل آوردند. در عهد خلافت هارون الرشید اهل اصفهان از مجاورت و مخالفت اهل قم به تنگ آمده، قم و نواحی او را از جزو جمع خود خارج نموده، ولایت علی حده قرار دادند، و مالیاتی موافق ممیزی هارونی بر آنها وارد آوردند. در آن ممیزی تفرش و فراهان و دیار اسحاق که الآن به خلیج قم مشهور است، باکاشان تا حدود ری و اصفهان و همدان داخل قم بود. بعد از تسلط و تغلب تاتار و مغول - که در بلاد ایران خرابی کلی وارد آمد - در عهد خانیات غازان خان از سلاطین مغول ممیزی جدید شده - چنانکه در کتاب و صاف مسطور است - مالیاتی به اندازه استعداد قم و بلوکات که دارد، آن ممیزی برقرار بود، تا در فتنه افغان در اواخر دولت صفویه - انارالله برهانم - در ممالک محروسه ایران، اکثر [شهر] خراب و از حیز انتفاع افتاده، و قنوت انباشته شد، و باغات مشجر اراضی بیاض شده بود. در عهد سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار آقا میرزا بابای آشتیانی را به ممیزی این ولایت مأمور نموده، جمع جدیدی به طریقه مقاطعه به شهر قم و بلوکات بسته که مبلغ دوازده هزار و چهارده تومان نقد، و چهار هزار و پانصد خروار جنس بود. به مرور ایام و سنوات، حکام و مباشرین امور دیوانی همه ساله به جهت نفع حکومتی، اضافه بر مالیات، وجهی از رعیت گرفته، بعد از اطلاع امنای دولت، آن اضافه را به اسم فرع و تفاوت عمل جزو کتابچه دیوانی کردند، تا آنکه دوازده هزار تومان به مبلغ بیست و پنج هزار تومان معمول و برقرار شد، و رعیت لابد و لاعلاج بر معاش خود تنگ گرفته و از عهده مطالبات دیوانی برمی آمدند. تا در سنوات قحط و غلا که در اکثر بلاد ایران، بلکه ربع مسکون روی داد، و مردم در حسرت نان جان دادند و بنی نوع خویش را

چون گاو و گوسفند ذبح نموده و خوردند. اکثر دهات بی‌رعیت، و خانه‌ها خالی از سکنه گشته، بعضی از مزارع و دهات خراب شده، حکم شاهنشاهی بر ممیزی جدید و تعدیل مالیات شد. حسب الامر میرزا حبیب‌الله گرکانی مأمور به تعدیل شده قراری از نو گذاشت، چنان‌که در دفترخانه مبارکه ثبت است، و حالا [سه سال است]<sup>۱</sup> از آن قرار معامله ولایتی پرداخته می‌شود [با وجود آنکه شش صد خانه از قم خراب و بی‌سکنه مانده است].

بالجمله جغرافیای ولایت قم و حالت حالیه آن از قرار ذیل است:

دارالایمان قم از اقلیم چهارم است. هوای آنجا میل به گرمی دارد، چنان‌که جو در آنجا در اول جوزا به دست می‌آید، و گندم او در هفتادم بهار می‌رسد حاصل کلی آنجا از شتوی گندم و جو و باقلاست، و صیفی‌کاری جوزق و کرچک و خربزه و هندوانه و خیار و سبزی آلات بسیار دارد، و آب مزروعی باغات حومه شهر از رودخانه انار بار است و از طرف کمره گلپایگان می‌آید. در سابق میوه باغات قم به غیر انار و انجیر نبود، به جهت آنکه در کنار رودخانه از نیمور الی سه فرسخی قم انهار و مزارع جدید بسیار احداث شده بود، و در تابستان آب شهر قم به کلی قطع می‌شد، به این واسطه باغات و مزارع قم بی‌قدر و منفعت بود که از عهده مالیات دیوانی برنمی‌آمدند. تا آنکه رعایای قم به دربار معدلت مدار عارض شده، امنای دولت جاویدآیت موافق فرمان مبارک قراری دادند که در وقت تنگی آب رودخانه شش روز به مزارع و باغات دارالایمان قم بیاید و پنج روز مزارع جدید کنار رودخانه ببرند. به واسطه این حکم باغات قم آباد شد، و میوه‌های بهاره از قبیل گوجه و قیسی و سیب و زردآلو زیاد دارد. عمله‌جات زراعت و باغات حومه شهر همه از سکنه شهراند.

اما قنوات حومه دارالایمان قم، به غیر قنات سراجیه و شمس‌آباد خالصه، کلاً در دولت خاقان مغفور و این دولت جاویدآیت جاری شده، از قنوات مخروبه بودند که

۱. جملات میان قلاب‌ها در نسخه اساس خط خورده است.

در فتنه اشرف افغان و محمود قلیجائی خراب شده بود. دو دفعه بر این قنوات جدیدالنسق ممیزی شده، یکی در وزارت میرزا تقی خان فراهانی، میرزا زین العابدین تبریزی ممیزی نمود؛ و دفعه دوم در همین چند ساله، مقرب الخاقان میرزا حبیب الله تعدیل نمود. و سایر مزارع و باغات قدیم النسق است. اگرچه در این ممیزی تعدیل شد، از قراری که مفصلاً هر جا و محل در جای خود معلوم می شود.

### مزارع

مزارع مشروب از آب رودخانه قدیم النسق است. به هفتاد حصه قسمت می شود، و هر حصه سه زوج گاو در او بسته می شود، و ده نهر از رودخانه به جهت شرب باغات و مزارع جدا می شود، مالک نه نهر رعیت است، و یک نهر خالصه مختص شمس آباد خالصه می باشد. رعیت آنها سکنه شهراند. حاصل آنها از شتوی جو و گندم و باقلاست، و صیفی جوزق و کرچک و خربزه و هندوانه و کنجد و تنباکو و خیار است که به شهر فروش می رود. از قراری که در جزو مزارع نوشته می شود.

### مزرعه براوستان

مشروب از رودخانه از نهر براوستان. مالیات آنجا به طریقه مقاطعه نقداً جنساً در جزو کتابچه دفترخانه مبارکه ثبت است. از مزارع قدیم النسق است که به اسم فرسی قدیم مشهور است. قریه او به واسطه بی رحمی مالکین قدیم آن مثل شهرهای لوط، عالیها سافلها شده، الآن اصل قریه خراب است. محمد علقمی - که وزیر مستعصم خلیفه عباسی بوده، و اسباب انقراض دولت عباسی شده - از اهل این قریه بوده است. چنانکه تفصیل حالات او در تواریخ بنی عباس مشهور و مسطور است، شیعی مذهب بوده است (چهارده حصه).

مالیات نقد: ۲۸۰ تومان؛ جنس: ۴۳۰ خروار.

عمله جات از بزرگ و حصاد و غیره: ۱۵۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک و خربزه.  
بذر شتوی: ۳۹۰ خروار؛ صیفی: ۴۰ خروار.

#### مزرعه شهرستان

از مزارع قدیم النسق است. مشروب از نهر شهرستان که از رودخانه منشعب می شود (شش حصه).

مالیات نقد: ۱۸۰ تومان؛ جنس: ۲۶۷ خروار.  
عمله جات: ۶۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو است؛ صیفی: جوزق و کرچک و غیره.  
بذر شتوی: ۲۴۰ خروار؛ صیفی: ۲۴ خروار.

#### مزرعه محمدآباد

مشروب از نهر شهرستان. ملکی علمای اعلام است. از مزارع قدیم النسق است. قلعه و سکنه ندارد. در سفلاهی شهر قم واقع است. ملکی مرغوب دارد که غله او خوب می شود.

مالیات نقد: ۶۰ تومان؛ جنس: ۸۳ خروار.  
عمله جات: ۴۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو است؛ صیفی: جوزق و کرچک و خربزه و غیره.  
بذر شتوی: ۶۰ خروار؛ صیفی: ۶ خروار.

#### مزرعه فرابه ودنک

جزو مزرعه براوستان بود، در این ممیزی جدید موضوع شده. مشروب از نهر براوستان می شود.

مالیات نقد: ۳۱ تومان و ۶ هزار و ده شاهی؛ جنس: ۴۶ خروار.  
عمله جات: ۳۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک و خربزه.  
بذر شتوی: ۴۰ خروار؛ صیفی: ۱۳ خروار.

#### مزرعه نجیم آباد

از مزارع قدیم بوده، مشروب از آب قنات و رودخانه هر دو می شود. عمله جات آن از اهل شهراند.

مالیات نقد: ۳۲ تومان؛ جنس: ۳۵ خروار.

عمله جات: ۳۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک و خربزه.  
بذر شتوی: ۶ خروار؛ صیفی: ۱۲ خروار.

#### مزرعه صالح آباد

قلعه و سکنه ندارد. ملکی اهالی شهر است. از مزارع قدیم است. مشروب از نهر شهرستان (دو حصه).

مالیات نقد: ۵۰ تومان؛ جنس: ۶۸ خروار.

عمله جات: ۳۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک و غیره.  
بذر شتوی: ۶۰ خروار؛ صیفی: ۸ خروار.

#### مزرعه طبشقران

از مزارع قدیم. پشت باروی شهر واقع است. مشروب از نهر شهرستان است.

مالیات نقد: ۲۰ تومان؛ جنس: ۳۰ خروار.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک و غیره.  
بذر شتوی: ۳۵ خروار؛ صیفی: ۷ خروار.

### مزرعه غزوان

تیول مرحمت و غفران مآب میرزا ابوالقاسم قمی - اعلی الله مقامه - در سفلی شهر واقع است. از مزارع قدیم است. الآن هم به تیول ورثه آن مرحوم مقرر است (یک حصه).

مالیات نقد: ۲۵ تومان و ۵ هزار؛ جنس: ۴۶ خروار و ۵۰ من.

عمله جات: ۲۵ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک.

بذر شتوی: ۴۰ خروار؛ صیفی: ۵ خروار.

### مزرعه کرج

از مزارع قدیم است، تیول علمای بلد است. قلعه و سکنه ندارد. رعیت آنجا اهل شهر است. مشروب از رودخانه از نهر کرج. هندوانه آنجا خوب می شود (۶ حصه).

مالیات نقد: ۶۸ تومان؛ جنس: ۱۳۰ خروار.

عمله جات: ۹۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و هندوانه.

بذر شتوی: ۱۵۰ خروار؛ صیفی: ۱۵ خروار.

### مزرعه ارباب بیجه

وقفی مسجد امام حسن عسکری علیه السلام است. در قدیم مالیات نداشت، در مستمری جدید جمع بر آنجا بسته شده.

مالیات نقد: ۴ تومان؛ جنس: ۶ خروار.

عمله جات: ۱۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و هندوانه.

بذر شتوی: ۱۵ خروار؛ صیفی: ۳ خروار و ۳۰ من.



### مزرعه جمکران

از مزارع معتبر است. در یک فرسخی قم واقع است. در آنجا دو آبادی است، یکی قلعه جمکران که سکنه دارد؛ و یکی آبادی گرگابی که مشهور به «هادی و مهدی» است. مردم جلادت پیشه و تفنگچی شکاری خوب دارند که رعیت هستند، و ملک آنجا از اربابان شهر است، مشروب از رودخانه از نهر جمکران می شود. جو و گندم خوب به عمل می آید (دوازده حصه).

مالیات نقد: ۳۴۳ تومان؛ جنس: ۵۰۳ خروار.

عمله جات: ۳۰۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو است؛ صیفی: جوزق و کرچک و خریزه.

بذر شتوی: ۴۳۰ خروار؛ صیفی: ۵۰ خروار.

### مزرعه زرقان

از مزارع قدیم است. جمع جدید بر آنجا بسته شده است. قلعه و آبادی مختصری است. در آنجا که بعضی صاحبان مراعی و مواشی در آنجا منزل دارند، حاصل خوب دارد.

مالیات نقد: ۲ تومان و ۶ هزار و ۱۴ شاهی؛ جنس: ۸ خروار.

عمله جات: ۸ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک.

بذر شتوی: ۸ خروار؛ صیفی: ۳ خروار و ۵۰ من.

### مزرعه ابرستجان

از مزارع قدیم است. در آنجا قدری اراضی خالصه قدیم است که در آنجا رعیت زراعت می کند و مالیات می دهد. در آنجا پنج قلعه گبری در قدیم بوده که الآن دیوارهای آنها برجاست، و یک قلعه آن الآن سکنه دارد که ایل زندیه در آنجا در وقت قشلاق منزل دارند. باقی مخروبه است (۱۰ حصه).

مالیات نقد: ۳۰۰ تومان؛ جنس: ۴۳۰ خروار.

عمله جات: ۲۵۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک و خربزه.

بذر شتوی: ۳۰۳ خروار؛ صیفی: ۴۰ خروار.

#### مزرعه سواران

جزو مزرعه ابرستجان بوده، و الآن هم از نهر ابرستجان مشروب می شود، مزرعه جداگانه قرار داده اند. ملک اربابان شهری است. قلعه مختصری دارد که بعضی از ایلات در آن سکنا دارند. رعیت از اهل بلد دارد.

مالیات نقد: ۳۰ تومان؛ جنس: ۴۲ خروار.

عمله جات: ۲۵ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو است؛ صیفی: جوزق و کرچک و هندوانه.

بذر شتوی: ۳۵ خروار؛ صیفی: ۴ خروار.

#### مزرعه ابرستجان رعیتی

جزو ابرستجان خالصه بوده، الآن مزرعه جداگانه شده. مالیات آنجا در جزو ابرستجان خالصه نوشته شد، ثانیاً نوشته نمی شود. مشروب از آب رودخانه از نهر ابرستجان است.

عمله جات: ۳۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک.

بذر صیفی و شتوی: ۴۵ خروار.

#### مزرعه هندیجان

از مزارع قدیم. مشروب از رودخانه از نهر مزدیجان. از همه مزارع قم مرغوب تر است.

مالیات نقد: ۱۰۶ تومان؛ جنس: ۱۳۵ خروار.

عمله جات: ۹۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو است؛ صیفی: جوزق و کرچک و خربزه.  
بذر شتوی: ۱۲۰ خروار؛ صیفی: ۱۵ خروار.

#### مزرعه مزدیجان

از مزارع قدیم است. در تاریخ قم مسطور است که در آنجا آتشکده بوده که سیصد سال افروخته بوده و خاموش نشده. مزرعه مرغوب قم است، مشروب از رودخانه از نهر مزدیجان است.

مالیات نقد: ۸۰ تومان؛ جنس: ۱۱۵ خروار.

عمله جات: ۶۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو است؛ صیفی: جوزق و کرچک و خربزه و هندوانه.  
بذر شتوی: ۸۰ خروار؛ صیفی: ۱۰ خروار.

#### مزرعه جفت کاوسر

از مزارع قدیم و قریب به شهر است. مشروب از آب رودخانه از نهر مزدیجان است. ملکی سادات و خدام آستانه مبارکه [حضرت معصومه علیها السلام] است (دو حصه).

مالیات نقد: ۵۰ تومان؛ جنس: ۷۶ خروار.

عمله جات: ۴۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک و خربزه.  
بذر شتوی: ۵۰ خروار؛ صیفی: ۸ خروار.

#### مزرعه خم آباد و جردکان

از مزارع قدیم و تیول جناب متولی باشی و وارث میرزا حبیب الله است. مشروب از نهر تنه پائین. رعیت آنجا از سکنه شهراند. در کنار رودخانه اناریار واقع در جنب باغات فردوس.

مالیات نقد: ۲۸ تومان؛ جنس: ۴۶ خروار.

عمله جات: ۲۵ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک و تنباکو.

بذر شتوی: ۴۰ خروار؛ صیفی: ۶ خروار.

#### مزرعه فردوس

جزو مزرعه کمیدان است که اراضی آن موضوع شده. اغلب آن به واسطه مجاورت شهر و رودخانه، باغات شده. قدری جمع در جزو باغات دارد، قدری در جزو مزروعی. زراعت آن جزو باغات می شود.

مالیات نقد: ۱۷ تومان؛ جنس: ۲۵ خروار.

عمله جات: ۵۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو است؛ صیفی: آبش به باغات می رود.

بذر شتوی: ۳۰ خروار؛ صیفی: ندارد.

#### مزرعه کمیدان

مشروب از نهر کمیدان. از مزارع قدیم است که اولاً اعراب اشعری در آنجا یورت گرفتند. بعضی از اراضی آن داخل بیوتات شهر شده، بعضی به حالت مزروعی باقی مانده است.

مالیات نقد: ۷۸ تومان؛ جنس: ۱۱۳ خروار.

عمله جات: ۶۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو و باقلا؛ صیفی: جوزق و کرچک و غیره.

بذر شتوی: ۳۵ خروار؛ صیفی: ۱۵ خروار.

#### مزرعه جمرو سعدآباد

جزو کمیدان بوده، الآن مزرعه علی حده شده است. مشروب از نهر کمیدان است. در زیر شهر است.

مالیات نقد: ۶۷ تومان؛ جنس: ۹۶ خروار.

عمله جات: ۵۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو است؛ صیفی: جوزق و کرچک و خربزه.  
بذر شتوی: ۶۵ خروار؛ صیفی: ۱۰ خروار.

### مزرعه مهرویان و توابع

نهر مهرویان اول نهری است که از رودخانه منشعب شده است، و به لغت فرسی مهر آبیان بوده، یعنی آب پخشان. اگرچه حال از همه نهرها کوچکتر است، و مزرعه مهرویان و توابع از او مشروب می شود، به قدر دوازده باغ است. دو نهر مهرویان و زیادآباد که از آنجا مشروب می شود، هر یک مالیات علی حده دارند. مزرعه قهپیان و قفی سرکار فیض آثار در جنب مهرویان است. قدری آب مهرویان جزو خیرات شده است. قنات مبارکه ناصری که از محدثات ذات اقدس شهریاری است، از آنجا جاری شده است.  
مالیات نقد: ۶۰ تومان؛ جنس: ۸۳ خروار.

عمله جات: ۵۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: جوزق و کرچک و هندوانه.  
بذر شتوی: ۷۰ خروار؛ صیفی: ۱۰ خروار.

### مزرعه جعفرآباد

مزرعه مختصری است نزدیک باروی شهر، مشروب از نهر تنه پائین است.  
مالیات نقد: ۱۰ تومان و ۲ هزار؛ جنس: ۱۵ خروار و ۵۰ من.  
عمله جات: ۱۰ نفر.

محصولات شتوی: گندم و جو؛ صیفی: ندارد، آبش به باغات می رود.  
بذر شتوی: ۱۵ خروار؛ صیفی: ندارد.

### مزرعه مسگران و سایر مزارع دیگر

که قابل تفصیل نبود. از این جهت ذکر اسامی و مالیات آنها می شود، و از شرح بذر و محصول آنها نوشته نمی شود، به جهت آنکه محصول آنها هم همان گندم و جو و خربزه و هندوانه و جوزق است. و به جهت اختصار رعایای آنها چندان قابل تعداد نبود:

مزرعه مسگران؛ واقع در خارج درب قبله، ۱۴ تومان.  
 مزرعه شریفه بیگم: در جنب مزرعه مسگران است، ۲۰ تومان.  
 مزرعه عنایت بیک: واقع در خارج درب حضرت معصومه علیها السلام ۱۰ تومان و ۶ هزار.  
 مزرعه علی آباد: واقع در خارج درب حضرت معصومه علیها السلام ۱۴ تومان.  
 مزرعه بیست خرواره: خارج درب کاشان، نقد: ۱۳ تومان؛ جنس: ۱۹ خروار.  
 مزرعه نصح آباد: خارج درب کاشان، نقد: ۶ تومان و ۸ هزار؛ جنس: ۸ خروار و ۵۰ من.  
 مزرعه جفته: در خارج درب حضرت معصومه علیها السلام نقد: ۷ تومان و ۴ هزار؛ جنس: ۸ خروار.  
 مزرعه جمالیه: واقع در خارج درب کاشان، نقد: ۶ هزار و ده شاهی؛ جنس: ۳ خروار.  
 مزرعه و محل باغ منده: واقع در خارج درب ری، ۱۷۰ تومان و ۳ هزار.  
 مزرعه اراضی رودخانه صفی آباد: که در ابتدای محل رودخانه بوده، نقد: ۱ تومان و ۸ هزار؛ جنس: ۳ خروار و ۵۰ من.  
 مزرعه اسدالله: ۸ تومان و ۵ هزار.  
 مزرعه کهنه و یلمق: در علیای بلد واقع است، خارج درب قبله. مالیات ندارد.  
 بیست خروار بذر کشته می شود.  
 و رعایای این دوازده مزرعه، قریب یک صد و پنجاه نفر می شود، هر جایی موافق استعداد بذر آن.

### باغات

باغات بلده قم تماماً از آب رودخانه مشروب می شود، از همان ده نهر که به جهت مزارع از رودخانه جدا می شود. در قدیم به غیر انار و انجیر میوه دیگر نبوده، چنانکه فواکه را از بلوک و کاشان به قم می آوردند. حال به واسطه آب اندازان رودخانه همه میوه از بهاره در او به عمل می آید، سوای جوز که به واسطه گرمی هوا به عمل نمی آید. درخت چنار در قم نیست. سرو و کاج خوب به

عمل می‌آید، لیکن اشجار بهاره به جهت حرارت هوا دوامی ندارد، و از آفت کرم زود خشک می‌شود. چنان‌که ذکر می‌شود.

### باغات طرف دروازه معصومه علیها السلام

که در کنار رودخانه، و در غربی شهر قم واقع است:

باغ آقا حسین: در کنار راه عراق واقع است. در سابق خیلی آباد بود، الآن اشجار او کم است. انار و انجیر و گوجه و سیب و زردآلو و به دارد. مساحت ۴۰ جریب.

باغ عباسقلی بیگ: در این دولت و دولت شاهنشاه مبرور آباد شده، میوه، انار و انجیر و بهاره دارد. از همه نوع میوه خوب دارد. مساحت ۵۰ جریب.

باغ بالای حاجی اصغرخان: در دولت خاقان خلد آشیان آباد شده، از باغات معتبر است در کنار رودخانه. اشجار او به قاعده «جنات الفافأ» درخت زیاد دارد. از همه نوع میوه بهاره و پاییزه دارد، خاصه توت، آنجا بسیار ممتاز است. مساحت ۸۰ جریب.

باغ دراز: چون او را به طریقه طولانی ساخته‌اند، به این اسم موسوم شده. از همه نوع میوه دارد از بهاره و پاییزه، خاصه میوه‌ای که او را خواجگی می‌گویند، و از نوع آلوست، از همه میوه آنجا امتیاز دارد. سابق از این خیلی آباد بود، به واسطه بی‌آبی چند ساله گرانی خرابی به هم رسانید، تا حال به حالت آبادی اول نیامده است. مساحت ۶۵ جریب.

باغ وزیر: از باغات قدیم بوده، مخروبه شده بود. در این دولت جاویدآیت دوباره آباد شده است. از همه نوع میوه بهاره و پاییزه دارد، باغ خوبی است. مساحت ۴۰ جریب.

باغ قاسم دباغ: از باغات قدیم است، چند قطعه شده. میوه بهاره او بر انار و انجیر پاییزه امتیاز دارد. آب آنجا به حسب استعداد اراضی او کمتر است که به آب ابتیاعی مشروب می‌شود. مساحت ۹۰ جریب.

باغ حماط: از باغات قدیم است که چند قطعه شده. از اکثر باغات در میوه بهاره و پاییزه بهتر است. مساحت ۶۰ جریب.

باغ شاهزاده کیکاوس میرزا: در دولت خاقان مغفور احداث شده، هنوز آبادی آنجا به اتمام نرسیده. الآن ملک حاجی سید جواد است. مساحت ۹۰ جریب.

باغ نیم حصه جناب متولی باشی: از باغات جدید است که در عهد این دولت آباد شده، و چنان هم آباد شده که فوق آن متصور نیست. خارج دروازه معصومه علیها السلام است. از همه نوع میوه دارد، خصوصاً آلوچه و زردآلو و سیب و به که بسیار دارد، دو باغ است. مالیات ۶ تومان و ۴ هزار؛ مساحت ۸۰ جریب.

باغ هارون آباد: از باغات قدیم است. سابق بسیار آباد بوده، ولی حال آبادی متوسط دارد. از همه نوع میوه دارد، لیکن غالب اشجار آنجا انار و انجیر می باشد. ملکی عالی جاه میرزا ارسطو - پیشکار کرمانشاه - می باشد. خارج دروازه معصومه علیها السلام واقع است. مالیات ۲۸ تومان؛ مساحت ۵۰ جریب.

باغ دو دنگه حاجی اصغر خان: از باغات قدیم، ولی مخروبه بود. حاجی اصغر خان او را در عهد شاه مرحوم، بسیار آباد نمود، و همه انواع میوه دارد، خصوصاً توت و آلوچه و زردآلو. مالیات ۳۴ تومان؛ مساحت ۸۰ جریب.

باغ حاجی ابراهیم تاجر: آن را در اول حال باغ کرد و عمارتی در جلو آن ساخت. بعد غرباً در آنجا منزل می کردند، دید منافع آن بیشتر از باغ است. به اسم باغ است و به رسم کاروانسراست. مالیات مختصری دارد. مالیات ۶ تومان؛ مساحت ۳۰ جریب.

باغ باجک: ملکی جناب متولی است. داخل حصار شهر، و بسیار آباد است. در قدیم آبادی مختصری داشت، اما حال، هم، بزرگ شده است.<sup>۱</sup> از همه نوع میوه دارد، خصوصاً آلوچه و انار. مالیات ۶ تومان و ۵ هزار؛ مساحت ۶۰ جریب.

باغ پنبه: از باغات قدیم و بسیار بزرگ بوده است. حال به قدر دو ثلث آن بیوتات شهر شده، یک ثلث آن دو باغی می باشد که انار و انجیر دارد. مالیات ۱۰ تومان؛ مساحت ۳۰ جریب.



باغ فخرآباد جناب متولی باشی: از باغات قدیم است. میوه انار و انجیر دارد. مالیات آن از جزو جمع موضوع و تیول جناب ایشان است. مساحت ۶۰ جریب.

باغ فخرآباد ورثه حاجی میرزا محمدعلی: از باغات قدیم است. میوه به غیر انار و قلیلی انجیر ندارد. بسیار آب کم دارد، به این واسطه آبادی چندانی ندارد. مساحت ۳۰ جریب.

باغ حاجی علی جان: در سفلی شهر واقع است. میوه انار و انجیر دارد. از باغات قدیم است، چندان آبادی و اشجاری ندارد. کم آب است. مساحت ۲۵ جریب.

باغ شمس آباد: تیول مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی بوده است که از جزو جمع مالیات قدیم موضوع نموده اند. آبادی مختصری دارد. میوه آن انار و انجیر است. مساحت ۳۰ جریب.

باغ گاوچاه: در سابق به جهت نبودن آب، در آنجا گاوچاهی کنده بودند که آب آن را از چاه می کشیدند. الآن میوه به غیر انار و انجیر چیزی دیگر ندارد. مساحت ۲۵ جریب.

باغ نوسروکاج: در خارج شهر، داخل شهر کهنه بود. در سابق عمارت عالی در وسط او بوده، الآن خراب شده. میوه به غیر انار و انجیر ندارد. مساحت ۲۵ جریب.

#### باغات طرف درب کاشان

که شرقی شهر قم است. این باغات به غیر درخت انار و انجیر، چیزی دیگر از فواکه ندارد. همه از باغات قدیم هستند. در اکثر آنها سبزی کاری و قصیل کاری می شود که مالیات آنها از آنها پرداخته می شود. چندان آبادی ندارند.

باغ صاحب آباد: در دولت خاقان خلد آشیان آباد شده، و در ممیزی جدید بر او جمع وارد شده، میوه انار و انجیر خوب دارد. ملکی علمای شهر است. مالیات ۱۲ تومان، مساحت ۱۰۰ جریب.

باغ حیدری: از باغات قدیم است. در خارج دروازه کاشان واقع است. آبادی آن چندان قابل نمی باشد. اشجار آن انار و انجیر است. مالیات ۱۴ تومان و ۵ هزار، مساحت ۴۰ جریب.

باغ زیدان: از باغات موقوفه است. مزرعه‌ای هم به این اسم دارد. باغ مختصری می‌باشد. انار و انجیر بسیار دارد، و سایر میوه‌جات او قابل نیست. مالیات ۶ تومان و ۷ هزار؛ مساحت ۸ جریب.

باغ محب: از باغات قدیم است. آبادی متوسط دارد. غالب اشجار آن انار و انجیر است. در طرف دروازه کاشان است. ملکی ورثه آقا حسن است، چون خود آقا حسن بابی شد، وراثت به حکم شرع او را از تصرف منع نمودند. مالیات ۱۸ تومان؛ مساحت ۵۰ جریب.

باغ کرباسی: از باغات قدیم است. آبادی آن به خرابی مبدل شده بود، و جزئی انار و انجیر از اشجار او باقی بود. در این سنوات جناب متولی‌باشی او را خریده، بسیار آبادی معتبری در آنجا پیدا شده. مالیات ۱۲ تومان؛ مساحت ۵۰ جریب.

باغ خواجه جعفر: از باغات قدیم، و آبادی متوسط دارد. چند قطعه شده، غالب اشجار او انار و انجیر است. جزئی اشجار دیگر هم دارد. در جنب بقعه حضرت علی بن جعفر واقع است. مالیات ۴۶ تومان؛ مساحت ۸۰ جریب.

باغ گنبد سبز: از باغات قدیم است. میوه انار و انجیر دارد. بقاع مشایخ اشعری در آنجاست، در نهایت ارتفاع است. مالیات ۱۴ تومان؛ مساحت ۳۰ جریب.

باغ شاه مراد: باغ مختصری است. اندک انار و انجیر دارد، و از باغات قدیم است. مالیات ۶ تومان و ۳ هزار و ۳۰۰ دینار؛ مساحت ۸ جریب.

باغ پشم: از باغات قدیم است. به غیر انار و انجیر میوه دیگر ندارد. مالیات ۱۶ تومان؛ مساحت ۲۵ جریب.

باغچه قاسم: از باغات قدیم است. اندک درخت دارد از انار و انجیر. سبزی‌کاری و قصیل‌کاری، عمده حاصل آنجاست. مالیات ۲۰ تومان؛ مساحت ۵۰ جریب.

باغ ارغوان: از باغات قدیم است. میوه به غیر انار و انجیر ندارد. مالیات ۶ تومان و ۷ هزار؛ مساحت ۲۵ جریب.

باغ دراز آقا ابوالقاسم: در خندق شهر ساخته شده. میوه به غیر انار و انجیر ندارد. مالیات ۶ تومان؛ مساحت ۳۰ جریب.

باغ سلطانم: از باغات قدیم است. داخل باروی شهر است. انار و انجیر بسیار دارد. مالیات ۵۹ تومان و ۶ هزار؛ مساحت ۱۱۰ جریب.

باغ قلعه مشرف: از قلعه‌های افغانی است. داخل شهر است. میوه انار و انجیر دارد. مالیات ۴ تومان؛ مساحت ۱۰ جریب.

باغ قلعه میرزا جان: از باغات قدیم داخل شهر است. میوه انار و انجیر خوب دارد. مساحت ۷۰ جریب.

باغ قلعه حاجی میرعلی نقی: از باغات قدیم داخل باروی شهر است. میوه انار و انجیر خوب دارد، مساحت ۶۰ جریب.

باغچه نو: ملک او وقف سرکار فیض آثار است. اشجار او ملکی است، میوه بهاره و پاییزه دارد. مالیات ۶ تومان؛ مساحت ۱۵ جریب.

باغ نو حضرت: از باغات قدیم، موقوفه حضرت معصومه علیها السلام داخل باروی شهر است. انار و انجیر دارد. مالیات به جهت وقفی ندارد. مساحت ۱۲۰ جریب.

باغ کوچه خوزیان: از باغات قدیم بوده است. شاهزاده کیکاوس میرزا او را ارک خود قرار داد، عمارات عالیه در او ساخت. الآن بیوتات اهل شهر شده است. قدری به حالت باغی باقی مانده است. مساحت باقی مانده ۲۰ جریب.

باغ دلگشا: داخل باروی شهر است، در کنار سد رودخانه. همه نوع میوه دارد. متصل به خانه‌های کوچه حرم است. دیوار ارک شاهزاده در وسط آن باغ اتفاق افتاده است. مساحت ۲۵ جریب.

باغ قاضی: از باغات قدیم بوده، داخل شهر است. باغ بزرگی بوده، بیوتات شهر شده، قلیلی باقی است. مساحت باقی مانده ۶ جریب.

باغ مورچی: داخل باروی شهر است. بیوتات شهر شده، چند باغچه از او باقی مانده است. مالیات ۱۰ تومان، مساحت ۳۰ جریب.

باغ قهپان: وقفی سرکار فیض آثار است. در این دولت جاویدآیت آباد شده است. میوه انار دارد و توت خوب. مساحت ۱۵ جریب.

باغ حاج میرزا صفی: از باغات جدید است که در این دولت آباد شده. میوه انار دارد. مساحت ۶ جریب.

باغ سیدان: از باغات قدیم است. میوه انار و انجیر دارد. باغ مختصری است. مساحت ۲۵ جریب.

باغ صفا: باغ معتبری است. سه قطعه شده است. از همه نوع میوه بهاره و پاییزه دارد. مساحت ۶۰ جریب.

باغ غیاث‌آباد: داخل باروی شهر است. در این دولت جاویدآیت آباد شده است. همه نوع میوه دارد. مالیات ۷ تومان؛ مساحت ۴۰ جریب.

باغ غیاث‌آباد حاجی رشید خان و محمدتقی بیک: داخل باروی شهر است. درخت ندارد. تازه دست به آبادی او زده‌اند. مالیات ۴ تومان؛ مساحت ۴۵ جریب.

باغ زنبیل‌آباد: از باغات قدیم عهد خاقان مغفور است. میوه بهاره خوب دارد. مساحت ۷۰ جریب.

باغ ریگ: داخل حصار شهر است. میوه انار و انجیر دارد. مساحت ۵۰ جریب.

باغ محمدتقی بیک ارباب: در این دولت جاویدآیت آباد شده است، از آب مزروعی خود ساخته. مالیات جزو مزروعی است؛ مساحت ۲۰ جریب.

### مستغلات و بیوتات شهر

#### مستغلات (۹۵۱ باب)

خانات و تیمچه‌ها: ۲۷ باب / حمام: ۴۵ باب / دکان سمساری: ۱۱ باب / خیاطی: ۳ باب / بزازی: ۷۰ باب / بقالی: ۷۰ باب / قصابی: ۱۸ باب / کفش دوزی: ۱۴ باب / خراطی: ۷ باب / سراجی: ۱ باب / تنباکو فروشی: ۲۴ باب / حلّاجی: ۴۰ باب / خرده‌فروشی: ۱۰ باب / گچ‌پزی: ۱۱ باب / عصاره: ۳ باب / حلب‌سازی: ۷ باب / خرازی: ۷ باب / نجاری: ۱۹ باب / مس‌گری: ۲۷ باب / حلوایی: ۴۹ باب / جوراب دوزی: ۱۳ باب / صفاری: ۱۴ باب / علافی: ۲۷ باب / ارسی دوزی: ۳۰ باب / صرافی: ۷ باب / کلاه‌دوزی: ۹ باب / پالان‌دوزی: ۱۱ باب / حدادی: ۱۹ باب / چیلان‌گری: ۶ باب / دباغی: ۱۹ باب / نمدمالی: ۳۰ باب / صباغی: ۲۱ باب / نخودبریزی: ۱۴ باب / عطاری: ۵۷ باب / آجرپزی: ۱۰ دستگاه / کوزه‌فروشی: ۱۹ باب / زرگری: ۷ باب /

کتابچه تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوت و بلوکات دارالایمان قم ۳۰۹

پاره دوزی: ۲۰ باب / نعل بندی: ۸ باب / دوات گری: ۸ باب / قصاعی و کاشی پزی: ۸ باب / علاقه بندی: ۱۴ باب / کله پزی: ۱۸ باب / خبازی: ۴۶ باب / نوره فروشی: ۱۲ باب / چایی فروشی: ۵ باب / قنادی: ۲ باب / طواحین: ۱۷ حجر / یخچال: ۷ باب.

### بیوتات شهر

۳۷۲۴ باب. در سال گرانی خراب شده و بلا مالک مانده (۶۰۰ باب)؛ و الباقی ۳۱۲۴ باب.

بیوتات علما و سادات: ۴۳۶ باب.

عمله جات مزروعی و باغات: ۱۰۰۰ باب.

مالکین مزروعی و باغات: ۹۰ باب.

اصناف بازار: ۹۰۰ باب.

خوش نشین و غربا: ۳۶۸ باب.

### بقاع و اماکن متبرکه

#### بقاع مقدسه (۳۰ باب)

\* روضه مبارکه فاطمه بنت موسی بن جعفر علیه السلام.

\* بقعه شاه حمزه.

\* بقعه شاه ظهیر.

\* بقعه موسویان.

\* بقعه سلطان محمد شریف.

\* بقعه احمد بن قاسم.

\* بقعه علی بن بابویه.

\* بقعه احمد بن اسحاق.

\* بقعه خاک فرج.

\* بقعه شاه ابراهیم.

- \* بقعه شاه جعفر.
- \* بقعه سید معصوم.
- \* بقعه امامزاده زید.
- \* بقعه شاه جمال.
- \* بقعه هادی و مهدی.
- \* بقعه شاه سید علی.
- \* بقعه شاه ابراهیم.
- \* بقعه طیب و طاهر.
- \* بقعه ساریه خاتون.
- \* بقعه علی بن جعفر.
- \* ایضاً بقعه شاه ابراهیم.
- \* ایضاً بقعه شاه جمال.
- \* بقعه شاه اسماعیل.
- \* بقعه شاپور علی.
- \* بقعه معصومه کهک.
- \* بقعه امامزاده هادی.
- \* بقعه مشهد اردهال.
- \* بقعه امامزاده محسن.
- \* بقعه معصومه، در قاسم آباد.
- \* بقعه جناب میرزا ابوالقاسم قمی.

#### مساجد و مدارس معروفه (۱۰ باب)

مساجد معروفه به غیر آنچه در محلات شهر است:

- \* مسجد جامع.
- \* مسجد امام حسن علیه السلام.

\* مسجد جناب حاجی ملاصادق.

\* مسجد عشقعلی.

### مدارس

\* مدرسه فیضیه آستانه مقدسه.

\* مدرسه مهدی قلی خان.

\* مدرسه جناب حاجی ملاصادق.

\* مدرسه ناصریه.

\* مدرسه مشهور به «لکها».

\* مدرسه محمد مؤمن خان.

### ایلات دارالایمان قم

اصل آنها از ولایت فارس است. در عهد خاقان شهید - انارالله برهانه - آنها را کوچانیده، در قم سکنا دادند. هفت طایفه هستند که بعضی سکنه شهراند و برخی در قلعه جات حومه شهر منزل گرفته‌اند. اولاً صاحب حشم نبودند، تا به مرور دهور صاحب شتر و گوسفند شدند، و هر یک در طرفی از شهر مرتع گرفتند. مالیات دیوانی نداشتند. در دولت خاقان خلدآشیان، هر طایفه از آنها خود را جزو جلال یکی از علمای بلد نمودند، و بنای شرارت را گذاشتند. تا آنکه در میان علمای بلد فتنه‌ای حادث شد که چند نفر به قتل آمدند. حسب الامر خاقان مغفور، چند نفر به جهت تأدیب آنها مأمور شده، پانصد تومان به اسم جریمه از آنها گرفتند. حکام دارالایمان قم همه ساله آن وجه را از آنها گرفتند، تا آنکه ثبت کتابچه و مالیات شد. تا اواخر دولت خاقانی دویست و پنجاه تومان آن را تخفیف گرفتند. بعد به اسم فرع و پیشکش حکام بر آنها افزودند، تا آنکه مالیات آنها به مبلغ شش صد و شصت و چهار تومان قرار گرفت. بعد از ممیزی اواخر که مقرب الخاقان میرزا حبیب‌الله بر تعدیل آنها افزود، به یک‌هزار و یک صد و بیست و پنج تومان قرار

گرفت. در آنها جوانان کاری قابل نوکری پیدا می‌شود. اغلب آنها جوانان با جلادت هستند. تعداد نفوس و مالیات آنها در جزو طوایف آنها نوشته می‌شود، تا آنکه معلوم شود هر قدر از آنها چه قدر هستند.

### طایفه زندیه

از طایفه کریم خان زندانند که در دولت خاقان شهید، بزرگان آنها را مکفوف البصر، و مستمری از برای آنها قرار دادند. الآن ایل معتبر قم هستند. از آنها با مایه‌تر و با اجماع‌تر در ایلات نیست. سه تیره شده‌اند. یکی از آنها سکنه شهر شدند که به زند شهری شهرت گرفتند، و تیره آنها مرتع در بیابان شاه‌آباد دارند؛ و یک تیره زندیه در نصرت‌آباد منزل گرفته‌اند که مرتع آنها از نصرت‌آباد تا کاروانسرای سنگ - که چهار فرسخی قم است - می‌باشد؛ و بعضی از آنها در قلعه چم و بیابان آنجا منزل دارند. مرتع آنها در هموار و نارج است تا زیر املاک طایقان، و در تابستان به طرف فراهان می‌روند، و به هر جا سکنا گرفتند، حق‌المرتع و صد سه می‌دهند، علاوه بر مالیات قم.

مالیات و غیره: ۳۲۲ تومان (مالیات: ۲۹۲ تومان؛ حق‌المرتع: ۳۰ تومان).

تعداد نفوس: ۲۸۵ نفر (ذکور: ۹۵ نفر؛ اناث: ۸۰ نفر؛ اطفال: ۱۱۰ نفر).

### طایفه گائینی

از ایلات معتبر قم، و بزرگان آنها در قدیم داروغه شترهای دیوانی بودند. جوانان کاردان و کارکرده دارند. قابل هر نوع خدمت هستند. قشلاق آنها از یک فرسخی قم است تا پل دلاک و رودخانه ساوه، و بیلاق به طرف شاهسون و مزلقان و سامان و یاقان دارند. با ایل شاهسون مجاورت دارند. حق‌المرتع و صد سه نمی‌دهند. همان مالیات جزو جمع قم را دارند که به حاکم قم می‌پردازند.

مالیات و حق‌المرتع: ۱۸۹ تومان (مالیات: ۱۳۹ تومان؛ حق‌المرتع: ۵۰ تومان).

تعداد نفوس: ۲۲۵ نفر (ذکور: ۷۰ نفر؛ اناث: ۶۰ نفر؛ اطفال: ۹۵ نفر).



#### طایفه سعدونه

در قلعه جات قنوات قم، در حومه شهر سکنا دارند. صاحبان شتر و گوسفند هستند. در قنوات رعیتی می‌کنند. پنبه کاری و خربزه کاری خوب دارند. مرتع آنها در حدود سراج و توابع قم است. زمستان کلش زار شمس آباد خالصه را اجاره کرده، در آنجا به سر می‌برند. جوانان کاری قابل نوکری دارند. در قریه مؤمن آباد و حاجی آباد و نواران و رستم آباد خانه گرفته‌اند.

مالیات و حق المرتع: ۳۰۰ تومان (مالیات: ۲۹۰ تومان؛ حق المرتع: ۱۰ تومان).  
تعداد نفوس آنها در جزو قنوات نوشته می‌شود.

#### طایفه عبدالملکی

سکنه شهراند. حشم مختصری دارند. اکثر حشم آنها شتر است. شغل آنها اغلب فراشی حکومت است. مرتع آنها در هموار و ناراج است که در قبله شهر قم است. مالیات و غیره: ۶۵ تومان (مالیات: ۵۵ تومان؛ حق المرتع: ۱۰ تومان).  
تعداد نفوس آنها جزو شهر است.

#### طایفه کلهر

از سکنه شهراند. حشم مختصری دارند. جوانان آنها بعضی نوکری علما و اربابان شهری را دارند. بعضی از کسبه بازاراند، چند نفر هم فراشی حکومت را دارند. قلیل حشمی که دارند، در بایرهای کفتار کوه که در اسفل قم است، مرتع دارند. چون شکسته بودند، در ممیزی جدید به آنها تخفیف داده شد.

مالیات و غیره: ۱۰۰ تومان (مالیات: ۹۰ تومان؛ حق المرتع: ۱۰ تومان).  
تعداد نفوس آنها در جزو سکنه شهر است.

#### طایفه کرزه بر

از سکنه شهراند. حشم گوسفند و شتر ندارند. اغلب کار آنها مکاری و قاطر داری است. قلیلی از آنها صاحبان ملک اطراف هم هستند. جوانان کاری دارند که قابل نوکری هستند.

مالیات و غیره: ۸۵ تومان (مالیات: ۷۰ تومان؛ حق المرتع: ۱۵ تومان).  
تعداد نفوس، جزو خانه‌شمار شهر است.

### طایفه لشنی

طایفه مختصری است. مردهای آنها تلف شده. سابق مالیات آنها را از زن‌ها و چند نفر مرد که داشتند می‌گرفتند. در این ممیزی تخفیف به آنها داده شد.  
مالیات: ۷ تومان و ۵ هزار.  
تعداد نفوس، جزو بیوتات شهراند.

### جبال و معادن

#### جبل گدن گلمز

مشهور به «کوه نمک»، در غربی شهر قم، در اول ملک جعفرآباد ساوه واقع است. تا شهر قم چهار فرسخ است. نمک سفید شفاف دارد. به طریقه چشمه‌سار از درهای آن آب صافی جاری است. قدری که بسته می‌شود در روی آب جاری آن است.<sup>۱</sup> نمک قم و عراق و کرمانشاهان و فراهان از آنجاست. طرفه آنکه، هرکس می‌آورد نمک، بیاورد هر قدر نمک که کند، بعد از آن نمک خشک کنده پیدا می‌شود، بر می‌دارد. تا نمک نکند، نمک خشک پیدا نمی‌شود. مساحت کوه نمک، دور او سه فرسخی است، از این قرار، به طریقه مساحت هزار و هشت صد خروار بذر افشان زیر کوه نمک است. در سابق یکی از اهل بدعت خواسته بود اجاره از حکومت بر آن ببندد، تا دو سال چشمه‌سار نمک به کلی خشک شد، تا آنکه رفع بدعت آن مرد مقدس بشود، والله العالم. کسی نمی‌تواند بالای او برود.

#### جبل یزدان

در یک فرسخی شهر قم است. سه فرسخ طول و یک فرسخ عرض دارد. هزار و سیصد دره دارد. چشمه‌سار او کوچک است که از آنها زراعت نمی‌شود. هیزم خوب

۱. کذا فی الاصل.

دارد. مرتع ثلث طایفه زندیه در آنجاست. شکار کوهی خوب دارد. کوه یزدان از آن نامیده شد که در قدیم یزدان فاذا - رئیس گبرها - را مرتع گوسفند بوده. سنگ‌های تخت به جهت قنات و پوشش از آنجا برخاسته می‌شود. گیاه‌ها دارد که بعضی از درویش آن نباتات را می‌برند، تا به چه کار آید، والله العالم.

### جبل کلاه قاضی

چون به صورت عمامه می‌باشد، «کلاه قاضی» نامیده شده. قنات مبارکه خیرات ناصری، از محاذی آن جاری است. سنگ‌گچ و خاک شیره حلوایی را از آنجا به شهر قم می‌آورند. در طرف قبله یک فرسخی شهر قم واقع است. شکار و هیزم و علفی ندارد، والله العالم.

### جبل نرداخی

پشت سر جبل کلاه قاضی است. تمام آن سنگ‌آهک سفید است، بسیار ممتاز. تا شهر قم یک فرسخ است. سنگ‌های ازاره و دور حوض‌ها را از آن سنگ می‌تراشند. مرتع دامنه او خوب است. گاهی شکار کوهی در آن پیدا می‌شود. آب و چشمه سار ندارد.

### جبل خضر علیه السلام

در بالای آن مسجدی ساخته‌اند که در آنجا حضرت خضر را دیده‌اند. گیاه و آب ندارد. در دامنه کوه دهی بوده مشهور به «مس‌گران»، بایرهای قرمز دارد و از آنجا مس به عمل می‌آمده است، لیکن به قدر منخارج نبوده است، به این جهت کار آنجا را موقوف کرده، قریه خراب شده است.

### جبل دو برادران

دو کوه است ملاصق یکدیگر. گویا هر دو را به طریقه قرینه بنایی بنا کرده‌اند. شکار کوهی دارد.

### قنوات موقوفه

خیرات اهالی شهر که آب آن صرف بیوتات شهر می شود، و به محلات می رود.

### قنات مبارکه ناصری

که محض رأفت و رحمت ملوکانه، ذات اقدس شهرداری، احداث و جاری نموده اند. به تمام محلات شهر می رود، و خرج تنقیه و لاروب [= لایروبی] از دیوان داده می شود. به قدر چهار سنگ مساحی آب دارد. در ممر او دو آسیا به حکم دیوان مقرب الخاقان حاجی میرزا نصرالله مستوفی گرکانی ساخته، تمام شهر از آن آب مشروب می شود، و مردم دعاگوی دوام دولت جاوید آیت هستند.

### قنات میرزا ابوالقاسم اصفهانی

در وقت حکومت خود جاری ساخته. قدری ملک، و قدری وقف شهر است. به قدر یک سنگ مساحی آب دارد. وقف چهار دانگ، ملک دو دانگ است.

### [قرا و توابع]

قنوات و توابع که در حومه شهر واقع است، مسافت هر یک تا شهر از یک فرسخ الی دو فرسخ بیشتر نیست، و به غیر سراج، تماماً جدیدالنسق است که در دولت شاهنشاه مبرور و این دولت جاوید آیت آباد شده. قنوات قدیمه ای بوده که در فتنه افغان خراب شده بود، در این دولت ها آباد شده، دو دفعه در او ممیزی شده. یک دفعه میرزا زین العابدین تبریزی؛ و دفعه ای میرزا حبیب الله ممیزی نموده، و مالیات بر آنها وارد آورده، باغات ندارد. حاصل آنها غله گندم و جو است، و صیفی اغلب جوزق و خربزه کاری است، و گرمسیر است.

### قریه کریم آباد

جدیدالنسق بوده. حاصل آنجا غله خوب نمی شود. جوزق و خربزه در آنجا خوب می شود. قنات او آبش اندکی شوری دارد. رعیت آنجا سکنه همان قلعه می باشند. در عهد شاه مرحوم آباد شده است.

مالیات نقد: ۱۰ تومان و ۶ هزار و ۵۰۰ دینار؛ جنس: ۵ خروار و ۴۰ من.  
بذر شتوی و صیفی: ۳۰ خروار.  
محصولات: جوزق و غله کاری و خربزه.  
نفوس: ۱۰ خانوار؛ ۳۵ نفر.

#### قریه فتح آباد

از قنوت جدیدالنسق است. قدری شوری دارد. قلعه و سکنه دارد. غله آنجا خوب  
نمی شود. صیفی کاری دارد.

مالیات نقد: ۶ تومان؛ جنس: ۳ خروار.  
بذر شتوی و صیفی: ۳۰ خروار.  
محصولات: غله و جوزق.  
نفوس: ۱۵ خانوار؛ ۴۵ نفر.

#### قریه حصارشنه

از قنوت جدیدالنسق، آبش شوری دارد. قلعه و سکنه دارد. عرب خراسانی  
در آنجا است.

مالیات نقد: ۲۰ تومان؛ جنس: ۱۰ خروار  
بذر: ۳۵ خروار.  
محصولات: غله و جوزق.  
نفوس: ۳۰ خانوار؛ ۱۲۰ نفر.

#### قریه کرم آباد

در سرراه کاشان است. جدیدالنسق، آب گوارا دارد. در آنجا باد و ریگ روان بسیار دارد.

مالیات نقد: ۱۴ تومان؛ جنس: ۶ خروار.  
بذر: ۲۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق است.

سکنه: ۲۵ خانوار؛ ۹۵ نفر.

#### قریه جنت آباد

در سرراه کاشان است. جدیدالنسق، محل ورود قافله می باشد. آب شیرین گوارا دارد.

مالیات: ۷ تومان و ۳ هزار و ۶۰۰ دینار؛ جنس: ۳ خروار.

بذر: ۲۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق است.

سکنه: ۵ خانوار؛ ۲۵ نفر.

#### قریه جعفرآباد

الآن مخروبه می باشد، سکنه ندارد. قدری غله کاری از آب رودخانه می شود.

مالیات نقد: ۶ تومان؛ جنس: ۴ خروار و ۶۰ من.

#### قریه شورک آباد

مشهور به «قنات نو»، آب آن شور است. قلعه و سکنه ندارد. اراضی آن کم استعداد است.

مالیات نقد: ۴ تومان؛ جنس: ۳ خروار.

#### قریه مبارک آباد

قنات آن قدیم بوده است. در عهد خاقان خلد آشیان آباد شده است. غله و صیفی

در آنجا خوب به عمل می آید. قلعه و سکنه دارد.

مالیات نقد: ۳۲ تومان و ۵ هزار؛ جنس: ۱۵ خروار.

بذر: ۸۵ خروار.

محصولات: غله و جوزق و خربزه.

سکنه: ۴۰ خانوار؛ ۱۸۰ نفر

### قریه فرج آباد سنگ تراش ها

قنات مختصری است. آب کمی دارد، حاصل قلیلی، جدیدالنسق است.  
مالیات نقد: ۲۲ تومان و ۲ هزار و ۵۰۰ دینار؛ جنس: ۳ خروار و ۵۰ من.  
بذر: ۴ خروار.  
محصولات: غله و جوزق کمی دارد.  
سکنه: ۴ خانوار؛ ۱۴ نفر.

### مزرعه رضا آباد

قنات کوچک کم آبی دارد. جدیدالنسق است که ممیزی شده است.  
مالیات نقد: ۲ تومان و ۸ هزار؛ جنس: ۳ خروار و ۵۰ من.  
بذر: ۸ خروار.  
محصولات: غله و جوزق است.  
سکنه: ۵ خانوار؛ ۲۲ نفر.

### مزرعه حسین آباد

ملکی نواب علیه شکوه السلطنه و غیرها. قنات، مختصر آب باریکی دارد، جدیدالنسق است.  
مالیات نقد: ۶ تومان و یک هزار و ۵۰۰ دینار؛ جنس: ۳ خروار و ۶۰ من.  
بذر: ۸ خروار.  
محصولات: غله و جوزق است.  
سکنه: ۴ خانوار؛ ۱۴ نفر.

### قریه فرج آباد

ملکی علماست. دودانگ وقف تعزیه داری جناب سید الشهداست، در عهد خاقان آباد شده.  
مالیات نقد: ۱۰ تومان؛ جنس: ۶ خروار.

بذر: ۳۰ خروار.

محصولات: غله و خربزه و جوزق است.

سکنه: ۱۲ خانوار؛ ۴۳ نفر.

### قریه حاجی آباد لکها

ربع آن وقف روضه خوانی است. قنات خوبی است. ایل سعدوند در آنجا منزل دارند.

مالیات نقد: ۱۰ تومان و ۵ هزار؛ جنس: ۴ خروار و ۵۰ من.

بذر: ۳۰ خروار.

محصولات: غله و خربزه.

سکنه: ۵۰ خانوار؛ ۱۸۰ نفر.

### قریه مؤمن آباد

بزرگترین قرای حومه می باشد. قنات بسیار معتبری دارد، چنانکه سه سنگ

آسیاب آب دارد. سکنه آنجا ایلات سعدوند است.

مالیات نقد: ۱۱۸ تومان؛ جنس: ۷۰ خروار.

بذر: ۲۰۳ خروار.

محصولات: غله و خربزه و جوزق و کرچک.

سکنه: ۹۴ خانوار؛ ۴۰۰ نفر.

### مزرعه کولکان

در عهد خاقان خلد آشیان آباد شده، از قنات معتبر است. سکنه آنجا در مؤمن آباد

خانه دارند. جوزق خوب دارد. رعیت آنجا هم ایل سعدوند است.

مالیات نقد: ۱۹ تومان؛ جنس: ۶ خروار.

بذر: ۳۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق و کرچک است.



### مزرعه عباس آباد

در عهد شاه مرحوم دائر شده، قنات معتبری است. رعیت آنجا سکنه مؤمن آباد و از طایفه خلیج و سعدوند می باشند.

مالیات نقد: ۳۰ تومان؛ جنس: ۱۵ خروار.

بذر: ۶۰ خروار.

محصولات: غله و خربزه و جوزق و کرچک در آنجا خوب می شود. یونجه کاری هم بسیار دارد.

### مزرعه حاجی آباد

مشهور به «خلج آباد»، قنات پر آب است. آب شور دارد که زراعت نمی دهد. در آنجا آسیایی ساخته شده است که سالی یک صد و پنجاه تومان اجاره می رود. آب او کشت و زرع ندارد. سکنه هم ندارد.

مالیات آسیاب او در جمع جدید: ۱۰ تومان.

### مزرعه خمارخان

از قنوت جدید است که درست دائر نشده است. غله کاری دارد. رعیت آنجا سکنه زعفرانی می باشند. صیفی کاری ندارد.

مالیات اراضی آنجا: ۳ خروار و ۴۰ من.

### قریه زعفرانی

از قنوت قدیمه بوده، جدیدالنسق است. آب او متوسط است. قلعه و سکنه دارد.

مالیات نقد: ۱۰ تومان؛ جنس: ۴ خروار.

بذر: ۲۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق و خربزه دارد.

سکنه: ۱۵ خانوار؛ ۴۵ نفر.

### قریه خمارخان سفلی

از قنوات متوسط است. صیفی کاری آنجا بهتر از غله او می شود.

مالیات نقد: ۱۵ تومان؛ جنس: ۸ خروار.

بذر: ۳۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق خوب دارد.

سکنه: ۱۵ خانوار؛ ۸۰ نفر.

### قریه سراجیه

ام القرای قنوات است. از قدیم آباد بوده است، چنانکه در تواریخ تعریف خربزه او

شده، قلعه و سکنه دارد. آب شیرین گوارا دارد.

مالیات نقد: ۱۷۰ تومان؛ جنس: ۷۰ خروار.

بذر: ۱۲۰ خروار.

محصولات: غله و خربزه است.

سکنه: ۶۵ خانوار؛ ۲۳۰ نفر.

### مزرعه علی آباد

قدری وقف سرکار فیض آثار است، و قدری ملک. صیفی او بیشتر خربزه است.

مالیات نقد: ۷ تومان؛ جنس: ۳ خروار.

محصولات: غله و خربزه.

سکنه: ۲۰ خانوار؛ ۸۵ نفر.

### قریه رستم آباد

از قنوات قدیمه بوده، تازه آباد شده است. غله و خربزه خوب به عمل می آید.

مالیات نقد: ۱۱ تومان؛ جنس: ۴ خروار.

بذر: ۴۰ خروار.

محصولات: غله و خربزه و جوزق.

سکنه: ۲۰ خانوار؛ ۹۵ نفر.

#### قریه دولت آباد

از قنوات قدیمه بود. آبادی او در عهد خاقان خلد آشیان شده. غله او خوب نمی شود. جوزق کاری خوب دارد. آب او زیاد و شور است.

مالیات نقد: ۳۰ تومان؛ جنس: ۱۰ خروار و ۸۰ من.

بذر: ۸۰ خروار.

محصولات: جوزق است.

سکنه: ۲۵ خانوار؛ ۹۰ نفر.

#### قریه مروارید

از قنوات قدیمه بوده، در این دولت آباد شده. غله او خوب نمی شود، آب متوسط دارد میل به شوری. جوزق خوب به عمل می آید.

مالیات نقد: ۶ تومان؛ جنس: ۴ خروار.

بذر: ۱۶ خروار.

محصولات: خربزه و پنبه دارد.

سکنه: ۸ خانوار؛ ۲۶ نفر.

#### قریه حاجی آباد

در جنب مبارک آباد، آب گوارا دارد. در این عهد و دولت آباد شده است.

عمله جات او اهل شهر است.

مالیات نقد: ۲ تومان و ۵ هزار؛ جنس: ۵۰ من.

بذر: ۳۰ خروار.

محصولات: غله و خربزه خوب دارد.

### قریه نواران

از قنوات قدیمه، در عهد خاقان خلد آشیان آباد شده، غله متوسط دارد. طاحونه معتبری دارد. سکنه آنجا ایل سعدوند است. مالیات نقد: ۱۴ تومان؛ جنس: ۵ خروار. بذر: ۷۰ خروار. محصولات: صیفی جوزق و خربزه دارد. سکنه: ۳۱ خانوار؛ ۱۳۶ نفر.

### قریه حسن آباد

از قنوات معتبر، قلعه و آبادی زیاد دارد. غله در آنجا خوب نمی شود. صیفی جوزق خوب دارد. مالیات نقد: ۸ تومان و ۷ هزار و ۱۰ شاهی؛ جنس: ۵ خروار. بذر: ۵۰ خروار. محصولات: جوزق. سکنه: ۴۰ خانوار؛ ۱۶۰ نفر.

### مزرعه حصیرآباد

آب شور دارد. غله در آنجا درست به عمل نمی آید، قلعه و سکنه ندارد. مالیات نقد: ۱ تومان و ۵ هزار؛ جنس: ۳ خروار. بذر: ۱۰ خروار. محصولات: جوزق. سکنه در مؤمن آباد است.

### مزرعه هاشم آباد

از قنات های جدیدالنسق است که در این دولت جاویدآیت جاری شده. غله آنجا ربیعی ندارد، و اندک جوزق می دهد و خربزه. سکنه ندارد و جزو حسن آباد است.

مالیات نقد: ۶ تومان؛ جنس: ۳ خروار و ۷۰ من.  
بذر: ۲۴ خروار.  
محصولات: جو [زق] و خربزه و قلیلی غله.

#### قریه شاه آباد و جزستان

ملکی جناب جلالت مآب اجل اعظم آقای مستوفی الممالک است، از قنوت قدیم. غله و صیفی آنجا خوب می شود. یک دانگ آن مالیات دارد، باقی صرف بقعه می شود.

مالیات نقد: ۶ تومان؛ جنس: ۳ خروار.  
بذر: ۷۰ خروار.  
محصولات: غله و خربزه و جوزق.  
سکنه: ۳۰ خانوار؛ ۱۰۰ نفر.

#### قریه احوص آباد

اول قناتی است که در عهد اعراب اشعری جاری شده. بعد از خرابی، در عهد خاقان مغفور آباد شده است. غله و صیفی از همه جهت خوب می شود.

مالیات سهمی جناب متولی باشی، نقد: ۶ تومان؛ جنس: ۳ خروار و ۵۰ من.  
بذر: ۴۵ خروار.  
محصولات: غله و خربزه و جوزق خوب دارد.  
سکنه: ۱۵ خانوار؛ ۳۸ نفر.

#### قریه بطنی جرد

از قنوت قدیم، وقفی سرکار فیض آثار است. غله متوسطی دارد. جوزق آنجا خوب می شود. خربزه جزئی دارد.  
مالیات: به جهت وقفی ندارد.

بذر: ۳۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق و خربزه.

سکنه: ۳۲ خانوار؛ ۱۱۵ نفر.

### قریه دولت آباد

ملکی جناب حاجی سید جواد - سلمه الله - در صفحهٔ قمرود واقع است. آب شیرین

گوارا و ملک مرغوب دارد. غله و صیفی آنجا در نهایت اعتبار است.

مالیات نقد: ۱۵ تومان؛ جنس: ۵ خروار و ۵۰ من.

بذر: ۴۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق و خربزه و هندوانه.

سکنه: ۱۵ خانوار؛ ۵۰ نفر.

### مزرعه شریف آباد

وقفی سرکار فیض آثار است. از قنوات قدیم، آب گوارا و ملک مرغوب دارد. غله و

صیفی در آنجا خوب می شود.

مالیات: به جهت وقفی ندارد.

بذر: ۳۵ خروار.

محصولات: غله و جوزق و خربزه و هندوانه.

سکنه: ۱۵ خانوار؛ ۵۰ نفر.

### قریه قاسم آباد

از قنوات قدیم است که بعد از خرابی، در این دولت جاویدآیت آباد شده است. در

سابق از قرای معتبر بوده، چند رشته قنات داشته، حال دو رشته او جاری است.

وقف امام همام، جناب امیرالمؤمنین علیه السلام است که باید اجاره او صرف طلاب نجف

اشرف بشود. حال به رسم اجاره دارند.

مالیات نقد: ۱۰ تومان؛ جنس: ۳ خروار.

بذر: ۳۰ خروار.

محصولات: جوزق و غله.

سکنه: ۸ خانوار؛ ۲۵ نفر.

#### مزرعه زالون آباد

جزو قاسم آباد است. غله و جوزق در او متوسط به عمل می آید. آب شور دارد. اغلب حاصل آنجا راریگ روان و باد، فاسد می کند. سکنه و رعیت او جزو قاسم آباد است.

مالیات نقد: ۵ تومان؛ جنس: ۳ خروار.

بذر: ۱۵ خروار.

محصولات: غله و جوزق است.

#### قریه نصرت آباد

از قنوات جدید است که در دولت شاهنشاه مبرور، مرحوم میرزا نصرالله خان صدرالممالک دایر نموده، قلعه و سکنه معتبر دارد. دو حصه ابرستجان جزو آنجا زراعت می شود. مالیات آنجا تیول اولاد صدرالممالک است.

مالیات نقد: ۲۴۰ تومان؛ جنس: ۲۰۳ خروار.

بذر: ۱۵۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق و خربزه و هندوانه.

سکنه: ۵۵ خانوار؛ ۲۹۰ نفر.

#### قریه نظر آباد

مشهور به «فرج آباد»، در صفحه مسیله واقع است. آب از رودخانه ساوه برمی دارد و غله کاری دارد و صیفی کاری ندارد، و آب آنجا در تابستان مثل نمک آب می شود. ملکی «نفر» های شاهزاده عبدالعظیم است. رعیت او عرب «کله کو» است.

مالیات نقد: ۲ تومان؛ جنس: ۱۰ خروار.

بذر: ۳۰ خروار.

محصولات: غله دارد.

#### مزرعه شکراب

در صفحه قمرود است. آب گوارا دارد که بسیار کم است. غله و صیفی در او خوب می شود. رعیت آنجا سکنه قمرود است.

مالیات: ۱۰ تومان.

بذر: ۱۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق و هندوانه.

#### مزرعه قنبرعلی

در صفحه قمرود است. قلیل آب و زراعتی دارد، درست دایر نشده. قابل مالیات نبوده، مالیاتی ندارد. رعیت آنجا سکنه قمرود هستند. حاصل قلیلی غله، و صیفی جوزق و کرچک دارد.

#### مزرعه فتح آباد

از قنات قدیم بوده خراب شده، در این دولت آباد شد. در سر راه تهران است. مرحوم میرزا زین العابدین در آنجا کاروانسرای ساخته، قلیان فروشی در آنجاست. حال قنات او خرابی دارد. زراعتی در آنجا نمی شود، لهذا سکنه و رعیت ندارد.

#### مزرعه رحمت آباد

از رودخانه ساوه آب بر می دارد. قلعه دارد. الآن نهر او خراب است. ملک مرغوب دارد. در سابق مالیات جزو جدیدالنسق، یک تومان، و یک خروار داشت.



### قریه شمس آباد خالصه

از قنوت قدیمه، در تصرف امین الدوله اصفهانی بوده، به جهت باقی مالیات آنجا را ضبط دیوان نموده‌اند. در سابق مالیات آنجا هشت صد تومان بود. همه ساله به یک رسمی بر آنجا افزودند، تا به سه هزار و پانصد و پنجاه تومان رسید، به این واسطه جنس آنجا را به طرحی به رعیت می دادند و همه ساله مالیات او به عمل نمی آمد، اسباب خرابی رعیت بود تا در ممیزی جدید به آنجا تخفیف داده شد. آب آنجا از قنات، و از رودخانه هر دو می باشد. ملک وسیعی دارد. قلعه آنجا خراب شده، رعیت آنجا سکنه شهر شده‌اند، به این واسطه اذیت بر آنها وارد می آید. تا شهر دو فرسخ است.

مالیات بعد از وضع: ۲۵۰۴ تومان.

بذر صیفی و شتوی: ۲۹۰ خروار.

محصولات: غله و جوزق و کرچک و خربزه و هندوانه.

### مزرعه شاه آباد خالصه

در اعلائی قم واقع است. تیول مقرب الخاقان میرزا مهدی مستوفی است. قلعه دارد، اما سکنه ندارد. زراعت در آنجا نمی شود. حقاچه از رودخانه دارد، آب او را به رعیت قم می فروشند، و عوض مالیات دریافت می نمایند. ملک آنجا مرتع ایلات شده است.

### قریه قمرود

از اعظام قرای توابع قم است. ملک مرغوب حاصل خیز دارد. آب آنجا از قنات قبان خانی، و فاضل آب رودخانه اناریار است. دو فرسخ در دو فرسخ ملک آنجا است. غله و صیفی در آنجا بسیار خوب می شود. در سابق چنان آباد بود که هشت صد و سی و شش نفر نفوس در او بود و به قدر هشت صد قاطر و الاغ از آنجا بیرون می آمد. درگرانی خراب شده بود.

مالیات نقد: ۵۱۷ تومان و ۲ هزار؛ جنس (به انضمام کوه سفید): ۳۴۰ خروار.  
 بذر: ۱۵۰ خروار.  
 محصولات: غله و صیفی خوب دارد.  
 سکنه: ۹۰ خانوار؛ ۴۵۰ نفر.

### بلوکات

بلوک قم در سابق که اعراب اشعری از اصفهان مجزا نمودند، بسیار بوده. چنانکه قم را داخل چهار شهر گرفته‌اند که طول و عرض آنها صد در صد بوده. چنانکه حدود آن از همدان تا ری و از اصفهان تا قزوین بوده. در تاریخ قم که املاک قم را به اسمه تعداد داده، دهات ساوه و توابع ساوه و کاشان و تفرش و فراهان و دیار اسحاق و دهات اناریار که کنار رودخانه تا سیمره بوده، داخل توابع شهر قم بوده. الآن به غیر چهار بلوک مختصر، از برای قم باقی نمانده است. هیچ ولایتی کمتر از این شهر مضافات ندارد، و این چهار بلوک هم زیادتر آنها از دوازده قریه بیشتر نیست، و کمتر آنها هفت و شش و دو قریه دارد. و حدود قم الآن از هشت فرسخ و چهار فرسخ تجاوز ندارد، چنانکه از طرف ساوه چهار فرسخ، و از طرف تهران چهار فرسخ، و از طرف کاشان چهار فرسخ، و از طرف قبله تا هشت فرسخ می‌رود.

### قهستان

اکثر این دهات کوهپایه و هوای ییلاقی دارند. حاصل زمینی آنها کم است، اغلب معاش آنها از سر درختی می‌شود، و از ذغال سوزانی گذران می‌کنند. قبل از گرانی، تعداد نفوس آنها به هشت هزار نفر می‌رسید، بعد از گرانی، اکثر آنها مردند. الآن آن قدر جمعیتی ندارند. اگرچه بعد از گرانی تناسل زیاد کرده‌اند، اما تا حال به ثمر نرسیده‌اند، و به واسطه کمی رعیت، ملک آنها درست نسق نمی‌شود. از قرار تفصیل، افراد و دهات، از این قرار است:

قریه ورجان: نزدیکترین دهات قهستان است به قم. هوایی معتدل دارد. آب او از قنات است که چندان اعتباری ندارد. دو سه مزرعه مختصر دارد. جوزق در آنجا خوب می شود و غله متوسط دارد. ملک او رشوه خوار است. انجیر آنجا خیلی خوب می شود، چنانکه تا قوس می رسد. مردمان رعیت پیشه دارند، چهار پنج نفر تفنگچی دارند. شکار کبک و تیهو در اطراف آن یافت می شود. ایل و نوکر دیوانی ندارند. فارسی زیانند.

مالیات: ۱۵۴ تومان و ۸ هزار.

نفوس: ۲۵۰ نفر (ذکور صغیراً کبیراً: ۱۳۵ نفر؛ اناث صغیراً کبیراً: ۱۱۵ نفر).

قریه سیرویه: در اعلاهی قریه ورجان واقع است. حاصل آنها اغلب گندم و جو است. صیفی کاری آنها جوزق و کرچک، باغات کمی دارد که انار و انجیر دارد. آب آنها از چشمه و قنات است. اعتبار آب آنها خوب است، شکار کبک و تیهو دارند. ایلات و نوکر دیوانی ندارند. مرتع آنها در اطراف قریه می باشد، مردمان فارسی زبان رعیت پیشه هستند. چون<sup>۱</sup> که به قدر کفاف زراعت خود رعیت ندارند، رعیت آنها خیلی قرب دارد. مالیات: ۱۰۴ تومان و یک هزار و ۱۵۰ دینار.

نفوس: ۷۵ نفر (ذکور صغیراً کبیراً: ۴۰ نفر؛ اناث صغیراً کبیراً: ۳۵ نفر).

قریه کهک: از قرای معتبر قهستان است. در جلگه اتفاق افتاده، قنوات متعدد دارد. چون در وسط قهستان است، مرتع و تلال و جبال او کم است. مردم رعیت پیشه و کاسب دارد. فارسی زبان است. ایلات و نوکر دیوانی ندارند. هوای آنجا اعتدال دارد. شتوی آنها گندم و جو است. صیفی کاری جوزق در آنجا خوب به عمل می آید، و اهتمام آنها در جوزق کاری است. باغات آنها میوه بیلاقی دارد از جوز و بادام و گوجه و قیسی. قنات های آنها آسمان نگر است. در سال های بی بارشی، بسیار آب بر آنها تنگ می شود. در سال گرانی بیشتر آنها تلف شدند. قبل از گرانی هزار و شش صد نفر جمعیت داشتند.

مالیات: ۱۰۷ تومان و ۱ هزار و ۷۰۰ دینار.

نفوس: ۷۳۵ نفر (ذکور صغیراً کبیراً: ۳۲۰ نفر؛ اناث صغیراً کبیراً: ۴۱۵ نفر).  
 قریه بیدهند: بهترین دهات قهستان است از عذوبت ماء و لطافت هوا. آب آنها از قنات است که از دشت کرمجگان بیرون می آید. باغات جنات الفافا دارد. میوه سیب و زردآلو و امرود و جوز و بادام و همه نوع میوه بیلاقی دارد، در نهایت صفا. زراعت زمینی آنها به واسطه کثرت اشجار کم است. کبک و تیهو و شکار کوهی بسیار دارد. چند مزرعه دارد در نهایت سردی، از آن جمله مزرعه «واسان» است که آسان آب او را در تابستان به یک نفس نمی توان خورد. مردم فارسی زبان رعیت پیشه دارد. چند نفر تفنگچی در آنجا پیدا می شود. ایلات و نوکر دیوانی ندارند. اکثر حاصل زمینی نخود و جو ترشه دارد.

مالیات: ۵۸۷ تومان و ۸ هزار و ۵۰۰ دینار.

نفوس: ۳۹۲ نفر (ذکور صغیراً کبیراً: ۱۱۰ نفر؛ اناث صغیراً کبیراً: ۲۸۲ نفر).  
 قریه کرمجگان: بیلاق قهستان است. جبال راسیات بسیار دارد. آب آنجا وفور دارد در سال پربارانی، ولی در سال بی بارانی آب آنجا کم می شود. اشجار بیلاقی بسیار دارد. دو مزرعه در اعلای آنجا واقع است. یکی مزرعه «در باغ» و یکی مزرعه «محمدخان». هوای این دو مزرعه به طریقی سرد است که در تابستان در سایه آنجا سردی هوا صدمه می زند. هوایی به غایت بیلاق دارد. شکار کبک و تیهو در آنجا بسیار است. در کوه سار آنجا پلنگ خیلی پیدا می شود. حاصل شتوی آنجا به واسطه بیلاق و سایه درخت کم می باشد. حاصل تابستانی آنجا لوبیا و نخود و قدری هندوانه و خیار بادرنگ است. جو ترشه آنجا خوب می شود. غالب اشجار آنجا درخت جوز و سیب و زردآلو و آلو زرد و آلوچه و آلو سفید و انگور است، لیکن انگور آنجا چندان شیرین نمی شود. خانوار آنجا به قدر یک صد خانه می باشد. تفنگچی، و جنگل، و ایلات، و نوکر دیوانی ندارد. تیول مضجع شاه مرحوم می باشد. محاکمات عمده آنجا با حکومت دارالایمان قم است. هفت فرسخ تا شهر مسافت دارد.

مالیات موافق تعدیل جدید: ۴۱۳ تومان و ۶ هزار و ۵ شاهی.

نفوس: ۴۵۰ نفر (ذکور: ۲۲۲ نفر - مرد بزرگ: ۱۱۰ نفر، اطفال: ۱۱۲ نفر - اناث صغیراً کبیراً: ۲۲۸ نفر).

قریه ابرجس: از دهات قدیم قهستان قم است. یک طرف او کوه سار، و طرفی هموار، و دو طرف آن محل عبور رودخانه کرمجگان و بیدهند است. ده مختصری است. در قدیم به واسطه لجوجی آنها، مالیاتی فوق العاده به آنها بسته بودند، به این واسطه خراب شد. بعد از عرض و دادخواهی بسیار، قدری تخفیف از دیوان به آنها مرحمت شد، ولی باز هم فوق طاقت بود، لیکن در ممیزی جدید، مالیاتی فراخور استعداد به آنجا بسته شد. الآن روزگار آنها خوب است. حاصل شتوی گندم و جو دارند. صیفی کاری آنها قلیلی جوزق و لوبیا و نخود است. آب آنها از قنات است و چشمه سار، اشجار آنجا جوز و بادام بیشتر از سایر اشجار دارند، لیکن سایر اشجار بیلاقی هم در آنجا بسیار است. جنگل، و ایلات، و نوکر دیوانی ندارد. کبک و تیهو پیدا می شود در آنجا. خانوار آنها بیست و پنج خانوار است. عدد نفوس و مالیات: مالیات: ۲۴۰ تومان و ۸ هزار.

عدد نفوس: ۹۷ نفر (ذکور بزرگ و کوچک: ۴۵ نفر؛ اناث صغیراً کبیراً: ۵۲ نفر).  
قریه فردو: از قرای متوسط قهستان است. هوای او بیلاق است. آب او از قنات و چشمه سار. حاصل زمینی آنجا گندم و جو و جو بهاره است، صیفی لوبیا و نخود و جوزق و خیار است. اشجار باغات آنها جوز و بادام و آلو سفید و آلو زرد و زردآلو و آلوچه و فندق و سایر اشجار بیلاقی است. رودخانه مختصری دارد که در زمستان و بهار آب دارد. در آنجا اشجار بید و سنجد بسیار است. کوهستان معتبر مرتفع بسیار دارد. مزارع متعلقه بیلاقی بسیار خوب دارد، از آن جمله، مزرعه «وریچ» ملکی جناب متولی است که بسیار خوب است، و همچنین مزارع «وسف» و «وردید» و «پی مال» است. مرتع معتبری دارند که دخلی به مرتع سایر دهات ندارد. شکار آنجا کبک و تیهو و آهوی کوهی می باشد. پلنگ هم در کوه سار او بسیار دیده می شود. جنگل، و ایلات، و نوکر دیوانی ندارند. تیول ورثه مرحوم احمد علی

میرزا می باشد. عدد خانوار آنها به قدر هشتاد خانوار می باشد، و عدد نفوس و مالیات آنها موافق تعدیل جدید:

مالیات نقد: ۴۳۹ تومان و ۳ هزار و ۲۰۰ دینار؛ جنس: ۳۰۰ خروار و ۶۰ من.  
عدد نفوس: ۳۶۰ نفر (ذکور: ۱۷۰ نفر؛ اناث صغیراً کبیراً: ۱۹۰ نفر).

قریه و شنوه: از دهات معتبر قهستان است، مشتمل بر جبال عظیم. چهار طرف او کوه سار است که سر به آسمان کشیده. چنان کوه بر آنجا احاطه دارد که در وقت هبوب صرصر عاصف، در آنجا به قدر نسیم ملایمی می وزد. به این واسطه، توت آنجا به درخت می ماند تا خشک می شود. هوای آنجا به قدری لطافت دارد که در وقتی که آن قدر باد نیاید که شمع اشک نماید، در تابستان بدون بالاپوش نمی شود. آب رودخانه آنجا در گوارایی مشهور است. حاصل شتوی آنجا گندم و جو بهاره و تریاک است که بهترین تریاک های عالم است، و صیفی دیگر ندارد غیر جو ترشه و لوبیا و ماش، چیز دیگر نیست. و اشجار آنجا اغلب فندق و جوز و بادام است، و سایر میوه بهاری و تابستانی و بیلاقی دارد. دو قنات دارد، و قدری چشمه سار هم دارد، و چند مزرعه. قبل از گرانی، عدد نفوس آنها یک هزار و سیصد و هشتاد نفر بودند، ولی آنها الآن ... پنجاه خانوار می باشند، و تیول مقرب الخاقان منجم باشی می باشد. این قریه جنگل ندارد، و ایلات هم ندارد، و نوکر هم ندارد. در تعدیل جدید، قدری تخفیف به مالیات آنها داده شده است.

مالیات: ۲۲۸ تومان و ۶ هزار و ۵۰۰ دینار.

عدد نفوس: ۲۹۰ نفر (مرد بزرگ: ۹۰ نفر؛ اناث: ۸۵ نفر؛ اطفال اناث و ذکور:

۱۱۵ نفر).

قریه های خاوه و طیره: دو ده کوچک است بسیار مختصر. هوای بیلاقی دارند، اندک باغاتی از جوز و بادام و سیب و زردآلو و سایر میوه جات بیلاقی. حاصل آنها گندم و جو بهاره است، و صیفی آنها نخود و لوبیا و جوزق است. این دو قریه نزدیک به هم است و جمعیت این دو آبادی به قدر سی خانوار می باشند، و به قدر یک صد و پنجاه نفر اناث و ذکور و کبیر و صغیر آنها می باشد. سه نفر آنها حال قریب یک سال

است به صرافت طبع، رفته‌اند در جزو غلام‌های مقرب‌الخاقان مصطفی‌قلی خان عرب وارد شده‌اند. شکار بز و قوچ کوهی و کبک و تیهو، و جنگل، و ایلات ندارد. این دو قریه تیول نواب خاقان میرزای هندی می‌باشد، و در جزو تعدیل جدید، قدری تخفیف هم به آنها داده‌اند.

مالیات: ۱۴۵ تومان (قریه‌خواه: ۱۱۲ تومان؛ قریه‌طیره و مزارع: ۳۳ تومان).

نفوس: ۱۵۰ نفر (قریه‌خواه: ۹۵ نفر؛ قریه‌طیره: ۵۵ نفر).

قریه‌قبادزن: از دهات قهستان است. سه رشته قنات کم‌آب دارد. هوای آنجا ییلاقی، ملک بی‌اعتباری دارد. بسیار رشوه‌خوار است. باغات آنجا سیب و زردآلو و جوز و بادام است. شتوی جو و گندم است. صیفی‌کاری جوزق و ماش و نخود و لوبیا می‌باشد. مرتع معتبر ندارد. ایل‌نشین نیست. شکارگاه ندارد. مالک آنجا بیشتر اربابان شهری است. نفوس آنجا پنجاه خانوار است.

مالیات: ۲۱۸ تومان و ۶ هزار.

نفوس: ۱۵۵ نفر (مرد بزرگ: ۵۰ نفر؛ زن بزرگ: ۴۵ نفر؛ اطفال: ۶۰ نفر).

قریه‌های میم و دستجرد: دو قریه ملاصق یکدیگر است. از دهات قهستان است. هوای معتدل دارد، نه ییلاقی و نه قشلاقی است. قریه دستجرد سه رشته قنات دارد. یکی معتبر و دو رشته کم‌آب. قریه میم چهار رشته قنات دارد. یکی پرآب و سه رشته کم‌آب. حاصل شتوی آنها جو و گندم است. صیفی جوزق و ماش و عدس و لوبیا و خیار و هندوانه است. باغات آنها انار و انجیر و زردآلو و آلوچه و جوز و توت و بادام است. نفوس این دو قریه هفتاد خانوار است.

مالیات: ۴۳۳ تومان (قریه‌میم: ۲۵۹ تومان؛ قریه دستجرد: ۱۷۴ تومان).

نفوس: ۳۰۷ نفر (مرد: ۸۳ نفر؛ زن: ۷۴ نفر؛ اطفال: ۱۵۰ نفر).

قریه‌ونارج: از قرای قهستان است، ولی در هموار واقع است، و هوای گرمسیری دارد، و باغات ندارد. آب آنجا از چشمه‌سار و قنات است. شتوی آنجا جو و گندم است، صیفی آنجا غالب جوزق‌کاری است، و جوزق آنجا خیلی خوب می‌شود. مرتع آنها در اطراف قریه است. مرتع معتبری دارد. اکثر منافع رعایای آنجا از

گوسفند است. دو خانه ایل ساکن آنجا است. مردم آنجا خلیج و ترک می‌باشند، و قدر سی خانوار هستند.

مالیات: ۱۴۴ تومان و چهار هزار.

نفوس: ۱۵۰ نفر (مرد: ۵۰ نفر؛ زن: ۴۰ نفر؛ اطفال: ۶۰ نفر).

### بلوک وازکرد

این بلوک دو قریه بیشتر ندارد. هوای آنجا برزخ گرمسیر و بیلاق است. با شهر دو فرسخ مسافت دارد. میوه گرمسیری در آنجا بیشتر از بیلاقی پیدا می‌شود. آب آنها از قنات می‌باشد. در بهار فاضل آب رودخانه کوار به جهت آنها می‌آید که بیشتر محصول شتوی آنها از آب کوار مشروب می‌شود.

قریه صرم: چند مزرعه و قنات دارد. قنات‌های آنجا آسمان‌نگر است. در سال‌های کم‌بارانی آب آنها بسیار کم می‌شود به طریقی که بعضی از قنات‌های آنها خشک می‌شود، به این واسطه اشجار آنها بیشتر انار و انجیر است. انار صرم در غایت لطافت است، چنان‌که انار آنجا ترجیح دارد به انار ساوه. انجیر آنجا هم بسیار خوب می‌شود. محصول شتوی آنها گندم و جو است. صیفی آنها جوزق و کرچک و هندوانه است. به واسطه بی‌اعتباری آب قنات‌های آنها، اکثر فقیر و بی‌بضاعت هستند. و هر چند سال یک‌مرتبه به واسطه شدت سرمای زمستان، باغات آنها خشک می‌شود. در ممیزی جدید قریب سیصد تومان تخفیف گرفته‌اند. با این وجود باز هم آسوده نمی‌باشند. شکار و جنگل، و ایلات، و نوکر دیوانی ندارند. قریه در هموار واقع است، در طرف شرقی بلد.

مالیات: ۵۳۸ تومان و ۸ هزار.

نفوس: ۳۱۵ نفر (ذکور: ۱۳۰ نفر؛ اناث: ۱۱۰ نفر؛ اطفال: ۷۵ نفر).

قریه خورآباد: از دهات معتبر است. خیلی معتبرتر از قریه صرم است. چند رشته قنات دارد، و چند مزرعه معتبر. انار و انجیر آنجا بسیار خوب می‌شود. هوای آنجا در نهایت اعتدال می‌باشد. اراضی بسیار مرغوب دارد. از مزارع متعلقه آنجا مزرعه



لنجرود است که در حقیقت خود آنجا قریه معتبری می باشد. آب لنجرود از قنات و فاضل رودخانه کوار است. توت لنجرود بسیار خوب می شود. اراضی بسیار معتبر و وسیع دارد. گندم و جو در آنجا خوب می شود. صیفی آنجا جوزق و هندوانه آنجا بسیار خوب می شود، مگر آنکه چنانکه حالت باغات قم است که در هر دو سه سال یک دفعه به کلی از شدت سرما خشک می شود، اشجار آنجا هم خشک می شود، و بعضی سالها هم که کم بارانی می شود، فاضل رودخانه کوار قطع می شود، به محصول شتوی آنها ضرر بسیار وارد می آید. حشم وافر دارند، مرتع معتبر. ایلات، و تلال، و جبال، و جنگل، و نوکر دیوانی ندارند.

مالیات: ۲۹۸ تومان و ۸ هزار و ۶۰۰ دینار.

نفوس: ۵۰۰ نفر (مرد: ۱۶۰ نفر؛ زن: ۱۳۰ نفر، اطفال: ۲۲۰ نفر)<sup>۱</sup>.

### بلوک جاسب

در قدیم الایام جای اسب مشهور بوده، از کثرت استعمال «جاسب» نامیده شده. هفت قریه دارد. در میان یک دره کوه واقع است، و اطراف آنجا را چنان کوه احاطه دارد که گویا حصاری بر آنجا کشیده اند. آب آنجا از کوه سار است، و قنات هم دارد. در سالهای پر باران فاضل آبهای آنها از سوراخی که از زیر کوه سوراخ اوست - که مشهور است به سوراخ جاسب - می آید به رودخانه انار بار که از پهلوی بلد عبور نموده به مسیله می رود. در سال بی بارانی بسیار کم آب هستند. حاصل شتوی آنها جو و گندم است. صیفی آنها ماش و نخود و عدس و لوبیا و هندوانه و خربزه است. هوای آنجا در غایت سردی است. مرتع آنجا بسیار کم است، به قدر کفاف خودشان ندارند. عبور و مرور آنها از دو راه است. یکی از بالای قریه راونج است، و یکی از دره ای است که از بالای قریه کرمجگان معبری است.<sup>۲</sup> چون راه سختی است هر دو

۱. کذا (جمع ارقام ۵۱۰ نفر می شود).

۲. کذا.

طرف آنها، اغلب اوقات قطاع الطریق به آنها دستبردی می‌زنند و خرابی می‌رسانند. و اما سال‌های پربرفی، از وسط عقرب الی عید نوروز از شدت برف بسته می‌شود. چون محصول این قرای سبعة وفا به معاش آنها ندارد، اغلب آنها در زمستان می‌روند در تهران و قم و کاشان، مشغول کسب حلوایی می‌باشند، و به این واسطه سر آنها کچل می‌باشد! و اغلب آنها سادات می‌باشند، و از دیوان مستمری و وظیفه دارند، و سادات آنجا همه نجیب و رعیت پیشه‌اند.

قریه واران: اول قرای سبعة جاسب می‌باشد. اراضی آن سنگلاخ و رشوه‌خوار است، و هوای آنجا بیلاق است. چهار رشته قنات دارد، ولی بسیار مختصر و آسمان‌نگر می‌باشند. محصول شتوی آنجا گندم و جو بهاره، محصول صیفی ماش و نخود و لوبیا و هندوانه و عدس می‌باشد. محصول باغات آنجا جوز و بادام و انگور دانه‌دار و سایر میوه‌جات بیلاق است. ایلات، و جنگل، و نوکر دیوانی ندارد. مرتع مختصری دارند. کوه‌سار زیاد دارند. شکار، کبک و قدری آهوی کوهی یافت می‌شود. خانوار آنها یک‌صد و پنجاه خانه است. عدد نفوس و مالیات:

مالیات: ۵۶۲ تومان و ۵ هزار و ۲۰۰ دینار.

نفوس: ۶۶۰ نفر (مرد: ۲۰۰ نفر؛ زن: ۱۸۰ نفر؛ اطفال: ۲۸۰ نفر).

قریه زر: در طرف غربی قریه واران واقع است، و چنان نزدیک یکدیگر می‌باشند که اراضی و محل زراعت آنها متصل به یکدیگر است. هوای آنجا هم بیلاق است. محصول شتوی گندم و قلیلی جو است. محصول صیفی ماش و عدس و لوبیا و هندوانه است. محصول باغات آنها جوز و بادام و سنجد و انگور و زردآلو و آلوچه و قیسی است. دو رشته قنات دارد و چند چشمه. در سال کم‌بارانی این قریه بسیار کم‌آب می‌باشد. ایلات و مرتع ایل ندارد. جنگل، و نوکر دیوانی ندارد. مرتع آنها بسیار مختصر است. شکار کوهی یافت می‌شود. سی خانوار سکنه دارد. عدد نفوس و مالیات:

مالیات: ۳۴۴ تومان و ۵ هزار.

نفوس: ۱۴۰ نفر (مرد: ۴۵ نفر؛ زن: ۴۰ نفر؛ اطفال: ۵۵ نفر).

قریه و سقونقان: در سفلاهی قریه زر واقع است. متصل است اراضی آنجا به اراضی قریه زر. هر نوع محصول که در قریه زر و اران یافت می شود، در این قریه هم یافت می شود. آب آنجا از یک رشته قنات است، و چند چشمه رودخانه. مختصری از میان اراضی آنجا از فاضل آب بهاری قریه زر عبور می کند که از آنجا عبورش می افتد به قریه وشتکان، و از آنجا عبور می کند به قریه بیجکان، و از آنجا سوراخی است که مشهور است به سوراخ جاسب. این فاضل آب قرای جاسب از آن سوراخ می ریزد به رودخانه انار بار قم. و این قریه سادات زیاد دارد. سی خانوار سکنه دارد. جنگل، و ایلات، و نوکر دیوانی، و شکارگاه ندارد. کوه اطراف او بسیار مرتفع است و مرتعشان مختصر.

مالیات: ۲۹۰ تومان.

نفوس: ۱۵۰ نفر (مرد: ۵۰ نفر؛ زن: ۴۰ نفر؛ اطفال: ۶۰ نفر).

قریه وشتکان: در سفلاهی و سقونقان واقع است. مختصرترین قرای سبعة جاسب می باشد. بیشتر آب آنجا از رود آب است. یک رشته قنات هم دارد. محصول آنجا مثل سایر دهات آنجاست، ولی اراضی آنجا بسیار نامرغوب و سنگلاخ است، و کم وسعت هم می باشد. مردم آنجا همه سادات فقیر و پریشان می باشند. جنگل، و ایل، و نوکر دیوانی ندارند. مرتع بسیار مختصری دارد. شکار کبک یافت می شود. در آنجا مراعی و مواشی مختصری دارند. بیست خانوار سکنه می باشند.

مالیات: ۱۸۱ تومان و ۱ هزار و ۱۰۰ دینار.

نفوس: ۸۵ نفر (مرد: ۲۵ نفر؛ زن: ۲۳ نفر؛ اطفال: ۳۷ نفر).

قریه بیجکان: این قریه از تمام قرای سبعة جاسب، از همه جهت معتبرتر است، و به واسطه آنکه اعتبار آب آنجا بیشتر از سایر قراست، به این واسطه باغات آنها زیاد است. اراضی آنجا هم خیلی نسبت به سایر این قرا حاصل خیزتر است. چهار رشته قنات دارد. محصول آنها جو و گندم در شتوی کاری است، و ماش و عدس و نخود و لوبیا و هندوانه است در صیفی کاری. محصول باغات آنها جوز و بادام و فندق و سنجد و انگور و زردآلو و سایر میوه جات ییلاقی است. اهالی آنجا، اکثر علما و

سادات و اهل فضل و کمال می باشند. مرتع آنها هم چندان اعتباری ندارد. جنگل، و ایلات، و نوکر دیوانی ندارند. شکار کبک در آنجا پیدا می شود. این قریه یک صد و بیست خانوار سکنه و رعیت دارد. مالیات و عدد نفوس آنها:

مالیات: ۵۵۲ تومان.

نفوس: ۵۲۵ نفر (مرد: ۱۵۰ نفر؛ زن: ۱۲۵ نفر؛ اطفال اناث و ذکور: ۲۵۰ نفر).  
 قریه گروکان: در طرف شرقی قریه واران که ابتدای بلوک جاسب است واقع شده. اهالی آنجا اغلب سادات می باشند. یک رشته قنات دارد و چند چشمه. در سال پربارانی چشمه سار آنها آب معتبر دارد، ولی در سال بی بارانی - چون در دامنه کوه واقع است - بسیار کم آب می باشند. محصول آنها از بابت شتوی کاری گندم است و قلیلی جو. محصول صیفی، ماش و عدس و لوبیا و نخود است. انگور دانه دار هم دارند. میوه جات و محصول باغات آنها جوز و سنجد و بادام و فندق و زردآلو و آلوسفید و سایر میوه جات بیلاقی است. مرتع این قریه نسبت به سایر قرا وسیع تر است. جنگل، و ایلات، و نوکر دیوانی ندارد. شکارگاه، و دیم زار، و اهل رزم ندارد. خانوار بیست و هفت خانه است. مالیات و عدد نفوس آنها:

مالیات: ۲۸۳ تومان و سه هزار.

نفوس: ۱۲۵ نفر (مرد: ۳۵ نفر؛ زن: ۳۲ نفر؛ اطفال: ۵۸ نفر).  
 قریه هرازجان: در سفلاهی قریه گروکان واقع است، و اهل آنجا همه سادات ذوی الاحترام می باشند، و قلیلی غیر سادات در آن قریه ساکن می باشند. مرحوم شاه صاحب - که به اعتقاد اکثر مردم صاحب کرامت و تأثیر نفس بود - اهل این قریه است، و الآن هم اولاد و اعقاب او در آنجا مسکن دارند. این قریه دو رشته قنات و چند چشمه دارد، و محصول شتوی آنجا گندم و جو است، و محصول صیفی ماش و عدس و لوبیا و نخود است. باغات آنجا جوز و بادام و سنجد و فندق و سایر میوه جات بیلاقی است. جنگل، و ایلات، و نوکر دیوانی ندارند. مرتع مختصری دارد. شکارگاه و شکار ندارد، مگر آنکه قدری کبک و تیهو در دامنه کوه آنجا یافت می شود. سی و چهار خانوار می باشند.

مالیات: ۲۱۸ تومان.

نفوس: ۱۵۵ نفر (مرد: ۵۰ نفر؛ زن: ۴۳ نفر؛ اطفال: ۶۲ نفر).

### بلوک اردهال

این بلوک ابعده بلوک قم است، و از طرفی حد او به بلوک کاشان است. و این بلوک به خلاف جاسب که دهاتش همه مجتمع و توأم بودند، این بلوک دهاتش متفرق و دور از یکدیگر است. از جهت هر چند قریه که نزدیک بلوک کاشان است گرمسیر است، به خلاف آنها که در عقب کوه جاسب است و ییلاق معتبری است. حضرت امامزاده و الامقام، سلطان علی فرزند امام همام امام محمد باقر علیه السلام در قریه مشهد که معظم دهات اردهال است، مدفون است. محصول این بلوک اغلب گندم است، و قلیلی جوکاری. محصول صیفی ماش و عدس و لوبیا و جوزق و هندوانه و خیار است، و آب آنجا قدری از رود آب و چشمه سار است، و قدری قنات است. مردم آنجا، خصوصاً قریه مشهد، اکثر سادات و خدام حضرت امامزاده می باشند، و در این دهات موقوفه امامزاده بسیار است.

قریه مشهد: قریه معتبری است و به این واسطه موسوم به «مشهد» است که محل شهادت و مدفن امامزاده است. بعد از آنکه معاندین او را شهید کردند، از اهل فین کاشان و بعضی توابع کاشان آمده اند، و آن جناب را دفن فرموده اند، والی زماننا هذا اولاد و اعقاب آنها همه ساله در روز مخصوص - که این خدمت را اجداد آنها کرده اند - در قریه مشهد جمع می شوند و قالی ای هست که امامزاده را بر روی او شهید کرده اند، از خزانه بیرون می آورند، در همانجا که امامزاده را غسل داده اند می آورند، و قدری آب به او می ریزند، و در همان موضع بر قتله آن حضرت لعن می کنند، و دوباره به جای خودش می برند. و هرگاه در وقتی که قالی را می آورند به سر آب، کسی که نسبت به اجداد آنها ندارد دست به آن قالی بگذارد، مسلماً کشته خواهد شد.

حالات این قریه این است که مشتمل است بر مزارع متعدده متکاتره که این مزارع برخی از چشمه سار آب می خورد، و بعضی از قنات. قدری از آنها موقوفه

حضرت است، و اکثر ملک خدام آن حضرت. محصول شتوی آنها گندم و جو است، و محصول صیفی ماش و عدس و لوبیا و هندوانه و جوزق و خیار است. محصول باغات آنها جوز و بادام و فندق و زردآلو و آلوچه و آلسفید و سیب و سایر میوه‌جات بیلاقی است، و هوای این قریه بیلاق است، و تلال و جبال بسیار دارد، و مرتع آنها خوب است، خصوصاً از برای نوع بز که بسیار خوب است. جنگل، و دیم‌زار، و ایلات، و نوکر دیوانی ندارند. چند نفری تفنگچی دارند. قبل از گرانی، اشخاص صاحب‌مایه و ملک و حشم زیاد، بسیار در این قریه بود، ولی از بعد گرانی تا حال، آن استعداد از برای آنها میسر نشده است، لیکن با وجود این، صدمه گرانی و غیره باز هم از سایر مردم امتیاز دارند. و در این قریه مزارع موقوفه امامزاده بسیار است. خانوار این قریه از خدام و سادات و رعایا یک‌صد و چهل و سه خانوار است. مالیات و عدد نفوس آنها:

مالیات: ۴۲۲ تومان و ۷۰۰ دینار.

نفوس: ۶۰۸ نفر (مرد کاری: ۱۷۰ نفر؛ زن و اطفال: ۴۳۸ نفر).

قریه خاوه: پنج دانگ قریه مزبوره وقف حضرت امامزاده است، و یک دانگ ملکی است. این قریه نزدیک قریه مشهد واقع است. آب آنجا از چشمه سار است. هوای آنجا بیلاقی است. محصول آنجا گندم و جو است در شتوی، و در صیفی، ماش و عدس و لوبیا و نخود و جاورس و جوزق است، و خیار و هندوانه هم کشته می‌شود. محصول باغات آنها جوز و بادام و میوه‌جات بیلاقی است. تلال و جبال بسیار دارند. مرتع آنها عیبی ندارد. جنگل، و نوکر دیوانی، و ایلات ندارند. شکارگاه قابل ندارند، ولی کبک و تیهو و شکار کوهی در آنجا یافت می‌شود. دیم در آنجا چیزی نمی‌شود. خانوار آنها از رعایای موقوفه و رعایای ملکی چهل و پنج خانه است. یک‌صد و پنجاه و یک نفر سرشمار، چهل و یک نفر مرد و باقی اطفال و زن و دختر و پسر صغیر است.

مالیات: ۳۰ تومان و ۶ هزار.

نفوس: ۱۵۱ نفر (مرد: ۴۱ نفر؛ زن و اطفال: ۱۱۰ نفر).

قریه کرمهه: بیلاق است و آب او از قنوات است. قدری از آن موقوفه ملکی است. محصول شتوی آنها جو و گندم است، و محصول صیفی، ماش و نخود و لوبیا و عدس و جوزق است. محصول باغات آنها انگور و جوز و بادام و سایر میوهجات بیلاقی است. مرتع آنها کمتر از مرتع قرای دیگر است. جنگل، و دیم، و نوکر دیوانی، و ایلات ندارد. شکارگاه معتبر ندارد، ولی شکار کبک و تیهو و شکار کوهی دارد. خانوار آنها بیست و شش خانه است.  
مالیات: ۱۰۵ تومان.

نفوس: ۹۱ نفر (مرد: ۳۰ نفر؛ زن و اطفال: ۶۱ نفر).

قریه کله جار: بیلاق است. سه رشته قنات دارد که محصول آنها را مشروب می کند. محصول شتوی آنها جو و گندم، و صیفی آنها ماش و لوبیا و نخود و عدس و جوترشه و جوزق است. محصول باغات آنها جوز و بادام و سایر میوهجات بیلاقی است. دیم زار، و جنگل، و ایلات، و نوکر ندارند. مرتع آنها عیبی ندارد. شکار کبک و شکار کوهی دارد، و چهل و پنج خانواراند.  
مالیات: ۱۸۶ تومان و ۶ هزار و ۷۰۰ دینار.

نفوس: ۲۴۰ نفر (مرد کاری: ۵۵ نفر؛ زن و اطفال: ۱۸۵ نفر).

قریه ارمک: بیلاق است. دو رشته قنات دارد، و رودخانه مختصری هم دارد که از کوه سار رهق می آید، و شتوی آنها بیشتر از آن رود مشروب می شود، و محصول شتوی آنها گندم و جو و تریاک است، و محصول صیفی آنها نخود و ماش و عدس و لوبیا و جوزق است، و محصول باغات آنها جوز و بادام و سنجد و سایر میوهجات بیلاقی است. جنگل، و نوکر، و ایلات ندارد. مرتع خوب دارد. حشم زیاد دارند. شکار کوهی، از قبیل قوچ و تکه و آهو پیدا می شود. خانه شمار آنها سی و هشت خانوار است.  
مالیات: ۲۳۵ تومان و هشت هزار و ۲۰۰ دینار.

نفوس: ۲۲۵ نفر (مرد: ۸۸ نفر؛ زن و اطفال: ۱۳۷ نفر).

قریه سینقان: بیلاق است و چند رشته قنات، و چند چشمه هم دارد. هم دشت دارد و هم کوه سار. اراضی آنجا بهتر از سایر قراست. محصول شتوی آنجا جو و گندم

است، و محصول صیفی آنجا جوزق و نخود و ماش و لوبیا و عدس است، و اشجار آنها جوز و بادام و سایر میوه جات ییلاقی است. مرتع بسیار معتبر دارند. دیم زار، و جنگل، و ایلات، و نوکر دیوانی ندارند. و شکار کوهی و کبک و تیهو دارند. خانوار آنها پنجاه و سه خانه است، و مالیات و عدد نفوس آنها:

مالیات: ۲۴۳ تومان و ۲ هزار و ۵۰۰ دینار.

نفوس: ۱۴۶ نفر (مرد: ۶۳ نفر؛ زن و اطفال: ۸۳ نفر).

قریه شائق: قشلاق و گرمسیر است. مرتع بسیار معتبر دارند. جزئی زراعت دارند. معاش آنها از گوسفند و شتر می گذرد. و برخی هیزم حمل به کاشان می کنند، و معاش می کنند. دو رشته قنات مختصر دارد. محصول شتوی جو و گندم است، و محصول صیفی هندوانه و خربزه و جوزق است. سکنه آنجا ایل خراسانی است، مشهور به «عرب خراسانی». باغات ندارند. جنگل و نوکر دیوانی ندارند. زراعت دیمی ندارند. سی خانوار این طایفه، ساکن آنجا می باشند.

مالیات: ۲۷ تومان و ۵ هزار و ۶۰۰ دینار.

نفوس: ۹۲ نفر (مرد: ۳۸ نفر؛ زن و اطفال: ۵۴ نفر).

قریه مزوش: از قرای اردهال است. آب و ملک این قریه [وقف] بر مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب - سلام الله و صلواته علیه - می باشد، و تولیت آن یعنی تصرف کردن به آن قریه خاص جناب مستطاب حجت الاسلام حاجی ملا محمد کاشی است. دهی است بسیار معمور و معتبر. همه نوع محصول در آنجا بسیار خوب می شود، و علاوه بر رعایای لازمه آنجا، مردم خوش نشین هم در آنجا بسیارند. و همه صاحب مواشی و مراعی می باشند، و در تعدیل جدید مالیاتی از بابت وجه صادر و مراعی و مواشی بر آنجا وارد آورده اند - اگر چه تا حال محل گفت و گو می باشد - ولی دخلی به ملک وقف ندارد. مرتع آنها بسیار خوب است. شکار قلیلی یافت می شود. جنگل، و نوکر، و ایلات ندارند. سی خانوارند.

مالیات صادر و مراعی و مواشی: ۳۸ تومان.

نفوس: ۱۳۰ نفر (مرد: ۵۰ نفر؛ زن و اطفال: ۸۰ نفر).



### [قرا و مزارع کنار رودخانه]

در حواشی رودخانه انار بار، قرا و مزارع بسیار است، ولی تفصیل احوال آنها چنان است که بعضی از آنها رعیت و تابع حکومت عراق می باشند، و چند قریه و مزرعه آنها جزو «سایرالبلوک» است، و بعضی از این مزارع جزو حکومت قم است. و باعث بر اینکه حد و سدی در میان آنها نیست، بعضی قرا و مزارع که در چهار فرسخی قم است، جزو عراق است، و بعضی مزارع که قریب بیست فرسخ تا ولایت قم مسافت دارد، جزو قم است. راه این است که در هر وقتی که ممیزی از دیوان مأمور برآورد و تعدیل ولایتی می شده، هر قریه و مزرعه که جمع نداشته، ممیز دیوان او را جمع آن ولایت می کرده، و یا در عوض کسر محل شکسته او را به دیوان جمع می کرده است. حال هر قدر از آن مزارع که جزو حکومت دارالایمان قم است، مشروحاً ثبت و به عرض خواهد رسید که سایر آنها در جزو تفصیل احوال هر ولایتی نوشته شود. و سکنه این قرا و مزارع، اغلب ایلات می باشند، از قبیل خلیج و بختیاری و عرب خراسانی و لرهای زند و غیرهم.

### قریه طایقان

در حاشیه رودخانه واقع است، و هوای گرمسیر دارد، و آب آنجا از رودخانه انار بار است. مردم آنجا ترک خلیجی می باشند. بسیار با جلادت و هنر و تفنگچی قابل هستند. محصول صیفی آنها جو و گندم و شبدر خوب می شود، و صیفی آنها غالب جوزق است، و جوزق آنها بسیار خوب می شود. باغات آنها از کثرت آب، هم میوه ییلاقی دارند، و هم میوه گرمسیری. انار و انجیر آنها بسیار خوب است. مرتع آنها بسیار وسیع و معتبر است، و جنگل، و نوکر دیوانی ندارند. دیمزار ندارند، بیست و پنج خانوار رعیت دارند.

مالیات: ۲۵۰ تومان.

نفوس: ۹۵ نفر (مرد: ۲۵ نفر؛ زن: ۳۰ نفر؛ اطفال: ۴۰ نفر).

### قریه چشمه علی

از دهات جدیدالنسق است که در این دولت مالیات بر آنها بسته شده است. در آنجا کوهی است. در آن کوه سه چشمه است که بدون آنکه آب او بیرون بیاید مثل دیگ که آتش در زیر او باشد، می جوشد و کف می کند، لیکن آب او سرد است. محصول آنجا جو و گندم و جوزق است. مرتع متوسطی دارد. ده خانوار سکنه دارد. چند نفر آنجا تفنگچی است.

مالیات: ۱۸ تومان.

نفوس: ۳۵ نفر (مرد: ۱۰ نفر؛ زن و اطفال: ۲۵ نفر).

### مزارع حواشی رودخانه

مزرعه حسین آباد: مزرعه مختصری است. محصول صیفی ندارد. محصول شتوی آنجا جو و گندم و شبدر است، و رعیت آنجا بختیاری، و جزو سایر البلوک اند.

مزرعه چم عابدین: صیفی کاری ندارد. مالک و زارع آنجا بختیاری و جزو سایر البلوک است. محصول شتوی جو و گندم و شبدر است. چهار نفر رعیت دارد.

مزرعه چم حاجی مراد: بسیار مختصر است. ملک آنجا مال شخص راونجی است. خود او در آنجا زراعت می کند. محصول آنجا جو و گندم می باشد.

مزرعه چم استاد حسین: مزرعه کوچکی است. دو نفر رعیت راونجی دارد. محصول صیفی ندارد. شتوی، جو و گندم است.

مزرعه چم صفرعلی: قطعه زمینی است زیر نهر دولت آباد خالصه، در تصرف رعیت قریه دولت آباد. محصول آنجا جو و گندم.

مزرعه چم یحیی آباد: قطعه ای است ملکی سادات دلیجان. رعیت آنجا دو نفر هستند که ساکن قریه دلیجان می باشند. محصول صیفی ندارند. محصول شتوی جو و گندم است.

مزرعه چم حسین آباد: زارع آنجا چهار نفر از اهالی محلات می باشند. محصول آنجا شتوی کاری جو و گندم، و محصول صیفی آنها جوزق و کرچک است.

مزرعه صیدآباد: ملکی سادات دلیجانی است، و رعیت آنجا اهالی قریه دلیجان می باشند. محصول شتوی آنها جو و گندم است، و محصول صیفی آنها جوزق. مزرعه چم ترکان: در حوالی نیمور خالصه واقع است. نهر از رودخانه دارد. رعیت آنجا اهالی قریه نیمور می باشند، و محصول شتوی آنجا جو و گندم است، و محصول صیفی آنجا جوزق و کرچک. مالیات آنجا: ۲۷ تومان.

مزرعه چم رمضان: مزرعه مختصری است و نهر از رودخانه دارد. رعیت و مالک آنجا اهالی محلات می باشند. محصول آنجا جو و گندم و جوزق است. مالیات آنجا: ۷ تومان و ۵ هزار.

مزرعه چم لاس آباد: ملکی سادات محلاتی است، و رعیت آنجا اهالی محلات می باشند. نهر از رودخانه دارد. محصول آنجا گندم و جو و جوزق و کرچک است. مالیات: ۱۳ تومان و ۱ هزار.

مزرعه چم محسن خان: در بالای سد نیمور خالصه واقع است. نهر از رودخانه دارد. رعیت [آنجا] بختیاری است. محصول گندم و جو و جوزق و کرچک. مالیات موافق تعدیل جدید: ۶ تومان.

مزرعه چم نوروز: ملکی حضرات بختیاری، در فوق محلات واقع است. چهار خانوار رعیت بختیاری دارد. محصول جو و گندم و جوزق. مالیات موافق تعدیل جدید: ۱۵ تومان و ۷ هزار و ۲۵۰ دینار.

مزرعه چم میرزایی: ملکی حضرات بختیاری می باشد. کسی در آنجا منزل و مسکن ندارد. زراعت آنجا را می کنند، و مسکن آنها در محلات و غیره می باشد. مالیات آنها جزو قم است. محصول آنها جو و گندم و شیدر است. [مالیات: ۱۰ تومان و ۲ هزار].

مزرعه جودان: ملکی مردم بختیاری است. چند خانوار بختیاری در آنجا منزل دارند و زراعت می کنند و مسکن درستی در آنجا ندارند. وقت زرع و ضبط در آنجا می باشند، و سایر اوقات در آنجا نمی باشند. محصول آنها جو و گندم و جوزق است. مالیات: ۲۱ تومان و ۵ هزار.

مزرعه چم صالحی: مزرعه بسیار مختصری است. صالح حسن آبادی مالک اوست. خود زرع می‌کند، و منزل در قریه نیمور است. محصول جو و گندم است. مالیات موافق تعدیل جدید: ۲ تومان.

مزرعه چم آسیا خرابه: مزرعه مختصری است. قابل مسکن و منزل نمی‌باشد. یک نفر زارع دارد، و او هم در آبادی دیگر منزل دارد. محصول آنجا جو و گندم. مالیات آنجا موافق تعدیل جدید: ۱ تومان و ۵ هزار.

مزرعه چم پل کوچک: قدری اراضی دارد. جنب پلی واقع است که مشهور است به «پل کوچک». ملکی علی اکبر خان خلیج است. نهری از رودخانه دارد. محصول او جو و گندم و قدری جوزق کاری اگر به او بشود. آبادی ندارد. [ مالیات: ] ۱۴ تومان و ۵ هزار.

مزرعه چم سرخه: بسیار مختصر می‌باشد. نهری از رودخانه دارد. قطعه زمینی در حاشیه رودخانه، محصول جو و گندم است. مالیات موافق تعدیل جدید: ۱ تومان و ۵ هزار.

مزرعه چم‌های ملا علی: سه قطعه زمین است که حاشیه رودخانه واقع است. نهر مختصری از رودخانه دارد. در تعدیل جدید مالیات به آنجا بسته شده است: ۸ تومان.

#### قرای حواشی رودخانه

که بعضی از سابق مالیات داشته، و بعضی در تعدیل جدید مالیات بسته شده است: قریه لریجان: آب از رودخانه برمی‌دارد. قریه معتبری است. هم زراعت، و هم باغات دارد. جمعیت زیاد دارد. رعایای اغلب مزارع کنار رودخانه در این قریه منزل و مسکن دارند. در ابتدای این دولت مالیاتی بر آنجا بسته شد، ولی در تعدیل جدید مالیات او را علاوه نموده‌اند. محل با قابلیت و استعداد است. محصول شتوی آنجا جو و گندم است. محصول صیفی آنجا جوزق و کرچک و هندوانه و خربزه است، و محصول باغات آنها چون هوای معتدل دارد، هم میوه گرمسیری، و هم میوه بیلاقی

دارد. جنگل، و نوکر دیوانی ندارد. ایل بختیاری و رعیت دیگر و سادات در آنجا منزل دارند. به قدر بیست و پنج خانواراند.  
مالیات: ۱۰۰ تومان.

قریه امیرآباد: آبادی ای می باشد متوسط. نهری از رودخانه دارد. مالیاتی در ابتدای دولت بر آنجا بسته شد. باغات مختصری دارد. یک دانگ آنجا وقف شاه نجف علیه السلام است. محصول شتوی آنجا جو و گندم است. محصول صیفی جوزق و کرچک و هندوانه است. رعیت آنجا بختیاری است. در کنار رودخانه واقع است. جنگل، و نوکر ندارد. مالیات آنجا موافق تعدیل جدید، بعد از وضع ملک وقفی شاه نجف: ۱۳ تومان و ۲۰۰ دینار.

قریه سیاه کوه: در نزدیکی قریه راونج واقع است. ملکی اهالی قریه راونج است، و آب از رودخانه برمی دارد. چند نفر خانوار بختیاری در آنجا منزل دارند که گوسفند و حشم دارند، و جزئی زراعتی هم در آنجا می نمایند. مالیات آنجا موافق تعدیل جدید: ۴ تومان.

قریه زرقان علیا و سفلی: ملکی جناب حاجی ملا محمد کاشی است. رعیت آنجا قدری بختیاری و قدری نراقی است. محصول آنجا جو و گندم و جوزق و کرچک است. نهر معتبری از رودخانه دارد. مالیات آنجا موافق تعدیل جدید: ۳۰ تومان.  
قریه محمدآباد: ملکی جناب حاجی ملا محمد است. نهری از رودخانه دارد. رعیت آنجا قدری بختیاری و قدری نراقی است. محصول آنجا جو و گندم و جوزق است. در تعدیل جدید، مالیات بر آنجا بسته شده است: ۲۰ تومان.

مزرعه مزور: ملکی آن جناب ایضاً می باشد. رعیت آنجا ساکن قریه محمدآباد است، بختیاری می باشند. نهری از رودخانه دارد. محصول آنجا جو و گندم و جوزق و کرچک است. در تعدیل جدید مالیات بر آنجا بسته شده است: ۱۰ تومان.

مزرعه خالقی: ملکی جناب حاجی ملا محمد است. ملکی بسیار معتبر دارد. نهری بسیار خوب از رودخانه دارد. رعیت آنجا محلاتی و نراقی است. محصول گندم و جو و جوزق است. مالیات موافق تعدیل جدید: ۴۰ تومان.

قریه چم آسیا: یک آسیاگردان نهر آنجا آب دارد. سکنه آنجا بختیاری است. محصول آنجا جو و گندم و جوزق و هندوانه است. مالیات آنجا: ۲۰ تومان.

قریه مشهور به «مزرعه نو»: ملکی حسین خان مهاجر است. نهری از رودخانه دارد. نزدیک محلات است. رعیت آنجا بختیاری است. محصول آنجا جو و گندم و جوزق و کرچک و خربزه و هندوانه است. مالیات آنجا موافق تعدیل جدید: ۱۰ تومان.

قریه افشه جرد: در زیر قریه نخجیروان خالصه است. آب از رودخانه برمی دارد. آبادی بسیار معتبری دارد. در تعدیل جدید مالیات بر آنجا بسته شده است. محصول آنجا جو و گندم و جوزق و بهاره است. قلعه و سکنه دارند. [مالیات: ۴۱ تومان و ۷ هزار و ۵۰۰ دینار.

قریه حسن آباد: واقع در فوق قریه نخجیروان است. رعیت آنجا بختیاری است. نهری از رودخانه دارد. محصول آنجا جو و گندم و جوزق و کرچک است. در تعدیل جدید مالیاتی بر آنجا بسته شده است: ۲۷ تومان و ۶ هزار.

قریه حسین آباد: در وسط افشه جرد و نخجیروان واقع است. آبادی مختصری دارد. سکنه آنجا مردم بختیاری است. محصول آنجا جو و گندم و جوزق و کرچک. نهر از رودخانه دارند. مالیات در تعدیل جدید بسته شده است: ۹ تومان.

چون رعایای حواشی رودخانه اغلب بختیاری است، و یا آنکه ساکن محلات و نیمور و راونج و نخجیروان می باشند، مفصلاً به شرح تعداد نفوس آنها پرداخت و هر جا قلعه و سکنه داشت، ذکر قلعه آنها نموده شد. الامر العالی مطاع.<sup>۱</sup>

۱. پس از این در نسخه اساس، فهرستی است با عنوان: «خلاصه تعداد نفوس بلده و بلوکات و ایلات دارالایمان قم که در جزو محل خود نوشته شده»، در پنج صفحه، عیناً آنچه در ذیل وصف ایلات و توابع شهر یاد شده بود، بی هیچ نکته اضافی.

● سید حسین مدرسی طباطبائی، قمنامه (قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله ۱۳۶۴ ش)، ص ۸۵ - ۱۷۱.

## گزارش وضعیت قم در سال ۱۳۳۳ ش

مهدی سراج انصاری

**چکیده:** گزارشی از وضعیت اجتماعی و فرهنگی قم در سال ۱۳۳۳ شمسی با این عناوین است: محاسن و معایب سوگواری عاشورا در قم، نظام درسی و تحصیلی حوزه علمیه قم، نادرستی نظریه جدایی دین از سیاست، مجله خواندنی‌ها و گزارش آن مجله از حوزه قم، رشد حوزه علمیه قم در سایه زعامت آیت‌الله بروجردی، ضرورت وجود درس تفسیر در حوزه و تخصصی شدن رشته‌ها، چند پیشنهاد برای اجرای تدریس قرآن در حوزه، اخلاق و لزوم تدریس آن در آن، خدمات علمی آیت‌الله بروجردی و مبارزه با بی‌دینی و فساد.

گزارش این سفر هفتاد و دو روز نویسنده به قم و دیده‌ها و شنیده‌های او، بسیار خواندنی و جذاب و حاوی اطلاعات دقیق از اوضاع اجتماعی و مذهبی مردم و طبقات مختلف اجتماعی به خصوص طبقه روحانیت است.

درددل‌ها و نظرات اصلاح طلبانه نویسنده درباره نظام تعلیم و تربیت حوزه بسیار قابل تأمل است: این همه سخنانی که درباره قرآن به عرض رسید، دردهایی بود که از قلم یک نفر خادم دین بدون غرض تراوش نمود. آنها را نباید سرسری گرفته و مانند سایر سخنان با بی‌اعتنایی تلقی کرد. امروز قرآن بی‌نهایت خوار شده است. قرآن کتاب آسمانی ماست. قرآن اساس دین ماست... قرآن باید در حوزه‌های علمیه در رأس کتاب‌های تدریسی قرار بگیرد و تفسیر آن از مهم‌ترین دروس در برنامه‌های تحصیلی گنجانده شود... در آزر مصر تا چه اندازه به قرآن و تفسیر آن

اهمیت داده می‌شود. اغلب طلاب در ازهر حافظ قرآن هستند و برعکس، در تمام کشور ایران حتی یک نفر طلبه پیدا نمی‌شود که حافظ قرآن باشد. کلید واژه: تاریخ معاصر قم، حوزه علمیه قم، آسیب‌شناسی رفتارهای اجتماعی.

✱

### اهمیت قم برای جهان اسلام

در شهریور ماه گذشته [سال ۱۳۳۳] که مصادف با دهه عاشورا بود، مسافرتی به قم نموده و تا آخر آبان ماه (هفتاد و دو روز) در آن شهر مذهبی اقامت نمودم، و از نزدیک ناظر اوضاع دانشگاه بزرگ اسلامی - که تحت سرپرستی حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی، رهبر ده‌ها میلیون شیعه، آقای حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی، دامت علی رؤوس الانام برکاته، اداره می‌شود - بودم. راستی شهرستان قم که یک تاریخ درخشان مفصلی دارد، از برکت وجود حضرت معظم‌له سر و صورتی به خود گرفته است.

اینکه گفتم قم یک تاریخ درخشانی دارد، البته بر ارباب تتبع پوشیده نیست که این شهرستان در سرتاسر کشور ایران، تنها شهر مقدسی است که در طی قرون گذشته، پیوسته گهواره دانش و مرکز علما و مربیان بزرگ دینی بوده، و جایگاه یاران با وفای پیشوایان دین، و نشیمنگاه فقهای بزرگ و علمای سترگ بوده است، و علاوه از امامزادگان نامی که در این شهر زندگی نموده و مانند ستارگان در شهر و اطراف شهر مدفون هستند، عده مهمی از بزرگان دین و دانش نیز مانند علی بن بابویه، زکریا بن آدم، علی بن ابراهیم - صاحب تفسیر - محمد بن قولویه، زکریا بن ادریس، آدم بن اسحاق و میرزای قمی در آن سرزمین مقدس مدفون است که هر یک در زمان خود قهرمان فضل و دانش و رهنمای اهل بینش بوده است.

آنچه به اهمیت قم افزوده و قلوب میلیون‌ها نفوس مسلمانان جهان را به خود جلب نموده است، مدفن شریف حضرت معصومه علیها السلام بانوی معظمه اسلامی دختر هفتمین پیشوای دین (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) و خواهر هشتمین امام مسلمین



حضرت رضا - روحی فدا - و عمه نهمین قائد اهل یقین حضرت جواد الائمه علیهم السلام می باشد که مانند ماه فروزان در وسط انجم تابان می درخشد، و کشش معنویت وی قلوب هواخواهان و علاقه مندان خود را به سوی بارگاه با عظمت خویش می کشد، و هر سال و هر ماه و هر هفته و بالاخره هر روز، قافله پشت سر قافله، برای عتبه بوسی درگاه پرشکوهش روانه می گردد، و دائماً یک عده از شیعیان باوفای اهل بیت عصمت و طهارت پروانه وار دور آن شمع فروزان خاندان نبوت می گردند، و هر کس به اندازه معرفت خود در آن آستان مقدس، حوائج دنیوی و اخروی خود را از درگاه احدیت مسئلت می نماید و نتیجه می گیرد.

مقصود اینکه شهرستان قم از هر حیث دارای اهمیت است، و بعضی از اخبار اهل بیت هم حاکی است که قم پناه مؤمنین است؛ یعنی هر جا را بلا بگیرد، قم مصون از بلا خواهد ماند، چنان که تا حال ایادی بیگانه بسیار تلاش کرده اند که دامان پاک قم را با سیاست های سرخ و سیاه آلوده نمایند؛ ولی در هر موقع با اشکالی جلوگیری شده، و بالاخره قم از حوادث مصون مانده است. علت آن نیز روشن است و آن این است که چون شهرستان قم مرکز روحانیت و محل حوزه علمیه بوده، و همیشه در رأس آن حوزه یک یا چند نفر از شخصیت های بزرگ علمی و روحانی قرار گرفته است، لذا در مواقع احتمال خطر با تدابیر عاقلانه و طرح نقشه های خردمندانه، از بروز حوادث جلوگیری شده است.

اگر یادتان باشد، در دوره بیست ساله قبل از شهریور ۱۳۲۰ بر قلب روحانیت خنجر مؤثری زده شد که همه تصور می کردیم بساط روحانیت اسلامی برای همیشه از کشور ایران برچیده شد؛ ولی تدابیر خردمندانه مرحوم رضوان جایگاه حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم [حائری] (متوفای ۱۳۵۵ ق/ ۱۳۱۵ ش) - اعلی الله مقامه - در قم از یک سو، و نقشه های مؤثر - علیین آرامگاه - حضرت آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی - طاب ثراه - [متوفای ۹ ذی الحجّه ۱۳۶۵/آبان ۱۳۲۵] در نجف از سوی دیگر، نه تنها منویات خائنانه دشمنان دین و دانش را نگذاشتند عملی شود، بلکه ریشه روحانیت را محکم تر نمود. بنابر این،

سیاست اسلامی که یک رکن بزرگ خلل‌ناپذیر دیانت است، پیوسته در محیط آرام عقل و فکر و حزم و اندیشه اثرات خود را نشان می‌دهد، و همواره مشت محکمی به دهان یاوه‌گویان اجانب و پست‌فطرتان اراذل که دم از انفکاک سیاست از دیانت می‌زنند، می‌گوید: این‌گونه سیاست‌های عاقلانه است که رهبران روحانی مسلمین را همیشه وادار می‌نماید که جلو سیاست‌های سرخ و سیاه را بگیرد، و حوزه‌های علمیه نجف و قم را از گزند حوادث محفوظ نگه دارد. پس در این صورت قم از آسیب حوادث همیشه مصون بوده، و فعلاً نیز که شخصیت بارزی مانند حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی - دامت برکاته - عهده‌دار اداره حوزه علمیه قم می‌باشند، و بعد از این نیز با ایمان کامل عرض می‌کنم که این رشته یا نظیر آن خواهد بود تا قم را از بلا محفوظ بدارد. این است عقیده شخصی من. دیگران هر چه می‌خواهند بگویند مختارند.

#### سوگواری عاشورا در قم، محاسن و معایب

بخشید جمله معترضه ما بسیار مفصل شد. اکنون به مقصود خود پرداخته و قسمتی از مشاهدات خود را برای خوانندگان محترم نامه هفتگی آیین اسلام شرح می‌دهم [حاج سراج در اینجا، پس از دیدن مراسم سوگواری عاشورا در قم، ضمن شرح مبسوطی از لزوم سوگواری برای امام حسین علیه السلام و بیان مشروعیت و علت آن می‌نویسد:]

پیروان مکتب تشیع، موجودیت و شخصیت خود را در میان ملل دنیا با دو چیز حفظ می‌کنند: یکی اقامه عزاء، و دیگری زیارت قبر ائمه هدی - علیهم آلاف التحية و الثناء - است. اگر بنا شود که راه زیارت مسدود و شعائر عزادارن نابود گردد، عمل دیگری که در میدان شناسایی بتواند جایگزین آنها واقع شود نیست، و مسجد و محراب هم نمی‌تواند عهده‌دار اثرات آن دو چیز بشوند.

بنابر این، آنهایی که زبان اعتراض بر اقامه عزاء یا زیارت قبور می‌کشایند، مقصودشان جز از میان بردن موجودیت شیعی‌گری چیز دیگر نیست، و اگر شیعیان در این مبارزه شکست خورده و تسلیم شوند، باید برای همیشه فاتحه مذهب تشیع

را خواند؛ زیرا عمل اختصاصی دیگر ندارد که با آن عمل متظاهر شود، و موجودیت خودشان را به دنیا نشان دهند.

چیزی که هست و دارای اهمیت فوق‌العاده می‌باشد، آن است که پیروان مکتب تشیع باید در اقامه عزاداری مرتکب اعمالی نشوند که بسیار زننده باشد. باید اوضاع کنونی جهان را نیز در نظر بگیرند، و ظاهر شرع مقدس اسلام را شدیداً مراعات کنند، و کاری نکنند که وسیله حمله دشمنان و بهانه و بدگویی آنان باشد.

امروز ما می‌بینیم که تبلیغات در هر رشته عکس‌العمل‌های مؤثری دارد، و تبلیغات به اندازه‌ای مؤثر است که می‌تواند بر چهره زیبای حق، پرده باطل بکشد، و با هیکل زشت، باطل را یک موجود زیبایی معرفی نماید. مثلاً وقتی که در میان اعمال عزاداری، یک عمل ناروایی ... مشاهده می‌شود، دشمنان ما همان عمل را به رخ جهانیان کشیده و در اطراف آن، آن قدر تبلیغات می‌نمایند که آن مرد آمریکایی یا آن دانشمند اروپایی، چنین تصور می‌کند که مکتب تشیع مروج چنین اعمالی است، و به همین مناسبت با نظر تحقیر به آن مکتب مقدس می‌نگرند.

این حقیقت را سیزده قرن پیش، رهبر معظم ما، پیشوای ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در یک جمله کوتاه بیان فرمود، و آن جمله این است: «کونوا لنا زیناً و لا تکنوا علينا شیناً؛ یعنی شما پیروان مکتب تشیع به وسیله کارهای نیک سبب سربلندی ما باشید، و کاری نکنید که برای ما مایه ننگ و عار باشید.» حتی در دنباله این جمله می‌فرماید: «وقتی که شما پیروان ما کار بدی کردید، و اعمال ناروایی را مرتکب شدید، دشمنان ما آن اعمال را از ناحیه ما و اثر تربیت ما خواهند پنداشت، و خواهند گفت که مکتب جعفر بن محمد است که چنین پیروان بدکرداری را تربیت نموده است.»

آری کارهای زننده از قبیل قمه زدن، و قفل به تن کردن، و نظایر آنها سبب آبروریزی مکتب تشیع می‌شود، و بیگانگان چنین تصور خواهند نمود که این‌گونه اعمال از آیین مذهبی تشیع است، و حال آنکه آیین جعفری و مذهب تشیع، منزّه و مبرا از این قسم اعمال ناروا بوده و می‌باشد.

باز باید در اینجا تکرار کنم که مراسم عزاداری با این قسم که مشاهده می‌شود، مربوط به آیین مذهب تشیع نیست؛ یعنی هیچ‌گاه مکتب جعفری دستور نداده است که مراسم عزاداری را با این کیفیت که امروز در شهرهای ایران و عراق و هندوستان و ... مرسوم است، برپا نمایند. پس همه این مراسم از ناحیه خود شیعیان و با سلیقه خود آنان برپا می‌شود، و به طوری که گفتیم اقامه آن مراسم از محبت قلبی و علاقه شدیدی که نسبت به مقام مقدس حسینی - ارواحنا فداه - دارد، سرچشمه می‌گیرد. البته برای ابراز محبت و اظهار علاقه هم حد و حدودی نمی‌توان تعیین نمود، مگر اینکه مخالف با قوانین مقدسه اسلام باشد.

چیزی که هست باید مراسم نام برده، عقلایی و منزّه از اعمال ناروا باشد، و بهانه به دست دشمنان دین ندهد، خصوصاً شهرهای مذهبی و علی‌الخصوص شهرستان قم که مرکز فرهنگ اسلامی و کانون تعلیم و تربیت است، باید اهالی محترم آن برای دیگران آینه کمالات، و مرآت تقوا و فضیلت باشند. شایسته نیست که ساکنین یک چنین شهر مقدسی که مورد توجه جهانیان است، اعمالی را به عنوان مراسم عزاداری مرتکب شوند که سبب سرافکنندگی بزرگان دین و رهبران مسلمین گردد.

من در دهه عاشورا در قم ناظر جریانی بودم که هیچ‌گاه با حیثیت و معنویات قم متناسب نبود؛ زیرا کسانی که از خارج وارد این شهر مقدس می‌شوند، انتظار دارند که از رفتار و کردار ساکنین آن و جریانات مذهبی آن، و مخصوصاً از کیفیت عزاداری آن، سرمشق بگیرند؛ ولی وقتی می‌بینند اهالی محترم قم موکب‌های عزارا برخلاف اصول متعارف به راه انداخته‌اند، با نظر تحقیر به موقعیت قم نگاه نموده و سخت عصبانی می‌شوند، و می‌گویند: درست است که پیشوایان دین مقدس اسلام برای اقامه عزا اصول و مواردی تعیین فرموده‌اند، و فقط استحسان عزاداری و گریه کردن و گریاندن و نوحه سرایی نمودن را ضمن اطلاقات بیان فرموده‌اند، ولی اجازه نداده‌اند که هر کس، هر چه دلش بخواهد، به عنوان عزاداری مرتکب شود. اگر این طور باشد، یعنی هر کس هر چه دلش بخواهد به عنوان عزاداری مرتکب شود، باید به اساس دین و مذهب و تعلیمات قرآن برای همیشه فاتحه

خواند؛ زیرا اسلام از طلوعش با فساد و کارهای زشت و ناروا مبارزه کرده است. چگونه ممکن است به پیروان خود، ارتکاب اعمال ناشایسته را اجازه دهد؟ بنابراین این روح اسلام از کارهای زشت و نادرست بیزار است.

عزاداری و گریه کردن و گریانیدن و نوحه سرایی در مصیبت سالار شهیدان حضرت اباعبدالله - روحی فداه - بسیار خوب و لازم و مستحسن است؛ اما اعمالی که هیچ ربطی به عزاداری و گریانیدن ندارد، بلکه صرفاً وحشی‌گری و دیوانگی و برای بازی کردن و تفنن و تشریفات باشد، نه تنها مستحسن نیست، بلکه قبیح و مستهجن است؛ مثلاً افراشتن بیدق‌ها، سینه زدن، و دسته جمعی نوحه خواندن و نظایر آنها در گریانیدن شاید مؤثر باشد؛ اما قمه زدن و زنجیرزدن و شتر آوردن و بالای شتر طبل زدن و نظایر آنها، جز مسخره کردن و بازی کردن چیز دیگری نیست. اگر پدر شما یا محبوب شما کشته شود، و کسانی پیدا شوند که بر شتر سوار شده و طبل جلو جهاز شتر بگذارند، و دو چوب به دست گرفته و به طبل بکوبند، آیا مایه رنجش شما و سبب تکدر خاطر شما نمی‌شود؟ حتماً شما از این عمل ناروا منزجر می‌شوید. این‌گونه اعمال نظیر رقصیدن در ماتم است. باید غیرتمندانه شیعه و هواخواهان حسین علیه السلام جداً از این‌گونه اعمال جلوگیری نمایند.

امسال در قم نظیر این اعمال دیده می‌شد، و خیلی هم زننده و خنک و زشت بود. امیدوارم که سال آینده اهالی غیرتمند قم از این‌گونه اعمال جلوگیری نمایند، و نگذارند حیثیت یک مرکز مهم علمی با این‌گونه اعمال ناشایسته آلوده گردد، و زبان بدگویی دشمنان باز شود. امروز اوضاع جهان جوری نیست که هر کاری در هر نقطه‌ای از نقاط دنیا مستور و مخفی بماند، بلکه هر کاری در هر جا مشاهده شود، فوراً به تمام نقاط دنیا پخش می‌گردد. مثلاً اگر از همان موکب‌های عزا فیلم‌برداری شود، فیلم‌برداران می‌توانند فوری عین جریانات را از نظر اهل دنیا بگذارند. بنابراین این چقدر مایه سرافکنندگی و شرمساری است که اگر فیلم آن موکب‌ها در میان سایر ملل دنیا نمایش داده شود؟ آیا برابر یک چنین تبلیغات مؤثر، چگونه می‌توانیم عظمت اسلام و اهمیت مرکز علمی قم را برای جهانیان تبلیغ نماییم؟

من می دانم این سخنان من که آغازش طرفداری از اقامه عزا، و پایانش نکوهش از اعمال ناشایسته عزاداران است، مسبب رنجش دو تیپ متجدد و خرافاتی خواهد بود، آن یکی مرا مرتجع، و این دیگری مرا متجدد بی ایمان خواهند نامید، ولی چه بکنم که عین حقیقت را ناچارم بیان کنم، و از تهمت ارتجاع و یا ناسزای تجدد مآبی نهراسم. تکلیف شرعی خود می دانم که حقایق را بیان کنم، اگر چه مطبوع خاطر این و آن قرار نگیرد.

من معتقدم که باید برای بقای جهان تشیع، مراسم عزاداری در همه سال، در همه جا برپا شود. مجالس روضه خوانی و محافل تبلیغی و دستجات عزاداری از هر قبیل اقامه شود، و در عین حال از حدود نزاکت و ادب و مقدرات شرع مقدس اسلام خارج نشود.

مطلبی در قم شنیدم که مایه تأثر شدید و سبب تأسف فوق العاده من گردید. شاید خوانندگان گرامی هم بی اندازه متأثر شوند. امیدوارم که مطلب مزبور صحت نداشته باشد، آن مطلب این است:

حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای بروجردی - مُد ظله العالی - که رهبری شیعیان جهان را به عهده گرفته و دارای ریاست عامه می باشند و حوزه علمیه قم نیز با رهبری حضرت معظم له اداره می شود، از جریانات نامطلوب بعضی از موکب های عزا اظهار انزجار فرموده، و مخالفت خود را با اعمالی که مناسب با جهان تشیع نبوده، و مخصوصاً شایسته یک شهر مقدس نمی باشد، ابراز نموده اند؛ ولی متأسفانه بعضی از گردانندگان دستجات عزا گفته اند: ما دوازده ماه سال را در تمام امور به حضرت آیت الله مراجعه نموده و از ایشان تقلید می کنیم، ولی دهه عاشورا را در عزاداری از معظم له تقلید نخواهیم نمود، بلکه از آنچه که خود ما تشخیص می دهیم، پیروی خواهیم کرد!

من نمی دانم این سخن تا چه اندازه درست است؛ ولی در میان مردم قم چنین سخنی شهرت یافته بود. اگر چنانچه جریان مزبور صحیح باشد، بسیار مایه تأسف است؛ زیرا:

اولاً: حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی، نایب امام علیه السلام است، و رد فرمایش ایشان، رد فرمایش امام علیه السلام است.

ثانیاً: شهرستان قم متعلق به اشخاص معدود نیست، بلکه متعلق به تمام شیعیان جهان است؛ یعنی از نظر واقع بین، شیعیان جهان به آن سرزمین مقدس علاقه مخصوص دارند، و هیچگاه مایل نیستند، حیثیت و شرافت آن به وسیله اعمال ناشایسته و رد امر نایب امام لکه دار شود.

ثالثاً: محققاً اکثریت اهالی محترم قم، مردمان متدین و صلحا و متعصب در دین و مذهب هستند، و ابداً راضی نیستند که آبروی علم و دین با ارتکاب کارهای زشت از میان برود.

رابعاً: دشمنان دین و اعدای مسلمین، همواره در کمین نشسته و مترصد بهانه هستند تا بتوانند به مقاصد شوم خود نایل آیند، و مخصوصاً نسبت به قم که کانون فضل و دانش و دانشگاه مهم اسلامی است، با عینک ذره بین نگاه می کنند و می خواهند با لکه دار نمودن، آن مرکز فضیلت و تقوا را متزلزل ساخته، و حقایق اسلامی را در نظر مردم دنیا یک مشت خرافات معرفی کنند.

خامساً: وقتی که روح تمرد از اوامر رهبر بزرگ اسلامی حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی - مُد ظله العالی - در شهری که مرکز قانون گذاری اسلامی است تقویت بشود، دیگر در سایر شهرها چه امیدی به اطاعت مردم توان پنداشت؟ بنا بر این امیدوارم که شهرت مزبور، مانند اغلب شهرت ها بی اساس باشد، و اهالی محترم قم که در ترویج دین مقدس اسلام و اشاعه مذهب جعفری علیه السلام از اول پیشقدم بوده و تاریخ درخشانی دارند، با نهایت حزم و احتیاط مراسم عزاداری و موکب های عزا را برپا نمایند، و نگذارند در این عصر پر شور و شر، تاریخ با عظمت قم لکه دار شود.

در قم مجالس عزاداری در خانه ها و تکایا فراوان بود، و مخصوصاً و عاظ محترم و مبلغین اسلامی، شب و روز در منابر با بیانات شیوای خود عظمت اسلام و اسرار نهضت مقدس حضرت خامس آل عبا - ارواحنا فداه - را به سمع حاضرین

می‌رساندند، و مردم نجیب قم و زوار آستانه مقدس حضرت معصومه علیها السلام صبح و شام در مجالس مزبور حاضر شده، و از بیانات مؤثر اهل منبر استفاده می‌کردند، و صبح‌ها از ساعت چهار به ظهر مانده تا ظهر مجلس باشکوهی در منزل حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی - دامت برکاته - منعقد بود، و ازدحام مردم در این محفل مقدس بیشتر از جاهای دیگر بود، و حضرت آیت‌الله هم دو ساعت به ظهر مانده از اندرون تشریف می‌آوردند، و میان احساسات شدید مردم، وسط علما و حُجج اسلام و اهل علم که سر تا سر ایوان و اتاق‌ها را فراگرفته بود می‌نشستند، و با مردم در سوگواری شرکت می‌نمودند، و دستجات عزا هم برای عرض تسلیت با نظم و ترتیب می‌آمدند و نوحه‌سرایی نموده، و در خاتمه به معظم‌له دعا می‌کردند. این عمل تا روز سیزدهم محرم ادامه داشت، و از سیزده محرم به این طرف، مراسم عزاداری دسته جمعی پایان یافته، و موکب‌های عزا تعطیل می‌گردید. ولی تا آخر ماه صفر مجالس عزاداری و محافل و عظ و خطابه همچنان در منازل و تکایا ادامه داشت.

#### موکب‌ها باز به راه افتادند

روزهای بیست و هشتم، و بیست و نهم، و سی‌ام ماه صفر، به مناسبت وفات حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و شهادت حضرت امام حسن علیه السلام و امام رضا علیه السلام بار دیگر اوضاع قم قیافه خود را عوض نموده، و موکب‌های عزا به راه افتادند، و دسته‌های گوناگون با دستگاه‌های شبّه و شبیه‌گردون‌های مختلف، یکی پس از دیگری از درب شمالی صحن نو وارد شده، و پس از انجام مراسم عزاداری، از درب جنوب خارج می‌شدند، و جلو هر دسته‌ای از شترهای طبل‌دار و شتردارانی که طبل می‌زدند نمودار بوده، و مخصوصاً صدای طبل مانع از شنیدن صداهای شبیه‌گردون‌ها بود، و جلو هر دستگاه شبیه، تابلویی نصب شده بود که در آن تابلو تیترا دستگاه شبیه نوشته شده بود، تا هر بیننده به وسیله خواندن آن تیترا بداند دستگاه شبیه راجع به کدام قضیه و مربوط به چه موضوعی است.



این دستگاه‌ها تمام جریانات ستم‌گری‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس را نشان می‌دادند، و مظلومیت خانواده پیامبر اسلام ﷺ را در نظر مردم مجسم نموده، و هر کسی را منقلب می‌ساختند؛ ولی مناسب با عالم تشیع و مخصوصاً با یک شهر مقدس دینی نبود. به هر حال با طلوع ماه ربیع‌الاول تمام بساط‌های عزا و دستگاه‌های شبیه و موکب‌های عزاداری برچیده شد.

در پایان این موضوع باید به عرض خوانندگان گرامی برسانم که موضوع عزاداری و اقامه مجالس عزا و به راه انداختن دستجات تعزیه‌داری و زنجیرزدن و سینه‌زدن و قمه‌زدن و قفل به تن کردن و شبیه در آوردن و نظایر آنها، از دو جهت مورد بحث ما بوده است: یکی از جهت اعتراض کسانی است که خودشان به هزارها اعمال ناروا به کارهای زشت ملوث‌اند، و از ارتکاب هیچ جرمی باک ندارند. مثلاً شراب می‌خورند، قمار می‌کنند، در مجالس بی‌عفتی شرکت می‌نمایند، کباب‌ها و سینماها و تآثرها را رونق می‌دهند؛ سپس می‌نشینند از مراسم عزاداری انتقاد می‌کنند.

آری این گروه بی‌بند و بار هستند که دلشان می‌خواهد در جامعه فقط خودشان فعال مایشاء باشند. اگر در حقیقت به معتقدات آنان رسیدگی شود، خواهید دید که اکثر آنها نه تنها بی‌دین و لامذهب هستند، بلکه در دشمنی با دین پافشاری هم می‌کنند. ما در آغاز بحث، روی سخنان به این‌گونه اشخاص متوجه بود، و مقصود ما این بود که اگر بنا باشد نفس عمل مورد اعتراض قرار گیرد، اعمال آنان به مراتب زشت‌تر و زیان‌آورتر و بدتر از اعمال کسانی است که در ایام سال چند روزی به عنوان تقدیر از فداکاری یک شخصیت ممتاز مذهبی مرتکب می‌شوند. بدیهی است که عکس‌العمل اخلاقی و سیاسی و اقتصادی آنان مؤثرتر و بدتر از عکس‌العمل اعمال اینان بوده و می‌باشد. و علاوه بر این، غرض آن تپ که از معترضین، تنها اعتراض بر زنجیرزدن و قمه‌زدن و شبیه‌درآوردن و نظایر آنها نیست، بلکه غرضشان عزاداری از هر رقمش که باشد، برچیده شود، حتی مجالس عادی و محافل ساده عزاداری هم نباید برپا شود، منتها فقط نسبت به آنها نمی‌توانند اعتراض کنند. این است که ما می‌گوییم این‌گونه معترضین، بهتر

آن است که اول به اعمال ناشایسته خود توجه کنند، و ببینند که با اعمال خود چه ضربت‌های مهلکی بر پیکر جامعه فرود می‌آورند، سپس اعمال دیگران را مورد اعتراض قرار دهند.

جهت دیگری که در این موضوع مورد بحث بود، نفس اعمال نام برده و زیان‌هایی که از نقطه نظر مذهبی به جامعه مسلمان و گروه شیعیان وارد می‌آید، بود و می‌باشد. ما گفتیم که باید پیروان مکتب جعفر بن محمد - ارواحنا فداه - کارهایی را انجام ندهند که مایه سرافکنندگی جهان پاک تشیع، و بدنامی پیشوایان بزرگ و مقدس مذهبی ما باشد. این است صراحتاً به عرض می‌رسانم که عزاداری و اقامه مجالس عزا که مشتمل بر روضه‌خوانی و وعظ و خطابه و ارشاد مردم باشد، در این عصر که از هر جهت راه دعوت مردم به سوی حق و امر به معروف و نهی از منکر بسته شده است، بسیار لازم و ضروری است، و مخصوصاً بیان تاریخ عظمت حسینی و علل نهضت مقدس آن بزرگوار خیلی اهمیت دارد، و همچنین عزاداری دسته جمعی که خارج از حدود نزاکت نباشد، و فقط به خواندن نوحه و مرثیه اکتفا شود مستحسن، بلکه لازم است؛ اما بقیه امور باید موقوف شود، تا زبان بدخواهان و دشمنان بسته گردد، و مبلغین اسلامی هم بتوانند با دلایل عقلی و منطقی جلو زبان یاوه‌گویان را بگیرند.

### نظام درسی و تحصیلی حوزه علمیه قم

در ایام عزا اغلب محصلین علوم دینی و دانشجویان دانشگاه قم برای تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر، به اطراف و اکناف شهرستان‌ها مسافرت نموده بودند. از این جهت تا چهاردهم محرم الحرام، عده دانشجویان دانشگاه قم شاید به هزار نفر نمی‌رسید؛ ولی پس از دهه عاشورا از روز چهاردهم به بعد، آقایان متدرجاً مراجعت می‌نمودند، تا اینکه روز شانزدهم عده حاضرین در قم به قدر کفایت رسید، و دروس آغاز گردید، و حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی - مُدظله‌العالی - برای تدریس به محل درس تشریف آورده، و بحث خود را که در مسئله قرائت نماز بود، آغاز

کردند. رفته رفته به عده طلاب افزوده شد، تا به حدی که در مجلس درس حضرت آیت الله بروجردی در حدود پانصد الی شش صد نفر حاضر می شدند. البته این عده کسانی بودند که دوره های ابتدایی و متوسط دروس دین را طی نموده، و برای درک دروس نهایی آماده بوده اند.

در اینجا لازم است شیوه تحصیلی علوم دینی را به عرض خوانندگانی که از آن شیوه مطلع نیستند، برسانم:

اصولاً در تحصیل علوم دینیه قیودات مانعه از ترقی و تکامل وجود ندارد، و برنامه ای که استعداد فطری او را محدود کند در میان نیست، بلکه هر کس می تواند از ابتدا وارد تحصیل علوم دینیه بشود و آزادانه تحصیل کند. این روش بسیار خوب و دارای مزایای زیادی است. این روش برخلاف روش فرهنگ عمومی کشور، راه ترقی را به روی محصلین نبسته است؛ زیرا در برنامه های فرهنگی کشور اولاً تا سن شش ساله بچه ها را از تحصیل منع کرده اند. ثانیاً دروسی را تنظیم نموده اند که با فهم قاصر کودکان متناسب باشد، و هیچ استثنایی هم در این مورد قائل نشده اند. در ثانی دروس متعدده در رشته های گوناگون معین کرده اند که تا پایان مدت تحصیل، دانشجوی بیچاره در هیچ رشته معلومات کافی نخواهد داشت. رابعاً معنویات به کلی حذف شده، به طوری که یک دکتر فارغ التحصیل با یک مهندس جوان تحصیل کرده، از اصول معنویات به اندازه یک بچه طلبه اطلاعی ندارد.

شما ملاحظه فرمایید که در این برنامه ها چقدر بی مبالاتی شده است؟ در این برنامه ها اولاً استعدادات بعضی از بچه ها ضایع می شود؛ زیرا استعدادات یکنواخت نیست. ممکن است در حدود پنج نفر یا اقلاً دو نفر پیدا شوند که در سن چهار سالگی و پنج سالگی، دوره ابتدایی را به پایان برسانند، و تا سن دوازده سالگی تمام دوره های متوسط و عالی را طی کنند؛ متأسفانه برنامه های فعلی فرهنگ ما جلوی این گونه ترقیات را گرفته است.

بنابر این دیگر امیدی نیست که شخصیت‌های ممتازه‌ای مانند ابوعلی سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، شیخ بهایی و نظیر اینها از این مدارس با این برنامه‌ها پیدا شوند؛ در حالی که بدون تردید میان این همه دانش‌آموزان و دانشجویان اشخاصی هستند که دارای ذکاوت و حافظه حیرت‌آورند؛ ولی باز باید یک سال در آن کلاس عمر خود را ضایع کنند تا مطابق برنامه عمل شده باشد.

ثالثاً<sup>۱</sup> به طوری که میان دانش‌آموزان و دانشجویان اشخاص فوق‌العاده پیدا می‌شوند، اشخاص کم‌فهم و تنبل نیز پیدا می‌شود. بلکه ممکن است بیشتر از آنها چنین باشند. با این وصف تنظیم‌کنندگان برنامه‌های فرهنگی چگونه توانسته‌اند دروس متعدده از رشته‌های مختلفه علوم را بر آنها تحمیل کنند؟ آن دانش‌آموز و دانشجویی که نمی‌تواند دروس را حاضر نماید، چطور می‌تواند شش درس را در هر روز حاضر کند؟ از این‌روست که اگر در امتحانات فعل و انفعالی نشود، بدون تردید هشتاد درصد رفوزه می‌شوند؛ ولی توصیه‌ها و رشوه‌ها حقوق بیست درصد را ضایع نموده، و هشتاد درصد را می‌قبولاند، و این خود یکی از بدبختی‌های این کشور است.

رابعاً معلمین و آموزگاران آزموده و کاردان بسیار کم است. اغلب آنها همان‌ها هستند که با فعل و انفعال دیپلمه یا لیسانسه شده‌اند؛ در سر کلاس نمی‌توانند وظیفه سنگینی که به عهده گرفته‌اند، از عهده برآیند.

خامساً محیط دبستان‌ها و دبیرستان‌ها، بلکه دانشسراها و دانشکده‌ها، و بالاخره دانشگاه‌ها فاقد معنویات می‌باشند. آنچه در آن محیط‌ها نیست، فقط معنویات است و بس. اگر تربیت‌های خانوادگی بعضی خانواده‌های متدین نباشد، اگر مراقبت اولیای شاگردان مدارس نباشد، تمام دانش‌آموزان و دانشجویان جدیده فاسدالعقیده تربیت خواهند شد، چنانچه به رأی‌العین دیده می‌شود که هشتاد درصد شاگردان مدارس جدید معتقد به مبدأ و معاد نیستند؛ نه تنها نیستند، بلکه دشمن سرسخت دین و مذهب هستند.

۱. در اصل چنین است.

کشوری که محیط تعلیم و تربیتش فاقد معنویات باشد، باید فساد اخلاق و هرج و مرج و مفسد سرتاسر آن کشور را فراگیرد؛ چنانکه فراگرفته است. اخیراً وزارت فرهنگ در دبستانها دستور داده است نماز برپا شود، شاگردان را وادار به نماز کنند. این عمل ظاهراً یک عمل بسیار نیک است؛ ولی آیا دستور دهندگان خودشان معتقد به نماز هستند؟ آیا راستی نماز می خوانند؟ آیا مدیران دبستانها و دبیرستانها عموماً نمازخوان هستند؟ آیا همه معلمین و آموزگاران به نماز علاقه دارند؟ شبهه را قوی گرفته و می گوییم ان شاء الله تعالی همه آن آقایان نماز خوانند؛ آیا تنها با نماز خواندن طوطی واری شاگردان، و با صدور یک بخشنامه عقاید آنان درست می شود؟ جایی که معلم سر کلاس ضمن بیان درس، عقاید نوآموزان را خراب کند، خواندن نماز آن هم بدون آنکه به معانی آن توجه شود، چه تأثیری خواهد داشت؟ باید به دانش آموزان نماز و معنی آن تفهیم شود. باید فواید نماز و قواعد و دستورات نمازگزار را بدانند. باید درس نماز خواندن و نماز دانستن به آنها داد و آنان را معتقد به نماز و خداشناسی بار آورد.

آن دانش آموزی که تربیت شده معلم بی دین است، نماز را هم مانند ورزش و نظایر آن به جا می آورد، و در بیرون با ارتکاب اعمال ناشایسته به ریش آمرین نماز می خندد. من نمی گویم نماز نخوانند. نمی گویم که وزارت فرهنگ چرا دستور داده است که در مدارس نماز خوانده شود. من می گویم اگر راستی وزارت فرهنگ می خواهد نماز در مدارس ترویج شود؛ یعنی شاگردان به خواندن نماز تشویق شوند؛ باید اصول عقاید آنان را محکم نماید. باید در مواردی، در برنامه های تحصیلی تجدید نظر شود. باید روشی اتخاذ نماید که دانش آموز و دانشجو پس از فراغ از تحصیل، یک شخص دانشمند متدین و علاقه مند به ملت و کشور خود باشد. اگر اساس برنامه تعلیم و تربیت روی موازین صحیح استوار گردد، البته در آن موقع شاگردان نه تنها به نماز، بلکه به تمام مبانی دین و آیین مذهبی و اصول معنویات علاقه مند خواهند شد، و خواهند فهمید که نماز ستون دین است. اگر نماز نباشد، خیمه دین سرنگون می گردد. آن وقت است که شاگرد بدون اجبار با رضایت

و رغبت خود در مدرسه، در خانه، بالاخره در هر جا که باشد، از نماز دست برنمی‌دارد، و الا به همه ما پوشیده نیست که وزارت فرهنگ اینک برای جلوگیری از مسلک خطرناک کمونیستی، دستور اقامه نماز را در مدارس داده است؛ و از سوی دیگر خواسته است که جامعه متدین را از خود راضی و خشنود نماید، و گرنه در این کشور اولیای امور به اصول و مبانی مذهبی علاقه ندارند.

در کشوری که رئیس تبلیغاتش از نشر مقالات دینی جلوگیری نماید، و به نویسندۀ مقاله بگوید که آقا باز می‌خواهید در اداره تبلیغات آخوندبازی کنید! چه توقعی از یک چنین دستگاه فاسد توان پنداشت؟ به هر حال اصول تعلیم و تربیت رسمی و برنامه‌های فرهنگی کشور ما به اندازه‌ای غلط و خراب است که با نوشتن یکی دو مقاله نمی‌شود بیان نمود.

در مقابل یک چنین دستگاه خراب، یک دستگاه تعلیم و تربیتی هم به نام حوزه علمیه برپاست که متأسفانه نه تنها دولت، بلکه سایر علاقه‌مندان کشور هم به ترقی و تعالی آن علاقه‌مند نیستند، بلکه در تخریب آن از هر جهت کوشش می‌کنند.

یکی از آن حوزه‌ها حوزه علمیه قم می‌باشد که بیشتر از چهارهزار نفر محصل در آن حوزه درس می‌خوانند، و یک دینار هم به بودجه کشور تحمیل نمی‌نماید، و با اصول صحیح مشغول تحصیل هستند. فرقی که میان روش تحصیلی این دانشگاه بزرگ اسلامی با روش برنامه‌های تحصیلی مدارس ابتدایی و متوسطه و عالی کشور ما هست، آن است که اولاً در آن دانشگاه هیچ‌گاه استعداد خفه نمی‌شود، و برخلاف روش فرهنگی کشورها، حدود و قیودی که مانع از تحصیل باشد، در برنامه‌های تحصیلی آن نیست؛ بلکه هر کس می‌تواند آزادانه وارد مراحل ابتدایی تحصیلات شود، و به اندازه استعداد خدادادی خود استفاده نماید. مثلاً کسی که رشد فکری و استعداد ذاتی او قوی است و می‌تواند بیشتر از متعارف درس بخواند برای وی مانعی نیست. از این‌روست که در میان دانشجویان این دانشگاه اشخاصی دیده می‌شود که سنش هنوز به بیست و پنج سال نرسیده، ولی دروس نهایی را طی نموده و به درجه اجتهاد رسیده است. همچنین اگر کسی از جهت سن به حد سی یا

چهل یا بالاتر برسد و بخواهد از علوم این دانشگاه استفاده نماید، مانع و رداعی برای او از نقطه نظر حوزه پیدا نخواهد شد، بلکه اگر راستی، مراتب تحصیلات را با فهم و ادراک طی نماید، مورد تقدیر حوزه هم قرار خواهد گرفت.

یاد دارم سی سال پیش از اینکه در تبریز، در مدرسه طالبیه مشغول تحصیل و تدریس بودم، یک نفر از بازاری‌ها که دارای خط خوب بود، در یکی از حجرات مدرسه جعفریه - متصل به مدرسه طالبیه - به طلاب مشق می‌داد؛ ولی دارای ذکاوت و فهم فوق‌العاده‌ای بود. پس از چند ماهی که از این جریان گذشت، محیط مدرسه در نهاد وی تأثیر نمود. ناگهان دیدیم که نامبرده از کتاب میر (کتاب اول دوره ابتدایی تحصیلات قدیمی است) شروع کرده و با نهایت کوشش مشغول تحصیل می‌باشد. شاید کمتر از دو ماه بود که دیدم شخص مزبور پیش من آمده و تقاضای درس حاشیه ملا عبدالله نمود، و من خیلی تعجب نمودم؛ زیرا از صرف میر تا حاشیه ملا عبدالله اقل یک سال فاصله دارد، و نامبرده هنوز دو ماه نبود که خواندن صرف میر را آغاز کرده بود. با اینکه مشاغل زیادی داشتیم، محض امتحان به تقاضای وی جواب مثبت دادم. چند روزی پیش من حاشیه را خواند، دیدم خوب می‌فهمد. در آن موقع از او پرسیدم که چند کتاب درس می‌خوانی؟ گفت: از یازده کتاب درس می‌خوانم. خلاصه کلام اینکه سه سال از مدت تحصیل او نگذشته بود که مدرس اسفار ملاصدرا گردید، و به همین منوال ترقی نمود و به فاصله هفت هشت سال به درجه اجتهاد نایل شد، و مدتی در حوزه‌های علمیه نجف و کربلا از اساتید بزرگ استفاده نمود و کاملاً فارغ‌التحصیل گردید، و بالاخره در مشهد مقدس درگذشت. نام آن شخص عبارت بود از مرحوم آقا میرزا غلامحسین تبریزی که کمتر کسی است که در حوزه‌های علمیه نجف و کربلا و قم او را نشناسد.

باز مثال دیگری برای توضیح مطلب به عرض می‌رسانم. سی و پنج سال پیش که من از مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین آقای سید محمد مولانا - طاب ثراه - که یکی از علما و حجج‌اسلام تبریز بود، در تدریس قوانین استاد ماهر بود، درس قوانین می‌خواندم، یک نفر هم در این درس شرکت می‌نمود که سنش از سیزده سال بیشتر

نبود. حتی وقتی که کتاب قوانین را با خود همراه می‌آورد، با قد و قامت وی تناسب نداشت. این شخص در مدت کمی برای تحصیل به قم رهسپار شد، و از محضر درس مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم - طاب رمله - استفاده نمود، به درجه اجتهاد نایل آمده، و به اخذ اجازه اجتهاد از آن مرحوم مفتخر گردید. سپس به نجف اشرف رفته، و از دروس اساتید وقت استفاده کرده، و تا سن سی سالگی مراتب اجتهاد را طی نموده، و خود یکی از مدرسین مهم حوزه گردید، و فعلاً یکی از مراجع مورد توجه حوزه علمیه قم می‌باشد. چون احتمال می‌دهم شاید راضی نباشد، لذا از ذکر نام ایشان خودداری می‌کنم.

مقصود از این بیان مفصل آن است که روش تحصیلی دانشگاه‌های علمی و دینی برای پیشرفت استعداد های ذاتی بسیار مناسب و طبیعی است؛ برخلاف روش فرهنگی وزارت فرهنگ که در خفه کردن استعدادات بسیار مؤثر است.

ثانیاً دوره تحصیلی معمولی فرهنگ کشور ما سه دوره است: یکی دوره ابتدایی؛ دوم دوره متوسطه؛ سوم دوره عالی و تخصصی است، و برای هر دوره از چهار تا شش سال معین شده است. بنابراین پس از هیجده سال تحصیل - در صورتی که هر سال در امتحانات مردود نشود - تازه یا دکتر می‌شود یا مهندس. باز در قسمت تخصصی خود هنوز ناقص است. باید به یکی از کشورهای اروپا و آمریکا برود تا در رشته تخصصی خود مهارت پیدا کند. البته اگر چنانچه شش سال هم به آن اضافه شود، مدت تحصیلی بیست و چهار سال می‌شود، و به اضافه شش سال ایام طفولیت، در سن سی سالگی فارغ‌التحصیل می‌شود.

اما در دانشگاه‌های دینی دوره تحصیلی اگر چه سه دوره است، ولی آن سه دوره در مدت کمی به پایان می‌رسد. اول دوره مقدماتی است که از امثله و صرف میر شروع می‌شود و تا مغنی و مطول پایان می‌یابد؛ و دوره دوم دوره متن خوانی است، و این دوره‌ای است که دانشجو فقط متن کتاب را تحصیل می‌کند؛ یعنی همت خود را به فهمیدن مطالب متن کتاب مصروف می‌نماید. این دوره را دوره سطح می‌نامند و کتاب‌های این دوره از شرایع و معالم شروع می‌شود و تا رسائل، مکاسب و کفایه خاتمه



می‌یابد. و نهایت مدتی که برای تحصیل مقدمات و متون این کتاب‌ها لازم است، شش سال است؛ یعنی در ظرف شش سال دانشجوی دانشگاه دینی می‌تواند کتاب‌های صرف میر و تصریف و عوامل و نمودج و صمدیه و سیوطی و جامی و مغنی و مطول و حاشیه و شمسیه و معالم و قوانین و شرح لمعه و رسائل و مکاسب و کفایه را بخواند، و اصول مسائل علوم صرف و نحو و بیان و معانی و بدیع و منطق و حکمت و درایه و رجال و اصول و فقه را کاملاً به دست آورده، و برای درک دروس خارج آماده و مهیا شود. سوم دوره خارج است. درس خارج عبارت است از اینکه مسائل فقه و اصول با تقریر و بیان عنوان می‌شود، و در اطراف آنها بحث می‌شود. یعنی استاد بدون مراجعه به کتاب و خواندن متن، آن موضوعی را که می‌خواهد تدریس کند در پیرامون صحت و سقم آن بحث نماید، بدون کتاب عنوان نموده، و اقوال و آرا را با دلایل هر یک از آنها بیان می‌کند. سپس مختار خود را پس از رد عقاید مخالفین با دلایلی که دارد بیان می‌نماید، و شاگردان هم از خارج، مطالب استاد را یاد گرفته و بعداً هر یک فراخور فهم خود همان مطالب را به رشته تحریر می‌آورد؛ و اگر قوه تمیز داشته باشد، می‌تواند در نوشته‌های خود عقیده شخصی خود را نیز ابراز نماید.

این دوره هم حد متوسط شش سال طول می‌کشد؛ یعنی در ظرف شش سال اشخاصی که در فهم و ذکاوت و ادراک متوسط هستند، می‌توانند در مدت شش سال به وسیله درس‌های خارج نیروی اجتهاد و قوه استنباط را تحصیل نمایند.

بنابراین اگر یک شخص متوسط را فرض کنیم که در سن شش سالگی وارد حوزه علمیه بشود و مرتباً بدون تعطیلی از دوره ابتدایی به تحصیل علوم دینی بپردازد، می‌تواند در سن هیجده سالگی مجتهد مسلم بشود. چیزی که هست اغلب طلاب علوم دینی از سن پانزده و شانزده سالگی وارد صحنه تحصیل می‌شوند، و غالباً گرفتاری‌های گوناگون زندگی، دامن فعالیت‌های تحصیلی آنان را می‌گیرد؛ لذا به مدت تحصیل آنها افزوده می‌شود. البته اگر مراقبت کاملی باشد، و محصلین از همان اوان کوچکی به محیط مدارس قدیمی هدایت شوند، خیلی زودتر از آن مدتی که بیان کردیم، مراتب کمالات را طی می‌نمایند.

ثالثاً در برنامه‌های تحصیلی مدارس جدید، بحث و انتقاد در اطراف مسائل تحصیلی پیش بینی نشده است. یعنی هر چه استاد یا معلم بگوید، شاگرد همان را یاد گرفته، و بعداً هم در مدت کوتاه فراموش می‌کند. حتی در ظرف سال، سه بار امتحان می‌شود؛ در هر بار باید شاگرد مزبور خود را به زحمت انداخته، دروس گذشته را حاضر کند تا بتواند از عهده امتحان برآید. اما محصلین علوم دینی پس از خواندن درس، همان درس را با هم شاگرد خود مورد بحث قرار می‌دهد، و آنچه را که هنگام تدریس نفهمیده بود، کاملاً می‌فهمد، و اگر موضوعی مورد اشکال قرار گیرد، در جلسه آینده درس از استاد می‌پرسند و روان می‌کنند. این روش یکی از روش‌های بسیار پسندیده می‌باشد که در فهم مطالب بی‌اندازه مؤثر است، و گاهی می‌شود که شاگرد تیز فهم و زکی به اشتباهات استاد یا نویسنده کتاب پی برده و ایرادهای مؤثر و دندان‌شکنی می‌نماید، و این نیز خود دلیل دیگری بر حسن روش آنها می‌باشد. یعنی آزادی فهم و بحث و انتقاد در محیط تعلیم و تدریس حوزه‌های علمیه کاملاً مراعات می‌شود، و هیچ‌گاه نظریه استاد یا تئوری‌های مؤلفین کتاب کورکورانه قبول نمی‌شود.

رابعاً مطالعه درس آینده یکی از برنامه‌های مدارس قدیمه است. به این معنی که شاگردان مدارس قدیمه، درسی را که فردا باید بخوانند، شب در اطراف آن درس مطالعه می‌کنند، و نقاط روشن آن را درک می‌نمایند، و فقط نقاط تاریک را فردا از استاد یاد می‌گیرند. در این صورت اولاً قوه تحصیلی شاگرد روز به روز زیاد می‌شود. ثانیاً استاد در تدریس خود بیشتر دقت می‌کند؛ اما در مدارس جدید این روش ابداً مراعات نمی‌گردد.

خامساً مراعات معنویات و تظاهر به مبادی دینی اساس تشکیلات حوزه‌های علمیه می‌باشد؛ به این معنی که هر دانشجو باید متظاهر به مبادی دین باشد؛ و اگر یک دانشجو برخلاف ظواهر شرع عمل نماید، نه تنها مورد نکوهش حوزه مقدسه قرار خواهد گرفت، بلکه اگر ارشاد و تنبیه در وی اثر نکند، فوراً از حوزه طرد می‌شود؛ اگر چه نمرات دروس وی بالاترین نمره‌ها باشد؛ اما در دبستان‌ها و

دبیرستان‌ها و دانشسراها و دانشکده‌ها - بالاخره در تمام مراکز فرهنگی کشور ما - به هیچ وجه من الوجوه این روش صورت عمل به خود نمی‌گیرد. اصولاً در آن محیط‌ها نه تنها توجهی به تظاهرات مذهبی نمی‌شود، بلکه اگر چنانچه یک دانش‌آموز یا یک دانشجو در محیط دبستان یا در محیط دبیرستان متظاهر به دین شده و مراعات معنویات را بنماید، با کمال وقاحت اولیای فرهنگی عالم و عامداً نمرات دروس وی را کمتر می‌دهند، و با حرف‌های ناروا و کنایه‌های ناشایسته نامبرده را خجل و شرمسار می‌سازند. و اگر شاگرد متدینی از گیر و پیچ‌های دبستان‌ها و پیچ و خم‌های دبیرستان‌ها جان به سلامت بدر برده و خود را به محیط دانشگاه برساند، دیگر باید حتی کلمه‌ای هم از دین و مذهب به زبان نیاورد. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ با این وصف می‌خواهند با کمونیست و بی‌دینی مبارزه کنند! یعنی کوسه و ریش پهن.

فرق دیگری که میان مدارس جدید و قدیم است، آن است که محصلین مدارس جدید از هر سو وسایل تشویق را دارند؛ خصوصاً اگر از جهاتی مورد علاقه گردانندگان چرخ فرهنگ قرار گیرند؛ البته به مراتب تشویقاتشان افزوده خواهد شد. اقل تشویقی که در آن دستگاه هست. ارتقا به مقام دکتری یا مهندسی است با حقوق گزاف، حتماً استخدام خواهند شد؛ اما محصلین مدارس قدیمه و دانشجویان دانشگاه‌های دینی نه تنها وسیله تشویق و ارتقای به مقامات ملی و دولتی را ندارند، بلکه از یک سو هدف تهمت‌ها، افتراها، بدگویی‌ها، سخنان زشت و ناروا و ... قرار می‌گیرند، و از سوی دیگر در فشار زندگی و فلاکت با عفریت فساد دست به گریبانند. تنها چیزی که مشوق آنهاست، خدمت‌گزاری جامعه و نوکری دین و خدمت به نوع می‌باشد.

فرق دیگر میان این دو تیپ از محصلین علوم جدید و قدیمه این است که محصلین جدید یک سازمان بزرگی به نام وزارت فرهنگ تشکیل داده‌اند که هزینه آن کمرشکن جامعه است، و از بودجه کشور همه‌ساله صدها میلیون تومان برای همین منظور صرف می‌شود، و به عنوان آسایش محصلین پول‌های هنگفتی حیف

و میل می‌گردد، و همه آن پول‌ها از کیسه ملت فقیر و بی‌چیز درمی‌آید. ولی محصلین مدارس قدیمه، سازمانی که دارای هزینه کمرشکن باشد ندارند، و مختصر هزینه‌ای هم که دارند از بیت‌المال مسلمین تأمین می‌شود، و هیچ‌گاه یک دینار هم به خزانه دولت یا بودجه مملکتی تحمیل نمی‌نماید؛ بیت‌المال مسلمین هم از جوه مردم با ثروت اداره می‌شود، و آن جوه هم یک جوه تحمیلی نیست، بلکه جوهی است که اولاً پس از وضع مخارج شخصی و هزینه‌های ضروری و مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم از مال خاص و خالص مردم متدین داده می‌شود، و ثانیاً با رضا و رغبت - بدون هیچ‌گونه اعمال زور یا اجبار و اکراه - پرداخت می‌شود؛ و تاکنون دیده و شنیده نشده است که به عنوان آسایش محصلین علوم دینی، پولی از مردم فقیر و بی‌چیز با طرق مختلفه گرفته شود، بلکه هر شخص متدین با ثروتی که از اوضاع حوزه‌های علمیه مطلع شده، خودش با طیب نفس مبالغی را به عنوان حقوق شرعیه تقدیم نموده است. بنابراین این حوزه‌های علمیه از لحاظ اداره شدن دارای تشریفات نیستند، و به هیچ طبقه از طبقات مختلفه مردم هم تحمیل نمی‌شود.

یک فرق دیگر که اساسی‌ترین فرق‌هاست، آن است که نتیجه تحصیلات علوم جدیده تشنج جامعه است؛ زیرا هر دانشجویی که از دانشگاه فارغ‌التحصیل بیرون می‌آید، نتیجه‌ای است که از فرهنگ عمومی کشور به دست آمده است، و باید شاغل یک پست از پست‌های مهم جامعه باشد. این شخص یا دکتر در طب است، باید مطب باز کند، و تنها به مطب هم قناعت نخواهد کرد، باید به هر وسیله‌ای که باشد خود را در یکی از بهداری‌ها، ادارات یا بیمارستان‌ها استخدام نماید؛ باز هم قانع نمی‌شود؛ باید خود را به نمایندگی مجلس یا وزارت برساند، و در همین پست‌ها و سایل نارضایتی مردم را فراهم می‌آورد؛ و یا دکتر در حقوق است که حتماً باید به فکر وکالت یا قضاوت و یا ریاست و یا وزارت و مانند آن باشد. و در هر یک از آنها که شاغل پست شد، به وسیله اعمال ناشایسته باز و سایل نارضایتی مردم را فراهم می‌آورد. و همچنین است وضع دکتر در اقتصاد، دکتر در

ادبیات، دکتر در علوم و غیره که هر یک شاغلین پستی می شوند و مقامات دولتی را اشغال می نمایند. پس تمام مقامات دولتی مخصوص همین تیپ تحصیل کرده ها بوده و می باشد، و تمام نارضایتی های مردم هم از متصدیان همین مقامات است. ناگفته پیداست که بروز تشنجات از نارضایتی ها سرچشمه می گیرد؛ بنابر این ریشه تشنجات نتیجه تحصیلات علوم جدید یا بهتر بگوییم محصلین دستگاه های فرهنگی کشور است.

اما محصلین علوم دینیه پس از خاتمه تحصیلات خود، به محل های خود برمی گردند، و هر یک در محل خود به کارهای تربیتی می پردازند. مثلاً یکی شاغل پست و عظم و خطابه می شود، یکی متصدی امور دینی و یا پیش نماز یک مسجد می شود، و در همه این پست ها مردم را به سوی حق و حقیقت دعوت می کنند، و باز به طوری که در ایام تحصیل به خزانه دولت یا به بودجه کشور تحمیل نشده بودند، در این موقع هم که به انجام وظیفه اشتغال دارند، تحمیل نمی شوند، و معاششان از ناحیه ثروت پدری تأمین می شود، و یا از ناحیه متمولین و ثروت مندان محل اداره می شود.

این نکته ناگفته نماند که معیشت اهل علم و فارغ التحصیل های حوزه های علمیه نسبت به معیشت های سایر طبقات بسیار ساده و خالی از هرگونه زیاده روی های زندگانی است. یک عالم دینی یا یک پیش نماز پیدا نمی شود که از ممر معاش خود پس اندازی داشته باشد، و بتواند به وسیله آن پس انداز املاک بخرد، پارک بسازد، اتومبیل داشته باشد، و اگر اتفاقاً عالمی را ببینیم که دارای بعضی از مذکورات فوق باشد، قطعاً از ناحیه دارایی موروثی بوده یا از ناحیه هدایا و تحف مریدانش بوده است، نه از ناحیه درآمد شخصی خود.

باز ناگفته نماند که طبقه اهل علم مانند سایر طبقات، دارای اشخاص خوب و بد بوده و می باشد. میان همین طبقه افرادی هم پیدا می شود که یا در حوزه های علمیه درس کافی نخوانده اند، و معلومات دینی به قدر کفایت ندارند؛ ولی خود را به شکل عالم و به لباس اهل علم درآورده، و یک هیکل فریبنده برای خود درست

کرده، و دکان ریا و تزویر را باز نموده‌اند، و مردم ساده لوح را فریب می‌دهند. و یا اگر معلومات دینی هم داشته باشند، از آن معلومات سوء استفاده نموده، و مردم را اغوا می‌کنند. البته این عده - که شاید در هر دوره از شماره انگشت‌ها هم کمتر باشند - سبب سرافکنندگی علمای حقیقی و حجج اسلام واقعی می‌شوند. دشمنان دین و اعدای حوزه‌های علمیه و مخالفین مراجع مسلمین هم اعمال و اطوار این عده را به رخ سایرین کشیده، و بر ضد مقامات مقدسه مراجع و سایر علمای پاک‌دامن حملات ناجوانمردانه می‌نمایند؛ در حالی که پاکان اهل علم از اعمال آن ناپاکان بیزارند.

به هر حال خدماتی را که تربیت یافتگان حوزه‌های علمیه انجام می‌دهند، مقایسه با خدمات هیچ طبقه‌ای از طبقات جامعه نمی‌شود؛ زیرا آنها مربی نفوس هستند، و مخصوصاً در این قسمت، از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه نمی‌کنند. آنها هستند که بیان خود با قلم خود، با کردار نیک خود، جلو مفسد را می‌گیرند، و از نفوذ بی‌دینی و لامذهبی و بیگانه‌پرستی و بی‌عفتی و بی‌ناموسی و بدگوهری مانع می‌شوند. آنها هستند که در مواقع بحرانی و بروز علائم خطر جانفشانی می‌کنند، و کشور، ملت، دولت و بالاخره استقلال و حیثیت آبرو و شرف مملکت و جامعه را از خطر نجات می‌دهند. همان تحصیل کرده‌های حوزه‌های علمیه هستند که شبانه‌روز در مساجد و منابر و مجامع دینی و محافل مذهبی مردم را به فضیلت و تقوا، به کمالات و معنویات دعوت می‌کنند.

آری همان‌ها هستند که پرچم توحید را به دوش گرفته، و افراد جامعه را به سوی خدا و به سوی دین دعوت نموده، و مضرات بی‌دینی را لاینقطع گوشزد می‌نمایند. در حقیقت این طبقه زحمت‌کش حقیقی، پر مشقت‌ترین خدمات را در جامعه به عهده گرفته‌اند. تمام قوای ظاهری و باطنی آنان به تحلیل می‌رود، و شب و روز در زحمت و مشقت هستند، و در مقابل آن همه رنج‌ها و زحمات یک دینار هم از مردم توقع ندارند، و به فکر جمع کردن حطام دنیا نیستند، بلکه به همان زندگانی ساده و بی‌آلایش خود قانع و سپاس‌گزارند، و از همه رنج‌ها، رنج تهمت و افترا و بهتان آنان را بیشتر آزار می‌رساند. مع الوصف تحمل نموده و می‌سوزند و می‌سازند.

شما فکر کنید ببینید یک عده از مردم این کشور با چه مرارتی و چه زحماتی تحصیل علم و معرفت و کمال می‌نمایند، و پس از طی مراحل کمال، با چه زحماتی زندگانی می‌کنند و در عین حال چه خدمات مهمی را انجام می‌دهند؛ ولی متأسفانه در نتیجه، عوض تقدیر و به جای تشویق، آنان را مفت‌خور و کُلّ بر جامعه و عضو زاید می‌نامند. بسیار جای تأسف و در عین حال جای بسی تأثر است که دشمنان دین و دانش برای اضمحلال اساس قومیت ما کاری کرده‌اند که میان این طبقه زحمت‌کش جامعه و طبقات دیگر مردم، شکاف عمیقی به وجود آورده‌اند که پر کردن آن شکاف کار آسانی نیست. از بدو انقلاب مشروطیت تا امروز - که قریب نیم قرن است - با وسایل گوناگون و زُل‌های مختلف ضربات مهلکی بر پیکر این طبقه وارد آوردند تا اینکه توانستند مراکز حیاتی کشور را به دست آورند، و امور کشور را مختل نمایند، و اساس وحدت و یگانگی را متزلزل سازند.

راستی از روی نقشه‌های مؤثری وارد میدان مبارزه با علما شدند، تا کار را به جایی رساندند که در همین کشور اسلامی، به خدا و پیغمبر و امام، بالاخره به تمام مقدسات دینی و ملی ماناسزا گفته شد، و اساس معنویات ویران گردید، و دولت‌ها یکی پس از دیگری آمدند، و به جای جلوگیری از تخریب آنان، دست ملاحظت به سر و صورتشان کشیدند و آنان را در این کشور جری نمودند، تا کار به جایی رسید که خودشان دیدند که مملکت و قومیت و استقلال و سلطنت چگونه به خطر افتاده و داشت همه چیز ما از میان می‌رفت، باز در این حیص و بیص و اوقات گران‌ی، تحصیل کرده‌های همان حوزه‌های علمیه، قد مردانگی عَلم نموده و با فداکاری‌های خود مملکت را که به پرتگاه سقوط رسیده بود، نجات دادند؛ ولی آیا این‌گونه آزمایش‌ها اولیای امور را بیدار نمود؟ ابدأً ابدأً! نه تنها بیدار ننموده است، بلکه خواب آنان را عمیق‌تر نموده است. آنان خیال می‌کنند که با حبس و زجر و تبعید و قتل عناصر توده‌ای، کار مملکت به سامان خواهد رسید،<sup>۱</sup> و حال آنکه تجربه نشان

۱. این زمان، یعنی سال ۱۳۳۳ ش، دستگاه امنیت دولتی، سازمان افسران حزب توده را کشف کرده، و اخبار روزنامه‌ها همگی حاکی از زندان و محاکمه و اعدام توده‌ای‌ها بود.

داده است که فشار سبب انفجار می‌گردد. باید تیشه به ریشه زده شود تا از نمو جلوگیری شود، و الا شاخ و برگ هر قدر هم قطع شود، باز به سبب نمو ریشه، شاخ و برگ‌ها تولید خواهد شد، و میوه تلخ خود را خواهد داد.

بنابر این باید با مسلک کمونیسم و مکتب ماتریالیسم مبارزه شود، و ریشه عقاید فاسد از دل‌ها کنده گردد، و عهده‌دار این عمل، یعنی مبارزه با مکتب ماتریالیسم و مسلک کمونیسم، تربیت شدگان حوزه‌های علمیه هستند. آنها هستند که با قلم‌های منطقی خود و بیانات مؤثر خود، ریشه فساد را از دل‌های ساده‌دلان و فریب‌خوردگان بیرون آورده، و به جای آن تخم فضیلت و تقوا را می‌کارند. آنها هستند که متوجه به منشأ فساد و سبب بروز تشنجات می‌شوند، و اولیای امور را در مواقع احتمال خطر آگاه می‌سازند. آنها هستند که نسبت به دین پاک و آب و خاک خود علاقه‌مندند، و می‌دانند که پیچ و مهره اجتماع از کجا و به چه علت دارد شل می‌شود. از این رو به محض مشاهده آن فریاد می‌کنند. داد می‌زنند که ای اولیای امور! ای وکلا! ای وزرا! ای مسئولین کشور! جامعه ما را فلان فساد دارد تهدید می‌کند. جلوگیری کنید؛ نگذارید جامعه ما به گرداب خطر بیفتد؛ ولی متأسفانه هیچ یک از مسئولین امور اعتنایی به حرف‌های آنان نمی‌کنند، تا وقتی که به رأی‌العین می‌بینند که کشور دارد سقوط می‌کند؛ آن وقت دست به عملیات خشن زده و با توپ و تفنگ و زره‌پوش و تانک به میدان می‌افتند، و با جنگ آنها را مورد حمله خود قرار می‌دهند؛ در حالی که اگر به حرف همان تحصیل‌کرده‌های حوزه علمیه گوش می‌دادند، اوضاع مملکت درهم و برهم نمی‌شد، و کار به توپ و تفنگ نمی‌رسید و آن همه غوغا برپا نمی‌گردید.

#### بهای‌ها بدتر از توده‌ای‌ها

حالا باز همان پلیس‌های حساس داد می‌زنند و فریاد می‌کنند که ای نخست‌وزیر و ای وزرا! ای نمایندگان! ای سناتورها! بالاخره ای مسئولین کشور! خیال نکنید که دشمن دین و آیین و استقلال ما تنها توده‌ای‌ها هستند. شما تصور نکنید که با سرکوب نمودن عناصر توده‌ای، جامعه را از خطر نجات داده‌اید؛ نه خیر! دشمن



جامعه منحصر به توده‌ای‌ها نیست، بلکه دشمن سرسخت جامعه ما بهایی‌ها هستند. بهایی‌ها یعنی دشمنان دین، یعنی دشمنان وطن، یعنی دشمنان استقلال کشور، یعنی دشمنان تخت و تاج، یعنی دشمنان مقام سلطنت، بالاخره یعنی دشمنان همه چیز ما. اینک در زیر پرده دارند فعالیت می‌کنند. در تمام مقامات ملی و دولتی، دامنه نفوذشان را وسعت می‌دهند. اینها از توده‌ای‌ها به مراتب خطرناک‌ترند. این گروه ماجراجو مسلک خطرناکی را در لباس مذهب ترویج می‌کنند. اگر توده‌ای‌های احمق علناً بر ضد خدا و پیغمبر و دین و مذهب قیام می‌کنند، بهایی‌ها ظاهراً متظاهر به دین و مذهب (دین و مذهبی که مخلوق دماغ حسینعلی نوری است) می‌شوند و از خدا و پیغمبر و امام و دین و مذهب صورتاً طرف‌داری می‌نمایند و زیر ماسک دین، اصول بی‌دینی و لامذهبی و بی‌علاقگی به میهن و شاه را در دل‌های ضعفای مردم ترویج می‌نمایند، و با کمال جدیت و نهایت اهتمام کوشش می‌کنند که قدرتی به دست آورده و به مقصود شوم خود نایل آیند. از این رو، در تمام دوایر دولتی و ادارات حساس از قبیل ارتش، فرهنگ، دارایی، اقتصاد و حتی نخست وزیری دست دارند، بلکه طوری مراقب مراعات قوانین و مقررات هستند که حتی دقیق‌ترین مراقبین دستگاه دولتی نمی‌توانند کوچک‌ترین مخالفتی از آنها پیدا کنند؛ ولی نقشه‌های شوم آنان در مجامعی که به نام محافل دارند، طرح ریزی می‌شود و در محلی که به نام «حظیرةالقدس» بنا نموده‌اند، و کانون فسادش باید نامید، دائماً در تکاپو و نقشه‌ریزی و اجرای دستورهای عکا می‌باشند، و مخصوصاً حالا که دولت سرگرم مبارزه با توده‌ای‌هاست، مجال آنان وسیع‌تر شده و از غفلت دولت به نفع خودشان، حداکثر استفاده را می‌نمایند.

اینک ما بر دولت و بر ملت و بر هر شخص غیرت‌مندی که به دین و آیین و مذهب و کشور و تخت و تاج و مقام سلطنت علاقه‌مند است، صریحاً اعلام خطر می‌نماییم و می‌گوییم: اگر چنانچه جلو این عناصر ماجراجو گرفته نشود، و دستگاه‌های تخریبی آنها برچیده نگردد، و درب محافل آنها بسته نشود، کشور ما دچار مصائبی خواهد شد که هزار مرتبه دردناک‌تر از مصائب توده‌ای‌ها خواهد بود؛ ما این اعلام خطر را در این نامه نوشتیم، تا بعداً تاریخ قضاوت نماید.

به هر حال تحصیل کرده‌های حوزه‌های علمیه در میان طبقات جامعه، مانند پلیس‌های مخفی هستند که پیوسته مراقب اوضاع عمومی - اخلاقی و دینی جامعه می‌باشند. آنان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین وظایف سیاسی و دینی کشور را به عهده گرفته‌اند. بنابر این بر تمام افراد طبقات مردم کشور لازم و واجب است که از آنها تجلیل کنند، و به آنها یاری نمایند و زبان بدگویان را ببرند و نگذارند آنان دل شکسته شوند.

شایسته نیست که نسبت به آنان کلمات رکیکِ مفت‌خور، کل بر جامعه، مرتجع و نظایر آنها گفته شود. آنها که از خزانه دولت ارتزاق نمی‌کنند، بر بودجه کشور زبانی وارد نمی‌آورند و متصدی مقامی نیستند که رشوه بگیرند، آنان به اقل معیشت قناعت نموده و بزرگ‌ترین و پر زحمت‌ترین وظایف جامعه را انجام می‌دهند، حقیقتاً خیلی وقاحت می‌خواهد که یک عده خادمین جامعه را مفت‌خور نامید، و کسانی را که پشت میز نشسته و روزی پنج شش ساعت به بازی مشغول هستند، و در هر ماه اقل هفت و هشت هزار ریال مفت و مسلم از خزانه دولت حقوق! می‌گیرند و به علاوه در حدود پنجاه و شصت هزار ریال هم از مجاری نامشروع استفاده می‌کنند، خدمت‌گزار مملکت نامید. این‌گونه حق‌کشی‌هاست که ارزش خدمت را در جامعه از بین برده‌اند.

از شما خوانندگان محترم داوری می‌طلبم. آیا این‌گونه اشخاص که چه در ایام تحصیلی خود و چه پس از ارتقای به مقام ریاست از هیچ‌گونه اعمال ناشایسته کوتاهی ننموده و نمی‌نمایند، و در عین حال مبالغه‌نگفتی به بودجه کشور ضرر می‌رسانند، مفت‌خور هستند، یا کسانی که با خون دل و معیشت بسیار ناچیزی در گوشه حجرات مدارس قدیمه تحصیل کمالات نموده و پس از پایان تحصیلات خود با نهایت صمیمیت خدمات گران‌بهایی به ملت و کشور می‌نمایند و عوضی هم از احدی مطالبه نمی‌کنند، مفت‌خور هستند؟ بخوانید و به اندیشه سپرده و سپس قضاوت کنید، باز در اینجا مکرر تأکید می‌کنم که در میان همان تحصیل کرده‌های علوم قدیمی، اشخاصی هستند که نه تنها خادم نیستند، بلکه خائن دین و

ملت و کشور هم می‌باشند؛ مقصود من از بیان بالا این اشخاص پست فطرت نیست، بلکه آنهایی است که جز خدمت به جامعه و دین و مذهب کار دیگری ندارند، و عده آنان زیاد است و مقصود یاوه‌گویان هم همین عده است، و الا با آن عده که مخرب اخلاق و دین هستند، نه تنها کاری ندارند، بلکه مروج آنها هستند، به آنها آیت‌الله می‌گویند؛ پشت سر آنان نماز می‌خوانند؛ به سلامتی آنان صلوات می‌فرستند و با ترویج آنان کمر حق را می‌شکنند؛ و آبروی اهل حق را می‌ریزند. بنابر این زیان آن عده از عالم‌نماها در جامعه بیشتر از زیان سپاهیان یزید بن معاویه است. حوزه‌های علمیه قم و نجف و کربلا از این عده بیزارند. چیزی که هست به طوری که عرض کردم، آنان را همان ماجراجویان ترویج می‌کنند که از وجود آنها به ضرر جامعه علما حداکثر سوء استفاده نمایند، و صلحای اهل علم را در انظار مردم خوار و بی‌ارزش و کل بر جامعه و مفت‌خور قلمداد نماید، و اگر کسی بخواهد دفاع کند، فوراً اعمال و رفتار همان‌ها را به رخ مردم می‌کشند؛ در حالی که خودشان مروج آنها هستند و دور و بر آنان را گرفته و از آنان تجلیل می‌کنند. آن هم یکی از بدبختی‌هاست که دامن‌گیر اهل علم شده است. امیدواریم که این نقیصه را حوزه علمیه قم در آینده، تحت رهبری حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی - مدظله - بر طرف نماید، و دامان پاک جهان روحانیت را از لوٹ این‌گونه اشخاص پاک گرداند.

#### نادرستی نظریه جدایی دین از سیاست

مطلب دیگری که در اینجا باید ناگفته نماند، آن است که مدتی است زمزمه انفکاک سیاست از دیانت سرلوحه بعضی از جراید و مجلات، و نقل بعضی از مجالس و محافل گردیده است. مقصود از این زمزمه آن است که باید اهل علم در امور سیاسی مداخله نکنند.

چرا؟ برای اینکه مداخله آنان خیانت‌های دیگران را آشکار می‌سازد. مشت نوکران اجانب را باز می‌نماید. مقاصد شوم بیگانگان را خنثی می‌کند، و الا دلیلی برای عدم مداخله آنان نیست؛ زیرا درس خواندن و تحصیل علوم دینیه نمودن،

هیچ‌گاه از آنان سلب ایرانیت نمی‌نماید، و ایرانی از هر طبقه باشد، شرعاً و قانوناً حق دارد در امور سیاسی مداخله نماید. این از یک سو، و از سوی دیگر، دین مقدس اسلام با سیاست عجین است، و تمام احکام آن توأم با سیاست است. دین اسلام دین انزوا نیست؛ دین رهبانیت نیست؛ دین تشریفاتی نیست؛ بلکه آیین زندگانی است. دین حکومت است. دین امر به معروف و نهی از منکر است. دین جهاد و مبارزه است. دین نظارت بر کردار و رفتار و گفتار است. بالاخره دینی است که در تمام امور مداخله دارد. بنابراین به چه دلیل و کدام منطق دیگران حق مداخله در سیاست را داشته باشند، اما کسانی که در مکتب چنین دینی تربیت یافته‌اند، چنین حقی را نداشته باشند.

من در جای دیگر نوشته‌ام که این زمزمه شوم از کلیسا آغاز شده و به افواه مردم بی‌اطلاع جامعه ما افتاده است. کسانی که می‌گویند باید مثلاً قم از مداخله در امور سیاسی خودداری نماید، چنین تصور کرده‌اند که قم واتیکان است. آری واتیکان را با قم و نجف و کربلا مقایسه می‌کنند، و نمی‌فهمند که فرق افق تعلیمات واتیکان از افق تعلیمات قم و نجف و کربلا از زمین تا آسمان است.

حقیقتاً خیلی لجاجت و عناد می‌خواهد که کسی طبقه ممتاز کشور را از مداخله در امور سیاسی محروم بداند. خیلی تعجب دارد که یک نفر دکتر در طب یا دکتر در حقوق یا دکتر در علوم یا یک نفر مهندس یا یک نفر بازاری یا یک نفر مدیر روزنامه، بالاخره یک نفر شخص عادی و بیکاره، حق مداخله در امور سیاسی داشته باشد؛ ولی یک نفر دیگر به جرم اینکه عالم دین است، حق نداشته باشد. من هر چه فکر می‌کنم و به مغزم فشار می‌آورم، نمی‌توانم علت این تبعیض را بفهمم، جز آنکه ترس از دخالت دین در امور سیاسی، سبب چنین زمزمه‌ای باشد؛ یعنی کسانی که به خود حق مداخله در امور سیاست را قائل‌اند، می‌ترسند که اگر علما در آن امور مداخله کنند، بدون تردید از نظر دینی جلوی خیلی خلاف‌کاری‌ها را خواهند گرفت، و آنها را از منافع مادی باز خواهند داشت، و قوانین خلاف شرع را لغو خواهند نمود، و پای بیگانگان را قطع و از مداخله آنان در امور کشور مانع خواهند شد؛ لذا زمزمه

تفکیک سیاست از دیانت را ساز نموده و در هر مجلس و محفلی می‌نوازند، و الا هیچ دلیلی برای اثبات آن ادعا در میان نیست.

می‌گویند: آقایان علما و حجج اسلام رموز سیاست را بلد نیستند. می‌گوییم آنهایی که بلد هستند، از کجا بلد شده‌اند؟ چرا علمایی که مسائل غامضه را می‌توانند حل کنند، نمی‌توانند رموز سیاست را درک نمایند؛ اما کسانی که عرفیات ساده را هم بلد نیستند، می‌توانند درک کنند؟

بلی سیاست‌های خانمان سوز امروز را علمای اعلام و حجج اسلام بلد نیستند؛ یعنی با سیاست‌هایی که روی دروغ و حقه‌بازی و فریب‌کاری استوار شده است و جهان انسانیت از آن بیزار است، تربیت یافتگان مکتب علی علیه السلام نمی‌توانند خود را آلوده نموده و دامن تقوا و پرهیزگاری خود را ملوث کنند؛ چنان‌که رهبر عظیم‌الشأن آنان حضرت مولی الموالی علی بن ابی طالب علیه السلام از سیاست‌های شوم زمان خود اجتناب نموده و فرموده: «لولا التقی لکنت أدهی العرب؛ یعنی اگر پرهیزگاری نبود، من سیاسی‌ترین عرب بودم.» شاگردان مکتب وی هم زبان حالشان در این عصر خفقان‌آور همان جمله شیوای پیشوایشان بوده و می‌باشد، و الا سیاست به معنی صحیح آن در تمام احکام اسلام منظور گردیده، و حاملین آن احکام به نحو کامل به رموز آن آشنا هستند؛ بنابراین غیر از آنان کسی دیگر حق مداخله در امور سیاست را ندارد؛ چنان‌که پنجاه سال است در این کشور عده‌ای ناهل وارد میدان سیاست شده، و با مداخله نامشروع خود در امور سیاسی، وضع کشور ما را به این صورت که مشاهده می‌شود انداخته‌اند، و حالا با کمال وقاحت، مداخله در امور سیاسی را برای خود منحصر نموده، و داناترین طبقات مردم را شایسته مداخله در امور سیاست نمی‌دانند؛ متشبهت به شعار کلیسا شده و می‌گویند: دیانت باید از سیاست مجزا باشد، و علما نباید در امور سیاسی مداخله کنند؛ در حالی که نمی‌دانند یا نمی‌فهمند که علما از مداخله در سیاست‌های شوم امروزی بیزارند؛ چنان‌که از مداخله در امور سیاسی - دینی ناچارند و با این‌گونه سم‌پاشی‌ها دست از وظیفه خود برنمی‌دارند.

نکته‌ای که در این موضوع باید ناگفته نماند، آن است که مداخله در امور سیاسی به طوری که بیان کردیم از وظایف مسلمة علما و حجج اسلام و گردانندگان حوزه‌های علمی بوده و می‌باشد؛ ولی محصلین علوم دینی و شاگردان حوزه‌های علمی، خصوصاً طلاب محترم حوزه علمیة قم، باید از مداخله در امور سیاسی خودداری نمایند؛ زیرا محیط تعلیم و تربیت حتماً باید از سیاست برکنار باشد. به جهت اینکه محصل در محیط تحصیل باید فکرش، اهتمامش، اوقاتش تمام مصروف به دریافت علوم و حقایق باشد. محصل در ایام تحصیل مانند راهرو در وسط راه است؛ یعنی هنوز به سر منزل مقصود نرسیده است، و نمی‌داند که پس از رسیدن به سر منزل دارای چه عقیده و چه مسلکی خواهد بود. از این رو اگر در امور سیاست مداخله کند، چه بسا کاری را انجام دهد که برخلاف عقیده خود و به ضرر جامعه مسلمین باشد؛ در هر صورت محیط حوزه علمیة قم باید یک محیط آرام باشد.

#### محیط‌های آموزشی بهتر است از سیاست دور باشد

به عقیده من، محیط علم و دانش و تعلیم و پرورش در هر جا باید از سیاست برکنار باشد. آنان که دیانت را از سیاست مجزا می‌دانستند، [بهتر بود] محیط دانشگاه را آلوده به سیاست نمی‌کردند، و دانشجویان را به صحنه سیاست نمی‌کشیدند و آبروی دانش و دانشگاه را نمی‌بردند؛ ولی چه باید کرد که همین عده خودخواه آشوب طلب برای اطفای نایره شهوات سیاسی خود، دانشگاه و دانشگاهیان را با لوٹ سیاست‌های مرموز آلوده نموده و آلت دست خود قرار دادند. به هر حال باید حوزه علمیة قم که بالاترین و بزرگ‌ترین دانشگاه‌هاست، از سیاست و مداخله در امور سیاست پاک و منزّه باشد.

این خود جای خرسندی است که در اثر تدابیر عاقلانه حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی - مدظله - سرتاسر حوزه علمیة قم را آرامش کامل احاطه نموده است، و جز تحصیل و تدریس و کسب کمالات، کار دیگری در آن مکان مقدس ظاهر نمی‌شود.

امیدوارم که این رویه همیشه در آن حوزه مقدسه معمول گردد، و دامن پاک حوزه با مداخله در امور سیاسی آلوده نشود.

باید طلاب محترم علوم دینیه این نکته را بدانند که مقام و منزلت آنان والاتر از ارتکاب بعضی از اعمال سیاسیون است؛ هیچ‌گاه زیبنده نیست که آنان مانند کارگران یا شاگردان مدارس و یا دانشجویان دانشکده‌ها به وسیله تحریک دست‌های کثیف اجانب، نعره «زنده باد» یا فریاد هورا بکشند، یا دست به اعتصاب زده، محیط فضیلت و تقوا را ملوث نمایند.

آنان باید مقام خود را بشناسند، و خود را بالاتر از این حرف‌ها بدانند و متوجه باشند که دشمنان حوزه همیشه در صدد تخریب کاخ باعظمت حوزه‌های علمیه بوده و می‌باشند. آنان کوشش می‌کنند به هر وسیله‌ای که هست آن بساط اسلامی را از میان بردارند. شما طلاب علوم دینیه باید همیشه بیدار و هوشیار باشید، و بدانید که دشمنان شما بیدارند و به هر وسیله که ممکن باشد، شب و روز تلاش می‌کنند تا شما را از میان بردارند. این است که می‌آیند و شما را تحریک می‌کنند تا دامن پاک شما را آلوده نمایند.

#### ماجرای مجله خواندنی‌ها و گزارش آن مجله از حوزه قم

شما ببینید که اگر دشمنان حوزه نتوانستند به وسیله تحریک شما، شما را از راه تحصیل باز دارند، و نتوانستند شما را آلت سیاست‌های خود بکنند، نتوانستند شکافی در اجتماع شما تولید کنند، از راه دیگری و نحو دیگری وارد میدان می‌شوند. مقصود این است که آنان از شما دست بردار نیستند.

روزی در این مسافرت، یکی از دوستان من که در حوزه علمیه مدرس است، نزد من آمد، و گفت: یک نفر آمده بود، و از مدرسه حجتیه و مدرسین و طلاب آن عکس‌برداری می‌نمود و می‌گفت که من می‌خواهم کتابی درباره تاریخ قم تألیف نمایم؛ لذا برای تحقیق درباره حوزه علمیه آمده‌ام. من در همان وقت فهمیدم که آمدن نامبرده به این سادگی‌ها نیست، بلکه زیر کاسه نیم کاسه‌ای هست تا اینکه

یکی دو هفته گذشت، دیدم در مجالس و محافل قم گفت‌وگو از مجله خواندنی‌هاست.<sup>۱</sup> پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: در مجله خواندنی‌ها درباره حوزه علمیه قم مطالبی نوشته شده که خالی از حقیقت است. طلاب روشن‌فکر حوزه بی‌اندازه عصبانی شده بودند، و بعضی‌ها در صدد جواب گفتن افتاده و چند مقاله هم برای درج به آن مجله فرستادند. گویا مجله خواندنی‌ها هم آنها را درج کرده بود. من اگر چه آن شماره‌ها را تماماً ندیدم، ولی یکی دو شماره آن را در منزل یکی از آقایان طلاب دیدم. آنچه یاد می‌آید، در آن شماره یکی به عنوان ایراد نوشته بود که در حوزه علمیه قم فلسفه تدریس نمی‌شود؛ و در جای دیگر باز به عنوان ایراد نوشته بود که از دروس فلسفه چه سودی توان برد که در حوزه علمیه قم به آن درس اهتمام می‌دهند.<sup>۲</sup> البته عین عبارات و کلمات نویسنده را در یاد ندارم؛ ولی مضمون آنها تقریباً همان بود که نوشتیم.

این نویسنده با نوشتن این‌گونه ضد و نقیض‌ها، وظیفه خبرنگاری خود را خوب انجام داده بود. من در آن وقت فهمیدم که شخص نامبرده که دو هفته پیش آمده بود، خبرنگار خواندنی‌ها بوده است. این آقای خبرنگار برای پرکردن صفحات مجله خواندنی‌ها، اخباری از خود جعل نموده بود و مطالب دروغ و ضد نقیص هم به هم تلفیق کرده بود که راستی با تحقیقات دقیقه خود، روی خبرنگاری را سفید نموده است.

آقای خبرنگار یا مدیر بسیار محترم مجله خواندنی‌ها، چنین تصور نموده‌اند که می‌توانند حوزه علمیه قم را هم دست انداخته، و به مقاصد نامشروع خود نایل و کیسه خود را پر کنند. مدیر خواندنی‌ها نفهمیده یا نخواسته است بفهمد که تحقیقات در اطراف یک مؤسسه مهم اسلامی، کار هر بی‌سر و پایبی نیست؛ باید

۱. این گزارش از علی جواهرکلام بوده است.

۲. این دو مورد، در مقالات یاد شده هست. اما مورد دوم بدین صورت است که فلسفه قدیم پاسخ‌گوی مشکلات فکری جدید نیست. در واقع نویسنده مقالات خواندنی‌ها برآن بوده است تا حوزه به سطحی از دانش فلسفه برسد که بتواند در برابر کمونیست‌ها و فلسفه آنان بایستد.



کسی در اطراف حوزه علمیه تحقیقات نموده و مقالاتی برای درج در مجله تهیه نماید که وارد باشد، و بفهمد که از چه منبعی باید تحقیقات نماید، و الا یک نفر که از جریان حوزه علمیه اطلاع ندارد، با برداشتن یکی دو عکس از مدرسه حجّتیّه و مدرسین و محصلین آن، نمی‌تواند بفهمد که در حوزه علمیه چه خبر است؛ جریان‌ات آن روی چه مبنایی است.

ببخشید، مدیر مجله خواندنی‌ها شاید خوب می‌فهمد و خوب متوجه است که چه کار می‌کند؟ او می‌خواهد اولاً مرام خود را به وسیله فروش مجله‌اش در قم و حوزه مقدسه علمیه انتشار دهد؛ و ثانیاً بی‌عفتی و بی‌ناموسی را در یک محیط مقدس ترویج نماید؛ زیرا عکس‌های لخت ستاره‌های هالیوود و گراورهای برهنه زنان هر جایی که در پشت مجله و توی مجله چاپ می‌شود، به هر خانه‌ای که برود، طبعاً در افراد آن خانواده اثر نموده، و بی‌عفتی در آن خانواده تخم می‌افکند و رفته رفته با تکرار رفتن آن مجله و نظایرش به آن خانه، آن تخم نمو نموده و بالاخره میوه تلخ خود را دیر یا زود پس می‌دهد؛ چنان‌که در سرتاسر کشور، این‌گونه مجلات پرده عفت را در اغلب خانواده‌ها دریده، و بسیاری از خانواده‌های عفیف را بدبخت نموده است.

امروز یکی از بدبختی‌های خانه‌برانداز جامعه ما، انتشار چند مجله است که وظیفه سم‌پاشی را به عهده گرفته‌اند. این مجلات ترویج فساد و بی‌عفتی را به مسابقه گذارده‌اند. زیانی که از این‌گونه مجلات بر پیکر جامعه وارد می‌آید، از زیان‌های توده‌ای‌ها و بهایی‌ها و بی‌دینان و جاسوسان اجنبی بیشتر است؛ زیرا توده‌ای‌ها و بهایی‌ها و بی‌دینان و جاسوسان اجنبی، هدف‌هایی دارند که برای رسیدن به آن هدف‌ها تلاش می‌کنند، و هنوز نتوانسته‌اند به هدف خود برسند؛ ولی مجلات نامبرده به هدف خود رسیده‌اند، و هدف آنان رواج بی‌عفتی و ترویج فحشا و منکر است؛ آن هم حاصل شده است، و نه تنها اثرات شوم خود را می‌دهد، بلکه برای توده‌ای‌ها و بهایی‌ها و بی‌دینان و جاسوسان اجنبی هم راه را باز می‌کنند، تا آنها هم به مقصود خود برسند.

امروز من صراحتاً می‌گویم، یکی از دشمنان سرسخت جامعه ما اداره‌کنندگان این‌گونه مجلات است؛ زیرا اینان هستند که جوانان عقیف ما را، دختران و خواهران نجیب ما را، بی‌عفت و نانجیب می‌کنند؛ اینها هستند که با گراور کردن بدن‌های لخت و برهنه آرتیست‌های هالیوود، پرده حیا و ناموس را در میان جامعه نسوان و جوانان می‌درند. اینها هستند که قمار و شراب و رقص و بالاخره بی‌دینی و بی‌ناموسی را ترویج می‌نمایند. آن دختر عقیفی که در خانواده نجیب تربیت یافته است، وقتی که عکس‌های زنان لخت و برهنه را در مجلات ننگین پایتخت می‌بیند؛ وقتی که رقص‌های هالیوود را در حال رقص مشاهده می‌کند، ناز و غمزه فاحشه‌های بین‌المللی را از نظر خود می‌گذراند؛ وقتی که داستان‌های عشقی را در آن مجلات می‌خواند؛ وقتی که مدل‌های جدید و شهوات‌انگیز لباس‌های ستارگان را مورد دقت قرار می‌دهد، دیگر نمی‌تواند پرده عصمت خود را حفظ نموده و زیر محدودیت‌های خانواده یا دین یا تربیت و پرورش باقی بماند. دیگر این‌گونه دخترها حاضر نخواهند شد به یک همسر نجیبی قناعت نموده و به فکر خانه‌داری بپردازند.

همچنین آن پسر باحیایی که در محیط خانه در زیر سایه تربیت پدر و مادر دارد نشو و نما می‌کند، وقتی که به چنگال اهریمنی این‌گونه مجلات هرزه و ناموس‌شکن می‌افتد، روحیه‌اش عوض می‌شود؛ اخلاقش فاسد می‌گردد؛ دیگر حاضر نیست که از پدر و مادر اطاعت کند؛ حاضر نیست در مدرسه درس بخواند. بالاخره حاضر نیست با یک دوشیزه نجیب و با عفت ازدواج کند. فکرش و ذکرش در عشق‌بازی و شهوت‌رانی است.

از این رو می‌بینیم که دختران و پسران جامعه ما تا به گلو به لجن‌زار شهوت‌رانی فرو رفته و اوضاع خانواده‌ها را متشنج ساخته‌اند. آخر نمی‌دانم در این کشور بی‌صاحب مسئول کیست؟ چرا جلوه انتشار این‌گونه مجلات گرفته نمی‌شود؟ چرا دولت برای حفظ ناموس مردم، برای نگه‌داری عصمت و عفت دختران و خواهران

مردم فکری نمی‌کند؟ تمام دولت‌ها که سرکار می‌آیند، تنها فکرشان حفظ خودشان است و بس. از این‌رو هرگاه مجله‌ای بر خلاف رأی دولت مطلبی بنویسد، او را توقیف می‌کنند، حبس می‌کنند، محکوم می‌کنند، مجازات می‌کنند؛ اما اگر در آن مجلات آیین عشق‌بازی و روش شهوت‌رانی ترویج شود، اگر عکس‌های لخت و پیکره‌های فاحشه‌های بین‌المللی با طرز شهوت‌انگیزی گراور و چاپ شود، اگر راه بی‌عفتی و بی‌ناموسی در ضمن داستان‌های عشقی به روی خوانندگان باز شود، اگر طرز رقصیدن در آنها تعلیم شود، بالاخره اگر درس بی‌دینی و لامذهبی و لاقیدی و لابلالی‌گری در آن مکتب با برنامه‌های مؤثر داده شود، اولیای امور و مسئولین کشور نه تنها خم به ابرو نیاورده و بی‌اعتنایی به خرج می‌دهند، بلکه انتشار آنها را تقویت می‌کنند.

چرا؟ حرف حسابی آنان چیست؟ آنان می‌گویند: ما نوکر مردم هستیم و مردم هم خودشان طالب این مجلات‌اند، و دلیلش این است که همان مردم هستند که آنها را می‌خرند و با خریدن آنها، آنها را ترویج می‌کنند.

من می‌گویم: این حرف صحیح است. راست است که مردم خودشان این مجلات را می‌خرند؛ اما آیا دولت و مسئولین کشور مسئول اخلاق جامعه نیستند؟ آیا جامعه‌ای که افراد نادرست، آن به سوی فحشا و منکر می‌گرایند، نباید زمام‌داران امور و مسئولین کشور جلو آنها را بگیرند؟ من نمی‌دانم چه پاسخی به این پرسش ما می‌دهند؟

اگر آنان در مقابل قانون، در مقابل وجدان، بالاخره در مقابل دین، خود را مسئول نمی‌دانند، باید صلحای قوم و متدینین جامعه و غیرت‌مندان ملت، خودشان جلو لجام گسیختگان جامعه را بگیرند، و نگذارند جوانان ما و پسران و دختران ما مجلات زیان‌آور و ناموس‌شکن و مروج بی‌عصمتی را بخرند و بخوانند. باید در سرتاسر کشور خرید چنین ورق‌پاره‌هایی که نسل ما را به فنا و نیستی تهدید می‌کند، تحریم شود.

ای مسلمانان غیرت مند! ای متدینین خردمند! ای پیروان قرآن! ای امت پیغمبر  
 آخرالزمان! حال که دولت در این امر مهم سهل انگاری کرده و ناظر شرعیاتی<sup>۱</sup> هم در  
 کار نیست، و اگر هست آن قدر بی حال است که حتی در این مورد حساس یک بار  
 هم عرض وجود نکرده است، بیایید به خاطر خدا و به خاطر پیغمبر اسلام ﷺ و به  
 خاطر قرآن و حاملین قرآن و پیشوایان دین، برای حفظ ناموس خود، و حراست  
 عفت و عصمت دختران و خواهران و زنان خود و برای نگه داری پسران و جوانان  
 خود، دست به هم داده و از خرید هر مجله ای که عکس های زنان برهنه در آن چاپ  
 می شود، یا داستان های عشقی در آنها درج می گردد، خودداری نمایید و دیگران را  
 هم از خرید آنها منع کنید، و خانه های خود را از لوث چنین مجلاتی بپیرایید و  
 نگذارید دامنه بی عفتی بیش از این وسعت پیدا کند.

ای خواننده عزیز! اگر مسلمانی، به پاس اسلام و اگر ایرانی هستی، به احترام  
 ملیت خود، همین نوشته مرا در هر مجلس و محفلی بخوان و مردم را وادار کن  
 که از خرید مجلات ننگین خودداری نمایند. به خدا و به تمام مقدسات عالم  
 قسم می خورم که دل هر مسلمان غیرت مندی از این روش جاهلانه مردم بی بند  
 و بار خون است.

در اینجا روی سخنم به جوانان طلاب علوم دینی است که می گویم: ای  
 دانشجویان دانشگاه دین! ای طلاب علوم الهی! شما باید در این قسمت پیشقدم  
 باشید. شما باید در قم از خرید این گونه مجلات نه تنها خودداری کنید، بلکه جلو  
 هم قطاران خود را بگیرید، و نگذارید چنان مجلاتی به خانه های پاک آنان راه یابد.  
 آخر زن طلبه یا دختر و خواهر طلبه وقتی که چشم هاشان به آن عکس های لخت و  
 برهنه زنان هر جایی می افتد، به خدا تأثیر می کند، مگر آنان معصومه هستند؟ مگر  
 آنان از زنان دیگر جدا هستند؟ آنها هم نفس دارند و هوا و هوس دارند، بالاخره

۱. «ناظر شرعیات» عنوان کسی بوده است که با تصویب دولت، پس از شهریور بیست، در وزارت فرهنگ آن  
 زمان، مسئول کنترل مطالب منتشر شده در ارتباط با دین بوده است. این منصب، بیشتر جنبه صوری داشته، و  
 هیچگاه نقش مؤثری نداشته است.

بشوند. بیش از این نمی‌خواهم روشن‌تر بنویسم. همین قدر می‌نویسم که شما شاگردان مکتب توحید باید بیشتر از همه مراقب اوضاع و احوال خودتان باشید. خدا شاهد است وقتی که عده‌ای از طلاب را در جلو گیشه‌ی روزنامه فروش می‌دیدم و خرید و مطالعه‌ی مجلات ننگین را مشاهده می‌کردم، بسیار متأثر می‌شدم. شما اگر از خرید آن مجلات خودداری نمایید، شما اگر عملاً به سایرین نشان دهید که خرید چنین مجلاتی حرام است، دیگران نیز طوعاً یا کراهتاً از شما پیروی خواهند کرد. شما ببینید که لجام گسیخته‌های جامعه، یعنی همان جوانانی که در مکتب چنان مجلاتی پرورش یافته‌اند، یک روزنامه و مجله‌ی دینی را می‌خرند؟ آیا یک سطر از آنها را می‌خوانند؟ چرا نمی‌خرند و نمی‌خوانند؟ به جهت اینکه همان مجلات، روحیه‌ی آنها را عوض نموده و به مغز آنان تزریق کرده‌اند که خرید و خواندن مجلات دینی یک عمل ارتجاعی و کهنه‌پرستی است. شما چرا عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهید؟ چرا به افکار مردم تزریق نمی‌کنید که خریدن و خواندن چنان مجلات هتاکه محاربه‌ی با امام زمان است. روح دین و روان اسلام از این‌گونه مجلات و مروجین آنها بیزار است.

واقعاً انتشار چنان مجلات در جامعه‌ی ما یک درد‌کشنده و یک مرض‌هلاک‌کننده است. من نمی‌دانم نویسندگان این‌گونه مجله‌ها، آیا معنی مجله را می‌دانند یا نه؟ اگر می‌دانند نباید نام چنان ورق‌ها را «مجله» بگذارند، بلکه باید نام آن را «مضله» بگذارند؛ یعنی گمراه‌کننده، اگر نمی‌دانند اینک می‌گویم: مجله یک واژه عربی است، و معنای آن این است: «الصحيفة التي فيها الحكمة» یعنی صفحاتی که در آن کلمات حکیمانه نوشته می‌شود «مجله» نامیده می‌شود. بنابر این باید صفحات مجله با کلمات حکیمانه مزین گردد. باید مجله سطح افکار مردم را از حضيض جهل و نادانی به اوج علم و معرفت ارتقا دهد. باید عقاید مردم را اصلاح و تحکیم نماید. باید اخلاق جامعه را از بدی‌ها بپیراید و با نیکی‌ها بیاراید. باید مجله راهنمای اخلاقی و اصلاحی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مردم باشد، نه اینکه سبب هرج و مرج اخلاقی و مایه‌ی تهییج شهوات جوانان زن و مرد باشد. به هر حال

لازم است که دانشجویان محترم حوزه علمیه قم از خرید مجلات ناموس شکن خودداری نمایند، و اجازه ندهند که نمایندگان مجلات مزبور، به عنوان خبرنگار قدم به حوزه علمیه قم گذارده و مقالاتی مشتمل بر رطب و یابس تهیه کنند؛ سپس با درج آن مقالات زنده، افکار روشن فکران حوزه را مشوش نموده، و به مرام شوم خود که عبارت از ترویج فحشا و منکر است، نایل آید.

من نمی‌گویم نویسندگان و گویندگان حوزه علمیه از خواندن مطالب آن مجلات خودداری کنند، بلکه می‌گویم نباید آنها را بخرند و نباید هر هفته بیست سی ریال به این ورق پاره‌ها بدهند. پس چگونه می‌توانند پولی ندهند و در عین حال همه آنها را مطالعه نموده و بخوانند؟ به عقیده من در هر هفته فقط یک نسخه از آنها را دسته‌جمعی بخرند و در محلی بگذارند؛ سپس تدریجاً در همان محل مطالعه کنند. البته اگر در یکی از کتابخانه‌ها باشد، بهتر و مناسب‌تر است. مثلاً در کتابخانه فیضیه یا حجتیه یا کتابخانه آستانه بگذارند، و هر کس طالب باشد در آن محل‌ها برود مطالعه کند.

اگر این عمل انجام یابد، از یک سو خانواده‌ها را از دیدن آن مجلات محفوظ داشته‌اند، و از سوی دیگر مطالب زننده و نامربوط آنها را برای جواب دادن خوانده‌اند. امیدوارم که این تذکر مفید را فضلا و دانشمندان حوزه علمیه قم به مورد اجرا بگذارند، و دست‌های ناپاک مبلغین بی‌عفتی و بی‌ناموسی و بی‌دینی را از آن محیط پاک کوتاه کنند. به هر حال مقام شامخ حوزه علمیه قم بالاتر از آن است که نوشته‌ها و مقالات خواندنی‌ها و سایر مجلات بی‌آبروی کشور در آن تأثیر نماید؛ زیرا آنان که تصور می‌کنند وجود حوزه علمیه قم با در نظر گرفتن اوضاع جهان و ترقیات سرسام‌آور علوم مادی بی‌فایده است، تصور باطلی را در مغز خود می‌پرورانند. آنان با یک چنین تصور باطلی، ضربات مهلکی به پیکر آن وارد آورده و می‌خواهند آن بساط را از کشور ایران برچینند، و در میدان فساد اخلاق، و تلاشی عقاید، فعال مایشاء باشند. آنان خیال می‌کنند با انتشار ورق پاره‌هایی می‌توانند چراغی را که خدا برافروخته است، خاموش نمایند.

### رشد حوزه علمیة قم در سایه زعامت آیت الله بروجردی

آنها می‌پندارند که تمام محصلین حوزه علمیة قم از دانش‌های نوین و سیاست‌های مرموز روز بی‌اطلاع و ناآگاه‌اند؛ تنها آنها هستند که یکه‌تاز میدان سیاست و اساتید فنون و صاحبان فهم و کیاست‌اند. دیگر نمی‌دانند که در همین حوزه علمیة قم اشخاصی هستند که از هر جهت با کمالات آراسته و از بدگوهری‌ها و پستی‌ها پیراسته‌اند و از اوضاع جهان مطلع و سود و زیان سیاست‌های ضد و نقیض روز آگاه و مستحضرند.

میان محصلین علوم دینیة حوزه علمیة قم جوانانی پاک و مردان بی‌آکی هستند که در ناصیه آنها علائم عظمت و نبوغ هویداست، و آینده درخشانی در انتظار آنهاست. آنها عفیف‌اند. باحیا و باشرف‌اند و شب و روز مدارج کمالات را می‌پویند و حقایق درخشنده را از قعر دریای علوم می‌جویند و در محفظه مغز خود ذخیره می‌کنند. یک خبرنگار مغرض یا یک نماینده مجله کثیف نمی‌تواند مراتب معروضه را به طوری که بیان شد، با ماندن یکی دو روز و با ملاقات یکی دو نفر درک نماید. من در ظرف هفتاد و دو روز که در قم ماندم، خدا را شاهد می‌گیرم، چنان از حوزه علمیة قم امیدوار شدم که از صمیم قلب حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی - دامت برکاته - رهبر عظیم الشان حوزه را دعا کردم؛ زیرا در سایه مراقبت‌های آن رادمرد بزرگ، تمام محصلین علوم دینیة بانهایت سعی و کوشش به تحصیل علوم اشتغال دارند، و عده مهمی از آنان که تحصیلات ابتدائی و متوسطه فرهنگ جدید را نیز به پایان رسانیده و دیپلمه شده‌اند، نه تنها به علوم جدید آشنا هستند، بلکه یک زبان خارجی را کاملاً بلدند. این خود مایه خوشبختی است که بعضی از روشن‌فکران محصلین حوزه علمیة خود، خوب فرانسسه می‌دانند، انگلیسی می‌دانند، فیزیک و شیمی می‌دانند، جغرافیا می‌دانند، روانشناسی می‌دانند. بالاخره آنچه را که متجددین و محصلین دانشکده‌ها و دانشسراهای عالی و دانشگاه‌ها به دانستن آن برخود می‌بالند، آنها همه را می‌دانند، خوب از عهده حل مشکلات آن علوم برمی‌آیند.

چیزی که هست و بسیار مایه تأسف و تأثر است، آن است که محصلین حوزه علمیه قم با همه معلومات خود، و با همه زحماتی که در راه تحصیل کمالات متحمل می شوند، در جامعه ما نه تنها تشویق نمی شوند، بلکه پس از پایان تحصیل، قوانین فرهنگی کشور نسبت به شخصیت علمی آنان توهین می نمایند. زیرا اگر در پایان تحصیلات به مقام شامخ علوم برسند، و در معلومات شاید به پایه معلومات ابن سینا نایل آیند، چون دارای تصدیقنامه رسمی فرهنگی نیستند، لذا قوانین فرهنگی کشور شاهنشاهی برای آنان ارزشی قائل نیست؛ اما اگر یک نفر بی سواد که حتی درس های تحصیلی خود را هم نمی داند، از وزارت فرهنگ با توصیه یارشوه و یا ساختگی و از هر راهی که باشد، یک ورق پاره ای به دست بیاورد، قانون برای او ارزش قائل می شود، و او را به رتبه دیپلم یا لیسانس یا دکتری می رساند.

شما برای آزمایش خوب است یکی از دکترها را با یکی از تحصیل کرده های همین حوزه علمیه قم روبه رو کنید، و یک موضوع علمی را مطرح نمایید و ببینید که فرق میان این دو تحصیل کرده که یکی را قانون کشور دکتر نامیده و دیگری را از ارزش محروم نموده است، تا چه اندازه است. ببینید که آن دکتر در حل آن موضوع چگونه و می ماند و این یکی که فاقد ارزش قانونی است، تا چه حد و با چه بیان رسا آن موضوع را حل نموده و شرح می دهد. قانونی که تا این پایه حوقکشی نماید، چه احترامی دارد؟ قانونی که پایه علوم را روی ورق پاره هایی جعلی استوار نماید، در نظر عقل و منطق چه ارزشی دارد؟ قانونی که یک فرد بی سواد را بر یک دانشمند متبحر ترجیح دهد، نبودنش بهتر از بودنش است.

خدا نبخشد آنهایی را که آلت دست دشمنان دانش و ملیت و حیثیت ما شده و چنین قوانین را وضع نمودند و نفهمیدند که با تیشه همان قوانین ریشه نبوغ و عظمت و بزرگی کشور و ملت ما را دارند می کنند.

این قوانین به اندازه ای اندوه آور و کمر شکن است که اگر یک مرد غیرتمندی از غصه بمیرد، نباید او را سرزنش کرد؛ زیرا این معنی قابل تحمل نیست که یک ملت کهن سال نجیبی که دارای فرهنگ درخشانی بوده که ابن سیناها و فارابی ها و خواجه



نصیرها و ابن رشد‌ها و ملاصدراها و شیخ بهایی‌ها و صدها و هزارها نظایر آنها را پرورش می‌داده است، در اثر نفوذ سیاست‌های شوم دشمنان سرسخت اسلام و ایران چنان رو به انحطاط گذاشته که جهل و نادانی در محیط فرهنگ آن جایگزین دانش و بینش گردیده است.

اگر دیروز مکتب فرهنگ ما اساتید بزرگ و نابغه‌های سترگی تربیت نموده و به جامعه ما تحویل می‌دادند، امروز مکتب فرهنگ ما دیپلمه‌های بی‌سواد و لیسانسیه‌های جاهل و دکترهای نادان را پرورش نموده و به جامعه ما تحویل می‌دهند. اگر دیروز نور دانش، از افق فرهنگ اسلامی سرتاسر گیتی را منور نموده بود، امروز ظلمت جهل، از مغرب فرهنگ ما سرتاسر کشور را فراگرفته است. روزی بود که شهر مراغه تحت رهبری فیلسوف شرق خواجه نصیر طوسی کانون فرهنگ اسلامی بود، و فارغ‌التحصیل‌های آن بر دنیا افتخار می‌کردند؛ اما امروز تحت رهبری قوانین موضوعه ما و وزرای فرهنگ ما، رؤسای دانشگاه ما، بالاخره اساتید درجه اول دانشکده‌ها و دانشسراها ما شاگردانی تربیت می‌یابند که در جامعه‌های فرهنگی دنیا مایه سرافکنندگی و خجالت ما می‌شود. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

این قوانین فرهنگ‌گش و دانش‌برانداز است که از یک سو استعدادات فطری افراد جامعه را خفه می‌کند، و از سوی دیگر نسبت به کسانی که دارای نبوغ هستند و در اثر استعداد ذاتی خود مراتب کمالات را طی نموده، و به مدارج عالیة علوم می‌رسند، ارزش علمی قابلی نیستند، و در این صورت با وجود یک چنین قوانین خفقان‌آور و با وجود تربیت شدگان چنان فرهنگ کثیف، آیا ممکن است از جامعه ما نظیر فلاسفه و حکما و علما و ادبا و شعرای گذشته طلوع نمایند؟ حاشا و کلاً! دیگر محال است با وجود چنین موانعی یک نفر فیلسوف حکیم و دانشمند در محیط فرهنگ جدید پرورش یابد.

تا یک انقلاب مهم در محیط فرهنگ ایجاد نشود، تا قوانین خفقان‌آور نقض نگردد و به جای آنها قوانین سودمند وضع نشود، انحطاط و عقب رفتن و رواج

جهل و ترویج فساد ادامه خواهد یافت. من با صراحت لهجه می‌گویم: تنها سنگ راه ترقی و تعالی در کشور ایران، وجود قوانین موجوده فرهنگی است و بس، والا دماغ ایرانی و مغز مردم این سرزمین برای درک مطالب مهم، و کشف رموز کائنات و حل مسائل مشکله مستعدتر از سایر ملل روی زمین است.

در این مورد، حضرت مستطاب آیت‌الله المعظم استاد محترم آقای سید هبة‌الدین شهرستانی - مُد ظله‌العالی - که یکی از مفاخر شیعه است، خبری از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل نموده که با این موضوع خیلی مناسب است. اگر چه خبر مزبور را در یکی از مجالس انس از ایشان شنیدم، و یادم رفت که محل آن خبر را بپرسم، ولی خود خبر حاکی است که باید درست و صحیح باشد. مضمون خبر این است که آن حضرت فرمود: خداوند متعال حکمت را در زبان عرب و در دست چینی‌ها و در دماغ ایرانی‌ها گذارده است. بنابراین دماغ ایرانی‌ها برای درک مطالب مهمه و حل معضلات علوم مستعدتر و آماده‌تر از دماغ ملل دیگر آفریده شده است. اگر چنانچه عقب افتادگی و جهل و نادانی در ایران امروز مشاهده می‌شود، در اثر نقصان برنامه‌های تحصیلی فرهنگ ماست.

آری فرهنگ غلط و نارسای ماست که جلو ترقی و تعالی را گرفته و دماغ مستعد مردم با استعداد او را خفه نموده است، و علت غلط و نارسا بودن فرهنگ هم، پیروی از برنامه‌های آمریکا و اروپاست. فرهنگ امروز ما جز تقلید از آمریکا و اروپا چیز دیگری نیست. حتی اخیراً کمیسیونی که برای تجدید نظر در برنامه‌های تحصیلی مرکب از مطلعین! در امور تحصیلی تشکیل شد، موافقت کرده است که برنامه تحصیلی در ایران باید مطابق با برنامه‌های تحصیلی آمریکا تدوین شود. این آقایان مطلعین خیال کرده‌اند که استعدادات ایرانی و آمریکایی یکنواخت می‌باشد. آنان اصلاً متوجه به استعداد نشده و نفهمیده‌اند که برنامه‌های فرهنگی آمریکا روی استعداد ذاتی آمریکایی تنظیم شده است، و باید برنامه‌های فرهنگی ایران هم روی استعداد ذاتی ایرانی تنظیم شود، و بدون تردید فرق بسیار بزرگی میان این دو استعداد می‌باشد.

فهم و ذکاوت و نبوغ ایرانی، مقایسه با فهم و ذکاوت و نبوغ دیگران نمی‌شود، و دلیل این مطلب شخصیت‌های بزرگ علمی و فلسفی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و عرفانی ایرانی است که بیش از نفوذ برنامه فرهنگی غرب در ایران ظهور نموده و جهان بشریت را به انوار علوم خود منور ساخته‌اند. این شخصیت‌های مهم که مایه افتخار ایرانیان هستند، در مکتب اسلام و بایرنامه‌های صحیح و منظم تربیت یافته و مدارج کمالات را پیموده‌اند، و اگر امروز در کنار و گوشه کشور ما شخصیت‌های علمی پیدا می‌شوند، در اثر پیروی از برنامه‌های همان شخصیت‌ها بوده است، والا سال‌های درازی است که برنامه‌های فرهنگی ما از دنیای غرب پیروی نموده است و تا امروز نه تنها نتوانسته ولو برای نمونه یک شخصیت علمی مهمی تربیت نماید، بلکه جلو استعدادات عناصر مستعد را گرفته و همه را خفه نموده است.

پس باید طرف‌داران فرهنگ و هواخواهان دانش و بینش، سعی کنند که برنامه‌های فرهنگی روی استعداد فطری ایرانی تنظیم شود، و یا لاقلاً نسبت به برنامه‌های قدیم که مولد و مربی شخصیت‌های مهم علمی می‌باشند، ارزشی قائل شود تا بتواند بار دیگر ابن سیناها و خواجه نصیرها و نظایر آنها را به جامعه تحویل دهد. اصولاً باید در قوانین فرهنگی و آیین‌نامه‌ها و دستورات تحصیلی کاملاً تجدید نظر شود.

چیزی که مایه تأسف است، آن است که فرهنگ در کشورهای کوچک مقهور سیاست‌های ملل بزرگ دنیا گردیده است، و دولت‌های نیرومند دنیا نمی‌خواهند ملل کوچک دارای فرهنگ مترقی باشند، بلکه می‌خواهند با تزیق فرهنگ خودشان - البته آن هم ناقص - همه را زیر پرچم سیاست‌های خود نگه دارند. این مطلب را ساده تلقی نکنید، تمام اهتمام آنها تضعیف ملل کوچک است، و تضعیف ملل کوچک هم جز از راه فرهنگ میسر نیست. از این رو به طوری بر ملل کوچک مسلط شده‌اند که هیچ یک از آنها نمی‌تواند دارای فرهنگ مستقل و مناسب با استعدادات افراد خود باشد، و اگر در کشوری هم مانند ایران و عراق، حوزه‌های

علمیه با برنامه‌های متین و قوی پیش روند، با تنظیم نقشه‌های خائنانه نمی‌گذارند فارغ‌التحصیل‌های آنها ارزش علمی داشته باشند؛ ولی باید دانشجویان حساس و فهمیده و روشن‌فکر حوزه‌های علمیه، علی‌رغم دشمنان اسلام و ایران بکوشند و مدارج کمالات را طی نموده و خود را به اعلیٰ درجه علوم برسانند، و ملول نشوند که زحمات آنان در محیط فرهنگ امروزی مورد تقدیر قرار نمی‌گیرند. البته در پیشگاه جهان انسانیت، و در محضر مقدس حق و حقیقت مورد تقدیر قرار خواهد گرفت، و دنیا در مقابل فضل و دانش همیشه خاضع بوده، و تا ابد نیز خواهد بود.

#### نواقص باید مرتفع شود

در برنامه تحصیلی حوزه‌های علمیه نواقصی هست که باید مرتفع شود تا از هر جهت تکمیل گردد. نواقصی که در برنامه‌های مزبور پیدا شده است، در اثر غفلت بعضی از گردانندگان سابق حوزه‌های علمیه بوده، و پیروی لاحقین از سابقین می‌باشد، ولی امروز در اثر نفوذ بی‌دینی و شیوع مفاسد فردی و اجتماعی رفع نواقص به طور حتم لازم و متحتم است.

از جمله نواقص برنامه‌های تحصیلی حوزه‌های علمیه، نبودن تفسیر قرآن است. این نقصان در این زمان که سرتاسر گیتی را کفر و بی‌دینی فراگرفته است، به اندازه‌ای مهم و مؤثر است که سایر دروس را باید در مقابل آن بی‌ارزش دانست؛ زیرا سلاح مؤثر مسلمان در برابر بی‌دینان، قرآن و اخبار است و بس ... [در اینجا حاج سراج به تفصیل در باره اهمیت قرآن و بی‌توجهی جامعه ما و اداره فرهنگ ما به قرآن سخن گفته است. این مطالب از متن حاضر حذف شد. خوانندگان عزیز تفصیل آن را می‌توانند در کتاب برگ‌هایی از تاریخ حوزه علمیه قم (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱ش) مشاهده کنند].

... اگر بخواهید میزان احترام قرآن را در محیط فرهنگ کشور ما بدانید، کفایت است که به یکی از تربیت‌یافتگان این فرهنگ مراجعه نموده و قرآن را بدهید به دست او و تقاضا کنید که دو سطر بخواند. اگر توانست ظاهر عبارات آیات را

درست و بدون غلط بخواند، آن وقت خواهید دید که فرهنگ ما چه تربیت شده‌های لایقی به جامعه تحویل می‌دهد. من به شما اطمینان می‌دهم که حتی یک نفر را هم نمی‌توانید از تربیت شدگان فرهنگ امروزی ما برای نمونه پیدا کنید که قرآن را صحیح بخواند؛ و اگر هم پیدا شود، بدون تردید در اثر تربیت خانوادگی و مراقبت پدر و مادر بوده است. واقعاً خدا به گردانندگان جامعه تعلیمات اسلامی<sup>۱</sup> توفیق بدهد، اگر در این چند سال اخیر جامعه تعلیمات اسلامی نبود؛ اگر دبستان‌ها و دبیرستان‌هایی تحت مراقبت جامعه نامبرده نبود؛ امروز از دانشجویان نوآموز ما احدی پیدا نمی‌شد که قرآن را درست بخواند؛ ولی در اثر سعی و کوشش عده‌ای از مردم خداپرست، و اهتمام هیئت مدیره جامعه مزبور، فرزندان رشیدی تربیت شده‌اند که اصول دین و مذهب و فروع آنها را با دلایل یادگرفته و در قرائت قرآن مهارتی به دست آورده‌اند که از هر جهت مایه خرسندی و امیدواری است ....

#### گردانندگان حوزه علمیه قم توجه فرمایند

این همه سخنانی که درباره قرآن به عرض رسید، دردهایی بود که از قلم یک نفر خادم دین بدون غرض تراوش نمود. آنها را نباید سرسری گرفته و مانند سایر سخنان، با بی‌اعتنایی تلقی کرد. امروز قرآن بی‌نهایت خوار شده است. قرآن کتاب آسمانی ماست. قرآن اساس دین ماست. قرآن دارای همه‌گونه فضائل است. قرآن باید در حوزه‌های علمیه در رأس کتاب‌های تدریسی قرار بگیرد و تفسیر آن از مهم‌ترین دروس، در برنامه‌های تحصیلی گنجانده شود، و برای حفظ کردن قرآن جوایزی داده شود و من در این باره پیشنهادی دارم که بعداً به عرض می‌رسانم. شما توجه فرمایید که در آژهر مصر تا چه اندازه به قرآن و تفسیر آن اهمیت داده

---

۱. مؤسسه خیریه آموزشی که مرحوم شیخ عباسعلی اسلامی (م ۱۳۶۴ ش) در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ بنیاد گذاشت، و در آخرین آمارها در دهه پنجاه بیش از یک‌صد و هشتاد مدرسه در ایران داشت. بنگرید: جامعه تعلیمات اسلامی (آیت‌الله شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)، حمید کرمی‌پور، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

می‌شود. اغلب طلاب در ازهر حافظ قرآن هستند و برعکس، در تمام کشور ایران حتی یک نفر طلبه پیدا نمی‌شود که حافظ قرآن باشد، و حال آنکه اگر گردانندگان حوزه علمیه قم بذل توجه فرموده و در این موضوع غایت خاصی مبذول دارند، اقلاً پنجاه درصد طلاب محترم حافظ قرآن می‌شوند، و همچنین است تفسیر آن که از واجبات است؛ باید محصلین علوم دینیه خوب تفسیر بدانند.

به هر حال تدریس تفسیر از چندین جهت لازم و ضروری است:

اولاً کتابی در اسلام پیدا نمی‌شود که دارای آن صفاتی که حضرت امیر علیه السلام بیان فرموده و بدون تردید، از هر حیث مقدس‌تر و سودمندتر از تمام کتب اسلامی و غیر اسلامی است. بنابراین باید تدریس آن مقدس‌تر از سایر کتب باشد، و سایر کتب اعم از کتب نحو و صرف و بیان معانی و بدیع و منطق و حکمت و فلسفه و اصول و فقه و غیره، مقدمه فهم قرآن می‌باشد. پس لازم است بعد از طی مراتب مقدماتی، درس تفسیر قرآن متناً و خارجاً گفته شود.

ثانیاً قرآن دارای علوم اسلامی و معارف الهی و فنون اعتقادیه است، و هر دانشمندی باید دارای آن علوم و آن معارف باشد، و دارا بودن آن علوم، ایجاب می‌کند که قرآن را مشروحاً بدانند. پس گفتن تفسیر و شرح رموز و نکات اعتقادیه و اشارات آن برای محصلین، و آماده کردن آنها برای مبارزه با مخالفین ضروری است. ثالثاً تردید و شبهه‌ای نیست که قرآن وحی خداست، و ریشه دین از آن منبع وحی آبیاری می‌شود. بنابراین بر تمام اهل علم و شخصیت‌هایی که در رأس حوزه‌های علمیه قرار گرفته، لازم است وحی خدایی را مشروحاً بدانند، و به محصلین علوم دینیه یاد دهند.

رابعاً قرآن به ما دستور می‌دهد که در آن تدبیر نماییم، و به وسیله آن با دشمنان دین مبارزه کنیم. البته تدبیر در آیات قرآنی و مبارزه با دشمنان به وسیله آن، فرع فهمیدن آن است. پس باید قرآن را بفهمیم؛ سپس در اطراف آن تدبیر نموده و دل‌های خودمان را از فیوضات آن کامیاب نماییم. سپس با مخالفین قرآن به وسیله راهنمایی‌های آن مبارزه کنیم. بنابراین تعلیم تفسیر قرآن و تدریس شرح

آیات آن در حوزه‌های علمیه که متکفل حفظ دین و حراست شرع خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، یک امر لازم و ضروری است.

خامساً امروز ما می‌بینیم که تنها فقه و اصول در میدان مبارزه با بی‌دینی کفایت نمی‌کنند؛ نه تنها کفایت نمی‌کنند، بلکه سیل شبهات به اندازه‌ای قوی و تندرو شده که در خود مسائل فقهی و اصولی نیز تأثیر نموده است، و آن تحصیل کرده بیچاره که جز به مسائل فقهی و اصولی مغزش را به هیچ چیزی آشنا نکرده است، وقتی که در مسیر سیلاب‌های شبهات واقع می‌شود، خود را می‌بازد یا عصبانی می‌شود و یا ساکت می‌گردد، و این بر ضرر اسلام تمام می‌شود، و حق را به جانب شبهه‌کنندگان می‌دهد؛ اما اگر آشنا به قرآن و منطق آن باشد، بدون تردید نه تنها جواب شبهات را می‌تواند بدهد، بلکه شبهه‌کننده را به راه راست می‌تواند بکشد. بنابراین برای هر محصلی واجب است که تفسیر قرآن را با شرح کامل آن یاد بگیرد، و خود را برای رفع شبهات و دفع حملات آماده و مهیا نماید.

سادساً دنیای امروز غیر از دنیای پنجاه سال پیش است. در دنیای پنجاه سال پیش اگر کسی به مقدسات ما اهانت می‌نمود، تمام متدینین تهییج می‌شدند، و علما و دولتیان عموماً آن اهانت‌کننده را تنبیه می‌کردند، از این‌رو دیگران جرأت نمی‌نمودند که درباره‌ی دین ما، مذهب ما، اعتقادات ما سخنان ناهنجاری به زبان بیاورند؛ ولی رفته رفته دنیا عوض شده، و خواهی نخواهی در اثر اختراعات محیرالعقول، شرق و غرب دنیا به هم متصل گردیده، و عادات و رسومات ملل دیگر در ملت ما و جامعه ما اثر کرده، و کتاب‌ها و مجلات فلاسفه اروپا به فارسی و زبان ساده مردم این سرزمین ترجمه و منتشر گردیده، و ناگهان در تمام شئون فردی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی ما، انقلاب سریعی به وجود آمده است. امروز باد حوادث در هر منطقه کره زمین می‌وزد، فوراً سرتاسر گیتی را فرا می‌گیرد.

امروز دستجات مخالف دین مقدس ما دارند جوانان ما را، فرزندان ما را، دختران و پسران ما را، مادران و خواهران ما را، از شاهراه اسلام برمی‌گردانند، و یا لااقل با تولید شبهات و تزریق شکوک، عقاید جوانان را متزلزل می‌کنند. و این اعمال به

اندازه‌ای مؤثر واقع شده است که خدا می‌داند، اگر جلوگیری نشود و در مقاومت و مبارزه مسامحه شود، چه بلای عظیمی ما را فرا خواهد گرفت. بنابراین، آن دانشجویی که امروز مشغول تحصیل است و می‌خواهد مبلغ اسلام و مبین حقایق دین شود، ناچار است که در یک چنین محیطی که به عرض رسید، زندگی کند و خدمات دینی خود را انجام دهد، و تا از روش تبلیغی قرآن و تاکتیک بیانات آن و طرز مبارزه آن و نقشه‌های اساسی اصلاحاتی آن آگاه نشود، و قبلاً با سلاح‌های قوی قرآن مسلح نگردد، نمی‌تواند یک قدم به سوی خدمات دینی بردارد. پس، از هم اکنون که مشغول تحصیل هستند، باید به فکر آینده خود باشند و از اساتید محترم حوزه تقاضا کنند که درس تفسیر را مانند درس فقه و اصول رسمیت بدهند، و همه محصلین در هر رشته که می‌خواهند وارد شوند، درس تفسیر را از حالا شروع کنند، و خود را با تعلیمات قرآنی بیارایند، تا بعداً دچار گرفتاری‌ها نشوند.

سابعاً این حقیقت تلخ را باید گفت که حوزه‌های علمیه در انظار مردم - اعم از مسلمان و غیر مسلمان - از احترام افتاده، و موقعیت خود را از دست داده است. آنکه دولت است - به طوری که سابقاً با تفصیل شرح دادیم - وزارت فرهنگش و قوانین و نظاماتش، محصلین این حوزه‌ها را با چشم حقارت می‌نگرد، و به تحصیلات آنان ارزشی قائل نیست؛ و آنکه ملت است، در اثر اختلاطی که با ملل اروپا و آمریکا پیدا کرده است، اصلاً فارغ‌التحصیل‌های حوزه‌های علمیه را قابل توجه نمی‌داند، و مخصوصاً تیپ جوان ملت ما که مردان آینده و تشکیل دهنده سازمان ملت آینده ما هستند، از آنها بیزارند، و بالخصوص که دستگاه‌های قوی تبلیغاتی ماتریالیست‌ها از یک طرف، و بهایی‌ها از طرف دیگر، لاینقطع افکار عمومی را بر ضد حوزه‌های علمیه و فارغ‌التحصیل‌های آنها مسموم می‌نمایند.

با این وصف، بسیار لازم و ضروری است که در حوزه‌های علمیه یک جنبش حسابی، و یک انقلاب مؤثر به وجود آید، و این جنبش و این انقلاب، به جز تمسک به دامان قرآن، غیر ممکن است عملی شود؛ یعنی باید تفسیر قرآن در رأس برنامه‌های تحصیلی قرارگیرد، تا در اثر حقیقت قرآن و ارشاد معنوی آن، موقعیت از



دست رفته حوزه‌های علمیه بازگردد. بسیار مناسب و به موقع است که حوزه علمیه قم در این جنبش پیش قدم شده، و پرچم دار این نهضت بشود؛ و ثانیاً هرکاری برای منظوری انجام می‌یابد، و از شخص خردمند کار بیهوده‌ای صورت نمی‌گیرد، و هیچ عاقلی بدون داشتن هدف به سوی مقصدی گام بر نمی‌دارد، خصوصاً در محیط تعلیم و تربیت لازم است که هدف روشن باشد، والا محصلین در پایان تحصیلات خود، پس از صرف مدت زیادی در اجتماع ویلان و سرگردان می‌مانند، و زندگی آنان بسیار سخت و ناگوار می‌شود.

در حوزه‌های علمیه عراق و ایران هدف محصلین، ترویج دین و تبلیغ شریعت خیرالمرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مبارزه با معاندین، و جهاد با دشمنان اسلام و مسلمین است؛ یعنی آن محصلی که بهترین سال‌های عمر خود را، یعنی عنفوان جوانی را در راه تحصیل علوم دینیه تباه می‌نماید، مقصودش این است که پس از پایان تحصیلات خود، مردم نادان را ارشاد کند، و منحرفین را به راه آورد، و با معاندین مبارزه نماید، و عقاید عوام را استوار سازد، بالاخره آئینه اعمال پیغمبر بزرگوار اسلام و جانشینان گرامی آن گردد. اصلاً همین هدف مقدس سبب تشکیل حوزه‌های علمیه شده است. بنابراین، باید حوزه‌های علمیه به این حقیقت اذعان نمایند که راه رسیدن به آن هدف باید با تحولات زمان و مقتضیات مکان سازش داشته باشد؛ مثلاً روزی بود که مقتضیات ایجاب می‌کرد که به وسیله نشر اخبار و ترویج آثار اهل بیت عصمت و طهارت به آن هدف برسند؛ از این رو جمع‌آوری اخبار و نشر آنها معمول گردید، و با این عمل نیک، مردم نادان ارشاد شدند، و منحرفین به راه راست هدایت شدند، و با معاندین مبارزه اساسی به عمل آمد. خلاصه کلام هدف مقدسی که منظور بوده، به عمل آمد؛ ولی وقتی که مقتضیات عوض شد، و تحولاتی در تمام شئون فردی ما هویدا گردید، باید ابزار کار و طریق رسیدن به هدف نیز تغییر یابد تا به آن هدف مقدس برسیم.

امروز مغز بشر پر از چون چرا شده است. امروز اوضاع جهان و جهانیان عوض گردیده است. امروز نمی‌توانیم در برابر دشمنان با ابزارهایی روبه‌رو شویم که صد

سال پیش به کار برده می‌شد. پس باید ابزار کارمان را عوض کنیم و این خود یکی از تفضلات الهی و معجزات موهبتی است که برای ما مسلمانان، کتابی فرستاده است که در هر عصری، و با هر تحولی، می‌تواند راهنما باشد، و حقایق درخشان خود را هویدا سازد، و جهان متحول و مترقی را نورافشان نماید.

امروز ما می‌توانیم به وسیله قرآن، جهان را تکان دهیم. می‌توانیم با سلاح قرآن دشمنان مسلح با سلاح‌های عصری را از میان برداریم. یکی از معجزات قرآن آن است که هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود؛ نه تنها کهنه نمی‌شود، بلکه در هر تحولی چهره زیباتری و حقایق تازه‌تری را از خود نشان می‌دهد.

پس باید محصلین علوم دینیه خود را به آغوش قرآن انداخته، از منبع قدرت لایزالی قرآن نیرو بگیرند، و ابزارهای نوینی از مخازن آن بیرون آورده، و با دشمنان مبارزه کنند، و مردم را ارشاد نمایند، و منحرفین را به راه آورند.

این حقیقت باید ناگفته نماند که جز قرآن و راهنمایی‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام با هیچ کتابی در هیچ نوشته‌ای نمی‌توان با سیل بی‌دینی و فساد و هرج و مرج اخلاقی مقاومت نمود. امروز نه با کتاب‌های اصول، و نه کتاب‌های فلسفه، و نه کتاب‌های کلام، و نه با قواعد مسائل فقهی ممکن نیست جلوی سیل شبهات را گرفت. اگر یک نفر محصل علوم دینیه، مثلاً رسائل مرحوم آیت‌الله انصاری، و کفایه مرحوم آیت‌الله خراسانی، و سایر کتاب‌های اصول را خوب بخواند و خوب بفهمد و از عهده فهم مکاسب و جواهر درآید، ولی از منطق قرآن و رموز و اشارات و کنایات ارشادی آن آگاهی نداشته باشد، در مقابل شبهات یک نفر مادی شکست خواهد خورد، و برابر یک جوان منحرف دیالکتیکی، بیچاره خواهد شد. اما اگر علاوه از اصول و فقه، مسلح به سلاح قرآن شود و از منطق قرآن الهام بگیرد، برابر هر فیلسوفی که در علوم مادی متبحر باشد، مقاومت نموده و آن را شکست خواهد داد.

چیزی که مایه تأسف است آن است که ما پیروان قرآن و کسانی که پیشوای دانش‌های دینی هستند، هنوز به عظمت قرآن و حقایقی که در تار و پود آیات نهفته‌اند پی نبرده‌ایم؛ حتی عملاً کتاب‌های فلسفه و اصول و فقه را بر قرآن ترجیح

می‌دهیم، و کسی که مثلاً کفایه را خوب بفهمد، و رسائل را خوب درس بدهد، آن را سواد می‌دانیم؛ اما کسی که قرآن را خوب بفهمد، و از عهده درس تفسیر خوب برآید، بی سواد می‌خوانیم، و از همه تأسف‌آورتر تفسیر قرآن را از دروس تفننی محسوب داشتن است که اگر کسی هم بخواهد تفسیر قرآن بگوید، در ایام تعطیل من باب تفنن به درس آن مبادرت می‌نماید.

### چند پیشنهاد برای اجرای تدریس قرآن در حوزه

بنا به مراتبی که به عرض رسید، تدریس تفسیر قرآن و ترویج آن در حوزه علمیة قم ضروری و واجب است، و بسیار خوشوقتم که از گردانندگان حوزه علمیة قم، چند نفری به این ضرورت و وجوب متوجه شده‌اند. از جمله جناب مستطاب حجت‌الاسلام آقای حاج میرزا ابوالفضل قمی<sup>۱</sup> - دامت افاضاته - است که یکی از مدرسین حوزه علمیة و مبلغین اسلام می‌باشد، و سال‌هاست که علاوه بر درس فقه و اصول، درس تفسیر را نیز به عهده گرفته است و یک عده از محصلین را تربیت می‌نماید. و یکی از اساتید حوزه علمیة قم حضرت مستطاب حجت‌الاسلام والمسلمین استاد معقول و منقول آقای میرزا محمدحسین قاضی طباطبائی<sup>۲</sup> - دامت برکاته - است که اولین مدرس فلسفه حوزه علمیة قم می‌باشد، و در فلسفه قدیم و جدید تبحر و مهارت دارد، و سابقاً مانند دیگران در ایام تعطیل به درس تفسیر مبادرت می‌نمود، ولی اخیراً آن درس را اهمیت داده، و مانند درس‌های معمولی، همه‌روزه به تدریس آن قیام فرموده‌اند. البته ایشان علاوه از فقه و اصول و فلسفه قدیم و جدید که در همه آنها تخصص دارند، در علوم جدید و تاریخ و ادبیات نیز مطالعات عمیقی دارند، و

۱. میرزا ابوالفضل مفسر قمی فرزند ملامحمود واعظ قمی - نماینده دوره اول مجلس شورای ملی از قم - است. وی مدتی در حوزه علمیة اراک بود و در سال ۱۳۴۰ ق پس از تأسیس حوزه علمیة قم به این شهر بازگشت و به تلمذ نزد آیت‌الله حائری پرداخت. وی مدت‌ها در تهران مشغول ارشاد و وعظ بود تا آنکه در سال ۱۳۶۸ ق بار دیگر به قم مراجعت کرد و به تدریس مشغول شد. بنگرید: آثار الحجة، ج ۲، ص ۳۶ - ۳۷.

۲. مقصود علامه طباطبائی، صاحب تفسیر المیزان است.

مخصوصاً خوش قریحه و با ذوق و عرفانی مسلک و دانا به رموز محاورات، و بالاخره در تمام جهات مبرز می‌باشند. و از همه آن صفات نیک که بگذریم، شخصیت اخلاقی و مبادی آداب بودن معظم‌له بیشتر از همه جالب و جاذب است. ایشان مانند بعضی‌ها که با دانستن چند کلمه کنترل اخلاقی را از دست می‌دهند نمی‌باشند، بلکه در عین حالی که از هر حیث، نسبت به آن بعضی‌های سابق‌الذکر تفوق دارند، بسیار متواضع و خوش رفتار و نیک منظر است. ناگفته پیداست که این صفات از مکتب قرآن اکتساب شده و از آباء و اجدادش که منتهمی به شخص بزرگوار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌شود، به ایشان ارث مانده است؛ زیرا سلسله نسب ایشان به طباطبا می‌رسد، و از سادات صحیح‌النسب و محفوظ‌النسب آذربایجان هستند. سلسله جلیله قاضی‌ها و طباطبائی‌ها در تبریز عندالخاص و العام مورد تجلیل بوده و هستند.

به هر حال معظم‌له از این لحاظ که درس تفسیر را رسمیت داده، و در حدود دوست نفر از فضلاء محصلین را در مکتب قرآن تربیت می‌نمایند، یک مزیت جاودانی و یک مقام روحانی دیگری را حائز گردیده‌اند، و علاوه بر تدریس تفسیر قرآن، مشغول تألیف تفسیر آن کتاب آسمانی بوده، و یک جلد آن در تحت طبع است که ان‌شاءالله تعالی به زودی مورد استفاده اهل فضل و دانش قرار خواهد گرفت. اگر چه این جانب موفق به مطالعه تفسیر نامبرده نشده‌ام، ولی اطمینان دارم که معظم‌له به جهت دارا بودن جهات علمی، مقتدر است که از دریای بی‌کران قرآن، گوهرهای فروزانی درآورده، و به معرض استفاده جامعه بگذارد. امیدواریم که با طبع مجلدات آن تفسیر، خدمت بزرگی به عالم اسلام و جامعه مسلمین بشود.

البته درس‌های تفسیر آقایان نامبرده تا اندازه‌ای در تربیت محصلین حوزه علمیه قم مؤثر است، ولی نظر به اهمیت قرآن و لزوم دانستن حقایق درخشان آن برای محصلین حوزه‌های علمیه، باید درس قرآن را از بدو اشتغال به تحصیل در برنامه‌های تحصیلی باشد. اینک آنچه به نظر قاصر اینجانب می‌آید، به عرض گرداندگان حوزه علمیه قم می‌رسانم، تا اگر مورد قبول واقع شود، عمل فرمایند.

به عقیده اینجانب باید درس قرآن در تمام دوره‌های تحصیلی از مقدمات تا خارج، در رأس دروس تحصیلی قرار گیرد، به این ترتیب:

اولاً محصلین ابتدایی که از امثله شروع می‌کنند، ملزم باشند که ظاهر کلمات قرآن را روان کنند، و آنچه را که در صرف میر و تصریف می‌خوانند، از قبیل تصریف صیغه‌ها و تشخیص مجرد و مزید فیه و ثلاثی و رباعی و نظایر آنها، از کلمات قرآن پیدا نموده، و طبق قواعد صرف در آنها تصرف نمایند، و همچنین در موقع خواندن نحو، آیات قرآنی را تجزیه و ترکیب کنند، و تا پایان دروس سیوطی و جامی و مغنی، عنایت خاصی به کلمات و عبارات و جملات قرآن مبذول بدارند؛ و سپس هنگام تحصیل مطول که مرحله‌ی اخیر تحصیل مقدمات است، علاوه از توجه به نکات بلاغت و معانی و محسنات لفظی و معنوی آیات، دروس قرائت و تجوید قرآن نیز به محصلین داده شود، به طوری که محصل ابتدایی هنگام فراغت از دروس مقدماتی، قرآن را خوب بخواند، و تصریف کلمات و تجزیه و ترکیب آیات و بلاغت و فصاحت و معانی و بیان و سایر محسنات قرآن را بداند و با تجوید صحیح بخواند، و چون به مرحله‌ی دوم، یعنی دوره‌ی متوسطه (دوره‌ی سطح) برسد، برای فهم معنای ظاهری و تفسیر سطحی قرآن آماده باشد.

ثانیاً در دوره‌ی سطح که از شرایع و معالم فقهاً و اصولاً آغاز می‌شود، یک تفسیر مختصر سطحی همراه دروس فقه و اصول باشد. البته اگر در این دوره به حفظ قرآن مبادرت شود، بسیار به‌جا و مناسب خواهد بود، و در این دوره که با تحصیل متن رسائل و مکاسب و کفایة الاصول و منظومه‌ی سبزواری پایان می‌یابد، محصل می‌تواند یک دوره تفسیر سطحی یاد گرفته، و برای درس خارج تفسیر قرآن کاملاً آماده شود.

ثالثاً در دوره‌ی نهایی (دوره‌ی خارج) لازم است حقایق مهمه‌ای که در میان آیات و سور قرآنی نهفته‌اند، از خارج به مغز محصلی که قبلاً خود را در دوره‌های قبلی آماده نموده است، تزریق شود. خلاصه‌ی کلام اینکه باید قرآن در تمام دوره‌های تحصیلی مقدم بر سایر دروس یا لااقل هم‌ردیف آنها قرار گیرد. اگر چنین شود، فارغ‌التحصیل‌های حوزه به هر رشته‌ای از رشته‌های تبلیغی که وارد شوند، فروزنده

و کامیاب خواهند بود. اگر مرجع مسلمین شوند، در تمام شئون به مشکلات فائق آیند؛ و اگر متکفل امور دینی یک منطقه گردند، با کمال بصیرت از عهده و وظایف دینی خود برمی آیند؛ و اگر متصدی موعظه و خطابه شوند، منطقتشان بسیار قوی می گردد. بالاخره یک باب بسیار روشن و یک روش بسیار متقنی به روی آنان باز می شود که احدی از دشمنان اسلام جرأت تبلیغ ضد دینی در محیط مسلمین را نخواهند داشت؛ زیرا منطق قرآن به اندازه ای قوی و محکم است که هر معاندی را به آسانی می تواند از میان ببرد، و دست های کثیف تبلیغاتی ضد دینی را از جامعه مسلمین کوتاه کند.

این بود پیشنهادات من درباره تدریس قرآن، برای مسلح شدن طلاب علوم دینیه به سلاح های علمی و ادبی و منطقی آن. اکنون باید دید که گردانندگان حوزه های علمیه تا چه درجه نسبت به این پیشنهادات روی موافقت نشان خواهند داد.

#### اخلاق و لزوم تدریس آن در حوزه

یکی دیگر از نقایص برنامه های حوزه های علمیه، نبودن درس اخلاق به اندازه کفایت است، و این نقیصه اگر چه با تدریس تفسیر قرآن مرتفع می شود، به شرط اینکه در موقع تدریس و تفسیر آیات، قسمت اخلاقی مورد توجه استاد قرار گیرد، ولی چون بحث در اطراف مسائل اخلاقی به عنوان مستقل در روحیه محصلین تأثیر مهمه دارد، و نیز چون تهذیب نفس و مراقبت اعمال و تحت کنترل قرار دادن حالات و اطوار، احتیاج مبرمی به یک سلسله راهنمایی های جداگانه دارد، لذا تحصیل علم اخلاق برای محصلین علوم دینیه ضروری و لازم است. و علت لزوم و ضروری بودن تحصیل آن برای محصلین آن است که محصل علوم دینیه - به طوری که سابقاً بیان کردیم - برای ارشاد مردم و تبلیغ اسلام و ترویج احکام و مبارزه با بی دینی و فساد، آن همه رنج تحصیل را بر خود تحمیل نموده و بهترین و گرانبمایه ترین اوقات خود را برای رسیدن به آن منظور فدا می کند. ناگفته پیداست که ارشاد مردم و تبلیغ اسلام و ترویج احکام و مبارزه با بی دینی و فساد، تنها با بیان و

گفتن و نوشتن به طور دل‌خواه و به طور شایسته صورت عمل بر خود نمی‌گیرد، بلکه باید شخص مرشد و مبلغ و مروج و مبارز، حقیقتاً آینه علمی گفته‌ها و نوشته‌های ارشادات خود باشد، و اگر با اشخاص معاند، و یا کارشکنی‌های مخالف، یا سختی‌های زندگی، یا دشواری‌های روزگار مواجه شود، باید با نیروی اخلاق و به کار بردن حسن خلق بر تمام آنها فائق آید تا بتواند شاهد مقصود را به آغوش بگیرد. خصوصاً در زمانی که بعداً می‌آید و به طوری که از طلوع آن پیداست، یک زمان وحشت‌زا و یک روزگار نابه‌هنجار خواهد بود، و مردم آن زمان، لجام گسیخته‌تر و بی‌پروا تر از این زمان خواهد بود. این محصلین دین، و این دانشجویان اسلامی، دانشمندان و اهل فضل و مروجین اسلام و مبلغین آن زمان و راهنمایان و رهبران چنان مردمی خواهند بود، و بدیهی است که راهنمایی مردم لجام گسیخته و هدایت اشخاص بی‌پروا، اگر توأم با اخلاق نباشد، زنده‌نهی نتیجه مطلوب به دست نیاید، بلکه نتیجه معکوس می‌بخشد. از این رو باید گردانندگان حوزه‌های علمیه به این نکته حساس توجه نموده، و زمان آینده را در نظر بگیرند، و درس اخلاق را که سابقاً معمول بود و امروز متروک شده است، رواج دهند.

این موضوع چون خیلی اهمیت دارد، لذا قدری بیشتر در اطراف لزوم آن بحث می‌کنیم تا بلکه مربیان حوزه‌های علمیه، بیشتر توجه فرمایند. این نکته بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که تمام انبیا و پیغمبران صاحب شریعت، مأمور به انجام دو امر مهم بودند: یکی ایجاد عقیده به مبدأ و معاد در قلوب مردم، و دیگری تهذیب اخلاق مردم. و این دو امر به اندازه‌ای اهمیت دارد که هر کس فاقد یکی از آنها باشد، در حقیقت و نفس اسلام ناقص است، اگر چه متبحر در علوم، یا نابغه در فلسفه باشد، و هر جامعه‌ای که افراد آن، معتقد به مبدأ و معاد نباشند و فاقد اخلاق حسنه باشند، همیشه در لجن‌زار بدبختی‌ها و گرفتاری‌های پست زندگی، دست به گریبان خواهد بود؛ اگر چه در اختراعات و صنایع سنگین و سبک سرآمد سایر جامعه‌ها باشد. بنابراین، انبیا که مانند پدران مهربان و مربیان با عاطفه بوده‌اند، از طرف خداوند بزرگ و مهربان مأموریت داشته‌اند که چراغ هدایت را در این بیابان

تاریک زندگی جلوی فطرت بشر روشن نمایند، و افراد بشر را به سوی مبدأ معتقد نموده و بفهمانند که بازگشت به سوی او حتمی است، و آنان را از کارهای زشت بپیرایند، و با اعمال نیک بیارایند. شما اگر به کتاب‌های آسمانی و به سخنان پیغمبران و پیشوایان دین مراجعه فرمایید، خواهید دید که تمام آنها پر از راهنمایی‌های درخشان است به سمت یکتاپرستی و اعمال نیک؛ و بیان مضرات بی‌دینی و بدکرداری است.

اینک قرآن مجید که یک کتاب زنده است، از آغاز تا پایان مملو از دلایل ساده و براهین روشن برای اثبات آن دو امر مهم و ارشاد مردم به سوی آن گوهر گرانمایه و بیان آیین زندگانی است. از سخنان ارج‌دار و پربهای پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ است که «إِنِّي بَعْتُ لَاتِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ یعنی من برای اتمام مکارم اخلاق برانگیخته شده‌ام.»

آری تمام انبیا برای هدایت مردم و اصلاح اخلاق آن مبعوث شده‌اند، و چون پیغمبران قبل از پیغمبر اسلام ﷺ مبانی دین و اصول اخلاق را تدریجاً آوردند، لذا منطقه مقتضیات زمان و مکان دایره تبلیغاتی آنان محدود بود، تا اینکه وجود مقدس ختمی مرتبت ﷺ که خاتم پیغمبران بود، و بعد از ایشان باب نبوت بسته می‌شد، به رسالت مبعوث شده و مبانی دین و اصول اخلاق را به کمال رسانید؛ به طوری که دیگر هیچ‌گونه نیازی برای مبعوث شدن پیغمبر دیگری باقی نماند، و این عمل بزرگ و مأموریت مهم با کارشکنی‌های یهود، نصارا و مشرکین و بت‌پرستان مواجه گردید. چیزی که سبب پیشرفت کار آن حضرت و باعث خنثی شدن کارشکنی‌های آنان گردید، خلق بزرگ آن بزرگوار بود و بس. اگر تاریخ اسلام و اوضاع و احوال او ان بعثت و بعد از بعثت را مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم دید که آن برگزیده خدا تا چه اندازه با موانع بزرگ روبه‌رو بوده است، و تا چه اندازه آزار و اذیت از ملت خود دیده است. اگر اخلاق حسنه و تدابیر برجسته آن حضرت نبود، محال بود که یک تنه به تمام مشکلات فایق آمده، و دشمنان اسلام را یکی پس از دیگری منکوب و مخدول نماید.



بنابر این، باید پیروان مکتب اسلام و محصلین علوم دینیه به عظمت کار و اهمیت عمل توجه داشته باشند، و از رهبر عظیم الشان خود حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درس حُسْنِ خُلُقٍ و مکارم اخلاق را یاد بگیرند، و خود را با آن صفاتی که آن حضرت دارا بوده بیاریند تا بتوانند جلو معاندین، مقاومت کنند و لشکر بی‌رحم دشمنان اسلام را به آسانی شکست دهند. پس تحصیل اخلاق و تهذیب نفس برای عموم مسلمین و یا به خصوص برای محصلین علوم دینیه که در اجتماع و وظیفه سنگین تبلیغات را به عهده خواهند گرفت، واجب و لازم است.

در اینجا از تذکر یک نکته نباید خودداری نمود، و آن نکته این است که مراد از تحصیل اخلاق، تنها خواندن کتاب‌های اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی، یا معراج السعاده یا جامع السعاده و یا احیاء العلوم و نظایر آنها نیست، بلکه مراقبت به اعمال و مواظبت در تزکیه نفس است که بزرگ‌ترین جهاد در اسلام به شمار می‌رود.

برای اینکه مطلب روشن‌تر گردد، به عرض خوانندگان محترم می‌رسانم که امروز اغلب کلمات، معنای حقیقی خود را از دست داده، و بی‌اندازه مبتذل گردیده است. ما وقتی که صحبت از اهمیت اخلاق می‌کنیم «اخلاق» در قاموس بعضی از لجام‌گسیخته‌ها عبارت از لایبالی‌گری است. مثلاً اگر کسی به هر کسی برسد، تملق کند یا هر جا که برود مختار باشد، از یک سو به مجلس شراب برود، و از سوی دیگر به مجلس روضه‌خوانی برود، و در نماز جماعت مقید باشد که در صف اول برای خود جا بگیرد، یا هر کس با او شوخی‌های زننده و ناروا بکند، به روی او بخندد، بالاخره به هیچ اصلی مقید نباشد، در عوض لجام‌گسیخته خوش اخلاق نامیده می‌شود؛ در حالی که تمام آن اعمال زشت از رذائل اخلاق محسوب می‌شود، و باید با این‌گونه مردم منافق هرزه و فاسق مبارزه شود.

در فرهنگ بعضی‌های دیگر، کلمه «اخلاق» به معنی اظهار وجود است، و این معنی غالباً در میان اهل علم و محصلین متداول و شایع است. به این معنی که هر کس که به مقامی رسید، یا چند کلمه‌ای آموخت، متوقع است که همه بر او تعظیم کنند، و نام او را به بزرگی ببرند، و همه بر او سلام بدهند، و از همه جلوتر راه رود، و

در صدر مجلس بنشینند، و... اگر یک نفر بر یک چنین شخص اعتراض کند که تو چه مزیتی بر دیگران داری! چرا مطابق اصول اخلاق اسلامی رفتار نمی‌کنی؟ در جواب خواهد گفت که اخلاق اسلامی همین است که من دارم، در حالی که اسلام از این گونه اخلاق بیزار است.

کسی که دارای چنین اخلاقی باشد، و خود هم از اهل علم باشد، چگونه می‌تواند با فساد و مفساد و بی‌دینی مبارزه کند! آیا آن گمراه بدبخت که به دام مبلغین دشمنان اسلام گرفتار شده، از جاده مستقیم دین منحرف گردیده است، وقتی که چنان صفات زشت را از یک نفر اهل علم، یعنی مبلغ اسلامی، مشاهده کند، به حرف او، به راهنمایی‌های او، بالاخره بر تبلیغات دینی او اعتنا می‌کند؟ آیا با دیدن چنین شخصی، در گمراهی خود باقی نمی‌ماند؟ آیا اعمال وی، او را گمراه‌تر نمی‌نماید؟

من خودم در این جامعه، حرکات ناشایسته‌ای را از بعضی‌ها دیده‌ام که حقیقتاً روی اهل علم را سیاه نموده‌اند. چند سال پیش، در یک مجلس جشن مفصلی که در روز مبعث حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برپا شده بود، بانی مجلس وقتی که برای افتتاح مجلس در پشت میکروفن قرار گرفته و از مدعوین اظهار تشکر نمود، نام دو نفر از برجسته‌ترین علما را که در مجلس حضور داشتند با کمال احترام به زبان آورده و نسبت به تشریف‌فرمایی‌های آنان قدردانی نمود. از پشت میکروفن که پایین آمد، هنوز سخنران مذهبی پشت میکروفن قرار نگرفته بود که یکی از آن دو نفر که مورد تجلیل بانی مجلس هم قرار گرفته بود، پا شده و با یک اخم و تخم عجیبی مجلس را ترک نمود، و هنگام خروج از مجلس، فحش‌های زننده و حد آورنده، به بانی مجلس نثار می‌کرد. چرا؟! برای اینکه چرا بانی مجلس نام آن یکی را قبل از نام او برده است. این مرد خودخواه چنان در دریای خودخواهی مستغرق شده بود که تو گویی یک جنایت بزرگ و یک ذنب لایغفر به وقوع پیوسته است. من به این مرد گفتم که آقا! بانی مجلس غرضی نداشته است و در بیان که نمی‌شود هر دو را یک مرتبه به زبان آورد، آخر این چه خلقی است! این چه رفتاری است! گفت: من به مراتب از آن دیگری با سوادترم. من چنین و چنان هستم. این آقا با این منطق و این

اخلاق، به مقامات عالی تری که آرزومند بود رسید، ولی چون دستگاه دین و مخصوصاً مقام روحانیت هیچگاه اشخاص فاسدالاخلاق را نمی پذیرد و در حقیقت یک عنایت مخصوص در این مورد هست، در هرکس، در لباس روحانیت با نیروی دین بخواهد خودخواهی و جاه طلبی و اغراض شخص خود را پیش برد، دست غیب آمده و بر سینه اش می زند، لذا همان شخص چنان از اوج ترقی و تعالی به حضيض تنزل فرود آمد که هیچگاه تصور آن را نمی نمود. از این روست که من تحصیل اخلاق را در حوزه های علمیه ضروری می دانم. من بگویم اگر اخلاق نباشد تحصیل علوم دینی نه تنها برای محصلین مفید نیست، بلکه مضر و زیان آور است؛ زیرا محصلی که مراتب علوم را به کمال می رساند، اگر در جامعه حایز مقامی بشود، مانند همان شخص مزبور خود را می بازد و خیال می کند که در دنیا جز او نباید کسی عرض اندام بکند، و نسبت به همه بدبین شده، و خود را مافوق همه می داند و گاهی می شود که - العیاذ بالله - برای حفظ شئون موهومه خویش، مرتکب اعمال خلاف دین و مذهب هم می شود.

پس گردانندگان حوزه های علمیه باید در این موضوع، توجه بیشتری مبذول داشته و درس اخلاق را در برنامه های تحصیلی بگنجانند، و برای تهذیب اخلاق آنان کوشش کنند که از آغاز تحصیلات خوی خوش خلقی و صفات حسنه اسلامیت در نهاد محصلین مرتکز و پا برجا باشد، تا پس از فراغ از تحصیل به وسیله حسن خلق در انجام وظایف دین قدم های مثبتی بردارند، و با اخلاق حسنه خود، مشکلات زندگی را درهم شکنند. اگر خدای نکرده در ایام تحصیل و اوان جوانی، تحت مراقبت اساتید اخلاق قرار نرفتند، و قوای نفسانی آنان در اثر تزریقات اخلاقی و تجربیات عملی به دست قوه عاقله سپرده نشود، ممکن است عکس العمل زندگانی آنها در جامعه بر ضرر اسلام و مسلمین تمام شود. چنانکه دیده ایم فساد اخلاق بعضی از فارغ التحصیل های حوزه های علمیه چه ضررهایی بر پیکر جامعه مسلمین وارد آورده است «العاقل یکفیه الاشاره»

عظمت اسلام و شخصیت مسلمان خصوصاً نبوغ مبلغین اسلامی از ناحیه اخلاق پیدا می‌شود. اسلام بزرگ‌ترین و مکمل‌ترین مکتب‌های اخلاق است. اسلام یگانه کانون تعلیم و تربیت و دانشگاه آموزش و پرورش است که در تمام دنیا نظیر ندارد. بنابر این باید کسانی که عنوان رهبری یا پیشوایی مسلمین را به عهده می‌گیرند، مظهر تام و تمام اسلام باشند. اگر غیر از این باشد، بدون تردید شکست بر اسلام و جامعه مسلمین وارد می‌آید. امروز دنیا متوجه این حقیقت شده است که سکون و آرامش در محیط جامعه بشری با تسلیحات جنگی میسر نیست، بلکه تسلیحات اخلاقی است که قدرت ایجاد آرامش را دارد، و باید تمام افراد بشر مسلح به سلاح‌های اخلاقی شوند؛ ولی هنوز مصلحین دنیا متوجه نشده‌اند یا نمی‌خواهند توجه نمایند که گم‌شده آنها در مکتب اسلام است نه در تقویت مجمع تسلیح اخلاقی. من درباره مجمع تسلیحات اخلاقی که در غرب تأسیس شده، و هیاهویی در سراسر گیتی برپا نموده است، شرح مفصلی در جلد سوم کتاب در پیرامون ماتریالیسم یا منشأ فساد می‌نویسم. البته نظریات خود را در آنجا به رشته تحریر می‌آورم.

در اینجا که گفت‌وگو از لزوم تحصیل اخلاق برای محصلین علوم دینی به میان آمده، مناسب دیدم که نامی از آن مجمع بیاورم و تذکر دهم که تسلیح اخلاقی به معنی صحیح، جز در مکتب اسلام، در هیچ یک از مکاتب دیگر پیدا نمی‌شود. اگر کسانی که مجمع تسلیحات اخلاقی را رهبری می‌نمایند، واقعاً تحت نفوذ سیاست نیستند و راستی می‌خواهند کاروان بشر را از گمراهی نجات دهند، باید از مکتب اسلام پیروی نمایند تا ابواب سعادت و سکون و آرامش به چهره آمان مفتوح شود، و الا جز سیاستمداران غرب آن هم برای مدت کوتاهی، احدی نمی‌تواند از آن مجمع استفاده اخلاق واقعی بنماید. به هر حال باید رهبران حوزه‌های علمیه، به اهمیت اخلاق و تدریس آن توجه داشته باشند، و تنها میزان تحصیلات علمی محصلین را ملاک ترقی و تعالی آنان قرار ندهند، بلکه به اخلاق آنها بیشتر اهمیت بدهند و میزان اخلاقی را بر میزان علمی ترجیح دهند که اساس کار آنان همین

است؛ یعنی اخلاق است که می‌تواند معدل فارغ‌التحصیل را بالا برده و معلومات وی را در بازار تبلیغات به ارزش واقعی برساند.

### زبان عربی و اهمیت آن

از جمله نواقصی که در برنامه‌های تحصیلی محصلین علوم دینی مشاهده می‌شود، و باید هر چه زودتر مرتفع گردد، آن است که محصلین علوم دینی با اینکه از آغاز تحصیلات خود با لغات عربی سروکار دارند، و کتاب‌های تحصیلی آنان به استثنای کتاب‌های امثله و صرف میر - آن دو کتاب هم باز در اطراف چگونگی اعلال و صرف کلمات عرب بحث می‌کنند - تماماً عربی است، مع الوصف بعضی‌ها از تکلم زبان عربی و یا ترجمه عربی به فارسی و فارسی به عربی عاجز و ناتوانند؛ در حالی که اصولاً بایستی محصلین حوزه‌های علمیه در حرف زدن با لغت عربی، بهتر از خود عرب‌ها که زبان مادریشان می‌باشد، مهارت داشته باشد؛ زیرا عرب‌ها از روی قاعده حرف نمی‌زنند، و فضلی آنها هم اگر بخواهند صحیح و بدون غلط نحوی و صرفی و ادبی حرف بزنند، نمی‌توانند به طور شایسته حرف بزنند، چرا؟ به جهت اینکه از اول طفولیت به صحیح حرف زدن عادت نکرده‌اند، بلکه به همان زبان مادری خود که زبان معمولی عمومی است، عادت نموده‌اند؛ از این رو تحصیل کرده‌های حوزه‌های علمیه ایران، بهتر و صحیح‌تر و مطابق قواعد صرفی و نحوی می‌توانند حرف بزنند؛ ولی چون نسبت به این موضوع مهم توجهی نشده است، و عدم عادت با کمک و اهمه، آنان را دچار وحشت نموده است، لذا می‌بینیم که محصلین پس از سی سال تحصیل، از حرف زدن با زبان عربی عاجزند؛ در حالی که عبارات عربی را خوب و با قاعده و مطابق قواعد نحوی و صرفی می‌خوانند، و صحیح و بدون غلط می‌نویسند. بنابراین اگر طلاب علوم دینیه میان خودشان حرف زدن با زبان عربی را معمول دارند، و صحبت‌های خصوصی خودشان را با زبان عربی ادا کنند، رفته رفته عادت پیدا کرده و حرف زدن با زبان عربی را کاملاً یاد می‌گیرند.

همچنین است مسئله ترجمه عربی به فارسی، و عکس آن که در اثر عدم عادت و تمرین برای محصلین علوم دینی تا اندازه‌ای کار مشکلی شده است. البته باید رهبران حوزه در این قسمت‌ها بذل توجه نموده، و این نقیصه‌ها را مرتفع نمایند. فارغ‌التحصیل‌های حوزه در تکلم به زبان عربی و ترجمه آن به زبان فارسی و بالعکس کاملاً آشنا شوند. زبان عربی علاوه از اینکه زبان بین‌المللی اسلامی و زبان دینی ماست، مشتمل بر اصول ادبیات و موجد قدرت تکلم است. اگر کسی زبان عربی را با توجه به نکات ادبی آن یاد بگیرد، تعلم سایر زبان‌ها برای وی آسان می‌شود؛ و نیز در فهم آیات قرآنی و اخبار و احادیث و کلمات بزرگان و خطب نهج‌البلاغه و سایر آثار بزرگان دین و دانش بیشتر استفاده می‌نمایند؛ و همچنین در نوشتن و خواندن و سخنرانی و القای وعظ و خطابه، قدرت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند.

محصلی که می‌خواهد پس از فراغت از تحصیل، راهنمای مردم باشد، ضروری است که قدرت بیان و قدرت نوشتن داشته باشد. ایجاد چنین قدرتی، بسته به آشنا شدن به نکات ادبی زبان عربی است. اگر محصل حرف زدن به زبان عربی را یاد بگیرد، ناچار است نکات ادبی آن زبان را نیز یاد بگیرد، و این عمل موجد قدرت بیان می‌گردد.

از همه این مزایا که بگذریم، این نکته قابل‌گذشت نیست که یک نفر، یک عمر با یک زبان سر و کار داشته باشد، اساس تحصیلات وی روی همان زبان استوار شود، و خواندن و نوشتن آن زبان را بلد باشد، و بتواند تقریرات فارسی استاد را با همان زبان بنویسد، و کتاب‌های درسی و غیر درسی را با همان لغت تألیف نماید، اما در حرف زدن با آن زبان عاجز و ناتوان باشد، یا یک کتاب فارسی یا گفتار فارسی را نتواند به آن زبان ترجمه کند؛ در حالی که ما می‌بینیم کسانی را که چند سال زبان فرانسه یا انگلیسی یا آلمان و غیره را تحصیل می‌کنند، از عهده تکلم و ترجمه آن خوب بر می‌آیند، و حال آنکه قطعاً تسلط آنان به نکات ادبی آن زبان‌ها به اندازه تسلط محصلین علوم دینی به نکات زبان عربی نیست. علت اینکه آنان می‌توانند از عهده تکلم و ترجمه زبانی که تحصیل کرده‌اند برآیند، و اینان نمی‌توانند، آن است که اولاً معلمین آنها روی متد خاصی به آنها درس می‌دهند؛ ثانیاً محصلین آن زبان‌ها عنایت خاصی برای تعلم آن

زبان‌ها مبذول می‌دارند؛ تمرین می‌کنند؛ می‌نویسند؛ حرف می‌زنند، و زبان خودشان را به لغات و لهجه‌های آن زبان‌ها آشنا می‌کنند؛ اما محصلین علوم دینیه فقط به اخذ معانی و درک مطالب متوجه‌اند، و عنایت آنها فقط به دانستن مسائل علمی مبذول می‌شود، و هیچ توجهی به یادگرفتن، طریق حرف زدن یا ترجمه نمودن ندارند. از این‌رو سی سال، بلکه تمام عمر را در میان کتاب‌های عربی به پایان می‌رسانند، ولی نمی‌توانند حرف بزنند، یا یک مقاله فارسی را به طور شایسته به زبان عربی ترجمه نمایند.

من در این هفتاد و دو روزه که در قم بودم، و در این قسمت‌ها مطالعه می‌نمودم، با بعضی از محصلین علوم دینیه راجع به این مطلب صحبت می‌کردم، و آنان را تشویق می‌نمودم که در این قسمت سعی کنند و اهتمام نمایند، تا قدرت تکلم به زبان عربی را پیدا نمایند. آنان می‌گفتند: چه کنیم که چنین باشیم؟ می‌گفتم: برای یاد گرفتن زبان عربی کفایت است که میان خودتان هر چند نفری که در یک حجره هستید، حرف زدن با زبان عربی را معمول دارید. البته در بدایت امر قدری سخت می‌شود، ممکن است مایه تمسخر هم واقع شوید، ولی نباید به این سختی‌ها و تمسخرها اعتنا کنید. باید کوشش کنید که زبانتان به حرف زدن با زبان عربی عادت پیدا کند. رفته رفته خواهید دید که خوب از عهده تکلم با زبان عربی بر می‌آید. همچنین مقالات فارسی را به زبان ساده عربی ترجمه کنید. یکی دو مقاله که ترجمه کردید، رفته رفته به نقایص ترجمه متوجه می‌شوید، و آنها را نیز مرتفع می‌نمایید و بدین وسیله قدرت ترجمه برای شما ملکه می‌شود. اینک همین توصیه‌ها را به سایر محصلین علوم دینیه می‌نمایم، و امیدوارم که مورد قبول واقع شود.

### زبان عربی جایگاه گذشته را در میان ما ندارد

در پایان این بحث لازم است تذکر دهیم که زبان عربی در فرهنگ امروزی ما از ارزش افتاده است، و زبان‌های انگلیسی و فرانسه رواج پیدا کرده است. علت اصلی آن بی‌ارزشی و این رواج، آن است که پس از نهضت مشروطه و نفوذ سیاست‌های خارجی، از یک سو قدرت دین از میان رفته، و از سوی دیگر اروپایی‌گری در کشور

ما به تمام معنی رواج پیدا کرده است. از این رو، هر چه که متعلق به دین است، اعم از حقیقی یا اضافی متروک گردیده، و آنچه که مربوط به دنیای خارجی است، اعم از نیک و بد، در ردیف مظاهر تمدن محسوب گردیده است. از جمله آنها زبان عربی است که زبان دین مسلمانان و فرهنگ رسمی اسلام است.

دشمنان اسلام برای ریشه کن نمودن اساس اسلام، از هیچ‌گونه خیانت و جنایت کوتاهی نکرده و نمی‌کنند. در هر کشوری که متعلق به اسلام است، نفوذ پیدا کرده و از راه‌های گوناگون وارد می‌شوند، و با روح پلید استعمار در تمام شئون مسلمانان مداخله می‌کنند، و مخصوصاً در واژگون نمودن فرهنگ اسلام، اهتمام بیشتری مبذول می‌دارند. در ایران هیاهوی ادبیات ایران را بر پا نمودند، و با تشکیل انجمن‌های روابط فرهنگی، اساس فرهنگ اسلامی را واژگون ساختند. به ظاهر از فردوسی، سعدی، حافظ، خیام، نظامی و نظایر آنها تجلیل کردند؛ بالاخره موفق شدند که مؤسسه‌ای به نام فرهنگستان در ایران تشکیل دهند، و لغات عربی را که قرن‌ها بود میان مردم مسلمان ایران معمول بود، به لغات فارسی مبدل نمایند، و روح تعصب ملی را که اسلام با آن مبارزه می‌کرد، بار دیگر زنده کردند، تا کار به جایی رسید که یک نفر احمق قد علم کرده، و دعوی پیامبری نمود و کتابی به نام ورجاوند بنیاد نوشت، و آن کتاب را کتاب آسمانی خود قرار داد، و در آن کتاب متعهد شد که حتی یک کلمه هم لغت عربی ننویسد. عبارات آن کتاب به اندازه‌ای خنده‌آور و خالی از فصاحت است که هر بچه دبستانی هم از خواندن آن متنفر است.

مثلاً در صفحه ۴۵ بخش سوم آن کتاب چنین می‌نویسد: «داویدن و تاهیدن باید پاک‌دلانه و دادخواهانه باشد. باید از نبردیدن و ستیزیدن و دشمن ورزیدن، و همچنان از دروغ‌گفتن و دغل کردن، پرهیزیده گردد. باید به دروغ و دغل کیفر داده شود. داورزنده باید بدآوش و شاوش پروا کند، و تا تواند به داد کردن کوشد. باید تا تواند کار رازودتر به هوده رساند. داور زیدن آن بهتر که دو بار باشد، و اگر دو سافه یکی در نیامد، بار سوم داور زید شود.»



حالا شما که زبان مادریتان فارسی است، این جملات را چندین بار بخوانید و ببینید چیزی از آنها می‌فهمید؟ این‌گونه نوشته‌ها و این قسم بیانات، نتیجه فعالیت‌هایی است که دست استعمار برای از میان بردن آثار اسلامی به کار برده است.

اسامی وزرا را عوض کردند. اصلاحات فرهنگی و دادگستری و دارایی و ارتش و غیره را مبدل به لغات عجیب و غریب فارسی نمودند. خلاصه تمام کلمات عربی را تا آنجا که توانستند از میان بردند، و یک روح بغض و عداوت نسبت به زبان عربی در میان مسلمانان ایران به وجود آوردند. آنچه که امروز مورد اعتنای فرهنگ نیست، فقط زبان عربی است و بس؛ در حالی که مذهب رسمی کشور ایران اسلام است، و کتاب آسمانی اسلام (قرآن) عربی است و [اداره] فرهنگ ایران عملاً دشمن زبان عربی است؛ یعنی کوسه و ریش‌پهن هر دو با هم. باید به وزیر فرهنگ و گردانندگان دایره تعلیم و تربیت تذکر داد که این روش، یعنی بی‌اعتنایی به زبان عربی در یک مملکتی که قانون اساسی آن، رسمی بودن مذهب اسلام را تصریح می‌نماید، توهین بر اسلام و توهین به قانون اساسی است. هر چه هست ما مسلمانی و کتاب آسمانی ما قرآن است، و قرآن عربی است، و نماز ما عربی است، و کتاب‌های دینی ما عربی است، و عقود و ایقاعات ما عربی است. خلاصه کلام، اغلب مراسم مذهبی ما به وسیله زبان عربی انجام می‌یابد، و این ننگ‌آور است که محصلین دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشسراها و دانشکده‌های یک مملکت اسلامی، زبان دشمن اسلام، یعنی زبان انگلیسی را تحصیل کنند؛ اما از تحصیل زبان دینی خود محروم بمانند. امیدواریم که وزارت فرهنگ در این قسمت بذل توجه نموده، و با گنجاندن زبان عربی در برنامه‌های تحصیلی، مشت محکمی به دهان دشمنان اسلام بزند، و این ننگ بزرگ را از محیط فرهنگ بزدايد.

اشتباه نشود. من منکر تحصیل زبان خارجی نیستم؛ بلکه معتقدم که محصلین مدارس قدیم هم مانند دانشجویان مدارس جدید، اقلماً باید یکی از زبان‌های خارجی را بدانند، خصوصاً محصلین حوزه‌های علمیه، حتماً باید یک زبان خارجی بدانند تا بتوانند به دایره تبلیغات دین خود وسعت دهند. امروز تبلیغات

اسلامی احتیاج مبرمی به یکی از زبان‌های خارجی دارد. امروز باید حقایق اسلامی به گوش تمام ملل دنیا برسد، تا مردم دنیا از لجن‌زار گمراهی نجات یابند؛ و این عمل جز با دانستن یک زبان خارجی میسر نیست. چیزی که هست، من معتقدم که در درجه اول، باید زبان عربی در دبستان‌ها و دبیرستان و سایر معاهد علمی تدریس شود، تا دانش‌آموزان و دانشجویان به زبان دینی خود آشنا شوند؛ سپس در درجه دوم، یکی از زبان‌های خارجی به آنها تدریس گردد، تا فارغ‌التحصیل‌های آن مدارس وقتی که به اروپا و آمریکا و سایر قاره‌های روی زمین مسافرت می‌نمایند، و با سایر ملل تماس پیدا می‌کنند، بتوانند حقایق دین خود را در آن منطقه‌ها عملاً تبلیغ نمایند، و حیثیت و شرافت خود و هم‌کیشان خود را حفظ کنند. همچنین اگر یکی از دانشمندان اروپا و آمریکا به ایران بیاید، و با یک دانشمند اسلامی که خوب زبان خارجی را می‌داند روبه‌رو شود، سلسله حقایق اسلامی را از آن دانشمند فراگیرد، و بداند که علمای اسلام از علمای سایر مذاهب و ادیان به مراتب فهمیده‌تر و ورزیده‌تر هستند، و واقع را با چشم حقیقت‌بین خود می‌نگرند.

اگر یک عالم دینی یک زبان خارجی را خوب بداند، در این عصر حاضر می‌تواند خدمات مؤثرتری به اسلام و مسلمین انجام دهد. امروز دنیا تشنه فهم حقایق می‌باشد، و بیش از پیش نیازمند اصلاحات است. و ناگفته پیداست که حقایق جز در اسلام، و اصلاحات جز به وسیله آیین اسلام پیدا نمی‌شود، و باید یک زبان بین‌المللی و سیله تزریق حقایق و سبب تبلیغ طرق اصلاحات بشود، و علاوه امروز اهل دنیا مانند افراد یک خانواده به هم‌دیگر نزدیک شده، و روابط آنان خواهی نخواهی با یکدیگر متصل گردیده است. آرا و عقاید و افکار و رسومات و عادات، در تضارب و تشاجر است، و جهانیان در میان این تضاربات و تشاجرات با حال نگرانی و اضطراب در انتظار سرنوشت آینده خود هستند. در این میان اگر یک رأی صائب و یک عقیده محکم و یک فکر و یک راه و روش صحیح به آنها نشان داده شود، بدون تردید همه به سوی آنها می‌گرایند. بنابر این اگر علمای اسلام - البته علمایی که به اوضاع دنیا آشنا و از جریانات بین‌المللی مطلع هستند - یک زبان

بین‌المللی را کاملاً بدانند، می‌توانند به وسیله تبلیغات وسیع و دامنه‌داری، حقایق اسلامی را که با فطرت بشر سازش دارد، به گوش جهانیان برسانند، و آن رأی صائب و عقیده محکم و فکر پخته و راه و روش صحیح را که در بالا گفتیم، به وسیله انتشار آیین اسلام به دنیا نشان دهند، تا گروه گروه مردم گمراه دنیا به سوی آن دین پاک بگردانند.

من معتقدم که بالاخره این کار خواهد شد، و فشار اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی دنیا، مردم دنیا را به ستوه آورده، و به جست‌وجوی چنان آیینی خواهند رفت. چیزی که هست، اگر علمای دوران‌دیش اسلام پیش قدم شوند، ممکن است بشر خسته شده ستم‌دیده، زودتر به مقصد برسد. امیدوارم که گردانندگان حوزه‌های علمیه و مسئولین امور دین، نسبت به این عرایض بی‌آلایش من توجه مخصوصی مبذول داشته، در تربیت محصلین علوم دینی و پرورش افکار آنان بیشتر اهتمام نمایند و آنان را با سلاح‌های عصری مسلح سازند، تا بتوانند شاهد مقصود را به آغوش بگیرند.

در این مسافرت، روزی یکی از بزرگان اهل علم که به دیدن من آمده بود، اظهار داشت که مدتی است مسلمانان مقیم هامبورگ یک نفر عالم دینی می‌خواهند. چطور است که شما را پیشنهاد کنم؟ گفتم: اولاً من زبان خارجی نمی‌دانم. ثانیاً عمرم از شصت گذشته و دارم اواخر عمر خود را می‌پویم و من نمی‌توانم چنین مأموریت مهمی را به عهده بگیرم. دیدم نامبرده اظهار تأسف می‌کند که در میان این همه اهل علم یک نفر که آشنا به اوضاع باشد، و یک زبان بین‌المللی بداند، نداریم. راستی مایه تأسف و تأثر است که در یک چنین عصری دچار چنان فقری شویم؟ از یک سو آنهایی که زبان خارجی را خوب می‌دانند، از دین و آیین و حقایق اسلامی کوچک‌ترین اطلاعی ندارند، نه تنها اطلاع ندارد، بلکه اغلب آنها مخالف دین و آیین هستند، و از سوی دیگر آنهایی که در علوم دین متخصص‌اند، زبان خارجی که سهل است، زبان دینی خود (زبان عربی) را هم نمی‌توانند حرف بزنند. با این وصف چگونه ممکن است حقایق دین اسلام میان ملل شرق و غرب تبلیغ شود؟

این بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها در اثر نداشتن یک تشکیلات منظم دینی است که دامن جامعه مسلمانان را گرفته است، و الا اگر تشکیلات داشتیم، قطعاً دچار چنین بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها نمی‌شدیم.

### ریاست عامه و مرجعیت تامه

یکی از مختصات شیعه و مزایای مذهب جعفری علیه السلام مسئله اجتهاد و تقلید است؛ یعنی هر شخص شیعی جعفری، باید در آیین زندگی یا مجتهد باشد و یا مقلد (مسئله عمل به احتیاط هم باز به اجتهاد یا تقلید برمی‌گردد).

بنابر این هر کسی که مذهب جعفری علیه السلام را در حال تکلیف قبول نماید، باید یا مجتهد باشد یا مقلد. مجتهد کسی را گویند که قدرت علمی او به پایه‌ای برسد که بتواند تمام احکام خدا را از مدارک شرعی، مانند کتاب و سنت و اجماع و عقل استنباط نموده، و طبق آن عمل نماید، و مقلد کسی است که چنان قدرتی را نداشته باشد، اگر چه در اغلب علوم متبحر باشد. پس می‌توان گفت که مقلدین به سه دسته منقسم می‌شوند: دسته اول کسانی هستند که عامی محض بوده، و از خواندن و نوشتن محروم می‌باشند. دسته دوم اشخاصی هستند که خواندن و نوشتن بلد هستند. دسته سوم شخصیت‌هایی هستند که دارای فضل و دانش‌اند و در علوم ادبیات یا طبیعیات یا ریاضیات و غیره متبحرند، یا سهمی از آنها را دارا هستند. مثلاً یکی آن‌قدر خوانده و تحصیل علوم نموده است که می‌تواند زبان عربی را خوب بنویسد و خوب بخواند و خوب حرف بزند، و کتاب‌های اصول و فقه و حکمت را خوب درس بگوید؛ ولی در عین حال نمی‌تواند حکمی از احکام الهی را از مدارک شرعی استنباط نماید. البته یک چنین شخصی با تمام مزایای علمی که دارد، باید در احکام شرعی از یک مجتهد فقیه عادل تقلید نماید. یا اینکه شخصی در یکی از علوم تجربی به پایه دکتری برسد؛ مثلاً پزشک شود یا حقوق‌دان بشود یا دکتر در اقتصاد بشود یا متبحر در سیاست بشود؛ بالاخره به هر مقامی از علوم برسد، چون فاقد علوم دینی و عاجز از استنباط احکام شرعی است، لذا باید از یک مجتهد

مطلق که دارای شرایط اجتهاد است، بدون چون و چرا تقلید نماید، و آیین زندگی خود را از آن مجتهد یاد گرفته و عمل نماید، چنان‌که در رشته‌های غیر تخصص، مرسوم است که به متخصصین مراجعه می‌شود؛ اگر چه مراجعه‌کننده در رشته‌های دیگر از علوم متبحر و متخصص باشد. در رشته احکام دین و آیین زندگی هم باید به شخص متخصص مراجعه شود. ما هیچ‌گاه ندیدیم که دکتر در حقوق یا دکتر در اقتصاد یا متبحر در علوم یا فیلسوف، هنگام بیماری، از مراجعه به دکتر در طب استنکاف نماید؛ اما متأسفانه بسیار دیدیم و می‌بینیم که فارغ‌التحصیل‌های مکتب علوم جدید، به محض اینکه در یک رشته از علوم به مقام تخصص نایل می‌شود، نه تنها در آیین زندگی خود به متخصصین در رشته علوم دینی و مجتهدین احکام شرعی مراجعه نمی‌کنند، بلکه با نهایت تأسف، مراجعه به آنها را یک امر اجتماعی می‌دانند، و از تقلید سر می‌پیچانند و در عین حال، تقلید از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها را برای خود افتخار می‌دانند. قریب نیم قرن است که وضع تحصیل کرده‌های کشور ما به این منوال می‌باشد، و همین وضع اسف‌آور سبب انحطاط اخلاقی افراد جامعه ما گردیده است. خدا می‌داند که سرانجام این کشور به کجا خواهد رسید؟

در هر حال، پیروان حضرت جعفر بن محمد علیه السلام باید در تمام شئون زندگی خود یا مجتهد باشند و بفهمند که رهبر عظیم‌الشان اسلام در این دنیای فانی از پیروان خود چه روشی را خواستار است، و یا مقلد باشند و راه و روش را از آن مجتهد یاد گرفته و عمل نمایند.

چیزی که در اینجا باید ناگفته نماند آن است که از حوزه‌های علمیه، مجتهدین زیادی بیرون می‌آیند؛ یعنی همه‌ساله عده‌ای از محصلین علوم دینی از حوض تقلید به اوج اجتهاد ارتقا می‌یابند. البته هر یک از آنها برای تأمین آیین زندگانی خود راه و روشی را می‌تواند اختیار کند که نتیجه استنباطات خود اوست، و به استنباطات خود می‌تواند عمل نماید، و اگر اشخاص دیگری هم که مجتهد نباشند، وی را دارای اجتهاد یافتند، می‌توانند از او تقلید نمایند. در این موضوع، نمی‌تواند قانون و قاعده باشد. این موضوع بسته به تشخیص مقلد از راه‌های مشروع است، و

همچنین مربوط به زهد و تقوای خود آن مجتهد است که خود را در حقیقت، و بین خود و خدا اهل این مقام بداند هیچ مانعی ندارد که عده‌ای راهبری کند، ولی یک منصب و مقام خصوصی است که در عرف اهل علم و عامهٔ مسلمین موسوم به ریاست عامه و مرجعیت تامه است، و این منصب نباید مورد طمع هر کسی قرار بگیرد. و این منصب را هم نمی‌شود تقسیم نمود، بلکه این منصب مانند نبوت و امامت، منحصر به یک فرد جامع شرایط می‌باشد، گو اینکه هزار نفر مجتهد دیگر هم در گوشه و کنار باشند، و هر یک از اینها هم از هر جهت آراسته باشند؛ در عین حال باید همهٔ آنها با اتباع و پیروان خود، آن مقام و آن منصب را محترم شمرده، و حیثیت و شرف آن را مراعات نمایند تا بتوانند دین مقدس اسلام و آبروی مسلمین را حفظ کنند.

اگر به تاریخ رؤسای حوزه‌های علمیه مراجعه شود، این حقیقت روشن می‌گردد که همیشه مقام ریاست تامه و مرجعیت عامه نزد سایر علما، حجج اسلام و مجتهدین زمان محترم بوده، و تا متصدی آن مقام زنده بوده، کسی برای رسیدن به آن مقام کوشش نمی‌کرده است. بیست سال پیش در تبریز یکی از مبرزین اهل منبر به حضور حضرت آیت الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی - مدظله العالی - که هنوز در بروجرد تشریف داشتند، نامه‌ای نوشته و خواستار رساله شده بود، و در نامهٔ خود، ایشان را به قبول مرجعیت تامه دعوت نموده بود. ایشان در جواب نوشته بودند که با وجود حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی - طاب ثراه - (که در آن موقع مقام ریاست تامه و مرجعیت عامه را داشتند) شایسته نیست که مرا مرجع قرار دهید. این نوشتهٔ ایشان تأثیر عمیقی در جامعهٔ متدینین بخشید، و نیک نشان داد که حضرت معظم له تا چه پایه، مقام ریاست عامه را محترم می‌شمارد، و همین نیت پاک و نظر بی‌آلایش بوده که بالاخره مقام ریاست تامه و مرجعیت عامه را متصدی گردیدند، و امروز در جهان تشیع اولین شخصیت دین محسوب می‌شوند، و این خود مایهٔ خوشبختی است که یک چنین شخصیت بزرگ اسلامی در مرکز تشیع و تنها کشوری که متعلق به جعفر بن محمد - ارواحنا فداه - می‌باشد مقام بزرگ ریاست عامه و مرجعیت تامهٔ روحانیت را دارا شده‌اند.

قم که در طی سیزده قرن همواره مهد روحانیت و مرکز فقها و علمای برجسته بوده، مخصوصاً مورد ستایش پیشوایان دین و ائمه طاهرین - علیهم صلوات الله الملك المبين - و محل توجه آنان بوده است؛ چنانکه در بحارالانوار مجلسی رحمته از امام ششم حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: «از برای خدا حرمی است که مکه می باشد، و از برای پیغمبر خدا حرمی است که مدینه نام دارد، و از برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حرمی است که کوفه است، و از برای ما اهل بیت حرمی است که آن شهر قم است، و قم شهر ما و شهر شیعیان ماست. قم شهری است مقدس و پاکیزه که ولایت ما را پذیرفته است.» اخبار زیادی درباره عظمت قم و فضیلت اهل قم وارد شده است که بیان آنها خارج از حوصله این گفتار است. هر کس بخواهد به بعضی از آن اخبار واقف شود، به جلد چهاردهم بحار (السماء و العالم) مراجعه نماید.

قم از آن جهت مورد تکریم و احترام است که همیشه مرکز روحانیت بوده، و اکنون نیز کانون فضیلت و تقوا و تعلیم و تربیت دینی است. اگر در ادوار مختلفه تاریخی خود گاهی توفیق رهبری جهان تشیع را نیافته است، مرکزیت روحانیت خود را هیچگاه از دست نداده است. امروز قم در اثر دارا بودن شخصیت بزرگی مانند حضرت آیت الله آقای حاج آقا حسین بروجردی - متع الله المسلمین بطول بقائه - چشم و چراغ دنیای اسلام، و قبله جهان تشیع گردیده است.

#### درباره شخصیت آیت الله بروجردی

ارزش حقیقی هر کسی را شخصیت وی معین می نماید، و شخصیت هم به وسیله خدماتی به وجود می آید که نسبت به جامعه انجام می یابد. بنابر این هر کسی که نسبت به حق جامعه و بقای آن خدماتی انجام می دهد، به همان مقداری که متحمل زحمات شده و خدمت می نماید، برای خود شخصیتی را به وجود می آورد و در میان جامعه هم به اندازه همان شخصیت، ارزش پیدا می کند و در تاریخ برای خود جا باز می نماید. اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، خواهیم دید که مردان

خدمت‌گزار جامعه و شخصیت‌های برجسته‌ای در میان سطور صفحات مانند انوار درخشان جلب نظر نموده و می‌درخشند. آنان در مدت کوتاه زندگی خود، هر یک به نحوی، عامل مؤثر ناموس تکامل بوده، و علت تعالی و ترقی جامعه خود بوده‌اند. از این‌رو همیشه در میان جامعه محترم و معظم بوده، و هیچ‌گاه شخصیت آنان ارزش واقعی خود را در جامعه از دست نمی‌دهند.

در عصر حاضر هم از آن شخصیت‌ها زیاد داریم؛ ولی در جهان روحانیت، شخصیت حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی - دامت علی رؤس المسلمین ظلّه العالی - بسیار با عظمت است؛ زیرا این سید عالی‌تبار و فقیه بزرگوار در دوره زندگی خود جز خدمت به دین مبین و جامعه مسلمین کار دیگری نداشته و ندارد، و اکنون که در سن کهولت به مقام مقدس ریاست عامه و مرجعیت تامه نایل گردیده، و عمر شریفش میان هشتاد و نود سیر می‌نماید، از بذل سعی و کوشش در راه اعتلای اسلام و خدمات ذی‌قیمت علمی و اصلاحی و تربیتی و عمرانی و غیره، ابداً کوتاهی ندارد. شبانه روز دارند زحمت می‌کشند. از یک سو به امور عامه مسلمین رسیدگی می‌کنند. از سوی دیگر اوضاع حوزه‌های علمیه ایران و عراق را مورد مطالعه قرار داده و مشکلات آنها را با حزم و تدبیر بر طرف می‌نمایند. از آن طرف مراجعات مسلمانان جهان را بررسی نموده و به آنها پاسخ می‌دهند. از طرف دیگر مشکلات علمی را حل می‌نمایند و برای تدریس مطالعه می‌کند. در عین حال به کارهای حوزه علمیه قم که خود یک کار بسیار مهم است، رسیدگی می‌نمایند. خلاصه کلام اینکه معظم‌له شب و روز راحتی و آسایش را از خود سلب نموده و پیوسته در جریان هستند. کسانی که توقع دارند حضرت معظم‌له را هر وقت که دلشان خواست ملاقات نموده، و در حضور ایشان چند ساعتی بنشینند و صحبت‌های بی‌فایده بکنند، راستی توقع بی‌جا می‌کنند؛ زیرا اگر بنا شود که هر کس هر وقتی که بخواهد معظم‌له را ملاقات کند، معظم‌له هم خود را در اختیار وی بگذارد، بدون تردید اولاً حقوق عامه مسلمین ضایع می‌شود؛ ثانیاً به هیچ‌کاری نمی‌توانند برسند. از این‌رو حضرت ایشان برای اینکه مشتاقان دیدار جمال ایشان



محروم نمانند، همه‌روزه یک ساعت در بیرونی می‌نشینند، تا هر کس طالب زیارتشان باشد، ایشان را زیارت کند.

من قبل از آنکه به قم مسافرت نمایم، مانند دیگران تحت تأثیر تبلیغات این و آن قرار گرفته، و چنین تصور می‌کردم که چرا مردم باید از دیدار خصوصی ایشان محروم بمانند؟ در این مسافرت هفتاد و دو روزه خود که از نزدیک اوضاع زندگی معظم‌له را مشاهده کردم، دیدم آن تصور باطل بوده است؛ زیرا آن‌قدر کارها و مراجعات و نامه‌ها و تلگرافات و استفتاها از اطراف و اکناف جهان ریخته می‌شود که ایشان نمی‌توانند همه کس را در همه وقت بپذیرند، و حق هم دارند نپذیرند؛ مع‌الوصف اگر کسی یک کار مهم دینی داشته باشد، و یا یک امر فوری و فوتی علت شرفیابی شود، البته معظم‌له با نهایت خوش‌رویی او را می‌پذیرد.

مقصود از این بیان آن است که آیت‌الله بروجردی یا هر شخصیت دیگری که به مقام ریاست عامه برسد، با در نظر گرفتن کثرت اشغال، نمی‌تواند هر کسی را در هر وقتی بپذیرد، زیرا اگر این عمل را انجام دهد، باید تمام اوقات خود را به ملاقات مردم و شنیدن سخنان این و آن مصروف نموده، و اشغال لازم و واجب را ترک نماید.

### خدمات علمی آیت‌الله بروجردی

به هر حال گفت‌وگوی ما در پیرامون شخصیت ایشان بود. اینک قسمتی از خدمات برجسته ایشان را مختصراً به عرض خوانندگان گرامی می‌رسانم.

حضرت آیت‌الله بروجردی بیشتر از نیم قرن است که در تحصیل و تدریس رشته‌های مختلفه علوم دینی، زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل شده، و متبحر گردیده‌اند.

[کیفیت تدریس آیت‌الله بروجردی]: مقام علمیت ایشان را می‌توان از فتاوی ایشان استنباط نمود. ایشان علاوه بر اعلمیت در فقه و اصول که شرط اساسی مرجعیت است، در علوم درایه و رجال و تاریخ متبحرند. عمر ایشان با اینکه بیشتر از هشتاد

سال است و عادتاً در این سن و سال، تدریس و تعلیم و تربیت بسیار دشوار است، مع الوصف در ایام تحصیل طلاب، از تدریس و افاده و افاضه خودداری نمی‌نماید، و همه‌روزه برای محصلین علوم دینی، یک ساعت از خارج درس فقه می‌گویند، و بیشتر از شش صد نفر در مجلس درس ایشان حاضر می‌شوند که اغلب آنها مجتهد و دارای قوه استنباط هستند. ایشان با آن همه ضعف بنیه و سختی کهولت، بسیار علاقه دارند که شاگردان درس ایشان به مقامات بالاتری از علوم دینی ارتقا یابند. ایشان گاه‌گاهی در وسط درس برای شاگردان خود نصیحت می‌کنند. پند می‌دهند و راستی مجلس ایشان بسیار باشکوه است. اینجانب در این مسافرت موفق شدم که قریب چهل روز به مجلس درس ایشان حاضر شوم، و از بیانات شیوای ایشان استفاده‌ها نمودم. ایشان مانند بعضی از اساتید خیلی تند و مسلسل درس نمی‌گویند، بلکه با تأنی و بسیار شمرده و آهنگ مطبوع درس می‌گویند؛ و اگر یکی از شاگردان نسبت به موضوع عنوان شده اعتراض داشته باشد، حضرت معظم‌له با اینکه قدری ثقل سامعه دارند، دستشان کنار گوش گذارده و تا آخرین کلمات معترضین گوش می‌دهند، سپس جواب معترضین را با زبان نرم می‌دهند. کمتر دیدم که ایشان برای اعتراض معترضین عصبانی شوند. من درس‌های اساتید بزرگی را دیده‌ام که هنگام اعتراض شاگرد سخت عصبانی شده، و گاهی با کلمات زننده‌ای معترض را خجل نموده‌اند؛ ولی این استاد بزرگوار مانند پدر مهربانی که مقابل اعتراض فرزند جواب ملایمی می‌دهد، پاسخ اعتراضات را بسیار ملایم و مؤدبانه می‌دهد.

ایشان در قسمت نقل اخباری که مربوط به مسئله مطروحه است، بسیار مهارت دارند و مخصوصاً به ارزش ابتکاری به خصوصی که در طبقه‌بندی روایات دارند، هر چه زودتر صحت و سقم خبر را نشان می‌دهند.

به هر حال یکی از خدمات برجسته علمی ایشان تربیت محصلین است، و مخصوصاً در این قسمت خیلی مراقب و مواظب‌اند و حتی نسبت به شاگردانی که بیشتر در طی مراتب تحصیلات اهتمام دارند، با دادن جایزه‌های نقدی آنان را تشویق می‌نمایند.

[طرح تدوین جامع احادیث الشیعة]: یکی از خدمات علمی ایشان، جمع‌آوری اخبار فقه است. ایشان عده‌ای از فضلاء حوزه درس خود را مأمور فرموده‌اند که اخبار ابواب فقه را از کتاب‌های مختلف جمع‌آوری نموده و به حضورشان تقدیم دارند، تا پس از رسیدگی کامل، تمام آنها را جمع نموده و یک کتاب بسیار مفیدی تألیف شود.

مثلاً یکی از آنها مأمور شده است که اخبار مربوط به مسائل را از کتاب‌های مختلف اخبار جمع نماید، و دیگری موظف شد که اخبار متعلق به مسائل صلوات را جمع‌آوری نموده و تقدیم دارد، و هکذا سایر اخبار ابواب فقه به اشخاص مطلع و اگذار شده است که جمع نماید. البته اگر به خواست خدا یک چنین کتاب سودمندی تألیف و طبع شود، خدمت بزرگی انجام خواهد یافت که نظیر آن تاکنون انجام نیافته است.

ناگفته پیداست که اقدام به یک چنین عمل بزرگ، دلیل بارزی است بر عظمت شخصیت علمی و نبوغ فکری ایشان، و ما از درگاه ایزد متعال خواستاریم که معظم‌له را موفق به انجام چنین خدمت بزرگی بفرماید تا راه پر مشقت اجتهاد و استنباط برای آیندگان آسان و صاف گردد.

خدمت دیگری که می‌نماید و در شرف انجام یافتن است، آن است که عده‌ای از فضلاء حوزه را مأمور فرموده‌اند که اخباری را که مرحوم شیخ ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی عاملی، مشهور به «شیخ حر عاملی» از علمای برجسته قرن یازدهم هجری در کتاب وسائل الشیعه قطعه قطعه نقل نموده است، از کتاب‌هایی که آن مرحوم نقل کرده، جمع‌آوری نموده، و به وضع اولی در آورند. کتاب وسائل الشیعه از کتاب‌های معتبر و مشهوری است که اخبار فقه را متضمن است، و در حقیقت یکی از کتاب‌های مورد لزوم فقها و مجتهدین شیعه می‌باشد.

مرحوم شیخ حر عاملی در این کتاب خود، برای اینکه اخبار مربوط به فقه اسلامی را در یک کتاب جمع نماید، اخبار را از کتاب‌های معتبر و مورد اطمینان علمای شیعه جمع نموده، سپس هر خبری را که مشتمل بر چندین موضوع

بوده است، تقطیع نموده است، و هر قطعه را که مربوط به یک باب از ابواب فقه بوده، در همان باب نقل کرده است، و بدین وسیله یک خبر را در چندین باب از ابواب فقه نقل نموده است.

بنابر این برای مراجعه کنندگان آن کتاب تولید اشکال شده؛ زیرا کسی که بخواهد تمام خبر یا اخبار را مربوط به آن باب که در ابواب سابقه یا لاحق نقل شده مطالعه نماید، نمی‌داند که اجزای آن خبر یا اخبار مربوطه در چند باب درج شده است. آیا در ابواب گذشته نقل شده یا در ابواب آینده؟

مرحوم شیخ حر عاملی فقط به الفاظ «ما تقدم» و «ما یأتی» اکتفا نموده است؛ یعنی اگر اجزای خبر یا اخبار مربوط در ابواب گذشته نقل شده، با لفظ «ما تقدم» اشاره کرده؛ یعنی در ابواب گذشته، گذشت؛ و اگر در ابواب آینده خواهد آمد، با لفظ «ما یأتی» اشاره نموده است؛ یعنی در ابواب آینده خواهد آمد. و اگر در گذشته و آینده نقل شده، با الفاظ «ما تقدم و ما یأتی» بیان کرده است؛ یعنی هم در گذشته گذشت و هم در ابواب آینده خواهد آمد.

با این وصف برای مراجعه کننده تولید اشکال می‌نماید؛ زیرا مراجعه کننده نمی‌داند که جزء مقدم یا مؤخر این خبر یا اخبار مربوط به این باب در کدام باب گذشته یا در کدام باب آینده نقش شده است؟

حضرت آیت‌الله بروجردی برای رفع این اشکال، عده‌ای از فضلا را مأمور فرموده‌اند که همه‌روزه در دولت‌سرای خود ایشان از صبح تا ظهر و از بعد از ظهر تا پاسی از شب گذشته، دور هم جمع شده، و اخبار تقطیع شده آن کتاب را از مبدأ تا منتهی جمع نموده، و با سند خود نقل نمایند. منتهی سند خبر در این کتاب که تألیف می‌شود، فقط در یک جا نقل می‌شود، و در جاهای دیگر که مرحوم شیخ حر با لفظ ما تقدم و ما یأتی بیان نموده است، در این کتاب اشاره می‌شود که در فلان باب و فلان صفحه این کتاب گذشته یا در فلان باب خواهد آمد. در این صورت برای مراجعه کننده آن کتاب روشن می‌شود که مراد از لفظ ما تقدم و ما یأتی چه بوده؛ مقدمه یا مؤخره خبر یا اخبار مربوطه به این موضوع، در کدام باب و در کدام صفحه گذشته یا می‌آید.

این نکته ناگفته نماند که پیدا کردن تمام خبر تقطیع شده در ابواب مختلفه کتاب، با مراجعه به آن قسمتی که سند و مدرک خبر نقل شده است، برای فضیلابی که واردند، چندان مشکل نیست؛ زیرا پس از مراجعه به مدرک خبر و پیدا کردن خود خبر، تمام اجزای خبر که تقطیع شده است، معلوم و هویدا می‌گردد؛ ولی پس از یافتن خبر، تطبیق اجزای آن با ابواب کتاب بسیار سخت و دشوار است. از این رو مدتی است که آن عده از فضلا، پیوسته در دولت سرای حضرت آیت الله بروجردی، تحت راهنمایی‌های ایشان متحمل زحمات و مشغول انجام وظیفه هستند، شکرالله مساعیهم الجمیله.

علاوه بر انجام یک چنین وظیفه سنگین که به عهده آنان واگذار شده است، نسبت به موضوعاتی که صاحب وسائل به مدارک آنها برخورد نکرده است، موظف شده‌اند که از کتاب‌های معتبر و مدارک صحیحه دیگر، اخبار را پیدا نموده و هر یک را در محل خود اضافه نمایند. و نیز محتمل است که اخبار اهل سنت را هم در هر بابی که دارند، از کتاب‌های معتبر آنها جمع آوری نموده، در پاورقی نقل نمایند، تا معلوم شود که علمای عامه چند خبر در فلان مسئله فقهی دارند، و فقهای شیعه چندتا دارند؟ اگر در هر موضوعی اخبار طرفین نقل شود، برای مراجعه کننده بسیار مفید خواهد شد.

اگر این کتاب به ترتیب مزبور تألیف و طبع شود، خدمت بزرگی به عالم فقه اسلامی خواهد شد.

[طرح تألیف کتاب رجال]: خدمت عملی دیگر ایشان، تألیف کتابی است که مشتمل بر علم رجال می‌باشد. در این کتاب سبک مخصوصی اتخاذ شده است که بی سابقه می‌باشد. اولاً در این کتاب سند از متن مجزا شده، ثانیاً برای هر کتابی از کتب حدیث و رجال مانند استبصار، کتاب من لایحضره الفقیه، رجال کشی، رجال نجاشی و غیره، فصلی جداگانه نوشته شده است، و معین گردیده است که هر یک از رجالی که در آن کتاب‌ها ذکر شده، از چند نفر روایت نموده است، و چند نفر از آنها نقل کرده‌اند. ثالثاً رجال احادیث را با ترتیب خاصی که ابتکار خود ایشان است،

طبقه‌بندی نموده‌اند. البته بر اهل بصیرت پوشیده نیست که طبقه‌بندی رجال، یک امر نو ظهور و تازه نیست، بلکه دیگران هم کتاب رجال را به صورت طبقه‌بندی تألیف نموده‌اند، ولی آنچه در این تألیف نوشته شده است و آن طوری که طبقه‌بندی گردیده است، بی سابقه می‌باشد.

رابعاً در این کتاب، بر اشتباهات و ارسال و سقط و غیره اشاره کرده‌اند، و مشترکات را معین نموده‌اند. برای اهل خبره پوشیده نیست که تمییز مشترکات رجال اسانید از مشکلات علم رجال است؛ ولی معظم‌له به طوری این مشکلات را حل نموده‌اند که با مراجعه به آن کتاب، تمامی آنها به خوبی روشن می‌شود.

خامساً کیفیت طبقه‌بندی ایشان از زمان صحابه آغاز شده است، و اصحاب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را طبقه نخستین قرار داده، و اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را طبقه دوم، و همچنین رجال اسانید را به ترتیب طبقه طبقه مرتباً بیان نموده‌اند.

در این کتاب برای اهل خبره و مراجعه کننده، راه تحقیق و تفتیش درباره رجال اسانید هموار گردیده است، و حقیقتاً با تألیف چنین کتابی خدمت پربهایی برای فضلا و دانشمندان اسلامی انجام یافته است. ما از درگاه ایزد متعال مسئلت می‌نماییم که به مؤلف بزرگوار آن، آن قدر عمر عطا فرماید که چنین آثار پربهایی را در حال حیات خود چاپ و منتشر فرماید.

و از جمله تألیفات ایشان کتاب بیوت الشیعه است که در این کتاب، شرح حال عده‌ای از بیوت را نقل نموده است. مانند بیت آل‌اعین، بیت آل‌نما، بیت آل‌ادریس، و غیره و نیز حاشیه بر کفایة الاصول و حاشیه بر رسائل و حواشی بر جواهر وریاض و غیره، از جمله مؤلفات معظم‌له است که هنوز چاپ نشده است.

[انتشار میراث شیعه]: از خدمات علمی ایشان، چاپ و انتشار چند کتاب مهمی است که تاکنون چاپ نشده است.

۱. کتاب جامع الرواة، تألیف عالم جلیل و قاضی متبحر، مرحوم شیخ محمد بن علی اردبیلی، معاصر علامه شهیر مجلسی - اعلی الله مقامهما - می‌باشد. در تألیف این

کتاب، بنا به نوشته محدث شهیر و فاضل خبیر مرحوم حاج شیخ عباس قمی در صفحه ۱۱۷ کتاب هدیه الاحباب، مدت بیست سال رنج و زحمت کشیده شده است. این کتاب بسیار مفید، و در موضوع خود بی نظیر است. مؤلف محترم آن در همان کتاب می نویسد: ممکن است به وسیله این کتاب قریب به دوازده هزار حدیث یا بیشتر از اخباری که مشهور میان علمای ما، مجهول یا ضعیف یا مرسل می باشند، معلوم و صحیح درآیند. به هر حال این کتاب تاکنون چاپ نشده بود، و چاپ آن بسیار ضروری بود. بحمدالله به حسب دستور آیت الله بروجردی به طبع رسیده و عن قریب انتشار می یابد.

۲. کتاب قرب الاسناد، تألیف ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری قمی است. عبدالله بن جعفر حمیری از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و تألیفات زیادی دارد که از جمله کتاب قرب الاسناد می باشد؛ و این کتاب از حیث اینکه در زمان حضور امام علیه السلام تألیف شده، و مؤلفش از ثقات اصحاب امام یازدهم علیه السلام می باشد، بسیار ارج دار و مفید است. طبع و انتشار یک چنین کتابی، خدمت بزرگی به عالم تشیع است که به دستور حضرت آیت الله بروجردی - مدظله - چاپ و انتشار یافته است.

۳. مفتاح الکرامه شرح قواعد علامه، یکی از بهترین کتاب های فقهی است. این کتاب که چندین جلد می باشد، بعضی از مجلدات آن هنوز چاپ نشده است. حضرت آیت الله بروجردی تصمیم گرفته اند بقیه مجلدات آن را تدریجاً چاپ کنند، و فعلاً جلد وقف را دستور داده اند چاپ شود، و بقیه نیز ان شاء الله تعالی چاپ خواهد شد.

ناگفته نماند که اهل علم و دانشمندی که با فقه شیعه سر و کار دارند، می دانند که مفتاح الکرامه بهترین و جامع ترین و منطقی ترین شروح قواعد علامه می باشد. مؤلف آن سید جلیل و فقیه سید جواد حسنی الحسینی العاملی - طاب ثراه - است که در حدود هزار و دویست و بیست و شش وفات نموده، و از مبرزترین فقهای عصر خود بوده است، رحمة الله علیه. آیت الله بروجردی با طبع و نشر چنین کتاب های پر بها، جهان تشیع را منور می فرمایند. باید عموم شیعیان از یک چنین مرجع تقلیدی قدردانی نموده، و در انجام مقاصد مهمه، با معظم له تشریک مساعی نمایند.

### خدمات عمرانی

حضرت آیت الله بروجردی - مدظله العالی - علاوه بر خدمات علمی، یک رشته خدمات عمرانی را نیز اقدام نموده‌اند که بعضی از آنها تمام شده و مورد استفاده قرار گرفته است؛ و بعضی دیگر آنها در شرف پایان یافتن یا در بحبوحه عمل است. از جمله آنها تعمیر یک مدرسه مخروبه‌ای است در قم که مدت‌ها بود از حیز انتفاع افتاده بود. این مدرسه که مقابل مسجد جامع قم و به نام مدرسه جانی خان است، در شرف انهدام بود. حضرت آیت الله بروجردی دستور دادند آن را تعمیر کنند. لذا مدرسه نامبرده به طور آبرومندی تعمیر شده، و امروز یکی از مدارس زیبای قم محسوب می‌شود. من آنجا را از نزدیک مشاهده کردم؛ تمام حجراتش بسیار نیک تعمیر شده و پر از محصلین علوم دینی می‌باشد.

از جمله آثار درخشانی که حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی در تاریخ زندگانی ریاست عامه خود به یادگار گذارده‌اند، و همیشه نام ایشان را در محیط دانشگاه بزرگ نجف زنده نگاه خواهد داشت، بنای یک مدرسه‌ای است که دارای پنجاه و هفت حجره است که با تمام وسایل زندگی و سرداب‌های مدرن و بادبزن‌های سقفی و برق و غیره آراسته شده است. در این مدرسه در حدود دویست نفر محصل مشغول تحصیل هستند. اخیراً دستور داده‌اند برای آن مدرسه کتابخانه مهمی تأسیس شود، و در حدود یک میلیون ریال کتاب برای تأسیس آن کتابخانه در نظر گرفته شده است. و نیز در کرمانشاه بنا به امر ایشان و هزینه شخصی ایشان مدرسه آبرومندی ساخته می‌شود که در شرف پایان یافتن است. این مدرسه هم با تمام وسایل و لوازم ساخته می‌شود. بنای یک چنین مدرسه آبرومندی در کرمانشاه، بسیار لازم و ضروری بود.

### بنای مسجد اعظم قم

از همه آنها مهم‌تر بنای یک مسجد بزرگ در بالای سر حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام می‌باشد. بنای یک چنین مسجدی در محل مزبور بسیار لازم و واجب بود؛ زیرا ساختمان حرم مطهر و مسجد بالاسر آن، طبق احتیاجات زمان گذشته



بوده، و با احتیاجات این زمان که آمد و رفت برای زیارت بیشتر از صد برابر آمد و رفت آن زمان می باشد، ابداً وفق نمی دهد، و مخصوصاً در اوقات زیارتی مانند عید نوروز و عاشورا و اربعین و غیره، حرم مطهر و مسجد کوچک بالاسر و ایوانها و صحنها که مملو از جماعت می شود، غالباً مشتاقان عتبه بوسی آستانه مقدسه از ورود به حرم و ادای وظایف محروم می مانند. و همچنین کثرت جماعت و ازدحام محیرالعقول زوار مانع از اقامه نماز جماعت می شود، و بالخصوص در زمستان و بارندگی هوا که همه را مجبور به وارد شدن به حرم مطهر و مسجد و ایوانها می نماید، چنان جا برای مردم تنگ می شود که حتی جا برای ایستادن هم باقی نمی ماند. خلاصه اینکه در ایام زیارتی برای زوار از این حیث خیلی بد می گذرد، و همه در فشار و مضیقه می افتند.

اصولاً ساختمان حرم مطهر خیلی کوچک و مسجد بالاسر آن هم کوچکتر از آن است، و به طوری که در بالا اشاره کردیم، ساختمان آنها طبق احتیاجات زمان بوده است؛ زیرا در آن زمان که وسایل حمل و نقل منحصر به اسب و قاطر و کجاوه و پالکی بوده، و مردم برای درک زیارت لازم بود مدت ها طی مسافت نمایند، و به محض ورود به قم در فکر مراجعت بوده و بسیار کم می ماندند، لذا ازدحام مهمی نمی شد، و بیشتر از ظرفیت حرم و مسجد بالاسر جمعیتی در قم نمی ماند. وسعت حرم و مسجد بالاسر نیز برای زوار کافی بود؛ اما امروز که وسایل نقلیه عوض شده است، و از تهران تا قم حداکثر به فاصله چهار ساعت طی مسافت می شود، و به همین مقیاس از سایر شهرستانها در مدت بسیار کمی مردم می توانند خود را برای درک زیارت به قم برسانند، عده زوار به مراتب زیادتر می شود. بنابر این در ایام زیارتی، جماعت فوق العاده ای به قم می روند، و ازدحام حیرت انگیزی می شود، و علاوه بر این، چون قم در وسط راه کاشان، اصفهان، شیراز و سایر نقاط جنوب قرار گرفته است و ممر اغلب شهرستانهاست، لذا همیشه آمد و رفت در قم زیاد می باشد. حتی می توان گفت در این عصر، جمعیت ایام عادی در قم بیشتر از جمعیت ایام زیارتی زمانهای سابق می باشد. بنابر این ضرورت

داشت که یک مسجد بزرگی در بالاسر حرم مطهر ساخته شود تا زوار برای درک زیارت به فشار نیفتند. و من معتقدم که باید در خود حرم مطهر هم تصرفاتی شود، و با تصویب متخصصین و مهندسین، مقبره مرحوم شاه عباس و راهرو صحن موزه و سمت شرقی آن داخل حرم بشود تا حرم وسعت پیدا کند، و از فشاری که بر زوار وارد می شود، قدری کاسته گردد.

به هر حال مسجدی که در سمت شرقی حرم مطهر ساخته می شود، یکی از مساجد بزرگ و تاریخی ایران خواهد بود.

مساحت این مسجد با متعلقاتش در حدود یازده هزار متر مربع است. نقشه این مسجد را آقای مهندس لرزاده کشیده، و تحت نظر ایشان و مباشرت آقای حاج اسماعیل معمار قم ساخته می شود. برای این مسجد دفتری در صحن کهنه تشکیل شد و مسئولیت هزینه آن به عهده آقای حاج آقا رضا هشترخانی، مشهور به «شاهپوری» واگذار شده، و محاسبات و دفترداری آن را آقای صاحب جمع عهده دار گردیده است. این دو نفر که از متدینین هستند، تمام زحمات این کار را قربة الی الله، بدون اخذ کمترین حقوقی متقبل شده اند. این دو نفر که دفتر ساختمان مسجد را می گردانند، طرف اطمینان حضرت آیت الله بروجردی - مدظله - می باشند. البته آقای حاج آقا رضا شاهپوری را کمتر کسی است که در تهران نشناسد. ایشان در انجام امور دینی همیشه پیش قدم بوده و میان بازرگانان تهران به درستی و پاکی و صحت عمل و درست کاری مشهور هستند. به وسیله ایشان چند مسجدی در تهران ساخته شده است که یکی از آنها مسجد ارک است که امروز بهترین مسجد تهران محسوب می شود. ایشان با اینکه خودش از بازرگانان تهران و صاحب حجره و مغازه و شغل بازرگانی است، مع الوصف برای جلب رضایت پروردگار و اطاعت از او امر حضرت آیت الله بروجردی - مدظله - که نایب اعلی حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - می باشند، از زندگانی مرفه خود در تهران دست کشیده و در قم برای انجام وظیفه موقتاً مسکن اختیار نموده، و مخصوصاً در هوای گرم قم به تمام زحمات متحمل می شود، تا در امور مسجد و فقه ای حاصل نشود.

صبح روز دوشنبه یازدهم ماه ذی القعدة الحرام (روز عید تولد حضرت علی بن موسی الرضا، ارواحنا فداه) سال ۱۳۷۳ قمری هجری مطابق ۲۱ تیرماه ۱۳۳۳ خورشیدی هجری موافق با ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۴ میلادی مسیحی، حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی - مدظله العالی - بدون تشریفات و اطلاع قبلی، به محل ساختمان تشریف فرما شده، و اولین کلنگ ساختمان مسجد را از طرفی که فعلاً محراب مسجد شده است، به زمین زدند. سپس بناها و عمله‌ها مشغول کار شدند. تا ۲۸ تیرماه سال مزبور، اداره ساختمان به عهده تولیت آستانه بوده، و از آن روز به بعد بنا به امر حضرت آیت الله بروجردی، به عهده آقای حاج آقا رضا شاهپوری واگذار گردیده است. پایان یافتن ساختمان مسجد نامبرده چهار سال وقت لازم دارد. بنابراین در اواخر سال هزار و سیصد و سی و شش، ممکن است ساختمان و تجهیزات مسجد به پایان برسد.

این مسجد به طوری که پیش‌بینی شده است، مدرن‌ترین و محکم‌ترین و زیباترین مساجد خاورمیانه خواهد بود، مساحت مسجد و متعلقاتش به طوری که گفتیم یازده هزار متر مربع است. مسجد در سمت غربی حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام واقع شده، و تقریباً شش متر از دیوار مسجد بالاسر فاصله دارد که یک درب از سمت مقبره مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حایری - طاب ثراه - باز خواهد شد، و درب دیگری هم از مسجد بالاسر که محاذی قبر مطهر است باز می‌شود. بنابراین از سمت بالاسر حرم مطهر دو راهرو خواهد داشت.

مساحت خود مسجد با زیر گنبدی که در وسط مسجد قرار خواهد گرفت، دو هزار و دویست متر است. یعنی دو شبستان، دو طرف شرقی و غربی گنبد قرار خواهد گرفت که مساحت هر یک از آنها نهصد متر است، و هر یک دارای شانزده ستون به ارتفاع هفت متر و نیم است، و زیر گنبد چهارصد متر مربع می‌باشد (۲۰ در ۲۰) و در وسط طرف شمال مسجد یک ایوان مقصوره ساخته می‌شود که دوازده متر در نه متر است؛ و دو طرف این ایوان، ایوان‌هایی که هر یک به مساحت سه در پنج و دارای چهار ستون به ارتفاع نوزده متر است، قرار

خواهد گرفت؛ و این ایوان‌ها رو به صحن مسجد است و مساحت صحن مسجد ۷۵ در ۵۰ (۳۷۵۰ متر) می‌باشد.

درب این صحن از طرف شرق به صحن قدیم روبه‌روی درب صحن جدید باز خواهد شد که فعلاً همان محل دفتر اداره ساختمان مسجد است؛ روبه‌روی ایوان مقصوره، یعنی طرف شمالی صحن در وسط، یک فضایی به شکل نیم دایره قرار می‌گیرد که مساحت آن سی و پنج در ۲۳ متر است، و در وسط آن یک حوض آب قرار خواهد گرفت، و از دیوار شمالی آن محل، دربی به مسجد باز خواهد شد که طول آن مسجد شانزده متر و عرض آن ده متر خواهد بود، و در طرف جنوب آن مسجد مأذنه زیبایی ساخته خواهد شد، و پشت همان مسجد حیاط، حوض خانه، مستراح و چاه‌های متعدد و غیره بنا می‌شود. البته این تفصیلات که به عرض رسید، از روی نقشه‌ای که در دفتر اداره مسجد بود، خیلی مختصر اقتباس گردید، و فعلاً وضع ساختمانی خود مسجد و شبستان‌ها و ایوان‌ها تقریباً معلوم شده است؛ یعنی کسانی که به تماشای آن می‌روند، می‌توانند نقشه خود مسجد را مشاهده کنند؛ ولی هنوز ساختمان به آن پایه نرسیده است که تمام جزئیات آن مشاهده شود.

این مسجد دو درب بزرگ به خارج خواهد داشت که یکی از آنها به سمت غرب، یعنی سمت رودخانه باز می‌شود، و یک درب دیگری هم به سمت جنوب، یعنی خیابان پل آهنچی باز می‌گردد. و صحن مسجد از طرف غرب مقابل همان درب غربی یک حیاطی خواهد داشت که وسط آن حوضی ساخته خواهد شد، و روبه‌روی آن، نظیر آن حیاط در سمت شرقی صحن ساخته می‌شود که وسط آن نیز حوض بزرگی ساخته خواهد شد؛ به طوری که هر کس از درب غربی وارد شود، اول از آن حیاط عبور می‌نماید؛ سپس وارد صحن می‌شود. کسانی که از طرف درب جنوبی وارد می‌شوند و می‌خواهند از طرف شرق وارد صحن شوند، از حیاط نظیر آن سمت عبور نموده و به صحن وارد می‌شوند و میان درب جنوبی و آن درب مذکور یک راهروی است که از یک سو مقبره مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری - طاب ثراه - و مسجد بالاسر را به مسجد جدید متصل می‌نماید، و از سوی

دیگر حیاط شرقی صحن را به آن راهرو وصل می‌کند؛ و این راهرو دارای یک فلکه ده متری در وسط و در مربع شش در ده در سمت جنوبی و شمالی فلکه مزبور قرار گرفته است که درب مسجد، طرف مربع جنوبی آن واقع می‌شود.

تاکنون تقریباً مبلغ سیزده میلیون ریال خرج شده است. یعنی از آغاز کار تا حال کلیه مخارج مسجد از خرید اراضی و مصالح ساختمانی و فرد عمله و بنا و خرید دو اتومبیل باری و غیره یک میلیون و سیصد هزار<sup>۱</sup> تومان شده است.

تا پایان ساختمان به طوری که مطلعین می‌گویند، شش میلیون تومان دیگر لازم است که مسجد به شکل آبرومندی درآید، و در ردیف عبادتگاه‌های بزرگ مسلمین دنیا قرار گیرد.

شش میلیون تومان در نظر کوه‌فکران بسیار بزرگ و با اهمیت و انمود می‌نماید؛ ولی در نظر صاحبان همت، و ثروتمندان با غیرت و اهل خیر و برکت، هیچ اهمیتی ندارد، خصوصاً وقتی که رئیس محترم مذهب و مرجع مسلمین مانند حضرت آیت‌الله بروجرودی - مدظله - لزوم چنین مسجدی را تشخیص داده، و خود بنیانگذار آن باشد. در این صورت اعتراض دیگران فضولی و غلط است. کسانی که می‌گویند: در این موقع که فقر و پریشانی سرتاسر کشور را فرا گرفته است، چه موقع ساختن یک چنین مسجد بزرگی است، چرا میلیون‌ها تومان برای ساختن یک مسجد مصروف شود و صدها و هزارها مردم در میان آتش فقر و بدبختی بسوزد، بدون تردید دشمنان اسلام می‌باشند؛ زیرا اولاً این اشخاص ماجراجو اگر راستی دل‌سوز بودند و واقعاً برای فقرا و بینوایان دل‌سوزی می‌کردند، اقلاً نظیر این‌گونه اعتراضات را به آن ثروتمندان و مترف‌بین بی‌دین می‌نمودند که برای ساختن عمارت‌های مدرن و چند اشکوبه لوکس، به جهت ایجاد وسایل فحشا و منکر، مانند سینما و تئاتر و کاباره و غیره میلیون‌ها تومان مصروف می‌نمایند. چرا این معترضین بی‌انصاف در این‌گونه موارد لال و گنگ هستند و دم فرو بستند، حرفی نمی‌زنند و اعتراضی نمی‌نمایند؟

مگر وقتی که آنان، یعنی پول‌داران از خدا بی‌خبر مراکز فساد را به‌پا و میلیون‌ها تومان در این راه غیر مشروع مصرف می‌نمایند، فقرا و بینوایان نبوده و نیستند؟ چرا آن کسانی که هنگام ساختن مسجد زبان‌درازی می‌کنند، در موقع ساختن ساختمان‌های سینماها و تماشاخانه‌ها و کاباره‌ها و مراکز فساد و فحشا و منکر دم فرو می‌بندند؟ ناگفته پیداست که این‌گونه معترضین جز دشمنی با اسلام و مسلمین، نظر دیگری ندارند.

ثانیاً اگر بنا بود که به این‌گونه اعتراضات وقعی گذارده شود، لازم بود که پایگاه مراکز فضیلت و تقوا و کانون پرستش خدا ساخته نشود؛ زیرا در هر عصر، عده فقرا و بینوایان بیشتر از عده ثروتمندان بوده است. مع الوصف این همه مساجد و معابد و بارگاه‌ها و گنبد‌های طلا و ضریح‌های نقره و پل‌ها و کاروانسراها و هزارها نظایر آنها ساخته شده، و امروز مایه افتخار جامعه مسلمین گردیده است. بنابر این، باید بزرگان دین و رهبران مسلمین به حرف‌های مغرضانه آن و این گوش نداده، و به اعتراض مغرضین ارزشی قائل نشوند، و همان روش گذشتگان را تعقیب نموده و به عده مراکز خداپرستی بیفزایند و از کارشکنی‌های منافقین و اعتراضات ماجراجویان بی‌دین نهراسند.

ثالثاً حضرت آیت‌الله بروجردی - مدظله - در دستگیری از فقرا و بینوایان و مستمندان و اهل فقر و فاقه بیشتر اهتمام می‌فرمایند؛ و اگر درست در اطراف دستگاه روحانیت حضرت معظم‌له مطالعه شود، این حقیقت روشن می‌گردد که معظم‌له در سال اقلایک میلیون نفر از مستمندان را اداره می‌کند. فقرای اهل علم نجف و کربلا و کاظمین و سامره و قم و مشهد و سایر شهرستان‌ها از خان نعمت معظم‌له برخوردارند و سایر بینوایان و محتاجین هم همیشه از عطایای ایشان کامیاب می‌شوند.

**ثروتمندان غیرتمند مسلمان توجه فرمایند**

ثروتمندان با غیرت مسلمین در ادوار گذشته، نسبت به بقای آثار اسلام خدمات مهمی انجام داده‌اند. اگر آنان از بذل مال و ثروت خود دریغ می‌نمودند، این همه آثار بزرگ تاریخی در اطراف و اکناف عالم به وجود نمی‌آمد. اگر آنان از مال و منال

خود دست بر نمی‌داشتند، این همه باقیات‌الصالحات، از قبیل مساجد بزرگ و کوچک و معابد آبرومند و حرم‌های زیبا و گنبد‌های طلا و صحن‌های مجلل و بالاخره این همه مدارس و معابد دینی و علمی ساخته نمی‌شد. امروز که حضرت آیت‌الله بروجردی - مدظله - برای تعظیم شعائرالله به ساختن یک مسجد آبرومند قیام فرموده‌اند، بر هر شخص مسلمان - اعم از ثروتمند و مستمند - لازم و واجب است که در ساخته شدن آن مساعدت نماید، و مخصوصاً بر ثروتمندان با همت و متمکنین با غیرت واجب است:

اولاً از ثروتمندانی که در ادوار گذشته تاریخ خدمات پر بهایی نموده‌اند، سرمشق گرفته و خود سرمشق آیندگان باشند، و در ساختن مسجد فوق‌الذکر از بذل مال کوتاهی نکنند، و بدانند که عبادت‌هایی که در مساجد و معابد دینی انجام می‌یابد، سهم بزرگی برای کسانی که آنها را ساخته‌اند، همیشه عاید می‌شود. امیدواریم که در اخذ آن سهم بر یکدیگر سبقت نمایند.

ثانیاً اگر نفوس ایران در حدود بیست میلیون نفر باشد، بدون تردید دو میلیون از آن نفوس مقتدرند که هر یک سی ریال بدهد و همه در ساختن این مسجد سهمی داشته باشد، و حال آنکه ممکن است میان این همه نفوس، اشخاصی پیدا شوند که به تنهایی بتوانند تمام یا نصف هزینه این ساختمان را پرداخت کنند؛ و در هر صورت باید متمکنین مسلمان در هر نقطه‌ای که هستند، از بذل مساعدت در راه انجام یک چنین مشروع مقدسی کوتاهی ننمایند.

در این مورد هر کس بخواهد مساعدت نماید، در قم به دفتر مسجد یا شخص شخیص حضرت آیت‌الله بروجردی - مدظله - و در تهران به هر شخص مورد اطمینان می‌توانند مراجعه نموده و مقدار وجهی که می‌خواهند بدهند، به آن محل بدهند و مطالبه قبض رسید که با مهر حضرت معظم‌له ممهور است، بنمایند.<sup>۱</sup> البته

۱. نشریه آیین اسلام: با تصدیق مراتب مذکوره، متأسفانه نسبت به انتشارات مذهبی تاکنون کمک مالی فرموده‌اند (این حاشیه روزنامه به نوشته مرحوم حاج سراج است).

اگر وجوه مورد لزوم زودتر جمع شود، ساختمان مسجد زودتر تمام می‌شود. اکنون بسته به همت و فتوت و مردانگی ثروتمندان غیور مسلمان می‌باشد.

### بیمارستان قم

شهر قم رفته رفته وسیع‌تر می‌شود، و احتیاجات مردم به فرهنگ و بهداشت بیشتر می‌گردد. در قم تا زمان مرحوم آیت‌الله آقای حاج شیخ عبدالکریم حایری - طاب ثراه - بیمارستانی نبود؛ ولی در اثر اهتمام آن مرحوم یک بیمارستان مهمی در قم ساخته شد، و مردم شریف قم تا اندازه‌ای از این جهت آسوده شدند؛ ولی به طوری که در بالا گفتم، وسعت شهر و تکثیر جمعیت آن ایجاب می‌نمود که یک بیمارستان دیگری ساخته شود؛ خصوصاً اهالی محترم پایین شهر که همه بومی هستند و فقیر و بی‌چیز و ناتوان می‌باشند، در مواقع بروز بیماری‌ها، به علت دوری راه و فاصله زیادی که با بیمارستان داشتند، غالباً نمی‌توانستند به آن بیمارستان مراجعه نموده و برای رفع کسالت خود استفاده نمایند. از این رو در نهایت مضیقه بودند. لذا حضرت آیت‌الله بروجردی - مدظله - برای رفع آن مضیقه و احتیاج آنها دستور دادند که یک بیمارستان صد تختخوابی مدرن و مجهز ساخته شود، و آن بیمارستان در شرف پایان یافتن است و در حدود چهارده هزار متر مربع مساحت آن بیمارستان با تمام متعلقاتش می‌باشد.

علاوه بر مذکورات فوق، به دستور ایشان مدرسه دارالشفای تعمیر و حجراتی در سمت شرقی آن ساخته شده است. همچنین در مدرسه فیضیه حوض بزرگی ساخته شد که به زیبایی آن افزوده است. البته این‌گونه تعمیرات و ترمیمات یکی و دوتا نیست. حضرت آیت‌الله در این‌گونه امور بسیار متوجه، و از بذل مساعدت‌های مادی و معنوی مضایقه ندارند، حفظه‌الله ذخرراً لاسلام و المسلمین.

### مبارزه با بی‌دینی و فساد

حضرت معظم‌له در راه مبارزه با بی‌دینی و فساد، هیچ‌گاه فروگذاری نکردند، و جهاد در راه اعلائی کلمه حق و عدالت، همواره شعار زندگی ایشان بوده است. از موقعی که در بروجرد زمام امور دین در دست باکفایت ایشان بود تا حال که مقام



ریاست عامه و مرجعیت تامه را فایز گردیده‌اند، راه و روش اجداد طاهریین خود - علیهم صلوات الله الملك الحق المبين - را پیش گرفته و دو سیم مثبت و منفی برق دیانت را به هم متصل نموده و مشعل هدایت و سعادت را روشن کرده‌اند، در این میدان یعنی میدان مبارزه، قهرمان سرسختی بوده، و از زمره مشمولین آیه شریفه «ولا یخافون لومة لائم» می‌باشند؛ «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم.» چون انتشار این قسمت از گفتار ما در مجله شریفه آیین اسلام مصادف با زمانی است که حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی - مدظله - مایل هستند که مبارزه با فساد از منشأ فساد آغاز شود، و چنین تشخیص داده‌اند که منشأ فساد و مرکز مفاسد و کانون بی‌دینی و لامذهبی و اساس تمام بدبختی‌ها انحراف از جاده مستقیم دیانت مقدس اسلامی است، و سرسلسله منحرفین، فرقه ضاله و سلسله بهایی‌ها می‌باشد، لذا بهتر است عنان خامه را در این نامه به سوی این موضوع منعطف ساخته و در اطراف آن قدری بحث کنیم.

قبل از بحث در اطراف این موضوع لازم است تذکر دهم که هنوز حضرت آیت الله بروجردی - مدظله - قدم جدی برای مبارزه با بهایی‌ها برنداشته‌اند، و تنها اظهار میل بر قلع و قمع ریشه درخت حنظل بهائیت نموده‌اند، و مایل اند که دولت و مجلسین به اتکای قانون اساسی، و سایر قوانین موضوعه، اقدامات مؤثری بنمایند، والا اگر حضرت معظم‌له بخواهند قدم جدی در این راه بردارند، نه تنها در ایران بلکه در تمام کشورهای اسلامی آتشی بر ضد بهائیت برافروخته می‌شود که هیچ قدرتی نخواهد توانست آن را خاموش نماید. اگر شوقی افندی یعنی رهبر گوسفندان حسینعلی بها در خارج از کشور به دایره تبلیغاتی خود وسعت می‌دهد، اگر عده‌ای را وادار می‌کند که مقامات دولتی ایران را تهدید کنند، اگر سازمان ملل و سایر سازمان‌های بین‌المللی را به رخ مسلمانان می‌کشد، بالاخره اگر خود را به دامان ارباب‌های خود می‌اندازد، و از آنها استمداد می‌نماید، سخت اشتباه می‌کند؛ زیرا هیچ یک از آن تشبثات برابر قدرت قوانین اساسی کشورهای اسلامی، به‌ویژه نص صریح قانون اساسی کشور ایران، و مقابل نیروی صدها میلیون مسلمان نه تنها

ارزشی ندارد، بلکه فنا و نابودی او و پیروانش را نزدیک تر می نماید؛ زیرا تکاپو و حرکات مذبحخانه او و پیروانش بالاخره توجه سیاستمداران دنیا را به مذهب و مسلک بهائیت معطوف ساخته و مفاصدی که زیر ماسک مذهب در آیین بهائی گری مخفی است، برای آنها روشن خواهد شد، و بر تمام اهل دنیا، خصوصاً برای مصلحین اقوام و ملل ثابت خواهد شد که خطر بهائیت به مراتب از خطر کمونیسم بیشتر است. در این صورت تمام دنیا برضد این مسلک خطرناک قیام نموده و تار و پود آن مسلک را برای همیشه از صحنه وجود نابود خواهند کرد، و تمام ملل غیر مسلمان با مسلمانان دست به هم داده، و شوقی و یارانش را در هر کجای دنیا باشند، از میان خواهند برد.

بنابر این اگر شوقی به بقای خود و بقای گوسفندان جد خود علاقه دارد، بهتر آن است که بند و بساط مفسده جویی خود را از سرزمین ایران برچیند، و برود در همان مناطقی که هنوز فساد مسلک بهائیت در آن مناطق روشن نشده است، بگستراند و این حقیقت روشن را باور کند که دیگر در ایران حنای او رنگی ندارد. پس کاری نکند که رئیس مذهب و پیشوای مسلمین قدم جدی برداشته، و دستور اخراج پیروان او را بدهد که در این صورت خدا می داند چه عواقب وخیمی برای پیروان او رخ خواهد داد؛ و «در خانه اگر کس است یک حرف بس است.»<sup>۱</sup>

• رسول جعفریان، حاج مهدی سراج انصاری، ستاره ای درخشان در عرصه مطبوعات دینی (چاپ اول: قم، مؤسسه اطلاع رسانی مرجع، ۱۳۸۲)، ص ۱۶۹-۲۴۳.

## حوزه علمی قم و انقلاب اسلامی ایران

جعفر سبحانی

**چکیده:** گزارشی از حوزه علمی قم و تأثیر آن بر انقلاب اسلامی ایران است. از دیدگاه نویسنده، پیروزی انقلاب ملت ایران به رهبری روحانیت، علل و عوامل گوناگونی داشت:

**الف:** وجود رهبری لایق و مصمم و مرجعی دانا و خردمند که از دوران جوانی در دل جامعه اسلامی ایران پرورش یافته و از جریان‌های سیاسی داخلی و خارجی کاملاً آگاهی داشت و خط مشی سیاسی خود را از چهل سال قبل، از طریق تألیف ارزنده خود «کشف اسرار» تعیین کرده بود و برای احادی جای شک و شبهه نگذاشته است. مطالعه و بررسی این کتاب که پس از سقوط رضاخان نوشته شد ما را با یک جهان شهامت و شجاعت بی‌نظیر و افکار بلند و جهانی آشنا می‌سازد.

**ب:** وجود حوزه علمی قم و زندگی رهبر در دل آن حوزه بود، زیرا حوزه از تمام نقاط کشور، دانشجو می‌پذیرد و همگی با نظام خاصی تحصیل می‌کنند و از نظر سیاسی تحت تأثیر نظریات اساتید بزرگ و مراجع عالی‌قدر می‌باشند، طبعاً هر جریان‌ی در حوزه رخ دهد و هر پدیده‌ای پیش آید، طلاب و فضایی حوزه پیش از دیگران آگاه می‌شوند.

**کلید واژه:** حوزه علمی قم، انقلاب اسلامی، تاریخ معاصر ایران.

شهرستان مذهبی قم، واقع در نوار کویر لوت، از اواخر نخستین قرن هجری قمری، از روزی که فرزندان سعد بن مالک اشعری به عنوان جبهه مخالف حکومت اموی در آنجا سکنا گزیدند و در عمران و آبادی و گسترش زراعت و فلاح آنجا کوشیدند، مورد توجه جهان اسلام، بالأخص خلفای اموی و عباسی قرار گرفت.

اشعری‌ها که تیره‌ای از قبایل یمن بودند، در زمان پیامبر به شرف اسلام مفتخر گردیده و طولی نکشید که در حکومت اسلامی دارای مقامات و مناصبی گردیدند و در زمان مهاجرت امیر مؤمنان علیه السلام به کوفه، گروه زیادی از آنان، به خاطر امام، به کوفه مهاجرت کرده و در دفاع از خاندان رسالت و اظهار ولاء سخت پایمردی نشان دادند.

در دوران خلافت ستم‌گرانه عبدالملک که مرد سفاک و خونریزی مانند حجاج را بر مردم عراق که به محبت و لاء به خاندان پیامبر معروف بودند مسلط کرد، گروهی از اشعری‌ها که از مظالم حجاج به ستوه آمده بودند، پس از نبرد خونین و وارد ساختن ضربه‌های شکننده بر لشکریان حجاج، سرانجام از چنگال مأموران حجاج گریخته، و از سال ۹۴ هجری در قم سکنا گزیدند و به تدریج گروهی همفکر و هم‌رزم به آنان پیوستند، و به خاطر قدرت مادی و معنوی آن‌چنان از خود مقاومت نشان دادند که مدت‌ها شهرستان قم و حومه آن در پایان عصر اموی‌ها و آغاز خلافت عباسی‌ها به صورت نیمه خودمختار درآمد، نه حاکمی را از جانب خلیفه می‌پذیرفتند و نه مالیاتی می‌پرداختند، و در حقیقت کانون ضد خلفا بود.

توجه به این سرزمین آنگاه افزایش یافت که حضرت معصومه علیها السلام دخت گرامی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و خواهر و الا‌تبار حضرت امام رضا علیه السلام در این سرزمین به خاک سپرده شد، و مرقد شریف او، زیارتگاه شیعیان و صاحب‌دلان و علاقه‌مندان خاندان رسالت گردید. از آن به بعد، مرکز محدثان و فقیهان و کانون نشر معارف و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام شد، و از آن روز تا آغاز قرن

چهاردهم هجری، شخصیت‌های عظیم علمی را در دامن خود پرورش داد، و بزرگان گران قدری را که هر کدام در آسمان فقه، حدیث، کلام و فلسفه، چراغی تابناک و ستاره‌ای فروزان بودند، به جهان اسلام تحویل داد، و جهان تشیع در حفظ علوم و معارف خاندان رسالت مرهون خدمات محدثان و فقیهان قمی است که در آن عصر خفقان و فشار، به نشر علوم پرداخته و آثار گران‌بهایی از خود به یاد گذارده‌اند، و خواننده‌گرامی با مراجعه به تاریخ قم، و تاریخ رجال و حدیث و فقه به اصالت این سخن پی می‌برد.

#### بنیان‌گذار حوزه علمی در عصر حاضر

پس از روی کار آمدن سلسله صفویه در ایران، تأسیس مدارس و احترام و تکریم دانشمندان رونق بسزایی گرفت و مدارس عظیمی پی‌ریزی شد و مدارس قدیمی بازسازی گردید - مع الوصف - از آغاز قرن چهاردهم هجری، یعنی از صد سال قبل، آثار ویرانی و خرابی در مدارس قم پدید آمد، تا جایی که حجره‌های یکی از بزرگ‌ترین مدارس علمی قم (فیضیه) به صورت انبار برای کسبه درآمده بود.

ولی پس از ورود مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری - مؤسس حوزه علمی قم - به این شهر مذهبی، وضع مدارس دگرگون گردید، و همگی تعمیر و بازسازی شد. فضلا و دانشمندان و اساتید بزرگ از اقطار و اکناف کشور، برای افاده و استفاده به آن شهر شتافتند، و یک مرکز علمی بزرگ که جای آن در نقطه مرکزی ایران خالی بود پدید آمد، و خار عظیمی در چشم دشمنان اسلام آن روز خلید.

آیت‌الله مؤسس در ۲۲ رجب ۱۳۴۰ هجری قمری برای شرکت در مراسم تحویل سال ۱۳۰۱ شمسی، به شهرستان قم آمده بود. ورود این شخصیت بزرگ که همراه با ورود گویندگانی از تهران و سایر نقاط کشور به این شهر بود که تأسیس حوزه را در اذهان به وجود آورد. گویندگان مذهبی و شخصیت‌های علمی که قبل از

آیت‌الله مؤسس در این شهر به تدریس و افاضه اشتغال داشتند، آیت‌الله حائری را تحت فشار قرار دادند که تصمیم به اقامت در این شهر بگیرد، مرحوم آیت‌الله حائری بنا گذاردند که تفأل به قرآن زنند، و از قرآن راهنمایی بجویند. اتفاقاً هنگام تفأل به قرآن آیه یاد شده در زیر آمد:

﴿وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (یوسف / ۹۳): یوسف به برادران خود می‌گوید با خانواده خود از کنعان به سوی من بیایید.

مفاد آیه تصمیم آیت‌الله حائری را بر اقامت در قم قطعی ساخت. نوگویی شاهی از غیب برآمد و حقیقت را بازگو نمود و سرنوشت را تعیین کرد. از آن به بعد، نامه‌هایی به اراک که در آن روزها حوزه مختصری داشت - و به دست توانای آیت‌الله حائری نیز پی‌ریزی شده بود - نوشته شد، و تلامذه حضرت آقای حائری دعوت شدند که اراک را به قصد اقامت در قم ترک کنند. چیزی نگذشت، فضلا و طلاب جوان از اراک و دیگر اطراف و اکناف کشور متوجه حوزه علمیه قم شدند، و رحل اقامت در آن افکندند، و در مدت پانزده سال اقامت آیت‌الله حائری، شخصیت‌های عظیم و مشعل‌های فروزان علم و دانش، و اقطاب فلسفه و عرفان، استوانه‌های فقه و حدیث، تحویل جامعه شدند که هم‌اکنون از مراجع عالی‌قدر جهان تشیع می‌باشند، و حوزه علمیه قم مصداق آیه مبارکه ﴿... كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ گردید و پس از درگذشت آیت‌الله حائری در سال ۱۳۱۵ شمسی، آیات و شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله حجت، و آیت‌الله خوانساری، و آیت‌الله صدرزعامت حوزه را به دست گرفته، و پس از ورود آیت‌الله العظمی بروجردی در چهاردهم محرم ۱۳۲۴ به حوزه علمیه قم، قیافه حوزه کاملاً دگرگون گشت، و مدارس و مکتبات جدیدی پی‌ریزی شد، و تا سیزدهم فروردین ۱۳۴۰ امور حوزه به دست توانای آیت‌الله بروجردی اداره می‌گشت.

پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله بروجردی، دستگاه جبار وقت به عناوین مختلف به فکر تضعیف روحانیت و حوزه علمیه قم افتاد، و به مأموران «ظاهر

الصلاح!!» خود دستور داد که از ترویج حوزه علمی قم، و رجوع به مراجع این حوزه به عناوین گوناگون جلوگیری کنند. حتی در مقام ابراز همدردی!! کوچک‌ترین اعتنایی به شخصیت‌های علمی حوزه نکرد، و به همین منظور تلگرام تسلیتی به مرحوم آیت‌الله حکیم مخابره نمود، تا از این طریق عواطف و احساسات مردم را به حوزه دور افتاده‌ای متوجه سازد، تا میدان برای افکار شیطانی او در ایران باز باشد، زیرا او می‌دانست که با وجود قدرت روحانیت در ایران، و با بودن مراجع عظیم‌الشأنی در قم، اعمال نقشه‌های خائنانه امکان‌پذیر نیست، و یا لاقبل با مشکلات بزرگی روبه‌روست.

ولی به مصداق «الحمد لله الذی جعل أعدائنا حمقاء» تلگرام طاغوت، مردم را از نیت خائنانه او آگاه ساخت. از این جهت در ابراز عواطف و احساسات به حوزه علمی و مراجع قم، پایمردی بیشتری نشان دادند، و سیل کمک‌های مادی و معنوی آغاز گردید، و حوزه علمی تکانی سخت و عجیب خورد، برنامه‌های درسی که هماهنگ با نیازهای روز باشد، پی‌ریزی گردید، و مدارس قدیمی بازسازی و مدارس جدیدی بنا گردید، و تماس مردم با حوزه و تماس فضلا و طلاب با جوانان، و بالأخص طبقه تحصیل کرده، افزایش یافت.

دوست گرامی خودم آقای سید غلامرضا سعیدی بیرجندی که از نویسندگان و مترجمان زبردست کشور است، جریان زیر را برای من نقل کرد، و گفت: اسدالله علم - وزیر دربار طاغوت - به خاطر آشنایی سابقی که من با پدر او در بیرجند داشتم، روزی به من گفت: می‌خواهم مطلبی را از شما بپرسم و آن اینکه شنیدم تلگرام شاه به آیت‌الله حکیم نتیجه معکوس داشته است. در پاسخ او گفتم: کاملاً صحیح است و ابراز علاقه شما به هر شخصیتی، این نتیجه را دارد.

مرحوم آیت‌الله حکیم، فقیه بزرگ و شخصیت بس ممتاز جهان شیعه بود، ولی عواطف و احساسات، مافوق منطق است، و یا برای خود منطق خاصی دارد، یعنی شخصیت‌ها را فدای اهداف می‌سازد.

### تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی

طاغوت تصور می‌کرد که پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، میدان برای پیاده کردن نقشه‌های خائنانه ایشان باز است، و در ایران شخصیت مقتدری وجود ندارد که جلو نیات مغرضانه را بگیرد، ولی برای امتحان و آزمایش و دریافت واکنش‌ها دست به نخستین ریسک سیاسی زد، و یکی از مأموران نوکرمآب خود، اسدالله علم را به نخست‌وزیری برگزید. انتخاب جرثومه‌ای مانند «علم» که از علم و فضیلت و تقوا و پاکی کاملاً پیراسته بود، در محافل آن روز نشان توهین دستگاه به جامعه روحانیت تلقی گردید، و این مطلب در رسانه‌های گروهی و جراید فروخته شده آن زمان کاملاً جوانه زد. تا اینکه در روز شانزدهم مهر ماه سال ۱۳۴۱ متن تصویبنامه دولت برای انجمن‌های ایالتی و ولایتی منتشر گردید. و در آن با کمال وقاحت قید اسلام در منتخب لغو گردیده، و سوگند به قرآن، سوگند به کتاب آسمانی تبدیل یافته بود، متن تصویبنامه با تیتراژی درشتی که حاکی از یک نوع دهن‌کجی به جامعه روحانیت و توده مردم بود، در روزنامه‌های عصر تهران منتشر گردید. تیتراژ زننده روزنامه، توجه نگارنده را جلب کرد، و همان لحظه با خریدن یک شماره از روزنامه کیهان، به منزل حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی - دامت برکاته - رفته و جریان را به محضر محترم‌ش رسانیدم. ایشان نیز از شنیدن جریان سخت ناراحت شدند، و فرمودند: کراراً گفته‌ام که این دولت نسبت به اسلام سوء نیت دارد. آنگاه داماد خود مرحوم آیت‌الله اشراقی را خواستند تا به منزل آیت‌الله آقای حاج شیخ مرتضی حائری - فرزند ارشد آیت‌الله مؤسس - بروند، و از ایشان بخواهند که امشب از شخصیت‌های حوزه دعوت کنند تا پیرامون این جریان مذاکره نمایند.

نتیجه جلسه آن شب این شد که آقایان مراجع هر کدام تلگرام مستقلی به شاه مخابره کردند، و از او خواستند که این نوع عملیات را از برنامه‌های دولت حذف نماید.



نطفه انقلاب همان موقع بسته شد، و متن تلگرام‌ها در ظرف یک هفته در سرتاسر کشور پخش گردید، و در همه جای کشور از نهضت روحانیت و مضمون تلگرام حضرت امام خمینی بود که با شجاعت کم‌نظیری بر طاغوت زمان برآشفته بود. یکی از نعمت‌های الهی نسبت به طاغوت و طاغوتیان این است که از افکار توده‌ها آگاه نبودند، و پیوسته با یک مشت افراد متملق و چاپلوس سر و کار دارند که جز مدیحه‌سرایی و خلاف‌گویی کار دیگری ندارند. طاغوت پس از دریافت تلگرام‌ها خطر را جدی تلقی نکرد، و با دادن پاسخ توهین‌آمیز، گور خود را کند. این بار حضرت امام احساس وظیفه بیشتری کرده، رسماً زمام انقلاب را به دست گرفت، و در آن محیط پر خفقان مثل شیر غرید، و در تلگرامی به علم - نخست‌وزیر انتصابی شاه - پرخاش کرد.

انتشار متن این تلگرام، توده‌ها را متوجه هسته مرکزی انقلاب کرد، و ملت مستضعف رهبر دردمند خود را پیدا کرده، و پروانه‌وار گرد شمع وجودش جمع شدند. نامه‌های امام به شخصیت‌های روحانی استان‌ها، و سخنرانی او به مناسبت‌های گوناگون، سبب شد که روح انقلاب در افکار و اندیشه فضلای و طلاب جوان حوزه جوانه زند، مدت این انقلاب هر چند از دو ماه تجاوز نکرد، ولی با ریسک دوم دستگاه به نام «لوايح شش‌گانه» و تصویب لایحه ننگین «کاپیتولاسیون» انقلاب، عمیق‌تر و فراگیرتر گردید، و حوادث خونین مدرسه فیضیه و پانزده خرداد، و سرانجام تبعید امام به کشور ترکیه پدید آمد.

#### حوزه علمی قم بازوی نیرومند انقلاب

از کودتای نود و نه تا بیست و دوم بهمن ۵۷ که منجر به سقوط نظام منحوس شاهنشاهی گردید، در این مدت شصت سال، کشور ایران دچار طوفان‌های سیاسی سهمگینی گردید، و احیاناً بر اثر بی‌لیاقتی و غیر مردمی بودن حکومت‌ها، بخش اعظم آن در اختیار نیروهای متفقین بود. تنها قدرتی که

می‌توانست کشتی طوفان گرفته را به ساحل نجات رهبری کند، روحانیت نیرومند شیعه، و وجود مرکز علمی نیرومندی مانند حوزه علمی قم در دل کشور بود. کسانی که از نزدیک با روحانیت و حوزه‌های علمی ارتباط نزدیک دارند، و فداکاری این طبقه را در لحظات حساس کشور، کاملاً لمس می‌کنند، این حقیقت را درک نموده و نیازی به اطاله سخن ندارد.

ریشه قدرت مردمی روحانیت، همان خصیصه استقلال حوزه‌های علمی و رهایی آن، از وابستگی به قدرت‌هاست و همین موجب شده است که پیوسته در خط راستین اسلام باقی بماند، و به دولت‌های وقت باج ندهد، و برای حریت و آزادی و کسب حقوق حقه ملت‌ها، قیام‌ها و انقلاب‌هایی را پی‌ریزی کند، و سیاست دولت و دگرگونی اوضاع از نظر خطوط سیاسی و اقتصادی، او را از خط اسلام منحرف نسازد، و به همین جهت، پیوسته در قلوب مردم جای داشته و کعبه امید محرومان و توده‌های متعهد بوده است.

پیروزی انقلاب ملت ایران به رهبری روحانیت، علل و عوامل گوناگونی داشت که اینجا جای شرح آن عوامل نیست، ولی در این میان از دو عامل مهم نام می‌بریم که در پیروزی و به ثمر رسیدن نهضت کاملاً مؤثر بوده است.

**الف:** وجود رهبری لایق و مصمم و مرجعی دانا و خردمند که از دوران جوانی در دل جامعه اسلامی ایران پرورش یافته، و از جریان‌های سیاسی داخلی و خارجی کاملاً آگاهی داشت، و خط مشی سیاسی خود را از چهل سال قبل، از طریق تألیف ارزنده خود «کشف اسرار» تعیین کرده بود، و برای احدی جای شک و شبهه نگذارده است. مطالعه و بررسی این کتاب که پس از سقوط رضاخان نوشته شد، ما را با یک جهان شهادت و شجاعت بی‌نظیر و افکار بلند و جهانی آشنا می‌سازد. و نگارنده که سالیان درازی خوشه‌چین خرمن علمی آن استاد بزرگ بود، در جلسات خصوصی از افکار بلند و برنامه‌های سازنده و غیرت عظیم اسلامی او کاملاً آگاه بود، و می‌دانست که

حضرت امام در صدد تشکیل یک حکومت اسلامی است که آرزوی چند صد ساله ملت اسلام بود.

ب: عامل دیگر وجود حوزه علمی قم، و زندگی رهبر در دل آن حوزه بود، زیرا حوزه علمی قم، از تمام نقاط کشور و احیاناً از خارج، دانشجوی می پذیرد، و همگی با نظام خاصی تحصیل می کنند، و از نظر سیاسی تحت تأثیر نظریات اساتید بزرگ و مراجع عالی قدر می باشند. طبعاً هر جریانی در حوزه رخ دهد، و هر پدیده ای پیش آید، طلاب و فضلاء حوزه پیش از دیگران آگاه شده و طبعاً آن را به خارج منتقل می سازند، و در نتیجه، زمانی نمی گذرد که اکثریت مردم از جریان های حاکم بر حوزه و افکار مراجع آگاه می شوند.

در فصل های تبلیغی مانند ماه های محرم و صفر و رمضان، گروه عظیمی از فضلا و طلاب حوزه به نقاط مختلف کشور مسافرت کرده، و به امر تبلیغ و ارشاد می پردازند.

پس از شکل گیری نهضت عظیم روحانیت از مهرماه ۱۳۴۱ که امام زمام انقلاب را به دست گرفتند، فضلا و طلاب حوزه در تمام استان ها و شهرستان ها پیام آوران انقلاب محسوب شده، و هدایت و رهبری مردم را که به سوی اهداف مقدس انقلاب رهبری می کردند، و نوار و سخنرانی های امام به وسیله همین دانشجویان و اعلامیه وی به وسیله طلاب و فضلا در اندک زمانی تکثیر و به اقصی نقاط کشور ارسال می گردید. پس از جریان حادثه نوزده دی که انقلاب رنگ دیگری به خود گرفت، و خون غیرت اسلامی در تمام طبقات به حرکت درآمد، سخنرانی و اعلامیه های امام از طریق تلفن روی نوار ضبط می شد، در ظرف بیست و چهار ساعت به طرق گوناگون، در تمام نقاط کشور پخش می گردید. گذشته بر این، فداکاری طلاب و فضلاء حوزه در راه انقلاب، و تحمل و زجر و شکنجه ها در زندان ها و تبعیدها و جریان وحشتناک مدرسه فیضیه، و ده ها حوادث هولناک که در همه آنها سینه های فضلا و طلاب حوزه

هدف اسلحه‌های سرد و گرم فرار گرفته بود، ما را به تأثیر شگرف حوزه در پیروزی انقلاب رهبری می‌نماید، و هر فرد خردمندی آن را به صورت سنگر نیرومندی که هرگز برای دشمن قابل فتح نبود، تلقی می‌کند.

پروردگارا! حوزه‌های علمی اسلام و شیعه را در تمام نقاط جهان از گزند کفر و الحاد، و شر و نفاق حفظ و صیانت بفرما!

## قیام قم در سال ۱۳۵۶ به روایت اسناد

چکیده: مجموعه اسناد تاریخی، شامل متن نامه‌های علما و فضیلابی حوزه علمیه قم درباره قیام مردم قم در سال ۱۳۵۶ با این عناوین است: متن اعلامیه حوزه علمیه قم درباره جنایت رژیم شاه در ۱۹ دی، متن نامه آیت الله گلپایگانی به آیت الله خوانساری درباره حادثه ۱۹ دی قم، متن اعلامیه آیت الله مرعشی نجفی درباره حادثه ۱۹ دی قم و اهانت به امام در روزنامه اطلاعات، متن اعلامیه آیت الله حاج سید محمدصادق روحانی به مناسبت چهلمین روز شهدای فاجعه ۱۹ دی قم. در این اطلاعیه‌ها درباره قیام مردم قم در نوزدهم دی سال ۱۳۵۶ و کشتار بی رحمانه نظام طاغوت سخن به میان آمده است: ملت مسلمان ایران ببینند که دستگاه جبار با این جوان‌ها که لبالب عمر خود را وقف اسلام و مسلمین کرده‌اند و با چشم‌پوشی از لذایذ دنیا خود را برای فداکاری در راه اسلام آماده کرده‌اند، چه می‌کند. دیشب به انبوه مردمی که برای دادن خون به زخمی‌ها مراجعه می‌کردند، می‌گفتند خون قبول نمی‌کنیم؛ آری باید نیمه‌جان‌ها بمیرند. کلید واژه: قیام نوزدهم دی سال ۱۳۵۶، حوزه علمیه قم.

\*

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۰/۲۰

متن اعلامیه حوزه علمیه قم درباره جنایت رژیم شاه در ۱۹ دی

بسم الله الرحمن الرحيم

وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون

هیئت حاکمه جبار برای هدم اسلام و مسلمین و کوبیدن حوزه‌های علمیه هر روز به نقشی دست می‌زند، و به ایجاد محیط وحشت و خفقان قناعت نکرده، و مستقیماً دست به کشتار مردم و طلاب بی‌پناه حوزه علمیه قم زده است، و حتی از تحویل دادن جنازه‌ها خودداری کرده، و نیمه‌شب مقدار زیادی از اجساد را به دریاچه قم ریخته است. مگر این مظلومین چه می‌خواستند و چه می‌گفتند؟ ملت مسلمان ایران ببینند که دستگاه جبار با این جوان‌ها که لبالب عمر خود را وقف اسلام و مسلمین کرده‌اند، و با چشم‌پوشی از لذایذ دنیا خود را برای فداکاری در راه اسلام آماده کرده‌اند، چه می‌کند. دیشب به انبوه مردمی که برای دادن خون به زخمی‌ها مراجعه می‌کردند، می‌گفتند خون قبول نمی‌کنیم؛ آری باید نیمه‌جان‌ها بمیرند.

عده‌ای بسیار از مردم بی‌پناه در خیابان چهارمردان را که به عنوان اعتراض به این دیکتاتوری و آدم‌کشی تجمع کرده بودند، به رگبار گلوله‌ها بستند؛ حتی بچه‌های خردسال را که از مدرسه به خانه‌های خود می‌رفتند، کشتند. برادران ایمانی! کاش می‌دیدید که چگونه بچه‌های کوچک ما را با باتوم می‌زدند و بر زمین می‌انداختند، تا سرحد مرگ کتک می‌زدند. و حتی زنانی را که به اعمال جلادانه و وحشیانه اعتراض می‌کردند، مضروب می‌نمودند، و لابد این را دموکراسی می‌نامند، و عجب این است که شاه جنایتکار باز هم دم از اسلام می‌زند. و علامت دشمنی با اساس اسلام، جز از بین بردن مرکز نفوس پرور معارف اسلام است؟ جز تغییر تاریخ اسلامی و هدم نام پیامبر خداست؟ جز کشتن مردم بی‌گناه در کرج است؟ جز حمله به نمازخانه پسران و دختران دانشگاه است؟ جز توهین به مراجع مسلم تقلید است؟ جز هتک حرمت بزرگ‌ترین مرجع اسلامی و امید آزادی خواهان مسلمان جهان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی است؟

برادران مسلمان! آگاه باشید که اینها تلاش‌های مذبحخانه دشمن است، گرچه او تصور می‌کند چون موفق به تثبیت نوکری خود در برابر آمریکا شده، موفق به هر

جنایتی است، ولی بدانند در مقابل قیام و انقلاب ملت شکست خواهد خورد.  
پیروزی با ماست. «ان موعدهم الصبح، ایس الصبح بقریب.»

حوزه علمیه قم

۲۰ / محرم الحرام / ۱۳۹۸

تاریخ: دی ۱۳۵۶

متن اعلامیه طلاب حوزه علمیه قم درباره حادثه ۱۹ دی

بسم الله القاصم الجبارین ومبیر الظالمین

«اللهم ... وفرق بینهم «العدو»، و بین اسلحتهم ... اللهم عقم ارحام نساءهم، و بیس اصلاب رجالهم ... واعمم بذلك اعداک فی اقطار البلاد ... اللهم وایما غاز غزاهم من اهل ملتک او مجاهد جاهدهم، من اتباع سنتک، لیكون دینک الاعلی و حزبک الاقوی و حظک الاوفی فلقه الیسر و هیئ لی له الامر و توله بالنجح ...»

«صحیفه امام سجاد علیه السلام دعا ۲۷»

نه، نه ای امام برتر، ای صادق! هرگز، هرگز پیام تو را از یاد نخواهیم برد که فریاد تو اکنون رساتر و پرتوانتر در گوش جانمان طنین افکن است که «همه روز عاشورا و همه جا کربلاست.»

نه، ای امام! به ذلت تن نخواهیم داد، و دست در دست دشمن خدا و بندگان خدا نخواهیم گذاشت که امروز، شهادت یعنی «سنت تاریخی تشیع خون‌رنگ»، درخت تناوری است که بار دیگر با خون پاک جوانانمان به شکوفه نشسته است، تا جاودانگی کلام تو را که کلام خداست، به اثبات برساند.

ای امام! اگر بر شهادت عمویت «زید» گریستی، و صلابت ایمانش را ستودی، اینک پیروان راه تو و شاگردان مکتب تو، در شب شهادت این قهرمان، با خون گرم خود خاطره شهادت آن بزرگ را در یادها زنده کردند.

ای امام! محرم امسالمان را با خون و شهادت به پایان بردیم، تا آغاز عاشورایی دیگر را اعلام کنیم، و استواری پیمانمان با «حسین علیه السلام» را نشان دهیم.

ای امام! مددی که دشمن با تمام نیرو، نابودی دین خدا و خدای مردان را کمر بسته است، و از این رو شاگردان مکتبی که نام افتخارآفرین تو را بر پیشانی دارد، بی‌رحمانه هدف گرفته است.

و تو ای ملت! ملتی که تمام هستی خویش را درگرو پیروی و محبت علی علیه السلام نهاده‌ای، باز هم همتی بیشتر، تا پرچم مبارزه با بی‌داد از دوش فرزندان جان برکف تشیع فرو نیفتد که طوفان سهمگین است و مسئولیت سنگین.

و شما ای شهیدان! برادران، ای وارثان شرف و صلابت اسلاف! خون پاکتان که نشانه عصمت مبارزه بی‌امان ماست، هیچ‌گاه خشک نخواهد شد، و راهتان ادامه خواهد یافت. شما رسالت بزرگ خود را مردانه به انجام رساندید، و هرچند که جلاد نگذاشت که حتی پیکر بی‌جانتان در میان ما بماند تا با تجلیلی که در خور یک شهید است به خاک سپرده شود، اما یادتان همواره آتش انقلاب را در جانمان فروزان نگاه خواهد داشت، و پیامتان که پیام همه شهیدان تاریخ اسلام و انسان است به گوش جهانیان خواهیم رساند.

برادران! شما به ما آموختید که در سیاه‌ترین شب زندگی که دشمن به تمام وسایل ویرانی و فریب مجهز است، می‌توان با خون، آتشی افروخت و دیده ظلمت‌زدگان را به روی واقعیت‌ها گشود و چهره تاریکی‌آفرینان را بی‌پرده در معرض تماشای تاریخ قرار داد.

برادران! گمان مبرید که با شهادت شما کار ما نیز به پایان رسیده است، بلکه دیگر برادرانتان امروز به راهی سخت‌تر از آنچه دیروز همگام با شما پیموده‌اند، قدم نهاده‌اند.

برادران! مزدوران جلاد آنگاه که شما را به خاک و خون کشیدند و سینه‌های آتشین و قلب پرتپش شما را با گلوله سوراخ کردند، و سیل خونتان را در خیابان‌ها و کوچه‌ها جاری ساختند، و صدها تن دیگر را مجروح و نیمه‌جان نمودند، مست و عربده‌جو در خیابان‌ها پایکوبی کردند، و شهر قم را زیر سایه سنگین حکومت نظامی لرزاندند، و اکنون ادامه‌دهندگان راه شما روزها و شبهاست که هم‌نفس با غم



شکونده عزای شما زیر سایه سرنیزه‌ها، گلوله‌ها، چوب‌ها و چماق‌ها، بردبارانه راه را طی می‌کنند، و به پایان شکوهمند آن امیدوارند.

برادران! جلاد می‌پندارد که با از پای درآوردن افتخار آفرینانی چون شما، می‌تواند شعله خشم انقلاب را فرونشاند، و با ایجاد محیطی سرشار از ترس و ناامنی، آزادگان را وادار به تسلیم یا دست کم سکوت کند، و نیروهای مقاوم و مبارز علیه نظام فاشیستی موجود را در هم شکند. غافل از اینکه انقلاب اصیل اسلامی در این سرزمین تحت زعامت پیشوای عالی مقام «خمینی بزرگ» وارد مرحله تازه‌ای شده است که مآلاً اقتدار و شوکت دروغین دیکتاتور را در هم خواهد شکست، و ملت مسلمان ایران را بر مقدرات خود حاکم خواهد گردانید. و دیده‌ایم که علی‌رغم همه سختگیری‌ها و فشارها روز به روز طوفان خشم این ملت دامنه وسیع‌تر پیدا می‌کند، و فرزندان برومند اسلام لحظه به لحظه ضربات ویران‌کننده‌تری را بر پیکر فرسوده رژیم ورشکسته ایران وارد می‌آورد.

حادثه خونین این روزها، علی‌رغم ظاهر قضیه، هیچ‌گاه نشانه اقتدار رژیم جلاد نیست، بلکه درست به عکس، از پایگاه نیرومندی حکایت می‌کند که ملت و در رأس آن روحانیت مبارز از آن برخوردار است. حرکت انقلابی اسلامی امروز با ریشه‌ای در ۱۴ قرن شور و حماسه و خون، به درجه‌ای از بلوغ و کمال رسیده است که حتی ابرقدرت‌ها را نیز به وحشت بیفکند، تا چه رسد به دست نشانده مفلوک مسخ شده‌ای که در صحنه شطرنج بین‌المللی مهره‌ای پست و بی‌ارزش بیش نیست. شاه اگر از ملت می‌طلبد که در برابر او برده‌ای بی‌اراده باشند، از آن روست که خود برده‌ای ناتوان در دست خداوندگان زور و ثروت روزگار ماست، و از آنجا که طعم تلخ بردگی کام او را آزرده است، نمی‌تواند به حدی پایین‌تر از خدایی بر ملت قانع باشد.

بدین سان، دیکتاتوری چنین مسخ شده که همه فلاکت و پستی و رذالت و حقارت خویش را می‌خواهد با زورگویی و انحصارطلبی و خدایی کردن بر ملت جبران کند، تاب شنیدن کوچک‌ترین صدای اعتراض و مخالفتی را ندارد.

شاه و سازمان پاسدار حکومت ضد مردمی او - ساواک - امروز لبه تیز بی‌شرمانه‌ترین حملات خود را متوجه فرزندان آزاده و مردان بزرگی کرده‌اند که تاکنون عنصر مقاومت در برابر هیولای دیکتاتوری را در وجود خود حفظ کرده‌اند، و روشن است که شدیدترین حملات و هتک حرمت‌ها در این صحنه غم‌آور، متوجه تجسم آزادگی این ملت و نماینده اصیل‌ترین حرکت انسانی زمان ما در این مملکت، و پاسدار مکتب توحید و رهبر ملت و قائد عظیم‌الشان شیعه، امام خمینی می‌گردد، و از بخت‌یاری، ملت ایران همین حملات را نشانه عظمت آن پیشوا می‌داند، و نیز جهان آزاد که از سرشت ضدانسانی حکومت شاه آگاه است، امام خمینی را به عنوان نستوه‌ترین نیروی مقاوم در برابر رژیم می‌ستاید.

چهره امام خمینی نه برای حکومت ناشناخته است، نه برای ملتی که اکثریت‌اش جان برکف در راه آرمان‌های والای او گام برمی‌دارند، و دیدیم که در روزهای گذشته به هنگام عاشورا و نیز به مناسبت شهادت فرزند برومندش، چه شور و هیجانی نسبت به امام از خود نشان دادند.

در این روزها یک لحظه فریاد رسای ملت که از خمینی دم می‌زد از گوش‌ها نیفتاد، و فضای دانشگاه، بازار و مسجد هم آکنده از نام و یاد خمینی بود، و دیدیم که دانشجویان و دیگر طبقات ملت در صورت دسته‌های باشکوه عزاداری در روز عاشورا نام حسین را با نام خمینی و دیگر رزمندگان آزاده در هم آمیختند، و سیل نفرت و انزجار را متوجه «حکومت یزیدی» شاه نمودند. و نیز دیدیم که به یاد چهلمین روز شهادت فرزند امام، سراسر ایران شاهد برگزاری مجالس باشکوه بود، و به‌ویژه شکوه مجلس یادبودی که به همت دانشمندان و طلاب پرشور در مسجد اعظم قم برگزار شد، فراموش ناشدنی است، و حضور ده‌ها هزار نفر از سراسر مملکت در این مجلس که استواری پیمان مسلمانان و قائد اسلامی را نشان می‌داد، حکومت را به شدت هراسناک کرد؛ به‌ویژه که سخنوران متعهد و آگاه، صریح و مستدل پرده از روی جنایات و توطئه‌های خائنانه حکومت قانون‌شکن و آزادی‌کش برداشتند، و خواست‌های منطقی ملت و در رأس آن روحانیت آگاه را به گوش جهانیان رساندند.

اوج‌گیری اعتراضات و افشاگری‌های بیدارگر، دیکتاتور را در تنگنا قرار داد و آنگاه که مجدداً مجال به دست آورد، وحشیانه‌تر از همیشه به سوی ملت تاخت. ابتدا اعتصاب دانشجویان دانشگاه تهران و آریامهر و دیگر دانشجویان مملکت را با چوب و سرنیزه گارد پاسخ داد که طی آن عده‌ای کشته و عده‌ی بیشتری زخمی گردیدند. آنگاه با به راه انداختن تظاهرات فرمایشی به وسیله‌ی مأموران مزدور، آزادگان این ملک را مشتی «خرابکار و اوباش» معرفی کرد، و در نهایت به تصفیه‌ی وسیعی در دانشگاه‌ها دست زد، و دانشجویان رزمنده و حق‌طلب را از تحصیل محروم نمود، ولی علی‌رغم همه‌ی سخت‌گیری‌ها و وحشیگری‌ها هنوز شور التهاب دانشگاه‌ها در اوج است و اعتصاب ادامه دارد.

از سوی دیگر، روحانیت مبارز را مورد حمله قرار داد، و تنی چند از بزرگان دانشمند حوزه‌ی علمیه‌ی قم و تهران و مشهد را دستگیر و پاره‌ای را زندانی و بقیه را تبعید نمود.

دیکتاتوری سهمگین ایران که برپایه‌ی خون و ترور و خفقان و شکنجه استوار است، نمی‌توانست به این حد قانع باشد. این بود که منتظر ماند تا کارتر به ایران بیاید، و پیمان نوکری و سرسپردگی را با وی محکم کند، و آنگاه به سوی ملت بازگردد و آتش خشم و کینه‌ی خود را با خون جوانان فرونشاند و دیدیم که چنین شد، و طبیعی است که اولین صحنه‌ی خونین را در شهری بیافریند که طی ۱۵ سال اخیر پایگاه بی‌امان‌ترین مبارزات، علیه دیکتاتوری و بیداد رژیم غیرقانونی و دست‌نشانده‌ی ایران بوده است.

و همه‌ی ماجرا از اینجا آغاز شد؛ مزدوری به ساحت اسلام تاخت و امام خمینی را به عنوان سمبل اسلام راستین مورد حمله قرار داد. این وقاحت که از توطئه‌ی عمیق علیه اسلام در ایران حکایت می‌کرد، قم را یک‌پارچه طوفانی کرد. درس‌ها و بازار تعطیل شد و طلاب فداکار اسلامی به عنوان اعتراض به این جنایت، با آرامش کامل به سوی منزل مراجع و دانشمندان قم پناه بردند. گو اینکه مأموران حکومت با شکستن شیشه‌ی چند شعبه بانک کوشیدند تا حرکت اصیل ولی آرام طلاب را به

آشوب مبدل سازند، ولی بیداری طلاب باز هم ابتکار عمل را از دست مزدوران خارج کرد. مراجع و مدرسین یک‌صدا حرکت طلاب را تأیید کردند، و مقام والای امام خمینی را ستودند، و تمام مردم نیز روحانیون ارجمند خود را در این دادخواهی همراهی کردند.

موج انزجار نسبت به دستگاه، به شهرستان‌ها نیز سرایت کرد. صدای اعتراض همه مردم سراسر ایران بلند شد، و ایران یک‌باره به لرزه درآمد.

حکومت که در این توطئه خطرناک خود را به راستی بازنده می‌دید، منتظر نماند و هنگامی که هزاران نفر از طلاب و مردم قم، با آرامش و سکوت به سوی منزل یکی از مدرسین در حرکت بودند، به وسیله صدها تن مأمور مسلح که برای سرکوب این حرکت آرام ولی سازنده به قم آمده بودند، محاصره شدند، و لحظه‌ای بعد صفیر گلوله فضای قم را پر کرد، و پیکر عزیزترین فرزندان روحانیت و مردم شرافتمند را در خون غرقه ساخت. از تعداد دقیق کشته‌شدگان این حادثه اطلاعی در دست نیست، اما تا آنجا که روشن است، آمار موجود، چندین برابر تعدادی را نشان می‌دهد که ساواک در روزنامه‌ها اعلام کرد، و اما از تعداد مجروحین تنها همین را می‌توان گفت که تمام اتاق‌ها و کریدورهای بیمارستان‌ها را مجروحین حادثه اشغال کرده‌اند.

رژیم خون‌خوار ایران پاسخ همه اعتراضاتی را که به مقتضای یک سیاست موسمی بین‌المللی برای چند ماه امکان بروز یافتند، با گلوله و آتش می‌دهد تا خط بطلان بر همه خوش‌باوری کسانی بکشد که می‌پنداشتند می‌توان با تکیه بر سیاست حقوق بشر کارتر، آزادی حقوق از دست رفته ملتی را باز به دست آورد، و دیکتاتور را بر سر عقل. در حالی که دیکتاتور، انسانی مسخ شده است که با از دست دادن همه خصائل انسانی و نابودی آنها، ازدهایی را می‌ماند که جز خون و تسلیم ملت، هیچ چیز نمی‌تواند آرامش کند، و اصلاح وی جز با مرگ امکان‌پذیر نیست.

اما آنچه توجه بدان حائز کمال اهمیت است، پیش‌بینی روشنگرانه پیشواست که در سخنرانی خود - به تاریخ ۱۳۵۶/۸/۱۰ - می‌فرمایند: «و من می‌ترسم این

مردک (شاه) حساب‌هایش را با آنها (اربابان آمریکایی) جور کند. اگر خدای نخواستہ کار اینها تمام بشود و جای پایش را محکم بداند، این دفعه دیگر مثل دفعه‌های سابق نیست، لطمه بزرگی به اسلام وارد خواهد کرد.»

و اینک رژیم شاه با کشتار و حشیانه‌اش در قم، آغاز دوره‌ای را اعلام می‌دارد که به مراتب سیاه‌تر از آن است که در مدت نیم قرن اخیر از طرف رژیم بر این ملت گذشته است.

بی‌گمان از این به بعد شاهد درگیری‌های باز هم خونین‌تر میان ملت و رژیم خواهیم بود، ولی با وجود فضایی چنین تنگ و شکننده و هستی‌سوز و شرف بر بادده، ملت ایران به پایمردی اراده‌ای پولادین و سازماندهی بیشتر مبارزات، خود راه دشوار مبارزه با رژیمی که مظهر فساد و دشمن قانون و آزادی است را ادامه می‌دهد، و با توجه به بی‌آبرویی فزاینده حکومت ضددینی و ملی ایران در مجامع آزاد بین‌المللی و ورشکستگی سیاسی و اخلاقی و اقتصادی آن، پایان راه مبارزه و نیل به آزادی را نزدیک می‌بیند، و خشونت فزاینده رژیم را نشانه سستی بنیاد آن به حساب می‌آورد.

ملت مسلمان ایران گرچه شهادت عزیزانش را به سوگ نشسته است، و به‌خصوص شهر قم که یکپارچه ماتم است، و بازار قم همچنان تعطیل و بازاریان شرافت‌مند درخواست پاره‌ای از مقامات روحانی را دائر بر بازگشودن بازار رد می‌کنند، اما نگرانی رزمندگان و روحانیت داغ‌دار، بیشتر از این است که مبادا هدف شهیدانمان در این میانه گم شود.

احترام به شهید و پاس‌خون او در ادامه راه او میسر است، و راه شهیدانمان، راه اسلام و راه آزادی است. راه اعتلای حق در همه ابعادش، و رسوا کردن باطل در همه چهره‌هایش، و برداشتن پرده از روی توطئه‌های ناجوانمردانه‌ای که هستی و حیثیت اسلام و مسلمین را تهدید می‌کند.

در این لحظه حساس مسئله‌ای که ممکن است برای بسیاری از مردم پیش آید این است که سست‌گیری نسبی چند ماهه اخیر چرا و چگونه محو شد؟ و چرا

دوباره رژیم آشکارا از پایگاه خشونت و کشتار با ملت روبه‌رو گردید؟ و اگر خون شهیدانمان به این چرا پاسخ نگوید، باید آن را لوٹ شده انگاشت که فاجعه‌ای سخت سهمگین در پس این چرا نهفته است. با توجه به سیر وقایع می‌توان سؤال فوق را چنین پاسخ داد:

در صحنه رقابت هستی سوز ابرقدرت‌ها بر سر اقتدار بر عالم، ایران به دست نوکری پست و خود فروخته به معرض معامله‌ای شرم‌آور گذارده شد، تا در اساس دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم بر این سرزمین، شکافی ایجاد نشود.

شاه که طی ماه‌های اخیر از اظهارات تو خالی رئیس جمهور آمریکا در زمینه دفاع از حقوق بشر - که در اصل یک تاکتیک انتخاباتی بود و بعد وسیله‌ای شد در دست یک ابرقدرت استعماری برای خارج کردن ابتکار عمل در صحنه بین‌المللی از دست امپراتوری استعماری کمونیسم - سخت به دست و پا افتاده بود، کوشید تا به بهای همه هستی یک ملت، کارتر را وادار کند که از شوخی مسخره‌اش - دست‌کم درباره ایران - دست بردارد و موفق هم شد. اما این موفقیت شاه، اسارت بیش از پیش ملت نجیب و آزاده ایران را در پی دارد.

شاه برای تثبیت موقعیت متزلزل و ناپایدار سلطنت جابرانه‌اش، درهای تازه‌ای را به روی یکی از «میراث‌خواران» استعمار، نه تنها در ایران که در منطقه گشود، و تمام منابع و نیروهای این مملکت را در اختیار آمریکا و اسرائیل قرار داد، و در برابر این بخشش بی‌دریغ، شخص شاه به عنوان تنها مرجع تصمیم‌گیری! در این مملکت طاعون‌زده، مورد ستایش رئیس جمهور آمریکا قرار گرفت، و از درایت و واقع‌بینی! او تجلیل به عمل آمد، و همه آرمان‌های بشری و ادعاهای انسانی، در برابر منافع بی‌شماری که از طریق حکومت دست‌نشانده شاه عاید آمریکا می‌شود، فراموش گردید.

درست است که در ملاقات‌های اخیر قرارداد درازمدت مبادلات اقتصادی میان آمریکا و ایران به امضا رسید که از نظر حجم، بزرگ‌ترین قراردادی است که تاکنون میان ایران با یک کشور دیگر منعقد شده است (کیهان، یکشنبه ۱۱ دی‌ماه جاری، صفحه ۲۳).

درست است که شاه برای حفظ منافع آمریکا و دیگر متحدان تجاوزگر او - تحت عنوان فریبنده کمک به اقتصاد بین‌المللی - با افزایش قیمت نفت مخالفت کرد. درست است که ایران یکی از بهترین بازارهای جذب‌کننده فرآورده‌های کارخانجات صنایع نظامی آمریکاست. درست است که در پرتو اصلاحات شاهانه ایران امروز نه تنها در زمینه کالاهای صنعتی نیازمند و وابسته به غرب است، بلکه بهترین بازار مصرف گندم، برنج، مرکبات، گوشت، تخم‌مرغ و ... خارجی است. درست است که سرمایه‌گذاری‌های زندگی بر بادده خارجی در ایران در قبال درآمدهای کلانی که نصیب سرمایه‌گذاران و واسطه‌های آزمند داخلی آنان می‌کند، اکثریت قریب به اتفاق مردم این مملکت را به افلاس واقعی کشانده است. درست است که در برابر هر دلار نفتی که به این مملکت داده می‌شود، چند برابر ارز مملکت در ازای کالاهای مصرفی و مواد غذایی به جیب چپاولگران بین‌المللی ریخته می‌شود، و درست است که ایران امروز گشاده‌ترین سفره برای شکم‌بارگان آزمند جهانی است، اما این مسائل که بیان‌کننده فلسفه وجودی رژیم‌های فاسد و دست‌نشانده‌ای چون رژیم دیکتاتوری ایران است، چیز چندان تازه‌ای را نشان نمی‌دهد.

آنچه تازه است و عمق فاجعه را نشان می‌دهد، این است که شاه برای جلب توجه ارباب و تغییر سیاست به اصطلاح اخلاقی او درباره ایران و استحکام بخشیدن به پایه‌های حکومت ظالمانه فردی و بازگشت به دوران سیاه دیکتاتوری و کشتار آشکار، به فرمان آمریکا و برای حفظ منافع تجاوزگرانه این ابرقدرت در برابر امپریالیسم کمونیسم، ایران را وارد توطئه‌ای علیه ملت‌های منطقه می‌کند، و به خرج ملت ایران، تعهدات کمرشکنی را در برابر سرمایه‌داری انحصارطلب غرب متقبل می‌گردد. و ملت ایران در این میانه، به صورت قربانی مظلومی درمی‌آید که باید تاوان رقابت‌های توسعه‌طلبانه ابرقدرت‌ها را با جان و مال خود بپردازد، و بار سنگین مخوف‌ترین دیکتاتوری تاریخ را بدون کوچک‌ترین اعتراضی تحمل کند. شاه برای اینکه آمریکا را راضی کند، نه تنها باید امنیت رفت و آمد در تنگه هرمز را که مهم‌ترین راه ورود کالاهای غرب به کشورهای منطقه و نیز خروج نفت از

کشورهای مزبور است تقبل کند، بلکه باید به آمریکا این امکان را بدهد که نفوذ خود را در شاخ آفریقا به کمک ثروت ایران توسعه دهد.

شاید به نظر بیاید که تعهدات نظامی و مالی ایران در حوزه خلیج فارس یا شاخ آفریقا به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم در این منطقه‌های حساس است. این اندیشه هنگامی قوت می‌گیرد که مردم جهان شاهد تجاوزات ابرقدرت کمونیسم در صحنه‌های بین‌المللی هستند.

باید دانست که «مارکسیسم» پس از نیم قرن که از عمر نظام‌های کمونیستی می‌گذرد، تقریباً همه جاذبه خود را نزد اندیشمندان واقع‌بین از دست داده است، و بهشت افسانه‌ای «جامعه بی‌طبقه» عملاً به صورت دیکتاتور فردی و متجاوز درآمده است، ایدئولوژی به اصطلاح انسانی دیروز، ابزار خیانت در سراسر دنیای امروز گردیده است، و در یک جمله، «آنچه پیش‌ترها در اذهان زیبا می‌نمود، امروز چهره نازیباي خود را در خارج نشان داده است.»

صرف‌نظر از سستی و بی‌پایگی مبانی نظری و نادرستی جهان‌بینی مارکسیسم واقعیت‌های تلخ و خیانت‌های پیاپی نیز راه‌های تازه‌تری را به روی انقلابیون جهان گشوده است، و انقلاب راستین ایران، امروز با دسترسی به منابع بی‌کران زندگی ساز و سعادت‌آفرین دین خدا، راه نجات خویش را در به ثمر رساندن یک انقلاب همه‌جانبه اسلامی یافته است.

انقلاب راستین ایران، نباید و نمی‌تواند کمونیسم را که از یک سو انسان را از انسانیت خود تهی می‌کند، و از سوی دیگر زمینه را برای تجاوز یک ابرقدرت استعماری دیگر باز می‌کند بپذیرد، و اگر لبه تیز حملات خود را متوجه رژیم دست‌نشانده کرده است - که همه بدبختی‌های موجود را ناشی از وجود چنین رژیم می‌داند - به خوبی نیز دریافته است که اگر خطری از ناحیه کمونیسم ایران را تهدید می‌کند، نه در حقانیت مارکسیسم ریشه دارد، و نه در جاذبه ذاتی ایدئولوژی خیانت. بلکه فشار بیش از حد حکومت فاشیستی ایران بر ملت است که زمینه را برای پیدایش گرایش‌های تند کمونیستی پدید آورده است.



نه تنها رژیم ایران که شعار همه حکومت‌های خودکامه دست‌نشانده، مبارزه با کمونیسم است تا به دنیا نشان دهند که تنها کمونیسم، دشمن چنین رژیم‌های ضد‌مردمی است، و در چنین جوی طبیعی است که ملت‌های تحت سلطه ترور و اختناق به سوی کمونیسم به عنوان تنها عامل نجات روی آورند.

اما شعار حکومت‌های مزبور از سر خیرخواهی انتخاب نشده است، بلکه وسیله سرکوبی هر نوع جنبش آزادی‌خواهانه و رهایی‌طلبی است که در میان ملت‌های عقب‌نگه‌داشته‌شده پدید آمده است، و منافع امپریالیست‌های شرق و غرب را به خطر انداخته است.

مبارزه‌ای که عوامل مزدور شناخته شده‌ای چون شاه با لفظ کمونیسم دارند، در واقع هدفی جز تثبیت و ابقای حکومت‌های خودکامه و از آن راه‌گسترش نفوذ امپریالیسم غرب بر کشورهاشان ندارند.

مبارزه با کمونیسم در این کشورها بدین معنی است که باید سرنوشت ملت‌های مزبور، با توجه به منافع سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داران غرب تعیین شود. هیاهوی مبارزه با کمونیسم سرپوشی است بر روی جنایت‌ها و خیانت‌هایی که کارگزاران سیاست استعماری غرب در این کشورها انجام می‌دهند، و به همین سبب است که شاه همه دشمنان خود را کمونیست می‌نامد تا از آن راه وابستگی کامل و تام ایران را به مراکز قدرت امپریالیسم غرب و باز کردن راه تجاوز بیشتر به روی این قدرت‌ها تأمین می‌کند.

با توجه به این واقعیت‌هاست که انقلاب اصیل ایران به رهبری امام خمینی که خواهان آزادی و استقلال میهن اسلامی است، مبارزه بی‌امان خود را با شاه به عنوان عامل مستقیم استعمار غرب و عامل غیرمستقیم امپریالیسم کمونیسم ادامه می‌دهد. و اینهاست عوامل ناپیدا یا پیدایی که سبب قبول تعهدات ایران در منطقه خلیج فارس و شاخ آفریقا می‌گردد.

از همه شرم‌آورتر اینکه شاه برای تثبیت موقعیت متزلزل خویش، نقش شرم‌آور دفاع از نقطه‌نظرهای آمریکا و اسرائیل را در جریان به اصطلاح صلح خاورمیانه به عهده می‌گیرد.

شاه ناگهان به دستور آمریکا به مصر می‌رود تا نقش خائنانه خود را ایفا کند، و به صراحت، تقریباً از تمامی مواضع آمریکا و اسرائیل دفاع نماید. او نیز همانند آمریکا نمایندگی سازمان مقاومت فلسطین را برای مردم فلسطین منکر است، و با صراحت، تصمیمات سران عرب را در رباط دائر بر اینکه «سازمان مقاومت فلسطین تنها نماینده ملت فلسطین است» رد می‌کند (کیهان، چهارشنبه ۱۴ دی، صفحه ۳۱).

او نیز همانند بگین با تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی - که سادات نیز با همه اتهاماتی که به او وارد است تاکنون سخت روی آن پافشاری کرده است - مخالفت می‌ورزد، و در پاسخ یک خبرنگار در زمینه تشکیل یک کشور مستقل فلسطین رندانه پاسخ می‌دهد: «در این مورد من بسیار جانب احتیاط را می‌گیرم» (کیهان ۱۴ دی). و در پاسخ سؤال دیگری که ملک حسین نماینده فلسطینی‌هاست، یا یاسر عرفات، می‌گوید: حداقل ملک حسین شخصی است که می‌تواند نماینده سرزمینی باشد که از اردن گرفته شده است، منظورم کرانه باختری رود اردن است (کیهان، ۱۴ دی، صفحه ۳۱).

و بدین ترتیب توطئه‌ای که علیه ملت قهرمان فلسطین و نماینده واقعی آن «سازمان مقاومت فلسطین» سال‌هاست به دست آمریکا و اسرائیل در جریان است، به وسیله مزدور دست‌نشانده سرمایه‌داری غرب، وارد مرحله تازه‌ای می‌شود که هدفش تفرقه در صفوف فلسطینی‌ها و از آنجا نابودی ملتی است که سال‌هاست همه مرارت‌ها و محرومیت‌ها را برای کسب حقوق مسلم خود تحمل کرده است، و در برابر تجاوزات و توطئه‌های پیدا و ناپیدای استعمار مقاومت نموده است. روشن است که سد بزرگ در برابر حل بحران خاورمیانه به نفع آمریکا و اسرائیل، و به زیان همه ملت‌های عرب و مسلمان، وجود ملت فلسطین و آرمان‌های آزادی‌خواهی و حق‌طلبی این ملت است، و اکنون شاه برای تثبیت پایه‌های لرزان حکومت فردی خود، تن به شرم‌آورترین تعهدات در برابر دشمنان ملت فلسطین و همه آزادی‌خواهان تاریخ معاصر می‌دهد.

شاه اگر حمایت کارتر را نسبت به حکومت ستم بنیاد خویش جلب کرده و او را به سکوت در زمینه نقض ابتدایی ترین حقوق انسانی در ایران وادار نموده است و با استحکام پایه های نوکری، اینک خشم آلود و دیوانه وار گلوله هایی که از پول این ملت محروم تهیه کرده، در سینه گرامی ترین فرزندان این ملت جای می دهد. در برابر، ایران را به خطرناک ترین مرحله تاریخ خود کشانده است که طی آن همه امکانات و ثروت این ملت در بند ستم و بیداد، به نفع امپریالیسم خون خوار جهانی، و به زیان همه ملت های آزاده منطقه و جهان به کار گرفته است.

اگر خون شهیدانمان به خاک ریخت و گرامی ترین برادرانمان را از دست دادیم، مفتخریم که باز این روحانیت مبارز بود که با دادن قربانی و تحمل کردن اولین یورش وحشیانه رژیم پس از سفر کارتر، مشت شاه و نوکران دون صفت او را باز کرد.

و امروز که مبارزه ملت ایران وارد مرحله تازه ای شده است، از همه نیروهای مبارز اسلامی می خواهیم که با سازماندهی رساتر، و پیوستگی بیشتر، و آگاهی افزون تر، راه مبارزه را تا سرنگونی حکومت دست نشانده ایران ادامه دهند، و انتقام خون هزاران شهید را که طی سال های حکومت استبدادی شاه ریخته شده است، بگیرند.

دروود به پیشوای مجاهد اسلامی امام خمینی

دروود به شهیدانی که با نثار خون پاک خویش شکل تازه دیکتاتوری رژیم ایران را رسوا و مبارزات آزادساز را جیتی نوین بخشیدند. نفرین بر حکومت جلاد و رژیم دست نشانده شاه. طلاب حوزه علمیه قم

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۰/۲۲

متن نامه آیت الله گلپایگانی به آیت الله خوانساری درباره حادثه ۱۹ دی قم

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت مستطاب آیت الله معظم آقای حاج سید احمد خوانساری، دامت برکاته با ابلاغ سلام، دو روز پیش نامه ای به حضور محترم ارسال شد، و چون همه بی صبرانه منتظر اقدام و جواب می باشند، مجدداً تصدیق می دهد: مقالات اخیر

بعض جراید، و حمله به احکام مقدس اسلام، و تهمت و توهین به مقام شامخ روحانیت، موجب نگرانی و انزجار و تشنج شدید گردید، و مأمورین دولت به جای توجه به اعتراض صحیح و منطقی آقایان طلاب و مردم بی دفاع، اعمالی که در تمام جوامع بشری محکوم است مرتکب، و با اسلحه گرم با آنها روبه رو شدند، و عده‌ای بی‌گناه را به قتل رسانده و جمع زیادی را مجروح و مصدوم نمودند که حال بعض آنها وخیم است، «انالله وانا الیه راجعون».

به طور مسلم اگر به احساسات و اعتراضات مردم احترام و توجه کرده بودند، این واقعه خونین پیش نمی‌آمد. ضمن اظهار تأثر شدید از این فاجعه بزرگ، و تسلیت به عموم مسلمین، و تشکر از اتحاد و همدردی طبقات مختلف، و تعطیل عمومی قم، بدین وسیله اعلام می‌دارم که حقیر و سایر علمای اعلام - دامت برکاتهم - همیشه مخالفت خود را با تصویبات و مقررات ضد اسلامی، به وسیله نامه و تلگراف و تذکرات شفاهی صریحاً اظهار داشته‌ایم، و حجت را بر همه تمام نموده‌ایم، و ساحت مقدس روحانیت و هر مسلمان واقعی، از موافقت با مقررات مخالف شرع و همکاری با عمال استعمار منزله و مبراست. مستدعی است به مسئولین امور اخطار فرمایید که مسئولیت این حوادث فجیع - که هم‌اکنون با دستگیری و تبعید بعض فضلا و طلاب محترم و سلب آزادی از مردم ادامه دارد - متوجه آنهاست و در برابر خداوند متعال مسئول هستند، و جوابی نخواهند داشت «ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون».

در خاتمه نصرت اسلام و مسلمین، و مزید عظمت حوزه‌های علمیه، و سلامت و دوام تأییدات عالی را در ظل توجهات خاصه حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - از خداوند متعال مسئلت دارم.

محمد رضا الموسوی الگلپایگانی

۲ / شهر صفر / ۹۸

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۱/۵

متن نامه آیت الله گلپایگانی در پاسخ به اظهار همدردی

علمای خرم آباد درباره حادثه ۱۹ دی قم

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام و مبلغین عظام خرم آباد، دامت برکاتهم مرقوم شریف مبنی بر تسلیت و همدردی در حوادث مؤلمه قم واصل و موجب تشکر گردید. همان طور که اطلاع دارید، حملات اخیر بعض جراید کشور علیه احکام مقدسه اسلام، و تهمت و توهین به مقام شامخ روحانیت، موجب انزجار و تشنج شدید گردید، و مأمورین دولت بدون جهت، مرتکب قتل و جرح عده کثیری شدند «انالله وانا الیه راجعون».

حقیر متقابلاً این فاجعه مؤلمه را به عموم مسلمین تسلیت عرض نموده، و از همکاری حضرات آقایان اعلام و وعاظ محترم - دامت برکاتهم - تشکر می نمایم. مستدعی است سلام و تشکر حقیر را به طبقات مختلف که به نحوی پشتیبانی خود را از حوزه علمیه و جامعه روحانیت اظهار داشته اند، ابلاغ فرمایید. در شرایط فعلی این اقدامات نشانه حیات و شعور اسلامی ملت، و استقامت آنها در برابر عوامل استعمار است. بزرگ ترین عامل شکست توطئه ها و نقشه های دشمنان اسلام بیداری و آگاهی و اتحاد و اتفاق مسلمین می باشد. امید است در ظل توجهات و عنایات خاصه حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - این حملات و صدمات موجب سستی ما در حفظ امانت الهی نگردد، همان طور که در تعقیب حوادث اخیر اقداماتی شد، و رسماً اعلام گردید که حقیر و سایر آقایان علمای اعلام - دامت برکاتهم - همیشه مخالف خود را با تصویبات و مقررات ضد اسلامی کتباً و تلگرافاً و شفاهاً اظهار داشته ایم. باید توجه داشت که دشمنان اسلام به عناوین مختلفه برای تضعیف جبهه های اسلامی فعالیت دارند، و مسئولیت قاطبه مؤمنین در این شرایط سنگین است.

نصرت اسلام و مسلمین و سلامت و دوام تأییدات همه را در حمایت احکام الهی و دفع شر معاندین و حفظ حوزه‌های علمیه از خداوند متعال مسئلت دارم.

محمدرضا الموسوی الگلپایگانی

۱۵ / صفر / ۹۸

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۱/۱۲

متن نامه آیت الله گلپایگانی به آیت الله العظمی شیرازی درباره حادثة ۱۹ دی قم

باسمه تعالی

به عرض عالی می‌رساند: پس از اهدای سلام و دعا و استدعای دعا و استعلام از سلامتی وجود مبارک. غرض از تصدیق آنکه تلگراف جناب عالی مبنی بر استنکار حملات موهنه بعض جراید کشور علیه احکام مقدسه اسلام، و توهین و افترا به مقام شامخ روحانیت، و تسلیت و همدردی در حوادث مؤلمه حوزه علمیه قم، و قتل و جرح جمعی بی‌گناه مخابره فرموده‌اید، تاکنون نرسیده، لکن حقیر ضمن تشکر از اظهار محبت، متقابلاً تسلیت عرض نموده، و مستدعی است سلام و تشکر حقیر را به عموم طبقات که به عنوان پشتیبانی از حوزه مقدسه علمیه و مقام شامخ روحانیت، هر یک به نحوی ابراز احساسات نموده‌اند، ابلاغ فرمایید. این احساسات در شرایط فعلی، نشانه حیات و شعور اسلامی ملت، و استقامت در برابر عوامل استعمار است. امیدوارم این حملات و صدمات موجب سستی در حفظ امانت الهی نشود. مسئولیت قاطبه مؤمنین در این شرایط سنگین است، و عزت اسلام و مسلمین و سلامت و دوام تأییدات همه را در ظل توجهات حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - جهت حمایت احکام الهیه و دفع شر معاندین و حفظ حوزه‌های علمیه از خداوند متعال مسئلت دارم.

محمدرضا الموسوی الگلپایگانی

۲۲ / صفر الخیر / ۹۸ هجری

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۱/۱۶

متن نامه آیت الله گلپایگانی به علمای تهران درباره حادثة ۱۹ دی قم

و اهانت به مقام شامخ روحانیت

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام و مبلغین عظام تهران، دامت برکاتهم مرقوم محترم مبنی بر استنکار حملات موهنه بعض جراید کشور علیه احکام مقدسه اسلام، و افترا به مقام شامخ روحانیت، و تسلیت و همدردی در حوادث مؤلمه قم (قتل و جرح جمعی بی گناه) واصل و موجب تشکر گردید. حقیر متقابلاً تسلیت عرض نموده، و مستدعی است سلام و تشکر حقیر را به عموم طبقات که هر یک به نحوی ابراز احساسات نموده و پشتیبانی خود را از حوزه علمیه اعلام داشته اند، ابلاغ نمایید. در شرایط فعلی این احساسات نشانه حیات و شعور اسلامی ملت، و استقامت در برابر استعمار است. بزرگترین عامل شکست توطئه های دشمنان دین، بیداری و آگاهی و اتحاد مسلمین می باشد. امید است این حملات و صدمات موجب سستی در حفظ امانت الهی نشود. باید توجه داشت که دشمنان دین مبین به عناوین مختلفه برای تضعیف جبهه های اسلامی فعالیت دارند، و مسئولیت قاطبه مؤمنین در وضع فعلی بسیار سنگین است. نصرت اسلام و مسلمین و سلامت و دوام تأییدات همه را در حمایت احکام الهیه، و دفع شر معاندین و حفظ حوزه های علمیه از درگاه حضرت احدیت - جلت عظمته - مسئلت دارم. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

محمدرضا الموسوی الگلپایگانی

۲۶ / صفر الخیر / ۹۸ هـ

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۱/۱۶

متن نامه آیت الله گلپایگانی به علمای لاهیجان درباره حادثة ۱۹ دی

قم و اهانت به مقام شامخ روحانیت

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت حضرات آقایان علمای اعلام و حجج اسلام و مبلغین عظام لاهیجان، دامت برکاتهم

مرقوم محترم مبنی بر استنکار حملات موهنه بعض جراید کشور علیه احکام مقدسه اسلام، و افترا به مقام شامخ روحانیت، و تسلیت و همدردی در حوادث مؤلمه قم (قتل و جرح جمعی بی‌گناه) واصل و موجب تشکر گردید. حقیر متقابلاً تسلیت عرض نموده، و مستدعی است سلام و تشکر حقیر را به عموم طبقات که هر یک به نحوی ابراز احساسات نموده و پشتیبانی خود را از حوزه علمیه اعلام داشته‌اند، ابلاغ نمایید. در شرایط فعلی این احساسات نشانه حیات و شعور اسلامی ملت، و استقامت در برابر استعمار است. بزرگ‌ترین عامل شکست توطئه‌های دشمنان دین، بیداری و آگاهی و اتحاد مسلمین می‌باشد. امید است این حملات و صدمات موجب سستی در حفظ امانت الهی نشود. باید توجه داشت که دشمنان دین مبین به عناوین مختلفه برای تضعیف جبهه‌های اسلامی فعالیت دارند، و مسئولیت قاطبه مؤمنین در وضع فعلی بسیار سنگین است. نصرت اسلام و مسلمین و سلامت و دوام تأییدات همه را در حمایت احکام الهیه، و دفع شر معاندین و حفظ حوزه‌های علمیه از درگاه حضرت احدیت - جلت عظمته - مسئلت دارم. والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته.

محمد رضا الموسوی الگلپایگانی

۲۶ / صفر الخیر / ۹۸ هـ

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۱/۲۵

متن اعلامیه آیت‌الله گلپایگانی به مناسبت چهلمین روز شهدای حادثه ۱۹ دی قم

بسم الله الرحمن الرحيم

«انالله وانا اليه راجعون»

فاجعه عظیمه روز ۲۹ محرم الحرام ۱۳۹۸ که جمعی از طلاب عزیز و مردم بی‌دفاع مقتول و مجروح شدند، قلوب همه را جریحه دار نمود، و مسلمانان همچنان داغ‌دار و عزادار می‌باشند، و مقامات مسئول به جای تنبه و جبران جراحات وارده، جمعی از فضلا و مؤمنین را بدون جهت تبعید کردند. ضمن اظهار تشکر از همدردی همه



طبقات که در شرایط بسیار نامساعد، با تعطیل عمومی، و تلگراف و طومار همکاری و پشتیبانی خود را از جامعه روحانیت، و حوزه علمیه قم که پایگاه تشیع و از بزرگترین مراکز رهبری فکری عالم اسلام است، ابراز داشتند. به این وسیله اعلام می شود که روز شنبه دهم ربیع الاول، به مناسبت چهلمین روز این حادثه تاریخی، و ابراز تنفر از مسببین آن، و تسلیت به بازماندگان، حوزه های علمیه تعطیل می باشد. انتظار می رود عموم طبقات ضمن شرکت در مجالس ترحیم، از اجتماعات و تظاهراتی که موجب سوءاستفاده دشمنان روحانیت باشد، خودداری فرمایند. مزید توفیقات همه را در نصرت اسلام، و حمایت از احکام قرآن مجید، با اتحاد و اتفاق کامل از خداوند متعال مسئلت دارم «ولا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون».

محمد رضا الموسوی الگلپایگانی

ششم / ربیع المولود / ۱۳۹۸

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۰/۲۲

متن اعلامیه آیت الله مرعشی نجفی درباره حادثه ۱۹ دی قم

و اهانت به امام در روزنامه اطلاعات

بسم الله الرحمن الرحیم

«الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انالله وانا الیه راجعون»

با کمال تأثر و تأسف پیشامد ناگوار و جانگداز و اسفناک این چند روزه در شهر مقدس قم که منجر به قتل و شتم و ضرب عده ای از طلاب حوزه مقدسه علمیه و غیرهم که به دنبال اعتراض به پاره ای از مطبوعات که در آن به مقام شامخ روحانیت و مقدسات دینی، و اهانت به حضرت آیت الله خمینی - دامت برکاته - شده، موجب تشنج افکار و جریحه دار شدن قلوب مؤمنین، خاصه جامعه روحانیت گردیده. لذا مصادر امور را مسئول این قضایا می دانیم، و شدیداً معترض هستیم. امید است خداوند سبحان اجر جزیل و صبر جمیل به اولیای مقتولین مرحمت، و

مرتکبین این فجایع و خون‌ریزی را مجازات بفرماید «اللهم انا نشكوا اليك فقد نبينا  
وغيبة ولينا وتظاهر الفتن علينا.» والسلام على اخوانى المؤمنين والرحمة والبركة.

شهاب‌الدین الحسینی المرعشی النجفی

۲ / صفرالمظفر / ۱۳۹۸

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۱/۲۶

متن اعلامیه آیت‌الله مرعشی نجفی به مناسبت چهلمین روز شهدای حادثه ۱۹ دی قم

بسم الله الرحمن الرحيم

«الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انالله وانا الیه راجعون»

به مناسبت فرارسیدن اربعین حادثه اسفناک و غم‌انگیز کشت و کشتار و تبعید  
جمعی از طلاب و مؤمنین در حوزه علمیه قم که قلوب مسلمانان جهان را  
جریحه‌دار نموده، و به دنبال آن علمای اعلام و طلاب و فضلا و سایر طبقات انزجار  
و تنفر خود را به وسیله تعطیل درس‌ها و نماز جماعت‌ها ابراز داشتند، و همچنین  
در سایر شهرستان‌ها با تعطیل مغازه‌ها، همدردی خود را اظهار نمودند، لذا روز  
شنبه دهم ربیع‌الاول ۱۳۹۸ روز عزای ملی اعلام می‌شود، باشد که باعث تسلی  
قلوب شکسته پدران و مادران داغ‌دیده شود، زیرا که خفقان و محاصره منازل ما  
مانع از این شد که مردم به موقع در مجلس ترحیم و تذکر ما شرکت کنند. ملت ایران  
فهمیدند که تحریکات و توهینات مطبوعات، بی‌ارزش و غیرقابل اهمیت است، و  
مصادر امور نمی‌توانند با سرپوش گذاشتن و یا تحریف هدف‌های مقدس جامعه  
روحانیت و ملت، مطالب را واژگون سازند. حقیر به وسیله اعلامیه قبلی مراتب  
تأثرات و اعتراضات خود را اظهار نموده‌ام.

امید است که مصادر امور تنبه پیدا کنند، و از این‌گونه ظلم‌ها و تعدی‌ها  
بپرهیزند، و نگذارند این صحنه‌ها تجدید شود و حوادث ناگوار به وجود آید، و  
از عموم طبقات و برادران دینی که با روحانیت همدردی نموده و پشتیبانی خود  
را اظهار داشتند، تشکر می‌نمایم. در خاتمه مجدداً این مصیبت را به حضرت

بقیة الله - روحی و ارواح العالمین له الفداء - و بازماندگان و پدران و مادران داغ دیده تسلیت گفته و عظمت اسلام و مسلمین را از قادر متعال مسئلت می نمایم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی

۷ / ربیع المولود / ۱۳۹۸

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۰/۲۲

متن اعلامیه آیت الله سید کاظم شریعتمداری درباره توهین به امام

در روزنامه اطلاعات و فجایع دلخراش حوزه علمیه قم

بسم الله الرحمن الرحيم

حادثه اسفناک و دلخراش حوزه علمیه قم را به عموم مسلمانان تسلیت می گویم. اخیراً در روزنامه های ایران، قلم هایی به کار افتاده، و مقالاتی نوشته شده است که متضمن توهین به مقام شامخ روحانیت و انکار بعضی از احکام مسلمة اسلام است. این قلم های کذایی که در نفی و اثبات پاره ای از مسائل دینی که به هیچ وجه صلاحیت دخالت در احکام اسلامی را نداشته و ندارند، موجب جریحه دار شدن احساسات و باعث ناراحتی و تشنج گردید، و به دنبال آن اجتماعاتی در شهر قم به عنوان اظهار مخالفت و اعتراض به این سنخ نوشته ها به راه افتاد، ولی مع الأسف مأمورین در مقابل افراد بی دفاع و بی پناه دست به تیراندازی گشودند، و چندین نفر را به ناحق و بی گناه کشتند، و عده کثیری را زخمی نمودند که عاقبت اغلب آنها معلوم نیست، و حتی نمایندگان ما را که برای رسیدگی به مقتولین و مجروحین به بیمارستان مراجعه کرده بودند، راه ندادند. «فانالله وانا الیه راجعون» و ما چنین اعمال مخالف شرع و مخالف انسانیت را به شدت محکوم می کنیم، و یقیناً خداوند متعال عاملین این جنایات را کیفر خواهد نمود «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».

سید کاظم شریعتمداری

۲ / صفر / ۱۳۹۸

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۱/۲۵

متن اعلامیه آیت الله سید کاظم شریعتمداری به مناسبت

چهلمین روز فاجعه خونین حوزه علمیه قم

بسم الله الرحمن الرحيم

«انالله وانا اليه راجعون»

فرا رسیدن چهلمین روز حادثه خونین حوزه علمیه قم را بار دیگر به عموم مسلمانان تسلیت می‌گوییم. چهل روز از فاجعه بزرگ عاصمه روحانیت شیعه و مرکز تشیع جهان می‌گذرد. فاجعه‌ای که در آن خانواده‌هایی را داغ‌دار کردند و مسلمان‌ها را عزادار ساختند. هنوز زخم‌ها و جراحات دلخراش این حادثه التیام نیافته، و مصیبت‌های وارده تخفیف پیدا نکرده است، هنوز هیچ‌گونه تدارک و جبرانی به عمل نیامده، و عاملین این جنایت وحشتناک تعقیب و محاکمه نشده‌اند «والی الله المشتکی وانما اشکوا بئى و حزنى الى الله.» لذا بدین مناسبت روز شنبه دهم ربیع‌الاول ۱۳۹۸ هـ را به عنوان اربعین این مصیبت بزرگ روز عزای عمومی اعلام می‌کنیم، و در این روز حوزه‌های علمیه برای بزرگداشت خون‌های به‌ناحق ریخته شده و شرکت در مجالس ترحیم و همدردی با بازماندگان حادثه، تعطیل خواهد بود. انتظار داریم که عموم مسلمانان در برگزاری مراسم مزبوره کمال متانت و آرامش را مراعات نمایند. از خداوند قادر متعال نصرت اسلام و مسلمین را مسئلت داریم.

سید کاظم شریعتمداری

ششم / ربیع‌المولود / ۱۳۹۸

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۰/۲۱

متن اعلامیه آیت الله حاج سید محمدصادق حسینی روحانی درباره سالگرد

فاجعه کشف حجاب و کشتار ۱۹ دی راهپیمایان در قم

باسمه تعالی والیه المشتکی

«ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون»

شب سیاه یا روز ۱۷ دی فرا رسید. چهل و دو سال قبل در چنین روزی یکی از

احکام ضروریه اسلام (حجاب) از بین برده شد، و مبدأ شروع به تعطیل مراسم اسلامی و محو و نابود ساختن احکام نورانی قرآن و آثار رسالت گردید.

هر سال چنین روزی را در ایران جشن می‌گیرند - و تعجب در این است که چه شد این روز را مبدأ تاریخ جدید قرار ندادند - ولی از آنجا که دیدند سال به سال این جشن مفتضحانه‌تر می‌شود، و علت را وجود علما و مراجع بیدار و پاسداران فداکار و مجتهدین روشن و از خود گذشته دانستند، در صدد شکستن سد عظیم روحانیت برآمدند، و دستور دادند در روز ۱۷ دی امسال روزنامه‌های مزدور و خائن و خدانشناس و قیح، توهین به مقام شامخ روحانیت و مرجعیت بنمایند، و کسانی که غرق در شهوت و گناه و از درک الف و بای دین عاجز و عملاً فرسنگ‌ها با اسلام فاصله دارند، این عمل را به عنوان اسلام حقیقی به خورد مردم بدهند و بنویسند، روحانیت واقعی نیز موافق با آنهاست.

با چنین شرایط و قوانین، با چنین گستاخی بی‌شرمانه و تجاوز و حشتناک به ناموس دین و مذهب، آیا باز هم سکوت، باز هم مجامله، باز هم سازش؟ معاذالله، ممکن نیست.

اینجاست که باید گفت صد رحمت به حکومت‌های ضد دین؛ اگر اسلام را قبول ندارند، اگر احکامش را اجرا نمی‌کنند، اگر با اسلام مبارزه می‌کنند، لااقل معترف‌اند که با اسلام مبارزه می‌کنند، لااقل میلیون‌ها مسلمان را فریب نمی‌دهند، لااقل زیر ماسک مسلمانی، این‌طور به مقررات اسلام شیخون نمی‌زنند، و دین خدا را تغییر نمی‌دهند. بدین جهات روز ۱۸ دی حوزه علمی قم تعطیل شد، و طلاب و محصلین به طور اجتماع به منازل علما و مراجع می‌رفتند، و با تظاهرات آرام و بدون هیچ‌گونه شعار علیه کسی یا مقامی، اظهار انزجار نمودند. روز ۱۹ دی بازار قم به تبعیت از روحانیت تعطیل، و در تظاهرات آرام شرکت نمودند. مأمورین دولتی که از صبح آن روز از مرکز به قم لشکر و مهمات وارد نموده بودند، عصر آن روز با کمال وقاحت علی‌رغم اصل نهم متمم قانون اساسی، و علی‌رغم اعلامیه حقوق بشر، به متظاهرين آرام و بدون شعار یورش بردند، و

دست به ضرب و جرح و قتل و آتش‌سوزی گشودند. طلاب محترم و عزیز بی‌دفاع و جوانان غیور مسلمان را زیر ضربات مهلک جلادان در خون خود می‌غلتیدند. خیابان‌ها را خون گرفت، و ساعتی نگذشت که ده‌ها مقتول و عده زیادی مجروح که حال عده‌ای از آنها وخیم است، در خیابان‌ها به روی هم انباشته شد، و پس از آن تمام شهر قم به وسیله جلادان خون‌آشام اشغال، ورژه بی‌شرمانه و مبتدلی در خیابان‌ها شروع شد. هنوز گرگ‌های پست و پلید به دنبال صید تازه می‌گشتند. دیگر هیچ‌گونه امنیتی وجود نداشت. منازل مراجع در محاصره مأمورین قرار گرفت. ارتباط مردم را با روحانیت قطع کردند. ذلک مردم از پشتیبانی روحانیت دست نکشیدند، و با همه تهدیدات همچنان دکاکین بسته است. بدین مناسبت به روان پاک شهدای این واقعه، شهدای فضیلت و روحانیت درود فراوان فرستاده، و مراتب تسلیت خود را اولاً به پیشگاه ولی‌عصر - ارواح من سواه فداه - و ثانیاً به بازماندگان داغ‌دیده شهدا تقدیم، صبر و ثبات و استقامت را برای مسلمانان در دفاع از حریم مقدس اسلام و قرآن از پروردگار - قادر منان - مسئلت دارم. «ولعنة الله على القوم الظالمين وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون».

محمدصادق الحسيني الروحاني

۱ / صفر / ۹۸

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۰/۲۲

متن اعلامیه آیت‌الله حاج سید محمدصادق روحانی درباره فاجعه ۱۹ دی قم

باسمه تعالی والیه المشتکی

«ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون»

به دنبال نشر مقالاتی در انکار پاره‌ای از احکام ضروریه اسلام، مانند «حجاب»، و اهانت در روزنامه‌های تهران به مقام شامخ روحانیت و علمای اسلام و مرجعیت شیعه که امام - ارواحنا فداه - اهانت به آنها را اهانت به خود و پیغمبر ﷺ دانسته،

عواطف پاک مردم مسلمان ایران جریحه دار شد، و طلاب عزیز و فضیلابی حوزه علمیه به همراهی مؤمنین، در روز ۱۸ دی ماه، به صورت دسته جمعی به منازل مراجع تقلید مراجعه نموده، و به عنوان تقبیح این قبیل نوشته‌ها و اعمال غیراسلامی، در تظاهرات آرامی شرکت نمودند، اما متأسفانه در روز ۱۹ دی مأمورین مسلح دولتی، برخلاف هرگونه اصل اخلاقی و انسانی، و برخلاف صریح اصل نهم متمم قانون اساسی، به افراد بی سلاح بی پناه حمله کردند، و با تیراندازی وحشیانه‌ای که با هیچ منطقی قابل توجیه نیست، ده‌ها نفر از طلاب جوان و مردم مسلمان را کشته و عده زیادی را مجروح ساخته، و آنگاه مانند فاتحین به رژه شرم‌آوری در جلو صحن مطهر پرداختند.

این فاجعه دلخراش که در صفحات تاریخ ثبت خواهد شد، و موجب تأثر و تأسف هر انسان با احساسی است، سودی جز افزودن به کینه و نفرت مردم مسلمان بر عاملین آن نخواهد داشت، و مایه اندوه است که هنوز اجساد مقتولین از طلاب و مردم مسلمان را به صاحبان آنها تحویل نداده‌اند، و امکان ملاقات زخمی شدگان را از ما سلب کرده‌اند، و با محاصره منازل مراجع، ارتباط آنان را با حوزه علمیه و مردم قطع کرده‌اند، و عده‌ای از فضلا و مدرسین حوزه را نیز دستگیر و تبعید نموده‌اند.

آیا این است مفهوم آزادی و فضای سیاسی باز؟ آیا این است مراعات اصول بین‌المللی و قانون اساسی؟ آیا این است احترام به حقوق بشر؟

ما این قبیل اعمال خلاف انسانی و ضدبشری و قرون وسطایی را تقبیح نموده و محکوم می‌دانیم، و از خدای متعال بر بازماندگان شهدای این فاجعه، شهدای راه حق و فضیلت، صبر و اجر جزیل خواهانیم، و حتماً خداوند مسئولین این جنایت را به سختی کیفر خواهد فرمود «فلاتحسبن الله مخلف و عده رسله إن الله عزیز ذوانتقام».

محمدصادق الحسینی الروحانی

تاریخ: ۱۳۵۶/۱۱/۲۵

متن اعلامیه آیت الله حاج سید محمدصادق روحانی به مناسبت

چهلمین روز شهدای فاجعه ۱۹ دی قم

باسمه تعالی والیه المشتکی

قریب چهل روز از فاجعه مؤلمه شهر مذهبی قم می‌گذرد. قریب چهل روز است جمعی از عزیزترین و گرامی‌ترین فرزندان ایران و سربازان روحانیت و اسلام، از دست جنایتکاران شربت شهادت نوشیده‌اند و در آغوش تیره خاک خفته‌اند. قریب چهل روز است پدران و مادران داغ‌دیده آنان در ماتمشان سرشک حسرت می‌بارند. قریب چهل روز است مصدومین و مجروحین غارت‌زده فاجعه قم گرفتار هزاران درد و رنج و مصیبت‌اند. در این مدت، آیا جنایتکاران از نقشه‌های شوم و شیطنانی خود دست برداشته‌اند؟ آیا یک ذره خجالت کشیدند؟ ابداً! بلکه برعکس، هنوز به جهش‌های شیطنانی خود ادامه می‌دهند. در نتیجه، ارواح مقدسه آل محمد علیهم‌السلام مصیبت‌زده‌اند. لذا به مقتضای حدیث شریف «شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا یحزنون لحزننا» حوزه علمیه قم روز شنبه ۱۰ ربیع‌الاول ۹۸ مطابق ۵۶/۱۱/۲۹ به عنوان چهلمین روز درگذشت شهدای راه حق و فضیلت تعطیل است، و آن روز، روز عزای ملی اعلام می‌شود. چنانچه برادران مسلمان نیز تعطیل نمایند، و در مجالس فاتحه‌ای که تشکیل می‌شود شرکت کنند، موجب خشنودی حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - خواهد بود. هزاران درود و افتخار به روان پاک شهدای فضیلت. طوفان لعنت ابدی بر قاتلین و ستمکاران و آمرین به قتل «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».

محمدصادق الحسینی الروحانی

۶ / ربیع‌الاول / ۹۸

تاریخ: ۱۳۵۷

متن تلگرام جمعی از اساتید و فضلالی حوزه علمیه قم به علمای مشهد درباره

حملة مزدوران رژیم شاه به حرم مطهر حضرت امام رضا علیه‌السلام



### بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک آیتین علمین آیت الله شیرازی و آیت الله قمی و سایر آیات و حجج اسلام مشهد،

دامت برکاتهم

بار دیگر حمله و حشیانه جلادان شاه جنایتکار، در جوار حرم مطهر حضرت ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا علیه السلام و در منزل آیات و علمای اسلام به مردم بی پناه مشهد که طبق گزارش ها صدها کشته و چندین برابر آن زخمی از بهترین فرزندان اسلام به جای گذاشت، قلب مقدس حضرت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را سخت به درد آورد. شاه که خود را از هر جهت در تنگنا می بیند و مرتباً فراندم های سراسری را با شعار «مرگ بر شاه» در هر خیابان و کوی برزن مشاهده می کند، اعصاب خود را از دست داده، سبعانه به هر سو حمله ور می شود. شهر مقدس مشهد در این قتل عام تنها نیست که این خون خوار در شهر مذهبی قم و در هر یک از شهرهای قزوین، دزفول، تهران، رشت، تبریز، کرمانشاه، خرم آباد، اردبیل، تویسرکان، نهاوند و ... جوی خون راه انداخته، در سراسر کشور ملت مسلمان را به خاک و خون می کشد. او به خوبی می داند که دیگر نمی تواند به هیچ وجه پایگاه مردمی برای خود داشته باشد، لذا به فکر خالی کردن عقده ها و انتقام گرفتن از ملت رشید اسلام برآمده است که همگی به پیروی روحانیت و رهبری مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی - دام ظلّه - قیام کرده، در هر شب و روز او را نفی می کنند، غافل از آنکه خدای قاهر و غالب پیروزی را برای ملت مسلمان به پاخاسته مقدر فرموده است «کتب الله لا غلبن انا ورسلی ان الله قوی عزیز.»

ما این مصیبت مؤلمه را به پیشگاه مقدس حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - و به حضور جمیع آیات و روحانیون عالی مقام آن سامان - علت کلمتیم - و بر تمام مسلمانان، به ویژه برادران و خواهران شهر مذهبی مشهد، تسلیت عرض کرده مجدداً همبستگی و همگامی خود را با ملت همرمزم اعلام داشته، قطع دست این

جلاد خون‌آشام، و پیروزی نهایی ملت اسلام، و برقراری هرچه زودتر حکومت جمهوری اسلامی را از خداوند متعال مسئلت داریم.

علی مشکینی - ابوطالب تجلیل - محسن دوزدو زانی - ابوالفضل موسوی -  
محمد مهدی ربانی - محمد علی فیض گیلانی - یوسف صانعی - محسن حرم پناهی -  
محمد شاه‌آبادی - سید حسن طاهری - حسین راستی کاشانی - سید یوسف مدنی  
تبریزی - احمد جنتی - محمد علی شرعی - حسن تهرانی - محمد حسین  
مسجد جامعی - ابوالفضل النجفی الخوانساری - احمد آذری قمی - علی احمدی -  
محمد یزدی - حسین نوری - محمد فاضل - عباس محفوظی - محمد مؤمن - سید  
محمد ابطحی کاشانی - رضا توسلی - ابوالحسن مصلحی - مهدی الحسینی  
الروحانی - علی اکبر مسعودی - مرتضی بنی فضل - سید محمد حسینی کاشانی -  
رضا استادی - هاشم تقدیری - رضا بهاء‌الدینی - سید اسدالله مدنی. •

## فهرست تفصیلی

درآمد.....	۷
جغرافیای شهرستان قم..... حسین کریمان	۱۱
چکیده.....	۱۱
بخش اول: اوضاع طبیعی قم.....	۱۱
بخش دوم: سازمان اداری.....	۲۰
اول: شهر قم.....	۲۱
دوم: بخش خلیجستان.....	۲۷
سوم: بخش حومه.....	۳۸
چهارم: بخش قهستان.....	۴۶
پنجم: بخش اراضی کنار رودخانه.....	۴۹
بخش سوم: اوضاع اقتصادی شهرستان قم.....	۵۲
جایگاه قم در تاریخ تشیع..... جعفر سبحانی	۶۱
چکیده.....	۶۱
عالمان قم در عصر امامان اهل بیت <small>علیهم السلام</small> .....	۶۴
۱. زکریا بن آدم اشعری قمی.....	۶۴
۲. سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی (م ۳۰۱).....	۶۴
۳. محمد بن علی بن محبوب.....	۶۵
۴. احمد بن ادريس.....	۶۵
۵. علی بن بابویه (م ۳۲۹).....	۶۵

- ۶۵ ..... ۶. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۳۰۶ - ۳۸۱) . . . . .
- ۶۶ ..... شهرستان قم در نیمه قرن چهاردهم اسلامی . . . . .
- ۶۷ ..... قم پس از درگذشت آیت الله حائری . . . . .
- ۶۸ ..... ورود آیت الله بروجردی به قم . . . . .
- ۷۰ ..... ۱. پوشش تبلیغی کشور . . . . .
- ۷۱ ..... ۲. پاسداری از سنگرهای اعتقادی . . . . .
- ۷۱ ..... ۳. تأسیس مراکز تحقیقی . . . . .
- ۷۲ ..... ۴. سایت‌های اینترنتی . . . . .
- ۷۲ ..... ۵. آموزش طلاب خارجی . . . . .
- ۷۲ ..... ۶. حوزه خواهران . . . . .
- ۷۳ ..... ۷. نشر کتاب و مجله . . . . .
- ۷۳ ..... ۸. تألیف کتاب برای دانشگاه‌ها . . . . .
- ۷۴ ..... ۹. تغذیه نظام با کادرهای متخصص و متعهد . . . . .
- ۷۴ ..... ۱۰. تقدیم شهدا در دفاع مقدس . . . . .
- گزارشی در باب شورش شیخ عبیدالله گُرد در اواخر قرن گذشته از جنگ میرزا  
 علی اکبر فیض قمی . . . . . حسین مدرسی طباطبایی ۷۵
- ۷۵ ..... چکیده . . . . .
- ۷۹ ..... استدراکات درباره علی اکبر فیض . . . . .
- ..... خاطرات ادیب‌الملک حکمران قم . . . . .
- ۸۱ ..... ادیب‌الملک عبدالعلی خان مراغه‌ای، به کوشش علی رفیعی علامرودشتی . . . . .
- ۸۱ ..... چکیده . . . . .
- ۸۲ ..... درآمد . . . . .
- ۸۲ ..... الف. خاندان مؤلف . . . . .
- ۸۶ ..... ب. مؤلف . . . . .
- ۹۷ ..... ج. آثار و تألیفات ادیب‌الملک . . . . .
- ۹۹ ..... د. چگونگی تحقیق . . . . .

- ۱۰۰ ..... منابع مقدمه
- ۱۰۱ ..... در بیان سر اختلاف مخلوقات
- ۱۰۲ ..... در بیان سر تعدد و کثرت موجودات
- ۱۰۲ ..... در بیان سر نبوت انبیاء علیهم السلام
- ۱۰۲ ..... در بیان سر حصول اعتدال در وجود انبیاء علیهم السلام
- ۱۰۳ ..... در بیان سر بعثت انبیاء علیهم السلام
- ۱۰۴ ..... در بیان سر وجود سلاطین در هر زمان
- ۱۰۴ ..... در بیان اینکه وجود مبارک پادشاه در ملک به منزله قلب است در بدن
- در استقرار وجود مسعود همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - بر سریر
- ۱۰۵ ..... خلافت و جهان داری
- ۱۰۶ ..... در مرحمت شدن حکومت قم به این خانه زاد
- ۱۰۷ ..... در مرخصی از حضور باهر النوراز دربار معدلت مدار و ورود به قم
- ۱۰۸ ..... در کیفیت حصول اطلاع بر احوال ولایت قم و اهالی آن ولایت
- ۱۰۸ ..... در شرح حالت شهر و اهل شهر
- ۱۰۹ ..... مجملی از شرح حالت خدام
- در اینکه الی حال این شهر کدخدا نداشته؛ در سر بی نظمی شهر از
- ۱۱۰ ..... نداشتن کدخدا
- ۱۱۰ ..... در بی نظمی شهر به جهت بی نظمی دروازه‌ها و بی قلعه‌گی
- ۱۱۱ ..... به فکر افتادن برای نظم دادن شهر
- ۱۱۱ ..... در بیان لزوم نظم در ولایات قریبه به دارالخلافه
- ۱۱۲ ..... مثلی از برای لزوم نظم در ولایت قریبه مقرر خلافت
- ۱۱۲ ..... ایضاً مثلی دیگر برای لزوم نظم در ولایات قریبه به مقرر سلطنت
- ۱۱۳ ..... در بیان مقدم داشتن نظم معاش مردم را بر سایر امور
- ۱۱۳ ..... در بیان اهتمام تمامی وزن سنگ
- ۱۱۳ ..... در اهتمام نمودن خوبی جنس نان
- ۱۱۴ ..... در ارزان کردن نان و سایر مأكولات

- ۱۱۵ ..... در بیان اهتمام کردن به امر زراعت
- ۱۱۵ ..... در بیان اهتمام به امور یخچال‌ها و یخ‌گرفتن
- ۱۱۵ ..... در بیان اینکه رسانیدن آب رودخانه اهم امور است
- ۱۱۶ ..... در بیان فروختن آب قنات مبارکه ناصریه در سال گذشته
- ۱۱۶ ..... در تدبیر رسانیدن آب رودخانه که حیف و میل نشود
- ۱۱۷ ..... به فکر انتظام بلده و اهل بلده افتادن
- ..... اظهار اشکال در نظم بلده، به جهت وجود متولی باشی و شرارت خدام و
- ۱۱۷ ..... ملاحظه بست بودن خانه‌های خدام
- ۱۱۸ ..... در بیان تدبیر کردن در نظم دادن
- ۱۱۹ ..... در بیان نشستن به دیوان و دادرسی کردن
- ۱۱۹ ..... در عدم قبول وساطت در مقام احقاق حق
- ۱۱۹ ..... در قطع ید سارق
- ۱۲۰ ..... در گرفتن قاتل
- ۱۲۰ ..... گرفتن مس از دزد و رسانیدن به صاحبش که در شهر دیگر بود
- ..... تحقیق امر شخص اصفهانی که متهم به دزدی شده بود، از اصفهان
- ۱۲۰ ..... و قزوین
- ۱۲۱ ..... در کیفیت عدول مردم از در خانه مآلها به دیوانخانه عدالت قم
- ۱۲۱ ..... در تنظیم امور کاروان‌سراها
- ۱۲۲ ..... در تنظیم امور حمامات
- ۱۲۲ ..... در تنظیم امور مدارس
- ۱۲۲ ..... در تنظیم امور دروازه‌ها و حصار شهر
- ۱۲۲ ..... قرار دادن بلید
- ۱۲۳ ..... التزام گرفتن از قراسوران‌ها برای رسیدگی به اطراف شهر در شب
- ۱۲۳ ..... التزام گرفتن از داروغه برای انتظام شهر
- ۱۲۳ ..... در کیفیت قرار دادن کدخدا در محلات و صورت التزامات کدخداها
- ۱۲۴ ..... ضمانتنامه گرفتن از ریش سفیدان و اعیان برای کدخدایان

- در کیفیت تنظیم امور خدام حضرت و التزام خواستن از خدام و صورت  
 ۱۲۴ ..... ماحصل التزامنامه  
 ۱۲۵ ..... ابا کردن خدام از مهر کردن التزامنامه  
 ۱۲۵ ..... فرستادن التزامنامه نزد متولی باشی  
 ۱۲۵ ..... تعلل نمودن متولی باشی از رسانیدن التزامنامه را به مهر خدام  
 صورت کاغذی که به متولی باشی نوشته شد، در بیان قصد پادشاه  
 ۱۲۶ ..... جمجم و شرح دادن حالت خدام  
 آمدن متولی باشی و گفت و شنود مفصل نمودن و در آخر مجاب شدن ... ۱۳۰  
 ۱۳۰ ..... حرف های متولی باشی با این خانه زاد  
 جواب های این خانه زاد به متولی باشی در اینکه بست برای مظلومین  
 ۱۳۱ ..... است و بس  
 ۱۳۲ ..... اقامه دلیل بر اینکه مفسدین و اهل فجور را باید از بست راند  
 اقامه دلیل بر اینکه امروز متولی اوقاف حقیقتاً همانا وجود مبارک  
 ۱۳۵ ..... پادشاه است  
 ۱۳۶ ..... ملزم شدن متولی باشی بعد از شنیدن جواب های شافی  
 ۱۳۷ ..... تعیین کدخدای برای محله آستانه و حضرات خدام  
 ۱۳۷ ..... التزام گرفتن از کدخدای آستانه  
 ۱۳۸ ..... گرفتن کدخدای آستانه دو زن فاحشه را از خانه یکی از خدام حرم  
 ۱۳۸ ..... گرفتن کدخدای آستانه فاحشه معروفه به ملک ترکه را از خانه یکی  
 ۱۳۸ ..... از خدام  
 ۱۳۹ ..... بیرون کردن کدخدا ملک ترکه را از شهر  
 ۱۳۹ ..... رفتن سید خادم پشت سر ملک ترکه به دارالخلافه  
 ۱۳۹ ..... بی التفات شدن متولی باشی از کدخدای آستانه به جهت گرفتن ملک ترکه  
 ۱۴۰ ..... سبب جار کشیدن بر موقوفی بست بودن خانه خدام حضرت  
 ۱۴۱ ..... شاکر شدن عموم خلق از موقوفی بست بودن خانه خدام

- پريشان شدن اشرار خدام و متولى باشى از شنيدن جار ..... ۱۴۱
- صورت جواب رقعۀ متولى باشى ..... ۱۴۲
- ملزم شدن متولى باشى و خدام در موقوفى بست بودن خانۀ ايشان ... ۱۴۵
- استدعاى امضا بر عمل پخته كه پيشرفت نموده ..... ۱۴۵
- خانه شماری و عدد خانه‌هاى شهرى و عدد نفوس ..... ۱۴۶
- قم در قحطى بزرگ ۱۲۸۸ قمرى .....  
 ميرزا على اكبر فيض، به كوشش جان گرنى و منصور صفت گل ..... ۱۴۷
- چكیده ..... ۱۴۷
- پيشگفتار ..... ۱۴۸
- مورخان ..... ۱۵۴
- على اكبر فيض ..... ۱۶۹
- متن رساله ..... ۱۸۳
- تحليل رساله ..... ۱۸۸
- آدمخورى ..... ۲۰۵
- واكنش ..... ۲۲۶
- عواقب قحطى ..... ۲۳۵
- متن رسالۀ فيض ..... ۲۴۸
- كتابخۀ طوائف و ايلات دارالايمان قم، نوشته شده به سال‌هاى ۱۲۹۵-۱۲۹۶  
 (از مجموعۀ ناصرى). ..... حسين مدرسى طباطبائى ۲۷۹
- چكیده ..... ۲۷۹
- طایفۀ بنى هاشم ..... ۲۸۲
- طایفۀ بيگدلى ..... ۲۸۴
- طایفۀ حاجى حسيني ..... ۲۸۵
- طایفۀ زنديه ..... ۲۸۵
- طایفۀ سعدوند ..... ۲۸۶



- طایفه گائینی ..... ۲۸۶
- طایفه کلهر ..... ۲۸۷
- طایفه لشنی و کرزه بر ..... ۲۸۷
- طایفه عبدالملکی ..... ۲۸۸
- طایفه خلیج شاد قلی ..... ۲۸۸
- کتابچه تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوکات دارالایمان قم،  
 نوشته شده به سال ۱۲۹۶ (از مجموعه ناصری) .... حسین مدرسی طباطبائی ۲۸۹
- چکیده ..... ۲۸۹
- مزارع ..... ۲۹۳
- مزرعه براوستان ..... ۲۹۳
- مزرعه شهرستان ..... ۲۹۴
- مزرعه محمدآباد ..... ۲۹۴
- مزرعه فرابه و دنک ..... ۲۹۴
- مزرعه نجیم آباد ..... ۲۹۵
- مزرعه صالح آباد ..... ۲۹۵
- مزرعه طیشقران ..... ۲۹۵
- مزرعه غزوان ..... ۲۹۶
- مزرعه کرج ..... ۲۹۶
- مزرعه ارباب بیجه ..... ۲۹۶
- مزرعه جمکران ..... ۲۹۷
- مزرعه زرقان ..... ۲۹۷
- مزرعه ابرستجان ..... ۲۹۷
- مزرعه سواران ..... ۲۹۸
- مزرعه ابرستجان رعیتی ..... ۲۹۸
- مزرعه هندیجان ..... ۲۹۸
- مزرعه مزدیجان ..... ۲۹۹

۲۹۹	مزرعه جفت کاوسر
۲۹۹	مزرعه خم آباد و جردکان
۳۰۰	مزرعه فردوس
۳۰۰	مزرعه کمیدان
۳۰۰	مزرعه جمرو سعدآباد
۳۰۱	مزرعه مهرویان و توابع
۳۰۱	مزرعه جعفرآباد
۳۰۱	مزرعه مس‌گران و سایر مزارع دیگر
۳۰۲	باغات
۳۰۳	باغات طرف دروازه معصومه <small>علیها السلام</small>
۳۰۵	باغات طرف درب کاشان
۳۰۸	مستغلات و بیوتات شهر
۳۰۸	مستغلات ( ۹۵۱ باب)
۳۰۹	بیوتات شهر
۳۰۹	بقاع و اماکن متبرکه
۳۰۹	بقاع مقدسه ( ۳۰ باب)
۳۱۰	مساجد و مدارس معروفه ( ۱۰ باب)
۳۱۱	مدارس
۳۱۱	ایلات دارالایمان قم
۳۱۲	طایفه زندیه
۳۱۲	طایفه گائینی
۳۱۳	طایفه سعدونه
۳۱۳	طایفه عبدالملکی
۳۱۳	طایفه کلهر
۳۱۳	طایفه کرزه بر
۳۱۴	طایفه لشنی

۳۱۴	.....	جبال و معادن
۳۱۴	.....	جبل گدن گلمز
۳۱۴	.....	جبل یزدان
۳۱۵	.....	جبل کلاه قاضی
۳۱۵	.....	جبل نرداغی
۳۱۵	.....	جبل خضر <small>علیه السلام</small>
۳۱۵	.....	جبل دو برادران
۳۱۶	.....	قنوات موقوفه
۳۱۶	.....	قنات مبارکه ناصری
۳۱۶	.....	قنات میرزا ابوالقاسم اصفهانی
۳۱۶	.....	[قرا و توابع]
۳۱۶	.....	قریه کریم آباد
۳۱۷	.....	قریه فتح آباد
۳۱۷	.....	قریه حصارشنه
۳۱۷	.....	قریه کرم آباد
۳۱۸	.....	قریه جنت آباد
۳۱۸	.....	قریه جعفر آباد
۳۱۸	.....	قریه شورک آباد
۳۱۸	.....	قریه مبارک آباد
۳۱۹	.....	قریه فرج آباد سنگ تراش ها
۳۱۹	.....	مزرعه رضا آباد
۳۱۹	.....	مزرعه حسین آباد
۳۱۹	.....	قریه فرح آباد
۳۲۰	.....	قریه حاجی آباد لک ها
۳۲۰	.....	قریه مؤمن آباد
۳۲۰	.....	مزرعه کولکان

- ۳۲۱ ..... مزرعه عباس آباد
- ۳۲۱ ..... مزرعه حاجی آباد
- ۳۲۱ ..... مزرعه خماریخان
- ۳۲۱ ..... قریه زعفرانی
- ۳۲۲ ..... قریه خماریخان سفلی
- ۳۲۲ ..... قریه سراجیه
- ۳۲۲ ..... مزرعه علی آباد
- ۳۲۲ ..... قریه رستم آباد
- ۳۲۳ ..... قریه دولت آباد
- ۳۲۳ ..... قریه مروارید
- ۳۲۳ ..... قریه حاجی آباد
- ۳۲۴ ..... قریه نواران
- ۳۲۴ ..... قریه حسن آباد
- ۳۲۴ ..... مزرعه حصیرآباد
- ۳۲۴ ..... مزرعه هاشم آباد
- ۳۲۵ ..... قریه شاه آباد و جزستان
- ۳۲۵ ..... قریه احوص آباد
- ۳۲۵ ..... قریه بطنی جرد
- ۳۲۶ ..... قریه دولت آباد
- ۳۲۶ ..... مزرعه شریف آباد
- ۳۲۶ ..... قریه قاسم آباد
- ۳۲۷ ..... مزرعه زالون آباد
- ۳۲۷ ..... قریه نصرت آباد
- ۳۲۷ ..... قریه نظرآباد
- ۳۲۸ ..... مزرعه شکراب
- ۳۲۸ ..... مزرعه قنبرعلی

۳۲۸	مزرعه فتح آباد
۳۲۸	مزرعه رحمت آباد
۳۲۹	قریه شمس آباد خالصه
۳۲۹	مزرعه شاه آباد خالصه
۳۲۹	قریه قمرود
۳۳۰	بلوکات
۳۳۰	قهستان
۳۳۶	بلوک وازکرو
۳۳۷	بلوک جاسب
۳۴۱	بلوک اردهال
۳۴۵	[قرا و مزارع کنار رودخانه]
۳۴۵	قریه طایقان
۳۴۶	قریه چشمه علی
۳۴۶	مزارع حواشی رودخانه
۳۴۸	قراي حواشی رودخانه
۳۵۱	گزارش وضعیت قم در سال ۱۳۳۳ ش . مهدی سراج انصاری
۳۵۱	چکیده
۳۵۲	اهمیت قم برای جهان اسلام
۳۵۴	سوگواری عاشورا در قم، محاسن و معایب
۳۶۰	موکب‌ها باز به راه افتادند
۳۶۲	نظام درسی و تحصیلی حوزه علمیه قم
۳۷۶	بهایبی‌ها بدتر از توده‌ای‌ها
۳۷۹	نادرستی نظریه جدایی دین از سیاست
۳۸۲	محیط‌های آموزشی بهتر است از سیاست دور باشد
۳۸۳	ماجرای مجله خواندنی‌ها و گزارش آن مجله از حوزه قم
۳۹۱	رشد حوزه علمیه قم در سایه زعامت آیت‌الله بروجردی

۳۹۶	نواقص باید مرتفع شود.....
۴۰۳	چند پیشنهاد برای اجرای تدریس قرآن در حوزه
۴۰۶	اخلاق و لزوم تدریس آن در حوزه.....
۴۱۳	زبان عربی و اهمیت آن .....
۴۱۵	زبان عربی جایگاه گذشته را در میان ما ندارد .....
۴۲۰	ریاست عامه و مرجعیت تامه .....
۴۲۳	درباره شخصیت آیت الله بروجردی.....
۴۲۵	خدمات علمی آیت الله بروجردی .....
۴۳۲	خدمات عمرانی .....
۴۳۲	بنای مسجد اعظم قم .....
۴۴۰	بیمارستان قم .....
۴۴۰	مبارزه با بی دینی و فساد .....
۴۴۳	حوزه علمیه قم و انقلاب اسلامی ایران .....
۴۴۳	چکیده .....
۴۴۵	بنیان گذار حوزه علمیه در عصر حاضر.....
۴۴۸	تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی .....
۴۴۹	حوزه علمیه قم بازوی نیرومند انقلاب .....
۴۵۳	قیام قم در سال ۱۳۵۶ به روایت اسناد .....
۴۵۳	چکیده .....
۴۵۳	متن اعلامیه حوزه علمیه قم درباره جنایت رژیم شاه در ۱۹ دی .....
۴۵۵	متن اعلامیه طلاب حوزه علمیه قم درباره حادثه ۱۹ دی .....
۴۶۷	متن نامه آیت الله گلپایگانی به آیت الله خوانساری درباره حادثه ۱۹ دی قم .....
	متن نامه آیت الله گلپایگانی در پاسخ به اظهار همدردی علمای خرم آباد
۴۶۹	درباره حادثه ۱۹ دی قم .....
	متن نامه آیت الله گلپایگانی به آیت الله العظمی شیرازی درباره حادثه
۴۷۰	۱۹ دی قم .....

- متن نامهٔ آیت‌الله گلپایگانی به علمای تهران دربارهٔ حادثهٔ ۱۹ دی قم و اهانت به مقام شامخ روحانیت ..... ۴۷۱
- متن نامهٔ آیت‌الله گلپایگانی به علمای لاهیجان دربارهٔ حادثهٔ ۱۹ دی قم و اهانت به مقام شامخ روحانیت ..... ۴۷۱
- متن اعلامیهٔ آیت‌الله گلپایگانی به مناسبت چهلمین روز شهدای حادثهٔ ۱۹ دی قم ..... ۴۷۲
- متن اعلامیهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی دربارهٔ حادثهٔ ۱۹ دی قم و اهانت به امام در روزنامهٔ اطلاعات ..... ۴۷۳
- متن اعلامیهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی به مناسبت چهلمین روز شهدای حادثهٔ ۱۹ دی قم ..... ۴۷۴
- متن اعلامیهٔ آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری دربارهٔ توهین به امام در روزنامهٔ اطلاعات و فجایع دلخراش حوزهٔ علمیهٔ قم ..... ۴۷۵
- متن اعلامیهٔ آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری به مناسبت چهلمین روز فاجعهٔ خونین حوزهٔ علمیهٔ قم ..... ۴۷۶
- متن اعلامیهٔ آیت‌الله حاج سید محمدصادق حسینی روحانی دربارهٔ سالگرد فاجعهٔ کشف حجاب و کشتار ۱۹ دی راهپیمایان در قم ... ۴۷۶
- متن اعلامیهٔ آیت‌الله حاج سید محمدصادق روحانی دربارهٔ فاجعهٔ ۱۹ دی قم ..... ۴۷۸
- متن اعلامیهٔ آیت‌الله حاج سید محمدصادق روحانی به مناسبت چهلمین روز شهدای فاجعهٔ ۱۹ دی قم ..... ۴۸۰
- متن تلگرام جمعی از اساتید و فضلاي حوزهٔ علمیهٔ قم به علمای مشهد دربارهٔ حملهٔ مزدوران رژیم شاه به حرم مطهر حضرت امام رضا علیه السلام ..... ۴۸۰

